

ان مصرعه حامد متناهی است و راست نهادن مضاف به حسب حلق یافته اند و بی خود
 اعطای طهر تا ریج در مدینه بی نامی سر حافظ برین مذمت و تعنیه قاضی السبب که اگر اعداد
 مطلوبه از احصیای ریاده ماسعدان را مانع باشد یا نیست کم ماسد جیانی که این
 مصرعه در باب دوازدهم اگر سه ماسد است مع الف کتید ملائیکه روف اگر شاه
 و دیگر ریج توسیع است که قابل قطع ماضیه گوید که اعداد و حدود اولی با اخر هر
 مصرعه ریج سه آید و تا ریج صورتی و مستطاب الف که ستاعریابی ریج اصداف صاف در
 مصرعه میان ماضی و اگر اعداد حروف ان مصرعه از روی حاصل مکررید همان
 تا ریج استخراج باید از ان نوع یکی است که سه باب الدین معانی و روفات همان
 ماسد یا ماضی ریج در هر صدوسی و هفت نوده و این مصرعه که ماضی در معنی
 اگر اعداد ماضی همان ماضی است اما بدین تعداد که نظیر صورتی و عین صاف ظاهر
 و نظیر مصرعی سال عمری از روی حاصل ماضی آمد ریج ماضی است و دیگر

در بیان آفرینش و پیدایش انسان و اولادش

در این مضمون است که حق سبحانه تعالی در هر صد و هفت روز و در سال
 و هر چه که در ان هست میداند که اعداد ان آدم را از خاک آورد و بهلولی حاد
 حواری او آورده تا آدم داد و ایسان را در هر صد و یک سال که است و چون از بیس
 ایلیم که به سحره مسموم را حور به سال ۱۰۰۰ سال بهر بیرون کرد و بعد از احوال
 از سال ۱۰۰۰ سال و نوزدهم میل پیدا است و در وقت که او را فاضل سر جو اندر او وجود حاصل
 کتب فاضل او آرد و دست و پا نمودن گردید بعد از ان از آدم ستیاب بوجود
 آمد و از سبب او شریف بود و از او شرف حاصل پیدا است و از سال ۱۰۰۰ سال
 و از بعد از ان سر و دوازدهم از حور بود و از او شرف و از سال ۱۰۰۰ سال
 چون او به صد و هفت و بیست ساله شد حق سبحانه تعالی او را از وجود خود انداخت
 پس از ان در ماضی نام دارد و در ماضی که وجود آمد تا میوه آدم من بود و چون از ان
 و بیست ساله آدم عمر بهر صد و سی سالگی از جهان رحلت نمود و از انک که معاصر پدر
 و چون از ان ماضی ساله شد و در ان اند و در ان جهان را ماضی و در ان حق سبحانه

[illegible]

زعمون لعالم الی بیان نمود ما عانی' است که چو ...
 به آنه بالصدده ما ...
 از تولد عیسی مسیح تا وقوع آمدن الحاقی اهل ...
 سیم بوجود آمدن اهل ...
 بوجود آمدن اهل ...
 سیم بوجود آمدن اهل ...
 سیم بوجود آمدن اهل ...

ذکر شارت مریم و متولد شدن عیسی مسیح

حوال چهارم به ارباب اعداد و ارقام ...
 مریم در خانه خود که در ...
 داد و گفت که مریم ...
 بود در کلام او ...
 گفت که ای مریم ...
 که تو آنس جوانی ...
 سر رک جوان بود ...
 آنکه من روی ...
 را بود فل جوان ...
 جوان بود و من ...
 و من شش ماه ...
 و ما من بخی ...
 ساد مریم آورد ...
 و هشتصد و پنجاه ...
 بیس از آغاز ...
 مطابق هشتصد و پنجاه ...
 و هشتصد و پنجاه ...
 و آن صفتی بود ...

فصل پنجم در بیان نمودن و شرح آنکه سیر و عظم در آن روز و حقیقتی چه در سن از طبع آفتاب سر کو
مورف بدولت بر روی طرح خلق آنها چند سوسم ایکه غنویب انجالت شر اضر محسفات
چار خوسف بره فصل پنجمه گزنی مام رنج شرا آورده حله جهان را اار بر روی حال چود سوسو
نود و الحله به ماه بعد از بار بار مریم حد اید عیسی مسیح رو بختها ان آورده و پیش ماه پس از
ولادت انجالت یعنی سهر ولد کر بلخو حود آیین و درس الام بدینان نوم ما بر سوم بعد
از بار سروز رست و پنجم ماه ماچ و در پ تولد عیسی و در رست چهارم ماه حول و رو
مدا و حد او بد عیسی مسیح تاریخ رست و پنجم ماه و سید ادا سارند و تاریخ عیسوی که اول
رایج العصر است سال و هفت روز بعد از ولادت آنحضرت مبارک آورده اید و الحله
چون حکم بر و دلس مادر ساه عیسی سیر سها دیت رسد انحد او بد سی ام سالیکه
شروع بدولت خلق نموده و معجزات که از دست انحد او - عمل آمد درین مختصر کجایا عیسی مداد
چون هفت سال بدعوت خلایق پرداخت و عمر شش سی و سه سال و سه
یکه نیت میطوس فلطوس با و ساه مهود و اورا اصولوب ساحت و این سابعه
یرالم بر و نه جو سوم ماه ارسل سندی و سه عیسوی که از و عید مسیح یهودان نو و نو
اندر سوم روز بعد از وفات سوز یکسده از بر سر آیین و چهل روز دیگر بر من مانع
و حواریان را العلم و نسلی نموده و وعظ و رساندن روح القدس بر ایشان کرده و
آنها را معهود نمود بعد از چند روز چون حواریان بموجب وعظ از روح القدس معهود
بدعوت خلق رد احمد و از ترک رف روح القدس معجزات عظیم از ایشان نظهور آمدند
رمان یونانی روح القدس را فار قسط مسکود و ایل اسلام بصور مسکیده که عیسی مسیح که
وعظ در ستادان فار قسط کرده بود اساره محمد نموده اس غلط بهی البان است
ماه و قسط روح القدس را کونند عیسی روح القدس را و هر که نازل شود صاحب قدرت گردد
چنانکه حافظ شیرازی فرموده بهیبت معض روح القدس از باز مد و ماند به در آن هم
نمید ایچ عیسی مسکر دیت و الحله از زبان مخلوق سندن الوالسر آدم ما منولد بدن خداوند عیسی
مسح چهار هزار سال و از میلاد عیسی مسیح تا آغاز تاریخ عیسوی چهار هزار و از شروع تاریخ
عیسوی تا سال حال یک هزار و نهشت صد و چهل و هشت سال شمسی مدوهی گفته

مانت اقوال از اخبار حسنی و شریفات سالی فی سید بن محمد بن محمد

ذکر ذریعہ و وفات محمد مصطفیٰ

حسن روایت میکند کہ محمد مصطفیٰ رسول اہل اسلام از اولاد اسمعیل بن ابراہیم حلیل الدب و امام مدرس علیہ السلام
 من عبد اللطیف من ہاشم من عبد المطلب من قصی بن کلاب من مرہ من کنانہ من لوی من قحطانہ من فہر
 المتصور لفرشتہ من مالک بن النضر من کنانہ من مرہ من کنانہ من لوی من قحطانہ من فہر من معد من
 عدنان دارہ من اسمعیل بن ابراہیم حلیل الدب و ولادت او در سہ ہجری کہ از لیل اقصی ہجرت است
 من عبد المطلب من ہاشم من عبد المطلب من قصی بن کلاب مذکور در ماہ دولت نو سہ ہجری عادل ماہ و در
 وقوع آمدہ چنانکہ خود فرمودہ سب کہ ولادت فی رجب الملک العادل و در آئینہ اہلک نو سہ ہجری
 چہن سال گذشتہ بود امام ولادت او عام الفیل سن سال را گویند کہ در آن سال
 پیغمبر مبعوث ہوا کہ امر بہ امام و اسب با وجہی عظیم و ضلال کہ مسل مشہور با صواب میل یا یادہ ہندم و شکر
 احاطہ کنعہ نمک آمدہ بود و مرغان ادہا اسک بریرا سر الیایا ماریدہ ایتان رالیت و ہاک ساحہ بود
 و الیہ السلام بالصوات و این واقعہ چہا و سہ سال قمری سن اہل ہجرت توضیح مویسہ و محمد در ہجری سال چہا
 و پنج روز بعد از آن سہا کہ از ماہ نو خود آمدہ سے مارچ ہستم رجب الاول و در دوسہ و آن مارچ ہجری
 است با ششم اسرل ماہ انگیز سے سال بالصد و ہفتاد و یک عیسوی موافق ششم میاں ماہ رومی سال
 ہستند و ہمساد و دوا سکری یا با پیغمبر ہلکا گرایم ولادت او را مارچ دواردہم رجب الاول نو ستہ اند
 محض غلطی نماید بگو کہ از ماہ الانفاق فی نو سہ کہ عمر رسول وقت وفات سہست و سہ سال قمری بود
 و بعد از ہجرت دہ سال در مدینہ اقامت داشتہ من طار سہ کہ ولادت او چہا و سہ سال قمری ہجرت
 دست دادہ و در آن سال اردوی حساب کوم تابج دواردہم رجب الاول و در چہا آمدہ بود و پنج ہجری
 دوسہ و اس در سہا را حلاف اس ال سہ سہ و لکم کردہ اند سہ رساں
 خواہد اس او کہ رب تعبیر ما بحس حلاف بالسیار نمودہ اند حاتمہ در حدائق الاولاد تصنیف فرمایند
 محمد رازی فرمودہ است کہ سہ اصحابیہ را بیت میکند احمد بن حنبل علیہ السلام کہ او گفت ملا حلاف
 زہدہ در وقت ہجرت رسول و بعد از تقاضای آن کہ در آن حلاف کردہ اند بیتس اہل ہجرت در
 ست چہا نمک اند کہ در اب او در دوم ماہ رجب الاول بودہ و چہا گفتہ اند در ہجرت اس ماہ نو دہ

ماشت اول

اولی حضرت امیر المومنین علیه السلام در دوم اسفند ماه بود و بمطابق کوه اندر وفات بردارید عبد الله بن جعفر گفتند که رسول پور در
دست که بود و بعضی گفته اند که باقی شد از وفات رسول هشت روز نود و غلاب کرده اند و وفات مادر
نور موسی گفته اند شش ساله بود و بعضی گفته اند که بعد از آن وفات یافت که رسول هشت ساله بود و خطا
کرده اند و بعد از آن سال از آنوقت که در حجت عظمی خود اخی طالب نام رفت بعضی گفته اند که سال بود
و بعضی گفته اند که در آن سال بود و خطا کرده اند در معاذ عمر او در وقت عمارت کعبه بعضی گفته
اند که هشت و پنج سال بود و بعضی گفته اند سی و پنج سال بود و در کار سنال هم مرقوم است که چون در سی
و پنج سالگی رسول قریش تغییر جانگفته میکرد در رسول حجرا سو و را بنده خود بر کعبه عراقی نصب فرمودند
اما آنکه اتفاق بر آن است که چون او را چهل سال قمری تمام شد حق تعالی او را برای دعوت بخلق فرستاد و آن
سال اعدای او را بعین عام العیل بود موافق سال اعدای دشمنین و تحماته اسکندر بنی مطاهلی سه شصت و
دو مسموی دوران در آن ملک کسری میروید پس هر مین دوستی و آن عادل نوده شمال گذشته بود
و چنین نوشته اند که رسول بعد از موت تانثش سال بدعوت خلق مشغول نمید و بعد از آن دلموت
ظاهر کرد اما بنی اسرائیل که دعوت ظاهر کرد حیدر کسان اعمان آورده بود و اول ایشان در وجه او خدیجه بود
بعد از آن خادم او رسید اس حارث بعد از آن علی ابن ابی طالب که در آنوقت عمرش هفت سال بود و ابی طالب
و عثمان ابن عفان و عبد الرحمن ابن عوف و سعد ابن ابی وقاص و در ممر اس العوام و خطبه ابن عبد الله و حنیس
الذکر که پدر کس عبد الله مرد یک وفات خود عبد المطلب بعد رسول را برای تربیت او و میگردانید و چون رسول
هشت سالگی رسید عبد المطلب نیز رفته حیات میرد و برای تربیت رسول علم ابی طالب را
رسید و او چاکه حق تربیت است کرد تا مملو غرسید در سال سپید و هم ابی طالب او را همراه خود بر اسی
تجارت بنام برد و چون بست و عیاله شد خدمت خدیجه مت خوید را اختیار نموده بجهت موت نام تجارت
رفت و سه سال خدمت او سرزد و بعد از آن چون بمرگت و شست سال رسید خدیجه را خواست و عیاله
در آنوقت چهل ساله بود و خدیجه پیشتر در حباله خلیج حنیس عابد بن عبد الله فرود می بود و او یک سیر
و یک دختر داشت بعد از آنکه دیر آنکجا است و در و نیز در فرزند خود آورد و مذلت و دو سال
بعد از آن خدیجه بمرگت و دو ساله وفات کرد و سه و دو پیش از وفات خدیجه علم هر رک رسول
ابو طالب بمرگت ساد ساله رخت همستی از بن علم برداشت و این واقعه سه سال پیش از هجرت در دوم
سال دمی ماه ذی الحجه وقوع آمده لهذا آن سال را عام الحزن گویند تا آنکه حیدر در حیات بود رسول زنی
دیگر خواست اما بعد رعت او چهارم و رماں دیگر بعد از او را خود آورده اسامی زوجات او

بخت اول

و آخرین ایام حدیث بخت تولید بعد از آن سوره است زمر بعد از آن عالت بخت ای بکر صلی الله علیه و آله
در بخت بود و مساکت یا او در که ترموده و حصه بیت عمرس خطاب و ام سلمه است ای امیه و ام حبیبه
است ای سفیان و در مدینه و سراد اهل قرطیس بود و سپس اس ام حبیبه در کجای حیدر اله اس حسن بود
و در دختری دایم است نام ارا اس و اس ام حیدر و بخیر است حار و حصه بی بی
اس احطت رتیب است بخش که در خندس حار بود و حو و سی طلاق داد رسول او را بر سی
حواست و میبوی است حار که حاد اس عباس بود و رتیب است حرمه و چهار رد حکان دیگر ارا حواست
حسن و فاطم رسول به روح او را داده بود و اسانی بعضی ارا و حکان اس را معی مولوی عبدالرحمن
حلقی دریافت کردند

رمانی

همه حب بی که ناک بود به استمد عایه و حدیثه محترمه
نام حبیبه حصه بود و رتیب میبوی حصه سوده ام سلمه

و رسول ارا حد که حباب و حرا و استمد پس ارا بود و اسامی دختران فاطمه چهره
در قبه و ام کلثوم و ارا استمد این ظاهر و طب و قاسم و اسکرکی که نام او مار - قطی بود
و کز آنکه نام او ارا هم حاک که حامی مرموده اند

ریاضی

سر مدی قاسم ارا هم استمد اس طیف و ظاهر سر تعظیم است
فاطمه و رتیب و ام کلثوم استمد رتیب سمر ارا سر تعظیم است

اراهیم که در ماه دی الحجه استمد استمد ارا بود و ارا یک سال و سه ماه و روز دوسه و هجده ماه
ریح الاول استمد و هم ارا بخت فوت کرده و دوسه اند که هم ارا روز که او و فاطمه متوجه غنوج واقع
سده بود کوف واقع میبود مکرر در سلج ماه و مولف از روی حساب نجوم در یافته که کسومی که در ارا
سال واقع شده روز سلج بیج النانی بود و اغلب که غلطی در بار یک کرده و استمد ارا اهل اسلام این
واقع را از صحرا تصور می نماید و الله اعلم بالمرکه اریس ارا که در کورس در کودکی ارا میا بود
اما در حیرل فاطمه در کجای علی اس ای طاف بود و رتیب در کجای الوالعاص س ریح بود و رتیب در
کجای عیش س ای لب بود و گوید که حو نور استمد مال س ام حیل مکرر ای لب بود ارا در هم
سده و عیش به حواست و استمد که رتیب با طلاق داد و حواست س عیالی او را در کجای خود
آورد و حواست رتیب از دست رسول ام کلثوم و ارا حواست داد و همه او را در رسول در حضور او و فاطمه

فیات اولی

فیات حبیب است با همه اوقات رسول زنده بود الحاصل چوین رسول مجاهد و مسلمان شد تسبیح و تعالوت
 ایام که تاریخ غرة ماه ربیع الاول در روز دهم از که لظرب مدینه هجرت نمود و تاریخ دوازدهم آن ماه که
 روز جمعه بود در آن شهر سپید اهل اسلام آغاز سینه هجری ابراهیم سال مقرر داشته اند از سه
 ماه خرم و آن روز مطابق است با روز نهم حوالائی ماه اگر بری سال شصت و یکست و دویست
 و موافق است با روز نهم ماه رومی سال هشت و سی و سه اسکندری و گویند که رسول بعد از مدتی شش و ده
 سال در مدینه میفرمود و در آن وقت ده سال در مدینه اقامت داشت و چون شصت و سه ساله شد در حب
 هستی ازین عالم برداشت و مدت عمر اقامت او در نیرب و طحی که گویند مدینه را گویند او در مدتی
 حاصل ازین سینه مستفاد گردد

در عمر نبی $\frac{63}{12}$ سوره سوره است که $\frac{63}{12}$ سوره و در مدینه $\frac{12}{12}$ سوره است
 ایضاً

عمر البی $\frac{63}{12}$ سوره دینی الوه $\frac{63}{12}$ سوره دینی که $\frac{63}{12}$ سوره دینی المدینه $\frac{12}{12}$ سوره

و مشهور در میان علماء امامیه است که وفات رسول در روز شصت و یکم ماه صفر واقع شده و بعضی نوشته
 اند که در آن روز چهار کشته و بعد سپرده روز وفات یافته در قصص الایما مرقوم است که نوزدهم رسول الله
 یوم الاثنین الثانی عشر من شهر ربیع الاول مثل یوم الادیعی وفات رسول تاریخ دوازدهم ماه ربیع
 الاول روز دوشنبه که موافق روز تولد است سال نازدهم هجرت فوج آمده و در شهر مدینه مدفون گشت
 و روز وفات او مطابق است با شصت و یکم ماه اگر بری سال شصت و سی و دویست و دویست و در آن روز اتفاق
 افتاد که هفت روز بعد وفاتش پادشاه فارس که برادر خود نام داشت تاریخ برادر خود را در مدینه مدینه مدینه
 آن تاریخ مطابق است با تاریخ شصت و یکم ربیع الاول روز شصت و یکم مطابق است با روز نهم ماه اگر بری سال مدینه
 عیسی و تاریخ وفات رسول که در کتاب محرم الواصل تصیف محمد فاضل اگر آبادی که در میان است آن
 بطوریکه ده مرقوم است جدیدی از آن تاریخها نیست بنویسند خداجی

تاریخ به تجمیع

چون جمیع الودایح که خدا . . . شصت و یکم ربیع الاول
 عمر آن شاه فلک امان . . . اس عباس گفت شصت و یکم سال
 روز موفود و نقل آن محمود . . . گفت شاه بخت دوشنبه بود
 سال نقلش حرم تجمیع . . . $\frac{12}{12}$ سوره مدینه $\frac{12}{12}$ سوره مدینه

سنة رسول الله صلى الله عليه وآله
 تاريخ الفيل او بر حوان
 سال الفيل مائة سنة
 كرمه رات اوله خاتمه
 جوں مولف محب امتحان طبع تا کجی حمد کلمه اودار بکلام این
 تاریخ ا مولف

دفعه پنجم از کجوانه رسول
 کلمه لا اله الا هو
 پس اگر سال رحلت حوا این
 لغت ذکر مگر الا هو
 العا

سال فوت رسول برسد
 حاجی گفت لفظ $\frac{11}{12}$ آمد
 ذکر عز و اب رسول اول عز از مدبر که موافق روایت حدیثی الا اول عز تاریخ بعد بم ماه رمضان
 بوده سال دوم از عزت مومنان حضرت امیر و کافران برینم بمقادیر کس از کافران که سده
 و هشتاد و یک سال از مدینه علی این طایفه ماضی من بعد و ولد من عمه را یکصد و هجده من بعد المطلب
 عینه من رعیه را یکصد و هجده من خطاب حال و الفاضل من پیام من المعز را یکصد و هجده من بعد المسموع
 الوجهل را یکصد و هجده من دار مسلمانان چهارده من سپید مدبر کس از چهار دهم از انصار دوم عز و اب
 بود تاریخ هجده بم ماه سوال در دوسم سال سوم از عزت من مکرر درین رسول خدج گردید و
 عمره من بعد المطلب که ستمه سه سوم عز و اب و حسن کافران الوسیان بود درین عز و اب
 سن کس از مسلمانان سپید گردید و یکصد و هجده من کس از کافران که ستمه سه مدبر درین سنه
 و مولف گوید که این غم چنانی است که مسلمانان که کافران را یکصد سال را مدح می رسد و کافران که مسلمانان را
 یکصد سال را یکصد می رسد چهارم عز و اب غنی همان است که در سال سیم از عزت الفاضل است و ده
 درین سال صد افک غاصه واقع شده در رسول بعد از احب باها ساد سال عرب و غم حوی تنه که
 و یک نمیش و عزت سال و مستاد تخم عز و اب و سیم در سیم سیم از عزت و حول حمزه سید رقی ظهور سپید
 که رسول الله اکرم بعد که ام بعد دو سیم در دهمه راجع بعضی گویند و بی و مای پس آن رن برین
 و گویند برین که در دهمه راجع را برین الود که در سیم و سیم رن را باره در دهمه راجع و حور و
 رسول برین را در دهمه راجع برین می نمید می است از دهمه راجع و گفت این در دهمه راجع
 که من برین الود هم پس آن رن را حوا در حال رسد رن اعدا کرد رسول برین حوا صحت کرد

رسول اکرم صلی اللہ علیہ وسلم در کربلا در روز ششم سو و پانزده سال
یا دهم از عمرت در کربلا ماہ اول کتاب الفہرست اصلین ہجری

فاطمہ زکریا سیدہ فی
در کربلا ہجری ہجری
دوستانی استہانت رسول
لحمہ سہ ماہ کو ہیں
نود و پنج سیوم از مصال
سالن قوس رقصہ مرحواں
مراحت روضہ سہرور
لحمہ سہ ماہ سہ ماہ علم

سرخ گردن سہ ماہ
دختر مصطفیٰ سہ ماہ
لقب اوصاف سہ ماہ
صل کردانی علقہ دارین
کہ سہ ماہ لحد حال
ماہ ماہ سہ ماہ فی حال
کہتہ انداہل دس و فصل ہجری
ایما سہ ماہ لحد لطف سلم

در خلافت ابو بکر صدیق و عمر و عثمان و علی

ابو بکر صدیق از اہل و رئیس سہ و دہشت سالہ رجال کج رسول لودہ ماہ سہ ماہ سہ سال
سالی عامہ سہ سال سہ سال سہ سال سہ سال سہ سال سہ سال سہ سال سہ سال
رسول کہ ماہ سہ ماہ سہ سال سہ سال سہ سال سہ سال سہ سال سہ سال سہ سال
صدیق را سہ سال سہ سال سہ سال سہ سال سہ سال سہ سال سہ سال سہ سال
صدیق را سہ سال سہ سال سہ سال سہ سال سہ سال سہ سال سہ سال سہ سال
ہما در روز ابو بکر صدیق از اہل و رئیس سہ و دہشت سالہ رجال کج رسول لودہ ماہ سہ ماہ سہ سال
صدیق را سہ سال سہ سال سہ سال سہ سال سہ سال سہ سال سہ سال سہ سال

ماہ

آگراد صادق الوری لودہ
عمران سہ سال الوری
سہ سال سہ سال الوری
سہ سال سہ سال الوری
سہ سال سہ سال الوری
سہ سال سہ سال الوری
سہ سال سہ سال الوری
سہ سال سہ سال الوری

تاریخ

و جهان بود آنکه هر سال نام نانی و کنگو عباس
 آن مرد و جبراع مصلی " علم مار محمد عربی
 مرد آذینه لعل سر موده به خدمت ارباب رحمت موده
 سال هر سال آن مسعود پس حور سی دو گم بود
 سال بقلس مرد و دهم حور باد افات حالی ار سلطان

امیر المومنین عثمان اس عقال س الی الخاص س امیر س عبد السمیر س عبد الصاف و س
 عبد الصاف س رسول می س و دعه سبها دت عمر جمعی س العاق موده عقال اس عقال را س
 حلال ساید مدو صفا او س دیو س برب دوا رده سال خلاف مود او را میرا سید عمر در عمر
 مستاد و د و ساله تنبیه مود دایس واقعه تاریخ محمدیم دی الحی سال سی و پنج ابر حور و
 رب حلال او دوا رده سال که دوا رده در موده تاریخ وفات ابر حور الواصل س س

تاریخ

آنکه او صاحب حیا موده حامی دس مصطفی حور
 ده و د و سال رحلت نام حلی را در ره سعادت حور
 سوی مرد و س او چو عمر مود جمعه و محمدیم دی حور
 حور که او دال حیر و حمال بود در سه دال جلس مود

حضرت او کس قریبی نود که او هرگز با کسی احاطه می داشت اگر کسی تحت ملاقات مرتب
 میگفت که ما را با احدی کاری هست یا اگر احدی کار است ما س چه کار داری و اگر احدی کاری س ای
 ناوچه کار دارم در مکه که علی را با معاد می پس آمده تاریخ هجدهم سوال س س و معب حور
 سبها ت یافت دایس تاریخ در وفات او اگر کتاب خراوا صلیس است که او س سال سی و سه تاریخ
 می یابد

تاریخ تنبیه

عینه اولیا اولس قرن موده و هر مقتدا می رس
 او سوی علی مد مود دقا لکه با معاد س مود
 لعل کردار حمال حور و مال لب جمعه هجدهم سوال
 در کمر مکرار سبها ت اوست معنی وفات و حلت دس

در سه سی پیغیب یسی ردو - تا خبری گفت به نال در حلت دو -
سال لغزش یا تقاضی یا بوال

امیر المومنین علی ابن ابی طالب - عظم زده رسول است و امام اول تقوی در تولد او ششم
ماه جمادی الاول است در ماه ربیع و چهارم ماه ربیع است ام سال بعد عام الفیل یعنی است سال
میسس از حیرت در شهر که اندرون حرم که از بطریق قاطعه من است تولد نه مرفه چون است و پنج ساله
است یعنی در سال دوم از حیرت رسول و دختر خود فاطمه الزهرا را با او داده و امام جمعی و حسن و دیگر
در زمان اربابان موجود آمده و در حلقه و قات رسول و دیگر حلقه می نوک صدیق و عمر ابن خطاب
و عثمان ابن عفان که زمان رسول بود در مسند خلافت و امارت نشست اما حسب معاد و اس
معاد به اس سبیل که امام باو حاکم دانست در سال سی و شصت از حیرت عزت اجازت کرد و در
کوفه اقامت به رفت و دعوت و شمس معاد یا انبیا که در خلافت عمر عثمان حکومت تمام بر معاد به
مقرر بود چون فوت خلافت علی رسید عل او به دست او معاد به گفت که اطاعت علی الوقت
بر من واجب باشد که او قاتل عثمان یا من قتل کند تا قصاص کند و اهل شام را به دست سخن
از لغت و مخالفت علیه مسئول شد و در آن سبب حکم قصاص واقع شد و در بن مکر که عمر حیرت و ابیت
حدا یق الا انوار هفتاد هزار کس بر یک نشسته شد و در عاقبت خلافت بر معاد به قرار گرفت
چون بهار عمر علیه آحر رسید عهد الرحمن اس طم سکود حسان او را از میان مجلس راه کالی میبرد
آورد و آن جناب است که چون علیه احکام نهروا که با معاد به اس احسان به داده بود نقض
و فیروزی معاد و ت نمود و حواس تا کسی کوفه رفت و حیرت را کوفیاں رسد عهد الرحمن اس
طم گفت من ابن مزده را بکوفه رسانم و در حبس بند کوفه آید و حیرت بکوفه خان می رساند
که در کاه بر در خانه رسید که آواز دوف و فی اذان می آید و حیرت را دید به نور آراسته و ریل
حمله نام او قاطعه در میان التان نشسته چون نظر برد احوال الش عس او در سه عهد الرحمن
ستلزدن گرفت و آن زن از قبیل تمیم الزاب بود و آن قبیل به مخرج بود و علیه در حکم نهروا
ایان را قتل رسانده چون ابن طم دریافت نمود که او میوه مسیت بر سه مرا الو هر قبول کنی گفت
نه و آنکه قتل علی ابن ابی طالب اختیار نمی که او دیده و فرادر مرا گشته است او قبول نمود و آن
را در کسان دیگر بر او این طم کرده داد و آن سه کسان را بکار داد که سه و صفت و قی
فی حیرت و در می وقت شام ابن هر سه کسان در مسجد کوفه آمده و همان سه در چون علیه مسجد آمده

پہلے اسناد و سندہ اول بخاورد و بیکہ سر از سندہ سر داشت اس لحظہ صبح درود آید و در حال رنجی و ذکر کار
سہرگامہ سہرگامہ اول آن ہر سہرگامہ اولی اگر کند چون امام حسن و حسین پائینتر کند و درازی کند
آمد و اور مادر کلمہ کردہ بخاورد و بعد از ساعتی ظاہر ہو جس سوی عالم قدس سردار شود و این مقدمہ
سبب است کہ ماہ رمضان سال حرام ہجرت توفیق آید مدد عمر طس شصت و سہ سال و مدت
حالات ہر کتاب حقائق الاولار چہا سال بہ ماہ بود ماہی انیمہ دو کا آن امر اس علم بہ فر ن علی

تاریخ وفات از مولف

اس علم سہر علی حو رید فصل فو تس ارا ال عاں گزید
و اس حد ست در تاریخ وفات اولار محرم الواصلین نوشتہ سہ

تاریخ

گر تو سال سہادتش حو سہ با تم مرا نمگو یے
ماہ سال سہادتش کہ علی سہر سکاں اورد و حرف علی سہر
سال فو تس دیکر سہر حواں فو تس صد دای رب سہر جمال
در کف مرقد مور او ست آسمان و زمین مطہر اوست

و علی را میرد سہر او دہر دہ و حہ او بودہ ار محمل سہر او در حین حیات طے فوت سہر
و مار دہ سہر او ہر او امام حسین دیکر لا سہید گزیدہ ار محمل در مدال یکے امام حسن و امام حسین سوم
عناں سہر دہارم محمد حجت کہ در حریرہ در یکہ مور حجت کردہ شہید سہر در کتاب بہت اقلیم مسطور سہر
کہ حواں روح مطہر آن امر کھیا بہر دس انتقال نمود اولاد عظام محو حبت وصیت در او سہر حد شش ماہ
در کف اسر ف کہ در دو در سکاں کو بہ لظرف قندہ دافع سہر مر دہ در موضعی کہ حالا مطاف طواف
عالم سہر مدون صاحبہ و حکم وصیت موضع را مار میں ہوا گزاد یہ مد کہ اعدا تر او اطلاع سامد تا دہ
سہر جس دسین و مایہ لے لال یکھد و ہما و بیج ہجری رود تی ما رول یار سہر کہ در الوقب
حلقہ لہا دود در او رس سکاں میکہ داپہوی جہدہ لیستہ کہ مدفن آن امر بود ماہ سر مد اردل
ہر حد سکاں را اسراں آہواں دوا سہر د چالور برا میہ مطلقا فر جس نمود مد و مار کستہ مار دس شش
گزدیدہ پیکہ در او حد دس سہر لہا مار نمود کہ شہد امیر المومنین علی در انکا حواں سہر لاجرم مار دس
سرک شکار کردہ لوازم طواف بخاورد و مردم خاورد سہر روا مر دہ آنا دای و جمعی دست مہدا و تالو دہر
صد دہستہ سال دیکر قصد الدولہ د علمی در سہر ست و ستن و ملت ماہ سر میر قمر جس عمارت عالی حبت

و پس از مدتی در آن حال عذاب بران آورد و خواست عبد الکریم دو سجده نماز واجب می نویسد که در میان
 بساطی که که در محراب بود رفتن گفت میر محمد جان شهنشاه که او بیست و شصت عمارت کوفه در توار سج
 سلف مردم به دست ما محو است اقبال سکنان بدینش بخوی جرات است که حالا اتیری ارباب سامانی آن
 بیدار است که در محراب آن امیر المومنین را بخروج نموده بود و نذر فرات است و از بدین تا مقتل
 یک و سکه است و در غزائی که آن امر را رحم دده لفظ به خط نوشته اند که بنام مقتل امیر المومنین علی اس
 الی طالب کرم الله وجهه حفظ و در کانی دده شد که حواص حران که از اقوامی پنج سب مرد شش در آن
 است در میان سلطان سحر مایه س کت به طوفانی دالی پنج جمیع اعیان شهر را طلعه مستور شد در میان
 بهاد و در روی و از پنج میرفتن یافت که مدعی او در همین رس است که از توجه و تردد و حفره ظاهر شد
 که در میان آن لوحی از سنگ سفید پیدا شد و بر صحنه آن لوح اس حید عمارت بن مقوش بود و این
 قرآن الله اعلم رسول الله صلی الله علیه و آله حفظ و سلطان حسن مراد اوله هرات بر مرقد او عمارت تعمیر
 ساخته و الله اعلم امام **المسلمین حسن** مرز در رک علی اس الی طالب است که از طعن فاطمه
 سب رسول تولد پذیرفته امام دوم است و در ولادت او نهمه شهر رمضان سال سوم اوجرت است
 و تولد بدیهه تاریخ **سره خان** است سال زاول او اگر چه نه و حات بدینش قائل است و او را
 در کوفه مرشد خلافت نماند لیکن او بعد از شش ماه بسبب خصوصیت معاد به ترک خلافت کرده و
 کوفه به ندرت رفت در حدائق الاور مرثوم که رسول خرداده که خلافت بعد از وی سسی سال باشد و بعد از آن
 ملک باشد و چون علی مرتضی انتقال کرد در مدت سسی سال شش ماه مانده بود و آن شش ماه از
 حسن بود و چون امام حسن در اصحاب خود حقیقی ندید بعد از شش ماه ملک معاد تسلیم کرد و معاد و امام
 مدعی او می گویند تا آنکه کسبه شش نبرد زله دلاله را مرد اسماعیل بن امام حسن بود و بساد و او را کما
 حمله بران آورد که امام حسن را هر دو بجای که او حید مرتبه طلوع ماه و حشم امام حسن را هر دو در
 خرمای صحنه داد و مرتبه آمر التماس ساخته که نیزه بدو در ستاده بود و آب میامی چون امام حسن
 آن آب را نوشید حکم باره باره گردیده و از حلق او مردی آمد و خان داد اسن مقدر است جمع
 است هشتم ماه صفر در سال چهارم از هجرت عمر حیل و بیست سالگی او فوج آمده و بعضی به قتل سفر
 فسخ و از بعضی نوشته اند تا بملک بعد از وفات امام حسن رفت و برید گفته فم ستاد که حالا بر امواج
 از آن بعد که کفاح خود در آن که امام حسن را در ساختن برید گفت ما فرزند الف بمبره واکردی ما من برید
 یعنی آن مادال چه شوهر را در دست داد و هم مقصود خود بر رسید بعد از شش امام حسن و برادرش محمد علی

سوره تہ النبیہ است بحسب راد و میرد و در یک کور مرماں دعویں سپاشند موافق اس و سبت
 رنج و فاسد گشت ^{تاریخ اول}

مگیرای موسماں مائی حشر را ^{الیہ} بنود تاریخ و نفس راں بودا

نقل محسب اس مائی بود ازاں تاریخ و نفس آید گنج
 دایں جہایات و تاریخ و فاسد از مرالوا اصلیں گشتند

^{تاریخ}
 حسن آن اوستا کون و مکان کبک آو الو محمد دال -
 بعد حیدر حلافت آن ساه حج ماه و سه روز یا پس ماو -
 حتم بردایت او حلافت سه کجاں فتہ اداقت شد -
 لود تاریخ بستم ای مسود سترش در مد صفر فرمود -
 انتہای تمام لسم الله آن دو حرف سنہ سال طیت ماه -
 اقم لقت سال نقل امام حیف آفاق ماہ بی اسلام

امام المسلمین حبس مراد امام حسن است و بعد دیم علی اس این طالب امام سوم است
 در ولادت او سیوم شوال سال حرام اب حرت و مولد میرد تاریخ سال ولود او مرد است
 چون معاد یہ اس سیال در سال ستم اب حرت اید دیارت و حلافت میرد رسید ماہ فتہ
 ولید رستاد کہ حسین ماہ رحمت من کواں ولید ماہ راسین امام حسین ماہ او ماہ راجہ اید در
 حتم سد اکت من در رحمت او چکو در آیم کہ او از اہل دور ح است یرید ماہ دیگر مکتوب ولید
 است کہ حوں این ماہ رفو رسہ جیاں کیے کہ سر حسین را من فرسی ولید در کور حلافت
 کہ حسین را ہلاک کند - انکہ اہل کورہ امام حسین را ماہ رستاد کہ رود بیانیہ کہ ما تو حبت گیم
 بجایہ امام حسین با اہلب خود لطف کوہ رود اید سد در اتاوارہ چون حمید ان کر ماہ رسہ
 انکر کی کہ بریدہ ر رستادہ بود و د چار کردید آخر حگ شریع شد و امام حسین از دلف
 ستم سہاد با یاب لود اہل سترش ماہ من حد اساحتہ و د حترال در ان اورا قید کرد
 و میرد سام رستاد سہادت او کس ماہ لود و دت - فاویہ تاریخ و ستم ماہ محرم
 سال است دکت تو سے کوہ نہ ر لیسہ نما کہ سال دت سال ستم اب حرت نو ستہ اسم

تخصیص غلط است شیعیان روز شهادت کوثر را روز عزرا که قید پدر پس دور شود ، انکار مستعمل است نه روز
سی امیة اس روز را قید ساجسته و سی امیة اولاد و معاویة و فرید و قالیس ناگوسه و تارکینهای و قاس
انکه علیا نظم کرده اند یکصد و یکم از سال زفاف بی شود چندی از آن است

حمود و عاتق رحمہ اللہ بنو دہلی کے سو ہی حلقہ امام نقشبندی
سال موثر کتب خانگی سردار راجندر پند نے

من حد گویم که ما را واقعات آه می آید مردی از اسم ذات
اولین بر دو تاریخ تمیز بخارجی است یعنی اگر سردی که دال است دور کرده شود باقی ماند حروف ما
نون که عدد آن نصد است و ما را از اسم ذات الدست پس اگر از لفظ الدمد و لفظ آه دور
کنیم نصد عدد باقی ماند و این تاریخ از مولف این ادوار است و باقی نصد و باقی نصد
محمد و عاظمه و حسن و الهی و حسن

سہ ماہیچ اردو موف

رستم مرغ مسکری و بدم بهر چمن
 بهر غنچه را کسودم و حسنم را به گل
 احمد و فاطمه و حسن و علی حسن
 اول و حرف بهر محمد و فاطمه

در رنوبت جید گل تاریخ نخست
 ما که نواز طبعی آمد کوشش من
 تلخیص خوت نشان عجز از یاسمن
 باقی بسته حرف بهر حسن و علی حسن

امام المسلمین زین العابدین امام چهارم و خلف الصوفی امام حسین است و در سن سی و هفت هجری ولادت یافته و در سه هجری مدینه منوره منتهی و ولید ابن عبد الملک از جهان جلت خود نام نادرش شهر ناصیه که دختر نزد در داد شاه فارس بود با سیج مطبوعه از کتاب نحر الوصلین

ناج

اُن امام زمانہ زمیں عباد
 تاکہ اور است رتہ اعلا
 تب شبنہ امام نقل نمود
 سال ترحیل اُن شہ بے عیب
 بہتیل او مادر زمانہ
 سندہ سال ولادتش
 محمد ہم از سر محمد
 رب دین بود گشت یافت

مسئله نفس خرد عالم و علم رورم ماه رقت در عالم
سالی نفس خرد عالم رست گفت باقی در عالم رقت
در تقیعه برادران ساهم است رحمت حق برادران ماه است

در کیفیت خلفای بنی امیه

معاویہ ابن ابوسفیان ابن الحارث اول خلیفہ از خلفای سی امیہ است جو اہل بیت امیہ کی
روحانی رسول بود و معقول است کہ دور سے رسول نسبتہ بود کہ معاویہ کدھمت اؤاند رسول فرمود
کہ اگر است تو در مدی پیدا شود کہ او کسیدہ حسن و حسن بہ گفت ای رسول خدا من در جہاں پنج روز
بدرم دہدہ از میں سو گند می جو رم کہ من کم ما را در مدی پیدا شود کہ بر در مدال پیمبر حسین کدھمت
معاویہ در جہاں پیدا دہدہ و در حالت قبول کرد کجای یافت اسما در دوار کہ در مدی سراں نسبت
بود در حالت را پس در معاویہ را در در دآن طاقت تمامہ حکما گفت کہ ما مروت بر دیکہ یکہ مکتوبیہ
در رخت محاسن بر عور لی کہ سر بود کرد تا بر برگردم دفع گردید جہاں ساعی برید و شکم آن رن قرار
گرفت و بعد مدت متہود در جہاں آمد چون نہ سمادت علی حلافت معاویہ دست داد بریدہ نظر شک
کہ کوہ است اول امام حسن را مکر و جیل و دفع ساحت تعداد ان از رحمت رن عبد اللہ بر سر عدالت
بر امام حسن کرب و آن حال است کہ دوری معاویہ سر جو دیر دیر گفت کہ ای سر جید من رنج
و مسعت کردہ حلافت را یک آرد دوم دار تو آدم اگر آرد و سیہ دیگر داری کہ کو کہ ابراہیم تو نام
گفت ای بر عبد اللہ اس بر سر دلی صاحب جمال دارد کہ در من شہر کمال ادب و عوریلہ می رسد
آرد می اس است کہ او را باس بر در دیگر معاویہ بر عبد اللہ بر میرا بخواند و حلق داد و گفت
کہ تو کہ سر علم معاویہ مجاہد کم کہ مدحق تو میگوئی کم و در حرم خود بخود دہم و دلاست مصر جو الہ تو کم
عبد اللہ اس بر سر این سخن و کیفیت کرد و از راه بیارہ صد و دیگر معاویہ اورا باز خواند و گفت کہ
ای سر جید من میگوئی کہ من جمال ندارم و عبد اللہ اس بر میرزنی صاحب جمال دارد اگر آن
نکند در من در کج او در آیم عبد اللہ اس بر میرزا عبد و دلاست مصر بودنی الحال رن را طلاق
گفت تعداد ان معاویہ اورا بخواند و گفت کہ در من سرا میخواند و میگوید کہ اورن خود را کہ معا
جمال بود و جہت دلاست مصر طلاق گفت من کہ جمال ندارم دور یکہ ولایت مصر اردی سر و در
بر کند در من اورا قبول میکنم عبد اللہ اس بر سر این سخن و شک سده مار گشت و معاویہ ابو موسی
اسیری را کہ مدی عالم و بار بود و خلیفہ گفت کہ من میخوانم کہ کو سرور رن عبد اللہ اس بر سر مدی

وادراحتت پس من خواستہ الامور سے شغری نوان سترہ راہ نامی راہ نامی اسم اس عبد اللہ ملاقات
 سترہ سید کا مبروی اگلاں بانی کرد تا ششم گفت اگر اورا قبول کند بیعام من مکرر سے چون
 سینہ رفت تا امام حسین دو بار سترہ سید کی میر و کف بیعام بر لبہ میعاد و بیعام تمام
 اس عبد اللہ بر سر عبد اللہ اس زمیری بیزم گفت اگر البتہ را قبول کند بیعام من ہم کوئی چون
 موسی سر دیک آن عورت رسید خود ہم تید ای او گرد گفت ای یون جہاد بیعام - تو آورده ام کف
 بر جہاد بیعام بار کو موسی اول بیعام خود گفت بعد ازاں بیعام نزدیکه بیعام تا ششم و پس ازان بیعام
 امام حسین رن گفت من حوال و نور دیر سے مایور دست نہاید مانی مصلحت پس لفر مرد سب
 تو دادم پھر کہ میدانه مرادہ موسی گفت اگر دلایت و ملک میخواهی پرید را کوآه اگر جمال و اہل جوان
 تا شسم را کوآه و اگر دنیا و آخرت کوآه امام حسن را کوآه رن گفت کجای من تا شسم کوآه
 ماطع دیگر ای من دور کرد و من در خاندان میسر در آیم پس ابو موسی کا شسم امام حسن کوآه
 چون موسی سرد میا و یہ آمد و حال بار گفت معاویہ گفت ای موسی من بجلد تمام رن را از
 عبد اللہ اس رہبر را گردم و تو در یک ساعت کار ریز و ز سر گرد تب سے جوان پرید اریں حال
 خضر دارست سو کنه حور دیکہ بگاہ ملک باید پدر پس رسد تا شسم حسین را ارن خدا ششم آرا نام کریم
 و آن دشت عجااں کرد کہ گفتہ بود وائل چون خلافت و امارت بر معاویہ قرار گرفت بسیاری
 ملک فقیر و مردم را سحر نمود و سمرقند را نیز بدست آورده و منی را مستقر خلافت خود ساخت
 و پس خود پرید را و بی عہد نمودہ ملک بخ عرہ ماہ رفت در سال صحت از عجز و فانت کرد و در
 دمشق مدون کرد مدت خلافت و امارت او بعد از عزلت امام حسن پورده سال و شصت
 و پنج بود بود بعد از وی پسرش معاویہ
 شیرید ابن معاویہ کہ دوم حلفہ از خلفای ہمسایہ است بر سر خلافت و امارت نشست چون
 شصت و شش ماہ گذشت لکر رسد امام حسن فرستادہ اورا شہادت رساند و بعد حکومتی
 سال و شصت و شش روز در شہر دمشق در گذشت و ابو افراتہ اید کہ در ماہ عرم سال
 و جہاد ہجرت لوقوع ہوستہ بعد از وی پسرش معاویہ ثانی ابن یزید بر سر خلافت
 نشست و بعد از کماہ و بیع کار سلطنت و در بار و اعی را و شوآرا انکاسقتہ ترک خلافت نمود و
 بعد از وی امر و بعد از وی مروان ابن الحکم در دمشق بر سندن خلافت و امارت نشست
 و بعد از انکاسقتہ پورده ماہ در سال شصت و پنج ہجرت سے در گذشت و بعد از وی پسر

عنه الملك اسدال بر سر مرصفت خلوص نمود اول کسکه از ملک عرب که ام را بر سر مرصفت
عنه الملك لوددا الوالد با کعبه می رفته در میان و پس آن بود که او گفته این بود که اگر
گفتی ملک را بوسی من بخری در حالی که در میان او عهد الله این رسید که اگر بگام بر دانی معافی
اخراج در پیراهن و دیگر در خلافت بگیرد در سال هشتاد و دوم هجری گشته شد و عهد الملك بعد از
لب سال و هجده ماه در سه هشتاد و شش هجری فوت کرد و بعد و فالتس ولیه اسد الملك
در دار الخلافت دسی بر سر حکومت است و بسیار ملک دیگر تسخیر نمود و ماوراء النهر و حوازم را بر سر
درست آورد و در سه لود و شش هجری در گذشت در کتاب حدائق الاولاد است حکومت او هجده
سال و هجده ماه و سه هفتاد و یک روز و بیست و یک سال و هجده ماه و سه هفتاد و یک روز و بیست و یک سال
مسند امارت خلوص نمود در سه لود و هجده هجری فوت شد گویند او هر روز قرص مکس طعام
نمود می بدب خلافت او در حدائق الاولاد دو سال و هفت ماه و سه هفتاد و یک روز و بیست و یک سال

اسد اسد العزیز مروان ما بر سر خلافت است و او دو سال و هجده ماه و سه هفتاد و یک روز و بیست و یک سال
بکعبه و ملک هجری در گذشت گویند که او خلافت را بدو متقی لود
فکر در بنامی خانه کعبه مورخان بر قوم نموده اند که اول مای خانه کعبه ارادم لود که در طوقا
عرف مسد مای با ازاره اینهم خلیل الله لود بعد از آن خلافت او را تغییر نموده عده فصلی در هم و
اعداد او فریسی که رسول هم مانا لود که لود و آن در سال سی و هفتم عام الفیل لود و بعد
از آن عهد الله اسد بر سر در سال شصت و سه هجری و بعد و حجاج که امر الامرا عهد الملك اسد
مروان لود در سال هشتاد و چهار هجری مای عهد الله اسد بر سر حاد داده مای خود بهاد اعداد
نارول اسد در مانا و حواست که مای مانا به دار امام ملک مصطفی حست او گفت که
خانه کعبه را بر من لود مانا که اسد و الله بر مانا مای در امام خود ازاره تقصیر و تحریب حوازم نمود

مات دوم از سال یکصد و یک لغایت سینه و دو صد و بیست

تمتة کتف خلافتی می امیه

در امیه این مانا عمر اسد العزیز بر سر خلافت مکس لود و بعد و فالتس ولیه اسد الملك
در سه هفتاد و یک هجری بر سر خلافت پانها و بعد از حکومت تسارسل و گما سانه که در سه
کعبه و حوازم است در گذشت بعد از وی مسامس عهد الملك که در سه لود بر سر خلافت

شش و دوازده سال و هشت ماه و ده روز حکومت کرده و در پانزده کیسبه و شصت و پنج مجری در گذشت
 به ادوی و لید مانی من پیرید ثانی یا رسد خلافت بهاد و در سال کعبه دولت و شش مجری کشته
 شده است ملک او یک سال و ده ماه و چند روز و در روز قی سر در کمان لید مانی رسد خلافت
 و نامت جا گرفت و او را نیز با قص گوید به جلالت شش ماه و شش روز و در روزی را در کس

اسرا هم من و لید مانی رسد خلافت شش و شصت و پنج روز و در روز قی سر در کمان لید مانی
 من محمد بن مروان اس الحکم و رسد کعبه دولت و هفت اسرا هم را مغزول ساخته خود رسد خلافت
 شش و آخر ملک سی اسه است او را مروان حاکم گفتد می اول کس اگر عرب هر رسد سال
 راسته الحاکم گفتد می و جوان ملک سی امیه در ابام مروان رسد سال رسد او را حاکم نهادند و کس
 اگر مروان از آن وقت که حلفه شد بگرد لغزعت رسد ملک یوسته مدح اعدا مغزول بود و
 اسرا شد اید مصارت می مغزول اسرا و در صبور سی خرقشیه نمودند در رسد کعبه و سی و دو مجری
 اسرا کوفه الوالحاس السفاح را بر خود حلفه گردانیدند و همدان سال مروان در یک ارمجار که ما ابو الج
 داشت کشته شد و وفات مروان مانی خلافت می احمیه مقطع گردید و در خانواده نبی عباس
 قرار گرفت

خواججه حسن بصری در منتخب للتواریخ مرقوم است که او در زمان خلافت هشتم بن عبد الملک
 غزو حرسه کعبه و ده مجری در گذشت و مدت عمرش هشتاد و نه سال بود این تاریخ در
 وفات او در بخر الواصلین مرقوم است

حسن بصری آن خدا آگاه
 در سنه بیت و یک ولادت است
 مقتدا می بهمه دلی
 در حدود ده وفات در حلت او

امام محمد باقر ابن امام زین العابدین پنجم امام است بتاریخ هفتم ذی الحجه سنه کعبه و چهارده مجری
 در زمان هشتم بن عبد الملک فوت کرده و این تاریخ در زمان وفات او از کتاب بخر الواصلین نوشته
 تاریخ

آرا امام که باقر شش امام است
 سال مولود آن سعید در شش
 با دی قاص و مرشد عالم است
 عقل با صد ثلث طاعت مجید
 است ذی حجه و دو شنبه بود
 که سوی عدن شاه عسرم نمود

سال مسقار آن مرد در آن سال نایب عیب کف باز حلال
مارج ارمولف

سال ملا و حضرت ماقسه لودی میش دکم رجه و بهیت
کشف و جاده رحرت لود که سر کرد و سوی حمت رف

خواجسته حبیب نجفی مرید و حلیه حسن لهری است اورا غمی اراں گوید که وراں مو است حوا به
تاریخ هفتم ماه رمضان که پیداست بحری در ریان سهام بن عبد الملک فوت نموده و اس تاریخ
از کتاب خیر الواصل نوشته شد

مارج

مقتدا می راه مسیح حبیب - غمی لود آن عسر بحیب
هفتم ماه صوم و سه لود که ردیا حبیب نقل نمود
سال نقلش اتفاق شد غامی اهل دس گفت مرد
سال و شش و دس ریا بی گفت لوده حبیب پیدا شد

امام جعفر صادق ابن امام محمد باقر نهم امام است امام مادر س امام دوا و دهر محمد
الوکر صدیق لوده در سه هسار و سه بحری در ده منو که گفته و در رد کار المصور عباسی
حلیه تعداد در سه کیصد و چهل و شصت که کیصد و چهل و هشت بحری تاریخ است چهارم ماه
شوال رحلت نموده قرن در لویه سب و آن کسی است که در آن امام محمد باقر و امام رس العادین
و امام حسن اسوده اند تاریخ از خیر الواصل

تاریخ

آنکه اول و دهر صاده ق لوف او است امام و والین
سال مولود آن شریف و کب نق ارا و ج و سب گفت حمت
آنکه اول و دهر و دوران سال نقلش در حلال رجوا
مارج ارمولف

حضر صادق امام المسلمین - رفت و در حلقی عم خود را فرد
سدلوله در سه هسار و سه در صد و هشت و چهل رحلت نمود

امام اعظم ابو جعفر نعمان کاتبی بن ثابت کیش و بی الوصفه است لقبش امام اعظم سلسله
 شش بنو شیر و آن مبعی می شود و نامش کاتبی الاصل بود سائر اعضا و فضا کوه واقع شده
 در حال با کمال الوصفه در آب و هوا سے آن دیار بار آمده و بعد از کمال کمال صحت جسمی از
 صیاد و بسیاری از تامل رسیده و امام جعفر صادق صحت داشتند و فرما داده کرده تا مدتی
 مبنی گردید و در تکره الا و لیا مطویست که وی استاد مصطفی عیاض و ابراهیم ادهم و داود و
 بر سه حافی بوده و انصوری عباسی که دویم حلیه از حلقه عباسیه است او را دریای عمر
 محوس داشته و در محس فوب گردیده و در تاریخ باقی منظور است که الوصفه ابراهیم بن عبد الله
 بن امام حسن در مخالف ابو جعفر منصور اتفاق داشت نابران او را زهر دادند منقول است که چون
 ابراهیم از بصره با اتفاق اکثر اکابر حروج کرد و در تبریز بخت نمود و بمجاوشش فتواداد و بصره خود حوا
 را با چهار هزار درم بزدی و ستاد و نامه نوشت که اگر مردم دامن گیر من اند و الا متوکل می مردم
 اتفاقا این نامه بدست الامصور دذاریع افتاد و او را قید کرد و آنکه بمرد و این واقعه در ماه ربیع
 سال یکصد و بیجا هجری وقوع آمده سه صد و سی و پنج سال بعد از وفاتش ملک شاه جلال الدین
 سلجوقی بر قریب که در بعد از حمدیه واقع است عمارتی عالی بنا نموده عمری در آنجا بگذرانید و
 وفات او این رباعی گفته

تاریخ

سال بنیاد ابو جعفر مراد در جهان داد علم و فقه بدار
 سال عمرش رسید تا بغداد در صید و جبهش دنیا افتاد

تاریخ ابراهیم الواسطی

اگر او بود مجتهد زما ن نام او ابو جعفر نعمان
 بدین بود نامت رابد سره شرع مصطفی حاکم
 تابع بدین امیر و فقر خادم مشرکش صغیر و کبیر
 سال مولود آن شه والا شرعاً است یا سر صها
 روز سفار او است شه وال بوده تاریخ چهارم شعبان
 ملک از روی اختلاف احم از رحمت ماه بود چار و هم
 عقل تاریخ او چو گوهر سفند سال تریل او معلی گفت

[illegible]

کلیت گفت مهدی گفت که من در سر حلیفه هستم بعد از آنکه ایالت دیگر خورد و بار رسید که مرا بمیدانی
که گسسته میراں گفت که تو بهشتی دقت گفتم که در سر حلیفه هستی همان گفت که من از روز بزرگتر
و بیاله دیگر خورد و گفت که من خود حلیفه هستم صاحب خانه ازین کلام رحبت و در آن شراب
از پیش او سرود حلیفه پرسید که تو را به کجا میری گفت که نمی ترسم که اگر بیاله دیگر خوردی گوگو که تو
خود رسول خدا هستی و اگر شاه بجا که بجم نوبختی گوگو که خدا هستی حلیفه ازین الطیف بسیار خوشنود
گردید و در آنعام خندید و بهر بی بسختی الهادی این مهدی بر سر خلافت نسبت او را
در سنه یکصد و هفتاد و هجری منوم کرد و بامروز مدت خلافت او یک سال و یکماه بود و بعد وفات او
بارون الرشید این مهدی که بجم خاندن از خلفای عباسیه است در بغداد بر سر خلافت نشست
و بعد خلافت بست و سال و دو ماه در سنه یکصد و دو و سه هجری در طوس فوت کرد و در آنعام خود
گذشت و او را چهار پسران بودند الامین و المأمون و القاسم و المعتمد بعد وفات بارون الرشید
الامین ابن بارون الرشید بر سر خلافت جلوس نمود و در آن سال المأمون با او جنگ داشت تا
آنکه الامین در سنه یکصد و دو و هشت و هجری کشته شد و باقی المأمون سکنش ازین جدا ساخته
شهر میر نمود مدت دولت الامین چهار سال و هفت ماه و پنج روز بود و بعد شهادت او برادرش
المأمون ابن بارون الرشید بر سر خلافت جلوس فرمود

سفیان ثوری در زمان منصور عباسی بوده و در سنه یکصد و هشت و هجری در زمان
مهدی ابن منصور خلافت نموده قریب در دمار لهر است و تاریخ وفات او این است

تاریخ

آنکه سفیان ثوری نام است مرشد خالص در میر عام است

مرقد عالیشان بهر بهر آن سال ترحیل او هجری جهان

و داود طائی در آن نوع علم بهره کامل داشت خاصه در فقه که مرشد آمده بود مدت سال حضرت
راست کرد و در فضیلت و ابراهیم ادهم را دیده و بهر طریقت اوجیه را می بود و قریب زمان خود
ترک برود گذشت بایه بدو داد آن است ترسا با جلال خود صحبت کرد و حرف کزنی در وجود آن
واله اعلم وفات داود طائی در سنه خمس و شصت و باقی در زمان مهدی ابن منصور بود و نوع آمده

آنکه داود طائی نام است فذوه حاصل و عمده عام است

سازار و اوقعت
 سال نقس حسد و بخت
 ششون بلخی تاریخ بهم ماه مصال
 سوده ترس در لایب حلال

تاریخ
 اگر همس سقش بلخی
 مراد در لایب حلال
 امام مالک تاریخ بهم ربع السانی
 سده کصد و هفتاد و بهم بحر در مان مارون رسید

تاریخ
 شته راه مالک
 سالی مولود مالک دوران
 لود کتبه در ربع
 د خول رهای دین
 امام الولیوسف در مان خلافت الهادی و در مان دوازستید خوه اول اوست که خطا صی
 القضا مزار گردیده و در مان مارون رسید تاریخ لب هفتم ماه رحب سده کصد و هفتاد
 اودم بحر ارجان رصه

تاریخ
 سیوی راه لود
 فاصی تبرع معنی اسلام
 ار رحب ماه لت و هفتم
 سال تحلی او ملا
 سال نقس ربهت مارک

امام موسی کاظم ابن امام جعفر صادق بهم امامت او ار لاد علی اس الی ثمال
 در سال کصد و است بحر تولد سده و در رحبه لت تخم ماه رحب سده کصد و هفتاد
 و س بحر در زمان مارون رسید حله لود و تاب یافته مسته او و هفتم امام محمد تقی

۲۰
 بود از قدیم است و این را در این دیار کافران گویند بزود در یک کعبه اسوده اند و آن کعبه سمت غرب است
 شطرت میادی کند الوحیده که یکی کاسیاس بشری شطرت و فتح صفت

تاریخ
 آنکه موسی کافران نام است : قدوه روزگار و نام است
 خلق را مدعی حق و صل است : سال مولود او امام ولی است
 روز جمعه امام عقل بود : از حب ماه لب و دجیم بود
 ملک العرش و حور حله مرین : سال لغش بگفت شده من
 بر قتل امام در بعدا : بست بی سنه ای بلند مراد
 امام محمد در سه کعبه و شهادت در زمان مارون از تنید خلیفه بعد از فوت کرد

تاریخ از بحر الوصل

معنی شرح و دین محمد بود : تاریخ ذات یک احمد بود
 سال لغش که در کوه است : ماه اوج فلک ملاک گفت

فضیل عیاض ناصل از کوفه است و معنی گفته اند که ماصل از حراسان است از ناحیه مرو
 و گفته اند که دی در سمرقند زاده و در غرم سنه سبع و نمانش و ماته در که نکای که مقری سوره العاکه بخواند
 خواهد نره مرد و جان داد

تاریخ

جوں فضیل عیاض و اصل حق : بحر امد موسی باع بهشت
 ملهم غیب سال رحلت او : لوده او و اصل الله نوشت

شیخ معروف کرخی در تذکره الاولیاء مسطور است که نادر و بدو او ترس بود و ند و قنی از دستان
 مان می خورد و دیدش بود که کرد یاره ازان مدد داد و جوں آن بر سادقت باز خود
 صحبت کرد معروف در وجود آمد چون و برادر معلم فرستاد معلم گفت مکنونات و مکنات گفته می
 قبل بود الله احد به چند میگفت که خداقی است او گفت که یکی است هر چند معلم ترش سود
 بدانت بس اکت مادر و دیدش گفته کاستکی میامدی و بهر دینی که خواستی مامور افتاد کرد می
 دی بدت و در دست علی بن موسی رضا سلمان سجد به از چند گاه روزی در حاکم بدر رفت گفتند
 گفت گفت بهت معروف گفت بهر کلام دسی گفت بر دین محمد مادر و پدرش بیتر سلمان شده اند

[illegible]

و در دین و دنیا در امام خلافت دهن عیسی باقی شده تاریخ از خبر الواسلین

تاریخ

شش معنی بود خمر ختمین همه علم و فضل و صدق و تقی
رور آید بود و سلج رجب که شده شش معنی یکحضرت رب
سال مولود او سید دان سال رحیل او مقدس خوان
مرقد او بمصر فیض ر سال برین وزمان و کون و مکان

امام محمد تقی بن امام علی موسی رضا هفتم امام است از اولاد علی اسالی طالب در
سنه یکصد و دوازده ولادت یافته و در زمان خلافت مقتضی بالله عیسی در سنه دویست و شصت
هجری وفات نموده و در بغداد مدفون گشته

تاریخ تقییه

آن امام تقی جواد زمان لقب او رسک و قانع دال
در جهان بود صابر و واقف سنه سال تولدش صد و
سلج ذی قعدة و سنه بود که تقی سوی حله عنزم نمود
سال ششم داد تقی زمان دین ز مردم مردل شده خوان
مرقد پاک اوست در بغداد رحمت حق همیشه بر دی ما د

بشر خفای اصل وی از مردست مقیم بغداد گشته و آنجا چهارشنبه دهم روز از خرم سال
سیع عشرین دایم در زمان خلافت مقتضی بالله در گذشته پیش از احمد بن بابا و میرا
بزرگ میداشته از احمد بنجل تاریخ وفات از خبر الواسلین که از آن سنه دویست و شصت و پنج استخرامی

تاریخ

بشر خفای که قدوه شمر است سحر راه دان و راهبر است
روز عاشوره چهارشنبه بود که از آفاق شمر نقل نمود
سال تاریخ نقل او بی شک صاحب عدل گفت حور و ملک
رند عالی اش رند اوست جسم در خوش بعبین غی بنا است

خواهر بانیرید بطای در مرات افتاب ماسطور است که ماسطوفی بود و نام پدرش عیسی بن آدم
بن شمر و نشان جد وی گری بود سلمان شده از فرزندان احمد خفرو پیر است در خدمت امام جعفر خاضر

حاجی اود عمری درار یافته و در رمان ابو الفصح جعفر بن معصوم تاریخ است و بیستم ماه شوال در
سده اربع و بیست و هفتم فوت کرده و تقویم احدی ذلیل و مایس لنا رس تاریخ که پوسه
ی نیکه دود و سی بحر یا اسراج می یابد

تاریخ

سلطان سالکان ره حق الامر در سال ثانی و پنجاه و هفتم
در اول ماه رجب ادب جهان حو قذ سال عالم قدس قم سید

۲۳

خاکم اصم اقدای مساج حراسان بود در مد نفوس بیخ سب و میر احمد خسرو به گوشت که روزی
از سکه ای بیست سکه نگاه مادی از و صادره آن رس تحمل صد نظر برنت ماد و حجت حاجم
برای ربع حالت او گفت مادر بله گو که پوست من کست رس حوصله شده مار با سفا کل
معینه و حاجم سر از آن مار خود اگر ساحت و اراں است که او را عالم اصم می گوید در رمان
صلوات المومنین معصوم سال دود و سی ربع فوت کرد تاریخ از خمر الواصلیین

تاریخ

اکبر اولود عارف برداں ام اد حاتم اشقم یان
سال تاریخ فصل آن مسعود قسید اهل دس حسره و مود
در خواجی تلخ مرده اوست بر سه بر هبت مسد اوست

۲۴

احمد خسرو به مرید و خلفه حواص حاجم اصم بود در سده دود و صد و چهل فوت کرد
در تلخ مد فون کرد به تاریخ وفات او که خمر الواصلیین نوشته سه که اراں
سال دود و سی و بیست و شش می یابد

تاریخ

اکبر جون خسرو دیک و نام او احمد اس خسرو به
قدوه دین و موی اسوه دهر و زده عا اس
مقتل به کج آن و احد گفت حاوید نحو حق احمد
مرده او تلخ مسعود یافت نفس مسعود است

۲۵

احمد بن حبش ارا حلقه کرد که قرآن را مخلوق گوید گفت به ارا مار به زده قبول کرد
ارای سب حلقه معصوم را حوس ربه رکنه داده در سه صد و هشت و چهار ربه اود

متر بشده در مجاد و او دهم سراج الاول پسند دو صد و چهل و یک در امام خلافت المرتضی است
موت کرده تاریخ وفات از خیر الواصلین

تاریخ
انکه او بود احمد حل شد از دفتر علم رب عمل
بود در نه هشتصد و یفتین قطب کوسن شاه فی الدین
دات او عده زمان در مین سال مولود اوست صاحب ذوق
سال متحیل آن خدا آگاه شد رقم صاحب بخان الله
جسم بر نور اوست در نفس او روح بر نفس او کت سناد

ذو النون مصری در عیار الالس نصیف مولی حد الرحمان جانی بر قوم است که دو النون
مصری در سنه خمس و اربعین دما بین اردن سایر مت جوں حمازه او را بر داشتند گروهی از مدعا
بر سر خارنه او بر دبر بسته چنانکه همه خلق را از سایه خود بوسند نه هیچ کس از آن مرغال
یکی را ندیده بود مگر پس از وی بر سر خارنه ریلک اگر شافعی و الله عالم بالصواب تاریخ از خیر الواصلین

تاریخ
انکه ذو النون مصری است نام است قدوة اولیای امام است

سال سفار آن دلی زمان خردم گفت باز عدن و جهان
محمد اسمعیل صاحب صحیح بخاری در سنه یکصد و دود و چهار ولادت یافته و سال
دو صد و پنجاه هجری بم ماه رب رحلت نموده تاریخ از خیر الواصلین

تاریخ
آن محمد که ابن اسمعیل بود بنک خلیل رب حلیل

ماه سوال بود شمار دهم که طلوعش نمود چوین انجم

سال مولود آن خدا آگاه گفت بالف عیر دین الله

صح آدیه و هم زرح بود بکان قطب شد در ارتق

سال نفوس راجع هفت طفق بالف خننه گفت قطب الحق

سیر سقسطی استاد جند و سایر بغداد بان است از ازان حارت و بشه حانی
است در اول سقسطی نوشته مکر و بعد از آن مرید معروف کرخی کشته او نمال حشید بود و حبیب طاعی

راویہ صبح سہ سہ سیوم رمضان سہ گنت و خمس و اس در امام خلاف الشتر مالہ و کس
از دوازده در حجتہ فدا و مولد کبہ با سح از حجر الواصلین

تاریخ

عبدہ اولیاسری عیسیٰ قدہ اصفیاسری سقے
رواڈیہ لود سلج رح کنگست از جہاں نمیش و طرب
بار تاریخ سیوم از رمضان روز بر حل او سہ سہ دال
لک کی سہ سال رحلت آن شہدہ مرقوم رت عدل و جمال
مرقد از کتہ لوداد ہست لی شہدہ موصی ار ساد

۲۵۳

امام علی نقی بن امام محمد تقی دہم امام است از اولاد علی اس ابی طالب سال ولادت
او دودہ و سہ سہ ہجرت و سال وفات دودہ و سہ و سہ در لوداد موصی کہ اسرا
را می گوید مسہر لہامہ در حارہ خود ما امام محمد عسکری کہ لہ او لود و دال و آن مقام را
اربع و عالی ساحہ اند و دایم ایام از مردم رواد بدورات را سہیدیدہ و تقدیر میگیرند
در طین عقیدہ اہل تسبیح حای کہ امام ہدیہ عیت نموده اند در گنج حارہ واقع است

تاریخ

آن نقی زماں امام ہمام نادی حلی در جمعی امام
سال مولود اور ردیہ سہ اکمل الاکمل سہ کف حسد
لود و شہدہ و سیوم رح کہ نقی سہ لہو سہ حسرت رب
سال نقی با اتفاق جہاں کو نقی لود رب دس ہجواں
بار سال وصال آن شہدہ دس سال عدل شہدہ ق و نفس
مرقد اک اد لہر من را سہ عالمی را سہ سہ کار کاسب

۲۵۵

۲۵۵

یحییٰ بن محمد و شایع ہیر دہم رمضان سہ دودہ و سہ و سہ و سہ و سہ
نمودہ در سینا لود و دال کہ تہ تاریخ و جاب از حجر الواصلین

تاریخ

انکہ یحییٰ سہ سہ سہ او اہل اتفاق را ملاد اسب او
رور سہ کہ کرد عسرم جہاں ہر دہم لودار سہ رمضان

سال نقش زواج هفت ملک
گفت بکن نقیون حور و ملک
مرد باک او تبه بشماره
ز اسبش پیش دلس و حسن طیور

امام حسن عسکری بن امام علی نقی
مازدهم امام است در اولادش اس

در سنه دویصد و سی و دو ولادت یافته و ده هجرت است دویم خرم سنه و در سنه
مک پنج و سیه موقوف آمده و در سنه من رای در سلوی بدر خود مدون است

تاریخ

حسن عسکری که معصوم است
همچو آتای خوش سموم است

سال مولود او ملطف قدیر
مطهر الخ رفیع بود
در خرم که بیت دویم بود
رویش بنه امش سفر فرمود

سال نقش تراستی بر خوان
که شده حرف را اس از دهر آن

امام محمد مهدی بن امام حسن عسکری
دوازدهم امام است در اولادش ابن علی نقی

در سنه من رای نوکده شده و در خور و یک غیبت نموده و بر طوق اعتقاد این تسبیح دارد و زیاده از ظاهر
چنانچه شد

تاریخ

آنکه او مهدی است و دادی خلق
دانت والای او است شاد خلق

اختلاف ولادت آن شاه
همه میدانان خلق اله

جمعه و هفتم خرم بود
که آفاق عیش برمود

با صد سال آفتابش بلند
مهدی صاحب زمان

عبدالله بن محمد صاحب صلح
موجب بار بگی که در بنجر الواصیه بر قوم است

سال ولادت او دویصد و دوم بر یک است و سال وفات دویصد و یک و تاریخ است

تاریخ

بیشوای زمانه مسلم بود
کلمات دین مسلم بود

سال مولود آن یگانه و طاق
عبد در گهک دادی رائق

سال تاریخ نقل ابوبی ملک
صاحب ایمن عدن گفت ملک

ابراهم بن ابراهیم بن سلمان المنصور
السلجی از انسانی طم ابرج است

و در کوه تافته و در آن رفته بود با شرف آواز داد که ای ابراهیم نه از رای ان کاره از

اندر دہرہ الگاہی بدہ آمد سرک سلطنت نمودہ دست در ظرفیت یکور و دیگر وقت در انجا اسفیاں نوری
فصل غاص و ابو یوسف محمد پسر و دارا خان سام رجبہ و انکا گشت میکرد ما در سہ احد
دسیس و امین و یحیٰی فی سہ و سیتہ و دامن اردیبارفت و اریس تاریخ کہ در نحر الواصلین
لوسہ سہ سہ دوحہ و نصرت و بہت استخراج سے یاد

تاریخ

نوراد ہم کہ لود ابراہیم صاحب موقت لعل سلیم
صاحب لچ لود آل سلطان بارک سلطنت سہ اردل حال
خود ارجوں اردو معال عمر آن شاہ یکصد و دہ سال
ارحمان کے گشت لب و سیتہ لود کاں شاہ سہ بچرج بہم
سال غفلت کہ دلتیں لودہ گفت سلطان اہل دین لودہ

۲۶۶

قرارد و ولایت شام اسد نور دوی ر صبح تا شام است
الوعدہ الہ مغربی اسد ابراہیم حواس دارا ہم سیال کرنا سیپی داد کر یکصد بیت و سا کرد او
دریں ہدی لودہ و عمراد سعد و لست و دوسال لود عمر اسد او صد و لست سال و الوالیین تکرار
عمر الواحد زہد لصری است و عمر الواحد ر سا کرد حسن لصری است و عمر الوعدہ الہ سر سر کوہ طور
سحاب پہلوی اسد دی و قر الوالیین علی دریں در ر در رحت حرولت گو مد کہ در سہ
سح و سح و دامن ارد مارفہ ر درت در ال است کہ در سہ سح و سح و دامن ر رقتہ
شہ خجینہ لغہ آدمی در س انگہ و وحی اصل دی ار ہا و مد سب و مولد لوداد ہسہ کرد
تاریخ لودہ و بہت سیال نور سہ است ماسک سبط و عادت فی سست و محمد نصرت
داستہ و سا کرد سیال لود در سہ سح و سح و دامن اردیبارفتہ و سہ تاریخ کہ مات سہ
مال و سح و سح و دامن والدہ اعلم و اریس تاریخ مظلومہ کہ ار نحر الواصلین
سال سہ صد و دویسود تاریخ

۲۹۹

مصل علم و قلم عرفان سید الطالیہ حمد ست آل
رور جمعہ و نسیم رجب لودہ کہ لود و س لعل سر مودہ
سال رحیل ار بہت طوق گلف ہلف خجینہ و اصل حق
قرمانی اودہ لوداد است موعنی نصرت دہا است دست

۳۲

مات چهارم از پیشه روح سال نه صد و یک لغایت مال چهار صد و هجری

ذکر خلفای عباسیه که در مات چهارم در بخت اخلافت نموده اند

در افتاح این مات مقتدر بالله بن معتضد که پنجم خلفه از خلفای عباسیه است در بغداد رسیده و خلافت
 مستقیم بود و بعد خلافت است و چهار سال و دو ماه و بیست و نه روز و سه صد و بیست و هجری در گذشت و در
 وی مراد در سن الفایر بالله بن معتضد یا رسیده خلاف گداشته چون امام حکومت او ماهر رسیده
 ابن مفلک که وزیر او بود و موافقت سایر ابرار او را گرفته و مل در جنت کسد و از ارضی بالله را بخلافت برد
 و قاهر عمر بالله را ماسایر نوران در جامع نهاد که می میکرد و مسکنت آنها انفس صدقه دهد کسی را که
 وی روزی حلیفه نهاد و مدت خلافت او یک سال و چهار ده و یک روز بود و در سن
 از ارضی بالله بن معتضد خلافت را در بخت ختم و بعد خلافت هفت سال و ده ماه و یازده روز
 در سن نه صد و یکت و هجری در گذشت از به کام خلافت مقتدر بالله تار ماه از ارضی بالله
 از هر چهار سو که مخالفان بر حاکمیت طریقه را متصرف شده اند که در سن نه صد و یکت و هجری
 سمرقند شهر بغداد و دیگر بقعه حلیفه نهاد و دیالوگ لوی یا ملا و عراق مستوی است و در اول
 آنها عماد الدوله ابن لوی یا بود که در ایام خلافت مقتدر بخار مات عظیمه با ملوک نواسه نموده
 غالب آمد و شیراز را دار الخلاف خود ساخت و برادر او رکن الدوله که بر اصفهان و غر وادشاه
 است اصل ایشان از مرقه سیادان بود که از کوهستان دلیلم عراق عجم متوجه شدند و در بقیه
 رعه مزدات نمایان ترقه مصعب حاصل کرده بمرتبه امارت رسیدند و از حلیفه اخلاف
 در رده وادشاه شدند تا آنکه وادشاه ایشان در بلاد فارس و عراق و عجم و دلیلم است حکام
 پذیرفت و وادشاه ایشان با کینه و دلبست و بیست و هفت سال امتداد یافت و در حاکمان
 وادشاه الهی مصر ابن احمد سامان را وادشاه می گرفت تا مله بعد وفات ارضی بالله مراد در سن
 الحقی بالله بن معتضد مدت سی سال و یازده ماه و یازده روز خلافت نمود و در سن
 سه صد و هجری در گذشت بعد از المنقی بالله المستکفی بالله بن کسری بن معتضد
 حلیفه بغداد است و ناسه صد و بیست و چهار خلافت نمود مدت حکومت او یک سال
 چهار ماه و بعد از وی الطیغ بالله بن معتضد حلیفه شد و در سن نه صد و بیست و چهار هجری

بعد از آنکه در سال و هشتاد و پنج ماه در گذشت نمود و بیایید پس الطاح بالله من مطیع
بر سر بر خلافت رسید و در سال سیصد و هشتاد و یک هجری بمکه بمکه هجده سال و
دو ماه حکومت نمود و امر او را معزول ساختند القادر بالله من اسحاق بن مقتدر را بر سر
خلافت بنامیدند و سلطان محمود غزنوی بمکه معاصر او بود

و ذکر سلاطین آل سامان که در خراسان و مادر الهند سلطنت نموده اند بطریق اجمال
سامانیان به بن لودید که در مادر الهند و فارس و عراق تسلط گرفته اند و در ملک شان بمکه
و دو سال و سی ماه لود و سالان مادر سال عدل گسترده حاصل برور لوده اند
نیز لودید آل سامان مذکور گشته نامار خراسان مشهور
اسمعیلی و احمدی و نصیری و دوج و دو عهد الفک و دو مصور

و بعضی ده نفر قرار داده اند یعنی الوامیر اسمعیل بن لوح را که مستنصر استنار داشته دجل
مادش ثامن نموده اند اول سال امیر اسمعیل سامانی لود که معتد حلیفه در سه دوسه
و نصرت در یک هجری بمکه شش احمد بن اسد بن سامان را ولایت مادر الهند تفویض نموده
لود و حول او در حلب گردید شش اسمعیل استلا پیدا کرد و پس اراکه عمر ولایت را گرفتار
ساخت و بموجب امر معتمد حلیفه محمد بن عمرو ولایت را به احت ملکیت می لیت او را سلم
سد و اسم سلطنت مرد اطلاق یافت معقول سپ که چون عمر ولایت در سال دوسه و
هشتاد و هشت هجری بمکه امیر اسمعیل اسیر شد و امر در قهقش خراسان او سد و ده
لغرض آن متوجه بهاب گردید ساکنان آن بنده آنان خواستند امیر سال را امان داده
پراموال عمر در استغلام کرد هر چند میسر گشت کمر برفت در حلال این حال کیری ارا کیری
خاصه سپری کرد و مندی که صبح لود لفظهای فعل ارا کردن میرون کرده موصی هساد
علیوار می قلعه بانی فعل را گوشت میداد در لود و بعضی ارا ترکان سوار شده به جانب
که آن موسگر بیرون میکرد نمی تا حسد بحسب اتفاق حایل ارا حلال علیوار جدا شد و در جای
افتاد بحسبت بیرون آوردن مردم کماه در آمدند و ارا کماه دیگر راه میروند و صداقت
نظاره در گوهر بایسد آن خود حرا عمر خود اسمعیل سامانی بعد حکومت سه سال در
دوسه و لود و حج فوت کرد بعد از ولایت شش احمد بن اسمعیل بر سر امارت نشست و بعد
شش ویم سال بدست علما در سه سد و یک گشته سد بعد از ولایت شش

پس بر سر آنکه که نعمت حلیفه الرضی الله عنه بود نسبت سببی بکمال فعل او داد روزگار گذرانید و در سال
 سیصد و سی و یک چهارصد و پنجاه و یک که شد رود کی شایسته نمای او بود و بعد از وی پسرش
 لوح بن لؤلؤ و از آن روز سال و کز می حکومت کرده در سنه سیصد و چهل و سه وفات یافت
 بعد از وی پسرش عبد الملک بن لوح هفت سال و شش ماه حکومت نمود در سنه سیصد و
 سی و پنج از آب افتاده حال داد و بیداد می برد و در سنه سیصد و سی و شش حکومت رسید در اوایل
 سلطنت او التیگس که حکومت حراسان فتن بر او بود از او سب و عداوت و احواف در برده و بر
 رفت و سزا فاعله اند یار مسوولی کند نامشاه آن دلا س گردید امیر منصور مدت بازده
 سال حکومت کرده بعد از او پسرش لوح بن منصور که معاصر سلطان اسکندر گس بود
 حکومت رسید و بعد حکومت لب و دو سال در سنه سیصد و سی و هفت در گرفت
 بعد از وی پسرش منصور بن لوح ماموریت رسید و یک سال و هفت ماه حکمرانی کرده
 با بایرام و در سنه کجول گردید و عبد الملک بن لوح امیر شد و در سال سیصد و
 هشتاد و هفت بدست ملک ترک ابلیک خان گرفتار شده و در سنه سیصد و هشتاد و
 اسمعیل در دست ملک کرمان ابلیک خان بی رمان نمود تا که در سنه سیصد و نود و
 پنج مجری با بر و نامی که سر دار طالع بود باعث قتل او شد بعد از آن دولت این طقه بانهت رسید
 شیخ حسین بن منصور حلاج بیضاوی در آن روز ارجح مسطور است که او حلاج خود
 روزی بر انداز پشته برگشت و اشارت کرد در حال دانه ار بنده جدا شد حلق متحرکند و در
 حلاج نام کردند و الله اعلم کار او کار عجب بود همه عمر در غایت کسب و اشتیاق است و بیقرار
 و نود و ده روز کار بود او را تصایف بسیار فراموشی داشت که کس ندانست و اعلم است که
 کبار در کار او اند که او را در تصوف قدیمی میس که شیخ عبد الله و شیخ ابو مکر شیبلی و شیخ
 ابو القاسم شیری او را قبول کرده اند و شیخ ابو سعد و شیخ ابو القاسم هر حال و شیخ ابو علی
 مابند می دانام و یوسف همدانی در کار او شده و داشته اند و بعضی در کار او متوقف اند
 ابو القاسم شیری گفت در حق او که اگر مقبول بود در تدرج حق مردود و اگر مردود بود
 مقول حل نبود و بار بعضی او را سحر است کرده اند که از اصحاب حلول بود نقلی است که منصور
 با چهار صد صوفی بجای میرفت روزی چند خبر می یافتند حسین را گفتند از شیرستان بیاید
 گفت بنده بشن دوست از پس پشت کرده شیرستان با و در عرض میکی میداد تا چهار صد ریان

بجز از اینم غرض باشد بیا باید که این ساعت خرقه من را لب آب بر کعبه انداخته تا آب بر زار خود رود
چون در سجده نماز است و آب زاده بخان آوار تا الحی فی آنه و آب صورت کردن گرفت خود خرقه
بلب و حله زد و بقتضای حاجت آن حال آب بر زار خود زد و حاجت پیش جاموش گشت پس از آن حاجت
جمع کردند و در آن ساعت در آنجا است که حاجت و نورانی صحت داشته و متاثر از عمر و سن و حال
کلی است و بعد الملک اشکاف که شکر و علاج بود و بعد و بلبت حال عمر داشت او می گفت که وقتی
علاج را گفتم اسی شیخ عارف که مانند گف عارف آن باشد که روز سه شنبه شش روز مانده با
ارماه ذی قعدة سنه سبع و ثلث مائه و براء ماب الطاف بر من در لحاظ دست و پای او سر
و چشم او را بر کشند و مکتوب بر دار کنند و لیونانند و حال او را بر باد و بپایانم که گفته بود دیگر
سر او گذشت و الله اعلم و این تاریخ اگر کتاب مجرای اصلین است که از آن سنه صد و پنجاه و پنج تاریخ

تاریخ
شاه بهارهای عالم بود : هست بی شک حسن بن منصور
شیخ عاشوره و سه شنبه یان روز قلنس مافاق جهان
بب چارم راه ذی قعدة بود کان در سرج عدل شده
نود و هفت سال عمرش بود کان ریان من حصیض شد بعد
گفت تاریخ نقل او فاضل بود و علاج محو حق کامل

سعیار و عیالک داد و کارستان مرقوم است که در زمان المقتدی بالله من المقدس حلفه خدا در سنه
ثلاثین و ثلث مائه هجری که مطابق سنه نهصد و چهل و دو و هجری بود و کسی ظاهر شد که در آن
از مشرق تا بحر گرفت و حیدر در راه دار تا بنیر این حکایت یک حریب گندم به صد و
است شغال طلائد بیت گشت چون برون نصیب شدند کار گندم بچین بالا رفت
شیخ ابو بکر الشیخ در نجات آمده است که نام وی جعفر بن یونس است و شیخ الاسلام
احمد بن محمد که او مصری است سواد آمده در مجلس شریع تاج بود که در آنجا بود و عالم بوده
و فقیه بر وی حاجب الحجاب طلبه بود و هشتاد و نه سال عمر یافت و در سنه اربع و ثمان
و ثمان در راه دی الحجه از دنیا رفته و در آن تاریخ از مجرای الهام

تاریخ
شیخ شمس علی که بحر عارفان بود روز قلنس بعد قرآن بود

دات اولود صاحب از ساد سند رقم سال عمر او بستاند
سال ترجیل آن سلاطین و سلاطین امروزی دار میس
حکیم کی ولاد و اورور چهار سده است و پنجم ماه سوال سده صد و چهل و یک
هجری لوگوغ آمده چنانکه ازین قطعه که خود گفته سعادتی گردد

سده صد و چهل و یک رسید یکتا سال
چهار سده و سه روز رمانی از سوال
مادم کجاها با چه گویم و چه کنم
سر و گویم و ستادی که سمعت و مال
درج و روحانی درج عمر لطیف
درج صورت یکو درج حسن و جمال
سر و گویم سبب دلی که بگوید
زخم گویم میل است و دل گویم مال

مقدم لشعرا رودکی الخارسی در بهجت افیم مسطور است که در بدایین الوعد الله محمد الزود
ارلوا در سکه لوده و در مره انام از عیایب امام تولد و کمی از رد و کسمه است و از مادر مایا
بدایه در بهجت سکه ای و انام را تمام حفظ نموده از ان شعر رحمت نموده و از احوال سخی
عالی آواز سس خوش و صوتی و کس غنات و موده بود در آواز مطربی افاد و در لظ حاجت
و کار س در لوار یکی سخی رسد که آب و سس در مقام لواحت هم حاک لال مادی و دی
و بهجت نس در حکم که در ب روی جون آوازه او با طراف و الکاف رسید امیر نفس احمد
سامانی که امیر حرا سال و مادر الصهر بود و در ب حلیت شخص گرداید داد و دل کسی است
از عیایب که دیوان شعر ترتیب داده و امیر نصر رد و سکه را حلیه نظم کتاب کلله و دمه مشاد
انبار در مره انام سر موده چنانکه مصرعی میگوید
حلیت عفا از ب نظم کلله و دمه مشاد و در ترجمه می مسطور است که عدد اشعار و دیکی پیرا برادر و سده
دست است رسیده بود و در انضی سج آنکه که اشعار و دی صد و توده و دات دی در سال سده صد و چهل و یک
رو داده و دقتی از بول سر لوده و در اگر کتب مسطور است که حلیه کللی سلطنت حرا سال و دی
عروق آل سالان کللی گردیده خواسته که احوال سلاطین عجم را در سکه نظم انتظام و دی
دال دست مره نظم سکه است لوده و این سیوه جیدالی کشیج بیدیرفته پرا فیه از حرقه
نعل می آنکه چون لوست امیر روح من مسطور سامانی رسید یکی بهشت دال معروف گردید
که سلاطین ازاده از مصاح سلاطین او محسول بود و دلا حرم در شقیه را که قدوه بخاری عصر در مال

بود بمشغول انعام و اکرام گردانیده و این خدمت سرشته او را در اجتهاد و تحقیق بقول ائمه است برادر و نقول اکثر
 مراد بهجت از دستاورد استانبول گشتا بنیب و بیست و یک نظم و ادب و دست عملی گشت سینه بخانه فردوسی
 اساره بران کمره می گزید

جوانی میاید کنانده زبان
 مستحق گفتن خوب طبع روان
 شعر آدم این نامه را گفت من
 از و سنا دجان منده دل انجمن
 رکناسب و کتاسب بینی برادر
 گفت و سر آمد بدو روزگار
 ابو نصر اسمعیل بن حماد الحویری صاحب ضحاح اللغات در سه سه صد و نود و دو یک سه صد و
 دجبار محرمی فوت کرده تاریخ از قسمه الوا صلیین

آنکه دانش بید صفات آمد
 جوهری کاشف اللغات آمد
 سال ترجمه آن وحید زبان
 رحمت الحی رستم زده ضحوان
 سال ترجمه او در ده سال
 مطهر از رحمت السیاح دلیاب

۲۶۲
۲۶۳

مات پنجم از ابتدای سال چهار صد و یک لغایت سده پانصد از هجرت

ذکر خلفاء عباسیه که در مات پنجم در بغداد خلافت نموده اند

در ابتدای مات پنجم القادر بالله که بخت بهتم خلیفه از خلفای عباسیه بود بر سر بر خلافت بغداد
 حادثات معاصر سلطان محمود غزنوی بود و در سده چهار صد و یک و دو و چهره بعد خلافت
 چهل یک سال و سه ماه رحلت نمود و از وی پسرخن القائم بالله اس قادر خلیفه شد
 و چهل و چهار سال و هشت ماه خلافت نموده در سده چهار صد و یک و هفت و دو و اس جهان فرو
 بعد از حیره او المقتدی بالله بن محمد بن القائم بر سر بر خلافت نشست و بعد حکومت نوزده
 سال و هجده در سده چهار صد و یک و پنج و در گذشت و از وی پسرخن القائم بالله بن محمد بن
 بر سر خلافت نشست و لب پنج سال و هجده ماه خلافت نموده در گذشت

سجده الواسعه الالهيه تاج چهارم سعدان ^{بسته} حاشیه دس پنجمه خوب کرد

قلب حق الواسعه الواسعه است
سرد و یا سوی اوج جمال
دات او دنگهای فردوس است
سال لعلش بهای فردوس است

الوالفاسم منصور الفردوسی مرقوم است که در دوسه دوسه فصاحت را در صوال و در غو
ملاعت را بهای بود و در صدان این معنی است بهای که بهای که در حالت ایداحته ارد بهای
را دایمی طوس بود و منصور نام است که بخت الوالفاسم نام در اد فخر الدس احمد لعل است که در نام بود
سامانه دقتی ادک بهای مظم سا بهای مستول شده که در ده حول ریاض دلت الالهیه میگردید
سلطان محمود را مظم آل کتاب مظم تمام بهم رسید و مظم ساعه مظم و تحلف لصد د
حکایتی الالهیه حول آورد و حوا همس سلطان همه عار شد و دوسه که در خود استعداد آن
میده در حنگ زیدون و مظم مظمی حده مظم آورد و جاکه همه کس را سودون آن رعیت پیدا
داوآره او سلطان رسید و در مال طلب نام آو صا د گردید و دوسه عارم عربی سینه چول
سهر در آید فصارا به دیم سلطان که با یک نام داس در حورده عمر ل او فرود آمد الفافا
رور دیگر عسکه و در حوی و عسکه می سا عزال در مظمی لسته مشراب می حورده که اردو
فردوسی را دید که می آمد با مظم که در دوی لکجا می آید میس با معصن حوا بد کرد
بهتر است که نظری طراف او را دفع کم و بهر کدام مصرعه گویم که مصرعه چهارم فاصه است
باسد نفس که او تواند گفت خود کو خوا به رفت حول فردوسی مرد یک رسیده سلام گفت
حوا سلام داد و حول مست بر سیده در کجائی گفت ارفعه طوس گفت بهر کدام یک مصرعه
گویم که تواند گفت رفعت ما است و الا رد اول مصرعی گفت به حول عارض نو ماه را
در شوق مصرعه مانی در حوی گفت به ما مد رحمت گل بود در کس مصرعه سیوم عسکه
گفت به مر کال تو می که که در حوس مصرعه چهارم فردوسی گفت س
ما مد کسان گیه در حنگ لیس حول قرار بود که حرف رد می به مصرعه کس و لون با
عبار لفظ لیس دیگر فاصه است مظم مظم سیده و بر سیده که گویو و لیس که بود
فردوسی در استا های ایان گفت مشر را حوس اند احترام و عزت فردوسی نمود و گفتند
که اس مرد را سلطان ما مد نمود ما بهای مگوید در دیگر نام گفتند که اگر این مرد را سلطان مد

نات بخم

امام خرد سلطان آبرو و نامش بر کسی جان گفتند اگر مردی بی نصرت میاید نزد سلطان مگرد
 فردوسی چون حبه انبان خنده چنان شب در استال خوشم داشتند و اسعد مار را طعم کرده بر ما یک داد
 تا بمطالعو سلطان میانه سلطان در اخوتش آمد و ما چهار او مثال داد چون فردوسی بمنزل سلطان
 آمد حکم شد که یک ارشع شتری که مناسبتی با خر حسن داشته باشد بگوید استوار من را اشاره
 نمود کسی نمود بد فردوسی در مدینه امن را می گفت

بیای می
 مست است بنا چشم تو و تیر مست
 گریخته عارضت دره غدر می
 گز تیر برسد همه کس حاصه ر

سلطان را القاب زیاده گشت بعد از آن عنصری سلطان عرض نمود که همه را از حد
 سلطان فراخ رسد کثا بنامه را منظم آورد اما اگر فردوسی را که ادراک عالی و قوت سخن
 و فصاحت تمام دارد حکم شود تا بناچار مشغول گردد پس سلطان مردوسی را فرمود که بخوانم
 که بنا نامه را منظم آوری مردوسی قبول فرمود و سلطان نزد یک قصر خود فردوسی را
 جای داد تا در آنجا اقامت کرده گفتش تا نامه مشغول گشت بنگار کمال دولت مست فردوسی
 میرفت الا خواج حسن میمیدی که مرد حرد می بود عنصری قول داد سخن فردوسی بد
 چه مینی ارشاهامه در حکم رستم و سپهر اب که گفته بود بوجت فردوسی برد استانی که بطنم
 می آورد نظر سلطان مر ساید سلطان بطور صریح یک دنیا طلا و عده فرمود
 فردوسی در قضا و قضیه با آنچه که بود نظر آورد تا مدت سی سال تمام نکرد و بعد مدت سلطان
 مرد چو در ابتدای سال نامه شرط اوت نهادند و نشسته بود و سخن در زندم و تزیین که
 طریقه او گویید جای که این مدت از دست

تلیات

بدان زادم و هم بدین گذرم
 اگر چشم دارم بدین بگردم
 ننگوی بهم و جبر م
 نبرد علی و سبی جو می جای
 گرت زمین بد آمد نگاه من است
 پس سب آیین و راه من است

اگر چه سلطان را با خوشش بد لیکن بوجب وعده فرمان داد که تحت هزار دنیا طلا بدین
 حسن میمیدی جایخته اند و بهران و مها جان را در کار کرد و سلطان را المذاق و عده مال

بایات

این چند بیت در عهد خود ای آن گفت بایات
 حکیم گوی که را که گفت دالامنت
 بر تو می آور در نیلین مگر روزی
 بخت حضرت محمود را دل در است
 ندیم در یا غوطه زدم مدیدم در
 بعد از آن فردوسی چون لطوس رفت خبر سلطان رسید حتمی یکو مارز و سیم بسیار فردا و رستا و
 چون انگس بدین شهر رسید حمزه فردوسی را با علو تمام بیرون آوردند و پیرسید حمزه
 کیت گفتند فردوسی است او انگس شده نزد سلطان کس رستا و با چه فرایند سلطان فرمود
 آن مال را باور نشان او بدهند و مذر خواهند از فردوسی و خیری مانده بود که بخت مردانه و
 آن مال را سرزاد او بردند دختر قول نکرد و گفت که بدین قول نکرد من خبر قول نمیکم سلطان
 خبر رسا مدهند سلطان فرمود و تا از آن زو عمارتی عالی بر فردوسی تعمیر نمودند و آن بایات
 بخو که فردوسی در تمام شهنامه گفته ابداً اندر صحره روزگار یادگار مانده حتی چند اران است

بایات بگو

مدان شهر باد که این روزگار
 بنامه بسنی بر کسی یاد کار
 بترس از خدا و مبارز کس
 ره رشکاری همین است و بس
 میازار موری که دانه کنس است
 که جان دارد و جان شیرین خوش است
 جو دیدی تو این خاطر تیز من
 نه اندیشی از طبع خونریز من
 بدالش نه بد شاه را در نگاه
 و کره مرا اثرش نه سیاه
 اگر شاه را شاه بود بے بدر
 مرا تاج وادی و زینت کمر
 اگر باد شاه بانو بے
 مرا سیم درر تا زانو بے
 بدشش از صحنان مداهکری
 نه اندید نه است و نه اندر چهار
 کف شاه محمود عالی تبار
 بر سنار زاده نیناب بکار
 کسی به بزم درین سال سبی
 عجم زنده کردم بدین بار سبی
 بسی شال بروم تشنه زامه ریخ
 که ناک است بخت کین مال و سبک

مادانسیں میں گنج راہ کساد مرا حرمی فغانی ہوا
 کھوں عمر سو دیک رہتا دشت امید ہمہ کینار ہر ماہ
 مولف گوید کہ اگر کلام فردوسی جیسا مستفاد مگر دیکھ او شاہنامہ را مدہ بہ مدہ سال ستم آورده
 در اواف عمر تن قریب ہفتاد و سیدہ بود و چون در مقامی دیدہ شد کہ اولاد اراکیر سلطان
 رخصتہ سوجہ طرستان شد و بہ سال دیگر مدہ بود و سن طاہرست کہ ہنگام دعات او کہ در سہ
 چار صد و بارہ و پچیسے وقوع آمدہ عمر تن را بارہ و ہشتاد سال بودہ ناسدہ و در دوسے
 کتاب شاہنامہ را در سہ چار صد و پچیسے جمع کردہ جایگہ تاریخ آل خود گفتہ
 تاریخ

نام جہاں داورد کرد سکار بہرحب سہ چار صد سال ہار

تاریخ

بہرحب سہ چار صد سال ہار کہ گفتم میں این قصہ شاہوار
 اگر سہ سال را نہ چار صد مہا کردہ سود سہ صد و ہفتاد مانی اندلس طاہرست کہ در دوسے
 در ہمس سال گفتن کتاب شاہنامہ سول گسہ و مصداق اس سے میں ابیات شاہنامہ
 بہت کہ در دوسے جمع کردن قصہ سرد گرد سہ گفتمہ

تاریخ

سہ ہند کھوں قصہ یزد گرد مہا سہ صد و در اور د
 نہ ہر تہ صد سال و ہفتاد و نام جہاں داورد کرد سکار
 دریں کلام بہر طاہرست کہ در دوسے یہ کو اس سلطان نحو گفتم شاہنامہ کہ سہ سال
 سال میں ار حوس سلطان مابین کار رسول گسہ و مدہ اراں حب حواس سلطان مانی
 داستانہارا ستم آورده در طغات اگر یہ مرقوم بہت کہ در دوسے سال چار صد و سارہ
 بحر می تو س کردہ

در کیفیت دولت آل ناصر الدین سبکتگین غزنوی
 در زمان دول امر عبد الملک بن لوح مادر شاہ مادر البہر حکومت حراساں سلطان الک تخت
 لعلی داشت بعد دہاب امر عبد الملک الک تختین احراف در مدہ در سہ صد و سہ ہجری
 باطراف عریض رفت مرا غمہ آمدہ استیلا فتنہ مادر شاہ آل ولایت گسہ و مدہ سلطنت پانزدہ

سال و فاس کرد چهار و بیست و شش الواسخان یک سال حکومت نمودند شاید که در ستمه سه صد و شصت و هفت در گذشت چون و از پخته در هفت سال عیال بکلیت بکشتن را که یک از بنده های سلطان الی تکی بود لقب سلطان ناصر الدین بکشتن با حجت در عرس بر سر پشته ای نشاندند اول اوس را و نامان اسلام که روح موسی هندوستان نموده و یاره از ملک هندستان آوردند و فاش کرد سال سه صد و پنجاه و هفت در ماه شعبان بوقوع آمده پسرش سلطان محمود بکشتن در عرس سرسلطنت و ایالت را در وقت تختیه بعلی سلطان محمود غروی پسر سلطان ناصر الدین بکشتن بخت در اوایل استیلا بر بلاد هندوستان میگردید و در حیات پدر بعضی از بلاد خراسان و ماوراءالنهر را در ملک الی ساسیه مرقوده بود و بعد صعود نمودن بر معراج سلطنت قصد ایرعبد الملک تانی بن لوح کرد و در و غالب آمد و قریب خراسان و ماوراءالنهر مستولی گشت معاصر القادر بالله خلیفه بغداد بود و در هندوستان رفتن بنا بر هشتاد و شش سال صد و دو و هجری ماراضه حبیبالدین درینا در جنگ کرده بر و غالب آمد و در گردن حبیبالدین حاکم بود که حویرا بکشد و پشناد چهار دینار قیمت آن کرد و ملودند باطل سلطان محمود پسر بن متوال دوازده میسر تیر تیر شده آمد فتوحات عظیم نموده و دیلمهای عظیم الشان و عین بکران بخت آورده و بسیاری از ملک هندوستان تا بخت و تاراج نموده در تصرف خود آورد و در مهابت خانهای عظیم بودند لشکر سلطان آن شهر را غارت کرده تاجان بار اسب و حشود و ملک بخت ندین را فرو نموده سلطان شکست خورد و هشت هزار و سه صد متغال زیر نچته بود و یک باره با قوت کلی یافته که چهار صد و پنجاه متغال وزن داشت در ستمه چهار صد و شصت و هجری بقصد تسخیر سومات متوجه گردیده که جنگ فله را مفتوح ساخت و در آن زمان تاراج بعمل آورده تاجان بار از رخ و بنیاد بر کند و بسومات را که بخت بر کرد برین و طولانیست پنج گرو و نوسه برده بر در مسجد جامع انداخت و در کتاب بخت اقلیم مسطور است که سومات شهباز از تاراج لجوات بر صاصل در مان و در تاجان آن شهبازان درین بسیار بوده و بخت نر کفر را منات می گفته اند که در پلین ظهور محمد مصطفی آن بخت را از خانه کعبه بر آورده بپند آورده اند و در بار حویرا بخت آن دمار فروخته اند و التان تاجان بخت و بی ساخته سومات نام کردند و برین گفته اند که از آسمان آمده چنانچه ازین آیات فرخی مستفاد می گردد

مات دلات و عری اور کورست لود
 و دلات سپر لکت پرده را امرد
 سات رار میان کاواں دردی
 رهر آن مت سحانه ما کرد
 لس انگر آمر اگر بد سومات لعل
 کسی سادر دامن را برین معاد که است
 انشمال کدی خود آید است اند

اما کت سلف را به معلوم سو که این سار ریاں کرش مار یاں سلطان محمود ریاده
 ار چهار هزار سال میمود بر اینه بود و لعل بر اینه کرش دراکا است نموده دو تاریخ
 اند که سومات مالتاق ارباب تاریخ سے سب که چند آرا را اعظم اصنام اعتقاد دارد
 و لکن ارمیت سیج زید الدین عطار خلاف اس معنی مستفاد می گردد

میت

لک محمود اندر سومات مات سنده آن مت که ماس لودلات

هر لغت سر در حکم اصل سومات قوج روح به حار سنا فیه و سومات را در عمل گرفته و حماس
 طلب کرده گراں بیرون می آید به و حکم می گردد تا راده ار حاه برار کس لعل سینه
 و سلطان محمود لعل در قوج بیرون حاه در آید مصری دید لحایب و طویل ستمل بر قنا
 بس ستمون که بر یک اراں سوها مالواح حوا بر لعیه تر صیغ یافته لود و سومات
 صمی لود ار سک مقدم راج گر طول که دگر آل را در رین و در رده لود و حوں سلطان
 حینه ران اصاد کبری که دلس ابرادر حکم سک و قطعه اراں سک و لعلی رده
 در اسار سنده جامع دین نمود دار سکم آل کف حوا بر لعیه لسا بیرون آمد به و ال
 چرب آن سار مات مده کنگ عمل می داده اند و در سومات مادر ای کنگ ریاده ار
 دولیت و سک سب درین ماس مردم سنده لود و بهر دور آب تاره می آید و در کمر
 ار طلا لور دولیت من بهی دراکا آنکته لود و در ال به کمر و نگا سنده نموده لود
 و بهرگاه آن به کمر را کمر می آورد به بر اینه تا دار آل شروع در عیاب میگرد
 تا لعل سلطان محمود لعل در سلطنت سیج و چهار سال قمری از رص دو بر در نیمه ششم

رسع الاخر سنه چهار صد و یک بحری که مطابق است ام بانه ایزد سینه پیکر از وی عبوی
می شود از این چهار لغاتی رفته نموده با نامها در سال و غلات او اختلاف نموده اند بنحی سینه چهار صد
و نوده و بر سه چهار صد و بیست و یک بنحی سینه نوشته اند و لیکن تاریخی که بالا مذکور شد صحیح است
ریاک بر ترت او که در عرغله تا حالت تحریر این صحیفه موجود دست خط کوفی همان تاریخ مرقوم است
سده احد و عشرين و ارماته بر مرقد او صافی ظاهر است این حیند امیاب در وفات او از
بحر او اصلش نوشته شد که از آن سنه چهار صد و یک بحری استخراج می یابد
تاریخ

انگ محمود و نزنو سے لود ۵۰۰ و اف سہ محو سے لود ۵
رمانش رماز رونق داشت اہل افاق تخم عشرت بکاشت
ملک از عدل او گلستان شد سبر و حرم رماض دوران
مثل او بیچ ماوتہ سود بزمائش محال و آہ ۳۰۰ سود
سال سفار آن خدیو رمان باقم گفت شاہار حان

در واره روضه سلطان محمود سراسر از چوب صندل ساخته بودند بالواع نقش خوب و مرغوب
و منبت مہر لعل که در سینه پیکر از و دو صد و چیل و ہفت بحری غرغله رفته بود و زمار روضه
مذکور نموده می لود کہ مردم آنجا می گفتند کہ ہر گاہ کہ سلطان محمود سومناب راضی است
در واره حائل را از آن بچہ آورده بود و اللہ اعلم و بعد از آن چون در سنے پیکر از و دو صد
و پنجاہ و پنج بحری افواج سہ کار کیسہ اگر بر سرک اہلادشاہ شجاع الملک در آن دمار
رفته کابل و قندہار و غریبہ را فتح ساختن و شاہ شجاع الملک را در تخت نشاند و دوستی
و اہل الولايت را اسیر نمود و بعد از چند سال ابر خاں یسہ دوست محمد خاں کنکاشن صاحب ہباد
ماہد خاکبشت و اکثری را گرفتار ساختہ قید نمود و سراسر داراں اگر نہ بکام معاویت از آن دمار قطع
غریبہ را سمار ساخته و ال در واره صندیلہ را از محضات تصور نموده باز بہند و سمان آورد
و آن را حالا در قطعہ اکبر اماند و اما تمام گھا شقہ اند فقط گوئند کہ نشان دیدن مغیر غرغله چہا بہتر
است ہر کہ آکہ جہنرہ را دیدہ ہیچ ندیدہ چہا جہا ازین آیات استفادہ سے کرد

آیات در صفت شہر غریبہ
لک فی شہر غریبی چار چہرہ است کسی دانند کہ او اہل تمیز است

اول دربارہ سلطان دیدار - سہ گنگر ہر سہ گنگر سہ گنگر سار
 دوم طاقی ست در سلف مہار کہ افتد اصحاب اد ہر گنگر
 سوم سقاہ سک رحام ہ فیاض سجد جامع دماہ ہ
 چہارم سنی ارما شش گویند کہ کج خراب قند راست گویند

فہرست بادشاہان آل ناصر

ناصر الدین سہ گنگی در سہ صد و نہشت و نہشت ہر سہ در عریہ برکت شاہی ست
 اول سلطنت ست سال در ماہ سخان سہ صد و نہشتاد و نہشت ہر سہ وفات یافت
 دہم حور دادا ہمسجل در عریہ سلطان محمود کہ سہ ہر رک نوہ برکت ست اما
 سلطان محمود لغہ جمعی اور ادبست آفرودہ قند محمود و لغہ سلطنت سہ و چہار سال
 مری در سہ چہار صد و نہشت و یک ارین چہا لغات ملک جادو دانی مگر و لغہ وفات
 سہ شہ سلطان محمد تاج ماہ سلطنت نمودہ اران برادر سہ سلطان مسعود اس
 سلطان محمد داور انکول محوس نمودہ برکت بادشاہی نہشت در سہ چہار صد و نہشت
 دہم رور آدمہ ہم ماہ رمضان ار طغرل ملک سلو قہ ہر سہ یافتہ لطف لاہور برکت
 در ماہ راہ لشکران اور احمد کردہ برادر سہ محمد طغرل راہ دیگر برکت شاہی نہشت
 اما طغرل یک اران سال برکت جوامان دماہ الہر مسو لی کہ در سالور برکت
 سہ حور در سہ چہار صد سہ سہ ستا برادرہ احمد سہ سلطان محمد کچل سلطان
 مسعود در خمس سہ صد کرد سہ سلطان محمود دس سلطان مسعود چہب اصنام
 حور در ماہ سلطان محمد کچل حکم کردہ داہانا دگر خالماں درجہ دار حال کہہ برکت
 سلطنت نہشت در سہ چہار صد و نہشت و یک ہر سہ در گد مت ندارد برادر سہ
 سلطان الوطس علی اس سلطان مسعود برور جمعہ ہر سہ سہاں سہ مذکور در سہ بر
 نہشت نہشت در سہ چہار صد و نہشت و سہ برادر سہ سلطان احمد الرشید اورا نہشت
 کردہ یک سال سلطنت نمودہ اران طغرل کہ سہ ارامہ او نوہ را کہتہ تاج شاہی
 سہ حور ہاد و لغہ اہل رور برور کردہ ستد لغہ کہ ستد طغرل سلطان مرغ
 نادر سلطان مسعود در سہ چہار صد و نہشت و چہار ہر سہ در عریہ برکت شاہی
 سہ در سہ چہار صد و نہشت و وفات یافت مد حکومت او سہ سال نمودہ

مازنی برادرش سلطان ایرانیم بادشاه شد بادشاهی عالم و عادل و علم و مکتب و سواد
و کثیر الاولاد بود و پخته و جریبان و پادشاه کرام و علم و عظم و داد بود و چون او را با سلاجوقیان
صلح افتاد و هند و گمان آمد و بسیاری از اتفاق و قلع و قمع و ساخت و دامت چهل و دو سال
بفرایح دل ملک را زد و در سن چهار صد و نود و دو وفات یافت بعد از وی پسرش
سلطان مسعود رونق بخش تخت و تاج گردید فقط

سالار مسعود و غازي ارشد پدایه عاقل و غزنویه است مرقد او در شهر بهرامچ
واقع است سلسله نسب او به امام محمد حنفی بن علی ابن ابی طالب مرشد اوراد و دینی و
نوحی آن میر علم میگوید لقب او سلطان الهند است معاصر ابو محمد حنفی بود و بعضی
مردم که از علم تاریخ خبر دارند معاصر خواجه معین الدین حنفی میگویند لکن این مقدمه
خلاف واقع است و محمد حنفی دو پسران داشت پسر بزرگ عبد المنان و پسر کوچک
است خواهر احمد میر ترکستان از اولاد عبد الفتاح است و سالار مسعود غازیه
از اولاد عبد المنان و والده او کاستر معلی نام داشت خواهر سلطان محمود غزنوی
بوده و سالار ساجو پسر سالار مسعود مازی را سلطان محمود برای جهاد و تسخیر ولایت
هندوستان فرستاده بود و تا که محمود و حیات بود کسی از هند و آن سر بر نیات و لکن
بعد از وفات او غلبه کرده چند بار جنگ نمود و سالار معاصی حیات است بخم ماه متوال
سال چهار صد و سی و سه بمحرم از حرمی در دسر در بهرامچ فوت کرده آن خون گزیده
و سالار مسعود غازیه که بتاریخ است یکم ماه شعبان روز یکشنبه سال چهار صد و پنجاه
در مله اجمیر متولد شده بود بعد از وفات پدر قریب هفت ماه در قید حیات بود و در
حک عظمی مانده و آن نموده چون بطرف بهرامچ متوجه گردید بسبب آنکه هوا گرم بود
فاسیت در مرد در حب کلیمان که فرب یکده سورج کثرت و شست و سورج کثرت
معده نماه اهل هند بود و صورت آفتاب را بر سنگ تراشیده آنجا گذاشته بودند و آنرا
بسبب سورج کثرت می گفتند و تمام هند و آن تخت پیرش او مخصوص پسر و ریکتندی
آمد و آن را بالار که پسر می گفتند و شهر بهرامچ را تمام او آباد ساخته بود و در آنجا
چون سالار مسعود غازیه سلسله زبیران درخت نشست گفت که سایه این درخت
را بسیار خوش آمده مناسب است که در اینجا بایستی تدارک شود پس فرمود درختی که

نیم درج کشته سپهر را در سپاه رس را بمبار کند و یک چنوزده رفیع رس در دست کلخال
 یار نماید مگر در احوال اسب گردان در حصار اسپال بسبب کسب نیست در تنه رس را
 از اسب کردید در رس عرصه حیدر بارید و ال جمع سده حله نمود و تا آنکه تاریخ چهاردهم
 ماه رح که بود بموت نمود سال چهار صد و هشت و چهار چری جنگ شروع گردید بسیاری از مردان
 از هر دو جانب کشته شدند اگر چه از سپه ارا در حوض سورج کشته و بوی راد در راه انداخته
 خاکپوش کردید و ارا سالار مسعود خراسی نیز بر هم سر که در دست رک آمده بسینه بود
 سبب یافت و بر بهار در حاکم کلخال را در وقت مورد در وقت سال بود و در وقت
 این واقعه هندوان علوموده هر حاکم اهل اسلام را می یافتند سینه میکردند و بر سر در
 تاریخ ولادت و وفات او این آیات گفته

تاریخ

فوت خدا که بود امیر مسعود در عرصه و چهار آمد و خود

چون مدت است در چهار سال ازود در عرصه و چهار مدت و چهار

۲۲۳

در راه مسعود می رفته سپه که وفات سالار مسعود خراسی در روی دلی غمیز بر سر
 او متوجه شدند قایله او را سپه یا عطا نمود پس آن زن معه قایل خود در هر دو
 کسبه حکمت رمارت می آمد و هر حاکم میرفت حارق مذکور اظهار میکرد و هر دو در حلقه ریاضه
 می شد تا آنکه شهرت کمالش از نه ق تا عرب و ارسید تا مدت سی سال بر مرده او
 بوی و کسبه بود حول بهر نام دختر میرسید جمال الدین ساکن قصبه رودی که نامی می مادر
 را در قصبه کتاب روحانیت او نمود و حق سیمه قضاة لطفی روح پاک او در بهر راد و عمر و
 سالکی سالی کسبه او برادر خود سید محمد را همراه در هراچ آورده روضه سر قرا و مار
 ساخت والد علم بالانوار و حالار سیمه است در همد و سال که در ایام گرامه نگاه که
 اقباب در برج بود میرسد و اول کینه که در ماه حینه می افتد حلقه ارا طرا و الکاف
 هر دایر علم گوناگون مرتب ساخته با مرور ارا و ال با آن موطن می برند و احیای شریف
 مسکند و از نام عظم از مردم صالح و طالح میشود لطفه در طفا کفری سج الوصل
 می بود که در روی ارا مان افتد من حضرت ساکن ایایی اگر ساه سینه که سینه در
 لواحق اگر اسب هم هنگامه گرم بود و موحن شمه کریمه بطور خاص عموم ما کما اتفاق افتاد

برخیون احوال مردم خاظم تمامای بود که ناگاه یکی از اژدها مثل مرآت ساخته بر گری گفت
 که امن یار شاه هست چون بنویس معنی مطلع شدم نزدی چشم خود اگر دانیده کایج مرا تمام
 در قهر می روی تو معنی عرب کردم و نظردی که اینها نصیب تماشای بوده نظار کی فنون افتاد
 بودم چون آن مردم یکس نگاه کرد به جهت آن تغییر فرات ساخته تا یکدیگر گفتند که این جنس
 چشم زد روی باد شاه را نبست و من نه استی از آن مغر که سر آمد و کجیل مقدس آدم فقط
 ابوالحسن جرجانی تاریخ دهم غرم سه چهار صد و ست و چهار هجری قمری خود

تاریخ
 ابوالحسن که بود جرجانی
 در عاصره در سنه ۷۰۰
 که از آفاق رحلتش فرمود
 ابوالحسن زرب جامی عدن چنان

حکیم ابوعلی سینا مولف خس فخرست معاصر سلطان قنوق سگنگین و امیر قاپوس و ایل
 جرجان و کلان بود و نویسنده بسیار تحت الحقی گفته اند در دوره ساسانی و ایل
 انجرا منظره کرد و و اینها از اهل علم صاحبی در خواندم بیفت سال درس گفت و از آنجا
 جرجان و از حر حال عراق هم افتاد و در خطه اصفهان بمرص سهال و سنج در سال چهار صد
 و ست و هفت هجری قمری و چهار سلک در گذشت در تاریخ او گفته اند

تاریخ
 حقه الحق ابوعلی سینا
 در شرح آمد از عدم موجود
 در بزرگ کردن جهان هر روز

در لفظ منجیح سه صد و هفتاد و سه می شود و آن سال بزرگداشت و عدد لفظ تنصیر سه و دو و یک
 در آن سال جمله کتب علوم حاصل نموده و عدد لفظ کمر که چهار صد و ست و هفت می شود سال حیات
 او است و حکیم نامش را اصفهانی که تخلص تحت و در هفت تناسخ و در هفت معانی و در هفت و نامش
 داشته اند و وفات حکیم نامش را در شهر سمرقند و چهار صد و چهل و یک و در سال ولادت ابوعلی
 سینا و وفات ابو نصر فارابی سی سال فاصله داشته اند و ابوعلی سینا در ده سالگی است از اعمال
 در شان بود و عهد الکرم در سه بیان واقع منوید که مقدر شیخ ابوعلی سینا در شهر مدین است و در آن
 می کند خراب و در آن شهر از می تاریخ که در حجر الواهنگین فرقوم است که در آن و در آن

ریاضہ منوود
 آن حکیمی کہ موافق سبب
 درہم علم واقف ویا اس
 مثل او کس بود در دوران
 ہم ریاضی و نیم الہی دال
 ات والائن تحتہ الحق بود
 کمال زبان آمد بر عدم تو خود
 سال مولود او دل سیاہ
 گفتہ قائل او علی سیاہ
 سال هفتس خرد عیان و ہا
 رحمہ الواحد الوہید گفتہ

۴۴

شیخ الفتح النبی در تذکرہ دولتی ہای مرقوم است کہ او اراکانہ مصلای رود کار
 است در زمان سلطان محمود غزنوی بودہ دولاس است و استعار فارسی را لکھا
 متن و موضوع میگفت اگر سحماں او در معارف تو حید است وارس قطعہ تاریک
 جہاں مستقام میگردد کہ وفاتس در ماہ سنوال سال چہار صد و یک ہجری واقع شدہ

سج عالیقدر خد الدین الفتح
 جہار صد ماسی حواری تاریخ احمد در گدہ
 مقتدا ہی اہل فصل و سرور اہل کلام
 در سہ سنوال رحلت کرتا دار السلام
 حکیم الوفا غفر لی سرانہ ستورای داکا نہ حکما ی رود کار سلطان محمود غزنوی
 لودہ وکت کرد الوالوج کسری و استاد مسجد ورجی بود دیوان عصری و رب سہی ہا
 بہت است مولد او لاس بلخ بہت و سکن دار الملک غریبہ دوات او در شہر سہاچہ
 و تمانین دار لغاتہ در زمان دولت سلطان مسعود غزنوی واقع شدہ و مولف در
 الفاظ یا عصری تاریخ و فاب او یافتہ واس جیس گفتہ

۴۵

کس وفاتس وجود نہ
 مہر قرضی المدعو لعلہ الہدی تاریخ سلج
 سامی برآمد کہ یا عصر
 صغیر سہ چہار صدیک و سہ ہجری و محمود

۴۶

آنکہ او میر مر لہی بودہ
 لیلۃ المعہ لود و سلج
 نقش اعلم الہدی لودہ
 کہ کہ سب ارجاں لفصل و ہر
 قطب عدل الیعم کف ملک
 سال نہ جیل مرتضی بی ملک

۴۷

ذکر لوح مزار می که در دار البجایب کلکته موجود است در ولایت افریقه بر کناره
دریا نی قزاقه بر ستانی است که در آنجا کتبی از ترتهای قدیم مسلمانان که در ایام پیشین فوت
کرده بودند تا آنروز موجود اند و بر چند یکی از آن کتب نامی خوش قلم بخط عربی و کوفی مرقوم
است چند سال است که یکی از صاحبان اگر تر در آن ولایت رفته بود و لوح مزار خفیه را که محمد
بن اشقی نام داشت و در در سینه سیزدهم ماه جمادی الاخره سنه چهار صد و شصت و هفت
مطابق سی ام ماه دسمبر کهنزار و جمل و پنج عسوی فوت کرده بود بر داشتند و آورده و حالا لوح
در دار البجایب کلکته موجود است و این چند کلمه کوفی بر آن سبک منقوش

بسم الله الرحمن الرحيم العلاء الله الاموالی القیوم لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله لا اله الا الله
ما فی الارض من فی الدی لیصلح عنه الا باذنہ یعلم ما بین یدیه و ما خلفهم ولا یحیطون بشی
من علمه الا بما شاء و سیر کر سید السموات و الارض و لا یؤوده حلقها و هو العلی العظیم
هذا قبر محمد بن اشقی ولد حیدر فوفی لوم الثلث ثمان عشر خلون من جمادی الاخره سنه سبع
و ثمان و اربع مائت و رحمه الله و الحقه نبیة محمد صلی الله علیه فقط

شیخ ابوالاسمعیل عرف خواجه عبداللہ انصاری هر و سیس ابوالو
میسور شمس انصاری بر و سیس از فرزندان ابومنصور مت انصاری است و مت انصاری
پسر ابوالو اب انصاری بود که صاحب رحل رسول بوده و مت انصاری در زمان حیات
عثمان همراه آصف بن قیس بحر اسان آمده بود و در هرات توطن اختیار کرده و خواجه عبداللہ
انصاری برید و خلفه ابوالحسن جرجانی بوده و بعد از سلسله انصاریه از خواجه موصوف است
داشت تا سلسله انصاریه در خراسان خصوص در دیار هرات تمام است و خواجه مذکور صاحب
ولایت آن دیار است و ولادت او در ماه شعبان سال سه صد و نود و شش بود و عبارت
جلال انصاری از آن خبر میدهد و در سه چهار صد و هشتاد و یک بتاریخ انهم زبیع الاحمر عمر
هشتاد و پنج سالگی در هرات فوت کرده و در موضعی که انرا گذرگاه می گویند مدفون است
و بر مزارش گنبدی عالی است و آن قبر کمر کرده نشا ارج مراد است و در لوح مزارش که بنا
بمنار ساخته اند این تاریخ و مرات و فوات او منقوش است

آن خواجه که در صورت معنی شاه است تمام کج در حقیقت مدد کون آگاه است

ارزونی حساب بچلی اردانی مات پنجم
 تاریخ وفات خواجہ عبداللہ است
 ارفع فات کہ در سیوم مصرعہ سب تاریخ ترمی آید دست راست ان مرار اسرار سار اگھار
 مولوی سے جامی مرقوم سب ازاں جملہ این ذمیت گفتہ جس جاں تسالموسہ جس جاں
 سالو در عهد شاہ صفی بجای مدد خود حسین جاں بیگر یکے ہر اب نود

تاریخ مرغانی

دہ تا سانی عرفان دولت را حاتم
 در آدرم کاہی خواجہ عبداللہ انصاری
 یو دلوچ مرار سب مریدی کلا روجی
 طابکات جو قری کرد گرم نالہ واری
 در مردکی این روضہ حوصی است سپہور کوص رمرم کہ آت سدرس دارد تعمیر نمودہ سب
 مرار است اما حوالہ فی مرستہ دکن ساکلی سمد م سده لو عقیقہ د سہ یکہ راد کسد
 ار سہ لو آرا تعمیر ساختہ و این تاریخ رکند آل کسد

تاریخ معتمد

مہر عظیم مرار خواجہ انصار کرد
 حال عادل سادہ برج حوالہ صبح صادق
 صحن گاد گاہ رار سنگ لقع الحہ دیدہ
 ارجوس روح اعلی اللہ حوالہ قدس حلیل
 لقبہا انسا نمود و تکبیر ایجاد کرد
 ہر توحید سانی مالک الملک حلیل
 ساخت بہر سنگاں راہ راں فی سنا
 اس مصفا کردہ راہ رسائی حلیل
 ساہارین حوالہ بی جلیق اللہ
 حوالہ سنا آت حیل ارد راہ حلیل
 چونکہ عمری بچہ کسی سینی امواج خورد
 ساخت بہر ترقی سسر عاقبت حمل نقل
 بیت در ترکیب آت حاک جوں کرات
 اکت اوصاف اور اسد کھن سالی دلیل
 کہ دہیزن راجہ دتال مرحومہ
 ہر تحصیل لواہی فی دیر حلیل
 ہند غلما عصمت الدیاد در دوح حیا
 اکت بود در جرم غفتش سہ و عدیل
 تا خورد دریں مرکہ کدم آت ہر لک شہ
 حرۃ اوسار دار کو مرخادہ حلیل
 سانی تعمیر جس حستم من زیر عقل گفت
 رجب ار کو کرم در حوص رمرم حلیل

ار الفاظ موص رمرم مسلسل تاریخ ترمی آید دست راست روضہ مدکور مرار نامی مصور سلطان
 بدست برج مراد اولاد امیر بنور بدست جب مرار نامی اولاد حلیہ حوالہ موجود اند

ذکر سلطانین سیخو قیقه که بر خراسان و ماورالنهر سلطنت نموده اند
 چون بود سلطان محمود غزنوی که پیش از سلطان مسعود شاه بزرگ خود سلطان محمد را مقصد و تحول
 ساخته بر سر سلطنت نشست در نهمین سال و حید ماه بر ولایت عریه و خراسان سلطنت نمود
 آخر روز آدینه نهم ماه رمضان سنه تسع و عشرين و اربعه از غفلت بیک سلجوقی هزیمت
 یافته دست لشکران خود مقتدر گردید و طغرل یک بر ملک خراسان و ماورالنهر از آن سال
 مستولی گشته در پیش پور مرتضی مسعود که نشست او معاصر خلیفه قاسم مالمه بود و خلفه
 بر دنوار تشبها عطا فرموده و خواهر او را در عقد ازدواج خود آورده و طغرل یک در سنه
 خمس و خمس و اربعه در گذشت و چون دارینی گذاشت بعد از وی برادر زاده او
 سلطان اب اسلمان بر سر حکومت نشست و بعد از او مرف و قصر روم را
 کرده بعد چندی را بنی بخت بد و بعد حکومت ده و نیم سال در سنه چهار صد و شصت و پنج
 سلج ریح الاول از دست بوسف خوار گردید و کشته شد بعد از او پسرش
 سلطان جلال الدین ملک شاه که در عهد اب اسلمان بود بسی خواجه نظام الملک
 در بهر خراسان و ماورالنهر باد شاه شد گویند که در هیچ زمان آن قدر رفاهت که در
 زمان سلطان ملک شاه نخلق رسیده از زمان او م الی یومنا کس نشان نداده اند تا
 که در مدینه خطه بنام او خوانده اند و المعتمدی خلیفه بغداد دختر خود باو داده و از غنائی
 الهی در حق سلطان ملک شاه یکی آن بود که وزیر بیخو خواجه نظام الملک بدو از زانی
 داشت که لعلم و عمل و خیرات مثل او وزیر نشانی نداده اند و سلطان در آخر دولت
 خواجه متغیر شد و خواجه مصداق نامبداد و کحل میکرد تا در وقت بورش بعد از در حد و شاد
 ابو طاهر الودائی که از خاندان حسن صاحب بود در شب جمعه دوازدهم رمضان سنه خمس و
 آن من و اربعه کارد رده خواجه را در جبهه شهادت رسانند و خواجه در وقت
 وفات این قطعه سلطان فرستاد

ایات

سی سال یا قبال تو ای شاه جوان بخت
 گردستم از چهره ایام فشد و م
 طغرای کونانی و منور سعادت
 پیش ملک العرش یقویق تو بر دم

شیخ ساجی مدینه را نام او نوشتند و کبیلہ دومہ نزمین نام او دیدہ در سہ مالدیدہ
و سعت پوری در عبدالدین حسن نورانی از مریب باصہ در بند ریف و در انجا آمد مدب سلطنت
او سی و پنج سال است و علاء الدین عور سے بعد فتح تمامی ممالک علیہ را احاطت و تاراج نموده
مقتدراتی سلطان حسین را سواهی مقترعہ سلطان محمود ارجح و میاد بر کند و مرال و دیار
مستولی کنند البتہ بعد وفات مہرام شاہ نہ سنش خسرو شاہ در لاہور حکومت می نمود و صرف
قلعہ از ملک پنہ صرف نمود است در سہ مالدیدہ و تہاج و حج موت کرد بعد از و سالہ سن
خسرو ملک در لاہور حکومت میکرد تا آنکہ بعد از است و بہت سال در سہ مالدیدہ و ہستاد و
دو ہجری استہاب الدین محمد عور سے کہ از طرف مراد وجود غیات الدین محمد عور سے حاکم
عور سے نمود در ہند آیدہ و او را ہزیمیت دادہ دیگر متار ساحتہ مراد وجود لغیر در کوه در ستاد
و در انجا محسوس ماند تا آنکہ بعد از حد سال در گذشت ماد ساجی ال ماسرہ و صہ دیار وہ
سال ماند و بعد از خسرو ملک لسل سلطان سکتگین مسطیع گردید یہ فقط

امام محمد غزالی

غزالی در سہ اراغال طوس کہ نام آن در غزالی لودہ و غزالی در ال قرہ و سال چہار صد و
یجاہ ہجری مولد شدہ و سرگوسد کہ غزالی راسماں ووش را گوب دادہ دستہ مادر خود در مارا
می و دخت اراں تہت غزالی استوار باصہ کوئند کہ او ہستاد علم حواء کہ کساد کارا و ر کد ام ماسد
ارتیج لوح علم ادرا صحت رجوع لغورہ نمود بہد و عمارت اصبار کرد حسن شیخ را نامش
صوفیہ خلوط گھتی لغورہ و عمار سالی حنا ہم مادی الاخر سال یا لصد و پنج ہجری ثوب
کرد مارکچ موت او اریں مت معلوم شود

تاریخ

سہ تحہ الاسلام اریں تاریخ حیات یحہ و حار و ماس یا لصد و پنج

امام احمد غزالی

مراد محمد غزالی لودہ و در مالدیدہ و ہندہ ہجری اریں حناں غانی حلیہ بودہ تاریخ و نا
ار محمد الواصلین نوشتہ شد

تاریخ

احمد انکس کہ ماہ غزالی است در دو عالم در صہ عالمی بہت

در جهان بود عارف حق بین
بکلمات علم و صبر و نفس
سال بجزیل از زبان خیر
سند دلم آب حیات از آمد
خواجیه مودود چشتی

بن خواجیه یوسف بن سیمان سنه پیرست هوا حه لولف در سنه چهارم و پنجاه و نهم
مهرشاد و چهار سال فوت کرده و در حقیقت مدون گردیده و خواجیه مودود و بتاریخ غره
سه یا فیه دست و هفت رطل نموده و سلسله سبعت خواجیه معین الدین چشتی که در احمیر
مسوده اند مودود واسطه ماویرسد تاریخ از مختار الواصلین

بارنج
اگر مودود چشتی است نام است بگلشن چارباغ اسلام است
عمده حانده ال حینت آمد نادری حایب بهشت آمد
سال تاریخ نقل آن مسعود کوکبات آب از مودود

جاء البهت بخشیدی
صاحب تشریف در سال بالقد و تشریف بجزی فوت نموده

بارنج
اگر اولود صاحب کت ف دلس ارکنه و کدورت صاحب
نام مامی اوست جار الله جعل الله فی الجنان مشواه
سال نقلش ملک بهشت در ف زرد قسم رحیمه العالی الحق

حکیم سنایی غزلوی

مولف حدیقه المقائق اصلش از غزلی است دوانه دار همواره یا برهنه گردیده و چون دو
و خوشان بر حال او گریان شده اندی او گفتی که بر حال من بگلشن مستود مکه طرب و خوش
داک بکند گوشت دوستان بجهت وی گفتی آوزد تا در پای کد روز دیگر گلشن را بخصوی
آورد در کرد و گفت آن سنایی که دیدوز در نظر شما لودم اندوز خلافت انم غاملا سنده
اسن گفتن سن ویرا فقیده الین زاس زباده از دوست بهشتا و بیت که از ارمره الانبا
و سوز الادلبا نام خاده بسی عارف و خفاصین و طائف در انجا درج کرده ظهور او
در فیه کار و دلت بزم است و بن مسعود غزلی سبب بوده از گفتار او حدیقه است که نام اولود

آنکه اولوه یوتف جهدم آن کس نه دوست مثل او عهداں
وصف پدراشمار توان کرد بلکه یک از سرار توان کرد

سال رحیم یوسف آن بادشاہ بنیان قدس کجول

سلطان سنجین جمال الدین ملک شاه

هستم مادشاہ از آل سلجوقیه است بعد از مراد و خود سلطان محمد مادشاهی حراسان و ماد و
رسیده صاحب دولت و مبارک بے و درویش دوست و عادل سرت لوده پندار
و شش سال عمری است از شوای نزدیک که در زمان او بوده اند و مدح سلطان گفته
و ترمت نامه اند و صابر و رشید و طوطا و عبه الواسع حلیه و پرده کام و کور
خوار می و ملک عماد و درونی و سجدین غزنوی و سپه مجبویه سلطان بوده در عهد او
خود گردان و محمد قرب لیل امارت خراسان داشت بعد از آن مدت چهل سال
و چهار ماه سلطنت نمود احرار حال با ششم خراسان یعنی کور خان و الی ترکساں مشا و نموده
در دست او اسیر شد و قرب چهار سال و دیگر یکیک آن گروه غول سال مشا بود و یک
در سنه احدی و خمس و خمسماه بسعی احمد نامی که حاکم تربت بود رای یافت و عمر و کشت
و آن ملده را در بناب و برانی در غمت را در غاب برتانی دیده غم و اندوه سر فرزند
سویا کشت تا در لیت نیم ریح الاول سنه اثنی و خمس و خمسماه از مرض فو لج
در گذشت در تاریخ فو لش یک از فضل و عصر اس قلعہ گفته

تاریخ

جهاد از سخر که در بانغ ملک سر و زود می کرد از سر و

خود مرد و بود بے و آنجا بمرد کج سال فو ت دی از شاه مرد

شیخ عبید القادر کیلانی

ایلی از او تادان عراق است و ادراکات او دقتا نوشته اند سلسله
علیه ابن ابی طالب میرسد و نیت نام او در رساله تحفه الفا دریه تصنیف شیخ ابو المعالی
الآبادی نوشته است و او را غوث الاعظم و غوث التفهیم و پیر و شکر می گویند
نویسه دی در سال چهار صد و هشتاد و یک واقع شده و در رسیده شاکلی از جملان

ذکر لوح مرآت حقیقه مرآت حقیقه

در حربه نه سگی الی الان موجود است که آن سگ دیوایم قدم لوح مرآت حقیقه بود ما متوجه
 است حسابی من علی الله فی وفایست روز جزا است در دهم شعبان ساله بالصدقه و نصیحت و به
 بحر من مطلق است و کم ماه راجع به نگرار و کعبه و بقعه و چهار صوفی واقع شده راس
 چند صد بار به کاف کوفی در وسط لوح مذکور شده است و ایما بکر آن سقوط است عمارت
 اسم الله الرحمن الرحیم و صلی الله علی من محمد علی الله و سلم تسلیماً و العز و السلام علی من
 کتب الخاد کلم فی رسول الله اسوة حسنة هذا ترجمه است حسان بن علی علیه السلام و عدا
 السیوفی و فتن رحمة الله علیه يوم المحفل السادس عشر من شهر شعبان الکابر من سنة تسع
 و ستين و ثمان مائه و ستی نسبه ال لا اله الا الله و حده لا شریک له

ایات

لو دفع الموت او الموت من راتی	اسم الله الرحمن الرحیم
لم یجني منه ابوابی و اعلا قی	المیزان فی النور من بانی
تحفا علی و اخلقه بانی	المیزان فی النور من بانی
و التراب بقبر اخفانی و اما قی	و صرت رباً ما قد كنت مر علی
و فی السری اذا انا بیت حلای	یا من راد الفکر الی قلبی
	یا منصفی مقالی فی البلاء

در سیدی سمرقندی

نسب ایدر المومن من حط مرید اصل او از سبب امد در حقیقه از مردم سبب دانسته
 در روز که قتل او بهنگان مقدر و معتبر اند عمری در باز یافت ظهور او در روزگار السزای
 حوازم ساه نود هفت و بعد از وفات السزای حوازم ساه تارمان سلطان طغرل شاه
 من الب ارسال من السزای در حجاب بوده و آن در شهر سبب بالصدقه و نجاه پنج بحر
 درگزشت و وفات رسته سبب در خوارزم در کعبه بالصدقه و نجاه بود و در سبب
 اولاد و سبب سلال بوده و تارمان در تارمان خوارزم است و در سبب سمرقندی کی از سبب گردان

ذکر قرآن کردن بهفت سیاره در برج میزان

در اکثر کتب تارمان سمرقندی که در ماه رجب است ای و نمانین حجابیه که کتب سبب
 سیاره در سیموم در حقه میزان که از برج برآی است در کتب و حقیقه قرآن کردن و نمانین

در بیان سلطان طغرل سال ۱۱۹۱ میل از سال ۵۸۰ هجری قمری واقع گشته حاکم طبرستان در بیانچای ایامی سپید کرد.

امراء احتضار والی کہ در منزل اس ^{نقطہ} کو دلی کی اس حدیث کو مکتور کردہ

۱- ملاحق می کند و خاک باقی نو بعد حب الفلم عالم را در کرده اند

و انکو در بعضی نواریج حدیث در مدینه که دولت ساه رقوم مسکه زان کوکب در عهد سلطان
سعود و فوج نامه سر اسب سلطان ربر که اتفاق در حال و مات سلطان سعود در سال
بالصد و پنجاه و دو واقع شده و در آن کوکب سی سال بعد از وفات او اتفاق افتاده و حسب
ترجمه میمیی که همه را با بهبه لود منگو مد که اسب افترا در سبزه رحمت سده اسی و تمایل جسمانه
واقع شده و سکه از انالی حوا سال روایب کرده که از رسول سوال کرده که میمیی القیامه موجود
القیامه القیامه چون علماء در آن مائل کرده بحساب حمل این را موافق عدد مالمه و همتا و
و دو یافتند و القیامه تاریخ اسب دافعه است و اسب تاریخ درست است ربر که مولف
میرا کب نواریج اگر بزرگ در مامه که این قرآن مبارک سار و دهم سمره اگر بزرگ
سال کبیر رکضه و همتا و بخش عسوی هر کاکه سمس در سی ام در حله سلسله و دیگر سار
در ح میزان نو نه واقع شده و آن مطابق است با تاریخ کب بهم ماه حادیه السالی یا ک
مره ماه رح سال یا صد و همتا و دو و بحری مافله معمال اسرا لفته که در سن سالی
مادی پیدا شود که تمام عمارات و احزاب و سب کرد ایل و الوری مشاعر سار ارام
مکوم سبیر ممالو موجود در مکه چون در امام حضرت لوح قرآن کوکب سعه سیاره و سب
که از مروج الی سب السامی اگر کرد که ربع سکون مامه طله ارام معروق و معجور شده
در سن کرب که جمع سیاره در مروج مادی جمع آید مامه که در سن سال مادی در اسرار
امه که سار سب انداد و جهان را حکاک مامه که مردم از هم حال و حط مباح و ممال
سب دماها ساجده و اوال خود مادی نقل کرده اما سار سبب حضرت سب در آن ام
جیدال مالدورید که چراغی را در و سب اریب ممالوری در لطر سلطان حقی بهم رسامه
در کاب در آن روایب دو مبعظ لطر موده

گفت بہت اور یہاں کہ کس مادیاتی
۱۰۔ سہراں عمارت کو کھسار کر کے

دینہ، حکم دلوں مدیت، سج ماد تا مرسل الماح لودنی، الودیت

اما سودی عید خاتمہ در لیسہ شعبہ اعظم مرقوم است کہ در ہند اسلام حلیہ اول نماز مسجد
افضی را بر سر کعبہ است ساحتہ در چار صد و ہشتاد و بیہ در کمان ہزار سہ ہجری سہ
نواہ ای اہل اسلام را حرا ساحتہ و لود و خ سال می خواہ تقریب دہشت تارہ را لود
و ہستاد و بیج چرخ الی ایوست آنرا کوزہ اسلام آوردہ و سوار سلاطین اسکارا کردہ و در
ربان ما حال در تقریب سلاطین اسلام است

حکیم از رقی

سایہ حاصل بودہ است از مرد است و ظهوراد در دربار دولت سلطان طغرل سادہ سلجوقی لودہ
کہ در حامدال سلجوقی اردو ناسناہی مستعد نر سال میبد ہد ناسناہی سیکو صورت واک
سرب لودہ مفر سلطنت او میا لور است و مصری در میا لور ساحتہ موسوم سکار سنا
سلطان در اواں حوالی ماہراہم ہی سال مساف دست یک اگر قرار سہ و آل سیر حم
در چشم او میل کشید و طغرل تک کہ حال او لودہ س استقام امر اہم مل یا کشت دار رقی جید
تسلیات تمام طغرل سادہ پیر دا حہ دوری سلطان بر رما حہ جید لکہ سہ سس سواست
سکیک می آمد اس صورت میسر سد حکیم در رقی این رمای را لسا کرد

رمای

کر سادہ شش چہت سہ یک رم لعد تیا ط سیری کہ کس داد د
سس جول کوکت جہت جہت سادہ اہست سادہ روی سہاک نہاد

۵۸۵

دار رقی در سہ خمس و عا میں و حسمہ در کہ سب

شہاب الدین قتل الکہ

در سہ مالدہ دستاد دشتہ ہر سہ سہ دست ساکی موت کردہ

ماہ کج

اکہ او لودہ سہ سسل اللہ راتفاق جاں قتل الہ

مہست مالدہ ہر ماہ میں اسم ساجی او سہاب الدین

۵۸۶

سال سفار آں جلا بد اس سہ رقیما ہماہ علیہیں

طغرل شاہ نانی سلجوقی

جول سلطان الہ ارسلان سلجوقی در نصف ماہ حمادی الاخر سہ احمدی و سس علیہا

و گذشت خلف صدق او سلطان طغرل شاه تانی که آخرین سلاطین سلاجقه است که در ممالک ایران
سلطنت نموده صیانت تحت پادشاه گزید و شیخ طایفی در مدح آنکه و گفته
ایباب

سریر امروز اقله معانی و لایق کبر ملک زنده گالی
باده ملک شاه طغرل زنده گالی
سلطانی تاج و تخت پوست کاهی ارسلان بر تخت بنیست

و سلطان طغرل سه ده سال محاسنی استوارست غم خود جهان بهلوان یعنی آنایک خدمت
سلیک که در برده هم غم اولود کمال است و بعد از می زنده گالی نمود چون غمش در عوی القهقهه
احدی و غمناش و جسمایه که سال آن سینه سیاره بود فوت کرد در هر گوشت ناره منت و عباد
استغفار یافت و ماد قضا حاکم ادمار بر سر در کار سلاجقه رکت یعنی چون بموت جهان بهلوان
برادرش قرل ارسلان حیدر الملک شده بعد از حاکم تمام امور سلطنت تمام نمود و بعد از میان
و قرل ارسلان ناره فساد انداخته او قفسه استخوان سلطان طغرل نمود و آخر سلطان درجه
است قرل ارسلان گرفتار شده محسوس مایه تا آنکه قرل ارسلان در سینه سبع و غمناش و
جسمایه سبی امرای عرق غرق رسد و سلطان طغرل مایه داد یعنی امرای محسوس بیرون فرمود
باز دیگر رایت سلطنت را فرزند در سینه تعس و جسمایه علاء الدین کیش جوار بر سر
در نواحی ری مایه نمود و سلطان طغرل ار حاکم زس زس افتاده بقتل رسد و کیش
کیش را بریده و عباد میش ناره خلفه فرستاد و حدش را برار کنیه کیش در درخت
نور دهم رمضان در سینه بالفه و لود و کیش فوت کرد و پس از سلطان علاء الدین محمد جوار
شاه بجای او بنیست

فرید کاظم

ادب گردان اوردیست شاعری فاضل نموده کوبه که چون سلطان سجرا در عرمت
ماوراءالنهر شکست افتاد بغایت سون و محزون سر لب جیخون فرو و آمد فرید کاظم پیش
بر پای استاده بود و گفت ای جوید ایچ دیب که مارا چگونه چشمی رسد در سن حال
که میش آمده چهیم بکوی تماره دلم سک کرد و فرزندنی الحال این ای گفت
و سلطان را موجب سلی شد و فرید را بالعالمات لایق منواخت

ساز سال نو شمایی مقدس
 کرم بری رسیده ایم رها
 بیج تو چهل سال را عهد اکین جوت
 کاکس که یک حال ناپه است خدا

اوحد الدین الوری

مکره دولت تاهی مسطور است که لو صاف سموری در مصلحت الوری الیزم است اسراری
 کم گیس در دالسمدی به انواع مصالح جهای او بود اصل او در لایب اسود داشت اردی کادی
 بدیه گوید در جنب همه انواع حواسل و اق صوارا دست خادوان میگوید وارس است
 الوری در اول حال خادوان کلص میکرد اسناد و غماره التماس نموده که الوری خلص کند در عفو الی
 در بدیه بصور بطوس تحصیل علوم معلومی نمود و در عین خلعت و افلاس لسانی مرد در مرد در
 لیس بود دند که مردی خشم بالاس فاجره دایب و سلام کی کرد ویر سید که این کیت
 گفته اسراری سلطان سحر کف سحال اله ایه علم بدین لیدی و من حسین مملوک لوزانی
 ساسم خوراب عری مسود حواهم ساحت بهان سب سام سلطان سحر قصیده گفت
 و علی الفاح امرای سلطان که رایده حد امانت ارا ل نصیده است

امام

کردل دوست مکر و کال ماند دل دوست حایجان ماند
 ساسم که کبریا حدس در جهان ماد تالی ماند
 چون سلطان در غایت ساسی بود انعام و کجند و غلام رکاب خود ساحت بدی همراه
 بود در علم حکوم سراسر در کار خود بود و در بد کات گت کرد الوری سبب حوس کوی و لطیف
 طبع بود و همواره غلام درگاه سلطان سحر بود حسین گوید که در خاک خادوان چهار بر سر
 فاصل حاسنه اند که تخم ایال بوده چاکر گفته اند

امایات

ناسمیت گردان سدر حاک خادوان تاسا نگاه آمدن جاد افق جادی
 حوا و حول بو علی شادان در زمانه ساسری قادر و مشهوری سراسر الوری
 صوفی صافی خوش سلطان بطلب بعد عالی حول السعد نهیه بر سر سراسری
 در مکره دولت ساسی است که الوری در سال نافعه و جمل و بهت و ک کرده ران عظمی نماید

نیز که مشهور است که انور سی تاقان که در هفت سیزده که در سنه بالفه بنشاند و در زمان
سلطان شاهرخ شاهی و قیام بنده زنده بود و بنامه تمام گفته که روز قیام سحر سیه
مادی منسوب خواهد بود چنانکه اشعار قدیم و فغانی بهشماره بر سر که اباجون ابن واقعه لوفج
بنامه سلطان مالور سے خطاب و عتاب عظیم نمود و انور که از آنجا که خیمه بملج رف و دانی
حمر در آنجا بسر برد و مولف در کتابی دیده که او در سنه بالفه و وفات و هفت در زمان سلطان
غلام الدین کنش حلت نموده و این قرین بقصه است و در بعضی رسائل مرقوم است که انور
آخر عمر از حدیث سلاطین احترام نموده یا کلمه عربی که در حدیث مرقوم است
احمد حردیه واقع است و در آنجا خوب ادراک یافتن یافته اند که عدد سنس بالفه نمود و دومی نمود

سلطان الشعرا قانی شیر و اسیر
در نسخه هفت اقلیم مشهور است که خاقانی از اکل ستر است و نام وی افضل الدین ابراهیم ابن شاهرخ
الشعر دانی است مولد کنش ستر دانی است خاقان ولایت خان بود داران حادانی لقب داشت
مستحق کلمات حاصل بود در آن روی حسن العجم نام باعث چنانچه در نسخه الواقین ذکر دیده خود کرده
بر اثر آن میگوید

چون دمد که در هر ستارم حاصل علم همداد نامم
و در حاشی دیگر میگوید

مدل اتم اندر جهان رسانی را
و خاقانی در حضرت خاقان که ملک مینو چه که کنش بفضیلت و هر مدی از جمیع بادشاهان
ستردان سازد و اول دانسته لسنی قومی بهر ساینده و مدح وی نموده هر قصه که بگفت
بادشاهی فرستادی برادر دینار و آن بودی و تشریف لغام فرما و آن بامتی و خاقانی
شعرا است و طر کلام دسیه خاص است چنانچه خود گوید

بست

شعر بی مبدع هم خوان حاشی را
و در فحاش آمده که خاقانی که در فحاشی مشهور است در زمان خلافت المستفی بالله ظهور نموده در قصیده
عرب که در مدح خود گفته ذکر وی کرده و تو فی المستفی بالله سبعین و خمسمایه و خاقانی
بیر قصیده زاینده حکم مناسبتی را جواب گفته است عدد آیات آن از عدد و بنشاند که شش

و امیر الدین معاصر خاقانی سپه میاں الهماں مبارکات لکسار سپه دانه الدین مزاج سلطان طغرل
سلجوقی من ارسلان لود و قصده در حق او گفته مظلومه احمسی انصیت

سب

لوح احش رایحی و تابست باطل الیرسلان نامی ساه ارسلان طغرل

و خاقانی در سر حجاب مدقول است و قمر اصل الریاں طیر الدین فارابی و ساه عویر میاوری ملووی
خاقانی سپه وفات خاقانی کو حجاب کتاب سمت اعلم در سید سر بر لوده در سال بالصد و هسار
و د و امارس مانج که از بحر الواصلین لود صد سال بالصد و لود و ح میتود

تاریخ

اصل الدین امام خاقانی حلف لود علی سهر دانی
عمده اولیای سحر لود رده اصفیایه فصحا لود
سال تاریخ نقل اور صوال گشت طوطی چوت حق حوال

شاه جهان

و سیه بالصد و لود و سس ارین لچالی ملک حاد وانی سهر لوده

تاریخ

سیاه جهان که عارف حق لود هم مفند مدات مطلق لود
سال سهار آن سه والا گشت شهار سیکس اعلی

شیخ نظامی النحوی

و می را از علوم ظاهره و باطنی و مصطلحات رسمی تیره تمام لوده محکرا کاپه را اول نا آخر لغامت
و تقوی و عزت امر و اگدا یفنده است با بگز چون ساسر سوار علیه حرص دهبوا طرست ازاب
دسا کرده ملک سلاطین رود گار لوی سرک می هستند و سیج اکثر مسومات را بالتماس دودر
خواست ماد ساه اهر لکم لوده محول اسرار مام بهرام شاه والی روم منکوم کرده و لیلے لکوی
ماسم خاقان کبیر میو جبر باد ساه سیر و ان و حسد و سهرین و هفت بیکر مام انا تک
قل لرسلاں و سکدر مام که آخر سیرین کتاب دی است مام طغرل شاه سلجوقی حتم و لوده
و لعمر هسار و حارسه جوت کرده و برده سس سرون سهر لکده واقع است تاریخ از حمر لود

تاریخ
 سیج دریا و بن لطانی بود. قدوه از لای نامی بود ۹۳۰
 سال قتلش بر صحت و کسب شده بقیم کتبی کل حجت
 در مصره آخر سینه یافته و در حد حاصل میشود اما بیانی که لطانی در تاریخ سکنه نامه گفته یا نقد و نو دعت است

۹۹۰

تاریخ
 گفتیم من این نامه را در جهان
 تاریخ با صد بود هفت سال چهارم محرم بوقت زوالی
 سه سال چهارم محرم است ز ساعت گذشته چهارم است

۹۹۴

سیج ابو الفرج ابن جوزی

در نسخه هفت افیم مرقوم است که نام و سعه عبدالرحمان بن حسن است مصنفاتش از حد و عدد بیرون است
 بخانه همه مصنفات او با جمع کردید و در مدت عمر او شصت نمودند هر روز نه که اس که نه هر دو باشد
 در حساب آمد و این خیر است که عقل آن را اصلا قبول نمیکند گویند تراست قلم حور که بدان احادیث
 نوشته بود جمع کرده وصیت نموده بود که بعد از فوت او غشش را از آن بر است کرم که عجب
 کرده بود خبری بانی آمد او استاد سیج سعودی شبرای است و سیج او را در کتاب گلستان سیج
 اجل شمس الدین ابو الفرج ابن حوری مینویسد و فاش در یافته و نو د هفت بوده

۹۹۴

ظهير الدين فارياي

تشکر در رشید سمرقندی است نهایت فاضل بوده و در شیعیان عمری مرته عالی داشته اصل او از فاراب
 است اما در روزگار اتابک قرل ارسلان بن اتابک ملکر لواق آمده و علاج فرای ارسلان بوده
 در اول حال ظهیر از فاراب پیرش بود آمده در آن صحن سلطان طغرل شاه تمانی حاکم میشا بود
 بود که بعد از سلطان سنجر تحت سلطنت قرار گرفت و پنج نوبت زردا ناخوارم شایان او را
 نداد و غزل شاه قدم قدم از دقتی است بالجملة ظهیر از نیشابور بطریق صاحب ماصحان
 افتاد و از اصحابان بادر مایجان رفت و اتابک محمد بن ملکر که در بر و علم طغرل شاه بود از آن تربیت
 کلی کرد و مدت ده سال در ملازمت اتابک بود بعد از وفات او برادرش اتابک قرل ارسلان بن
 ملکر فتصدی حکومت عراق و از مایجان شد و اتابک الوکر بن محمد ملکر را مایل آن بود که ظهیر
 ملازم او داشته و ظهیر کاتب الوکر میل تمام داشت و در آخر از قرل ارسلان

سروبی در خیالان هرگز نیست عمر سرور مارچ وفات او گویند

امام عالم و عامل محمد رازی
سال یکصد و شصت و یکم هجری

نگار گس ندید - مبدع و اقطار و ماحل
کار دیگر امین عود سوال

سلطان قطب الدین ایبک

سلطان قطب الدین ایبک
 و سید الدین محمد غوری در سبب بالعد و بہتاد بہت برادرہی ہند نصرت یافت
 را کہ علامہ سیہ سالار اولو دہ یام خود بہند گداستہ غوری رفت قطب الدین در ہوں سال
 فتحہ مرہٹہ و دہلیہ را فتح کردہ با سرحد ملک لکھنؤ صرف خود در آورد و فتح و فات محمد غوری
 ہوں مراد در آدہ اوقات الدین محمود ماد سادہ غور سد قطب الدین را تاجی و تختی و حریم
 دستاد و خطا بہد سلطان وادھا کیہ قطب الدین در لاہور تارکج محمد محمد دی العہ سال
 وید و جرجیہ برک سلطنت لستہ ماد سادہ ہند گراہیہ و دہلیہ را دار السلطنت خود ساخت
 و در پستہ نصرت و سیب و مقام لاہور در حالت جو کالی ہاری ارا سب افق دہ ہند لفظ
 سلطنت بیاہ ارا ن و اقعہ حریمیدہ و جوں اکثریت حمیر او شکستہ بود لستہ آن اورا ایک
 لکندہ سے دستخوار کی کہ دست اور لکھہ کش مرگفتہ ہی لکندہ و لیسر خواندہ او سلطان
 آرام شاہ ماد شاہ ہندوستان سد

شیخ محمد امین لکھنؤوی

در سحره هفت آفتم مشهور است که شیخ محمد الدین لعدا دی که بکاه رود کار و در گریه و در نگاه حرمه سید و در
بود از تربیت بافتن کانی شیخ محم الدین گریه است حاصل از لعدا دست حواری در م ساه از حلیه لعدا و
انصار علیه القاس طیبی کرد پیرس و پیرا در سادار معرمان سلطان گردید سرور و حرمه حاکم سید
و در عطر گفته و نام در سلطان فطک الدین محمد خواهر م ساه که عورتی لوده جمیل و لوط رعنت
تمام می در شب گاه کا بهی نر یا بهت وی آمده و دو پیر سیده می عیان کسی در عس می سلطان
ر ساجه بد که مادر تربند پیر الوحیده در کاج شیخ در آمده و در عطر سیدل را مهابه ساخته سلطان
در اسار که عنت فرمود و تا شیخ را در و حل انداخت تا بعد سهادت با و قنوط در سه سح و قنوط
در سندهت و عس و لیس و سمایا قنطه در سجات آمده که حو شیخ محمد الدین را در سه سح و
ستانه و نقل سه سح است و عس و سمایا بهبه کرد و در حال و دی که از مسالار بود و لعدا از حیدر

در سینه و شمشیر و سینه او را به پادشاه نفل کرد
شیخ نجم الدین کبریا

در خلاصه التواریخ منسوب است که چون پادشاهی سلطان محمد حو از زمستان شیخ محمد الدین بغدادی را آورد و
انداختند و در شیخ نجم الدین کبری رسید متعجب شد و گفت انا لله و بالله ما جوس در زندم محمد الدین را
در آب انداختند و بر دسه سجده نهاد و در این یک در سجده بود و از این سر از سجده برداشت
و گفت ارا بر دهنای حواسم که بخت چون بهای زندم ملک از سلطان بازستاند سلطان
این ماجرا شنیده بغایت پشیمان شد و باطنی بر آورد و شمشیر و کهنه یارده بملازمت شیخ
آید و سر بریده کرد و در صدف نهال ماستاد و گفت اگر دیت مایه نیک ز اگر نقصان می کنند
ایک شمشیر شیخ گفت و کان ذالک می گفت سلطان منسوب را دیت می ز زمین ملک و سر نو
بود و سر مایه کساری از خلیف درین قصه مایه فدا بود و لاجرم سلطان محمد نوسه مراجعت
نمود و مضرب جنگیر خان که از قوه کفار تار و باد شاهی قهار و جبار بود چون ملا می طلب متوجه
عجم گشت سلطان را با وجود کمال مردانگی و بهمت جان و دهر و هراس در دل نیست کبری جنگ
زار نمود و سلطان او را قفس نموده شهر نشهر میداد و میداد پیر شهر اگر می رسید قتل عام می نمودند
تا آنکه فرس صد پندار حاکم در دی الحجه سنه سبع و عشر و ستایه فوت کرد و در قفسه هفت آغوش توأم
است که در جنگی که کفار تار و باد شاهی لنگریاں جنگیر خان حوادم را تسخیر نموده شیخ نجم الدین بن
النبلسنیات مایه و امن و امان در همان دهنه و ستایه بود و چون فرستاد شیخ در حوادم
است مایه لقمه در دایات او از عمر الواصلین نوسه شد

انقاب سپهر صدق و حق : قطب کونین شیخ نجم الدین بن
انگور خورشید پیش او صفی است : اللقب نجم الدین که می است
نهم ماه صوم و سینه : بود که در دنیا کله عشرم نمود
سال ترحیل آن برای فتن شد ز قلم انقاب او چ عدل
والا جنگیر خان

از قوه کفار تار و باد شاهی نام پیرس لیکوی بود در سه یا نصد و چهار و نه متولد شده در سنه ششصد و
دو و چری مایه دسائی سر بر آورده و در سنه ششصد و پانزده بر ملک چین و تار و باد سولی گشته

و بعد از آن روح الطرب ابرار بخود بر سر غلہ جوارم ساه اس عبداللہ بن کس کہ سلطان عدو و جوار
 بود وقت ولید بخار و سواتر در سہ شش صد چہجدہ اورا مستاصل تحت خدمتی مالہ سس سلطان
 حلال الدین ملک، پادست ناگو اورا سر کہ مامی ملک جوارم و حکام دسمر صد و عدا بہادر و عرصہ
 طیل بیت آورد بعد از آن در بلاد ابرار الطہار دہب خود آغار بہادر و لیس ارسلت لب و
 دو سال عمر بہادر و سہ سالہ در دیکشہ ماہ دہم ہار مصال سہ مستعد و لب و چار ہر سہ
 در کہ مت بہادر لبہ ال دانت او کما می و حوائی و حوگیہ رونے لیکن حوگی سہماہ میسار
 مد فوت کرد و دیگران سادستہای رسیدہ او کما کہ ولی عہد بود مادستہ تانارہ دور سہ
 سہ صد دس دہہ در کہ مت حوالہ دار بدر مادسہ ماہر لہر و تر کستان دغ و دس سال سہ
 و لویجان کہ مدرس اورا ہمہ اوقات ماحود کاہیدست بعد در تابع برادران خود می نوچہیں
 گوید کہ اس قوم مقیدہ بہج دین و ملت خود داد حلال و حرام فرو نمکدند و کوست جمیع چو
 ار در مد کال و چہرہ کال تبادل یے نمودند حاکم صاحب نادرستان در مقامی میسور کہ
 روزیے سلطان اما قاحال کہ اسل جیکہر جان بود طعام می خورد و حواہ شمس الدین سہا
 دیوان در برادران مجلس جامع بود سلطان ماہ ار کما کوست چو کہ مر لوک فارہ داشت
 ماداد و حواہ ارشع سلطانی اما کردل موالست فی العور کتاب را در دین اہ احہ و در و در

خشیخ فرید الدین عطار

در سہب افایم قوم سہ کہ دحمات الانس آمدو شیخ فرید الدین آمد السودہ عطار یے روزگار
 میگردد آمد روزیے در دیسہ در سیدہ طلب خبر می کرد عطار ادعاست مسوئہ بد و لطیف سہ
 در دیس گفت اسی حواہ نو مایں نوعہ خواہش و غفلت جگورہ حوائی مرگفت منوخی کہ تو مر
 در دیس گفت تو ہمچو مسوایی مر در فور کا سہ جوہن کہ در دست دانت مریر سرگرداسہ
 دالہ سہ گھتہ حال داد حوال عطار سادہ انگالت نمودار سردو کال سرست و ہر سہ است
 کمشن ہاں میر سید ایار فرمود و ملا دمت شیخ رکن الدین کاف را ظلام گرفتہ جید
 سال ماہ سرد دیس ابرار برایت بہت اللہ الحرام رفت لسیا کہ ار متاچ را در نا
 و بعد از مصاددت کہ دمت فر السہد شیخ محمد الدین قداوسے رحمہ اردست او حروفہ کو
 آورده اند کہ اورا جہل سالہ لطمہ است ار مقوسے و در لغیاب ار مویں رومی نقل کردہ
 کہ او در کلام خود فرمودہ کہ نور مصور بعد از صہ و مجاہ سال رح فرید الدین عطار کیلے کردہ

مرتباً گوشت و در ته که دولت سببی آمده که اصل شیخ از تفریه که گن من اعمال نیش یور است و
 شیخ عمری در راه یافت گویند محمد و چهارده سال عمر داشت و ولادت او در ورکار سلطان
 سبز گود در ماه رمضان سنه ثلث و عشر و خمسایه ثلث اقبال یا نصد و سبزه هجری دولت و
 سه سال در نیش یور و در شهر شاد و یاج بهشت و پنج سال و فوٹ شیخ در فوٹ عام نیش یور
 لوده هنگام اسپلا حکیمر خان یعنی جوں در حصاره مت پور قرار نویمان داماد جکیمر خان
 کشته شد و حکیمه حال نابرابر حکم قتل عام فرمود شیخ بدست معاندان کشته شد و ماف و آن
 جهان است که معولی شیخ را میخواست قتل رساند شخصی بیدار شده گفت این سیر را بکش که چنانها
 وی هزار دیناری و مهم شیخ گفت مفروض که هزار دینم خواهند خرید چون آن شخص از وی
 بگدشت دیگری گفت که این مرد را بکش که خون بهاء او ملک توره کاو بدست شیخ گفت که
 که پیش از من نمی از دم مغل قهر رفته شیخ را شربت شهادت چنانید و کان و ملک فی
 محادی الثانی سنه سبع و عشدین و ستمایه تاریخ و فالتس که در محرم الواصلین نوشته است
 است

تاریخ

شیخ عطاری فرید الدین	آفتاب سبزه دانش و دین
عمر او یکصد و چهارده سال	لود او لطف ایزد متعال
سال رحل آن مرد در دهان	قبل اهل جنت است بدان
عقل تاریخ لعل آن مسود	بلبل خب و خاتون فرمود

۶۲۶

۶۲۷

مولف گوید که در تاریخ فوٹش اختلاف بسیار است بعضی شصت و هفت و برخی شصت
 و نوزده گفته اند و از حالات مولا ما بهاء الدین ولد و لیسه شش مولا ناصح الدین رومی جهان
 استفاد مگرد که شیخ فرید الدین تا چند سال بعد از ولادت مولوی رومی که در سنه شصت
 و چهار مروج بوسته در حیات بود بلکه او را در کودکی دیده پس بر دو نارنجیهای وفات
 شیخ فرید الدین که بالا مذکور شد یکی از آن درست خواهد بود و در طبقات اکبری مسطور است
 که شیخ عطاری شصت و چهار سال پیش از شیخ سبزه فوٹ کرده باین حساب نیز وفات او
 باین شصت و هفت برسد اما این قطعه که در تاریخ وفات او در کتاب بهین اعظم
 مسطور است بعضی خلطی نماید زیرا که قتل عام جکیمر خان در حدود سنه شصت و شش بوده
 شد و در سنه و سال فوٹ شیخ کم از آن سال نمی تواند بود و نه زاده از شصت و هفت و نه

که حکیم خان در آن سال فوت کرد و سه سال که این قتله مری آید صرف ماست
دس مسود قتله اسید

قتله تاریخ

سج غلار آن و در رد کار مرسته سناں و ساهما بغیر
سه سبه راه غلار رهجا سال تارکس اراں سدا قس
در تکه دوله سناهی آند که فرسج در بیرون سپه ساد یاج است بکلی که معلوم است
مارکال و لغار قتل سج لته سال ساد یاج حواس سه حاجیه حریری در مات ر لاله
که در سالور نکرات واقع سده می گوید

قتله

اندیشه رمانی سه ر لاله مازل شند بر یالعه دسی واکه سده پهر حوت
دانی ر لاله مار دیم سقده دسی وآن ر لاله مار شوم سقده وایب
دامه علی سیر در مان سلطان حسن مرزا حارلی عالی سر مر قده سج عطار ماسا حه

مولانا بهار الدین ولد

آنکه دوله سناهی آند که او سر حیل سلامی بخ لود و در رد کار سلطان محمد خوارم ساه
حسنت و عطیقه تمام یافته دما و خود علم ظاهر در تقصوف سخن گفت میهنه گشته اند که ار حلهای
سیج حکم الدین کسری است دما و دی و دختر ماد ساه حواسان علا الدین محمد حسن حوارم
لود اهل بخ را عظیم معتقد لود و در حوال هرگاه که د عطیقه در مای مر او در حواس و
عوام مجلس عظم معتقد سدهی سلطان محمد بر حسد و در معادات مولانا مسول گشت مولانا
ر حیده از بخ بیرون رفت و غربت چ کرد حوال بر سیالور رسد سیج فرید الدین عطار
او آند و کتاب اسرار مام را بهد به سس مولانا حلال الدین که در الوقت کودک لود و او
و مولانا بهار الدین را گفت رود مات که این سه آتش در سو حکان عالم رده الی صلحه در
سفر حجاز غریب دار سام و در مار ایما علیهم السلام نمود و بعد از سیاحت حید سال
مولانا داصحاب در رد کار دوله سلطان علا الدین کفهاد و مردم رفتند و اهل بوم نیایب
معتقد و مریدان سده و سلطان علا الدین ما امر او فریدان اراد ب ظاهر ساحتند دار
حمله ملا و مردم مولانا سبر نویسه را احضار کرده توسط و افاده مسول لودی تا بعد از چند سال در

۶۲۱
 ستمور ستمه ششده و یک دیونی پشتمند و است و است بخوار رحمت الهی اقبال کرد و طریقت ارب
 و وصیت کردش مولایا هلال الدین پیتوئی اصحاب و جانشین پرستد

شیخ شهاب الدین منیر وردی

اصل از سهروردی است شیخ عبد القادر حیلای رسیده و او را الفبا مع لسان است در عرصه و شیخ
 بنما و بود و لا دقتش در حجب یا قصد به و به و فوئش در ششده و سی و دو در زمان ششده و
 حلقه بنما و لا توقع آمده و در بنما و حدید مد فون کنه
 تاریخ از بنما و لا حلقه

اعظم بود	عده اولیای	بود	انکه شیخ الفیوخ سالم
عده اولیای	عده اولیای	عده اولیای	عده اولیای
عده اولیای	عده اولیای	عده اولیای	عده اولیای
عده اولیای	عده اولیای	عده اولیای	عده اولیای
عده اولیای	عده اولیای	عده اولیای	عده اولیای

سلطان شمس الدین الشمس

۶۲۲
 زرخردیم داماد سلطان قطب الدین انک بود نام او الشمس است انک او بن خوف توانده بود
 در ششده و هفت هجری سلطان آرام شاه را که بعدیدر خود قطب الدین بر تخت و
 بود گرفتار ساخته بر سریر سلطنت قرار گرفت و باج الدین مله در ماد شاه غزنی را که باراده
 تسخیر لاهور آمده بود بدست آورده بقتل رسانده این واقعه در سده و سی و دو و سی و سه
 و غیاث الدین خلجی حاکم بنگاله را منهدم ساخته ان ملک را تصرف خود آورده در سده و
 و عشرین و سی و سه هجری گوالیار گردیده و مدت یکسال آن قلعه را محاصره کرده کار برادر
 استک ساحب خواجه دیو بل که او ابله قلعه بود عاجز گشته و شب بگرگفت و قلعه تصرف
 سلطان در آمده خلقی کثیر اسیر گشته ملک باج الدین رنره که ذمه الملک بود در فتح قلعه که در
 سده و سی و سه هجری و سی و سه هجری و سی و سه هجری و سی و سه هجری و سی و سه هجری
 نقش کردند تاریخ فتح گوالیار

۶۲۳
 بر قلعه که سلطان سلطان گرفت از خون جدا و صبرت دین گرفت
 آن قلعو گوالیار و آن حصین در سی و سه هجری گرفت
 در سده و سی و سه هجری و سی و سه هجری و سی و سه هجری و سی و سه هجری

در کجای یافت و در بارون که از انواع منت نواز است اورا که صبح عظمای جنتی بارونی نمود و در
 ارادت ماورد و بیست سال در صحت شیخ ریاضت نهاد که گفتید و سعاد خیریت بایست گشت
 و بسیاری از بزرگان وقت مثل شیخ نجم الدین بکری و رعایت مالک اکابر از سلسله جنتی است
 و در واسطه کجاده مود و جنتی میرسد و بیست واسطه بابر اسم او هم می بود و بیست ارادت
 سلطان منوالدین سلام از واسطه بیند و ستان ریاضت میر خود پنداشده بود و در اخیر که
 رای پیرا در خردانی هندوستان اکا اقام داشت منزل گرفت محبت با او خوب برناید
 تا که در سال بالصد و هشتاد و هشت سلطان منوالدین سام مشهور بشهاب الدین غوری
 به هندوستان آمد و در حد و پنجایر رای مذکور جنگ کرده فتح یافت و خواجه در اخیر غایت
 گریخت اختیار نمود و خواجه قطب الدین که از خلفای اوست و شیخ فرید که شکر که در سمن بخار
 آسوده اند مرید خواجه قطب الدین است و شیخ نظام الدین اولیا دست ارادت شیخ فرید داد
 الحاصل بسیاری از صاحب کمالان اودیر داس ترسب حواجه مرناسند اند و اگر متباه
 یاد شده در زمان دولت خود ذکر حلال کالات او شنیده جبه مرتبه درجه ابرار است و قد خوا
 که در اخیر است از اگر رفته بود در سارات عالی در اینجا ناموده تاریخ وفات حواجه تقوی
 ماه جماد در رشتنه سال شصت و سی و شش و بقول دیگر شصت و سی و سه در ریاست مرقد او
 افروریدار نگاه خورد و نزدیک به دار الفاد اناب ملک هند سال وفات او ظاهر می شود و
 این تاریخ منظره در وفات او از کتاب حجر الواصلین نوشته شده

تاریخ

شعبه ششم و بیست و	کر جهان حواجه لعل	در مود
دود و بیست سال عمر شریف	کائنات لعل از جهان فرمود	
سال شش و نوبت و نکلین	گوسراج شال معص الدین	
روشنه پاک اوست در اخیر	رایش جن دینش از درویش	

سید حسین شاد و پیر چنگ سوار

در اکبر نامه مرقوم است که قلعه که در اخیر که پیر چنگ سوار دافع شد در آن عالمیقام مرقد سید حسین
 و چنگ سوار موجود است که بزبان عوام از اولاد دین العابدین ابن ارام حسن است و تحقیق آنست
 که سید از طایفه انبیا است الدین عوری است شکا که فتح هندوستان کرده مراجعت نمود و اورا

نصفه اری الحیر که داشت و در آنجا عید جیاب سرد و در درانام و هجوم عوام لولاس مشهور کرد
و فرشتس مظاف عالمال سد

خواجہ قطب الدین بختیار کاکی

اس خواجہ کمال الدین موسیٰ بہت دربار میں کہ ناس میں سرور و محبوب اہل حال و واقعہ سب متولیدہ
ارال سب بہت کہ اورا اوسی سر مہولسد و در صغیر س ستر اجیاء کردہ و در فدا و در باد و حب
سال ستمند و لب و در بحری در سہ امام اللہ ستر مہی کہ صوریج سہ سال ستر در دی و سبج او خد
کر مالی و جمعی ار در رکان ماراد و خواجہ معین الدین حسنی استناد یافتہ و در ہدائیدہ در ملتان
مہ دوم مہاد الدین دکر یا صحت داشتہ و در رماں سلطان سمن الدین المہس و د مہل
تہ و سکوت احبار کردہ گاہ کا ہی لطیف نظم در اریکوا دلبہ ساحل مانی افکندہ اس حد
بیت از ان جملہ است

نظم

ای مکر بسمع رب عالمی برداہ و در سربین لوسور لب در ہر جاہ
میں کہ میں انشائی مہورم چون جا اسارا حال امیب دای بر مگانہ
قطب سگس کر گاہی مکر عین غیب بود کر گاہی میکند دلواہ

خواجہ تاج چہار دہم ربیع الاول سال ستمصد و سہ ہزار اس جہاں رحمت و مودہ را در ہست
مہول گشتہ تا بچ از سہ مخر الواصیل

تایج

میں جس جہاں لصدق و فیض قطب ان خواجہ قطب الدین
نفس بختیار کاکی دال حول اولتہ سب اشکیں خوا
اربع مکت خار د ہسم بود کاں قطب سہ کجرج ہم
عقل مارچ لعل آں محمود آب حث لکب دیں و خود

۶۳

قریش کہ در دہلی بہت اگرچہ از سبک و حث لاحتہ اند مکر حام سہ انار یارت گاہ خاص و عام بہت در رما
دولت سیرتہ و اسلام سہاہ بعضہ ار مہر و دلاوری سرگرد مراد سہ نمیر ساحہ چہار در ار باہی
کمال اجرات مودہ بود کہ ماہر در موجود اند اس اشعار تایج در دورہ ہای مذکور حقوقہ اند

تاریخ بر دروازه متصل مجلس خواجه
 در زمان آقامان چرخ دولت بنشیند شاه
 این عظیم القدر در کاخی که اندر باب او
 بودست و چهار هفتصد سال از حیرت کشد
 از تمام شیخ دین بیرون جلیل الحق تمام
 تاریخ بر دروازه سمیت احاطه ملاموح

در زمان شاه جهان اسلام - شبه بلند در سپهر جناب
 کرجه سمیت باب حجت را - لیس باب بخش پادشاه
 کرد شخصی بنا کرد در مالش - یوسف نمائی از حق است خطاب
 چون ز تاریخ نام کردم عرص - گفت درگاه خواجه اقطاب

تاریخ بر دروازه عربی
 حلقه که درین گنج سعادت میرفت - آتش گزشت که خاں سفت
 کفتم چه نویسم رستم تار بخش - رنواں بیل اسرار در جنت گفت
 ازین تاریخ خاں مسعود میگردد که دروازه غرب را نواب شکر خاں که در عهد دولت عالمگیر پادشاه
 بگذاشت شاه جهان آباد سرفرازی دانسته در سنه یک هزار و نود و هجری تعمیر نموده بود و تاریخ مذکور را
 مرزا بیدل نظم نموده که در رقعات او موجود است که ازان محمد فرخ سپهر در بیان دولت خود دست
 شریفی مجری در دروازه از سنگ مرمر تعمیر ساخته این تاریخ و اشعار بیان کننده
 تاریخ بر دروازه اندرون

از سخی کمترین غلامان شهر یار - با اعتقاد معتقد کامل العباد
 رفتند قدسیان دیار بهشت عدن - تاریخ یافتند حصار بهشت عدن

اشعار بر دروازه میرون

ار حکم پادشاه جهان خسرو انام - روح سیر سنه نه آسمان غلام
 گرد مرزا خواجه دین و ملک و ملک - گردد بگرد و ضد او آدم و ملک
 تعمیر شد مجری زیبا و منظم - مانند بقع اشرف و چون کعبه مقرر
 متصل این درگاه سمیت بود ششم یک درجه که انرا خواجه بهرام رقعات خود بنا انداخته بود بعد از آن
 اسلام شاه در عهد خود درجه دیگر بران افزوده و محمد فرخ سپهر درجه سیوم بران تعمیر نموده این تاریخ

مورد لطف و عنایات سه والا احباب
خسرو روح سینه بسته ملک رفاه
ساحت اردوی اراد و شمع المعانی
مسجد بریا ساد مسجد و کاه سچ و تناس
ماسترون عیب بافق کف و در کون
سال تاریخ سالس میت رکی سخا

شیخ محی الدین بن علی

در سه مایه و شصت و یک ولادت کرده در سنه دویست و هفتاد و هفت از جهان رفته و در سنه ۱۱۳۰

تاریخ

کرده

شیخ والا خانبین عربی . معذای ره جدا
لقب خاص او محی الدین . مرده کافه رها و ور
چونند او مالی محی الدین . سال مولود او به ثانی
سده هم سال نقل آن مالی . قدس البسیه السانی

حضرت علی الا

تاریخ سیوم ربیع الاول سنه شصت و چهل و سه از جهان سروده

تاریخ

عده اولیا علی الا . سند در بیاض و الا
از ربیع شصت و دو سیوم . که گذشت از قتل مرد
سال هفتش کو عالم قدس . سهار هوای عالم قدس

مولانا شمس الدین محمد تبریزی

در تذکره دولت شاهی مرقوم است که اولیاد حاد علامه الدین لوده که از مراد کیا مرک آمده سب و حواد علامه
که دانی خلق الموت لودار کشت اما و احدا دمراموده و قریب و رسائل طاحده و مسوحت و انار اسلام
در قلع ملاصده ظاهر ساحت و شمس الدین را کمال علم و ادب نهانی به تفسیر و کتاب و در مال تفسیر
در درجه انوحه لود و ادال سب مرده دوری مسوحت و دفعه گفته اند که اولیاد مرک و در تفسیر
مولد شده ناظم جلوس شمس در علم ظاهر و باطن و در کمال الدین شمس که دیده و معروف و سلوک مقامی
عالی یافت و در سب کمال الدین شمس تفسیری را گفته ترا می نماید و در وقت و مسوحت الیت الش
در دنی مایه زود و اما سارت پیر مرقوم بهاد و در سهر قویه کسده وید که مولانا جلالت الدین راست تری

لشسته و جیجی بودی در پیکار اور و ان ابر در سه کمانی بود و در خطه نوا نایدا شد بعد از ان مولای حسین
 اور را طلب کردی و ما را در محبت دوستی و تمنا ما بود و صورتی شود و قوت از مولای و اصحاب ما که کس دریا
 بر نه بسته ای آمده و میخواستی مسلمانان را از راه می برد و همواره این تسبیح کرد که میگویند که شمس تبریز
 بنیان او مولای صاحب تبریز گرفت و مولای نانی طاقت سده اطراف تبریز رفت و شمس الدین را
 بار بردم آورد و روزی در محرابی او گذاریدند مردی از اصحاب مولای با تعدادت او متحول شدند
 بقدرورت شمس الدین این مرتبه غریب شام نمودند از آنکه از سام بروم آمدن شبی شمس الدین
 با مولای ما روی در خلوت نشستند و در سخن می اندوختند و در دوازده سیح را انداخت کرد تا بیرون
 می آید و در خواست و ما مولای ما گفت که میگویند در آن وقت بهف کس منور شود و در کس است
 کار روی روی را ندید هیچ نوره زد چنانکه آبجا عت بهوش افتادند یکی از آنها علا الدین محمود
 فرزند مولای ما بود که باع ایس مس ایسک التام شد چو ایسک التام بهوش را آمدند غیر از چند
 جوان هیچ ندیدند از ان روز باز این عادت نانی از ان سلطانی پیدائیت و کال ذک فی
 شهرورسته شمس الدین و سخته و آن ماکسان در اندک زمانی به طای مشا شده ملاک گشته
 و علا الدین محمود را علیه پیدائیدند انام وفات کرد و مولای ما سخن زده او حاضر نشد و بنف
 گفته اند که هیچ شمس تبریزی در حب مولای ما بها الدین ولیه دقون است و فو لی انکه بدش را
 در جای ادا شده بود در شمس سلطان و لا پسر مولای ما در خواب دید که هیچ شمس الدین اشارت
 کرده که در فلان چاه حفه ام بنیم شب باران غرم را صبح کرده او را از ان چاه بر آورده در جای
 مناسبی دفن نمودند تا پنج از مرات جهان نوحته شد

تاریخ
 ۴۲۵ در تاریخ شد بود اوز تبریز
 ۴۲۶ ز محمد آه شمس الدین و املح
 ۴۲۷ از الفاظه شمس الدین و املح و دیگر از الفاظ بود اور شریز تاریخ بر می آید و این تاریخ از خطر الزام
 در اصل ذات حق بصدق و یقین عارفی بی نظیر شمس الدین
 سال تاریخ نقل او رضوان - در قمر شمس اوج عدن و جهان
 در تذکره دولت شاهی آمده که وفات مولای ما شمس بود از رحلت مولای ما جلال الدین نوده و تبریز
 در توفیه است

سید پیرخان الدین محقق

در سه شصت و هفت و پنج روز قوت گزیده و در مصریه مدون گردیده

بایچ

اگر بنان دین رویا بود در جسم ملک و در پرا بود

بند کمت ارس سرای سنج ال محقق استعد حاصل و مع

۴۴۵

جغتاقان

تسردوم جنگیزخان است معدوت بدر در سه شصت و چهار سر ملک معدو النهر و حیات
و بلخ و عربستان و بکند ماوشه گردیده و بیست ماه پیش از او کتاخان که برادر زرکس و مادر شاه تاج
بود در ماه دلفند سال شصت و یکم بمحرم بخاری در گذشت و فرزند او مال که در پرا بود در مصریه
و سق امور ملک نیام می نمود و با او که بعد از حیدر گاه بهلکو خان پس از تولی را حکومت ولایت حدکرا
از حیدر گردانیده اما بعد از حیدر ی که بکوک خان پس از او کتا ملک از و گرفت و بعد سلطه یک سال در
ایس و ستاره در گذشت بعد از او ملکوتان و مادرش تولی خان ملک گردید و در سه سال سلطت
را بدو دارد و برادرش بهلکو خان مادرش ابرار شد

سج الشایخ سعد الدین محمودیه

در سه شصت و هفت و پنج روز قوت نموده و اس و پنج در وفات او در عصر الواعظس مرقوم

بایچ

محمی اگر بود سعد الدین سرد و مالموی حله میس

سال عیسی ششصد و بیست و شش مرقوم میجک داساه

سج جمال کلی

در کتاب دلسان مرقوم سب که سج حال کتک در زمان علا الدین است که مادرش فلقه الموم بود
در فردین مادرش و حلاق مسول بود می و در حیدر دعوت اسمعیل قبول کرده بود مادرش علا الدین
او را تعلیم نمود می اما بعد از حیدر اسمعیل سج را اسمعیل التندی و فاشس دو سبه چهارم خوال
سه شصت و بیست و یک بخاری رو داده و در تاریخ فوت او گفته اند

تاریخ

جمال بنت و دین وطن اولیای خدا که استار او بود فلقه آمال

سال ششصد و پنجاه و یک کفایت یافت شب دوشنبه و در روز چهارم سوال

مستقیمه بآلبه ابن مستقیمه بآلبه

سی و هفتم و آخر این خلیفه از خلفای عباسی است در سده ششصد و چهل و یک در بغداد بر سر خلافت نشست و مدت پانزده سال و هفت ماه در بغداد حکومت نمود و در سده ششصد و پنجاه و شش هلاکو خان از اولاد چنگیز خان که مادرش ایرخان بود بان شکری زیاده از شکار بر سر آمد و بعد از آن حاضر نمود مدت دو ماه مستقیمه محض بود و آنکه مغول کمال حلاوت ظاهر نمود بالاخر خلیفه با مستقیمه و در سر خود این علقه از شهر بیرون حرامیده مارگاه هلاکو شتافت هلاکو او را چهار پسرانش و پانزده لکبه از باشندگان آن دیار با تیغ بیدریغ دار الفضا و ستاد و نعل و اوراقش زد و در دست چپ مرآت البیان هر روز برادر و همشهر برادر او می در میان فتنه هلاک شدند و چنانچه بنی که با کمالها داده بود که اگر خلیفه را حاکم نکشت عالم متغیر خواهد شد نیز همیشه قیوم است احمد و دیگر و سنایه بقتل رسانید و در مرآت جهان نام قیوم است که هلاکو خان مستقیمه را با یکم از خواجگان و غیره که در جوار کرده محالشان سخنهای او را در هم شکستند و تا پنج این واقعیه چنین نوشته اند

آنها را

سال هجرت ششصد و پنجاه و شش روز یکشنبه چهارم از صفر

۶۰۴

شد خلیفه پیش هلاکو خان و دولت عباسیان آمد

بعد از شهادت مستقیمه اولاد عباسیه که با فتنه و دست و چهار سال در بغداد خلافت کرده بودند منقطع گردید و بغداد در تصرف مغلیه درآمد و هیچ سکه شیرازی که معاصر مستقیمه بود در باب شهادت مرثیه گفته نمی چند از آن جمله نوشته می شود

مرثیه در شهادت مستقیمه بآلبه

آسمان را حق بود که خون بگریزدین برزوال ملک مستقیمه امر المؤمنین
ای غمگین قیامت می برآری بر خاک سر برآوردین قیامت در میان خلعتین
خون فرزندان غم مصطفی مستقیمه هم بدان خاک که سلطانان نباه و بی حشمت

هلاکو خان

بعد از این چنگیز خان است در سده ششصد و پنجاه و یک بر سر پادشاهی ایران رسیده و در آن سینه را در سینه از پنج و ستا بر ستا صولت و اولاد ساخته قلعه کوفت را از دست ایشان برد و در حاکم

ایس باج مسعود میگردد

تاج

سال ترس کوه مسعود و بجایه جاریه
 حور ساه مادر ساه عمیلان رخت
 در رسه سستفد و بجایه دس تعداد ارس ده حلیقه مسعود نامه را که اوس حلیقه ارجلایه
 عباسیه است گرفتار ساهه واحد ساهه کان ال ویا طمعه تبع میدریع صاحب لود
 از فتح تعداد و عران گردن کثان اخاق از حمله سلطان روم و امانک فارس و حاکم کرمان
 و در الدس لر لودالی موصل و آن حدود و محدث او با کثان ستامسده آخر تعداد حکومت و یک سیر
 سال در رسه مسعود و مصت و تکه چری در مراغه که مفر سلطنت او لود لکار رسته و تعداد ارس
 کتایم ستامسده و بجایه سده لود دهم ربع الا حرسه در کور در که منت و ریا سوار دلق بدول گردید
 لظیفه که رسم معمول تپ سردارها کثیت و او گاه تپس ترتیب داده سیر کتایم بناد بدو حال را
 مرال کتب حوا نامه دده و حمر بری میگردد باطل در لود در آنجا کرد تا انیس او با سده و سرود
 مصوفا ساهه از نظر اعیار محلی گردید و داس سوه نارمان سلطان عارال خال در میان
 سال رسمی لود ۱۹ حله نصر الدس طوسی در باج و فالت او گفته

تاج

و هلاکو مراده بر مسلمان گشته
 سال یسعد و سبب کتایم که کس لود دهم در ربع الا حمر

شیخ بهار الدین زکریا

س قطب الدس قدس کمال الدس در یسی سب در رسه بالصد و مصب و بیج چری در کوش کرد و بستان
 تولد سده در رسه سس بدس فوت کرد و کثقت علم سیاحت اختیار نموده در لود و آنده و تر بدسجه سببان
 سیر و در گردید در رسه ملل مایه خلاف رسید تعداد ارس طنان آنده کوسه سج یا با شیخ فرید
 شکرت کمال الدس و لود و آنده فی کماله برده و باج حقم ماه مهر سال ششصد و شصت
 دین عمر سده ساله ارس زمان در که منت کوسه سپس از وفات پیر مردی لوانی حلیقه قهری او
 دست شیخ صدر الدس که حلف او لود داد او خط را مسم بدرد آورد و شیخ بمول خط را
 خواند و حال محلی تسلیم نمود بر ارس در طنان سب و شیخ صدر الدس در سال مقصد و هبه
 موی کا فوس کرد و پس از شیخ رکس الدین الوالصح کهای اولسب و از سن تاریخ که در وفات

شیخ بهاولدین رکیازخیرالواصلین نوشته شده است بعد از وفات و شصت و نهم استخراج می نماید

قوه خاندان اهل بیت
 بنامه و نصرت و شمس زهرت بود
 او یوم الخمیس کرد سفره
 لیک شده سال نقل او پستین
 شیخ ازین و سها بهار الدین
 کاجم و ذات او طلوع نمود
 سوی پردیس سلج زصفه
 شاهان مقام علیین

قرید الاولیا شیخ فرید بشکر شیخ
 ابن شیخ جلال الدین سلطان است از مرغان روزگار و متراکان شکر نفس باره بود گویند
 از اولاد فرخ شاه کابلی است که او را شاه کابل بنامند و در زمان چنگیز خان اراجا و ایلیان
 قاضی شیب نامی ملاهور آمده بود و در قصه قد در افتاد و سلطان بخت مقدم این را اگر می دانست
 احترام نمود و شیخ فرید که بنیره قاضی شیب است ملتان شناخته در احوال بدین که آنرا پاک بخت نیز گویند
 سکونت اختیار کرده معلوم متعارفه دیار بنده اشتغال داشت تا آنکه خواجه قطب الدین او شی را
 که در وفات و درضایک از خمد در گوشتش علوم رسمی دنیایش معارف حقیقه فرموده و در راه ساجده
 دست از همه باز داشته و آن در لازمیت خواجست و در دوام محبت منظر شریف کرامات و
 معود خوارق عادات شده و بجز محبت خواجه قطب الدین خرقه وحشی بدو رسیده و در تسمیه او گنج
 شکر اقبال است معنی گویند که سوداگری شکر با کرده میرفت خواجه از نوعی شکر طلبید او گفت
 درین شکر نیت نمک است خواجه گفت کو نمک باد سوداگر چون خواها را باز کرد نمک برآمد از گلفته
 خود ایشان گشته همیشه خواجه رفت خواجه فرمود که غم نوز اگر شکر بود شکر گردد چون دیدند شکر شده
 بود از آن باز او را گنج شکر خوانند و بعضی گویند که از تاغیر کاهش توده خاک شکر شده بود و الله اعلم
 بالصواب و حاجی نامان محمد پیرم خان مضمون این قصه را نظم نموده و این بیت از آنجمله است

کاین نمک جهان شکر شیخ بگرد بر آن کز شکر نمک کند و از نمک شکر

حکایت سید العارضین مرقوم است که شیخ الفتح شیخ سعد الدین حمویه و سیف الدین ماخرزی و شیخ بهاولدین
 از کربلا و شیخ فرید الدین احوال دینیه در یک عهد بودند اول سعد الدین حمویه وفات یافت و در سال بعد از
 این که شیخ سیف الدین ماخرزی رحلت نمود و بعد از ایشان سیف الدین حوت منتهی بود

سال شصت و نه دره الدین مسعود بنی رحمت خود با کمال تقوی در فاش تباریح بنام فرم رود
سال شصت و نه دره الدین مسعود بنی رحمت خود با کمال تقوی در فاش تباریح بنام فرم رود
که در اوایل سال شصت و نه دره الدین مسعود بنی رحمت خود با کمال تقوی در فاش تباریح بنام فرم رود
عزم فرم سال شصت و نه دره الدین مسعود بنی رحمت خود با کمال تقوی در فاش تباریح بنام فرم رود
او در یافت آمد

در شصت و نه دره الدین مسعود بنی رحمت خود با کمال تقوی در فاش تباریح بنام فرم رود
الفاظ فرید محرمی بر تباریح وفات اوست لطف جیب مارا تو روضه شمع بدر الدیس که نام است
بود مودادس در این نقطه که از محرم الواصلین لوسته مد سال وفاتش سنه و هجری
تباریح در محرم الواصلین

افتر رمان و فر رس - سیج دنیا دیدن فرید الدین
نیکان عزم فرم بود که فرید الدین پاره نقل مرود
مر تو بر سی رسال رحمت او در جهان شد و پناه گو
تباریح

فرید الدین که او گنج نیکو بود در ذات خداوند خود مطلق
مظهر کف و فن سال شصت و نه دره الدین مسعود بنی رحمت خود با کمال تقوی در فاش تباریح بنام فرم رود
مولانا جلال الدین محمد مشهور بمجملو محی روحی

در جهت اقلیم مقوم است که او از بی ملای زمان و پر گرد کال و در اصل او از بیج است و
خلاصه المذاق آمده که چون پیش مولانا بهاء الدین و در سه شصت و نه دره الدین مسعود بنی رحمت خود با کمال تقوی در فاش تباریح بنام فرم رود
بکمال آخرت بهاد سلطان علاء الدین سلجوقی با تاملی اکابر و صدقات و دیار جمع شده مولانا حاصل الدین
انجای پدید آمدند و مولانا بهاء الدین ما مریدی بود مودوم سید بر نال الدین تربدی مولانا
صالح الدین مرید او شد و در سال در جهت اول بر مردی چون او فوت کرد بعد از پنج سال
شمس الدین شریعی بویک و چون شمس الدین وزیر امر اسرار مایه گردید طارمت صلاح الدین
رکوب را طارتم گرفت و پس بنام در جهت حاتم الدین قوی غیر عمری بیایان رساند
نزد سید پیرانجا که رسید و در صبح رسد شمع فرید الدین عطار رسیده ولادت مولانا در

نخستین ریح الاول سده شصت و چهارم بوده وقت عروج آفتاب پنجم حادی الاخر سینه شصت و سه
در هشتاد و او دوازده و در زمان بقا خاں قنوت کرده و در مراتب انبیال نوشته است که نور الله مرقدہ تاریخ
وفات اوست سی و سه سال و نه ماه و یک روز و در روز و ماه و شهر قریه است بعد از وفات
او خلف المصدق ابو سلطان دلد بر جای پدر نشسته او شیر عارف و عالم بوده کتاب و کلام را
باوشنهورت تاریخ و دعوات مولوی زوی از کتاب تحریر الواصلین نوشته شده

تاریخ

آنکه مولای روم نامش بود	دل و دوز جهان کلامش بود
از ریح تحت بود ششم	که طلوعش نمود چون انجم
سال مولود آن خدا نگا	شده رقم آفتاب عالمی جا
شده تاریخ نقل او خیم	بی شک و ریب از جهاد دوم
سال نقلش را مریخ بهت طبق	تا تقم لعل قطب جنت حق
سال نقلش به چهار زمان	نور الله مرقدہ بر خوان

خواجہ نصیر الدین طوسی

در سینه هفت اقلیم مرقوم است که اصلش از چرو و سده است اما در طوس متولد گشته و در کمال
دران دیار بموده طوسی استهار یافته وی اعلم فضلی زمان و افضل علمای دوران بوده
و ده و شش در وقت طلوع آفتاب روز شنبه یازدهم حادی الاول سده سبع و تسع و
خمسایه دست داده و قریه پدرش امام فخر الدین محمد رازی از علم گذشته عمر خواجہ نصیر
پنجاه سال و بیجا بود و در قلمه الموت وزارت اسمعیلیه هم روز چند از روی رجز و غضب
نموده و در زمان حلیفه مستقر عباسی روز چند در ولایت قستان ساکن شده و عالم
آن خطه نامه الدین نخست الواب لطف و کرم بر روی بر در کار او نموده و خواجہ اخلاق
ناصری را بنام او تالیف نموده و در خلال احوال قصیده عربیه در مدح حلیفه مستقر در ملک
نظم کشیده سجدا و فرستاد چون ابن علی که در بر حلیفه بود این صورت موافق تراخ یافت
بر لبنت جمال قصیده ناصر الدین نخست نوشت که مولانا نصیر الدین بحلیفه آغاز بکلمات و در
نموده ازین اندیش غافل نباید بود و این امر بزرگ را جوید و بناید بشرد چون نوشته بنظر
ناصر الدین رسید خواجہ راجیس فرمود و مدنی خوشس مانند تا در ماه و می القعه رسیده
اربع و خمیس و ستان که ملا کو خاں از مدح بلا و و طبع فطاع بلا حده تخصیص قلمه المیرت فارغ گشت

نولاب همنستان رفته حواچلهصل ساخت حواچه بزرگه ایلیا بی بلاکوحا سنفت
 اهورت نصایت حکمت که ظلام اردو ناسته دور اندک وقت در حضرت الخا ن محل رنج و مقام
 یتیم یافت خطه اگر اهل تاریخ این است که قتل حلیفه ایدم یعنی ستغیم عباسی حرکت حواچه
 نصیر الدین بود و حواچه مرا عهده حبس محکم ایلیا فی رصه سا کرده حکما و دوا سده و متکلیس و غیره که
 را در ایلیا جمع آرده اما حواچه تمام سر سید کولو دنگه مدت عمر ایلیا به انصاف و حواچه در
 ران سلطان ایلیا حواچه بلاکوحا آن رصه را تمام رسانید در سه سال و بیست و پنج
 و سمانه موب کرد و در رصه ده تهم رصه نام موسی کاظم حق صادق که آن را کاظمه
 مکرکه گویند بدو کشته مدت عمرش هفتاد و پنج سال هفت ماه و هفت روز و نوده و در حواچه
 رسیده یسطوبه که حواچه نصیر و صیت و مود که او را در حواچه مرار امام موسی کاظم دمن کند
 لاجرم در ایلیا آن امر قدحیت او را عار قرار نمود بدو نگاه سردانه کاشنی کاری ایلیا
 سده و او را رفته تهم لوارم تهم نصیر و صیت که آن صبح را ما صر حلیفه مرا خود ساحت بود
 و سده با اختلاف و صیت به در در صمانه دمن و مود از عرایب حالات آنکه سردانه در در
 سده یتیم و هم محادی الاول وقت طلوع اقیاب لطالع حواچه سده بالصدف و هفت تهم
 بود و در پهل در حواچه نصیر لوله نموده مرمری در تاریخ و فاختس این قطعه نظم فرموده

نصیر ملت پر دین مادر شاه کشته فصل
 سال سصد و هفتاد و دویست و پنج
 که جواد مادر ماه سرا و
 روز یکم او در گشت در حواچه

ملک شمس الدین گرت

آن گرت حواچه ملک لوده اند و انسان مردم دلا در دما مروت لوده اصل ایلیا ترک است
 سلطنت از حواچه ال سکنیکس بیتان متغیر سده سلطنت پنج در اثن و عربی و کامل ساها
 ایلیا متعلق لوده و هفت تن از اقبالیان ماد شاهی رسیده اند اول ایلیا ملک شمس الدین
 خود را اما گرت است و آخر انسان ملک عباس الدین است که در ایل ملک او در دست امیر
 بود که کانی لوده و ملک شمس الدین و حواچه راده ملک رکن الدین غوری است که معاصر
 نیکر حال بود بعد از ایل ده سال در سه سصد و هفتاد و شصت در تبریز فوت
 حواچه نصیر الدین نصیر در تاریخ او گفته

سال ششصد و هفتاد و هشتاد و نهم
 بهار شعبه و در آن جو نکریت بقال
 بام صفا را بر میان محمد کت
 بر آفتاب و الشمس کورث در حال
 بعد از وی ایرش ملک شمس الدین کهن
 مالدشای رسد و احوال او بمقام خود نشسته
سلطان ابا قائل

عرف القافان و که ارشد ملا کوخل است
 مدد فانت پدر روز جمعه سیوم رمضان سنه ثلث
 دستین و سنه تیر سیر سلطنت ایران جلوس و موده
 مادشای مردانه ماری و تیر میر بود
 و در ارت کواحد شمس الدین محمد صاحب دیوان داده
 و لشکر روم فرستاد و بعضی از دیار روم
 را سوز ساخته و در شیر نیر رصد مراغه مکه خواج
 نصیر الدین طوسی بر روزگار پلاکو خان میان
 کرده بود و متعل ترخانل اشکال افلاک و دوا
 بر موده و صور روح دوا ده کانه در عهد القافان
 ماتام رسامه و القافان کسی توان مرا کما حرم کرد
 هشتده سال و چند ماه در اکثر ملک ایران
 مالدشای نمود شنبی در سر اراد چاق از حوالی
 شیر نیر نشسته بود ماله و حسن و در ظاهر پش
 مرغی عظم قصد من دارد و مترخان ملک کرد
 چون تیر دکان بدو داده شد فی الحال با قافان
 و متعل کسان آن بود که خواج شمس الدین محمد صاحب دیوان
 که در بر او بود و را سموم است و ناموا قوه
 تارکچ بسته ماه ذی الحجه سنه ششصد و هشتاد و نهم
 غریزی پس قطع و در تاریخ و حات اول گفته

تاریخ
 جولیت روز برآمد ز ماه ذی الحجه
 زرد در برج کبرکس نیکینه الفبا
 چهارشنبه و یکم صبح در دهان
 سال ششصد و هشتاد و نهم
سلطان محمود دار ملک سلطان احمد خان
 پسر ملاکو حات است مدد فانت القافان که بر او بود
 و سیر سلطنت ایران نشست اول اوست
 از اولاد چنگیز جهان که دین اسلام را اختیار نمود
 و ابرای مصیحت ظاهر میکرد چون دو سال
 و پنجاه و شش بوم از سلطنت گذشت و دیگران
 از دکان و امرای اواری از خون خان پسر القافان
 سلطان احمد را گرفته در شب خزینه بست و ششم
 حمادی الاول سنه ثلث و غنائین و ستانه بقصا
 من شاهزاده قهیر تائی پشت او را بشکست
 و در عو کا را

کامی در تنگ نشدند چنانکه در کج آن گشته

تاریخ

سپهر عدل کو داد مستیری داد
که نمودند در حاقان ستمه ایرانی
روست مرد ملک است او گشت و
ممود ملل شکست ظهور است حال

تاریخ

بایع حوں لستند و پنهان و سبزه
تا سرحدات ملک مرد و ام کرد
ارغون ملک گری چون بیگزید
احمد رفت و تنع ستمی در پیام کرد
خواجہ شمس الدین محمد صاحب دیوان

در بر پا کو حان و سلطان اتفاق حال بود آنکه ملک سردی آزاد سازی کا طرد اسب بمباره
است مرد مع آن ماحق ساس بی کجاست تا در رماں سلطان احمد حان سو مهم گشت و
بدین حیلہ سابع لستم حامی الاول سال سصد و پنهان و یک بحری سرور که دفتر ستم و قش
لودار پیش جدا گردا میدا نمود اردو سال و دو ماه و دو هفته در رماں ارغون عالی خوا
بیر قتل رسید چنانکه گه اند

ایات

خوئی ملک ارغون ایرد
استهادت ناف در صحرای کوه سبز
نقصه صحت دیوان محمد
که دستور ملک بود در دهر
سار دو سال در دو ماه و دو هفته
جسید او هم در دوران شربت فخر
بود در ماسو در امتفال
که دارد در تمار و قوس مار پیر

توضیح اس مقدمه آنکه صاحب دیوان در دهر احمد حان با صحرای استاد و لند و قش خواست
که بهد دستار رود تا از یاس مطهر ارغون حان محوطه مامد ارغون خاطر دار است محمود
نامه طلب تمام او در ستاد حوں صاحب دیوان کلار مست رسید مطور نظر اعتبار گردید و قفا
که دمس اولود در حدیث ارغون حان او را به سیم پیرس مهم گردا مید و حکم ارغون حان
سابع چهارم ماه سمنال سه سصد و پنهان و سه پری قتل رسید چنانکه اریس تلخ مسافر گرد

تاریخ

نظام عرصه اتفاق صاحب دیوان
محمد اس جوینی دیکھا
سال سصد و پنهان و سه رماں حار
وقت عصر دو سده در دهر مار

ومات الوتر سعد در شهر شمشاد و نجاه و بهشت و فوج سحرسته نندارد و بی آنکه سعد
 الوتر کجای در نشست و در روز که حلقه و سنگ ناقاب او مرین سده کجور و جمل سال کرد
 سعد اردو سلجوق شاه و سکر شاه سلطنت رسیده و سعد بی عریین مات قضیه گفته می جید

ایات

اراکلر امیت

نذای ماحه توان کرد شکر فصل دگرم
 مدور دولت سلجوق شاه و سکر شاه
 سربلک جهان ماد ساه ردی این
 بعد از این ایات یک محمد شاه من مظهر سلطنت سلسله الوتر سعد من رسک بر سر بیگم
 و در زمان او سعد به سده اهد و تسعین و سمانه و ت گرد و ت سلطنت محمد ساه بهشت سال
 نو سال و مات او معلوم نیست

شیخ فخر الدین عراقی

خواهر داده شیخ سبها الدین و حلیقه شیخ به الدین رگیا است در سال ششصد و هشتاد و ت
 شایع استم دی بعده و س کرده مرقد او در دمس است تا بیج رحلت ادار محمد الواصلین

بارج

عادی بی نظیر محمد الدین
 محمد و هشتم ردی فقهه
 سال نقل از زمان ساقی عدل
 سال بارج نقل آن مرقوم -
 قرار در دمس مشهور است
 واقف راد استمال در من
 لودکل شیخ سوبی حله شده
 گوید مسکن عراقی عدل -
 از حرد حال حله سده مرقوم -
 راسر او لایک وجود است -

سلطان ارغون خان

اس العاجل و له بلا تو خان است سرور کار دولت در خود ماد ساه حراسا لود و حول شیر العاجل
 فوت کرد در حجه تبر بر سهراد کال و ام اسر علم او سراجده حال من ملاکو حال الهان کرده اورا سحرکت ساید
 و بعد از پنج ماه که احمد حال بر سر بر حاقانی حلو س کرد عرییت حراسان نمود ارغون خان او و هم نشد
 احمد حاسر اسعفت عموی در کار آمد ملاک حراسال را و بختند دار عو کمال بعد از او تبه احمد حاد راه جمادی الاول
 سید صد و سها و سه سحر سحرکت کادی نیست و له ارد و ماه و سب روز و اجماع سمس الدین محمد حاص دیوال

در آنکه است و بنده سال در آرد بر روحش کرده بود جهت آنکه اقا جان را مسموم ساخته
 لقتل در آورد و نفع حکومت در آن سال و در پنجم ماه صبح اول سنه ششصد و نود و نود فوت کرد
 در تاریخ او که است تاریخ

شبه و هجرت نوی ستصد و نود و در پنجم رجب کتتن سو بهار :

بعد وفات ارغول خاں برادرش سلطان نجیب ایں امانا خان مادره ایران شد و چون
 قریب چهار سال سلطنت نمود امر از کردار سنخ اول سو آمده در ماه صفر سنه ششصد و نود و
 چهار او را در میان مردانشه و باید و حال را که دلا طراغی خان ابن ملاکو خان بود پادشاه
 ساخته بود سلطنت هفت ماه در شهر ذی الحجه سنه نذو کو بقتل رسید و عازان خان پسر ارغول
 جان مادره ایران شد

ناصر الدین قاضی میضاوی صاحب تفسیر

او قاضی شیراز بود و در تفسیر بر مصر در آن سال سنه و هشتاد و پنج هجری فوت کرده اما
 ایں امات که در تاریخ رحلت او از کتاب محمد الواصلین نوشته شده است ششصد و نود و
 و یک استخراج می یابد تاریخ

آنکه او بود قاضی میضا نور الله سرده ادا
 ذات عالی او معبود عالمی را بعلم راه نمود
 ناصر الدین قاضی میضا برهت افی است راه نما

لیک تاریخ آن اخضر و دود بنظر الحق احصی رستم فرمود
 شیخ الحارث المصنف فی تاریخ مصلح الدین سعدی شیرازی فضل
 در تذکره دول شاهیه و سده هفتم اقلیم معلوم است که نام آن والا مقام مصلح الدین است از افا
 صاحب دل و سوارف کامل بوده چون سلطان زانش اتابک سعدی رنگی لقب داشت
 یدان بسبب سحر کفلس فرموده در فصل و کمال او صاحبان فضل محقق پذیرش که نام عبد الله
 داشت ملازم اتابک بود و برادرش برادر خان اتابک دوکان لقا می داشت در اواخر
 حال پدرش نظامیه بغداد در جلعده درس میستخ الشیوخ ابو الفرج ابن جوزی تحصیل علم و
 بحال اشتغال داشته سی سال تحصیل علوم برداشته و بیست سال بساحت مشغول بوده و
 پنج سکون را تقدم سیاحت بر سر نموده و مالقی عمر بر سجاده عبادت و طاعت لسنه نوشته

二七

احکامات

ماہیچ کمار بھوسالی

ماہیچر کا گلستاں

561

ردوسی دالوری و سید

و عیال با سر کار و دنیا و دینی کمالی در نظر و شرف و کرامت آن دوستان نشان داده اند در تاریخ
 شده گوشت دیگر منسوب است که سلطان محمد خان حاکم مغان که پسر زک سلطان عیاش الدین
 علی پادشاه در بیخ خود و بیست و پنج از مازنیهای در سینه شصت و هشتاد و چهار شهید شده در
 میان حکومت خود و کشتار مغان حرم و قاصد شیراز فرستاده التماس قدم سپنج نموده
 و اسب که بخت او در مغان خاقانها سرور و در آن جالفا دیه موقوف کند لیکن شیخ از حجت
 صوف بری نتوانست آمد و هر دو مرتبه بکمال بفریاد و ناله و در سلطان سپید فرستاده و مقرر
 خواسته مکتوب در سفارس امیر خسرو و دیلوی کاشته و در شیراز خبر و را بسیار سخن مکرر و فوات
 سحر در ماه شوال سنجمه سال شصت و نود و یک هجری برور کار اتا بک محمد شاه بن مظفر
 شاه بن الوفر سعد بن رنگی در شیراز به قوع بوسه و در آن بلده مدفون گشته مرار شمس
 اعتبار دارد و بعضی نوشته اند که در سال شصت و نود و احوال نموده ولی قول اولی صحیح تر می نماید
 و شیخ بقولی شصت و نود و دویست و یک سال عمر یافته مولف را قول آخر قرین بصدی می نماید
 زیرا که شیخ در کتاب گلستان آورده که چند انکه مرا شیخ اجل شمس الدین الواعرج بن جوری ترک
 سماع و مودی و لغزل و خلوت اشارت کردی در سمع قول من نیامدی و غنوا ان شمام
 غالب آمدی و چهاردهوس طالب ازین کلام شیخ جهان مستفاد میگردد که او پیش از وفات
 شیخ الواعرج که در سینه بالغه و نود و هفتاد و نود و یک سال رسیده بود و در حسین و فغان
 او عمر سعدی کمتر است هفتاد سال بوده مات پس با حساب سال ولادت سجد سال باشد
 و بعد از یک میرسد و مدت عمرش یکصد و شصت سال و آنکه در نسخ هفت اقلیم و ذکره دولت شاه
 بطراشه که شیخ سعدی مرید شیخ عبد القادر جیلانی بوده و در محبت او عزیمت حج نموده محض عطا است
 زیرا که اگر فرض کرده شود که سعدی چنانکه مذکور است هفتاد و شصت سال عمر داشت تا هفتم سال ولادت
 او بسال بالغه و هفتاد و یک میرسد و این ده سال بعد از وفات شیخ عبد القادر جیلانی است
 پس این را بر عقل قبول نماید بلکه از کلام شیخ جهان مستفاد میگردد که او مرید شیخ شهاب الدین
 سهروردی است چنانکه خود در باب دوم از کتاب کوشان میگوید امانات
 مرا شیخ دانای مرشد شهاب دوازده روز بود در روی آب
 یکی آنکه در نفس نمودن بمایش در آنکه در جمع بدین مایش
 و آنکه در دست کتایب نوشته اند که عبد القادر کلامی را دیدم که در حرم کعبه روی بر حصا

سپاه منگف لفظ دم غلط است لفظ دیده نماید و آنکه نوشته اند که شیخ سعدی خواهرزاده
مولانا قطب الدین علامه شیرازی است اسبم غلطی نماید و تا آنکه در تذکره دولت ساه و
دیگر درونات آن سرکار رسیده است

تاریخ

۶۹

سسی آوده بود ماه موال . تاریخ عرب ح ص ارسال
همای رتوج اک سج سعدی . بیف مد ار عمارس سرد مال .

تاریخ

۶۹

از کو عارف سج سعدی . که در دریا یی رحمت لود عوا ص ،
میر عوال در وجه روحس . مدال در گاه رفت از روی احوال
کلی رسید سال فوت کفتم . ر حاصا لود دارا تاریخ منه حال

تاریخ ارتکاب محمد اوا صلی

۶۹

شیخ سعدی که عارف حق بود . رادر اوا وجود مطلق بود .
کعبه نخست سال عمرس لود . کال مان رطب ار جهان و مود .
سب جمعه محسم سوال . شه لود دوس آن ستوده حصال
حول حاصا حق قضا لود . حاص تاریخ او ملک سر مود .
روری مولف این اوراق کتاب سج را بنوا قصده مرآه که یی مقطع اش .
این لود اگر مراده عای مد کی مشایه . که آفرس حرا مردان سجی ماد
مصرعه آخر رسیده آمد و آن را ماده تاریخ ساخته تنه اس تاریخ کفتم

تاریخ از مولف

۶۹

برمت سعدی شیراز کریم اردما . دله ساه لفصل و بهر عالم یاد .
رظما اس یکی مصرعه الی گله او . جوی سسی و ر عوب کفر قتمس اعداد
رسال انوش نظر ماقم و آن سب . که آفرین خدا سر و اوا سعدی ماد

تاریخ از مولف

۶۹

اگر اعداد الفاظ سسی در عوب را از اعداد الفاظ مصرعه آخر در کرده سود تاریخ و فاب رآید
و این تاریخ که نوشته بی شود سر از مولف است
حرمی ایرانی سب سال هاست
دفعه آخرت اولس را در درباری
رساوی نر ماں آورد دست مر حرا
سده تاریخ سال جلالت او آسما را

چو سعدی بر گلستان خوان شد رشاد کی گفت منت مرخدا را :

چو سعدی ز منت گنجی دور شد رشاد سال و فاقش آشنک را

اگر انعامت مرفوع اول را که میمنت دور گنجی تاریخ بر آید و چون آنرا کتاب بوستان

مصرعه است مصحح نام خداوند جان آفرین : و آغاز کتاب گلستان منت مرخدا

چنانچه اگر مع حروف اولی ما آن هر دو کتاب جدا جدا میگرداند و حرف اولی ما با واری تاریخ را

و آن را مولف باین عنوان بنظم آورده :

چو نام خدا و منت مرخدا گلستان بوستان آغاز

پنج حرفی ز هر کتابی گیر حرف اول ز هر یکی انداز

تا شود بر تو ظاهر و بیدار سال تاریخ سعدی شیراز

و این تاریخ بر مان از دو که نوشته میشود نیز از مولف این اوراق است

مرک سعدی کا فیه سی و چهل و یک که گلستان ده کب هوا که هر یک

سنت کو دور کراسنی : مرگیا آب که یک

در اعتبار شدن شیخ سعدی که فیه سی و چهل و یک که گلستان ده کب هوا که هر یک

طراعیست در خلاص داوود کی از دو سالی جلد از آن قدیده و بنار و دادن و حتر خود کجاست

دما : طراح شیخ و بدخوی زل رشت کردار و غبره احوال که خود در گلستان شرح تمام شد

ساخته در اینجا احتیاج تفصیل ندارد و از نوشته مستتر فیه سی و چهل و یک که گلستان ده کب هوا که هر یک

دو شش عیسوی موافق سه هزار و دویصد و یک هجری که بسیرش از رفته بود احوال مرقده

در آن بلده واقع است بدیناغت آمد که فاصله نیم کرده بشرقی باقی جای کوهی کوه شمال است

شیراز مرقده سحر واقع است در میان عمارتی مربع عالی نشان که بیک طرف دیوار آن دو

مستوی واقع شده طاق سنگین همین مرقده سحر است لفظ چهار دست و دویست و دویست و دویست

لی تاریخ تصویر می که در حال بنا و دفن بود بکاره ان مقامات حد از احوال شیخ و کلمات او بر

خط نستعلیق کتبه دانند و بالای مرقده سر بونستی جوین رکب سیاه طمع بر موصوع گذاشته

امیر مکر توبه و عتاب اکنون تو سر ما شایان آن در مود که انصاف را شعر نظیر زمانی است در

این قطع را گفت قطعه
منهیی که حفظ رحمت بجایه مدارد حلال مادر احسن که نزد جو پائی
از که دایمی حل است زیرا که این که هر چه معذور داد جزیه مسلمان است

سلطان اباجا آن کرامت و جود نبوت گفت که من را می نامد هر لب سنج جواب داد
که اگر اخی من اول تر کفایت است و الا نهیت اح تمام سلطان را عظیم بسند به افتاد و دو
شاه می رایید که الصاف آنست که درین عهد که با هم علا و مستح روزگار جنس بیختی باقال یا
قصاب نواز مد گفت خواجه سعدی گفته سین . هر کس حق نواز مد گفت کس طرح بر سخن ملکیت
سعدی را مسلم . منقول است که در مال حکومت ملک عادل بنفس الدین نازی کوی
سپه سالاران شیرازی حیدر مال دیوان که قهر ایک در دست . بهای کران نقالان
و اصل مادر طرح میداد ملک این ظلم بیکان بود الفقا ماران حرما با جند قطعه برادر شیخ سعدی
فرستادند و در اور شیخ سرور خانه آنانک و دو کان نقالی داشت حوال حال دران روح دیر سخاست
و بهر باط شیخ رفت و بخدمت براد خود عرض کرد شیخ این حال کو فتنه خاطر گشت و ما خود اندیشه کرد
که خود برود و اس بلا از سر درویشان شهرار تخصیص برادر خود باز کند ان لشکر کرد که اول کا عدد
باید نوشت پس این قطعه را رقم کرد و فرستاد

نحوال برادر من تحقیق دایم که ترا حسرت نداشت
خرمای بطرح مبد بندش بخت به از من تنه نداشت
افعال بر بند در ویش خرمای خود درز نداشت
اگر تو صحتی در سسی ترکی که انزال بر نداشت
جبدال نرنگش ایچند لوند که خانه در بش بد نداشت
ای صاحب من بود اور رس لطفی به از من دگر نداشت

ملک شمس الدین حوال روح را خواند بخندید و در غلبه فرمود تا مادی کردند که هر کس را که خوانا
بطرح دوده اندیش من آید تا ما ایشان سخنی بگویم ان کسان که خرمای بطرح سسته بود بد مشرب
ملک جمع شدند پس بقالان را پیش خود خواند و صورت حال از ایشان پرسید هر که رز داده بود

سیدالارال را بعد از انکه در آنجا رسید و چون رسید به دار که کبر در سده است
 یار گردانید و از آن لغالان باسد و بجانب نال ملک خزا دار بد نمود از آن ملک بد حاشه محبت
 سیج آمد و در حواست و لغالان اسعد و محبت که با حضرت سیج حکم کرده ام که حرامی که بد کا
 برادر بره اندو می از املی دارد بد و محبت اردوی نگردد و انکه حواست معلوم شد که برادر سیج
 در دلس است محقر فراهه آورده ام با حضرت سیج این اندک حرمی برادر و از املی دارد پس
 برادر درم در را خوشید و در ده صبح بر پس که اسب و لغالان است که سیج خود حرمی بی قصه قبول
 نمیکند بعد از آن بر حاشه و بعد از غلظه سیر و دل و دس و بر و معروف شد که ملک عادل شمر الدین
 ماری گوی که هر خاطر حضرت سیج سودی ناسی حرام و بهانی حرام استقلال از املی داس

مولانا مافی البرومی

از جمله مسلماتی حراسان است ما خود علم و فصل سعزی بی نظر نموده است و مولانا مافی سیج
 سعزی و حواست نه الدین بکر ناسی معاصر او بد و غلبه که بر روی حواست محسن الدین محمد
 دیوان و ملک محسن الدین بر راه که در عهد سلطان انا فائز حاکم ملک روم نموده است و
 مولانا مافی الدین رصدی و ملک امیر الدین کرانی که از برادر ملک ردول است بر حار فاضل
 باغاف غلظه معذور حواست محمد الدین بکر فاضل دستا بد دارد و اسد غای کرد بد قطعه است

قطعه

توسیع فارس محطت دوس	سوالی میکند بر واره روم
در سکر داس تو بهسد فامر	بیتی و افتخار دورد مظلوم
دولت حضرت را بهست لارم	دعا گو صاحب دیوان ملوم
رسد بود سعزی و اسب	که املی به لسه به اندرس لوم
ان لوکس نیست اس حوال ملک الصا	بود دست تو حوال قهره دوم

حواست محمد الدین را می خواست دستا بد

رای

ما که حاشه طوطی خوش نظم
 بر سکر گفته مافی سعزی کسیم
 در سوره را سعزی با جماع امم
 بر کرم سعزی مافی برسیم
 دولت ماهی گوید پس فصل که در حق مافی گفته رسوه صبا به بدیع ساغزی نموده است و الا
 سفح سعزی با رسه دالی و رسه دورا رحه و امیت سخن او در حقیقت طریقت لسان سدید

و از نگه‌ال لطافت آبی دارد و آمانی در سینه شمشیر و پنهان در کینه شب
سلطان جلال الدین فیروز شاه خلجی سپهر ملک بخت
 که گفتش سلطان مغز الدین بقتاد را که غره سلطان غیاث الدین بخت بود در سینه شمشیر و پنهان
 و هر چه بجزئی نداشت و در سینه که سلطان ساعت یک برای جشن جلوس مقور بود
 بر تخت نشست امیر حسد و قصه و اما پنج گفت از آنکه خنده سیه است

تاریخ

سینه کافان از عهد شب تمت تخت آسمان مرور و تمت
 حادی دومی را سیومی روز سیم ساعت زرد در عالم افزود
 بگاه جانش با فیروزه نال زجر شمشیر و پنهان در کینه شب
 همه اندر سرج شمشیر و طالع شمشیر تخت شمشیر و پنهان در کینه شب
 ز طالع در جبین و نیت مبارک نهاد اکل بر سلطان تبارک
 و امیر حسد و این کناب را که در وقت و با در جلوس و وصف ماد شاه لوتنه مفتاح الفتح نام کرد
 و در تاریخ احتشامش گفت تاریخ

حوسن اس مامه را که در مامه آغاز سکوی حامه را که در مامه آغاز
 به دسی کردی سر برده بر ماه سزای دست بردش حضرت شاه
 زده محسن می اندر حام کرد م که مفتاح الفتح جشن نام کرد م
 مرآورده حور دوس بر نیت دوم عشر جمادیه آخر نیت
 با پنج ایام در ملک عدد لود زجر کمال سال شمس صد لود

و سلطان جلال الدین فیروز در کمال خدایرستی دو پنداری و شش بعین پردی روز کاری گذرانید
 اما چون بر هم زدگی خاندان او مندر بود بر خلاف عادت مستمر اندوی خطای رفت و در عصر
 او حادثه عجب ایام و سپیدی موله را که در دست مزافش و بعلم سیماسمهور بود و کجاست آنکه خرج
 عظیم داشت و خجیبای عظیم در خانقاه اوست و با بر او ملک در مجلس او حاضر می آمد به قیمت
 آنکه مبل جروج داسر بسته میش سلطان آورد و عند حزب الحکم سلطان زیر بای فیل انداخته
 بهیلاک ساختند بعد از کشتن وی خانمان جلالی بر هم شد و سلطان علار الدین خلجی که بر او
 و در بای سلطان بود تخم جلالی را از پنج سر انداخت و ای چنانست که علار الدین بن حاکم

ادب و ادب و ادب را معصوم و معصوم از اطاعت ملک جمعه بود اما در رساء مارا زده شد آن
 لک و ساساء همراه گرفته لک و معصوم و معصوم بود و یک رسید عمار ادریس از کج و چو لک و ساساء
 که سلطان را اسامی جمعه لک و ساساء ایدل حد ضرر بود که من بهر صورت تابع دار و فراموش
 میر رساء باحد کمال از طرف باک و کور که الوی در یابی کمال و عمار الدین از طرف کور و شیشه
 سار ساء در میان در ماعلی ساء در عین ملاقات یکی از عمار مال عمار الدین معصوم ساء
 او ستمی می فرمود رساء ادا حق و ستمی ایدل حد اساحتی مرد عمار الدین مرد و بود
 مار ساء آن ماساء مظلوم مار ساء سر کرده در کرا و با کور کرد امید به دخل خصوصاً سلطان
 که درستی خود به فصل ساء به این معصومه تنایج هفته هم بهصال سال ستمه و بود بهج
 در عین رساء بوقوع و بعد شهادت سلطان مرد رساء سلطان عمار الدین ماساء به

فاصلی حمید الدین ماکوری

در زمان دولت سلطان فیاض الدین تیس و سلطان مراد الدین کیمیا دوده مراد تیس در بهیل
 در ماس تیس مراد حواسه ملک الدین بخیار کمالی و معصوم و اندکس و قلم بهد که مرلوح خراسان و قلم
 است حواس مستعاد مگرد و که او در ستمه ستمه بود و بهج مجری در ایام سلطنت سلطان علاء الدین
 بهر و طبعی ارس جهاں مالی به ملک نموده و امن لوح که حاله سر سر مرقد اوست بهقاد و بهر سال
 بهار و فالت او بهی در ستمه بهفصد و بهقاد و حمار در عهد سلطان میر و رساء مار ملک
 بهر مت اولس کرده اندسه و عمارت که مرال لوح معصوم است است بهار مرقد المور
 قطب الار دین فی الافاق و غوث الافاق الامام العالم العامل الولی الناسل الکامل
 شیخ حمید الدین نور الله مرقد المور بهر الروحه عادم العقر السلیماں من شیخ میکبه فی ساء
 اربع و سبعین سیمات و فالت حضرت شیخ المحقق و قطب العارفین که مراد کاه قدس
 و طالع کعبه کس قد در با حقیقت حور کمال طرعت حضرت محمد محبوب حمید به کی شیخ
 محمد حمید نور الله مرقد در شب دوشنبه یازدهم ماه رمضان فی الحمد لک اللیل جاز النمس

سءه فقط اما ما کی که در نسخه تحریر الواصلین بر قوم ستم اراں سال ستمه و بهما و دود
 اسراج می یاء مار بهج به

تنایج

سال نفیس خرد و اسامی عمده اهل دین حسب کعبه

۴۹۵

۴۹۵

شاه کرک از بهین دار سلطان است از سها پیکار رستی و پوسته در خرمات نیست
 سکنش در آنجا است مقول است که خواجه طلب الدین برای او خرقه فرستاد و خرقه را
 گرفته در آنش انداخته بر نه بنس خواجه آمده احوال گفت فرمود که مرد مرا باز خوا تا
 حقیقت کار بر تو پیدا گردد و او چون باز آمده در خواست خرقه نمود خواجه ترک گفت مرد از آن
 التماسه برگیر لیکن از آن خود چون او در کربس آن خرقه را با حید دلی دیگر دریافت و
 سر مبارک را دید میگوید که چون سلطان فرود شاه بادشاه و پیل برای بنه سلطان
 علامه الدین که سر از اطاعت مجیده بود نزد یک کرا رسید علامه الدین خوف شده خدمت شاه
 کرک دریافت و بسیار فروتنی نمود بنده و ب سر درواسته گفت

بیت

هم که باید بر سر جنگ سر در کشتی تن در کنگ
 و سلطان فیروز شاه بهیون و ضعیف گشته شد و اله علم در گاه شاه کرک در بلده کرا
 که همیشه کوه غریبه از بلده الهه آباد فاصله دارد طواف عالمیان است و فائش در زمان
 سلطان علامه الدین طلع وقوع آمده

انات هشتم از آغاز سال مقصد و یک لغایت سنه مقصد از هجرت

سلطان خازان خان ملقب سلطان محمود

پسر ارغون خان ابن اقا خان از اولاد چنگیز خان است او برادر زاده خود ماه و فاع
 سامنه و کشته در سنه ششصد و نود و چهار هجری بادشاه ایران شد و دین اسلام را
 اختیار نمود و بدعوت او هزاران هزار از اهل اقطاع و خود او این اسلام قبول نمودند و او
 خود را سلطان محمود نام نهاد و حکومت هشت سال و نه ماه و نه روزه داشت از دهیم ماه سنه
 سنه هشتصد و سه هجری در گذشت لاش او را به تبریز برده و کشته شد که در امام
 تقی خورده بود و دفن گردید و پسر او حسن الجایتو ملقب به محمد خاندن بادشاه ایران شد

ماہیجات سلطان عازاں، خاں ارس قلعه کہ اس میں لغتہ مستعد میگرد

سال مقصد دس رجب اردو
سد احوال ریس پہ چھاں

دوم با ساه از ملک کر است بعد در حدود ملک شمس الدین محمد کر در سه شصت و هفتاد و شش با ساه هراب گردید و دست و پست و هشت سال بدولت گذراید و القاضی و ادراحت و شمس الدین کین داده بود در تحسین دوازدهم ماه صفر هفتصد و بیست و پنج و هجری در گس و مولا حکیم الدین غوری در بار یک و نوب او گشت

در محله از حدود و حدود
مسیر دس کرت حیدر آباد

سال هجری رسید معصنه دج
ستلوه دس رس سرامی ح

ملک فخر الدین بهمن
بسر ملک مس الدین کهن و سوم ماد ساه ارملوک کرب است بعد از در درسه به مقصد و
بج آخری بگومت پیا رسید چون سلطان الخانوجه جدا شده اس سلطان ارغون خان
بعد از مراد خود ارال خان ماد ساه ارال سه حکم ملوک و سر درال اطراف سرس و
تخت دستا و به شیر ار ملک فخر الدین لاجرم سلطان را می گو سمالی او در سه به مقصد و تخت
یک تومان لکر به راه امیر دالسته سر او دستا و امیر دکر در پرات رفته ار محاصره انالی
پراپ را ملک ساف بهر قرار ارال یا می که امیر اندر ال آید ماحلعه مد حوا کرده سود چون
اندرون رفت کشت جهاں بیلوال مس آید امیرا را قتل سایید و بعد از ارال خود ار دست
بیلوال یله در محمد سام کسه سد این با پنج در باب سها ب او گفته اند

سال به قصد دشن در صحرای سمرقند
دست بردار که محمد نام کسیه حامی نباید امر و نه

امک خردین نترتا سال به قصد دستش ملک را مد و ماعد زود می برادرش ملک

غیاث الدین بادشاه پند و در سید به قصد دلبسته فووت کرد

مولانا قطب الدین غلامه

در هفت اقلیم مسطور است که مولانا قطب الدین علامه قریه عالم دلاذ علمای نی اوم بود در صفت
تواجه نصیر الدین طوسی کمال نموده دارمال بهلاکو خان تا نام سلطنت سلطان محمد ضیا
بدیه اس ارغون خان شمع حیاتش صاحب صفا بود متفانتی یکم خند سایی است در
دو گری شرح کلیات قانون است و شرح مفاج العلوم گویند پیش اردی کس بر مفاج
شرح مومنه میان او و شرح سودی امین ابواسطیب مفتوح می بود و فی مولانا پیش تمام
سعدی که یکی از انکاا فارس عمارت میکرد رفتند و در وقت اندک یکی بر رخساره
بادشاه که هنوز بجهت کسوف خط ملامت نموده بود رسید مولانا خواهد که یا لکنی گشت ترا با یعنی ای کاش
که من گلی می بودم بادشاه بر سید که چه خوانده شد سودی جواب داد که و لیقول الکافر یا لینی
گشت ترا با و فوات مولانا در هفتم ماه رمضان سال به قصد و دم بحری بوفوع آمده و غریزی
در تاریخ او گفته

قطب قطب وجود آل حال جهان
رجو قطب ملک جنتها گشته نهال
در به قصد دوده هجرت ادر تشریز
یکشنبه به هفتم ماه رمضان

تاریخ دیگر

ناری کرد جبرج کجبه قمار - در سه روزه آه آرااں مازی
دال و مارمه است هجرت رفت در پرده قطب شیرازی
ایضا ار محروا صلین

بود علامه مکان و کلب
مولاوی رمانه قطب الدین
صاحب منطق و معانی بود
فاضل بی نظیر و مانی بود
شرح شمیه زو طلوع شده
قطب به نام او و قیوم شده
سال تقی که رزکو بر سفت
مصلحه مر قطب جنت گفت

خواجه بهاف الدین شیرازی

دانشمندی فاضل خوش طبع و صاحب جاه و از جمله کاردان خواجه نصیر الدین طوسی
بوده از اوقات مولانا قطب الدین علامه و شیخ سودی شیرازی است نقلی که در وی تاریخ سودی

مات ششم
سلطان علاء الدین خلجی سکنه تهرانی

برادرزاده سلطان جلال الدین فیروز خلجی است و پنجم دانا داد و دیوانه تیغ هجدهم رمضان سنه ششم
فریج هجری فیروز شاه را در کرکاشته یاد شاه چند و چمن گریه و دهم جلالی را از تیغ بر انداخت ایام
این غزل در وصف او گفته غزل

بارم رخ زیبای کسی در نظر آید عشقی بزل افتاد و هوای بسز آید
برین بس بخورم هیچ نمی خاصه کراچ بر شاه جهان نژده فنج و نظر آید
آن شاه علاء الدین اسکندر تهرانی کز آن کز او زلزله در بحر بر آید
سلطان جا بگر محمد شهنشاه اعظم گز داد و بخش بجو علی و عمر آید
از زلزله جیش تو دهل ز حد خویش چند زمین بوسه زان پیشتر آید

و سلطان علاء الدین خلجی حیدر را بعد از مرگ شمس ماه و بیست روز چهارم سیوم محرم سال
و سه هجری مفتوح ساخته در اجهال و مارا که شوهر بدادوت رانی بود مقید ساخته بر بی اورد
و در خورش اورا اردن قید بدغا و حیل خلاص نموده و قصه بدادوت رانی ملک محمد جالیزی
هندی المسم نموده معروف و مشهور است و سلطان علاء الدین مرید شیخ شرف الدین
نوعلی قلعه یابی پی بود و از نظام الدین اولیا میرا خلاصی و اوان داشته اول کسی که از
یاد شاهان دیلی برداشت و کن ستوای گردید سلطان علاء الدین بود و فاش بنای
ششم ماه شوال سنه هفتصد و شانزده هجری بوضوح بپوشته بد سلطنت اولیت
یک سال کنزی زیاده بعد حلت اولیتش قطب الدین مبارک شاه نطنجی بر سریر پادشاهی

سید حسین

اصلش از تیره سن و مولد او خطه غزنیه میا و نهفته سال عمر یافت در هرات موت
کرده دیسنه هفتصد و هجده هجری تاریخ وفاتش از پنجاه و اصبین

بحر عرفان و علم میر حسین پ فرز کوفین و مغز انقلین
صاحب علم و معرفت بوده پ مشغ فین و معرفت بوده
هفتصد هم بود از مر شوال پ که گذشت از جهان ببرد نوال
بسال ترحیل آن خجسته صفات پ باقی غیب گفت قطب هرات

قطب الدین مبارک شاه خلجی

سلطان علاء الدین خلجی سپه نموده مات نمود و الدیر لا حوراک مقام معنوق اولود و در
 درارت رسیده تنهات الدین عمر که لیس جور و سلطان لود و هفت سال عمر داشت بر تخت
 شایید و حور خوار کار سلطنت گردیده خضر خاں و سادیکان را که لیس ان مادره لود و مدد دوم
 ساخت لود ایس وچ رور کا حور بختند و مبارک خاں لیس لیکان مادره را از قبه بقی
 داد و مبارک خاں تا دو ماه کار سلطنت را از طرف برادر خود سید اکام میاد لود ان او را
 خوال ساخته خود تا پنج هفت روزم سه هفته بر هفته بحرری بر تخت و بیعت است و ملقب
 قطب الدین مبارک شاه کرد و او حاکم کتاب به سهرورد و سرورن حسته قبل امیه حورو
 تسلیم نموده و امیر و کتاب نصیح می نماید و در رماں سلطان می فرماید

تسلیج بچو من اسکده سے کہہ کر کہ آدائیں دوسری
 رنج گرامہ و دی سمار دہم بار بیلش نہاں بیلار
 جو میرا بندہ مل رو دادم رہاست دس سہیل سردار دم
 تنہا کج بختا کرم کسترا معانی سہا ساسخں داورا
 مرا عمر گر سخت مالا گہ سنت ہمیشہ ناناں والا گہ سنت
 کسی مدکی کردم از عوں گفت کرستہ در خدمت چار تخت
 رساں کیتی دلم کردہ یاد موالہ ماندہ نہ کیقباد
 اراں بس رہیورہ جرج بلند سد م شس فرورستہ ار محمد
 اراں لس درشتہ ستانی سد م توکر رنج صلائی سد م
 سد اکون کہ احوال ہدم مرا نوار مدہ شد قطب عالم مرا
 جنین بخشسی کر تو ہم یا ستم در ایام مبتہبہ کم یا ستم
 کون لادہ اسسوح رس ماندہ بخشس آید سسوح
 چرا اندرین سبتس برداشتہم جو این مادرہ خاص کم ساختہم

و مبارک سادہ در بری داسک حرد نام کہ ہم علام و معنوق اولود ان ملک حرام مادرہ آج
 بعم ماہ ربیع الاول سہ ہفتہ و بست و یک سہید ساخته برخت و بقی نہت و لعلت و الدین

خسرو شاه گردید بر سلطنت مبارک شاه چهار سال و دو ماه بود و خسرو شاه زنده حکومت
 پنج ماه مفید گشت و او حکم غازی ملک که عمارت از غلغله شاه است بشایخ رسی از حبس محال
 نیکو گشته شد و تعلیم شاه و او شاه و پهلوی گردید
 شرف الاولیا شیخ ابو علی قلندر مشهور بشیخ شرف الدین بانی پی
 از قول شیخ و قب بوده و کرامات و خوار فی عادت معروف اگر چه اصل وی از عراق است
 اما چون کثرت کار و دی در بانی پت شده و همدران شهر و قات یافتند بانی پت سی اختیار یافت
 در یکی از مصنفات خود آورده که اصل من از ولایت عراق است و با شمس تبریز و طای ارم
 مراد حبس دست داده گویند که در ارم خجسته گردید و بازاری گشت و در آخر کار سگی بجای رسید
 که همیشه مستغرق بودی و سخن گفتنی منقول است که سلطان علاء الدین خلجی پادشاه و سیل که
 مرید شیخ بود خواست که کسی را بخدمت شیخ بنویسد و شیخ کس را قابل آن نمی یافت و از جبهه شیخ
 ملا حظ می نمود تا آنکه قرعه اتفاق بر او می خورد و نزد شیخ نظام الدین اولیا که مرشد شیخ
 بود و سوزی خواست شیخ بعد از تامل قبول کرده و حضرت خسرو فرمود که هر چه از شرف الاولیا
 شنوی همان در دل مسلم دار و قبول کس و زنیار زبان و بادل اعتراض مکن چون خسرو مالی را
 رسید خادمان از آمدن او خبر کردند فرمود که بپوش چون بحضور آمد شیخ زبان هندی گفت که
 خسرو و بری گوئی گوید خسرو و کلاه مرین بهاده گفت من شده را باس لقب می خوانند
 شیخ فرمود که از میرهای خود چیزی بگو خسرو این غزل خواند

ای که گویی هیچ مشکل چون زلف غزل
 اگر امید وصل باشد همچنان دشوار نیست
 جد گویند هم روز بار بباری نیست
 بر حق خسرو که ای رک که آن زبانت

شیخ بعد از استماع این ابیات فرمود خسرو خوشی گویی و خوشی خواهی بود و خواست خواهی رفت
 از من در ویس نیر نشود این ابیات از گفتار خود خواند

غزل

به هم خسروان بر ماحل استراست
 خسرو کسی که حلقه بخرید بر سر است
 گفتیم ز علم و عقل بیک ذکر شوق
 ملک ز علم و عقل جویدیم ز فزون تر است
 سبیری زار بودی به هم لقا غمش
 کو عاری که منبطر او غرض ابر است

درس شریف مودر الواح اجددی لوح کمال بدست مراد در امر است
 حیدر در سید این عمل بسیار کمالات شیخ بر ماں پندی رمود ایہ رود ایہ کچہ کچہ
 بیسی ایہم کہ میکرمی جبری قوم نیکی امر حیدر کف من مدہ ہم اران مگریم کہ حیدر می می
 شیخ اریں محس حمایت حوس بند و نخواستہ نعمتہا و کرامتہا مدول دامت و ولدہ ارسد
 امر را رحمت داد و در شیخ نظام الدین و سلطان علاء الدین یاد کار نامہ رساند و سلطان
 دو کلمہ میطریق نوشت کہ علامتی خلق حوطہ دہیلہ مقربہ یاد کہ نامہ کال حدائی عالی را
 نیکو کہ حوالہ اس نوشتہ سلطان سید نصی اراہل قہ نقبہ با علقہ ایچس نوشتہ چاکر
 روا با سہ سلطان کف ای نادان برور رحمت بر من کرد کہ خوشی دہلی بر من مستقیم دامت
 حامی شکر اصم معقول است کہ ملک نام کہ در آواحر عہد سلطان علاء الدین تسلط
 سدا کردہ بود و در مراجع سلطان نقف کردہ یکبار در دستان شیخ شرف را رکاب مدہ و آن
 رساییدہ بود آن در دلش داد و حوامی بر آستین شیخ برداش سلطان با منصوب کتب است
 علاء الدین حوطہ دہیلہ را اعلام کہ حواہر کس بریدہ دیس دریدہ تو یکی ار در ولایت
 را اندر رساندہ دیرس الرحمان را ملکہ آورده اگر اورا سرار سایدی بہتر و الاکامی تو حوطہ
 دیگر در دہیلہ مدہ حواہر و خالص تبارج ہم ماہ رمضان سال مقصد دست و
 جامہ ہری واقع مدہ ترش در بنجام دہاب قریب لصد رسیدہ بود زیرا کہ ہمس شریف
 صحت دانشہ مراد در یابی میت ربار گاہ عوام است سوال از نظام الدین اولیاء

۴۲۳

کہہ رات کہہ صورتی مری درید کہہ لکہہ او حاتمہ جاں راتے
 کس میت کہ استاد لہار ایرد کای ار حواہر حکم حبیب
 جواب ار سادہ و علی قلند

میت
 شرط است کہ ماہ صہد دم برید این نوع کہ کسی ر تو مودی نہ ر سہ
 کل را چہ حال است کہ بر سہر کمال کر بر چہ ساری ویرا میت کمی

شیخ نظام الدین اولیاء
 ار کمل مناجہ است و اہل مدوی را سلطان الساجیح بخوانند درہ و قوی مشولہ سترہ دوز

اشو تا با غلبه نسب و بی بدو دره نسبت به امام همام شیخ این موصی رضای بود در شیخ نظام
مصر بود که بدینش گماهی و اقبال ام داشت از نسبت از سر رفته و بدو دره سالی نسبت شیخ فرید که در سن
در دشتان پیدانده اگر چه او از متاخرین مرزاان شیخ فرید بود اما از همه اعلم و اعلی بود و در
اربه و ولایت از جمیع اولیا شهرت تمام دارد منقول است که سلطان علاء الدین خلجی از
نهایت اخلاصی که شیخ بهر سینه بود حواس مقبوضه برای او بنا کند گرد موقوف قبول نیفتاد و بالاخر
خضر خان و شاد و نجاران بهر آن سلطان که مرید شیخ بود در میان آمده علاج کردند و مقبوضه در زمان
تکلف و ترع بر آورد و یک کبند بزرگ و چند کبند دیگر گرد آن تعبیر نمودن لیکن چون شیخ وقت وفات
و مسک کرد که مراد را آن کتب و تالیفات که در آنست خاطر سلطان و دست شیخ بر در آن نهادند
و آن عمارت بجا میبرد و الوشم بجا میبرد و منقول است که چون در سنه بقیعه در ده
سلطان علاء الدین فوت کرد و پسر سلطان قطب الدین مبارک شاه بر سر سلطنت
نشست بسبب آنکه هجوم خاص دعایم بر در شیخ می شد بایش گران خاطر بهر سینه فرمود که شیخ
از قلمروی ما بیرون رود شیخ بحدود سماع یا مسابوت بر لبست شما گاه در شکم بوالی عهد محمد
بر حیدر علاج کردند و زاده شد و آنست که کسب گستاخی است که ما شیخ نموده اکار و شیخ در میان
انداختند و شیخ ساخته و التماس بر گشت و دعای عافیت در حواست کرده شیخ کعب در در
دوا را کار خانه الهی است مرادین کار چه دخل باشد چون نامده بر سر نظام شتفعان
شد و الله و سلطان آمده شکسته دزاری بسیار کرد شیخ گفت شرط علاج کنم که سلطان
بهر خاصه و خواستیم ارباب مناسب من فرسید و قاروره چهار در شیشه ادا میسر همراه آورده چون
امی صحت القطاع یافته بود تمسک و قاروره آورده و شیخ همان قتال را بجایده در شیشه ادا است
و گفت بادشاهی داهی نزد این در و لیس سول چهار می بر امر است از من رو خاطر جمع و است
بیس دعا کرد همان لحظه صحت شد و الله اعلم منقول است که شیخ بهرانی که مباحث کثیر در کجا
نویسته بود که در پیش شیخ نظام الدین آمد و حال ظاهر کرد شیخ ملامت لومی داد که این را خط
خود بروح شیخ فرید الدین در و بنای برده چون آن شخص درم را بگویند و ادعای صوری در
کامندی بکیده لومی داد آن شخص چون ملک نگاه کرد آن کاغذ سرانگ شده او بود و الله اعلم
و القضاة شیخ نصیر الدین که او را خراج و سبب میگویند خلفه دوم شیخ نظام بوده و سید محمد
میسو در ار که پیش از مرز گاه وقت بود و در دکن سکونت داشته و در آن دیر مدفون

مات هشتم

از اعظم خلفای شیخ لعل الدین است شیخ برمال الدین عرب که در ویست سیاحتی سوخت و در
 او هم یکی از مریدان شیخ نظام است در دلو که که حاله عدل آموخت و تصور است عورت کرده و در ای
 مدون است. برمال نور مدام او آموخت و آن سهریب مشهور بر اصل دریای ساسانی
 از تاریخ و رشته مرقوم است که شیخ نظام در ماه صفر سال شصت و پنج و چهار هجری در عرب
 متولد شده و نام پدرش احمد بن دانیال بود و سلسله سحت او شیخ عبدالقادر جلالی میرسد
 اما شیخ تاریخ چند هم ریح الاول در چهار سال هجری و سب و پنج هجری موصوف
 و سب متفکره او در موصوف غایت نور است در دینی و ایدر حسد و دهلوی که یکی از مریدان او نو
 ستم ماه بعد از وفات او رحلت هجری از سال عالم میروند گشته و این تاریخ ردات
 شیخ نظام الدین بر دیوار مسجد مذکور که ماموده سلطان علاء الدین خلجی است مرقوم است

نظام دو گیتی سده ماد طس
 سراج دو عالم سده بالحقس
 چو تاریخ نویسنده کرم رغیب
 مداد دایم تشبیه دین

و این تاریخ از مریدان صاحبین نوشته شده

انتظام برمال داهل ریس
 شیخ عالی لب نظام الدین
 دود و حار سال عمر رس
 کار مال سده کعبه معنوق
 بیار سده کلمه لعل
 یحیی هم از ریح الاول دود
 سال ترصل آن ستوده کسم
 رد و در ده هجری رسم
 تاریخ از شخصه دیگر

حس سلطان مانت کف قس
 تاریخ آید تشبیه دین
 مصره شیخ لعل وفات او تا دود سال ملکه ریاده
 محرمی دود در عهد اکبر شاه
 در دیون حال در سده هجری
 و بقا دجری گرد مراد رس
 ستو با اساده کرده کدی
 تعمیر نموده در لوح
 سبکی کلمه طیبه و این چند اسرار
 تاریخ تویر آن که برمالین اول
 کرده
 سکه که در دود حضرت غوث الامام
 ازینی تویر تال ملک احشام

ماہ بستم

مرتب با سحر و اوج تیر فدا شد
 باقی اوله سحر جی او با شمس
 انیل تا پنج کن جون متکثر شد
 روی بیدرگاه او آفریدین لصدق
 سحر خلق لب میر ملک احرام
 اکله در لیل مثال هست سخن نظام
 ملک حرد در غم قبله کبر خاص عام
 ستاید الطاف بیکار تو کرد و نام
 چهل و هفت سال بعد ازین در عهد جهانگیر بادشاه فرید خان القاب ترقصی خان که فرید آباد
 آباد کرده اوست یک جہیز کہت بسیار نفیس و لطیف از صدف با حوتہ بر مرار او بنا دہ
 این است۔ اما سحران فرعونم نموده

پانچ

سحر پنجیل نظام داد فرید	کمر دنیا و دین ہیا
یک ویش مقام خانے داد	یک فریدش مقام اجا کرد
مرقصی خان فراز مرقد او	قند چون سپہر بر پا کرد
ابر فردی از جهان برخاست	در یکدانه در صدف جا کرد
بر جہان کعبہ مرقد او	چار در از چار حاوا کرد
عشہ مرقد مبارک او	بزمین کار عرش لیلا کرد
عرش در پای چار قائمہ اش	چار تکبیری فیما با کرد
ہر کہ رخ از مقام او تابید	یفت بر کعبہ معلی کرد
راکو بعد رجود او آید	رخ جو آئند مصفا کرد
طاک رو بہ مقامش اربانی	مستہوان کار حد میجا کرد
سال تا پنج این نا جستم	قندہ شیش عقیق افلا کرد
تہ بانی اور ضیع کناد	اکہ این ہفت شغف خضر کرد

در عهد شاہ جان بادشاہ در سند ہزار و نہشت و سہ ہجری خلیل اللہ خان سرگرد مرار
 اعلام گردش از سنگ سرخ تعمیر نموده و در آن سمت جنوب این عبارت کندہ
 در عهد اعلی حضرت صاحب قرآن ثانی اختر العباد خلیل اللہ خان ابن میر مران الخ
 بمحت الہی کہ حاکم شاہجہان آباد بود ابن یوان را بر دور روخہ مبتکر کہ مرشد نموده
 و عزیز الدین محمد خلیفہ ثانی کہ در بناب ادا متقا و تمام داشت در سند کھزار و مصلحہ و نہشت

مات احمد

شعری حمد نرمان اردو گیسو و سرسک مرید گیسو اندرون کہ طرف بائیں جیسایہ نقطہ
سلطان این غناث الہیہ تعلقہ ترشہ

سلطان این ممالک الدین محمد "شاه"

[illegible]

خسرو شاعران امیر خسرو دہلوی

از اقامت شوال مدتی امیر سیف الدین از امرای قندیلان صاحب که از امرایک دوا می تلخ نموده ماسر
لواست بود و کار مبد و ستان دارد سده در قیالی مهابلی گردیده و امر حرد و داد و لیس را
و مکر را می نمود و آنده جول چهار ساله است و ایرلاص لوم طارم سلطان ناصر الله بن محمود
بن سلطان حسن الدین التمس از شمالی بدین آنده رحمت بهسی نواله افغان کسعد حال و می که که
امارت دایم در صدد ترمیت او گردیده حرد و در یک از مصفا حرد لغته که بدرم سبقت
میتانی منع آفتاب لود و نصف مشکلی اسبهار یافته

م

جہاں قدرت اور حکمت امتزاج کرتی ہے کہ ہر کسبہ حد اس لحاظ سے درج

سہ

مذہب و عادت پر گہرے

سيف از سرم بر دست و دل در تمام
مس شده در آل امام هفتم سال لودم خدمت مرا در سلک خدمت تو مشک گردا میدک مس لود
که خدمت بر سر من لود در دیده کار بخش همه او میکرد و سیرده سال عمری است بهفتاد سال
عرض مائک لود من ستم را آن کریم در کشف بر در من برورد و ما مردو ستم باطل کرد چو
صبر و اراده لغت جسد بر خطه کا در نموداراده محبت سلطان المشايخ سید نظام الدین اولی

مردی گردید و شیخ این را با می در می امیر خسرو گفت
 خسرو که بیستم در منزل او کم داشت را با می
 این خسرو را با می خسرو ناصر است
 در کمالی که شیخ این را با می گفت ناصر الدین خسرو و مادرش که افشاره با و کرده مقتول
 است که خسرو و باشاره شیخ صحبت خواست و حضرت را در یافت است و از وی انعام آید بنمود
 حضرت فرمود این را سعدی برده است با بوس سنده که من شیخ آمده صورتحال باز نمود شیخ
 گفت اگر حضرت آید بن خود در دین تو نماند اخت یا تا من آید بن خود در دین تو نماند اخت
 شیخ آید بن خود در دین دی انداخت و برکات آن ظاهر شد چنانکه نود و نه کتاب تصنیف
 کرد و امیر خسرو در اتدای رفیق شایسته ازاده محمد سلطان بود و از شهادت او ندیم بدرا
 یعنی سلطان غیاث الدین ملین گشت و تا آغاز سلطنت سلطان محمد تغلق در حیات
 بوده و از آغاز عمر تا انجام با سلطان دین بسیر برده و بهشت بادشاهان را دیده و دیده
 کرده یکی سلطان ناصر الدین محمود بن التمش و دوم سلطان غیاث الدین ملین سوم سلطان
 معز الدین کبیر و چهارم سلطان جلال الدین فیروز و پنجم سلطان علاء الدین خلجی و ششم
 سلطان قطب الدین مبارک شاه و بعد از سلطان ناصر الدین خسرو و چند ماه و بهشتی
 سلطان غیاث الدین تغلق شاه که امیر خسرو را بتکلیف تمام همراه خود بجانب لکنه
 که دراز الملک نکال بود برده چون از آن سفر باز آمد شنید که شیخ نظام رشتن مستی نماند
 اتفاق شد از این چنانکه از میر بن جاک زده سر فرار شیخ رفته در پیش خطیبی بر خاک
 می ملطفت و کرد و زاری میکرد و تا بعد از شش ماه بر حسن حق بیست و دور با بیان شیخ مدفون
 گشت و این محضر در سال هفت صد و ست و پنج هجری جمادی اوله عرس او بر سال تار
 بنفست هم شوال مشهور و این سن که خسرو در لکنه آورده

سیت

نور دشت و شش نصیب جل و خرم
 حباب مستفاد میگردد که خسرو در سال ششصد و نود و شش هجری جل و خرم سال بود و
 سال ششصد و نود و یک هجری در زمان ناصر الدین محمود متولد شده و بهر بخت و چهار
 و تا به کینه خسرو در علم موسیقی مهارت کمال داشت و دولت شاه در تذکر

خود آورده که در االیسراس غرض است هرچند اخبار امیر خسرو در اقصای ساحت و بحد دولت برسد
 است محسوسه و او هم آورده که بر حسب در یکی از رسائل خود آورده که عدد اسفار من از اقصای
 کمتر در چهار صدمه از بر یاد است و مسطور است که بود و به کتاب در یک طوطی کشیده از دل
 ملک کنیزان السعدی است که در استان طاقات ناصر الدین قزاقان حاکم شکار و اسیر
 معالده کیفیه که مادران و بلی بود گفته در سه مهند بود و به یک بحری سخته نام مهدی
 حواجه مرگد مراد و عمارت عالی دار اسکندر سرحد بود و مادران مادران و در میان دولت
 خودی جبهه تاریک این اس و تاریخ انتقال امر خود را که حواجه حسن طوطی گفته بود در لوح
 سکه مرمر که اینده در کا لک کرده لا حال حاضر موجود است و آن امانت و تاریخ است
 لا اله الا الله محمد رسول الله

رسم راز اسرار و دراری در آن نامه سپهسالار عاری
 تاریخ و مات

مرحله جسد و ملک سخن آن محیط فصل دیای کمال
 شتراد و گیس تراد و مبین نظم صافی مراد آب زلال
 کمال و سال سه میوس طوطی شکر مقال مسال
 ادبی تاریخ سال فون ا حول بهاد و به مرادوی حال
 سند عدم التسلک تاریخ او دومی سه طوطی شکر مقال

ترب و صیحات ساده و بلوغ حال است
 تاریخ ما

مهدی حواجه سه ماهه و جمال - سدائی اس اساس سه سال
 گشم سنی تمیل مهدی حواجه - تاریخ های اس چرا کرد سوال
 حرره شهاب الدین المعنای البردی

صد از مقال او تا ده صد و دو سال مرثی شمع کسد و تحفه اس اما در امتدای طوس جهانگر مادران
 کنی از اهای او لطف ظاهر یک سر مراری در سه هزار و چهارده بحر مراد و عمارت اسکندر
 مرمر نموده این جبهه حار و تاریک تغییر اندرون کسد معقوس ساحت

ای خسر دینی نظر سالکم : بار و خسته تو در ایام است
 قهر نمودن تو بر آن : فضل از دلی همیشه باز است
 تاریخ بانیس عقل گفتا : بار و خسته بگو که بجای آور است

قابل این کلام و مانی این مقام ظاهر محمد عا و الدین خس این سلطان علی سیر واری فی سکنه اعظم
 دستبر میوه الکاتب عبد البنی ابن یوب

ایات

ای شدت عاشقی کما مت : وز دوست زمان ران ییامت
 شد ملک فرید از تو مظلوم : ران است که شد لطف لطامت
 حادید لقا هست بنده خسرو : چون شد هزار جان خلاصت

ایات

ز نام ملک و خواجه عظم : دوش و دود لام و دود خان و دحم
 اگر نام یابی در پس حرمها : بدام که بسته تو مردی بسیم

کاس مذکور نیرد شیخ زید شکر گنج : و این تاریخ در وفات امیر خسرو در کتاب خیر الواسع

خسرو دهلوی بکلم خدا : نسبت جمعه شد ردار فنا
 عمر هفتاد و پنج سالش بود : گمانهای شد بدیکه معبود
 ریخته بود از سره سوال : که گذشت ازین جهان طلال
 سال ترحیل از من نشو : لفظ خانی میر بر آراز خسرو

و خواجه حسن دهلوی که بکلم الدین لقب داشت و میر در سلسله مریدان شیخ نظام الدین اولیا بود در سه
 صبح و سه ماهه فوت کرده و قبرش در دوت آباد کن است

کلم شمس الدین کرم

نجم باده از آل کرم است که بر عالمک برات و عزیز و کامل بادشاهی نموده چون پدرش ملک
 عیاش الدین محمد کرم در سنه هفتصد و بیست و هفتم یحیی فوت کرد ملک شمس الدین قیام مقام
 او شده و مولانا محمد ابن حسام الپودی این مظهر در تاریخ جلوس او در عتیقه دار الفاظه خلده ملک
 تاریخ برآورده

تاریخ

رما کس الدین کرت راما داوری فی التحریر ادا ستی

دین عجب مدار حکم لوانق قول الامس جلد حکم

دین الدین صرف ده ماه حکومت کرده در سه بهتند دسی در که مت و بعد اودی مراد دسی
حکام فایده باد ساه براب گردید و در سال بهتند دسی و دو گشته شد بخدا سبها دت او برادرش
حکام مراد دسی حسین تمام مقام اوست

شیخ صفی الدین اردبیلی ابن سبید جبرئیل

اراجه دینک صهیون سلسله کشتن امام بهتند موسی الکاظم است و یک بیت میرد او برید
سج راه کلاهی سهر در می بود و سج راه بدینه خود را کمال کجای او در آورده و هر موده سج
راه در اردبیل که قصه است را در با کمان سر سجاده هدایت کشته تلقین سالکان طریق
معرفت میرد است تا که تاریخ بهتند هم دسی الحقه سبه بهتند دسی و پنج بحری العالم حادید
سفر محمود لیرش شیخ صدر الدین موسی ابی ییل که سره سج راه بود سجاده رار میب کسید و
مرجه بید رسید و سلاطین رمان مل جانی میکان و لیرش فردی حکمان لقمه میار میدی
قدمت او رسیده همیس و سرک میخند و شاه قاسم الوار یکی از میرد ایل است و نسک او در
در حال بود شیخ حواجه علی که ولیدار سدرس بود قلایم مقام اوست در او خزانه کافی قرار
حج اسلام شده لیر خود سج ابراهیم را رسند شرح بروری مقیم گردانیده با طالبه از صوف
قدم در راه نهاد و ولیدار ادای مساسک حج در ایام راه بر لیرش شده سفر آخرت اجیزا بود و در
سج ابراهیم فوت کرد مصعب خلافت را به بنویس سلطان حبید سلم داشت و کیش در بر
احوال شاه اسمعیل صهیون است گردیده و تاریخ و فاس شیخ صفی الدین اردبیلی که در کتاب
میر الواصلین نوشته است است تاریخ

آنکه سلطان اولیا لوده دره التاح اصیبا لوده

و اگر دریای میسر و عرفان سب حد سایل ملک ایران سب

صاحب اردبیل سج صهیون سب کاشچی مکتب حلی و صهیون است

ماه عاشوره و دوار دهمس لودکان قطب شد بحیرم سب

روز نگین لود کشته کو صاحب جلد سال رحلت او

شیخ علاء الدین سمنانی

رسوم صوفیه را اچا داده و نیز از پیشکشی جسته بغدادی هیچ کس چون لمودین هر صفت قدم نهاد
 در ایام شتاب ملارست از غوغای خان مشغول بودی و هم او شیخ سلف الدین سخانی از
 مقر ملای سلطان از غوغای خان بود و شیخ نوادرین حق عبادت مشغول بوده و تواضع و انضام
 شیخ در آن مرتبه بود که مولانا نظام الدین هر وی شیخ را تکفیر کرد و بدو نوشت که تو کازری شیخ فرست
 مولانا خواهی در بازار بکریت و گلب ای نفس پنهان سال تو کفتم که تو کازری و در منی کردی
 اکنون هیچ شبیه نمائید که امام مسلمانان و مفتی شریف و عرب بکنو تو حکم کرده بود این که من
 خود امر بخان و این برامی بخواند

نفسی را که غرضیست فی نیت : در فعل پیش هیچ پریشانی نیت
ایمانش هزار باره تلقین کرده ام : این کار را سرگامی نیت
عمر شیخ بهقاد و هفت سال بود تباری که است و سیوم ماه رجب سال بهفصد : و سی و شش
کرد جایگاه ازین تاریخ استفاده دیگر دو تاریخ
باری که وفات شیخ اعظم : سلطان محقق علم
رکس دس حق علار دولت : بر مسند خود نشسته خرم
است و سیوم ماه رجب بود : اندر شب جمعه ۱۰۴۰ هجری
از حیرت خاتم النبیین : بهفصد برگشت و سی و شش ماه

سلطان ابو سعید خان

هشتم ماد شاه از اولاد دلاکو خان است که در ایران باورش ای کرده نام پدرش الهامیو مشهور
محمد خدائنده بود و وفات پدر در سنه هفتصد و شانزده هجری لیلطت ایران رسیده اما
چون دوازده سال بود نام کلی اختیار بقضیه اقتدار میر چایاں سلطه و زنجاده و امیر شید الدین صاحب
جامع التواریخ که از بنحاشم غازان خان کوزارت سپهرازی داشت او را ماد شاه از گفته عاصم
امیر جویان تاریخ هفتم جمادی الاول سنه هفتصد و پنجاه هجری معیه پسرش ابراهیم نقبل
گویند که سلطان ابوسعید باورش ای نیکو سیرت و صاحب دولت لوده دازروم تا کساجو
منشعب و سکه با نقاب لودنرین شده و فاشش ثب سیزدهم ماه رجب الثانی سال هفتصد و
سپه و شش هجری که بعد فاشال امیر میگوید که آن دولت یافته لود و توقع آمده و خلایق از موت

اول سالار و بکس سده مدب حکومت او نود و سه سال و مدب عمرش دویست سال بود مرده او در کس
سلطانی است تخت پیرس و عمر پیری در تاریخ رحلت او گفته

تاریخ ۶۳۲
مات و منبر بیع الی الدین من
بعوضه سی و شش از حجت حکم کرد
سناه عادل دل علاء الدین بود
سندارس دیبا ملول و کر دجیت احتار
پایه ارال مکه و راری خطا آن فرج
کامی جداوند ال حاه الاعتار الاعمار

و محمد الدین امیر محمود اس میس اس قطعه در تاریخ ادا شده
حول که ست اس سال حجت به قسده
در تاریخ اس سلطان اعظم لوسید
دست لغتیر الی انبسه ساهی رلود

حول سلطان الوسیه را حلقی دلی بهدی نمود که سر سفر عالی قرار گیر و وفات او الفلاب سده واقع
سده امرای اطراف لقب میاد کرده و هر سرداری سلطانی شده و هر شخصی یا میری فایع میسد ملک
الوالیه عمارت اریس است حواصه عمارت الدین رسید ارا حال را که ارسل توپچان لود سلطنت
برداشت و حول او در مد دهلاکو حال نمود اگر امر حکومت اراضی مکشته لوامی خلافت برادر
و خواصه حال الدین در ال ادان این سب در سنگ لطم کسید

میت

حول ملکیت لوسیه ارا دارد
دعایا که حال لوسیه حال لود مایه و موسیخان که سیره مایه و حال لود مرگ شکر کشید و غیاب الدین
دارا حال بیت اوقاده سترت شهادت حسیده مدب حکومت ارا ما خان نگاه و حده در لود
لوقتل ارا ما خان موسیخان سرکعت حکومت لوسیه و امر حس مرگ که در تاریخ حس خلاصه سیر کسید
ولیه عمره لوسیه حال لود محمد خان را که ارسل ملاکول فی سده حکومت مرگ و علی با ساد موسیخان
لسته مدی ارکمال محمد خان سیر بستم دی الحجه به قسده سی و هفت بیت بیج حس کوچک
که در لیه امیر بتیور باس اس امر جو با لود گرفتار کشته معینه سده در آرد ما کمال امیر نوبان بیج
حس خلاصه خروج کرد و در عراق و فارس محمد مظهر طویان و در حصار سال سیر الال حال
لسته مدی فی الحجه ارتنا رخ سینه به قسده سی و هفت حس تا حدود سده به قسده و سده دو یک ترب
بجا سال ۶۰۰ آرا لوسه ملوک اطراف مکه بر ارسل فی مایه تا انکه سمنه ایدار صاحب تر

ایم مویر جمال خودار صہ و انیس سنہ مسکت وار و مد

و غزیرت سبک‌الطنین معنوی

[illegible]

تولی بخا، وکتری صفہ
تشیخ او حد الدین صفہ

از محمد اصحاب او حال کن که گمانی است و می تراشد بسیار است در فاضل لطافت و عذوبت و جویبار
منشهر عیالین و معارف و مشنوی بر وزن و سلیب حدیقه حکیم ثنائی است نام آن حامی جم نهاد
این ابیات از مشنوی او است

او جدی نخست سال سختی دید
سپهر گفتار با جزبست

ادامه قصیده را بنیه حکم شناسی و در اولی که گفته است و بعد از آیات آن خود و شخصت خواهد نمود در تاریخ
انعام تمام حکم گفته است

چون ز تارنج برگ گشتم فال : مقصود زفته بود و بی در سال
که من این نامه چیدونی فیه : عقد کردم نام آن سه در :
چون ز رسائی تمام شد در شهر : ختم کردم بلیکته القدرش :

قدوسی در امره تدبیر است تاریخ وی در کتب عامه و تالیفات و نسخ ماہ نوشته اند و تاریخ وفات
او که رکاب خدایا صلیب است است تاریخ

انکه ادبی بطیعی مانی بود لوده الدین اصبهانی بود
سال نقشش کوی ساسب بود اوده الدین سانی حسنت
شیخ حسن کویچک

که او را امیر حسن خوانی تبری گفته اند امیر مجبور تاس اس امرج مان بود و از سلطان الوعد حال
دار با حال سر نشیبه از بلاد روم و عراق و عجم استنار گفته نکات شیخ حسن بر رک راهب مس داد و تا
انکه سسی روحه اس حیضت او را حکم کرده او را پلاک صاحب حایجه حواصه سلمان ساوچی درین مات تاریخ

رحمت نوی رفته به قصد جیل جبار در آخر حب افند اتفاق حسن
رنی جگر رنی حر حر ت ال اف برور باروی خود حصین شیخ حسن
گرفت فکر مید است تا مرد و درت برمی خسته رنی حانه دار مرد و انکس

لعدافوت او برادرین اسدوف حال بر ملک ایران استیلا یافت چول مردم ار حوراد کما آمد
حالی ملک حال از احضاد تنگبره حال از دست یحیی مقارن او تسامحه داد و ابدت آورده پلاک
صاحب حکومت سیرده سال بود

مدر چای بلقب بفرزان

شاعری سده س کلام سخن سح قلم طعت نموده و در عهد سلطت محمد خلق شاه ماد است به ظهور نموده
دار ماد شاه لقب فر مان یافته حاکم خود گفته است

مرا که فر مان حواصه اسلام لقب گوی مکر خوطی سکر گفته

سال و وفاتش معلوم نیست اما تاریخی که بعد اهتمام کتاب مدح حاج در سه به قصد رجیل و ج گفته
دار الفاظ دولت سته تاریخ سر آورده است تاریخ

سال تاریخ عرب دولت سته لویه کاسمان عقد سبهای مراد و نظام

سلطان محمد تغلق شاه ابن سلطان عنایت الدین تغلق

لعدار وفات ید خود در ماه ربیع الاول سال به قصد دولت مرجع بخری در دهنه رخت و ماخرهای
است در سه به قصد دیس و هفت خلعه بگرفت تاریخ ساخته حجر رمان مدحی در ایل

چون باد سار جهانگر عالم بالا
 کشتاد حسن مگر کشته را که سنگین بود
 هر حصه که بر بعضی ز حلقه دور آید
 خود چایسته در هر سرشته تنها

و کار سبزه از ستون مادر سبزه هفتصد و چهل و چهار تعمیر ساخته خلاصه ماکمل خراب و دوران است
 امانتانی از آن تا امروز باقی است بعد از آن سال عمارت قلعه خرم آباد نیز با بنیاد طبر الدین
 تعمیر نموده و فخر زمان بدر جای این تاریخ یافته

تاریخ

خرم آباد نام کردستان است - چون طبر الدین پیش از
 شش تمام این عمارت خرم آباد
 در عهد هفصد و چهل و چهار

تاریخ

سین عمارت خرم برین خسته سر
 هزار دمه کشته است چرخ آینه وار
 سده نام خلفه مادر حسد و عهد
 برین عمارت خرم طبر الدین معمار
 تمام کشت تاریخ و آوا دجلو
 کشته با تو گویم که بنقصه دجل و طبر
 آباد این عمارت عالی متصل قلعه تعلق آید و واقع است در سبب آنکه این مکان هزار ستون داشت
 هزار ستون مشهور است و بعضی کس این مکان را فخر آباد و عادل آباد میگویند و بدین جای میگویند

ابیات

اگر خلیفه برین است این هزار ستون
 چرا فضا می درین عرض گاه روزگار
 علی جان خرم آباد انجیان شایسته است
 که او منابع امر خلیفه دبا است
 در میان او فتنه ماهر طرف متولد شده و هر کس بر خاک بود دوم استقلال زنده از آن جمله حسن که گویند در
 دیوگر و کن در سینه هفصد و چهل و پنجاه علم شایسته ملک کن را تصرف خود آورده و اولاد
 تا مدت دراز در آن دیار فرمانفرمایی نموده اند و سلطان محمد تعلق بعد حکومت قریب بیست و هفت
 سال در سبب و کرم ماه و نیم هفصد و پنجاه و دو و چری بر گزار می کنند در گذشت و در تذکره دولت
 شایسته مستقر است که سلیک سلطان محمد تعلق فوت کرد و بعد از آن سال ملک محمد کت که یکی از ملوک
 کت است و فتنه نموده چنانچه مولانا مظفر بروی در تاریخ هفت آن بر دو باشان می گویند

مرد زرم جو کاؤس کی محمد کرت
خدا کو کشتہ اول جو بد فہم تعلق
میں اندر دل روضہ سلطان عباس الدس تعلق سادہ واضح دیکھا تا اور موجود است

شیخ نصیر الدین چراغ دہلوی
جلسہ دوم سچ نظام الدین اولیا است و سند محمد گو در ار کہ در دکن سکوت احبار نموده دوران
دما بدوں است از اعظم حلقای شیخ نصیر الدس است در اگر کواریج سطر آئند کہ شیخ نصیر الدس
بیا کی ہر دہم ماہ رمضان یک جمعہ سال ہفتصد و سیاح ہفت نوک کردہ اما تارخ رجحان او
کہ در کتب بحر الوصلیں مرقوم است از ان سال ہفتصد و سیاح و دو استخراج فی ماہ مارچ است

تارخ

آنکہ دانش چراغ راہ نقص است	نام مائی اول نصیر الدس است
ذات اور ارجاع دہلی وال	کلکہ حور سید ہر دو عالم حوال
عمر و صحت دہج سالہ شمار	فی کم و بیش اسی سئودہ سوار
بیش جمعہ داد می را حال	ہر دہم نو داریہ رمضان
سد رو بیا چو آن نصیر زمان	سال نقلش مرہ بہت بدال

در کاہیں متصل روضہ سلطان سلول لودی کسی کس کردہ از صاحبان آباد قسمت خوب واقع است
و سلطان فیروز سادہ کہ مرد اعجاز تمام دست این عمارت را بیس اروانات اولیہ سراج

ملک ابراہیم بیو

در مہار لقا صلہ یک کردہ مغرب از شہر کوہی است جو در کہ از امیر بہار می گوید بالہی آن
کوہی نزار ملک ابراہیم سو کہ در زمان سلطان میرہ شاہ دہلوی فوت کردہ موجود است
و دانش در سہ ہفتصد و سیاح و سوہ لوقہ آمدہ دامن تارخ مرتب اور مرقوم است

تارخ

نہد دولت شاہ جہاں گر	کہ ناداد جہاں ملک نورور
سہنشاہ جہاں فیروز سلطان	کہ برستان لکنتی گشت فیروز
ملک سیرت ملک بیو ابراہیم	کہ در دین جو ابراہیم کین بیور

ما و دیو یکدیگر از روز
 مسافرت ملک در جنت این روز
 خداوند از قتل خویش بروی
 کسی آسان حساب آفرین روز
 خواجہ قوام الدین حسن

در بیت ششم شیخ ابوالحسن سید از دود رنگا میکشید مبارک الدین محمد نظر بقصد استیصال بنال قال شاه اول
 که لبه بشیر از آمد غرقب همان امام بر لبین سده در گذشت و ابداً بعد از روز جمعه ششم ماه ربیع الاول
 یکصد و سی سال به قصد دنیا و جبار جوی واقع شده و خواجہ حافظ بشیر از بی تاریک حین

سرد اهل عالم شمع جمع انجمن
 صاحب صاحبقران حاجی قوام الدین حسن
 مقتصد دنیا و جبار از جنت خیر البشر
 مهر را حور امکان و ماه را خوش دین
 سادس ماه ربیع الاول اندر نیم شب
 روز آدینه یکم کرد کار ذو المنین
 مرغ خوش کویهای آشیان قدس بود
 شد سوسنی باغ کشت آردام الدین حسن

طغان تیمور خان

دالی جرجان از ترادو سلطان مغول بوده بعد از وفات سلطان ابوسعید خان دارپاخان اکثر ولایات
 آنرا برسان را سر ساخته و سر به الان خراسان که بعد فوت سلطان ابوسعید خان میر بر آورده
 بوده بدو مطیع و منقاد گشتند آخر الامر دست خواجہ کجی کرانی که از جمله سر به الان سپردار بود
 تا پنج شانزدهم ماه ذی القعدة سینه مقتصد دنیا و جبار جوی بقتل سپید بعد از قتل او سلطان
 از قوم چنگیز خان برافزاده و سر به الان خود کرد و خیره گشتند و فاش شمع حسن بر
 جهان تر خاقان را که از نسل کنایه تو خان بود و سلطنت بر داشت خود دلوای رحمت و بعد از او
 بکر را متصرف خود در آورده و غرضی در تاریخ قتل طغان تیمور جهان گفته

تاریخ

تاریخ مقتل شاه عالم طغان تیمور
 در روز شنبه اردیبهشت سنه ۸۰۰
 کمن حال گشت واقع از حکم دوله

امام فیاضی قطب مکہ

از ادبای و قلمبر لوده و شاه نعمت الله سکه اربابان دوست تاریخ سال به قصد دنیا و جبار جوی

و منی نهضت و بهت نوسنه اند بخانه از بارچی که در طراوا صلیس بر قوم است
مستفاد میگردد

آب انامیکه نامی لوده تالغ راه نامی لوده
مقتدای حداساسان است صاحب بیض وود احسان است

ارمیدال او که دل جواه است نوردن ساه لعیب اله است
سال ترحل آن ستوده سرب حردم قطیب اوج حله لوست

بار اردوی اختلاف رمال گفت ساکن کحل سر دواں
بست در که مسه آن معصور رایرس رور و سب ملاک دجور

قا ضی شبح نجم الدین اسمعیل شبرازی
در رمال سلطنت شاه ابوالفتح نوده حواحه حافظ شیرازی میفرماید

ایاب

نهبه سلطنت ساه سج لوسجیان هیچ شخص عجب ملک فارس مدناد
محنت بادشاهی جمجود لاکش که حال خویش سرور دودا و جل ناد

دگر مری اسلام سج حد الدین که قیاضی دارد آسمان مدار دیا د
دگر لعیب ابدال سج اس الدین که کین مهت او کارهای سته کساد

دگر سبسته دالس عصبه که در صیف ساهی کار موافق سام ساه ساد
دگر کریم جو حاجی دوام در مادل که نام سب مردار جهان بر کشت و داد

قطره جوس بر کند رسد او نگه رسد حدای غود حل محله را ما مراد
و فاش شبح خد الدین سرور چهار تبس بیدیم ماه رحمت سال معتمد دجواه و شش بحر لوقی بوسته

و حواحه حافظ شیرازی در تاریخ و فاش گفته دار العا طر حمت حق تاریخ سر آورده

خند دین سرور فصاحت جهان اسمعیل که روی ملک رمال آدرن نشین لطن
ما ف بهت مدوار ماه رحیم میرود که بر دل وقت ارس مرل طاق لوق

کبیر رحمت حق تزل او دانی که سال تاریخ و فاش ملک رحمت حق

احوال امیرکبیر یعنی سلاطین بعد از او

اول الزمان امیر بویانی شیخ حسن جلایر است و او را امیر حسن املاکی و شیخ امیر حسن بزرگ
میگفتند نام پسرش امیر قاضی این امیر املاک جلایر است و شیخ حسن دخترزاده ارغون خان
یعنی پسر پسر توسید خان بود و نام او امیر جوپان و امیر املاک در زمان سلطنت کبیر خان
سید امیر الامرای وقت و شیخ حسن هنگام سلطان ابوسعید خان بن الحانیو در خراسان امیر
الکوف بود و پنجاه و خاتون دختر امیر جوپان سید و در آن زمان که امیر ابوسعید بود در حال کجاست
خود داشت چون سلطان ابوسعید خان با دختر مذکور عشق ورزیده خواست که او را مستغرق شود
قبول کرد و پدرش باغی شده داعیه سلطنت پیدا کرد و لشکر فراهم آورد و تا آنکه در محرم سنه شصت
و هشت و هشتاد و یک غیاث الدین کرت پسران ابوسعید خان او را از سرزمین کزانیو چون سلطان
از دفع جوپانان فارغ شده تا بمی مبارک شاه رانند و شیخ حسن فرستاد و راسته قاضی بعد از او
خاتون نمود و شیخ حسن خواهی خواهی او را طلاق داده بحکم سلطان فرستاد و آن دختر
در حال کجاست سلطان در آنده دعات ابوسعید خان امیر حسن و کتاد خاتون را که مجبوره ابوسعید
بود در کجاست خود را آورد و در خیال ایجاد خاتون را که ابوسعید خان با راه از دگر فیه بود و موصال او
بد کرد و کتاد خاتون دختر امیر دمشق بن امیر جوپان بود باطلی چون بعد دعات ابوسعید خان
انقلاب دست و او بعد از او و از بیایان بر امیر حسن قرار گرفت لکن او را در سلطنت بزمانی نمود و قاضی
هنگام سلطنت شاه و کتاد خاتون بود و کتاد خاتون بانوی ملقبششش بوده و خانچه خواجه حال
محمد سلمان سادگی گوید سه هزار بار بر در شکسته اند سر تکلیف بشکوه و مفسده او کلاه کشته
و سب نامت سلمان سادگی پسرش امیر حسن نو بیان و کتاد خاتون آن بود که روزی امیر
شیخ حسن تبریزی انداخت و سعادت نامی از غلامان او تیری آورد و خواجه سلمان بدیده این
استغفار گفت و امیر حسن در مندر بیت او شد

اشعار

چو در مار چای کمان رفت شاه	تو کفنی که در برج قوس است ماه
دو زرع کمال با عقاب سبز	بدیم یک گوشه تور و سر
پادشاه خوشنشین بر دوش شاه	نمازم چه گفته در گوش شاه
چو از پشت یکتا و خسرو کره	برآمد زهر گوشه آواز زره

سبها ترمه در مد تیرم سعادوت روان در فی بر قست
مجدد رگس مالار محاسب لیمار کمال کو ساله در دوست
که در عهد سلطان صاحب دال مکرده کسی رود سر کمال

و امیر حسن بر رک را با امیر حسن کو خلک که در لعل امر جوان بود مقافه دعا داد و کرات از هوا ابرام
یا فتیله و امیر حسن بر رک در لعل و سال به عقد دعا و معب خری در گد سب مد حکومت او
عقده سال بود لعل و در سب سلطان اولس حلا سر سب حکومت نیست

سناه پنج الو اسحاق شیرازی

او را الو اسحاق بنو میرنی لولیند در سن امیر حمزه ارسل حواحه عبد الله الساری و امیر شهاب
در زمان سلطان الو معید خاں که در سلطان معول بود حکومت سرار معلی داشت و در رک
دولت از با حان لعل به عقد و سی و سن لعل رسیده لعل و سی لیس امیر مسعود کای او
نسب و چون بعد از عید می او سر مقول شد امیر سیج الو اسحاق که منوچه تشر سنا گاه بود
حرفوت برادر شیده لیسار سرار معاد و متعود و چون در رک از مردیکه از با حال سر گشته شد
امیر مسعود متصرف لیسار شد و در سب به عقد و جل و حار حطه و سکه نام خود کرد و قرب چهار
سال در دولت و افعال سر برد و در دست امیر محمد طهر و عقد و بجه و دشت سبها ت نام
و اک سر منو ال سب که چون در سب به عقد و بجه و چهار امیر مبارک الدین محمد طهر و دوام نمود
و مدام می پرستی و دستی سیج الو اسحاق آگاه شد عقد و سیج الو اسحاق آمد و سیج و قلعه
شیراز متخص منه درین عرصه حاجی قوام الدین که در مراد لود فوت کرد و لیس از فوت حاجی
سوم منو ال امیر مبارک الدین بموافقت بعضی از سرداران که طریق مخالف با سیج می سپردند
شهر در آمد و سیج راه و در لیس گرفت و کرات و مرآت میا - سیج و امیر مبارک الدین و بران اتفاق
یا فتیله آخر در اصعبان بدست سناه سلطان حکم مبارک الدین در سب به عقد و بجه و دشت لیس
رسیده و حواحه حافظ سراری در تاریخ و حاکم لیس

تاریخ

مرد رکاب و الف از حمادی الاول سال دالت و در کرات و حاکم علی الاطلاق
حاکمان سلطانین مشرق و مغرب حد کو کتور عدل و کرم با ستخان
سب حکم و حیا آفتاب حاکم لعل کمال دیبی و دین شاه تشر لیس

میان عربی و سیدان برقیع قهرمد و سباده در دل اجاب خوشن راغ دراق

خسرو و یازمین غوث زبانی ^{الینا} سبقت که بران روی جو کز بار بگریه بمیل
جمعه است و دهم ماه محرمی الاول واپس بود که یوسه شتاد خرد و بیل
عقل و سیر و سس یا سمن و لاد و ککل هست تبار کج دفات نشه سمن کاکل

در مفتاح الواسطانی که کتابی است در فن سطر عروض و فواری قصیده السطوح الطریفین در مدح
شاه ابوالاسحاق که چون حرف اول مصراع اول و بعد از آن حرف اول مصرعه بی ثانی را جدا گانه
بگردن می آید از آن سرخیز و در او سنج میان قصیده قطعیه خیر و موسیخ الطریفین که از آن نام سنج الواسطانی
بنام خود شاه حاصل شود و از نو سنج میان قطعه رباعی بر حرد که از حرد و سنج الواسطانی بر کس که حرفی
در ضمیر کرد آنکه در الله آن صنعت و لطف باشد تواند گفت که کدام حرف در ضمیر گرفته است چون ایراد تمام
آن قصیده موجب نظر مل کلام است شایر آن بر تکرار رباعی تو سنج که از زمان قطعه برخیز و اختصار میرود

خانم که جود بنده احسان است رستم که رزم حسته دستان است

زادش زجاء کترین منشی است بهرام ز قد کترین دربان است

بدانکه درین رباعی الف در مجموع مصراع آمده است و شش مخصوص است مصرعه سیوم و سی
مخصوص است بمصرع سیوم و چهارم و دس مخصوص بمصرع دوم و دس مخصوص است بمصرع اول
و چهارم و دس مخصوص است بمصرع اول و سیوم و دس مخصوص است بمصرع اول و دوم و دس
مصرع اول و دس بمصرع چهارم بر گاه که در حادیه صراط این حرف مکتوب بر کس که حرفی از حرف
سنج ابوالاسحاق در ضمیر کرد و تواند گفت که کدام حرف گرفته است و مصنف در تالیف خانه کتاب مذکور
که نام شاه الواسطانی نوشته این چند بیت گفته

فرمان دارائی خورشید ماه اسات نام شهنشاه کنی نباه

ز بهجت سده هفتصد و چهل و پنج ریح دوم اول و مهر و ماه

شد این درج بر درو کوه بهرام که ز فاضلان برابود آب و جاه

سی و پنج بر دوم درین چار فن بانیه احسان ظل الله

بسی کردم اندر بکار و بخور بی گوهر مدح خسرو شاه

ندید است کسر از سلفین جود به به چاه تارین عبه گاه

تمام از حوّل سبزه صاحب دوان
 سخاوت کس از کار بر فصل
 سپهسالار حوّل نور جوان
 حین نظم در بر حسن است سبزه
 امده که از آب دانش کس
 احسان در بهوت من سبزه
 ای که از رسولی که گشت
 راجع به دوان داری نگاه
 که داب ملک سیرت سبزه را
 ملک کیو مرت

والی قلعہ اور سوسنہ دلاس قایم را غارت کرده انکا امارت را ظاہر ساحتی و اعلیٰ انکا کہ ستمگر
نام در آب حمامہ لغتہ اند پس سپہری کہ در آن ستمگر ساسدہ چہانی کہ در آن سپہرہ
منور من ساسدہ سطاقت کشنہ کچہ خواجہ اردوی توسل نمودہ مدح ملک کیو مرت القاق
نمود و بدین منیت متوجہ آسور گردید ملک سر اطلاع یافتہ باو حوی اردلان الیائیل را ستمگر
نمود حول ارد طرفین صعبہا را بت شد کیکہ اول قدم در میدان صعبہا را بت ہمدان ہر دو امیر ال
نمود کہ تیغہا لغتہ ملک آیتچہ نرسردی تا حصہ قمارا دو مادک حالتان آردست ملک ر
مقتل آن امیر ال آمدہ الیائیل را را آورد و ہلاک رحت و وقوع ایواقتہ در پنجیب کہ ازین وقتہ
مسکود

برحمت الله و بفضله و بهر بود ریح الاحرار آن ماه محمد -
که در روز دوشنبه نهم ماه تسلیم را بنام محمد خواجگشته -

خواجہ قوام الدین صاحب عیار

در مراتب چهارم مقام است که خواصه قوام الدین صاحب مدارق و بر مرتبه سیر استیلا است
مصارف الدین محمد مظفر شاه بود و در مرتبه عالی دایم و خواصه حافظ سیراری در اکثر عرصات و در کار
کرده است آخر در نصف، می افتد سه ربع و پنجاه و سه و در تقدیم نتیجه شاه شجاع بود
نصرت رسیده بود و امیر لعل الدین در ارت شاه شجاع یافت و بعد از خواصه جلال الدین
نورالسا و در برادر گشت و خواصه حافظ در تارکچ و حیات خود و قوام الدین این خطبه فرموده

اعظم تمام دولت و دس آکر در دس
 مادران او در دس عظمیت در دس
 در دس خاک لوس لوس در دس
 در دس ماه دی تا دس در دس

بیا که بنویسد در تبار و ذکر کس
از الحاق این به خود اینچنین بر آید بلیطه که خوف دال را که در لفظ وجود است ذال منقوط را مانند تا عدد سال
هفتصد و شصت و چهار شود و فتره میان دال و ذال این رباعی که خواججه نصیر فرموده اند میتوان نوشت

رباعی

اما که ببارسی سخن می مانند : در موصوف دال دال را بنهند
ما قبل وی از ساکن خروای بود دال است و که ذال بهم خوانند
و این چنین چنین گفته که در زبان فارسی فرق میان دال و ذال : یادگیر از من که
نزد آفا مثل معظم است . مبنی از دور لفظ مغز که صحیح و ساکن است . دال جزای از اوست
جمله ذال هم است : یعنی در کلمه که واقع شود اگر سبب آن سک از حروف صلب باشد که در
الف و مای حلق است و آن حرف ساکن تا ذال نقطه دار است و الا دال چنانچه الوری نرفته است

رباعی

دست بخی جونی به بیضا . هموز از خود تو بر جهاں جهانی افزو :
کس چون نوسخ نیست و نی خواهد نوشت کوفیه ذال ثور بی عالم جو :
بیس در شیویت حرف آخر کلمه نمود و افزود و د که فارسی است ذال نقطه دار مانند و بیجین حروف
آخر کلمه داد و شد و در بدو شنید و نیز اگر در ماقبل آن حرف دیگر مانند و آن حرف متصرف بود هم ذال
نقطه دار است مانند ایزد و آند و امثال آن فقط و این تاریخ نیز از خواججه حافظ است

تاریخ

صباح محمد پیر سادس ریح تخت
بسال مقصد و نصرت و چهار از جوت
در تیغ و در و قاسف که در بدو
تاریخ فتح و در زمان سلطان اولین بخت
چون محمد فاتحه بنظر شاه در میان شاه سماع و در ادبش شاه محمود حجت ملک بنارغ افغان
شاه محمود ابد سلطان اولین جلای در سده شمس و سبتین و سبع مایه لشکری سید لشیر از کشته
در ادراغی صده نمود اگر ملک فارس را تصرف خود آورد و جو این بزه بدرگاه سلطان اولین
از شاه خواججه سلطان رهنیت این فتح قصیده و تاریخ گفته سلطان که را بنده و آن تاریخ این است

نامہ

اسامی حتر ناموں ادا تہ اولیس
حدود ملکیت فارس تلوار ہر مور
سعدا روی زمین رو بر سر پا گرفت
بہاں حمہ مستحق دستہ پا گرفت

میر سید علی ہمدانی

[illegible]

جہاں سید محمد داں -
خالقا بخش خط سیر -
سہ رقم سال نقل آں -
روشن در ولایت تسلال -

اسم عالمی او علی محمد داں
میں حسن پر صبر و کرم
قلب عالی حمت اعلیٰ
میں با صبر و حرم

فخر الدین امیر محمود مشہور بہ ابن مبین

رومی مدرس ملک الفضل امیر حسن الدین فرویدی این رماعی که سرحد پوشته مرستاد
رماعی دارم رعاب ملک نو فکروں در گردش در کار حسن برورد
چشمی چون لاله مراعی همه اشک حالی حویا نه نیال همه حو

خواجہ ابراہیم

و از من ز صفا می ملک آید گویند
سراوه دلی که مسک ارد کرد و چون
بودی بهر ارم لب می آرد م
تا خود ملک ارد برده حد آرد بر م
و امیر شود در در شش ماه حمادی الا حرسنه هفتصد و شصت و نهم جری بنوت کرده

تاریخ اربعہ اربعہ اربعہ

رفتہ بود از سال آخر مہمہ دہم
گفت رضوان خدا بر حیدر
ملک مغز الدین حسین کرب

اس ملک عیال الدین کرت، دہم ہمت بادشاہ اراک کرت بہت بعد از فوت راجہ سردار و دہم ہمت بادشاہ
در سہ ہفت ہفت دسی دوسر ملک ہرات و دہم ہمت بادشاہ شہد و سہ ہفت ہفت دسی دوسر ملک ہرات و

و مولانا منقش بر روی که محاصر بود و مدتی که شکست قضا بداد و اورا سلطان مغز الدین که
در روز بای فصل وجود: بدینست که قنات و جانی است آسمان بد و ملک مغز الدین بود که
سی و سه سال در سیوم و سی و سه سال منقصد و هفتاد و یک با دو در گذشت و در کتاب که در استان
درست ایالت او گذارده سال مرقوم است و مولانا قنات را در تاریخ وفات او گفته

تاریخ
چون سر خوانی زنالت ذی القعدة معلوم شود رطیب الله شرا و
ار الله الله شرا و تاریخ بر می آید بعد از وفات ملک مغز الدین حسین میر و او ملک غیاث الدین بن
علی در هرات و غور و سرخس و نیش پور سلطنت یافته و طوس و جام را سرخس ساخته و همواره میان او
و سرمدالان سبزه دار امرای جانی و زمانی جهت حکومت و ولایات مبارعت بوده سرمدی بدین و
مستور بود و فکر کردی در عالم از دنیا شد و بود و تا آنکه امر متورک کبریا که تید و در سنه هفتصد و سی و
و سه او را بپا آورد و پیش از حکومت دوازده سال قتل رسانید و استعجال ال کرب نمود و در
ملک شاه یکصد و بیست و دو سال و دو ماه بود و هشت تن از ایشان با دست او می نمودند

تاریخ وفات بزرگی
که در سال هفتصد و هفتاد و پنج هجری فوت کرده و خواجه حافظ در تاریخ وفات او گفته

تاریخ
برادر خواجه عادل طالب مشوا پس از نجاه و نه سال از جانش
بسوی روضه رضوان سفر کرد حداد روضی ز افعال و صفاتش
خلیل عادل و اراخوان تو دایم و زانجا فهم کن سال وفاتش
سلطان اولیس جلایر

بعد از این خود یعنی شیخ حسن حصار در بغداد در سنه هفتصد و پنجاه و هشت بر سنه خلافت از آن گرفت
مادشاهی لطیف طبع و هنرمند و یکونظر و صاحب کرم بوده و صاحب حسنی او مرتبه بود که روز
پوشیده مردم بعد از راه او آمدی و حیران حسن او مانده می و زبان حال گفتندی بست بود
بزرگسایوسف ز جهان کم شده بود، عاقبت سبزه دار میان تو سیر و ن آورد و سلطان سبزه
در نهایت جالوس و ماسی عاقبت بود و در سنه هفتصد و پنجاه و هشت از آن است
مستبال سعادت برین ممد و اوق تاریخ هم میکنند و در مالک آفاق

بعقصد و اشتیاق و چهار اردت برادر خود سلطان احمد شهید شد
تاریخ عمارت در مدینه
قریب مادی شیخ نظام الدین در این سبک این تاریخ عمارت فارس و خواهر با مقوش است

تاریخ

بعقصد دولت شاه منظم	خجسته جبر و اولاد آدم
مزار دین احمد شاه میسرور	شاه صاحب قرآن سلطان عظم
موفق گشت از حق منزه معروف	اساس این عمارت کرد محکم
جوار بود خجسته شیخ المشایخ	نظام الحی والدین قطب عالم
و جسد الدین محمد بنی والدین	که با اهل ارادت بود همدم
بکس اعتقاد و صدف اخلاص	در اسرار و ولی اله محمد لم
مرا چون بر دوش شیخ عالم	بدست خود گرفت و کرد نامم
ملفوظ خود را معروف خوانده	درس عالم جو شیخ عبوی دم
رجا دارم که الفاس مبارک	در آن عالم بود معروف برجم
کخوان تاریخ اتمام عمارت	درین جای چون نمای چهر مقدم
برجرت بعقصد و اشتیاق و یک بود	مرتب شد نهاد اله اعلم

قاضی بها الدین شیرازی

در سنه هفتصد و اشتیاق و در مدینه فوت کرده و خواجه حافظ شیرازی این تاریخ در وفاتش گفته

تاریخ

بها الدین الحی طاب منواه	امام سنت و شیخ جماعت
جو معرفت از جهان این بیت بخواند	بر اهل فضل دار باب علافت
بلاعت قرب ایند میتوان یافت	قدم در شکر بیت استقامت
بدین دستور تاریخ وفاتش	بر آواز حروف قرب طاعت

خواجه عارف و فقه کرمانی

فرز ملا سلاطین آل مظفر نجاست مجر و مجتهد نیز است خصوص شاه شجاع که همیشه غریق بحران شد
الودب انشفاق بر وجهات روزگارش می کشود و خواجه حماد با وجود علم و تعوی و جاه و شلوغی کامل

اور دست دل حکم رخ خوب تو در آب روان دیدی و اگر سدی یاد برآورد که نایب و درستی
اندره که خواجہ محمد مرگاہ بود کہ ہر گاہ خواجہ ہارگاہ روی با او محافقت پچا آوردی و سادہ مستجاب اس
محسوس را راکر امتیاز حاصل کردہ سوسہ قدم احلاص حیرت کردی و خواجہ خانہ کہ اریستہ در

نور این عمل در آن وقت شیشہ نظم کشیدہ
عسل
صوفی بہاد و ام سر حلقہ مار کرد
از عی جبرج شکستہ شش بیضہ درون
ای دل پاک ماہ شاہ خدا رویم
خود کہ سبک گاہ حقیقت بنود
ای کنگ خون حرام کجا میرود
حافظ کس نامت رزاق کہ در ارل
نار غار کو تا ملک حقتہ مار کرد
اگر کہ عرض شہد ماہل را بر کرد
روکہ آسمن کو تو دوست دراز کرد
سبز مدہ رہ روی کہ عمل پچاز کرد
عہ منو کہ گرہ عاہ ماز
مارا تہ از رہد ریالی سار کرد

شہنشاہ جلال مسطور محمد و مہم تہا نیان جہان گشت

در دینی صاحب کمال بودہ و در اچہ عتاق سکوت دانستہ و در آن دیار مدحون است سلطان
مرد و سیاد ہارکب ماہ سیاہ و ہست کہ در سہ ہفتصد و نود و ہشت کردہ یکی از مریدان اوست معلول
است کہ سلطان در جمیع مشایخ وقت اعتقاد و افتاد و عظیم نمود ہر جا در و نشی گوشہ رسید
بر یارب اور متی عمل آوارہ رہی قدم جہان یان شہید احوست بخلاص او سادہ اس حر
مخدوم رسید سلطان ہستند کہ دیری بہت کہ قصد طواف الکاسر و بیع حصو صاسیح بصیر الدین
وامس گیر وقت این مدد پس بہت سلطان قصد عید کمر و ضلایق را در قوس بندارد و در ہر جا
روز با محمد دم بہ پیشا ترخین اور و سلطان اور اجتماع قدم قدم نورادان اعتقاد و اعلیٰ
ہستند رفت و از دیدل جہد لہرامی اعتقاد اورودہ چیک ارادہ وامس اور و بیت مریدی
کما اردگویند کہ مخدوم در نام روی ریں سر نمودہ ارال سب اور اچان اردگوینا و بہت بہتر
ح اگر گواردہ وار طلیعہ کہ قدم رسول طلب نمودہ ہند و ستان نورودہ و تہرا اور سہ خود و خود
چون قریب دہشت رسید سلطان جہد شاہ استقلال جہد مارل نمودہ قدم مبارک بار خرفی اور
سر خود گرفتہ و در چون جہد ارادہ ستان ہزارہ فتح حال کہ حررہ حکمرانہ مادہ شاہ
نور و استقلال نمود این نقش پانہ خیر و نصیب کرد در و مدہ عالی کہ تا اور در دہشت موجود بہتر

و تقیر ساحت در سال مدرسه و مسجد بیکان مات دیگر نام خود و ملا امین عمارت را در گاه قدس
 لنگرینه در سال مبارک خود در دهم پنج اول که روز و قیامت رسول است آنوهای از مردان دین
 در الحاح جمع مسند و بان گفتش قدم را بآب پیچیده می نوشتند با جگر اصل نام محمد جلال
 است سال مقصد و هفت چرخ چادرم با شمعان روز شب برات متولد شده و جانشین
 و مرد در خود گشته اما از پنج رکن الدین سپهر دور که وفاتش در سنه مقصد و هفتاد و پنج بود
 فائده بسیار حاصل نموده و از پنج نصیر الدین چراغ هدایت بر تبه فیض رسیده و وفاتش بر در چهار
 که عید قریان مان در بود یعنی تبارخ و هم ماه ذی الحجه سال مقصد و هشتاد و پنج چرخ بود و آمده و
 در فصل اوج ملتان که اسرار آیت نیز می گویند مدفون گشته بر نیانی دوازده روضه و این تاریخ فرمود

تاریخ
 مارک گشته کل حال لی جلال شاه تاریخ بود مقصد و هشتاد و پنج سال

ملک و جلایه محمد مرید حاتوا دوست و شیخ صدر الدین که با جو قال مشهور است برادر محمد و هم جهان
 است که در سنه مقصد و شش فون کرده از تاریخی که در کتاب خیر الواصیل نوشته است و در این
 سال ابال مقصد خود در سنه نیز ابال مقصد میرسد و ان تاریخ اذیت

تاریخ
 سید بنی نصیر دلی با سه مصطفی است بیکان فرزندان
 دلش از حرص و زهر اسرد و سمه لغزش در جهان جان گرد است
 جده او سیه جلال آمد ذات او مقصد کمال آمد
 متصف زمانه شمعان بود که طلوعش جو آفتاب بود
 مقصد و هفت سال اجر می بود کان مه برج دین طلوع نمود
 عمر آن سید مله بر نژاد بی کم و بیش خوانده ام هشتاد
 عمرش این ضیای نیک شرف یکصد و هفت سال کم غلظت
 یکبار این قول مجرب دیدم متفق با همه سیه دیدم
 امام امامی او حسن بخوان خلف انچه کبیر بران
 عید قریان و جلد شنبه بود که از آفاق نهفتن قهر مو و
 سال منقذ آن عزیز جهان گفت: گفت بهای طرد و جان

در میان و دیگران همه گورن خوت طهرت او بخت بد و بدی که در چشمش کور
الوفورس شاه شجاع ابن محمد مظفر

در فصایل بیکه او و محمد در عراق عجم و فارس و کرمان سلطنت ناستقلال یافت اما میان او و
بیادری قتل لیدین شاه محمود کفر اقل ازادر حکومت اصفهان یافت بود جهت ملک تفرع بود
لیدار تحک صلح نمود و شاه محمود دختر سلطان اولیس لیداری را عقد نکاح خود آورده میدود
معاذت او بر سر از مستولی شد اولیس از حکومت شانزده سال در صین حیات میاور و در اصفهان
فوت کرد و شاه شجاع این رباعی مناسب آن واقعه گفته رباعی محمود را درم ششصد
میکرد خصوصت از بی تاج و کس که دم و خوش تا عباس خلق به او زیر زمین گرفت و من
روی زمین به و سلطان اولیس حلا در جواب گفته ای شاه شجاع ملت و دولت و
دین خود را که جان دارست محمودی در روز زمین اگر چه هست و دسه کوزه به باله که بمید
در روز زمین به و شاه شجاع را با سلطان اولیس دیگراره ملاقات است این قطعه شاه
شجاع اعطای اولیس و استاد قطعه الوفورس دوران منم امان زمان که فعل ملک
من تاج فیضت و قادی برو تو جان پدر بخان بر دس کوس که خواهریت نیاید زباده و شاه
سلطان اولیس جواب گفته ای آیتشی که او صاف قتل موصوفی است ششصد
از مادر زاده تراده ز فاضلان و دیگران و این به کسی بوج بر یک خود زبان کشاد
سخوانده اجمه و اوان درین محضر عمره کتاب نظم و قوافل و نشر استاد به خوانده ام
استقدم دیده ام هرگز به کسی که چشم یکبار گرد و مادر گدا و شاه شجاع در آخر عمر سلطان
حسین حایر این سلطان اولیس حک دانست و او را جهمر ساخته بعد ازان به تیر بر رفت
زان وجه استیفا یافت و حکام مراجعت ارین جان و گذشت بر یک نینه است و حکم سب
سنة بخت و دشتاد و شش نفوس بیست و هفت از شاه شجاع تاریخ وفات او است
در حکومت او است و شش سال بود و این تاریخ نیز که خواسته حافظ سیر از می گفته شاید
که در وفات او است تاریخ

رحمن لا یموت جواز بادشاه را دیدن جان کند عمل لایقوت
موتش درین رحمت شود که با او

بعد وفات شجاع پسرش زمین الهامین بر بابا حکومت قدم نهاد و چون امیر محمود عزت

تسخیر فارس نمود و سرشته نعل از دست داده رویه نشسته بهاد و لیسر عریضه منصور کرد و ان کشور
فرمان را نمود و اوراد طلعه حسن نمود و از ان خلاصی یافت و باز دستگیر شده محول شد و در قید ماند
و متهم منصور بن متهم مظفر فارس و عراق مستولی گشت

خواجہ جلال الدین قنور ان شاه

در پرتگاه سماع بود و خواجہ حافظ شیرازی قصیده در سال او گفته این بیت ادا است
خواجہ قنور ان شاه عادل لعل علیا
در روز سیمه است یکم ماه صفر سده هفتصد و هشتاد و هفت هجری فوت کرده و خواجہ حافظ شیرازی

در تاریخ و فانس گفته
اصف نور زمان خان خانان قنور
که درین مرزوه کرد و خیرات گشت
آخر هفته تدار ماه صفر کاب الف
که کلبه شد و اس علی میردوست
آنکه میلش سوی حق می و حق گوئی
سال پنج و فانس ظلم از میل گشت
احوال سریدالان سبزه جا

سیدالان سردار طایفه مردانه و سماع بود و ولد او صاحب سلطان الوسیع حال قریب مجاہد
در اکر ملا و ترسان حکومت و سلطنت کرده امد اول البیان عبد الرزاق است لیسر خواجہ فضل الت
ماستین و ماستین قریب الیت از قایم سردار و خواجہ فضل الت مردی قشقم و سرورک نوده و
در اکرک و آسیاب دیباوی نظیر بید است و اورا لیسر بود و صین عبد الرزاق دیگر و حیه الدین
مسعود و دگری ستم الدین و عبد الرزاق ملار مت سلطان الوسیع حال مادر ایمان رفته سلطان
اورا تر مت کله کرده و یبول ساحت و فعات سلطان الوسیع حال در سده هفتصد و هشتاد و
حاکم حراسان گشت و ولد ارکمال و دو ماه و در سده شمان و طایق و سحایه اردت برادر خود
خواجہ و حیه الدین مسعود که سده و خواجہ مسعود کوی اولست و ولد حکومت بهت سال
برادر او خواجہ شمس الدین مرد و روح کرد و اگر بعد از چهار سال و ده ماه حیدر قضا در سردار
کارش تمام ساخت و امیر کبی کرانی حاکم حراسان گردید و سبزه سالار و بهلوان حیدر قضا
داد و در سده هفتصد و هجده و چهار هجری امیر کبی کرانی فغان بخور حال را که از برادر و سلاطین محول
نمود قتل نمود و بعد از حیدر امیر اردت مقربان خود سپید شد و مت حکومت او چهار سال و
هفت ماه و ولد او بادر و بهلوان حسن و او معانی حیدر قضا که بعد و مت کبی کرانی

نایست

مستفصلی ریاست گردیده بود امیرزاده خود را که لطف الله را که لیسر خواجسته بود بر سر حکومت
نشان در آخر سلطنت حسن دامنشانی آورد گشته لغات را بنام خود زد و بعد از چهار سال و چهار ماه
خواجسته علی موید حسن دامنشانی را دستگیر ساخته کردن زد و خود بر سر حکومت قرار گرفت نمایان
در دروازه گشته پنجاه سال با دوشاهی کرد در ولایت و تون دقایق و مفتاد و سال
عمر یافت در سنه هفتصد و هشتاد و دو چون امیر تیمور صاحب قران بخراسان عبور کرد او را که
رسیده حکمت را با عیان دولت صاحبقران داد که از آن و در هنگامه که انوار امیر تیمور بر سر کرد
رفت خواجسته علی موید قران را در مقتول گردید و این واقعه در سنه هفتصد و هشتاد و هشت و
دوازده چنانچه از تاریخ قوتش مستفاد میگردد

بر دال محمد جو بنی یک نقطه تاریخ و فاست بحکم دین خواجسته علی
یعنی اگر حرف دال که در لفظ محمد است یک نقطه بنی تاریخ بر آید بعد از خواجسته علی موید سلطنت
از سربلایان مفضل گردید و خراسان با حاکم صاحبقرانی مغم شد

کالی مسجد

این مسجد عالی در شاهجهان آباد در جوار مسجد جامع شاهجهان پادشاه است ترکمان دروازه
واقع است مشهور کالی مسجدی چونان شاه الخطاب بنجامینان وزیر فیروز شاه این مسجد را در سنه
هفتصد و هشتاد و هشتاد و دو بنی تعمیر ساخته در ضمن این مسجد قبر جوانان و قبر پدرش خانجهان نام دارد
موجود است و بر پیشانی دروازه اش این کتب مرقوم

بسم الله الرحمن الرحيم

بفضل و عنایت ازید کار در عهد دولت پادشاه دیندار الوفاق پادشاه الامن ابوالمظفر فیروز شاه السلطان
خداوند ملک این مسجد بنا کرده برافراشته در گاه جوانان مقبول الخطاب بنجامینان خدا برین بنده رحمت
کنند هر که درین مسجد بیاید دعا خیر پادشاه مسلمانان و دین بنده را بفرماید و اخلاص یابد که حق تعالی
این بنده را مبارز و محرمه البنی دال مسجد مرتب شد تاریخ و هم ماه جمادی الاخر سنه تسع و ثمانین

سلطان فیروز شاه باریک

و سحابه هجری
برادرزاده محمد غلق شاه بود و نام پدرش سالار رجب بعد وفات خود غلق بامر نگاه سالار تاریخ و
عزم سنه هفتصد و پنجاه و دو هجری در ده سلطنت شصت و خدیو اسلام تاریخ جلوس

400

409

اوست و در ایام حکومت خود عمارت بسیار و هر یکی بی شمار بنام خود و شهر جوید را در سینه بمقتضای
 و بمقتضای دود و بخری امام غزالدین محمد جوغان که بمواوود آباد نموده و بنام خورشید جوید است
 و سن بود ساله حکومت سی و هشت سال و هجده ماه در سال بمقتضای و نمود تاریخ پیرد هم بمقتضای
 فوت کرد و انصاف و انصاف بود تاریخ و فای اوست و در حیات او میره انصاف عیاب الدین من فتح جان
 پنجاه برسد ساهی سینه گشته شد و در وی سلطان الوکر من طو حان من پرور ساه را در
 برکت سلطان بنید و انصاف ساه من پرور ساه سوا ترا و عمارت ماب نموده و درو غالب آمده
 در ماه رمضان سینه بمقتضای و دود و برکت سلطان الوکر تاریخ است و سلطان الوکر تاریخ است و سلطان
 حکمت به سلطان الوکر یک سال و شش ماه بود و در وی ناصر الدین محمد ساه من پرور ساه
 برکت سلطان است و سلطان ساه و سینه ماه تاریخ هفتده سیم ربيع الثاني سینه سینه
 دود و سینه مات یاق و در وی السیر سلطان الوکر سینه مات یاق و در وی السیر سلطان الوکر
 فوت کرد و در وی سراد من سلطان الدین محمود من محمد ساه که حوا احد جهان نام داشت و در
 سلطان بنید

مولانا زین الدین ابو بکر

در علوم ظاهر شاگرد مولانا نظام الدین بود و در بیت ار و در حایت سینه الاسلام احمد جام بافته
 و عمارت من است اولبیار می کرده است و فائز در نصف البهار در بخش سینه خرم سینه احمدی و سینه
 و سینه رود داده و ملک عماد الدین رودی و در تاریخ و مات دی گفته

تاریخ

سینه احمدی و سینه بود تاریخ - که سینه بمقتضای سینه شرم
 سینه نصف البهار در بخش که روح پاک مولانا ای اعظم
 سوی حله من رفت و ملاک سینه گفتند در حان حیر مقدم

حواجه بهاء الدین نقشبند

تاریخ دوم ماه ربيع الاول سال بمقتضای و نمود و ملک بخری فوس کرده و مرقد او در خیابان الدین
 تاریخ در و مات او در کتاب عمارت و سینه

تاریخ

و مینوای طریق صدق و شرف و فقه جهان بهاء الدین

در دست خواجسته جسد لایق
یافت از روی اعتقاد و کمال
از سر بیخمنست بود دو نیم
شعبه و شنبه آن و یازدهان
سال تاریخ قتل آن محمود
در سنه است برق و الا شمس

شمس الدین محمد خواجه حافظ شیرازی
در هفت علم مرقوم است که او عندک بگشود و طوطی سکرستان بلاغت کستری بوده
و مولانا ابوالحسن جامی در فنیات ذکر میکند که وی سالان الغیب و ترجمان الاسرار است
در نه سخن او غنیه تر از آن است که در عرصه طاقب بترجمی در آید سه هزار و سیصد و شصت و شش غیب گوید و در نه
است دیوان حافظ شیرازی در علم قرأت کلام الله هارست تمام بکار می رود و التمام داشته
که بر شب جمعه در گرد و مقصوره که میان مسجد شیراز واقع است تاج بگرد و بالجان خوش ختم قرآن
نمایه اگر چه صوفی مترب بوده اما در هیچ کتب مشاهده نیافتاده که دست او را در هیچ کس داشته باشد
و در زمان شاه ابوالحسن و شاه تاج محمد باوند شاهان شیراز ظهور نموده و وقتی حافظ با صفهان وارد
شهره طارمان خواجه امین الدین حسن که از بزرگان و یکان صفهان بوده و در عهد شاه ابوالحسن
وزیر بمانده بود بجلت سستی ویران شیراز کرده گرد مسجد میگروا میداند که در فعال احوال خبر خواسته
فرمود تا نخله نگاه را از سر حافظ گرفته پرسید و گفتند و انقدر راه که او رفته بود و پس از آن
عند بسیار خواسته حافظ در شکوای غریبه گفته که مقلد کس نیست سه برندی می شه
حافظ پس از چندین دور بیکر بهر چه هم دارم که در عالم امین الدین حسن دارم به
مشغول است که خواسته امین الدین که در جهان خاتون را بیکج خود آورده بود و خواسته عبیدزاده کانی
که جهان خاتون با و شاعر و دشت دین بابا که در وزیر جهان خاتون می خواست نه ترا از
چنین غریبه نمک نیست به برو کس خراج و کردار نخواهد نه عذای جهان را جهان تنگ نیست نه
عبید در حق جهان خاتون گفته که کر خای جهان خاتون بهر دوستان غنیه روح خنده
حسن گوید که این کس گفته است : مشغول است که حافظ در ایام شاه سنجاب بر کفر می مشغول است
ستیفه بود و گزند با خجانی گوشتید اما امر داشت او از نام فساد و این دانه در کوه به بکار آمدن کشت

حواشی سانی بر مود و آن معنی لیس است او حرمی بود شاه اردبیل بهای میباید چون آن لیس را
در کشتن شاه این مصرعه را خواند و مصرعه حافظ قرا کشید و معنی میباید لیس را حافظ آرد و ساه را
سناخته مدینه گفت سه در دور ما و شاه خطا کش در مینوش - معقول است و یکم این مصرعه
بر سه اول شیراز را مصحح ساخته حواله ساه یکی من مطهر نمود حواشی حافظ در حیات بود که گفته حواشی
حافظ را طلب شبهه پرسید که من تمام ملک فارس را از او الی حد و تهدید تسبیح نموده حواشی که من قدر
و بخاراک و طین مالوف من است آن آدمی که در آن را بر یک خال بدوی می کشی چنانکه گفته سه ظم آن
شیرازی است آرد و الی شاه خیال بند و پیش چشم من میزد و بخار را را - حافظ حواشی دا و دگر از همین
الحامات ماین در حبه بر دم که فحاح و عسکریستم امیر محمد مد و برای او و طیفه لالی مقرر گردانده معقول
که حواشی سلطان غیاث الدین ما و شاه ملک که از سال هجده و شصت و هفت لایب سه هجده و هشتاد
و پنج در آمد بهار سلطنت نمود و وقتی چهار صد و از غایت نا امید و صیت کرد که بعد و مات من سه و لکالی من که
سر و من کل لاله نام دار مد و غل و هفت حواشی شک امت رمان و دگر که در غل سیرا و دود و حد و مرز آل سیرا
را و عسال نام بیاد و دایمال ما و ساه را در سینه منقطع ساختند با و ساه محمد و دغدار مانع میباید از قطع خود
بر رمان آرد و سه سانی حد سر و دکل دلاله می رود - وین بخت ما علاله می رود - بعد از آن حواشی
که عمل مانع فاسد که متوالست صحیحی را با حققت من حافظ لیس را در دستا و حواشی اول سیرا بر رسید و حواشی شاه
ظاهر ساحت و حافظ می این عمل را که در دیوانش موجود است گفت

عسل

ساقی حدیث سر و دکل دلاله می رود	وین بخت ما علاله می رود
میاده که نو و در من حواشی حدیث مایب	کار اس رمان رصیب دلاله می رود
خو کرده مترا د مر عارض حواشی	از شرم روی او عرو دلاله می رود
شکر سکن سوید همه طوطیاں بند	زین قد فارسی که در مگالاه می رود
علی ز ماں من و مگالای در سلوک من	کین طفل کسه ره یک لاله می رود
ارره مرد و عمو و دیا که اس غور	مکاره می لیس و غمناک می رود
جوی سامری ما س که در دیه ارجی	موسی پشیم داری می گو سانه می رود
این حقیقت حاد و دایه در ساین	کس کاروان سحر بدانه می رود
ما دهار میور دایه کلکسای ساه	ور رانه با و د در قرح لاله می رود

بافت هشتم

حافظ رنوق مجلس سلطان غیاث الدین جانشینش که کارش از زمانه پدر و
 وفات حافظ در ایام سلطنت امیر تیمور در شیراز واقع شده و در اینجا برکنار چشمه رگنا باد در باغ
 مدفون است که در آن موضع در غزلات خود آورده که در ساقی بانی که در جنب کوهزایی بابت
 گنار آب رگنا باد و گلشن مصلی را که بنیاده احاطه میسر است در سده هفتاد و چهارم هجری بنا شده
 مسقوف است که محمد قاسم ابن عقیل عماده خواجه شهرتیر از ما در سده هفتاد و چهارم هجری بنا شده
 و چون بنسب میراث در آمد مسجدی در ایام صاحب و موسوم به عقیق گردانید اما در زمان عهدالدوله
 در ایام موسوم به موفور هم رسانید و هنری آب است که از آب کار نیز رگن الدوله ابن لویه و ویلی است که آب
 رگنا باد در کنه استوار پذیرفته و دره نرین جا که سیر از مصلی زمین است که اکثر سیر گناباد درین فصل
 واقع شده چنانکه حافظ گفته که میان حقو آباد و مصلی : غیر آمیزی پیدا میشد : شش رانده
 روح قدسی : بخواه از مردم صاحب گنایش : وفات حافظ در سنه هفتصد و نود و یک بوقوع آمده
 و چون پیشش خاک مصلی است تاریخ را هم خاک مصلی یافته اند چنانچه این رباعی که بر لوح مرمری کهنه استغفار کرده

جراغ لعل منی خواص حافظ : که شمع بود از نور ^{تاریخ} _{نخلی}
 جو در خاک مصلی ساحت مرل ^{ایضا} بگو تا بخش از خاک مصلی

به قصد نود و یک حکم لمیر لی ^{تاریخ} _{تاریخ} چنان فضل و هنر در حواری رحمت رفت
 یکانه سعدی ثانی محمد حافظ ^{تاریخ} _{تاریخ} ازین سراجی قانی مانع جنت رفت
 و بقول وفاتش در سال هفتصد و نود و دو واقع شده چنانچه ازین امات دریافت میشود

بسال باد صاود ذال ایجد ^{۲۰} _{۲۰} رور سحر محمود احمد
 بسوی حنت اسطی روان سند ^{۳۰} _{۳۰} زید محمد شمس الدین محمد
 بخاک پای او چون درگذشت ^{۴۰} _{۴۰} گلبه کردم صفای نور مرقد

و موله این بیت در تاریخ وفاتش گفته ^{۵۰} _{۵۰}
 حسن موت حافظ جو خواجهی طلب کن ^{۶۰} _{۶۰} ز ساقی دست می و همباد ماد ^{۷۰} _{۷۰}
 و منکر سلطان مایر بهادر ابن مرزا ناصر سیر از اسخر ساخت مولانا محمد منهای که صدر سلطان مایر بود

بر سر قراطه عمارتی در عوسا سمت

طاسعد الدین تفتازانی

بقول صاحب مقصد التواریخ در سه به قصد دولت و دولت و مافوقه و در سر قند لب دوم فرم مسقط
دو و پنج می ملک حاویه الی مسو کرده تاریخ ماقصد

تاریخ سمیه
أما سیرج و ملت سعد تفتازانی میر
عقل بایر سیدم از تاریخ سال فتنش گفت تاریخیں یکے کلمہ لایہ سہ سہ
شاه منصور بن محمد منظر

حول اعدوت بہ اسماعیل یس رین العادیں از سوک امیر تیمور موسی سده یہ فتنہ رفت
و در انجا دست سہ منصور کہ عمو اولو افنادہ کمال و خمس گردید سہ منصور از فتنہ حرم
کرده سہ فارس و عراق مستویہ گشت و سہ سار را میر کہ امیر تیمور مس کرده حوالہ شاہ یکی اس
منظر مودہ نو و منظر سہ حاکم حاکم حاکم در سبب مقدم او عرے کہ مطلقہ اس میت
ایات

ماکہ رایب منصور ماوتہ رسید - لید سح و تارت مهر و ماہ رسید
روح القدس آل سہ کس سیرج سرقہ ظالم رہر حد
میگفت سہ کمال کہ یارب در دولت چشم خلصہ
سہ سہ حد کمال ماہاد منصور منظر محمد سہ شاہ

اسرا کہ کمال از حکومت او سہ آمد در سہ به قصد دود و سح صا حوالہ روح شہر از کرد و
منصور در جمیع چهار دیم حادی الاول ما چهار ہزار سوار کمال کارزار شامہ و مہرم گشتہ
تاریخ دیم ماہ رحمت گشتہ سہ و سبب از آل منظر کالی قطع گردید و فارس و عراق غم منظر
امیر تیمور داود داود آہ امیر علا الدین ایاق در تارخ داہمہ آن بہمن آفاق کہہ -

سہ سہ بار عہد منصور اکہ اود - تبلیغ در زمین فارس تخم داد کس
ملک سبب از دار و بیا حوالہ فتنہ الحرم تاریخ اوسہ ملک بہت

نعت نظر کس بر آل منظر - شہابی کہ گو از سلاطین رلودہ

که در قصد و خشمی ز جنت زجر است و هم نوبت ز راه چو نمود

ماست پنجم از سال شصت و یک لغایت سده نهم از هجری

ناصرالدین سلطان محمود شاه

پسر شاه لودی است و نام اصل او خواجه جان است و برادر خود سلطان همايون سکنه تانی که
چهل و پنج روز حکومت نموده فوت کرد و پادشاهی و پست رسید عمرش در وقت ده ساله بود چنانکه
یکی از ستواری عصر در باب پادشاهی او گفته که علی گرفت کودکی ده ساله این عجب محمود بن
محمد فیروز بن حرب و دلفوت خان که پسر فتح خان بن فیروز شاه بود جهت ملک و نام واد
جنگل و تالاب که امیر تیمور صاحبقران در ولایت ایران متوجه هندوستان شده و تاراج دراز در هم ماه
خرم سده شصت و یک از دریای سند که سده و لا مورد و دیگر ممالک را فتح کرده تاراج و غنایم
حدادی الاول در فیروز آباد که قریب ده پست رسید بیستم ماه نو که حمله عظیم محمود شاه بر نمود
و محمود شاه منتهزم گشته محاب کرات فرار نمود چون امیر تیمور بعد فتح در ده پست رسید که امر او را
آمده خدمت نمود و در روز جمعه خطبه بنام او خواندند و بعد از پانزده روز کباب ولایت خود را
نمودند اما بعد از اجتناب صاحبقران بطرف ایران در ممالک هندوستان هر طرف طوایف لالو
میداشتند و نصرت شاه و پهلوی ما متصرف شد و در جویند سلطان ابراهیم پادشاه گردید چنانکه
محمود شاه تا بر لیت خود باینان جنگها داشت و بعد نصرت شاه و اقبال خان لودی باز بجنگ
ده پست رسیده تا چند سال فرار وای نمود

نصرت شاه لودی ابن فتح خان بن فیروز شاه

چون امیر تیمور صاحبقران کورگان هند فتح بدوستان در سده شصت و یک هجری لطف ایران را
نمود تا بدو ماه تنگ و پهلوی پادشاه خلی ما نصرت شاه که میسر از درو صاحبقران با سلطان
محمود تاراج داشت و دست را غنیمت ستوده در سال و متصرف شد و در بمول سال که هشتصد و یک هجری
بر تخت نشانی شد تا پنج خلوص او بطور تقصیر نیست

تاریخ

ز درو نصرت شاه برادر یک سلطانی قدم داد عقل و فهم را فروغی از ترک داد

مکر بخش هم که مازوی حلال

مکه سلف بارده ماه از اقبال حال من طو حال مهرم که طرفه میوات گزینت و در اس و بار

سایه که در سه به صد و دو حوب کرد تاریخ و فوات او ایست

تاریخ

بهرت سپهر طام خود مد کمال

نود و یکم سال فانتس که با کمال

یای و فوات حروف الف و تا س که عدد آن چهار صد و یک شد اگر او باره گیر به استعد

دو شود و در کثانی دیده شد که او بار یک است به هم دی القعه شده بحر یوب کیده

شیخ کمال مجندی

ساح فصل کمال دهد او در حد حال بود در رادی که در سر در است حلونی نوده است که در ای سر

نی مرد که دیگر در ای میرفت حوال بودار و فوات نوی امرادیده اند غیر او یای که سران می است

ما میعت و سکی که ریر سیری نهاده حری دیگر یافته اند و فوات وی در سه ملت و اما عامه نوده است

دفعه وی دیر بر سر و در لوح فردی است این سبب لوسه اند به کمال اگر کعبه رفتی بر در مات

هزارت آدرس مردانه رفتی - تاریخ و فانتس در الفاظ کمال محمدی ولی یافته اند اما یک عدد

ریا ده میبود و این تاریخ که در کتاب محراب الواصل مرقوم است ارسال و فوات او علیه السلام

تاریخ

آن خدی که نام او است کمال

نود و یکم سال فانتس که با کمال

سال سقا آن صبیح عجمی

قبر بر او است در شیرین

امیر بهر کور کان ملقب بصاحب قران

سب صاحب قران و جنگر جان - تو صاحبان که حد چهارم جنگیر جان هم او است میرسد تو صاحب

مادنا ه حرکتان بود و در سیه ان دای قتل خان و قاجولی بهادر ارسل قتل حال جنگیر

نود و امیر محمود ار اولاد قاجولی بهادر نام مدرس امیر طاعای بود و ولایت صاحب قران

درس سید بهت مهم سوار سال به قصد دسی و سبب بحر یوب موافق تاریخ بهم ایمل ماه

انگیزی سینه کپزار سپهبد و سی و شش عیوی در حلقه دگر کشیده بر تنش که کشیده شد و سرش از گردن جدا
 ایران در زمان پادشاه مازانیفر ترمنه شش تن حال که ارداو و جغای بی جنگی خال بود از بلخ نگر
 خاتون از مطلع اقبال مطلع گشته و تاراج آب از روی حساب احمد مولد تیمور یافته اند و در زمان ولایت
 او چهار ماه و ده ماهت سلطان الوسیه خال گشته بود و درین سبب رنج تمام در سرزمین
 ایران بنظر آمده چون امیر تیمور بسین و سیج باگلی رسید خواهر امیر حسین ابن امیر شرای ابن
 امیر قرقن را خواستگاری نمود و امیر قرقن بعد از قتل غزائین سلطان لیس در کس رسید و بود
 بعد از قتل وی پسرش امیر عبدالله قائم مقام شد و بعد از وی خطی تمام در ملکیت بهم رسیده بر سر
 جای را متصرف شده اطاعت و مکر می نمود و چون امیر تیمور و امیر حسین بر دیگر دشمنان غالب
 آمدند و تمامی مازانهر را متصرف گشته در آخر همانه او را امیر تیمور مکه و درت گند ابراهیم از بد خلیفه
 امیر حسین ملک آمد و بود که در آن انا خواهرش که حرم امیر تیمور بود وفات یافت یکبارگی
 علاقه خویش و دوستی از هم گسسته شد و امیر تیمور با اتفاق امرا لشکر به بلخ کشیده امیر حسین را
 از حصار که گنج بخش شده بود سیه آورده و در چهارشنبه دوازدهم ماه رمضان سال هفتصد و هفتاد
 و یک که مطابق دهم اپریل ماه انگریزی سینه کپزار و سه صد و هفتاد و عیوی بود و بقتل رسانیده
 تاج سلطانی بر سر نهادن بیت در تاراج جلوس آورد

تاراج

مالی تو جلوس تیمر سلطان را: بک لفظه نمی که سر دال دعا ایچ
 امیر تیمور بعد از قتل امیر حسین بلخ را سکه از هوا خوان خود سپرده بخش مراجعت نمود و از انبار دیوان
 سمرقند نهاد و انرا از کراست سلطنت و پای تخت خود گردانیده به بنای قلعه و عمارات نوبال
 داد و بنای در آمدک مدت از برکت مکرمت او سمرقند بجای نرسیده که فوق آن متصور نباشد بعد از
 در سال هفتصد و هفتاد و هفت قمرالدین خان حاکم ترکستان را ستا حاصل گردانیده در سال هفتصد
 و هشتاد و یک خوارزم باو سحر شد و پس از دو سال هرات و توابع آن در تحت تصرف او درآمد
 و در سینه هفتصد و هشتاد و هفت سال سلطانه رفته انهارا سحر نمود و در همین سال اکثر بایگان را
 تسخیر نموده که جستان را فتح کرد و در دو و شصت سال هفتصد و هشتاد و هفت بواسطه فتنه و فساد
 که از مردم امصغان واقع شده بود آن شهر را قتل عام فرمود و شیراز را تسخیر ساخته در شرو
 سینه هفتصد و نود و پنج شاه منصور را که کلاه گردن گشته کج می نهاد و شیراز را بقتل در آورد

و آل مطهر را منسوب ساخته فارس را در تصرف خود آورده و از آن سود و ربح و اصل اند بار را لعل آورد
 و سلطان احمد جلای را اس سلطان اولیس و از نموده اطراف روم رفت و بعد از آن سیراوت کرد
 به قصد رود دجله و به سبب بر سر تقسیم خانی که حقوق امیر را و اموس کرده بود رفته و در آن معلوم و
 مستهلک گردانید و تمامی ملا و شمال را چون ارس و صکا و حرکس و قس و نیاق تا حب نموده و
 با کمال محادیت نمود و تمامی آذربایجان و عراق را بمیرا میرا ساه لیر برک خود داد و در آن
 را امیر اسامی سیرده لیر قندار کش و در سه به قصد عریت به دوسال کرده خارج
 و در دهم ماه خرم به به قصد و یک اردو می رسیده گشته و با خود ساه لودی که در آن
 ایام در و اهل باستانی میگردانیده نموده فتح به دست آورد و در دهانی حمله نام خود خوانده و فعل و عارت
 نامزد و در و اهل باستانه متوجه ایران گردید و لیر قندار محادیت و خود در سه به قصد و سه به
 سوا اس و ملاطفه و اعلیای را مات نموده و کثرت کتیه و تمامی انولات را سحر ساخته حاکم آنی را
 لعل رسانید و در بهمن سال دس را گرفته آنس رود و ناخست و تاراج نمود و جای اهل آمد با سرتاج
 این محاد را در لعل حراست یافته اند و تاراج لود دهم دی الحی در جمعه سال به قصد و چهارم چری که
 اتفاق در ششم در حد آمد و در حالی انکو ریه با لیر دهم بایرید که با دس روم لود مصاف کرده
 حالت دیو که حد در لود از فتح سال به قصد و فتح شروع کرد و تاراج این فتح را علت الود
 فی اودی الارض یافته لعلی لعل ارض که سه حرفی است اعلی آن الف است و در نظری و حرف ادی
 صاوست پس حرف ثا و که ادی است تاراج فتح سه مقول است که حوس است اچاا مادشاه
 در ایام سلطنت خود این تاراج را شنید بسیار حوس گردید و فرمود که اگر کثرت توارج تحقیق نماید
 چون ظاهر شد که در شش سه به قصد و فتح روم شده فرموده که حرف ض را عدد و
 باشد این تاراج در دست سب ریر که تعداد پنج سال فصلی دیوان لعل لیر رسانید که هماد
 بلوغی یکم که در من تعجب مضایقه دارد و فی الحقیقه فتح روم بایرید را سیر و دستگیر ساخته بایرید
 آورد و در جمعی اودا در نقص استی کرده همراه خود مدامت و حرات که اودا مطلق العنان سازد که
 در رص خناق و ضیق العس تاراج سیر دهم شهر سواا در سه به قصد و فتح در گشت فوت
 لیر دهم بایرید تاراج و فاب اوست باطله امیر بمورد نام روم را تا که در و بای و رنگ تا تحت کرد و چون
 حاضر نشد از مصای روم خارج شد و واسطه مدعی می گردید و در شروع سال به قصد و
 راج لولاب کرج رفته تمام کرجستان را ریر و زبر نمود و کلیسا با اطفال را ماسا گردانید و تمام

مردان قلعه گورکین را گرفته بر تیغ میزدند و در گدازید و در سینه میشتند و بخت هر کسی درختن سینه
 مالک خط نموده و از آنجا کوچ کرده در موضع اترار از اعلای ترکستان که از سر قند تا آنجا هفتاد و
 شش فرسخ است قتلان نمودند و در آن آنها مرخص شده شب چهارشنبه هفتادم و در شعبان
 سنه هشتصد و هفت که بمصادف میخیزد هم فروردین ماه انگیزی سنه یک هزار چهار صد و پنج عیسوی بر درو
 بجانب دارالملک بغا آورد و بر حسب دست بخشش او را در خطه سر قند آورده در کبیره سید بر کبیر
 شمس الدین کمال که صاحب قران را با ایشان اخلاص و اعتقاد تمام بود دفن ساختند و در
 لقب او علین مکانی مقرر نمودند و لقب کورکان که مثل اسم اومی نویسند اس است که
 که در سلسله خجتها همان بقرابت و اما دی مشرف می شد او مطاب کورکان نوارش می یافت چون چهار
 از آن سل بود و هم بابصه پادشاه وقت که در گدازیده بود بنابر این با الفاب کورکان شهرت
 و کورکان بر این ترکه و اما در گویند تاریخ وفات در الفاها میورقان یافته اند و ازین رباعی
 ولادت و جلوس و وفات او معلوم شود

تاریخ

سلطان تیمور که مثل او شاه بود در هشتصد و سی و شش آمد و وجود
 در هشتصد و هشتاد و یکی کرد جلوس

ایضا

سال هشتصد و هفت و هفده از شعبان نماز شام شنبه بخت اترار

تاریخ

سلطان ترکان بفرج را در خون کرد در هشتصد و سی و شش آمد و وجود
 در هشتصد و هشتاد و یکی کرد جلوس

تاریخ دیگر
 در هشتصد و هشتاد و یکی کرد جلوس
 در هشتصد و هشتاد و یکی کرد جلوس
 در هشتصد و هشتاد و یکی کرد جلوس

تاریخ دیگر
 در هشتصد و هشتاد و یکی کرد جلوس
 در هشتصد و هشتاد و یکی کرد جلوس

تاریخ دیگر
 در هشتصد و هشتاد و یکی کرد جلوس
 در هشتصد و هشتاد و یکی کرد جلوس

بانت هم

بهار منصور اسفند

شیخ نور قطب عالم

بود شیخ علاء الدین است اسفند نام او شیخ نور الدین احمد زاده گاه اول آورده شد شیخ صاحب اسم الدین پاکیزه
خلیفه اوست در ششصد و هشتاد و یک سال عالم علوی شد و در پیغمبر و مدفون است در مرات
جهان نام قوم است که او در ششصد و چهل و هشت فوت کرده و الله اعلم

اقبال خالو دی بسطخر خان

بعد از یافتن نصرت شاه فرمانروا و بهیله در ششصد و دویست و هجری در راه مغرب نشانی است نام او
اوست تاریخ

شاه اقبال خان نصرت مسند جانش تخت بنده عیسم شاهی

سال هجری گفت تالف غیب نفل آزاد عز بنم شاهی

واقبال خان ملک میان دواب را ضبط نمود اما اقطاعات بزرگ در قبض امرای دیگرانند کرات در قبض
اعظم خان عرف ظفر خان و بسط او تا تارخان و ملتان و دیالپور در دست مسند عالی حضرت خان و گاه
ولاده و قنوج و بهار و بهر لاج و جوینور در تصرف خواجده جهان نظامی طلب جنگ الشرف ماند و ملک
الشرف خواجده جهان در ششصد و دویست و هجری در جوینور فوت کرد و ملک و نفل که در جوینور
بود بجای او قابض شده خود را مبارک شاه خطاب کرد و چون مبارک شاه در سه اسب
نمانید و فوات یافت مراد او سلطان ابراهیم پادشاه جوینور و نیزه گردید و اقبال خان در شش
صصد و هشتاد و یک بر حضرت خان حاکم ملتان لشکر کشی نموده بستان هم جمای الاول سنه که در نفل
تاریخ و فوات - تمییه

چون شاهی اقبال خان زاده کشته شد و او را تعلیم گبر ویر و درش و امای خلق

یافت جادو سب طوبی و نصر جوین سالش ابروی پانزده آه و او را دیالپ خان

میرزا میر الشاه

وزند میرزا میر نور کورگان بود ولادت او در سه صد و شصت و نهم هجری واقع شده در زمان
بد خود حکومت عراق و عرب و حجم و آذربایجان و دیار بکر و شام بانان متعلق بود روزی در
شکار اسب رام خورد از سر برین مرزین افغان و صریح عظیم در سه دروی او رسید اگرچه غلام
بسیار کرد و مزاج او بصحت میل کرد لیکن اثری اراک ماند تا اراک امور مملکت مرزا ابو کرم کسیر
کولان او بود سپرد و خود و قتل نکرد و چون پدرش میرزا میرزا رخت مستی بجای بر است ابو کرم مرزا

خام ماند خود کرده بهات سلطنت را بر سر اقام نهاد تا آنکه از سیال قرا یوسف در کمال کار را از
بنجام امر توفیر موس سلطنت در سرحد ملک جدید رفته تا امیر ترک خود بود و وفات او در ایام
ایام مشغول شده بود و بهر توفیق بر دستان و سپاهی عظیم جمیع عموده در حوالی مقریر آمد در او که برادر
همراه گرفته بخار به ستامب و تاناکج است چهارم ذی قعدة سده هشتصد و ده هجری مراد میرزا شاه
گشته شد و در او که ابرام یا محمد مکرکت مدت عمر میرزا سه چهل سال و هفت ماه و ده روز
و مدت سلطنت سال و شش ماه و هفت روز و در او است لبران لوده اما که مرزا دعلی مراد
عمر مراد در مراد حسل و سلطان محمد و مراد اکمل در مراد سیور عمتش
سلطان احمد جلا میر نندادی

غلبه الصدق سلطان ادیس حلا مرست بعد قتل نمودن مراد حو سلطان حسین جلا میر را در
معقده دشتاد و چهار در تعداد و سرحد خلافت گشت حکم او تا سرحد روم رفتی تا رستایی
هر ما و شهر برود و در اسعار عربی و هند که بیگو گفتی و در انواع هر مثل تصویر و تزیین و قوای
و مشاهلی و خانم مدی و میرزا ملک استاد بود و شش فک حلو است او اعتقاد می عظیم در حق
حوا حو حلو بودی و جدید که حوا را بعد از طلب دانسته و رعایت کردی حوا را فارسی حاس
لعدا میل به خودی و کفنگ باره در وطن مالوف قناعت کردی در بدیع سلطان اس عمل گفته
شهاد و رستاده
حسل

احمد الد علی مولد السلطانی	-	احمد سیح ادیس حسل ایلیا لی
خان بن خان سبها شاه مراد		آنگه میرید اگر جای جلالتر حوالی
ماه کرنی نو آید بدینیس برسد		محوه احمدی و عاطفت سخانی
ریسکن لاکل ترگاه که در طالع گشت		دولت گسری و منصب بجگیر عالی

سال دوازدهم از جلوس در حدود سنه هشتصد و پنجم امیر تیمور صاحب قراول جمع سلطان امیر
لعدا و کسید و سلطان احمد لعدا و اداع کرده در روم رفت و چون جدید سال لعدا و وفات صاحب قراول
در سنه هشتصد و سیزده سلطان احمد نقد شریز کرده مرزا یوسف ترکان که از حمله ملک مال
برادر لعدا و کسید و کار سیر رسید مرزا یوسف بر سلطان احمد غایب آمد و در اکرانه قتل و آو
در ستم سلطنت ابد حامد ال جلا میر را قتل و از کم مسلط شد و چون حسل سلطان مرزا سا بهج
اس صاحب قراول رسید و حوا حو حلو که عید دهر حوا دره مصر بود و سلطان احمد اورا سیح میرزا

گرد آمده بود و پرسید که هیچ چیز بر او تسلط یار عزیز نیست و چرا این دعا می در تاریخ سلطان گفته اند این

تاریخ

عبد القادر زیدیه هر دم خون ریخت باید در سینه شربت جای سینه
کمان هر سینه هر خسروی را تا نگاه تاریخ وفات گشت قطعه تر نیز

قزاقیوسف ترکمان

دله قزاق است و اصل آن از حبال عارف است من انصار ترکمان و معبد قدم باور بایمان
و مد تیس افاده اند و مردم صحرائین بودند سلطان اول پس جلا برایشان را کله بانی و چوبانی
و قزاق و دلا و سلطان محمد خدای خرم کرد و تبریر را گرفت و باز از سلطان احمد مختار
منتهی شد و سلطان احمد از سرهای تراکه در صحرا خوی مناره ساخت و قزاقیوسف آن مناره
را در زمان خود خراب کرد و سرهای اقریاد فن نمود و بر جا آن لکری نهاد فرمود و صاحب
قزاق محمد و قزاقیوسف را مار یا از آن بایمان و مصافات آن را ندانیشان گر بخت اند و تا تیغ ابدار
مناجراتی در میان بود آتش فتنه آن مخاذیل مشتعل نمیشد و همواره مکوب و گریزان بجانب
شام و مردم بودند اما بعد از وفات صاحبان از قزاقیوسف استیلا یافت و فتنه ظاهر کرد
بوعی که در رفت امیران شاه را در سینه شمشیر و ده و سلطان احمد علامه را در سینه
و سیرده بقتل رساند و چون در سینه شمشیر و چهار ده هزار شاهنرخ لکری عظیم جنگ قزاقیوسف
سینه بدفع او مشغول گشت و هر دو لشکر فریب یکدیگر نداشتند قزاقیوسف بهیضه کرد و از در دشمنی
و در گذشت و ملک و صیغ متصرف از شاهنرخ درآمد بکه از شاهنرخ دران باب گفته ایمان
بسا و حکومت بکس نرود و دلی هیچ رصت در دامن جیاب نه چنین طرفه منصوبه کس ندیده
یک سوی شاهنرخ زبکیوسه مات

احمد آباد و کرات

احمد آباد دار الک کرات است سلطان احمد بن سلطان محمد بن سلطان مظفر شاه کو اتمی همت سرنا
آن گماشته در طغاب اکبری آمده که چون سلطان احمد آب و هوا قصبه اسادل را که سر راه
بین واقع است موافق مزاج خود یافت با استقوا آب جاب هیچ احد گتو که از کار مشایخ آن نزد
بود ارا ده شهر ساختن نموده در دی القعد سینه لاث و عنده و نه نمایه در کنار آب سیر می
حشت تعمیر شهر احمد آباد را در زمین نهاد و قلعه و بازار با وسایح متعدد طرح انداخت و در سیر و

سه صد و شصت و نه ششمار دارد و سیصد و دو هزار مد آن دال ساحت و چهارم مای آن سیرنگ ما
ماجر بایسته ام حاکم جلای شاه موسوی ناهنج درین باب گفته و اول موسوی در ذرات و سغریه
قوم است از آنکه این حدیث ترقیم بایست آیات

جیس کف جلوی سکر سحر - که افشاد صد و پنج در در سحر -
که چون چینه گشتاه گرد و فی ظلام - شدش بر قیبر و دسایر مقام
رمبی لعلیت و حاکم - ز گردن حاکم ادب پاک دید
الهام غسی و حکم الله - جیس آه اند دل پادشاه -
که در ساحت آن زمین بوا - که تار و پود شهر سے معظم ما
لوان شاه شسته بخت یار - کرد و ساعات سدا این را -
سوی مقدمه از بحر یہ - غلغله غنما غاما غایت -
جو ترتیب آن شهر عالم مقام - سدا ناصر الدین احمد تمام
در امام هم احمد آباد - در آل طبع احمد آباد شد

در سه عیس دما مایه حصار احمد آباد صورت اقامت و حل و حل و سلطه سلطان محمود
رسید و دو آرد کردی احمد آباد سهری ساها و محمود آباد نام و در ولایت صورت طبع سر لعلیت
استواری در سه به صد و چهل و هفت تعمیر ساحت و سلطان احمد مکر و لغات و نال و احد و
مظفر شاه در سه ملک و غنما مایه بحری لعلیت کراس رسیده بود و دست و دو سال و پستگاه
و هفت روز سلطنت نموده در چهارم ماه ربیع الثانی سه به صد و چهل و شش در که س و دو اردو
سلطان محمد بادشاه شد و بیس اروپا و سلطان ملک الدین بجای او نشست

سلطان خلیل الله

در به امیران و س امیر تیمور است و دنا اب امیر تیمور بر حکم سمرقند خلوس کرده مایه سابی
حسن و خشنده و طرف طبع نموده چهار سال در دمار مایه سلطنت کرد و آخر الام حیدر و حبسی
و حیدر و حیدر و تندی یک و باقی امر و خروج کرد و دست پادشاه را مکر کرده لعلیت و حیدر
در سادند حول اداره اسپیلای امرای حرام ملک و قید امیر را در به سمرقند سمرقند
سبابی گرامایه جمع کرده از بهرات حرم سمرقند نمود آن مایه سال سمرقند را گذارسته لعلیت و حیدر
که حیدر و سابر سلطان لغات تمام خود درده بر حکم سمرقند خلوس کردی لعلیت و حیدر مایه سلطنت

بنصرت شاهنشاهی اقبال و سلطان خلیل را از بنده خلاص ساخت و از ابامو عبور فرمود و حکومت تخت
مختلف الصدق خود را به یک کورگان مقرر داشت و گمان و انگ فتنه شمشیر و بازده و بود
از آنکه سلطان خلیل را شاه ایران سلطان براه آورد و سلطنت و ایالت رومی و قفقاز و ایران بدو داد و او
او سال و نیم در آن دیدار نیابت علم سلطنت کرد و در شهر جیب سنه هشتصد و چهارده هجری در
بجوار رحمت حق واصل گشت بیست و هشت سال عمر یافت

مسجد کجرات

در کجرات موصی است موسوم به بانک چوک قریب آن مقام یکی از اراکین دولت سلطان احمد کجراتی
که ابو بکر حسینی نام داشت در سنه خمس و عشر و محمدنایب مسجدی عالی تعمیر نموده این آیات در تاراج
بنای آن در رات اسکندر سه موقوف است

فرخ این بقعه که چون کعبه بنای عظیم است	کعبه سلطنت دولت و دین عرب است
در جهان نداری سلطان زمان احمد شاه	شهریاری که نهشته جهان عشق است
منع حرم و ادب است یکی نانی آن	که دفا و کرم و کشتش اندر حب است
زنده آنی مغر و اولاد علی	سید عالم ابو بکر حسینی لب لب است
بجود الله مریت شده تاریخ اساس	هشتصد و پانزده و غره ماه ربیع است

ناصرالدین سلطان محمود شاه

پسر شاه لودی است چون اقبال خان پسر جنگ با خضر خان حاکم بلخان کشته شد دولت خان
و احمد خان پسران محمود خان لودی با هم متفق شده ملک را در قفله اختیار نمودند داشته سلطان
محمود را که از خوف امر تیمور دسله ناکه داشته بطرف کجرات گریخته بود و بعد از آن در قوج آمده آن
ملک را تصرف خود داشت طلب داشتند و متابع گشت و دوم ماه دی الهانی سال هشتصد و
هشت هجری بار دیگر او را بر تخت و پناش میدنند تاریخ جلوس او است

شد جوهر تخت نشینی غازی سلطان محمود
دولتین بنس و غلامانه از خان لودی
تألف از خضر قدس آمده او از گمان
قدرت عدل بود سال جلوس او است

سلطان محمود در سنه هشتصد و پانزده هجری بطرف کبیل برای جنگ رفت و بعد از احببت بر لیس گشت

تا پنج سب و بهم دی خنده بعد امانت هشت سال و پنج ماه و هفت یوم در گذشت در حکومت و نحو
او هر دو مرتبه تار و دو فاشت نوره سال و پنج ماه و نود و پنج و فاشت او است

تا پنج

از کوس منار که سلطان محمود آمدن ایزد عادت در عزم دلو
بالتعم و الم سده و گفت از حیف سار و الم و در و همین روز او در

دولت خان لودی

میر محمد خان لودی است که در فاشت سلطان محمود آمدن او در فاشت هشتاد و هشت سال و در فاشت هشتاد و هشت سال

تا پنج خلوص او است

تا پنج حسیه

کرد دولت خان مانند عادی و اللس روی عالم را که سسی حو و روی حو
گفت بالتف باس اقبال با صد حو و روز گاه پنجاه سال تا پنج خلوص

تا پنج با مردم ریح الاول سده هشتصد و هشتصد در حکمت حضرتان اتحاد در قلمه و در فاشت
نات و آنکه در ماه عادی الاول سال هشتصد و هشتصد و هشتصد در فاشت او یک سال و در فاشت او یک سال

تا پنج

به چو دولت خان پسوی خب الاوگر عالمی ارد و عزم سده ناله با مردم
سرخپه فکر مردم تا که تاریخی ششم گفت بالتف سال او که عزم دولت

امیر قوام الدین سبجانی

در مایت حال از سده کای زیسیان عوام لوده و سده جمع و حرج و نوجیه و تحقیق التوفیه لوده
لوده تا که لوده و دی را خنده رسد از بر حه و ال لوده و سرون آمد لوده و راه اعر و مشول سده ویرا
سیار است لویه غریبات مولانا حال الدین را جواب گفته که تا لی نصف کرده حصول الحامین نام
آن نهاده و در ای سخنان عریب در ح کرده است و فاشت سیم و سیم سال هشتصد و سده و فاشت سده
جناحه از تاریخی که مولانا شخی قسسامی ده تا پنج ولادت و فاشت او که عزم سده و فاشت سده

تا پنج

امیر تارک سالک قوام ملت و دیس که در طریق طلب مصلت او هم لوده
سال هشتصد و سی و چهار و فاشت سده و فاشت سده و فاشت سده و فاشت سده
سده و فاشت سده و فاشت سده و فاشت سده و فاشت سده و فاشت سده

تاریخ سلطنت حضرت خان

این ملک سیلان حاکم عثمان اراد داد که او است که بعد وفات پدر خود در زمان خود است و بادشاه آن
بجای خود ملک را رسید و صاحب جلال بود و چون مراجعت از هندوستان آمد و لایب مادر و سلم و خود
بود و تاریخ یازدهم ماه ربیع الاول سنه هشتصد و هفتصد و یازدهم دولت خان لودی مبارک بنموده و او را
از محبوس کرده بر تخت و پادشاهت تاریخ جلوس او است

تاریخ

چون حضرت خان بر تخت کرد جلوس در سنه های ریش ۱۰۰۰
به تاریخ این جلوس سرد شد - گفت جشن بپا دیش ۱۰۰۰
و حضرت خان با وجود استقامت و سلطنت که بنام امیر محمود و عهد فوت او نام پسرش شایخ مرزا احقر در
در مقام عدالت و خداتر که روزگار میگذرانید بعد سلطنت هفت سال و دو ماه و دو روز و یوم تاریخ هفتصد و
بجای اول سنه هشتصد و بیست و چهارم حری برض مبتلا گردیده در گذشت و پسرش مبارک شاه
بادشاه و پادشاه تاریخ وفات

تاریخ

چون رخت ازین جهان خضر خال بست تخیل طرب جهان مینا و آرنج
تلف و حجب فکر سبزه زده گفت در درازان روز از خون تاریخ

محمد و شاه قلی

فرزند محمد و شایخ شعل میانی است در دیشی با کمال بود و در موضع جوسی خاص که مقابل قلعه
واقع است مدفون است و مرقد او زیارتگاه عالیان است شاید که در سنه هشتصد و چهار
فوت کرده و تاریخ او درین الفاظ مایفته اند بحر ملک آفتاب و بعضی کسان از اسم او که شاه
تقی است و عددش هشتصد و شانزده می شود تاریخ برآورده جایزه ازین بیت مستفاد میگردد

تاریخ

چون شاه قلی موصل حنفی در اسمش گفت تاریخ وفاتش

شیخ محمد گیسو در آنر

قلعه شیخ نصیر الدین جراح دیشی است فرموده میراز دیشی بدش رفت و در سال هشتصد و بیست
و پنج در آن دبار فوت کرده در گلبرگ مدفون گردید تاریخ وفات او از تحریر الواصلین نوشته
آنکه سید محمدش نام است تاریخ میکان پیر اصل کلام است

عالمی اکسید از چہ از سرسہای کیواں دراد
 ماہ دی قندہ لودش سر ہم کہ شدہ سید کج
 سال نقس کرانجو لود سعت عقل خودم دیں زدیا گفت
 سید ساه نعم اللہ ولی

۹۲۵

ملکات تصانی و کلمات الانی موصوف لود و کثرت عادات و کسب و کرامات معروہ سلسلہ امام
 موسی کاظم بنتی میتو۔ مرید شیخ عبد اللہ مامی لود و دیب امام سماعی دیب و صلاحیت معروہ ملک
 ارباب معصود اولاد مد معارف سلطان شامیج لودہ مولیات اور یب القندکات و رسالہ است
 دربرات حال امام موم اس کہ لود رسد ہمسد ولست دیب در مال شامیج مرید اصالح معروہ
 و در مال مدول گردیدہ امام مار یج کہ دیکات خیر الواصلین مسطور است سہ ہستصد و بیست
 و چہار مسمود مار یج این است

تاریخ

آنکہ روسن تزار حور دماہ است ساه کوس نعمت اللہ است
 لقب حاصل اوس نور الدس روس اور اور مال در میں
 ادولی جداست در دو جہاں مرشد و ہمای میرد و مال
 ست و محم مد رح لودہ کہ بدیانش نقل سر مودہ
 آنکہ معراج باب در دوس است نقل اذ اصاب دوس است
 مار مار یج فوت اور صواں نور حیات بدل گفت مد ال
 روضہ عالیست مال ال کبیر حد سہر کرمان است

۹۲۴
۹۲۳

سید قاسم الوار

بقشت معین الدین علیہ السلام اول شیخ عبد الدس اور پیل مرشد اسطس اور اور مال الست لودار
 تمیل میل ہرات و مود و لکری اور اسلاف امام مد معصودا و گند اصحاب عرضت اہرج مراد کثرت
 کہ اگر نوزخا مال مرید شاہ قاسم گردیدہ اند و مارا صلا حیت و حد ال اعتمادست ماوساہ ماراج
 سید حکم مود و لکین ہج کس پرا آت مرادت کہ این حکم مد تواند رساید در مال شامیج ہلادہ ہسیر
 گفت من لطایف الخلیل اور مارواہ سارم مرادت و مرادت سید شد و عفرتی سخن عزمیت شعر
 در میان آورد سید مود و یدرت مراکم و حد اخراج فی کند سہرادرہ گفت کہ ای خداوند شامیج

مات احم

سرخ خود مسلک سید گفت آن سخن گرام است که نژاده این بیت خواند بیت
 قاسم سخن لونا که بر خیزد و غریز را گمان شکریه طوطی مکن مردار پیش کرکالان
 سید و عا و تخمین کرده فی الحال رود راه نهاد و در سینه مشتقد و بخت ازین جهان رحلت
 و خود در راس الجبال مرقوم است که او در سینه خمیس فغانین و غانا نه فوت شده مرقوم شد
 حام است تاریخ وفات او از کتاب خیر الواصدین نوشته شد

تاریخ

شاه کویتن قاسم انوار : ذریه ال حمید کرکال
 بود او سرلم یز : واقف حالتی خفه و بطل
 سال ترحیل آن ملازم : خلد گفت قاسم بخله قاسم بخله
 مرقوم شد شهر جام : مکر برش نور صبح و شام بگر
 سلطان مبارک شاه

۱۳۵

بسیار خضر خان است بعد از تاریخ نوزدهم ماه جمادی الاول سنه شمسه دولت و جهان بحری بخت
 و پیاشتست تاریخ جلوس اوست

تاریخ

گفت چون یاد شه مبارک شاه : شادی آمده کنت و بر با جشن
 سال تاریخ این خفته جلوس : شد نگهبان عالم ادا جشن

چون سپیده سال دهم ماه و شازده یوم سلطنت نمود سر در الملک و قاضی عبد الصمد و سایرین
 کویتریه القان کرده او را تاریخ نیم ماه رمضان سال شمسه و سی و هفت هجری در مسی که
 آنجا برای مادر رفته بود شهید کردند و برادر زاده او را که محمد شاه نام داشت بیاد شاهی برد
 شاه پوشتنگ بادشاه ملو و معاصر سلطان مبارک شاه بود و سنه تاریخ وفات مبارک شاه

تاریخ

آزده چو شنبی سفر از دنیا : سلطان شد دولت مجددش
 آواز آید برای تاریخ وفات : سعی سفر روح جسم ز سرودش

۱۳۶

نژاد ابالیسنفر

ابن مرزبان هجرت ولادت او در شهر سنه شمسه و هجری و داده و فغانش ازین

در دار السلطنت ہرات در باغ سفید نودہ در عرصی و ہنس سالکی در سرحد سے و ہنر لوار سخی ہند
 اعالمی لوگوں کو کہ چل گاہ حوسن نویس در کتاب خاد او کفایت مشغول می بود ، سورتی
 وفارسی را بیکو کھتی ولسن سلم خط و شستی و این تخلص اور است سہ کدی کوئی اوست
 نابیر کہ ای کوئی عالمان یاد آسایست و میان مرزا فتح ملک و مرزا حسنود اور
 سلطان لطیفہ و حکامات سہارپ سخی اور در طشراہ کجواک کران ناگرفتار است این
 واقعہ در سہ ہشت دسی و ہب بحری الواقع آمدہ سواد در مہتہ او اسرار سہار کہہ اندام
 سہی بدین رمای بہکمان فائق آمدہ رمای در نام تو ہر سہی سیوں کردہ لالہ ہم
 حول دیدہ در دامن کرد کل حب ققامی ارغون را بدید قمری بدسیاہ در کرد کرد
 شاہ مدار

لعن او بدیع الدین است مرید سچ فہ طبعوری لطافی است ہر کر حامی او سنجکت سہی و مطلق
 نیامی سحر و استا ہار و گر گدازد سلسلہ مدار یہ را او سر آوار است حوا گاہ او کیست
 ہر سال رور و و سہل او کرد با کردہ مردم اور دور و شہتہا ہا سہار سہد و ہر کی رکار ملک علم باور
 مردہ نیالہ ہا محامی آمدہ قاضی سہاب الدین در زمان سلطان ابراہیم شہر قی مدو او کیست
 و شہر ساری اور قتی در ہرات جہاں نام قوم است کہ تاریخ دیاب او ساکن ہست بامہ
 اند کہ ازل سہ ہشتند و سہی و ہست مری آید و بعضی بوسہ اند کہ در ہشتند و چہل موت
 کردہ حول را قلم اس اوراق در سہ بکار دو صد و ہجہ بحر می از الزار لظرف اگر نامو
 یہ مرت کہ رست در گاہ بد کہ سس کردہ شہر قی ار سہر فوج فاصلہ اروا قناد و این تاریخ
 در دیاب او از سیری کہ بخادر آن مکان بود بدست آمد

تاریخ

رفتہ ہیں دار سومی حق کتاب سہ دین مالک عیاں و عواہ
 حیمہ رد سومی عالم ملکوت رح بر لب ہیں جہان حراہ
 ہر دم ار حادی الاول شہر و واقعات عالمات
 کسٹ طالع دران رمال و صبح مظہر فیض دوست را در پات
 حول ملک کرد دل رسال وصال سہ فیماں ساکن ہست حواہ
 یعنی مردم کہ از علم تاریخ حرم مداردہ منکومہ کہ عمر س جہاں صد سال بود اس سچ بعد از عقل اس

از مار پیچی که در حجره اولی علین در وفات او مرقوم است چنان مفهوم میگردد که عمرش کمید و بس
 و چهار سال بود و سال وفات هشتصد و چهل و این تاریخ از دست

آنکه قطب مدار عالم بود پادشاه ممالک دین بود
 شاه یاز رواق علین نام دار جهان بدیع الدین
 یعنی است و شاهی و حلبی عیال میشوای راه خدا طلایی
 آن شهنشاه که مطلع نواز است از برید این شاه طغفور است
 عمر آن شاه مطلع الانوار مکتوب است و چهار سال شمار
 شده سال طلوع او بعین شمس دنیا و دین بدیع الدین
 شب محمد شاه نقل نمود عجم از حماد اول بود
 سال رحیل او جهان و نهفت عقل قطب الدار خجسته گفت
 باز تاریخ نقل آن اعظم زرد خرد ساکن تهرنت رستم

سکندر ترکان در وفات پدر حلاوت و مرداکی تاجه سما آورد که در ونهم کتبه و باج
 و ولد قزاق یوسف ترکان است بعد وفات پدر حلاوت و مرداکی تاجه سما آورد که در ونهم کتبه و باج
 مرزا مصاف داد و آخر قتل و شکسته شد و بجانب روم گریخت و کان ذلک فی یوم الاربع
 تاریخ عشرین شهر خرداد و عشرین و ثمانمائه و شش اینج بر خیزد مملکت اذربایجان را
 ماولا و داماد بزرگ عرض کرد اما از ترس میکنند قبول کردند با ضرورت آن ملک باطلای
 سامان گذارشته بدار الملک اصل معاودت نمود و چنانچه گفته اند که سکندر لشکر مار از خود
 سینه با ملک گرفت بگریخت باطلای بمان شاهین و اولاد قزاق یوسف و ترکان سینه با آن خصوصیت باقی
 ماند با آنکه در شهر سینه تسخیر و تفتیش در ثمانیه سکندر کجی شکوب و ضعیف شد و از دست سپه خود
 که قتل نام داشت در سینه هشتصد و چهل و یک سینه شد و شش اینج مرزا برادرش جهات ابن قزاق
 را برادر بایجان امرضا حکومت سکندر را نبرده سال بود

سلطان محمد ابن میر الشاه

س امیر تیمور بدین و اهل دین بازگشت تمام داشته همواره با برادر خود مرزا خلیل الله در سمرقند بود
 و از سلطنت و ملک داری رغبتی نداشت چون در سینه هشتصد و یازده شش اینج مرزا سمرقند را

کرده تا اسیر شود در راه یک نمود سلطان محمد چهارم او اقامت اختیار نموده و در آنجا یک شهر و دو
اعزاز احرام او کوشیده آداب مراد و سلوک می نمود سلطان محمد دو فرزند داشت یکی سلطان
الوسعده مراد و دیگر بنو جبر در جوار بیا رفته و بمرگ رسید سلطان الوسعده با عذر از ملک
مستشارش نمود و حرم بیوسه سلطان الوسعده در ساء عاطفت او نموده کامیات عسکری و طب
می نمود تا آنکه در سل سلطان محمد ارهاج ماریت پیکر در سه هفتصد و چهل و پنج رحمت بستی از سل

شیخ و جیهه الدین احمد معری

الوسعده مراد و احمد که پنج کس کی از میانج کاز زیور کار خود بود و پیش کل اختیار الدین محمد با
سلطان بیور و مادر و پیا فرستاد است و در امرای کار بود و خوا و از فرزند داشت و بعد از شیخ
آورد و ادقی بود و شیخ از مرط حال و حسن که داشت مردمان دین را در ایام مالی و لغت نموده
از دعوات بیه در فتن و غور مستور می نمود تا آنکه مریدان اسحاق مرسلک و در اینک در درگاه
مقام مطب رسید حاکم سلاطین بنده بر او رسد و چون کجواب رفت سلطان مطهر کجواب
که ما و ساسی داشتند بود و مریدان و شیخ یکصد و نه سال عمر یافت و دعوات او تبلیغ و تحمید
بستم متوال به هفتصد و چهل و به در مال سلطان محمد کجواتی در کجواب واقع شده و پیشتره او
مریدیکه شهر را احداث و در فتنه کجوات است و در اب رسید و مریدان مریدان است که در امام احمد سار ششم
در سلطان محمد کجوات عبادت شیخ فرستاده بود آن شخص در اماره راه مردعات شیخ اعلی
ایده گرفت و در سلطان احمد سلطان احوال بر سید گفت مصر عرصه ۲۲۹

تاریخ حروف اس مصر عرصه مراد تاریخ دعوات مراد و لغت احمد کجوات سیر بهان
تاریخ نومی آید و فاضل شاعر کجوات وصال او را ماس نظم کرده

طاهره علی عا مایه : کان و الک و ماس التوال -
مره دل باید مطب
دین تاریخ در دعوات او در کتاب شعر الود مبلین مر قوم است
تاریخ

شیخ احمد معری لوده صاحب علم موهبی لوده
تطلب حق بود عمر او از حق صدر طلب سده در ملک لست

مات یوم الخیر من زوال - کان الکتاب تمام من الشوال
گفت تاریخ نفسی اور شوال - جامی با حمد استب حاد ال
روشنه او با حمد استب - موضع فقه حادی ارشاد است
سلطان محمد شاه

بن وید خان بن خفر خان مہنہادت سلطان مبارک شاہ در سنہ ہشتصد و سی و ہفت
در ہی جلوس نمود تاریخ جلوس او است تاریخ

شدند شاہ جوان برکت و دولت کا سبب تاریخ
بودم اندر فکر تاریخ کہ واقع گفتہ
اصف اصف و سکنہ بعد از تاریخ

در ان او در سنہ ہشتصد و سی و ہفت ہوشنگ شاہ بادشاہ مالوہ لیٹر دلا در خان عورتی فوت
کراد و تاریخ فوت او در افغان ہوشنگ شاہ کا تہ یافتہ اند ہم در عہد او در ہر شکر سودا و در ہر دبا
تماسی بد آمد و سلطان ابراہیم شریعی خجیہ از برکات را متصرف شدہ بود و سلطان محمود شاہ
غلیجی کہ بعد وفات ہوشنگ شاہ بادشاہ مالوہ شدہ بود در سنہ ہشتصد و چہل و چہا - با سلطان
محمد شاہ غار بہ نمود و سلطان احمد کرا تہ مناصر او بودہ است و محمد شاہ محمد سلطنت دورہ سال و
دو ماہ و ہفتہ روز بہ تاریخ بست و دیم نوال سال ہشتصد و چہل و ہفتہ حری در گذشت
این شکرہ در تاریخ وفات او است اما تہہ عد و کم می شود

چون کہ شہید گمانہ کہ بود
شدت شکرہ مردوس غیبی گفت
مرزا شہینرخ ایں امیر تیمور صا حبقر ایں

محمد وفات پدر خود بادشاہ خوارزم دہراسان و محمد مار و اسراں و قدری از ہندوستان بودہ
ولادت او در مدہ سمرقند چہار دہم ماہ مدح الاول سنہ ہفتصد و ہفتاد و ہند ہجری لونی عامہ
و ہفتاد و یک سال عمر یافت ہفت سال بزرگاریہ بادشاہی حراسان کہ دو چہل و سہ سال
بعد از پدر با استقلال در ممالک نوزان و ایران و دیار ہندو ترک سلطنت نمودہ ار عایت
حوت و خصوصیت ہر جمہ و اسب او کا عسکری جامع ہرات تشریف برود تا آنکہ در محو
بست و سویم بیج ازانی سنہ شمس و قحطیاتہ دیکہ از نوز خان شدہ و تہیر و سکنست ناگاہ

جرب بین که چهار فرس حاصل آید بود جدا. در یک غلوس مال در خارج میگرفتند که بسیار
 در اجماع بود یک و انگ شش بود اوقات پیر از مادر الهی که خراسان کشید ملک موردی طلب
 امیرزاده علاءالدوله این خورز با سیواس ستانج تا او می رفت کرد و در حدود نیراب س اعمال بد
 حبس افتاد و الی یک طفرات و تمامی خراسان را سحر صاحب بود هر دو لشکر می همراه داشت
 و در آن هجوم خراسان خود شد در شهر رمضان سه انج و حمیس و تمامه نوشتند الی یک لفظ
 خراسان منتقل بود الوالی خراسان سمرقند را خاصه کرد و در آن حال لیکن سرزاد عبد الشیف را که بلخ
 سفایات آن خوابار داده بود شیطان تخلص داد و با بر غامی و با فی خدمت سه ماه الی یک
 در کنار جوی ماعبد الشیف بخار بود بعد از آن در شهر شعبان سه هفت قصد دیجاء و سه هجری
 سمرقند میان پدر و لیبر مصافی دست داد و عبد الطیف طریاب و الی یک بطرف ترک
 که نجات دعد الشیف برکت سمرقند غلوس نمود بعد جده می در افق ملک از باطل سمرقند شده
 در شهر رمضان سه دیگر پیش در نذ فی محامد آمد آن بدیخت در ادل پدر امرعات و اگر
 نمود فاما سلطان برو غالب شد و دل او را قتل پدر و لیس گردانید و بر لب آب بسجج که بر
 سمرقند است آن ماکتاه را بدست عباس نامی داد و عباس او را انصاف حول پدر خود بدیده
 شهادت رسانید و اذ الوق الی یک این صحت را فی حواء صیت پدر کش ماکتای را
 استاید اگر استاید بر منس سه ساد: عمر برز الی یک بجاء دین سال بوده از لفظ صح
 قاسمچ او بر می آید و این رمای د قطعه در تاریخ وفات او است

الغ یک آن شاه جم افتدار که دین می را از و بود نیست
 جویناس گشتن: تیج خا: شدش حرف تایج عا س گشت
 در الفاظ عباس گشت تایج وفات او سه آید و این قطعه که بطور تمیه سب سر از الی حال خبر میدهد
 شاه محمود الی یک علیه الرحمه که خود را بسوی کعبه حضور رساند
 راست در عا شش ماه رمضان گشت
 اگر ای دل ز تو تایج وفاتش میرسد گوی ای سحر الی دور الی یک
 اگر از عبد الفاظ الی یک عدد لفظ دور مینا کرده شود مار سچ سر آمد

اس در الع یک است از بید مانی سته ملک از دگر وقت بولد اول اساسه اور بر کس از دست عباس
مانی کشته سد جوں بهت ماه و کرمی مریں گدست سبب اصل اسقام جوں در از لبر کس مانی
دست یکی از لارم خود که ناما حسین نام داشت در دست و ششم ربيع الاول سده هسقد و عجاه در
جماد نفعل رسید و مرس را درنده در مکاه طای در سه الع یک که در رات است او یکد حکم
در مایکج او گفته اند

۵۴
۱۱۱ حسن کت سب موعاض ریر تاریح قتل اوست که ۱۱۱ حسرت

سلطان علاء الدین

یستند ساه و رخاں سرخان سپه نود و مات در خود در سده مستفید و جمل و
 بحر و سرب و پلست و پهل و کوه و دیگر از آنده جیت کرده و این سلطان خود از
 هم شکست و حسان تر و عاقر تر و دین مسل که رماں و عوام الناس این دایره است که دینای
 ساد عالم ارد و پیل تا یالم در باب اوست و حسان عاقر نام و در یار و دود و باریج خلوس اوست
 ناسیج

سلطان علاء الدین خوارزمشہیہ برسر مہمہ تمام ار دروہا م

گفتم که رسال او حکوم ناقص و معدوم که هیچ ادب و احترام و سلام

در سده ہشتصد چھ ماہ و سچ ہجری پہلوی نو سو سے دار من حمید جان لکری سرکشید و دہ پیلے قمر
گردید و سلطان علاء الدین لطف بہ اول رفتہ مراں ملک قانع مامہ و در سہ ہشتصد و سہاد
و سہ در بہ اب اس درگہ ست در راں او تمام بہد و ستاں طوایف لاکو کہ بود در کس و کرات
دالوہ و جو مور و گھالہ ماو تا اب اس صاحب کہ بود بہ مدت سلطنت او در دہ پیلے بہت سال دو ماہ
و مہیوم نام مادر من جہاں آرا یکم بود

۴ مولانا اسحاق

در این ایام از آنچه است و حلیه و بهشتی را در سید صد الدین را حواله است در سه استعد و در گشت و در سه بار یور و در حق خانه خود در حق گشت تاریخ و دانش محمد و ام اسحاق یافته است.

اس سلطان مایسور است اسرارچ هست سلطنت هرات مدو فلقون دارست و بعد قتل کردن مراد چوم

سلطان محمد را در سنه هشتصد پنجاه و پنج با دوشاه عراق و خراسان شد در اوایل سنه ستین و ده
در آغوش دولت پابرهنه با در دو ذوبان در غایت هایت در حوالی برج ثور که خانه هشتم طالع بابر مرزا بود
شطح میکشت و او لای دولت او از غنی نهایت هراسان شدند تا آنکه در بیابان شسته بنه
بست و پنجم برج الثانی سنه احدی و ستین و ثمانه به سلطان بابر در مشهد فوت کرد ایام حکومت
او هشت سال بود عزیزی در تاج و تاجش این قطع گفته

مارچ

شاہ ماہر سہی کہ ارعدش : عدل فوسروان جو ہے پاسح

نور اسج جو در سجاد کرم گنت تارنج فوب اور اسج

مولانا شرف الدین عبد القادر برادر صاحب مطبع السعیدین در تاسیخ او گفتند

آفتاب ملک مارحان منساہ پنج کی جهان حورسید یہاں درجورۃ

در مبحث الثانی و تفصیل ر بیج لاله را ساغر ز خون دل جریست

جزع را گفتم جگر با خاکم شد دیده از اشک دامن پروردگار

ایں جہ حال است و جہ تاریخ گفت

موت سلطان مویہ باہر است

این غزل نمونه از درداست طبع فیاض آن باده شاه است غزل

در دور باز کهنه سوار ای یکی می است
نی است

ایں سلفت کہ مارکہ انیس باقم
دارنداشت ہر کاوس راکی است

دانی که آن ابروی داماسیویر

دارد بر کف ابدول زمار بید ما
سوداری کهر دگاری و هر چه درو است

بایر رسیده، ماله دار است مونس یار
خواجه شمر الدین میگوید که سید محمد

خواجہ حسن بدین مجدد سوسی جہاں

ابراهیم اولاد کبار و احفاد بزرگوار شیخ الاسلام احمد الجامی است و خرقه شمع که بگویند همان خرقه است
 که از شیخ ابوسعید الیخیری نوی رسیده بود و در گرامان او وصله از پیر این رسول موجود است از
 مبارک امه اولاد بخاواده الینان رسیده توفی یوم السبت السادس والعشرون من جمادی الاول
 سنه ثلث مئتين و ثمان مائة و قریب و در حوالی مسجد جامع هرات است تردد یک بنزار فقیه الیوزید
 مرعزی و در تماریح و فوات و سکه گفته اند

تاریخ

سپه گسل صده گسل که لود . این صورت را معنی رهبر
مواجه همس الدین محمد کمرس . آسمان و سید دلق ملکوں
ساحب حاور ساحت قدس قدم همه دار حظه امکاں بیرون
حج دول یکانه قدر متی لود سال مایکس بر سر ارجح دو

میر حبیب الله

اراحه اسد نعمت الله ولی لود در دکن اقامت در سلطان هانوں بایله
همی اودا در اول سلط جو دمحوس ساحه و بعد ازاں بر مان سلطان اودا در سه هسته و
دسه سل لود در سید ظاهر در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

میر حسن سبادت یاف در به حب الله غازی طالب متوا
ردال غازی محب تاریخ مراد روح پاک نعمت الله

سلطان هانوں ساه تاریخی

از سلاطین همی تاپان است که در دلاست دکن سلطت نموده اند اول این سلطان
علاء الدین کاکوه همی سب که در زمان سلطان محمد تغلق نادر شاه دہلی در سه معتقد چیل
و هست بحر می موسی رت شیخ نظام الدین اولیا در ملک دکن علم شاهی اوسته دست
کسته و اولاد س تا مدت در اوردان دیار سلطت نموده و سلطان هانوں ساه یار دهم کاه
از اول اولست بعد وفات پدر خود که سلطان علاء الدین مانی نام داشت در سه معتقد و
دو در ملک سلطت در دکن نشین اگر چه در مردانکه موصوف لودا در آزاد مردان فی مایک
سب ظلم اودا سلطان هانوں ساه عالم فی قصه و مخرج کار سن سکا انکا مکه در سب لود
معیال مردان مردم درار میگرد و موصوف و ماعوس را از صاه راه گرفته کرم سبای می مردد و
س از ادرال کمارت کاه او میو ساد و سجد شکاران او بایکدیگر اتفاق کره و فکیر او با سدر
مستول بود کمر حصی ملک حب کار سن را تا مر رسا سده الله افقه قمار می سب در سبم ماه الضمن
سال معتقد و سست و سجد و مخرج آمده برت سلطت سال سب مایکس بر سر ارجح دو

در تاریخ ذوق گفته

همایون شاه مزد و دوزخ نشین
جبهانی بر دوزخ ستم تاریخ گزین

شیخ آذری

عارفی غرور و لطفی عالی بهیبت بود بکار دنیا کم التفات نمودینه
چهل سال بر سجاده طاعت و تقوا گذرانیده معاشر سلطان محمد با سیر نمود و دوزخ
سلطان احمد شاه بهمنی که نهم مادنا در سلاطین بهمنش بیان است از ایران سیر نموده بود
و در دکن با سلطان طارمت حاصل نموده اتفاقا سلطان در آن ایام شهر میدرا را بنیاد نموده
دار لا ماره در کمال شکوه طرح انداخت که آن در سینه شصت و بیست و شش چرخ با تمام رسیده شتران
بای تخت کباب محراب نظم آورد و در تاریخ آذری هم جدیدیت موزون ساخت اذن حمله است این است
ایات

بعد از قهر منید که ز فرط عظمت
آسمان هم نمود گفت که ترک او است
بعد از آن آذری از هند مراجعت نموده و در سینه به قصد و نصرت و شش در عمر شهادت و دو سالگی در
اسیر این ارتوایح حراسان و قات کرد او را تعانیف بسیار است از محله کتاب حواهر الاسرار است
مستخر جدیدین علوم در تاریخ و فقه حواحد و صد ستونی می فرماید

تاریخ

در دنیا آذری شیخ
چو او ثانی حسد بود در شتر
سلطان احمد شاه که در عهد ارسلطان فیروز شاه بهمنی که برادر او بود السلطن دکن رسیده بود و بعد
حکومت دوازده سال و نه ماه و بیست و چهار روز و تاریخ سیوم ماه ربیع سال شصت و بیست و شش
هجری فوت کرد و سلطان احمد شاه بکراتی معاشر او بود

مولانا طوطی

دورمان دولت ابو القاسم ناصر سلطان از جمیع خوش طمان و کشته برد اوزان نیز گشت در جنگ
دو اع این جهان بر فراغ میگرد حسب خود مر بنه گفته این بهیبت آوردن حمله است

از شیراز گریخته در هند در دلف جهان باد بر قصد فرزند کریم بن بنو اذکر و یک و نیم سال نهاد و در آنجا بود
 نمود تا آنکه بسبب اعتقاد مخالفی در سبب بود خط راست و مالکیت و در خایر اهل سبب و قطعه
 تمام شد بر سر بلخ عامر شده صلح راستی شد در امای صلح محمدی که بولد همانا بود از خلاص بر سر بلخ
 و تسلط او و دیگران اندیشه منتهی و دید را بر آن آورد تا سر قتل بر دلاخ راضی شد بخانجه نماز بنی
 روز شنبه چهارم ذی القعدة سنه اصدی و سبعین و ثمانمائة آن مدکت مامی از ارازی
 مسدود و در آمده سر او را در انبند کرد و در آن همانا از غایت حرص و طمع دیار کر که مستقر آباد
 احاد امیر که از اسیر حسن یک بود نموده لشکر دال دیار کشید و در حدود دیار کر ما امیر حسن یک
 مصاف کرده با اکثری از فرزند آن را را انقل رسد و از دودمان فرایوسف و دو بکیت بر آمد
 و زمان دولت تر که بسبب این واقعه تاریخ دود و نیم شهر ربیع الثانی سنه اثنی و سبعین
 ثمانمائة دست داده و خانی که ارغوی زمان در تاریخ آن واقعه این قطعه در سلک نظم کشید

تاریخ

اردوی هایلون جهان تو یال با آنهمه اسباب زبردستی و نیست
 ثانی عهده ارشده ربیع الثانی ویران شده تاریخ حسن بیگیت
 و جهان هفت و سال عمر یافت سیر ده سال نهایت تاریخ با در بایان سلطنت نمود و بعد از دست
 و دو سال در عراقین و فارس تا بهر با استقلال بادشاهی را بد
 احوال بادشاهان ماله

ولایت ماله از پنجم سلطان غیاث الدین ملین تا زمان سلطان محمد ابن فیروز شاه در تصرف
 بادشاهان و پیا پیا بود از دی چون مملکت دهلوی تجو به و لغتم یافته حکام آندیا حکم ملک طوالیف
 پیدا کرد و دلا در حال موری که از قتل سلطان محمد حکومت آن ولایت رفته دم استقلال زد
 از آنوقت حکام ماله از اطاعت بادشاهان دهلوی بیرون رفته و خانیجه یزده تن زمان دولت اکثر
 حکومت کرده اند و از آنکه سلطان محمد بن فیروز شاه جمعی را که در انام تفرقه و جیرانی لوی هم ملک و
 بودند و آستن قمار و جمعیت و در دیده بعد از آنکه سلطان وی جمعیت و فرار انجا مید هر یک را را عتابکار
 نکستی بخشید از آن جمله دلا در خان غوری را در سنه ست و ثمانمائة حکومت ماله از دلی داشت و دی به
 سزوی بازوی از ولایت راجیان در ضبط او که متعلقه از هر دو طرف دست تصرف در استیمن کبند
 و سکنه آن ولایت بنیاست انام گیر شدند چون سلطان محمد وفات یافت سلسله انظام و الیام مملکت

الطالع در حرف دلوک طوایف هم رسیده و شوکت و وسایلی که رسد دلاورهای میرا را عالم و
 و بیجا کشاید و دم استغفال کرده سالها کلام که را میبرد رسد تع و دغا ماته و دوعیت حیات سپرد
 ایام حکومت او سال بود و دلاوری سرس و ایامی که خود را سلطان هوشک ملقب ساخته و خطه و سر
 سام خود کرد و پور امر سلطان و اساس دولت استعلا میبرد و نه بود که سلطان مظفر که ای سالان لشکر نمود
 و ای شریف نافر لایت بهاد و سلطان هوشک در ادایل سه عشر و دغا ماته ما بهک حکم از
 قلعه دینار برآمده و ما که کرد و آ و کشته آخر سلطان هوشک تاب مقاومت در خود دیده و اما آن حسن
 یس سلطان مظفر آمد و وی اورا با امر وی سر کرده کرات آورد و در خود و قهر حقانرا مال و کرم
 در قلعه و با رگه استه لعل و پیرویی مراحت به و دلاور که سلطان مظفر کرات رسید که با و به کجا
 سده لعلت حال را از دینار برآمده و در قلعه ماند و موسی جان را که اس غم سلطان هوشک بود
 سر داک بردا رسد و وصول بخواب مظفر ساه بعد از یک سال هوشک ستاره را در حس
 بر آورده و عهد گرفته در سه اصدی و عشر و دغا ماته سا بهرا ده احمد ساه را ملک و در حضرت و خود
 احمد ساه دینار و دوا می امر او دولت او احمد را بر آورده و لعل و اس او محمودی از آن سلطان هوشک
 مانده و بر او دست و میخان بر آورده ملک صوب را که اس غم او بود ملک التبرقی خطاب او ده ارد
 لوی موقوف فرمود و چون سلطان مظفر فوت کرد و پسرش سلطان احمد شاه ماد ساهی رسید
 جید از سلطان هوشک باز داده تسخیر کرات رفت و اینها ساه بار آمده در سه اصدی و عشر
 دغا ماته سلطان هوشک امارت و کار دانی در حسن ملک نمود و پسر ملک معین و اصح دلاور
 دیده دی را محمود حال خطاب داد و دغا ماته در بهاب کلی سر یک ساخت بعد از این سلطان احمد
 کراتی سرحد مرنه بر مانده تا حب آورده و با سلطان هوشک حکم نموده و سلطان احمد
 ساه در سه سال و تلبیس و دغا ماته خوب کرد و تا پنج رحلت او امارت او هوشک شاه نامه
 استخراج می یابد و سلطان احمد در سال بود بعد از دی لیسری حرمی حال خود را در دغا ماته ملقب
 ساخته در عین طریقی نگذرید و مال کار او آن شد که حول برادر محوس را ناحی رحمت و
 بیجی مایل در چشم کشید و دلهای مردم او و لعلت گرفت و محمود جان سیر او و بر گشت و دغا ماته
 سلطنت که در سر داشته قوی تر ساخته و چاک وقت فرصت متدا که او را در تیراب تر برداد و
 به دست ملقب او بهر نامه و جدر در لود و محمود حال ماد ساهی مانده رسید -

سلطان محمود شاه جلجلی بادشاه مالوه

سید جهان علی پسر پسر از کبریا بنده سلط محمود بنای در سلطه امرا اعظم سلطان پرتگال
 بادشاه مالوه بود و وفات هر سکنه که در سینه است قد و سی و هفت و تو قوع یوسته بر سر خسته
 سه ماه و حیدر در حکومت خود مسووم سه ماه در سلطنت محمود خان رسید او بر در سینه
 ستوال سست و ملین و نماند استصواب عاقلان و صلاح دید جمهور امام بر تخت سلطنت مالوه
 نمود و خود را سلطان محمود خلیفه ساحت بدو را حطاب اعظم پهلوان از رانی داشت گوید که در
 زمان سلطنت پرتگال شاه و شیخ الاسلام با یکدیگر حلیفه شاه را بر خوال که همیشه در ویرانه دیار
 اندی لقمه زیارت حرمین بر میزد که در سلطنت مالوه است گذر کرد محمود خان که همیشه از در
 سلطنت در دل داشت بهار من شیخ رفت و بسیار نیاز میده و مردتی کرد از اتفاقات جهان
 ساعف طعام در میال آمد و شیخ از روی کرم چهار لقمه بیانی ده و ده محمود خان انداخت گفت
 بادشاه می مالوه ناسه در نزد دیگر تر است و عاقبت چنان شد که آن بر رک فرموده و الله اعلم
 بالظن چون سلطان محمود شاه بادشاه مالوه شده تمامی ولایت مالوه و اکثری ارطاد و قلع و معرکه
 و اورا استیلا به که از خلفا رهنی میاید است منور سلطنت و طاعت خلافت از مصر فرستاد و سلطان
 در سینه طاعت و اربعین و ثمانه در اینها عمارت مقبره سلطان پرتگال مسجد جامع پرتگال
 قریب در دروزه راهری واقع شد و در دس و سی و سه صد و هشتاد استوانه و در دس و سی و
 در اندک مدت با تمام رسانید و در آخر سینه طاعت و ثمانه بر سلطان محمود شاه فی و اسلا
 جو سپور رفته جنگ کرد و اکثر بلاد اطراف جوینور عمارت داد و آخر صلح فرموده و مرا جعت نمود و در
 سه شمس و حبیب و ثمانه متوجه لشکر کرات شد و در انار راه خرد که سلطان احمد کراتی
 فوت کرد و سلطان قطب الدین لبر او بر تخت نشست کوچ منور تجرالی احمد کاد کرات رسید
 قطب الدین صفوف آراسته رویه میال اندم آورد و لشکر مالوه را بر لیالی ساخت و سلطان
 محمود بطرف مازندران و در سینه احمد بسجین و ثمانه مازندران و کس یعنی سلطان
 محمود شاه صلح نمود و در همین سال حکم کرد که مراغاسان و قریه تارنج قری سهند و کای تارنج
 سندی قریه نولسند و سلطان محمود لحد از سلطنت سینه و چهار سال پس نصرت و هفت سالگی
 تبارنج نوزدهم ذی القعدة سینه هشتصد و هشتاد و دو فوت کرد و غریزی در تارنج دفاتر گفته

اور بایجان که بعد فوت جانشان بفرستادند اوزل حسن آمده بود و بدین کار کشید دور از امان
 آمدن سلطان محمود اوزل حسین بن خدیج غازی نمود و از هر هفت در آن قول نفرمود تا چهار اوزل آن
 راه بای آن دست بکشد و در گذر آید و مادرانیکه سردار شاه الفش مور لاج لیسان سلطان
 حلیل وانی است بر آن طریق مصادف نمی نمود خود خراسان از هر دو رک و عطف چهار بار و اوزل
 بودند و چون شیردان شاه ابراهیم دو غنچه حسن بیک لوی الحلف بر او از حب موجب
 ویرانی آن لشکر گردید چنانکه چهارده ستار در اسبان خاصه سلطان می یافتند و از کثرت
 بشکست سلطان با سواران گشت تها و از همان امام در شب چهاردهم ماه رحب خوف
 اوراقه شده و نانی گرم ماه در سج دو بخت و اسب سپاه شد و سلطان اوزل واقعه سر اسبم بیشتر
 و تها شد و سه ماه تب سال منقده و بقا و دس جری بقدر ایزدی سلطان ابو سعید
 بهت دوم اوون احسن سپردند و بعضی رسید چنانکه این تاریخ اوزل مطلب صریحی در

شکست
 قضا چون سلطان ابو سعید
 رگس دان که رسیده ستاره و ماه
 بشیر ان جویند بر ماند بر آب
 که شتر بود راه جری و منسور
 قد و فوش که دشمن ز ملک کو باد است
 لطیفه ایست شایب که لشکر اوزل
 اوزل حسن بدو تاریخ سردار ستاد

و قتل سلطان ابو سعید انکه است که چون اوزل حسن در رعبه اسیر شد سلطان
 مرزا یار کاشمیر سلطان که مرزا حسن مالینو که همراه او داد و او سلطان را سها
 گوشت شاد که تاریخ کسب غنچه حب عمل رسیده و مولانا جلال الدین محمد و دوانی و بدین آن سلطان
 قلعه فرمود و اندر دور وایت ایت

مارج

سلطان ابو سعید که در فرسودی
 حشم سپهر میر حوائی جزا و نندید
 الحی بر گشته گشتی که گشته بود
 تاریخ سال مقتل سلطان ابو سعید

در آن وقت که سلطان ابو سعید چهل و سه سال بود و ایام سلطنت هجده سال که در دیکر و بعد از وی
 در اردلان لغت یافت باو شای سمرقند مرزا احمد و اند جان بزرگ عمر شیخ و خراسان هراس
 در عینه است ابو العباسی سلطان حسین مرزا افتاد

مرزا نادک محمد

من در اقدس مرزا مالیسوس مرد با بر جیس امرتور صاحبان عهد اروقات حد خود علی ارد
مالیسوس حاکم از سال گردیده و مادر اسطال حسین مالو الحار و دایم ناگر مرد اسطال حسین
است چهار کشته است بقم صفی کشته است و بقادر ریج الحامو ه سدی است حول آورد
را در انتقال رسیده تصرف احرار میان شد اس و فسل بر اس با بر صفتی گردید و مولانا کمال الدین
عنه الواسع در تاج سجاد تشکلیت
نشد صول سپید و بکسر صفی
ار سال سجادلس و بد بار ص

ذکر شهر قنوج

این شهر از شهرهای قدیم هندوستان است آباد نموده راجه سورج که محاصر رسم دستان بود و در
زمان دولت راجه لالو که لسل بر دهم نوب بر احو سورج مرشد شهر قنوج مال غنیمت
رسیده بود که سی هزار دو کال حول در سال و قلعه بر یک کشته دایم ناگر درین زمان که کشته
هزار و دویصد و پنجاه و ده جری است و در آن آباد شده است و مردمان کثر اند و قلعه ناگل مسما بر
انامسی طار و صدهای سنگین و مساعد استاده اند در کمارت و مانج آن دینام خود کرده جواب
ذکر کند شهر قنوج و تاج آن

ذکر کند شهر قنوج و تاج آن

کعبه مسجد شهر قنوج فریب قلعه کعبه در گاهیت سر ملیدی احاطه دارد که اندرون آن شهر
است از سبکها سرخ و سفید تیره شده یکی از آن روضه مانجی دانست برستانی باس چول را
این اودان در سه بر و دویصد و پنجاه و ده از اول آباد بطرف آگره مرشد در مقام رفته
که همه حروف تاجیک لیس کبکی را علی سده بود که دوسه حروف مانجی مانده معروف که آن
مقتدر گشت کمر ساکنان احاطه که اس روضه اولاد کند و دم چایان است و در آن روضه
مقتدر ریاست کندی عالی دارد و چهار میا بر چهار گوشه آن دارد و در آن مکان چهار قرار
که حج مانجی در آن کمر مسکی مرزک در یک سو بوده بود که در ایام سن برسانی در دره سیر و
تعیین کرده بود و در مانجی که را آن لسل متوسست چنان مستفاد میگردد که شخصی تمام ساه بری
در تمام دولت حسن ساه سرتی اس نمود ساه سن سلطان امر اهرام سرتی در سه استقامت و
کندی عالی بر آن روضه تعمیر نموده بود تاجیک اس
این کندی برنج که ارج برتر است و من طاق فی نظیر که در پ و برایت

نہایت نغم

کشتہ بیا بیدار چون حسین شاه
 کلاه بانه دابت جیلش ملوشت
 تربت کر و تہ ذہنی بوز و فتح عال
 کفضل حق چو بیچہ اور اسخوشت
 ہشتاد و یکہ و ہشتاد از عرب بول
 ہشتاد و یکہ و ہشتاد از عرب بول
 باد ہزار سال جانش فلک تمام
 کسین ملک سرد و ام سرانش مقور است
 باقی طاق سپہ را جو س حلال
 کافق اہمالش خوشتر مور است
 کائنات حروف عالم مسکین کہ بکھف
 امید دار مغرت از حضرت اکبر است

دار تازی کی کہ در میر ذی این روضہ تریشانی باب مقوش است خیاں مسعود میگردد کہ این روز
 وقتی اور لڑا ملک سند بود و شخصی عباس علی نام ار اولاد آن را از سسرہ در شہ ہزار و دو
 و ہجہ ہجری تعمیر ساسنہ تار بج اینست

ابن روضہ احمد و منور
 تعمیر شہ ہجری جو محمود
 کر از کہ زمین سنگینہ
 عباس علی کی ز اولاد
 ماس لقت و حلال
 ہشتاد و یکہ و ہشتاد بود
 تعمیر در شکستہ
 خلف الصد و ست و اہل سجاد
 سند و صد ہنہ و کبر است
 از بحر میل مادر است

سلطین آق قویلو

کہ الینا ما بایدرہ نیز خوانہ ہند کس بودند در امام سلطنت انسان صل و دو سال برس مر اس بود
 اہل الینا امیر الاسلام حسن ملک اس در اعلیٰ کہ بعد از تفریات عظیمہ بودہ لوای اسعد علی
 و شہزادہ فرشتہ مر اکثر بلا و استلا داشت و دو حکو من باندرہ سال و کمری در بہت
 و ہشتاد و دو درت عید طبر کہ طبعی در گدشت بعد از وی فیہ سن سلطان خلیل ماوشا و ہند
 و بعد از شش و نیم ماہ برادر کبیر او سلطان بہتوب کہ از حاکم ابو حاکم و مار کمر و مسوجہ اور با
 شدہ لوای مخالفت را احاطہ در روز چہار شنبہ
 ہشتاد و ہجہ برادر را کہستہ را کر علا و اسراں حکم کردہ و در سدرست و شہین و ثمانہ فوت کرد
 بعد ازین ان شش کس دیگر کی بعد دیگر کی حکومت نمودند

ذکر سلطین و کمن

ہوئی کہ کہ اند سلطین و ہجہ بر ولایت دکن تو بیار گردید سلطان علاء الدین غلی تودہ و دکن

ماہنامہ

کوه احمد جهان بود و پس وی بود ملک سلطان اردشیر بن دژ آمده و ملک احمد و پسرش نایب و در ماه
 اول مردمان سلطان بود و پس حواحه جهان سرسب یافته ملک او خطایست و الکلی و اعطای حواحه
 امتیاز گردیده و پسر یا حال ملک بفرستاده اطلاع کاوعل و وعلی و کرب احمد از سبادت
 حواحه موصوف و در اندک زمانی ایال و امرا و دیوانه پست می لغت افراسنه و هر کس
 بر جا که بود و مرا نا لاوری رد و سلطان محمد شاه نو ده سال در دیار و کن سلطنت نموده
 یک سال بعد از قتل حواحه محمود کاوا و ان عمر است و بهشت سالگی نارسج عه ماه منور سال شصت
 او بهشت او و بهشت بحر می فوت کرد نارسج وفات او امیت

سخنهای همان سلطان محمد که در بحر ما که دروسه
دکس خوں شد مرا لب از من او خراشتی دگر بارج اوسه
ذکر سلاطین عثمانیه روم و فتح قسطنطنیه

در کتاب هفت اقلیم قوم است که سیما شاه امی که سیرده است با مورخان می خورد
و صورت تحول از حواله برده اما حال کما و لایب و دم و حرکت آمد و در آمد و بجا
و معاند کفا. اسحاق داشت لبس از حد نگاه از اناسیه صحبت کرده کمرانی طبع آمد و
سبب طبع غیر حواس متجمل خود را از احوال نگه دارد که در اب عروق شده است که است در
بهر طبعه بدوین گردید و در سه کبریا با بدنه ستر و کوه عدی و از طول ستر و کوه عدی
اما با طبع اصل سفاقت و از طول در ولایت دوم مامه مجاوره کنگ کفا اقام می به مادر
سبب شمس صمد و هشتاد و هفت درس بود ساکی پر و و این جهان فانی بود و در ویک
و در اسد شش عثمان کما می در سده قوم گردید و بر سر ملک سالی نشسته در سال سده
و هشتاد و هفت بر فرا معمار دست یافت و مورخان ابتدای این دولت را ابدان سالی
که نه نه نگه می آید مواضع تلخیص است از او سده و هشتاد و هشت ماسم او حواله اهل
سلطنت ردی کرد و در کار او در بر و در اگر نه ویرا سوخت موخورد و داده بر سبک
اولایت اسیدا است و چون سکی و هشت سال حکمت نمود در سفاقت و دست و هشت و هشت
کنه در درجه برسانه و گردید و دی اورخان می عثمان رسد در سده سبزه و یک
را که از سلطان بر این روح سب در سده اودی و شمس و سبزه گرفت و با تمام سلیمان ماسه

اگر محبت و دراد در کس بسیار می رسد و جمع آمده می باشد لیکن در حرکت آمد و در دینک سلیمان
 در حمام بود عاملان آن سپهر در آنکس سلیمان بی التوا را حمام برانده راه فرار پس گرفت قضا را
 که کس بر دین بی امان و مردم آن موضع و بر اقل آورده کس بر دین و بی امان آورد و در وقت
 اگر مراد بود موسی جللی من حب الاسفطان نام مقام مدرا به اعتقاد موضع را که در کل
 بر راستن حرات محموده بود و فصل رسیده بود حدیث امام السلطان محمد موسی مدفع او کوشیدند
 و در سال هشتاد و چهارده موسی مدسا و اماده شد من ملک عدل کردید چون سلطان محمد
 مراد و موسی را بره کمال که محبت بر کمال آنست که بیدار معانی مراد است و باد ساد و در
 سه سال و عسره و عاقله دلتش از سلطنت صوبه گریه کرد و سلطان مراد را کما می خوانند
 عزت اجبار نمود و بار هوای سلطنت کرد که حکم اقتدار اصلاح در آن نمود چون در
 مستند دلت و پنج سلطان محمد فوت کرد کس سلیمان مراد و مراد در مدد در ارج و محبت
 و عاقله ماحل طبع در گشت در مقامی نظر اند که در هر چهل و دهم سالگی فوت کرده و مدت سلطنت
 او سی سال و سی ماه و هفت روز بود که در پیرس سلطان محمد در فرم سال مد که بی مراد
 عدلی مرتب سلطنت خلوس نمود و مرتبه اس از اماره جدا و در گشت از حمل تا خدا نشین
 سپهر استول است که در قطب پنج مادی آن بر سرده بود و در آن طبع را و سال
 مستند و عاقله و هفت حرات و قبر آن گرفت و یکی از فضلا تاریخ را طبع گفت بایسته و این
 تاریخ ششم مادی الاول در سینه سال هشتاد و عاقله و هفت که مطابق است بهم می ماه لکری
 سینه پیر در چهار صد و عاقله و دهم عسوی بود و واقع شده بایسته و است که اصل نام این سپهر
 سلطنت است که یکی از ساحره روم که قططن نام داشت قریب صد سال قری بیش از هفت
 صبی تا پنج است ششم ماه نومر سال سه صد و است و دهم عسوی بیاد این طبع ماحل ادا
 و نامس و ططنین لول نهاده اما چون اس کلمه از زبان ترکان که محض بی علم بود نه جاری
 استول منگنه و حالا پیراس نام مشهور است و بعضی منگنه می گویند الخوعد جید و بیابان
 سلطان محمد و حسن با ساه که در فی عاقله شده هم نقال و حدال کبیده اگر چه اعلا و محمد لیس با ساه
 اسامی از منقلای و بر امهرم ساخته حاصل مراد که امیر الامرا میر لیت نقل رسیده اما و تاریخ
 سال و عاقله و در حدود و در کمال طاقی و لیس و است داده ملک و حسن با ساه اماره
 و ریتل یک لیس من لعل اند عیری نیز مرکب الله و تقرأ عمر را تاریخ

این سخاوت و مولای عبد الرحمان حاجی جید تقصیر در مدح سلطان محمد گنجه که مطلع یکی از انفساء
 است که کسی بر پیر چاه و خلخال چون تو که در کتاب فصل و کمال و سلطان
 جید بدست و میکتی دور کار میگذرانند تا در آخر یوم الشمس سوم ریح الاول سنه و دهمین و
 غایت در حوالی علی بن موسی گنجه و تاریخ واقعه را فی یوم الخیر یافته اند پس از وی یکی
 سلطان مایه قاهر مقام او شد و در کش محمد از بن خوانده آمد

سلطان جید اردبیلی

او اولاد شیخ صفی الدین اردبیلی است که در سن و در ماه هجری مرقوم شده و ذات پدر خود که شیخ
 ابراهیم نام داشت در اردبیل پسر سنه عرانت لسنه تخلص سلطان لایق موصوف مشغول شد و
 اندک روزی از دمام حاصل و عام سده علیه سلطان جید کای رسیده که در احوال جهان شاه که فرمانفرمای
 عراقین و آذربایجان بود از نوال ملک خود متوجه گردیده حکم نمود که در اردبیل قوطن نهاد بخانی
 سلطان جید کای دینار بکر منصوب نمود و امر ابو انصر حسن یک که حاکم دینار کرد و خواهر خود را
 که در کعبه نام داشت در سلک از دواج ادا نظام داده در عام غرت و تعطیل لوی سلوک نمود
 شیخ جید که از جید وقت طالعاده صوفیه را نمود متفق ساخته جهت امر غرا در گنجه تفتیش
 سبب که جنای در حرکت آمد چون در ولایت شردان در آمد امر خلیل الدین حوالی سردار
 سیر راه بروی گرفته بهم پیرایه و در آن انعامید چون در میدان صبح سلطنت خاندان صفویه را پوز
 هلیقی معقد بود و پراکنده است شردان شاه افاده فضل سید و در آن صوفیه دست منالعت
 سلطان جید که ارشد اولاد سلطان جید دوا بر داده امیر حسن یک بود و در امیر سید فیاض
 نشاند و سلطان جید نامی از سنو لایق قمری که مشغول نبرد در دره ترک بود ساخته بر تارک کشید
 و هر که در اردبیل بودی بیوست از بهال حسن از مدی لوی می داد و جید بر کس را از قتل و جراحت
 جید کلاه سرخ مانها عطا نمود و همه او نهاس لقب صاحب قران در برکی بنیج و اس می نزاره
 چون امیر حسن یک بر سر از جهان شاه و مراد سلطان الوسیطه طریاف بو سبل عهده و
 اخلاصی که کس در دمان داشت صبه جلیبه خود حلیه یک آعاز در سلک اردوان سلطان
 جید کشد از وی سیران حاصل شد که یکی از ان جمله شاه اسماعیل صفوی است که در کش بود از سن و
 خواند گردید و بسبب بواصل امیر حسن یک نمود و سلطان جید که در اردبیل نهاد و همواره بر سنت والد
 خود و نیز خوشتر از آن فرزند و جاد را مظهر نظر میداشت تا در آخر اوقات حیات رایت ایت

قتل رسید و چون فرج بسیار لب بنجاردان شیخ صعی غدری و قصدی اندیشیده بود ملکات آن
در سینه و حسن بیت پناه آهسته صغوی گشته شد و در وی پس سرانم ملک قایم مقام بود
گرمه در سینه و هفت فوت کرد و پس از وی را در س عاری ملک که بر عاری ملک و در سینه
و انی مدد در سینه عاری رنجان در گدست و در سینه ابراهیم بنده و شیخ شاه من و در سینه
از وی پس از سلطان حسن و در سینه از وی است و فرج بن سلطان فرج من شیخ شاه قایم حکومت کی
و در سینه یوسف بنده و در سینه یوسف بنده و در سینه یوسف بنده و در سینه یوسف بنده
و در سینه یوسف بنده و در سینه یوسف بنده و در سینه یوسف بنده و در سینه یوسف بنده

سلطان بهلول بودی

اس کالاس ابراهیم عاری حکم عاری بود و در سینه یوسف بنده و در سینه یوسف بنده
در سینه یوسف بنده و در سینه یوسف بنده و در سینه یوسف بنده و در سینه یوسف بنده
و در سینه یوسف بنده و در سینه یوسف بنده و در سینه یوسف بنده و در سینه یوسف بنده
و در سینه یوسف بنده و در سینه یوسف بنده و در سینه یوسف بنده و در سینه یوسف بنده
و در سینه یوسف بنده و در سینه یوسف بنده و در سینه یوسف بنده و در سینه یوسف بنده

شاه بهلول چون تخت نشست
کف دل سال جیت باقی گف
عدال و مبارز ملک سب
که بهار جلوس سلطنت است

ادرا کرد با سلطان محمود شاه و پس از آنکه در سینه یوسف بنده و در سینه یوسف بنده
سلطان حسن بنده و پس از آنکه در سینه یوسف بنده و در سینه یوسف بنده
قایم گردید و مدتی پس از آنکه در سینه یوسف بنده و در سینه یوسف بنده
بهلول بود سلطنت است و در سینه یوسف بنده و در سینه یوسف بنده
تاریخ دوم ماه شوال و وفات ناف و پس از آنکه در سینه یوسف بنده و در سینه یوسف بنده
شیخ نصیر الدین محمود رافع و در سینه یوسف بنده و در سینه یوسف بنده

بهشت بود و چار رفت از عالم
ز توج ملک سال بود لیک و مع اجل
خدیو ملک سال و جهان کن بهلول
بود حال بنشیند و دختر مصقول

شاهنشاهی عالم به پهلوی گردیدی
 در حدیث و گفت و سرور از سر
 افتاده در اطراف جهان صیت جلال
 قصه بیع عالم ارواح بر ساس
 خواجیه عبید الله احرار نقشبند

۹۱

۹۲

۹۳

در میان سلطان الوسمه مرزا و عمر سج مرزا رخسار لوده و آن برادران ایلان ایلان و
 احصای اعتقاد و یار مهدی السیاری مادر اسد و مولوی عالی که یکی از مریدان او بود و
 سید یوسف، لیا ادرایا کرده است که جوهر ادر قایم است ای آمده به ترمیر عبید الله
 دغاب حواحه موصوف در سر قدس لیل استقد لوده و کس جزای روی داد و امیر علمیه که وزیر
 سلطان حسن مرزا و تاج ایلان خلد برین بایده اما موصوفه عمر الوصلین سال دغاب
 سید لوده و حواحه مهدی و آن است تاریخ

مظهر بصیرت و فضل	الله	حواحه حق عابد	الله
مرزا دودمان ارار	است	شرف عابدان ارار	است
ارور حودس ربا به بر صو	لوده	که نیا میں اردو	لوده
ارر مال سرور حق	لوده	سال بود و آن حدایم	لوده
سید که حواحه لقتل	لوده	سلج ماه مع لودل	لوده
سال لقتل کو لا اسما	لوده	حواحه عابدان عبید	الله
در سر قدس مرزا	میدان	مرزا عمر شریف	میدان

مرزا عمر شریف

این سلطان الوسمه مرزا و اولاد او میر پتور صاحبان است در سید استقد و نصرت در سر قدس
 معتزله مهدی پیرس سلطان الوسمه است لور مردان دیگر ایلان را و لوده ترمیر است و در لوده
 در کاهانت ملک موروثی ولایت اند حال و آن لوح را مالیاں داده لوده و ایلان لوده
 را که حدود مختل سال لوده و معی صفت و مود که لکه لکا را حال حور زمان حدود و سود لکه ایلان
 به کلا لقتل حال تحت می آید و لوده و وفات در در سید استقد و بعد و سه مالفاق ارار
 اعیان مکتب بر سر پیر و ماروای در عما که اند حال بای تخت و کاهار سپهرای ایلان است
 در مکتب در و لیلان حد اساس متوجه لوده و علی الخصوص کواحه ناصر الدین عبید الله است

افلاک و سار و ...
 شده حکم ...
 در عمارات بود ...
 مرزا الکاجی را ...
 مارج علوی ...
 دو ماه بود ...
 و معنی طبر الدین ...

مولانا نور الدین ...
 در کتب ...
 صاحب شجاعت ...
 امضا که ...
 بود و ...
 مستعد و ...
 مولود جام ...
 تقاضای ...
 بواسطه ...
 بالقرای ...
 خدمت ...
 بالصفات ...
 همه ...
 ترا ...

کتاب لوف زلیخا

قسمت ...
 که ...
 از ...

خسرو پهلوی بخت گذر
 که در دوشش خود اقران امانان
 سر و سر حلقه اهل طریقت
 که رفت از عین کیتی فارغ امان
 رجب قطب عالم عارف جام
 که از محمد دم دوران بود بی قالی
 پس از سالی سوی جنت خرامید
 از میان دیرینه دور و مختلف حال
 اگر بر کسی تاریخ نوشت
 گویش بعد از مدتی بک سال

ازین تاریخ صاف ظاهر است که سال وفات مولوی عبدالرحمان جایی سنه هشتصد و دویست
 پس نصیحت کن که یکصد و زیاده نوشته اند شاید که درست نباشد
 ذکر سلاطین کجرات

ولایت کجرات از زمان دولت سلطان علاء الدین خلجی تا بجام غلبه امیر تیمور کورگان تصرف
 یافت مانده و پیش بوده بعد از آن حکام آمدند از سبب ضعف سلطنت سه از اطاعت پیچیده خود باز
 شدند و اول اینان طغفرخان بن و سید الملک است که در زمان ناصر الدین محمود بن محمد شاه بن فیروز
 شاه باریک بادشاه دکن حکومت کجرات امتیاز حاصل نموده و در سنه هشتصد و شش
 پس از آن تاندرخان پدر خود را قتل اختیار کرده حاکم کجرات شد و خطبه نام خویش کرده خود را
 محمد شاه نامید و بعد از چند سال بموید گریه بعد نوشت پدرش طغفرخان در سنه هشتصد و ده
 حکم شاهی افراشته که در خط نام خود کرد و لقب خود مظفر شاه نهاد و بر تخت شاهی پسین
 و بعضی استادی مملکت کجرات از همین وقت باشد در ماه رمضان سنه هشتصد و سیزده
 احمد شاه نمیره مظفر شاه چه در اسم خود ساخته بر سر میر و نامی نیست و در همین سال میادند احمد شاه
 کجرات نهاد و خانیه تاریخ بنای آن که با خبر است سابق ازین معلوم گردیده و سلطان مظفر شاه و
 احمد شاه هر دو معاصر سلطان هوتک بادشاه بلوچ بودند و با او جنگ داشتند و سلطان احمد شاه
 دو سال و شش ماه دولت و دو روز حکومت نموده چهارم ربیع الثانی سنه هشتصد و چهل و شش
 هجری در گذشت بعد از وی پیش محمد شاه مسند شاهی را روزی بخشی در ایام اوسنچ احمد کپور گری
 از ادبیای روزگار بود فوت کرد و سلطان محمد روضه عالی بر تختش تیسراحتن فرمود و بعد شاه
 بعد حکومت هشت سال و نه ماه و چند روز تاریخ بستم سوم سنه هشتصد و بیست و پنج اسفند ماه
 در روز دهم اردیبهشت جلالت خان خود را ملقب سلطان قطب الدین ساخته قدم بر سر برتری

هجده در امام ادریس بر مال الدین طلب عالم عمره دی الحجه سده هجده و شصت و شمس در کرامت
 فوت کرد و سلطان قلب الدین محمد بن حکومت هجده سال و شمس ماه و سائرده روز تاریخ شمس
 سده هجده و شصت و سه درگذشت پس اردوی غم ری سلطان داود کیمیا سلطنت نموده محروک
 شد و امام اسطغان محمود مکره را ماریج دو اردو هم بحال سده مذکور بر تخت تازی سایید مدور
 زمان او حصر ساه عالم کیکی اراد لپای وقت بود در سده هجده و شصت و شمس فوت کرد و مقبره
 او در رسول آباد کرام است و محمود شاه در دوازه کردی احمد آباد سده بی ماه هجده محمود آباد
 امام کرد و دهنه شمس بجای و چهار سال تاریخ سیوم رمضان سده هجده و شصت و هجری
 درگذشت و در سنج کرام مدون گردید فقط

مات دهم از سال هجده و یک لغایت سده یک هزار و هجری

در آمد ای مات دهم سلطان امره ایلمدم در دوم و در اسطغان حسین در حراسان و سترال
 ساه المسعودی لرح لمار در سید و ان و سلطان سکره ساه س سلطان بول در هجده و سلطان
 محمود ساه همی در دکن و سلطان عیاب الدس حلج در مالوه و سلطان محمود سکره در کرات
 و ماردانی میمود مد و صاحب حظه و سکره لوده

سنج بجو سبیل

از اعظم مشایخ هند بود و در سنج عهد القادر بن دادلی که ملوک ساه نام داس یکی از مردان اوست
 این تاریخ که تعیین است در وفات اوست

ناریج

۹

کمال الحق و الدس سنج $\frac{9}{9}$ بجو $\frac{4}{9}$ که آمد حب فردوس خاش
 ردی قتمه لرح نوآس سود حاصل رمام دگل لاس
 اگر چه مولف را از سال نوآس سده بی اما این تاریخ حال مسعود مکره که او در سده هجده
 و یک هجری فوت کرده یعنی اگر عدد حروف سنج عدد حروف خود در کرده سود ماریج برآید

شمس الدین محمد روحی

در سده سار دهم رمضان سال هجده و چهار هجری فوت کرده امام سلطان ابراهیم امسی ماریج

تاریخ

افس یامینه آن سرکست عمرت اودا
ارعن سپهر بود مشهور
منسوب روح در حقیقت
زولست هر دو کون مقصود
سدومی حال دکت تاریخ
تسه که رسوم شده بود

۹۰۴

امیر کمال الدین حسین

در ایام دول سلطان یعقوب بن حسن یک اربطس مادر بجان ستافته دینه گاه در ظل تربت
آن بادشاه گذرانیده خون در سینه نهصد و چهار هرات آمد الوافاری سلطان حسین مرزا
پرسیدن و مهم داد و حواغان را بر اصواب مالین تفویض او نمود مولانا فصیح الدین تاریخ صدر
او نظم فرمود

ای الکر راده مندر نو قدر زرش در اوج صدارتی مه بدر زرش
ای صدر قریش صاحب عالی حد تاریخ صدارت توند عید زرش

۹۰۵

مولانا حسین واعظ

صاحب خبریست بمعمر ملا عبدالرحمان حامی بوده در سه نهصد و ده هجری فوت کرده
تاریخ از مختار الواصلین

نامح و عاشق مولانا حسنی کاشیانی
دیدش در واقعه بر مبر عرش
گفت چو شد بدارین بر سر عظم مقام ازین تاریخ نکو سر ماعزین مادر

۹۱

امیر نظام الدین علی شیر

مخلص به نوائی خلف صدق جلگنه مبادر است دکلینه مبادر در زمان سلطان الوسعد از مغول
ده گاه او بود و ده مادرش میر الوسعد در سلک اعظم امرای بالیقر مرزا حد سلطان حسین مرزا
و امیر علی شیر و بر مرزا سلطان حسین مادر شاه خراسان بوده که سیح کس را ان پایه
بنود علما و مورخان تالیف بسیار بنام او نوشته اند منقول است که میرزا بر عدم توجه محاب تامل
رعیت اشتها یافته بود و قولانا بنامی قصده در مدح او گفته صلحنامه مطبوع او بود بدو برسد
سار علیه ان قصده را به اسم سلطان احمد میرزای قوم سلطان حسن مرزا کرده بدو گذراند
سموح میرنده شست علما بنامی در مقام کلفت شد مولانا محبت ملا فی این فطره را نوشته

عند حسن زستاد قطعه دختر آید کرد فکر مند سرش را التوری دادم - مگر نام داد
 عیسی نو - روگرتی دیگر می دادم - امیر علی - سیتیترا سیتیر کیمیه سر راه اقلتس از شاه
 حاصل ساخت و مولانا حاصل نموده لطف مادر العارف ولایت او در سه تنه قد و حمل و بیمار و
 وفات او در صبح یکشنبه یازدهم محادی الاول سه هجده و سن بود کی از محضه نامیج و قاتم
 در سنگ لطم آورده

تاریخ

آل میر محمد خاوری رست - حول کردارین تهاال بحبت طلیت
 ارسال وفات و عای پیر سیم راد و جواب من که حبت حبت
 مولانا صاحب دار الفصده در مرسته او گفته که از
 مگر تاریخ وفات او بر آید این حدس اراول است

تاریخ

ای ملک بیداد و میر می بدیال کرده ۲۲ ای اجل ملک و چهار روز در کرده
 کرده کلاه ام حیا حیران دل صلیب لیل ۱۲۲ که رگین حقد پاک صد سال کرده
 کرده بر حال کین و بهاد و دام عا ۲۲ هرمان از کیه حویتی حید و عدل کرده

شیخ سعاد الدین

در سیر العارص مرموم است که او در محله مساکان مقام نو و دار و می عظام هر واطل امار حصه ماست
 در اطور اس بود معاضه سلطان بهول لودی نموده و برادر حقیقی الیال شیخ اسحاق بام
 و حبت وفات او در بهد هم ماه محادی الاول ساد که در سه هجده و حبت واقع است و
 من او مالای حوص سیمی در و بهل واقع است و اس تاریخ در وفات او سیر العارص
 مرموم است

تاریخ

درندی الس و ملک شاه سعاد الدین سر - مرش آید کلام نو
 هفت حله آید مام او اگر سر سیک سال یار کین کو حبت آمده بر نام او
 عیسی دعا است بهت را که حبت صد و بیج مسود یا عدد اسم او سعاد الدین که در سه هجده مسود
 کرده آید تاریخ نو سر بر آید

مولانا عیسی خلیل

اراقا ۱۲ بارت لود در سه هجده و یارده در اکافوت کر تاریخ خوش امیسی گفت

افسوس این بسند زانش : شش و دو جوار سیوه اتفاق
تاریخ و مات او در گفت : علامه فی مثال اما ق

سلطان محمود فرزند بولن خان

بعد از ولایت در رسته بهمد و دود والی معسالت شد آخرین تا هی یک خان گرفت
مرگ دریای بمه قتل رسید ^{۳۱۳} تاریخ این واقعه است قتلش تا که در سینه نهفته و جوار
و قوع یافته ذکر مسجد موهبه

در خلاصه التاریخ مرقوم است که این مسجد تعمیر کرده میان بهونه است زمین بهونه از سادات
عظام دور ای کرام سکنه شاه لودی بود گویند که میان بهونه لودی دانش و فراست داشت
که دوزی سلطان سکنه دانه علامه موهبه که در مسجد جامع دهلیه مطریش در آمده بود در داشته است
میان بهونه دانه او کورنات می آورده مقتضای فکر است بلکه بخاطر آورد که چو این دانه سعاد
است بولن شاه یافته فکر می باید کرد که حیات ابدی باید ادا در باغچه جسم خود گذاشته مرقوم
حرم و اعیان در برورش آن کار بردارد و جسد حرم را بدجول بخته شده ریاده ارد و صد
هم رسید بچین جدید سال علی التواتر گذشته حاصلات آن سال سال هم رسانیده مبلغ را در
پیدا کرد و اذن مسجود در شهر و پیاپی سعادت متین احداث نموده حقیقت آن دانه و احداث
مسجد بر من بادشاه رساند سلطان لعل و دانش او آفرین کرده بغنایات بادشاهانه و از این
مواجب سرور از گرداید و آن مسجد بایم سکه موهبه موسوم گشت و تا حال در دهلیه قائم است و بهمان نام
شهر دارد و نامریند ارا آن لواحق اندرون مسجد مذکور حاضری و تاسیحات اند و در انکامی نام
این مسجد شاید که چند سال بعد از سال بهمد احداث یافته بود گویند که چون سلطان سکنه لودی
بود کاری که پسندیده در دوران ولایت باو نامان نباشد بی مشورت و زراعی محمود چاکر بچین
فریر صاحب تدریس را بدو و قوع هیچ تعصبات معتدحات و غیر از حرمی که ارد و عمل لادم آید آن
سکینه را قتل رسانید اما در تاریخ دست مرقوم است که پس بادشاه یعنی سلطان ابراهیم حسین در
زمان خود میان بهونه را همراه دیگر حرمال که در قتل بودند مقتول ساخت

ابوالغازی سلطان حسین فرزند

این فرزند منصور بن مردا باقر ابن مردا عمر شمس امیر منصور صاحب خوار است چون سلطان

ابو سعید مراد در سده هجدهم و نهم هجری بیت حسن یک افتاده قتل رسید بهر آنکه
بیت سلطان حسین افتاد و در دو هم بهر مصالح سه ملاک و تسعین و قنانه در دروازه السلطنت
هرات بر تخته ستاره ای بست و بعد گفتن مراد با کار خود بر تاقی ملک چو راں مستولی گشت
و امیر نظام الدین علی تهر دزیرا بود و سلطان حسین مراد در هرات مکانی تغییر نموده که اراکت سفر
گویند و حالا هم موه دست به کام احداث آن مکان مراد حکم کرده بود که هر که شتاب خورد سرا
او همی باشد که او را تهر بخت سفر کار آوردن سکک و حجت مسعود سارده حاکم اریس است
میگردد سه هر که مالداران باده کلر یک کده حکم مراد است که حرکت سفر سکک است
و مولانا عبد الرحمان جامی که در زمان او بود نسخه یوسف را بخارا سام او نظم نموده چنانکه
گفته است سه در عین آنکه حول سال عین است چنان رد می سلطان حسین است
و وفات سلطان حسین مراد در ماه غرم سه به بعد و دوازده هجری لوح ده در شهاب
اکبری مرقوم است که در سه نهضت و یارده تاریخ است بر دهم دی الحی فوت آمده است و مراد
بنفاد سال دهم است حکومت سی و هشت سال و چهار ماه بود و در مرات مدون است بعد
از دی در بدان او به بیع الزمان مراد و مظفر حسین مراد اتفاق بر تخت نشست مولوی
حاجی در صفت مظفر حسین در کتاب مظفر این بیت در صفا گفته سه درین میدان که ماد
حالی اردو ملک طاس بتی را بر سرچ کرد بعد از آنکه ساه یک مادر الهی را سر راجت
عزم سیر لالک چو راں بود و در سه بهبه و سیرده بهر آنکه آمد داین هر دو مراد با
که در در بحر شتاب خوردن کاری دیزد است از حواص عصب بیدار شده صف آرایی
نمودند کار صحت رو نمود و شکست مر لشکر مراد با آن افتاد مظفر حسین گر بختی لطف قندهار رفت
و در ای کاسته سد و بیع الزمان مراد لطف مردم فرامود در مرات چنان نامر قوم است که حواص
سهامندی و تسهات مرادی ملک که خواهر راده سلطان حسین بود از سفر تجارت مراجعت نمود
از حمله تسوقات که بر سیل میکس مراد که را بید بهبه شتر مرعی بود حول بعد انقضای دو سال
خواست که از آن بهبه کال که کما بخت تر تمب نماید هرگاه انرا دو باره نموده از میان آن بهبه
که رنده بیرون خرابید

سلطان سکندر شاه بود چو نظام خان

در ماه جمادی الاول سده هجدهم و نهم هجری از شکم با دختر زر که مشهور به بی بی سکندر

تولد پذیرفته بود و فایز پدر خود یعنی سلطان بلبل لودی در راه شمعان سمنه هشتصد و نود و
 چهارم جری در دایلی بر تخت سلطنت نشست نام اصلی او که قطام خان لودی به علاء الدین سمنه
 طغی ساخت و بدین طریق پدر رعایای دین و ملت بر جمیع امور مقدم میداشت در عهد او خلق
 آسوده و نام ظلم و تعدی نمانده و در محاکم و در مراجع اسلام حاجتی رسید که رسم کاغذی
 معطل گشت و مجرای بندوان خراب شد و در متبرانشان کفر نامه بجای نه در آن دیار کار
 سراسر آشفته خوار و قصاب و طباخ بغین نمود اگر هندی اینجا فصل کردی و موسی سرور
 ترا شنیدی از وی گنا بکاران میگرفتند روزی هندی در باب غسل و موسی ستر ترا شنید
 مدد خواست مسلمان گفت مرگبار و نور است اگر خواهی حکمتی کنم بنده قبول نمود پس آن مسلمان
 او را بر نه ساخت و دستهای وی بسینت بر بست و چاک زان او را بر روی او آورد و چنان
 طلبد آتش گفت سرور لیس این بدکت را بر ترا پس جام موسی سرور لیس او را ترا شنید و جهان طریق
 در پس بر کردن انداخته در دریا غوطه و امید بدین روش غسل میستند اول اوست که بلده اگر
 را که در تخت بیا بود و در زمان اسلام که ای تخت نشین شده بود در سینه و تنه بایست
 ساخته حصار بر که بدین شهرت یافته بود ترک داد او خبر مانند پدر با سلطان حسین
 سقنه فی و سلطان علاء الدین بادشاه ننگال بچکها داشت در عهد او در سینه اهدی و عسکر
 اسما در روز یکشنبه سیوم ماه صفر در اکثر بلاد هندوستان مخصوص در بلده اگر زلزله عظیم شد
 چون کوه نابزر در آمد و دمارات عالی فکرم از هم ریخت زنده با قیامت پدا شدند و مرده با
 حشر انگاشته شدند خواجه ارباب تاریخ مستفاد میگردد

در هند و آسمان عت از زلزله تا گردید سواد اگر چون مرحله تا

با آنکه بنا نشد همه محکم بود از زلزله شد عالیها سافلها

در آیین اگری مرقوم است که کیر حوله که مشهور در هندوان است در زمان او بود و قبرش در قرن پور
 است و سلطان سمنه در بلده اگر بار پنج هفتم ماه ذی قعد روز یکشنبه سال هفصد و پانزده
 فوت کرده مدت سلطنت او است و یک سال و چند ماه بود و تاریخ وفاتش این است

بجو که در خفت عالم خان سلطان راجان به تنگ جهانی راه درازی

چنان سید شده در چشم کس از کس
 ز حال عدل گفت سر من تاری شد
 سلطان مایه یارک سلطان محمد بن سلطان مراد شاه روم
 بعد وفات سلطان محمد که بر او بود در روز سینه گور و هم ستر هیچ الاول است مستعد و هم ساد
 کس در روم مرتکب سلطنت نیست و در امر سلطنت صاحب اقتدار گشته و در بیت بیت ایش
 مفتوح ساحت خصوص ولایت تنهار السیجی که از معطلات دیک است و مولانا علی الرافعی
 سلسله الذهب را نام اسم او کرده و مایه یارک این چند بیت خاتمه می شود و زنده البیع انکو معروف و حرار و

تاریخ

حساب موافق مال طوس است

کاش دوسیر و ان کول لودوی و دلس از بیشتر حیات دوی

تار دعوئی عدل ستمنده و حردوی و جم را بخدی سده

هبط العروا علی سلطان مایه یارک ایدرم سده دوران

و سلطان مایه یارک را سیرا لود و سلطان احمد و سلطان قاضی و سلطان سلیم و سلطان

بایرید قیام سده مال و سده و سیمایه وفات یافت و پیش سلطان سلیم کای الکنت ۹۱۸

میر افضل جوابین

سیر سلطان بی جواب میں سب گنید که این مرد و عزیران سرکار استندی که اید

ما را ان کو اب میں مشورده و سلطان حسین مرد است و میر سلطان علی التفات و

برائی بسیار نمیور و در سده به صد دست و یک در گشت تاریخ خطات اوست

سیدی عالی است سلطان علی و گوی گفت خبر در اهل نفس

میرا جوں جواب میں سیوه بود سال خوت دوست میر جواب ۹۲۱

تاریخ حوض چار مو

که حسن جان سالو در سیراب در سده هشت دست و پنج حری لحد اب موده و بران کدی سال

ساخته و نام آن حوض چار مو نهاده تاریخ

رکبیس مایه ملک هر یار که

و هرات را مری میر میگو مد و مایه ای مستفاد می گردد رماهی

هر آب با د و است هر آب با د کتابیک سر مایه دیگر مایه

همین بس آن عمارتی دیگر کرد اسکندر روحی اش همه داو داد

گر کسی برسد ز تو از شهر بپند کدام که جوابی درست خواهی گفت اورا گوهر
خواجه آصفی ولد خواجه نعمت الله

چون پدرش جبه گاه بورار سلطان الوعید قیام نمود و جندی در سایه تربیت نظام الدین
علیشهر بر برده بکاهی همت در طاعت بیع از مال میرزا می تحاشت بنا بر آن آصفی مختصر
کرده در شاعری مرتبه اعلی و در فضیلت درجه اولی داشت دیوان غزل او امروز متداول
است بتمامی که نزد هم نغاس شاید که در سینه نهصد و بیست و شش شعر ازین عالم جلالت گوید
مزارش در هرات است امیر سلطان ابراهیم امینی تاریخ فوت او را چنین گفته

بچون آصفی آن چشم خردار دوم در ابراج گل کتب نهایی چون انجم
بر سید دل از من که چه آید تاریخ گفتن ز هرات آمده روز دوم
سلطان سلیم بن سلطان بایزید بادشاه روم

اولادش در سینه نهصد و هشتاد و هفت پیروی بوده و بعد مغلوب و سوم ساختن ایدر خود را
در پنجم صفر سینه نهصد و پنجاه در روم بر اورانک شهر مانفرمانی برآمد بعد از جلوس متوجه
بر سرگردید و هفت نفر از برادرزاده خود را که در آنجا بودند بدست آورده بقتل رسانید
و از آنجا متوجه میاگردید برادرش قورغت از وصول او خبر دار شده در یکی از قبایل
گرفت و آنرا خلا بر گشته بقتل رسید و سلطان احمد میر که برادر خود او بود بعد جندی لغول
گودید چون از دفع اقربا باز پرداخت لشکری مازر بایجان کشید چون خبر او بر آن
شاه اسمعیل ماضی که اول بادشاه از سلاطین صفویست در همدان از آمدن او آنها را
با دوازده هزار غنایان بجانب او کشید و در اوایل رجب سینه عشتین و تسجیه در بست رجب
تیریز بموضع چالداران تقارب و هفتین دست داده قتال صعب رونمود و کس بسیاری
از سپاه ایران بر خیم تفنگ شهبان نیز جنگ گشته گردید و سلطان سلیم بدست
آمده هشت روز در آن شهر توقف نمود و در ماه طبل کوچ زده بصوب روم در حرکت آمد
و در سینه احد و عشتین و کسماته قلعه کلخ را از تصرف مجاشتهکان شاه اسمعیل برد

عزیز که ساه اسمعیل بر خاک میرفت قسم غایت ارانی ملاک را دل شفته لوامی و دشتن مبدد بود
 بهسد و بهشت قلعه نیر دره را بدست آورد و کلن کرشن لوم شیر حصار استاکر حسین کیا حلاوی و دراد
 یک سالو با ساه وادال دران قلعه محض شده بود و رفتند حول آن حصار را گرفتند حکم حش
 حصار را گرفتند حکم شد تا اهل حصار را هلاک ساختند و مراد یک را بر اثرش کباب نمود و بمویا
 در حصار ساه او را کور دید و حسین کیا را در قفس کرده حواله حصار او داد و که خود را کتب حول در
 بهسد و ساه و سرباهه خاں والی حراسان که او را بیک ادکت محمد خاں سیبانی و ساهی ملک حال
 میر میخواست و در حراسان سولی گشت تا پنج آن در عمارت فتح ساه دین ماه ناقصد و حول
 ساهی حال در مکر که گشته ساه اسمعیل فرمود تا کاسه را در در هلاک رفته دران سرباب مورد حکم
 در اقامت کمره اوی در حصار در پنج ساه گفته سه هوشش مردی بکود در سرباب که مردم حواله ساه
 را ساعت استغول است که حوالی عواحه حول الدین نمود که در ساهی حال نمود و واقعه مرد اسیر
 در دقتیک آن کاسه را آورد و اسیر یاریت گرفته ماده عسب اراان می و سده حواله در مقابل
 سه در صف گرفتاران اساده بود ساه او خطاب فرمود گفت که حواله اسیر را می ساهی
 ساه شاه گشت گفت سحاح الله حواله حاج دو لبی بود که مورد دولت در و مانی است که باین حال
 بدست حول تو صاحب دولتی است که دمدم اراان ماده ساطی نوسی این نکته موافق است
 خاطر اشرف که حواله مطور لطرافات گردا سده و وزارت حراسان بدستور مورد سوار است
 و ریاضی که در جمیع سحر ابرار نامم بود موعات رمال ایال را ملطم آورده و این است در تاریخ

فتح حراسان گفته بود تاریخ قتل ادبک و فتح حراسان ^{۹۱۸} امیر المومنین صدر علی اس الی طالب

د ساه اسمعیل در سن بهسد و لب با سلطان سلیم با ساه دوم مصاف داده و عسکر از ساه اسیر و غیر
 با ساه قفس و شحاته اوقات خود را بعبس و غنیه گدرا سده در آخر عمر حکمت بکار یک کاسه دران
 میل نمود و بعد از رحلت ساه سده در صلاح و دلسه بود و ساه دوم در سبه طعن و ساه کباب حاد و ان
 شحاته بعبس ادا در اردبیل مرده و من محمود در عمارت طاب ^{۹۲۰} مصحفه و سهر و دین تاریخ
 و مات او استخراج می باید یکی از مفصلا در تاریخ خوب او گفته

ساح و ساه و ساه می گفته بهر نفس ^{۹۲۰} با همین الفاظ تاریخ و تنس ساهتم

شاه کلانی یار مسیحی
 از خاتم رتب و کل سه تن تار کج
 انکه چون مهر در لقا شد
 ساه تار خاکی ساد شد

یعنی در پنجاه سال عمر دانت و لب و چهار سال دولت گذرانید بعد از دوی لیسرش شاد
 پنجاه سال خوی بخت حکومت و پنجاه سال مادی خای نمود و در اکتس پنجاهم مرز و افتاد

مراد - ام مرد خود

سلطان ابراهیم حسین لودی

بر سبک شاه او دوی بیست و هفت بد و فات بر در و در آخر سال هجده و پانزده هجری در دار السلطنت آید
 نشست داس قطعه در تار کج خلوس اولست
 چنان افسه درون ادر ابراهیم
 کرد به جو جزا و سعادت آموذ

سال تار کج بیست و هفت
 باقی گفت که تاج در لب آموذ

و سلطان ابراهیم را اکثر مالک هندوستان فرمانروای میکرد تا آنکه محمد بابر شاه از اودا و امیر تیمور
 از ولایت آید و تار کج هفتم و دویست و پنجاه و هشت و دهم هجری در میدان
 با او محاربه نموده و او را کشته و هندوستان کت از او لیس سلطنت هندوستان از طوقه افتاد
 ابرو داس تیموریه انتقال یافت تار کج ای امین محاط در سر حالاب محمد بابر شاه بنیت حواله
 اما بفرقت نزد تار کج که شخصی از قوم تل در انوقت نبرایان هندی گفته اینجا نوشته میشود
 تار کج نبرایان

توسعه کو بر جا بسته با پا
 باقی چن عین بیارسته دیبا

آخوان رحمت مار شکر
 با بر جیست ابراهیم

دو نوبی از تار کج تل او ابراهیم لودی تسبیح سده یافته و در خولایان یعنی که مولوی الهام حسین
 گفته بفر در مقام شرف میزد و در آن وقت که سلطان ابراهیم را که در آخر عمر عیست با در افتاد
 جنت دلاوی باک یکی گرفته شور تار کج بر آید و آن انیت

تسبیح شصت
 ابراهیم حسین لودی
 افسه شصت و هشتاد و هشت
 سال وفات شصت و هشتاد و هشت

که جو سلطان ابراهیم
 حسن دل و باقی

گفت که در حجت والای ما که یافته سلطان ابراهیم حاجی
شیخ حاجی عبد الوهاب بخاری

در زمان سلطان سلول کوده در درجه دهم رسیده بود و دعوای درایانی که مایه
مادسه بر سلطان ابراهیم فتح یافت و رئیس سده سوگند و شیخ حاجی مایه و اب دوست
مولانا سالی استرا ابادی

ارطایفه معاود و در عره ایام حوالی لغوب حراساں رود کرده سپهرات رفت و امیر علینگر
رودر غایت و مود دیوان بر کنش ثبات صاحب سست حوال در سه سست و غلب و تسهات
عبد الله حال ادبک سر طاد حراساں استلا یاف بلالی مورد عاطفت حالی سده محمود
از آن رودیه معاوداں که عداوت سست و سس حال متفق سده فاکه ادو در میاں اهل
تسج تس مشهور بود بر صص مهم ساحتد و حال بر حقیقت کار داقف سنده ادو نقل
بر سده چون نام قائل اوسیف الله بود استرا می معاود سس سس الله گشت تاریکیت پاد
یابسه که عدد آن به سه و سس میود اما در رساله مخف ساهی مرقوم است که سس پادس
در سه تس و سس و تسهات داقع سده داله اعظم

طاهر الدین محمد پادشاه بادشاه غازی

دله سلطان عمر شیخ مرزا اس سلطان اوسعیه مرزا اس سلطان محمد مرزا اس مرزا
مرزاه اس امیر شمشیر کور کال صاحب قراں ولادت او قمار کج سنتم محرم سال هشتصد و
هشتاد و هشت هجری که سلطان مار دهم مردوی ماه انگری می سال یکبار چهار صد و هشتاد و
سه صیوی بود از بطن قتل یکبار حام ذفر یوس حال مادسه معلمان و حوا بر ررک
سلطان محمود که حافی اوس نقل بعد از یوس حال ماد تعلیق دست ردو عالم شنود نهاده
و حوا به عبید الله احرار که قطف و ص بود مرزا فیض انار اسم اییاں را طهر الدین محمد
نهاد و ند چون این لقب بر مرزاں مکان جاری نمی شد ماری گفتد و قمار کج ولادت
او سس محرم یا مته اند خواجه اس ص معلوم گردد

مار کج ولادت

چون در سس غم را دال سس کرم تاریک مولد سس سس سس محرم
نقل است که مایه راه رودی در غلبه فرمودند که تاریک مولد سس محرم است شیخ برین الدین حوا

که در حاشیه آن مجلس شصت بود بر سبیل بر سپه کف که الهام شمس غم شمس حرف واد در
 الفاف شمس حرف که نزد اهل حساب عدد و غیره نیز از تاریخ خبر میداد و لفظ شمس حرف و
 نقش علم و غیره بود و تاریخ سنبل جلوس بعد و مات پدر یعنی مرزا عمر شیخ در او داد سال که تاریخ
 نیم ماه رمضان روز سه شنبه سنبل شمس قد و نو و نه چری که مطابق تاریخ دهم ماه جوان اگر
 سال یک هزار چهار صد و دو و چهار عیسوی بود اتفاق اعیان ملک در خطه آنجا که یک از شهرها
 خرقانه و یا به تحت انبساط بر سر سلطنت است و آن قدر شفت و تردد در همام شیر ملک
 ایشان در پیش آمده کم بادشاهی را رانوده باشد مدت یازده سال در اورد التبر با سلاطین
 حیثی و آذینک جنگها عظیم داشته بود بر سر سلطان احمد مرزا عوی خود غالب آمده فتح
 سمرقند زمرده و در آخر جوان سلطان اذینک بنیال شیخه مادر التبر که عظیم است بنیال را
 کشید بر طاقت مقاومت در خود دیده و از بر و از اختیار نمودند و چون مشیت این بود
 که مالک ملک هندوستان کرد و ناگزیر متوجه بدخشان و کابل شد و بدخشان را متصرف شده
 در او آخر ربيع الاول سال نهصد و ده چری کابل را هم بستاد و در سال نهصد و شصت و نه
 قندار را سفر نمود چون این زمان اولادها صاف جوان را مرزومی گفتند فرمودند که مادر باشد
 آرم باد شاه گویند و در او آخر این سال شاهزاده محمد جاپون در کابل تولد یافت و چون در
 سال نهصد و شصت و شصت خان مرزا حاکم بدخشان فوت کرد پادشاه بسره خود شاهزاده
 محمد جاپون را که سیزده سال بود حکومت آن ولایت نامزد صاحب چون شاهزاده آن ولایت
 را از دست دشمنان سرودن آورد و جنوبی بدخشان که در فن معاملت داشت و از مجلسان
 شاهزاده بود قصیده مضبوطه بنام او در سبک نظم کشید و بعضی صنایع مثل معادله تاریخ و غیره آن که
 در قصیده میرسید ذوالفقار شند دانی که بنام خواجده کشید و بر مرثیه ساخته و در قصیده مصنوع
 سلمان ساوجی که در مدح غیاث الدین مرزیرودا حفته مندرج بود و در قصیده نمود و درج کرده و
 غنی الولی قاضی این قصیده در علم سخن کارنامه است که سخن طرازان از اینان مثل آن بحر و قصه متوفی
 این از آن قصیده است این جدید است ابیات

شهنشاه تاریخ لاله در سرین خطی آن
 می نیم لب تو فخر ز کین شده خندان
 نندازم خط و کسره در کبان قد تو گل
 شود ظاهر قد تو فخره بستان و در جلا
 در نشو این در بیت که بسره می شود از این مطلع که بسره بحر توان خواند بر می آید

رج الاول ولسرین هذو السنه در میان کتب التوحید و توحید کتب التوحید
و اگر این نکات را در این طریق مطلع می شود به تغییر قاضیه
حظ تو سنه در میان حد تو لاد و لیس حد تو سنه کتب التوحید و توحید
و در ضمن و ابراست قصیده که نصیب کمال است و لیس حد تو سنه کتب التوحید و توحید

تاریخ فتح

توئی ساه سال دوران که سنه هجرت ترا کار فتح و ظفر
گرفتی حیران و تاراج شد محمد کانون کتب التوحید و توحید
در سنه هجرت دسی حری مار ساه غنیمت تسخیر میروستان نموده مسوومه التوحید و توحید
و دنیا کور و دیگر ملک را تسخیر نمود و تاریخ آن یافتند

تاریخ فتح

ظفر الدین محمد شاه مار سکندر دولت و هرام مصلحت
دولت فتح کرده حظه همد که تاریخ اندک فتح شد
و چون که فتح دما لور در وسط ماه رجب الاول دست داده بود و بیا که تاریخ یزد و سنه هجرت
ما فته اند که در فتح کابل مراجعت نمودند و در سنه هجرت دسی و دو تاریخ هجرت ماه صفر و در جمعه
غنیمت تسخیر دینا نموده و حضور در پای سکندر نموده مسوومه التوحید و توحید در اردک رود کار انجام داده
و در تاریخ فتح حمادی الهانی ماسلطان ابراهیم لودی ماد ساه و دینا در میدان مانی بیت جهان
واقع شد و آنکه در جمعه هجرت ماه رجب سال هجرت دسی و دو که مطابق است اسر بل ماه انگریزی سال
انگریزی و ما فته دولت و کس عیوی لودی کار فعال و حال رسید و سلطان ابراهیم مانی فته از مقر
که سنه و دولت سلطنت بعد الفقی بیکه و دسی و یک سال قریبی از فتح امیر امیر که درین
مرث همد بادشاهان اراد لاد ا فاعده و عمره و رخت و دینا بسته بود و نصیب مار ساه گردید و یکنه
فتح تاریخ دد ارد دهم و در چهار سنه سپهر مذکور داخل دینا گردید و رخت سلطنت قه سال نمود
در مار دای ملک همد وستان کت و حدان حرایس و دحایس و مرا میست که عقل و سماران
ما فته عربی و تاریخ این فتح نظام آفده تاریخ فتح
کتب در مانی اس ابراهیم آرا ساه عاری مار عادل لغد
ر در ماه و سال و دسی آ فخر و دهم و دهم و دهم

بعد از فتح شاهرود محمد بن ابون را ناکه در ستاد دین تار این ایجا اصبط عایه در دیار کربا حبت نام را احصا
 اراد اولاد حکام که الیاد الحاسی مد انخاب شیکسن نمود که هشت متقال فذل داشت دلبست و هشت
 را یک متقال میگوید و چهار بن قمت آن الماس را نصف خرج روز مره تمام پنج سکون گفته
 نمود و چون آگاه محل نزول باد شاه گردید روزی که نهم ماه جمادی الثانی بود سینه نهصد و بیست
 و سه سر محمود بسکندرتاه و راه سالکاک مالکبه سوار و یکجک آورده بود و غلب آورده و فتح یافت
 شیخ زین صدر که از افاضل گرامی قدر بود تاریخ این فتح عالی را فتح یاد شاه اسلام یافت
 و میر گلیو پیر از کابل پس تاریخ نوشته فرساده و ابیر شاه در کتاب واقعات ماری که خود
 تصنیف نموده می فرماید که در فتوحات سابق نیز این قوار در فتح دیالپور که در وسط رسیج
 رود داد بود تاریخ آن دو کس در شهر رسیج الاول یافته بود و چون در سینه نهصد و
 سی و چهار در ارگ کابل بر قلعه چندیری دستخ یافت تاریخ آن فتح دار الحرب یافته شد
 گویند که ادرک باد شاه درین غایب بود که شیخ زین صدر و قنقله ملامت رسید بر شید مذکور
 عمرت حدت شیخ کعب پیش ازین بهفت سال قبل بود و قبل ازین بدو ایلی چهل
 سال در ششم و اکنون سر خیل دارم باد شاه بی مامل معصود شیخ در یافت و تحسین و محمود
 بیت ارباب شاه است که مذکور ای ایهای که بی طوطی خلعت به نزدیک شد که در
 رود استخوان مس و وفات روز دوشنبه تاریخ ششم جمادی الاول سال نهصد و بیست و هفت
 ابجری که مطابق است و ششم نیمه اگر بر می سنه مکرار و یا نهصد و سی میوی بود در طبره آره از غار
 تب مرحب ایردی چوب او را در مانع نور افشان واقع شود اگر آباد که حال ابرام باغ مشهور است
 نامش شاه امامت دانسته بعد لاسن را کامل برده و دفن نمودند مولانا شهاب الدین
 معصومی در تاریخ وفات او این مصرعه یافته که از ان بدو نوع تاریخ بر می آید و تاریخین
 تاریخ را تاریخ صوری و معنوی گویند و در نهصد و سی و هفت بوده داین ایمان
 که هم تاریخ جلوس بمالون باد شاه است نیز از مولانا مذکور است

تاریخ وفات

شاه خسروان شاه بایر که داشت دو صد و نه مانند محمد و یک
 محمد بن ابون بکانش نشست : جوط مد عمرش اجل کرد سیط
 جویر سنده تاریخ ایدل : بمالون بود در ارت ملک و بی

پادشاهی که شهباز التمس ... سده و ده و هجدهم و قهقرا

جود مائی بدید در عالم ... رفت از عالم خرواب آباد

خود از سال فوت او رسید ... گفت ناف بهشت رزق مادی

۹۳۰

دارین قطعه بهشت تاریخ دهانش استخرج می یابد یعنی از هر چهار مصرعه با چهار تاریخ طایفه
سوی آید و از اعداد حروف فی لفظ مصرعه اول حروف لفظه دار مصرعه دوم تاریخ دیگر از حروف
لفظه دار مصرعه اول و حروف فی لفظه مصرعه دوم تاریخ دیگر و چنانست که در هر مصرعه
دستور دو تاریخ دیگر استخرج می گردد قطعه تاریخ ایست

۶۲۴	۳۱۰	۶۲۴
ماد ساه و هر ماسر با کمال عدل بود	تقطعه تاریخ	واقف احوال عالم مصدر لفظ الله
سال جان او گردید حال و خوشی	۳۱۰	۶۲۴
حالی خود و من اندر کرده ماسر ماد ساه	۳۱۰	۶۲۴

و این هر سه تاریخ از مولف را قلم الحروف است

لمولفه

سال فوتش ز عقل رسیدم ... مائی ماسر و فاک کرده گفت

۹۳۰

چون نزد پیاد ماسر شاه ... ایضا

۹۳۰

در مقصد بهشت آمد و جامه در جهان ... ایضا
تاریخ سیم ماه جم بود به صد سی و هفت ... ایضا
در روضه ماسر شاه که در کمال واقف است تعمیر ساخته شاه جهان ماد ساه است که بعد فتح خجند
در سده یکم از شاه دانش چری بنا انداخته و بر فراز آن روضه اس حد کمال مرقوم ساخته
اس سحر لطیف و معجزه است که سحر و جادو و سیاه و سفید و سیاه و سفید و سیاه و سفید و سیاه و سفید
لظرف عالم مالا لعنی روضه معجزه ماد شاه معجزان به راه رنخوا و در دستگاه حضرت در روضه
طایفه الدین محمد ماسر شاه ماری که خزان عمارتی توان ساختن نموده این تیار شده تمامت کر سیه
سپاسش سراسر با یالین در نگاه الی الی المظهر سیه اب الوین محمد صاحب حقان مافی است جهان آباد

تاریخ سیم و در ماسر شاه در کمال

نغازی بعد فتح بلخ و بدخشان و هزارند محمد خان و بلخ و سرخان و قنات و سقز از کار طلبان سرودگار
او دمان سرزمین پان کرده و رزمی و نریت او و طور سباه و رزم خواه دمان میدان که بعضی کرم کار ساز
حقیقه نصیب این میانه و دولت و امان این بده ستمده احسان حضرت یردان گشته آخر
سال نو زد هم جلوس مینیت مانوس موافق بیکار و بجهاد و تسس در عرصه دو سال بچهل هزار و دویست و بیست
یافت فقط و برادر اس که اندرون روهه نیکو کورب این انیات در تاریخ و عاص او نوشته اند

تاریخ

بادشاه کز جنیت تامی نور الهه آن طهر الدین محمد بود بابر بادشاه
با شکوه و دولت و اقبال عدل داد و داد
عالم اجسام را کثرت و غنای روشن روی
شیر و دوسن مکان دشمنان و دشمنان
درت سلطنت بابر شاه از روز و فایا پدید آمد و در حیات خود در اند جان و هندوستان سی و شش سال داشت

۹۳۴

و در روز از انچه از تاریخ فتح هندوستان بدست حکومت او در هفت چهار سال و ده ماه و دشت عمر چهل
و هفت سال چهار ماه و یک روز لقب او بعد حیات حضرت در دوس مکانی مقرر یافته وقت رحلت او
ایشان چهار سال ماندند و هم بایون مرزا و کامران مرزا و عسکری مرزا و دهنده ال مرزا

تاریخ احداث شهر که موقوفه

چون در سینه نهصد و چهل و شش سلطان سلیمان ابن سلطان سلیم بادشاه روم شهر مکه معظمه احداث نمود و تاریخ آن

تاریخ

در عهد سلیمان سده و هجده صفات
برسید هر زمان تاریخش را
گفتم سوی کوه اند آب عرفات

۹۳۵

تاریخ حوض لطیف

شخصی نام لطیف در سینه نهصد و چهل و شش حرمی حوضی احداث نمود و تاریخ آن غزنی تسمیه گفته
که اگر از اعداد حوض لطیف عدد فقط آب که رسیده باشد دو رکن تاریخ بر آید

از حوض لطیف آب بردار

۹۳۶

امیرانو سید و آن مشهور شاه عادل

بن امیر الوحدید علی که الملک عبدالرحمن خود یعنی امیر ارغون در سینه نهصد و هجده و هشت در ولایت لاری کبیر

ات دهم
است بر شمس حکومت بیکه زده لعل و داد کوسید تا لکه عادل شهر گشت و دسه بهسد و
چهل دشت مهوری نقل رسیده و این سته در تاریخ میل دولت

۹۳
چون سلج موگنه گردیده عادل تاریخ عادل تاریخ طاهر
مولانا شهباز الدین معمای

درین محافل بار نکال در است همراه پارساه بهسد آمده در سنگ بدای و مهوران او انتظام داشت
مستقل است که مولانا می بد کرد رساله رتین و توصیح علم معما طلم کرده بهایون ماد ساه خشتاد ایکی سعه
از مطاوعه این راجی گفته ماضی لائق پوری دار ساخت ۵۰۰۰ اسم و عجم رفته ملک عرب است
در نامه نو در دل غزول طرب است هر کس حد ارد و معما می نام او نور آورده معما است
یا مظلوم لانا در سده بهسد و چهل و دو و بحر در زبان دولت بهایون ماد ساه فوت کرد و احو به
میر و لک تاریخ حیث السیر تاریخ دعات او شهباز الکاف یافته

۹۴
مولانا اهل شری

از سحر ای کرام و فصلای عظام بود و در سنگ طاربان ساه اسمعیل صمی انتظام داشت و نام امر
علیه شریکها تمام نصیده مضمون خواسته سلطان بر اسم آن آمده متبع نموده و غیره صفت برور داده
کرده و امر علیه الصاف داده که بهتر از سلطان گفته دعات او در سده بهسد و چهل و دو
واقع شده و در سیرار سته ماد ساه منور الود اعلی تاریخ دعات او است

۹۵
شیخ محالی دهلوی

سیر فاضل و نامور بود و یاب نموده در موردی نام او حلال حال بود و تخلص حلاطه داشت چون خوا
سد اساتیره میر جو شیخ سها و الدین محالی خان نام و صلائی تخلص کرد سیر الفادین از تصافات او است
در زمان الو العاربه سلطان حسین مرزا کراسان رفته و تا آخر عمر مرزا حال دیار نگه امید در به مرزا
نمود در مصاحب سلطان شکست و در سده بهسد و چهل و دو و بحر در زبان دولت بهایون ماد ساه فوت کرد و احو به
او میله منور نموده همواره ما و کمالی می نمود از اسباب او است ۵۰۰۰ اسم و عجم رفته ملک عرب است
و آن هم ز آب دیده صد جاک ماد امین در سده بهسد و چهل و دو و بحر در زبان دولت بهایون ماد ساه فوت کرد و احو به
در دشت کینه واقع است و الفاظ حسود و بد دای تاریخ فوت او است و این اسباب در تاریخ
رحلت او از مرزا الواصیل است

تاریخ

خود را به خدا جانی بود . عاشق و مست لایالی بود .
 سحر و گین و تار و اسن کجبان . بس سحره فرا می پیرد و تار
 لقبش را دان زردی بقیس . بود بی استباه قرالدین
 سال نقاش لغزت و نکبش . خودم گفت ماه حله سرش

۵۳۲

اندرون روم او که بسیار خوب و مرغوب ساخته اند دو نزل از غزهای او و حید ایام از
 چون مرقوم نموده اند مطلع اش اینست که اگر بگویند که سیه کاری ما بود و هو تو چشم
 امید داری ما . شیخ عبد القدوس لنگوی

ز دست پیر شیخ هندست و از اولاد امام اعظم ابو حنیفه کوفی است ریت و سیوم مجادی النانی
 سه هجده و چهل و دو فوت کرده و تاریخ وفات او را شیخ اجل یافته اند

۹۴۲

سلطان بهادر شاه کمراتی
 و له مظفر شاه ثانی است و مظفر شاه بعد فوت پدر خود که سلطان محمود بیکره نام داشت در ماه رمضان
 سنه هجده و هفتاد و بیست و یک فوت رسیده بود و بعد حکومت چهارده سال و نه ماه و چهار روز و نیم
 مجادی النانی سنه هجده و سی و دو فوت کرده و در کبته پدر خود مدفون گردیده و بعد از مظفر شاه
 لشکر سلطان سکندر شاه و ده ماه و شانزده روز حکومت نموده و تاریخ فوت دهم شعبان
 یکم کوزکشته شده بود از آن عماد الملک سلطان محمود برادر سکندر شاه را که کودکی عجب بود بر
 تخت نشاند اما بهادر شاه برادر سکندر شاه که بطرف حینور رفته بود از اینجا نزد دی ناز
 آمده و در عید رمضان سنه مذکور قاجم مقام انا و احدا و خود گردید و عماد الملک را بدست آورد
 از حال بخت در سنه هجده و سی و دو فوت نمود و بعد از حکومت نازده سال از بهایلو

ماد شاه شکست یافته به سمت سمرقند رفت و در اینجا بنابر سیوم رمضان سال سیصد و چهل
 و سه در دست فرنگیان مقتول شده و غریب دریا قمار کرده تاریخ ابو افند را فرنگیان بهار و شش
 و سلطان البرک شمس الدین و قتل سلطان بهادر یافته اند و از وفاتش امر سلطان محمود
 نانی را که برادر زاده او بود بر سر پادشاهی نهادند

۹۴۳

سید حسین شهید
 ترش در اکبر آباد قریب نای کی منتهوی تار و در موجود است و فاقس در سنه هجده و چهل و چهار

خلیل که در بنا در بتریز لطافت اشتغال داشت و در مراسم بخودی و حیدر مال بود در مدح و تسبیح
قصیده عرا گفت که از هر مصرعه اش مار پنج فتح ظهور میرسد و بعضی نوشته اند که این قصیده گفته
مولانا صبح الهی است مطلع اش اینست

۹۴۶
آمد از باد صاخره رحمت نهال کی ز بی هری وی بوده یر نشان

۹۴۵

خواجه محمد شریف بجرمی

۹۴۵
را در زاده مولانا امده اس در زمان سلطان شاه طهاسب صفوی لورارت هفت ساله نزد
ابرهه و سامانک ممتاز و سر فرار لوده و بعد از آن لورارت اصمغیان معتر گردیده در کمال
جاه و صلاح روزگار میگذرانید تا آنکه در سنه نهصد و چهل و پنج طایر و چشم عالم علوی سبقت
۹۴۵
بفرستاد مولانا صغیری تاریخ فوت او از بن مصرعه که تمسید برآورده مصرعه گردید یکی کم ز غلامان
بفرستاد اگر از الفاظ طاهره در زاهد و لطیفیکه را که چهل میسود کم کرده آید تاریخ بر آید

و کرامت بیگم سلطان

۹۴۵
که در سنه نهصد و چهل و پنج بجرمی در آنکه اباد فوآت کرده و اگر چه عرصه سه صد و شصت سال گذشت
نیز بتشخص فاضله چند قدم بیرون از احاطه زوخته نواب اعماد الدوله الی الان موجود است و
بر نحویز آن آیات قرآنی مرقوم و بطرف باطن احمد کلمه منقوش و دما بر حوضه منقوش

۹۴۵
سلطان بن مولانا کمال در سنه نهصد و چهل و پنج از هجرت فقط

نصیر الدین محمد بهایون با د شاه غازی این طهمیر الدین محمد بابر شاه
بن ششتم چهارم ماه ذی القعدة سال هصد و شصتیزده بجرمی در ارگ کامل از لظن ما هم کم
که از نسل امان داشته آن خراسان لوده و بسبب عالی الشان نسج احمد جام میرسد تولد
پذیرفت چولا مامردی تاریخ آن سلطان بهایون خان یافته و عنبر نری ست و فیروز خدر
گفته و نیز ماد شاه صوفی و خوش باده تاریخ تولد او است و خواسته کلال سامانی این تاریخ
تبعیم یافته تاریخ تولد

۹۴۶
سال مولود بهایونش هست زارک الله تعالی قدر

برده ام یک از تاریخش تا ششم میل و چشم بدر

از مصرعه ثانی بعد از در کردن کعبه و تاریخ برقی آید شرف طایفه دولام در لفظ الله گرفته شود
چون حضرت خرد و س مکالی نبینی بدش نابر شاه این عالم فانی را بدرد نهد و حکم وصیت و

فائده از سهیل بازگشته یف آورده در غارت خوارم کسی تاراج هم خادی الادل
 سده هجده و سی و هفت هجری در دار الخلافت اگر که مایه تخت سلاطین به دستان بود
 است سیر بر آردی سلطنت گردید و بر یک از مسوومان در گاه را مواج و صاحب کمال قدیم
 مقرر نمود و بر یک برادران خود را جایگزین دادند و مراد کاران کمال و قدیم و عربی و نجاش
 معز کرده سیر کار سهیل برادر مسکری دادند و در کار الود مراد ابدال مکرمت نمود و در حال
 مراد اسماان ملن حال مراد اس سلطان محمود سلطان الوسیع و رحمت مرور و رحمتی
 حد از دور جلوس سیر در کاجس مو و سده از سعادت جعلی یک گشتی از در بر کرده مردم
 محمد به این جهت بر آتاریج جلوس کسی ریافته اند و بعضی از فضلا تاراج جلوس در حیره الملک
 یافته اند حاکمیه از این رمای مفهوم گردد

تاریخ جلوس

محمد جالبون تملک .. که حیره الملک است الله سیدک
 حور مسد بادشاهی لیست .. سه سال تاراج حیره الملک
 نهم ماه از جلوس رستم طوق کالو متوجه سده حاکم ایما دوارده من طلا و دیگر
 مسک کرده غاسه اطاعت مردوس گرفت و اگر مالک دیگر میرد تخت لقرن بادیاه
 در آند در سهند و چهل هجری در س دار الملک املی رکاز در کاجس سندی اسکن و مود
 نام آند از وس ماه نهاد و یکی از فضلا تاراج آل در سهند و سده ایاه یافته و جل
 هجده و چهل و دو هجری سام در ادر ساه طهاب صوفی حواصه کلان ملک را در حد مارفا صره
 نمود مراد کاغران برادر ماد ساه از لاهور مامور رفته سام در ادر سکت داد این مصرعه
 تاریخ سحر رده یاد سده کاغران سام رده و مولای میکسی این تاریخ بطریق تمس گفته

تاریخ فتح

آنهم که مایه دگاسه زرد در نظر نمود در رم در رم شکل فراچی و نفس عام
 بر سیدیم از حد که چرا مایه در حال افکند خواله حیرا درین مقام
 گفتا سیر ازین تاریخ این مفا افکند تاج در ر سکت سیاه سام
 حول محمد ران بر اربع ارمال اس سلطان حسین مراد سیر سوس بر آورده سکه تمام خود
 نه نود و در آخر از موده سلطان بهادر کراتی جویت مابران ماد ساه در سده هجده و چهل و دو

بحری سرشنه سلطان بهادر لنگر کشید و او شهر زم خنده در نزد و کجیت تاریک این دالهه دل بهادر
 یافت و داد شاه تمام کجرات به تصرف شده قطع جانبا نیزه را نیز فتح نمود و یکی از فضلای تاریک آن
 اول مقصد شهر سمرقند یافتند بعد از آن سلطان بهادر کجیت به سمت بندر و ب رفت و در راه با از دست
 فرنگیان کشته شد و همایون بادشاه در اندک فرصت از قندهار تا صوبه بهبهار در حیطه مشط آورده
 و استقلال می تمام پیدا کرده بعضی از گذرانی تا آنکه از قنوج آمد و بهرام سلطنت در بهیم ماه سنه
 سنه نهصد و چهل و شش بحری بر کدو حوالی آب کیک از مضامین صوبه بهبهار عرف عظیم آباد و
 ۹۸۷ و در نتیجه ثانی تاریخ دهم فرم سنه نهصد و چهل و هفت در قنوج از شهر شاه افغان از قوم سور
 یافته و از سیاه افغانی برادران که این اسم خالف شده بود و تنگ آمده روی جانب خراسان در
 نهادند با بعضی احوال او بیای دیگر ثبت خواهد کرد

شیر شاه بادشاه

از طایفه افغانان قوم سورت و نامش فرید خاں بود و چون شیرازی را کنت از آن بسبب او را
 به شیرخان می گفتند و بعد از آنکه سلطان بر ملک هندوستان گردید طبق شیر شاه شد و می
 انما بهیم خان در زمان سلطان بهلول از رده که سکین افغانه است به هندوستان آمده در خدمت
 او را روزگار بسنگد زانند و پدرش نیز در ملکی جمال خان که در زمان سلطان سکندر اطاع جو بود و
 بسری برد و سبب رام و خواص پوری گیرید پیش که سن نام داشت مقرر بود و شیر شاه نیز از
 بادشاه در مشرف جاگیر یافته بود و در سنه نهصد و چهل و شش بر همایون بادشاه غایت آمده
 و مار دیگر در راه فرم سنه نهصد و چهل و هفت در قنوج با دیار بهاموده و در خدمت داده ملک
 هندوستان را به تصرف خود آورد و بتاریخ بست و بهیم شوال سنه نهصد و چهل و هفت بحری
 به وقت سلطنت جلوس نمود و تاریخ جلوس اینست

تاریخ جلوس

شاهنشاه شیر شاه کرد و در وقت گلشن بهت لب رفیع و عالی لوده

به نشست بهت و بهت شوال شاهان جهان سای او سرور

تاریخ جلوس گفت غایت از غیب ریب او ملک سلطنت افزوده

و شیر شاه بعد از فتح یافتن بر همایون بادشاه در سنه نهصد و چهل و هفت بنام نشست کرده
 و شوال از شهر لاهور سرب در بای جلیلم قلعه سنگین در کمال رفیع و اسنوار می تعمیر ساخته که نام

موجود است و نام آن قلعه دهناس خور و نهاده و این قلعه ما بهام حلال حال که سرخورد
سرساه بود احکام یافته حالیه این تارخ سرور داره آن قلعه مرقوم است

تارخ

بمهرت گدسته تواریخ سال ۹۳۸ بهصد جعلی است حلال

مانکرده این قلعه سنگین حصار سیه شاه شیرینت عالم سحر

نقل است که چون ملو جان حاکم مالوه در بهی از سرساه مہرم سده دست او ادا و بعد از
حدی اردو مرکب سیراه این مصرعه خواند ع ما چید کرد دیدی ملوی حال گدسته
سج عہد الحی که حاضر بود فی القوراس مصرعه مد بهی گف ع قوی است مصطفی والا حصر
فی البیدی دریا بمکه شیراه قلعه کالحر را حاضر نموده فی حمله القافا در ماروت التیش
گرفت و سیر شاه ناگری از امر اسوخته سہا بنجدال رود فتح بر کالحر یافتہ در اصرار که کشت
نام داس اسیر کرده متش سیراه آورد مد چون مرده فتح سیراه رسید گف الحمد لله و
حال بحق سلم نو، این واقعه تارخ دوازدهم رجب الاول سنہ ۹۳۸ بهصد و سحاه و دو جری توفیق
آمده و تاریخ اس محافل عبری در الفاظ و التیش مرد یافته چنانکه از اس رماعی معلوم گردد

تارخ دہام

سیرتانی که از بہاب او سیر و رات را ہم بی خورد

۹۵۲

چون رفت از جہاں مدار لقا گشت تارخ اور آتش مرد

دسرساه از سکا کلا و سبار کا دل تا آب سده که مسافت کبار دما لفظ کرده است در هر کرده اس
ساخته و چاه دسی از سنگ و چنت کتہ عا کرده و سسی سہر با مام خود میل شیر گدہ که در چار
کردی قوج سب و سدر کوت آمادان نموده گو مد که چون دی آستہ دیدی گفنی که حیف در
دوب سری دمارت ام سلط من رسید و کر اہل عالم مد مد ند کہ جانی کردم و دست تعلق
ادار در بر ہریت اہالیوں مادسہ در قوج سج سال و دو باہ است مقررہ امر در سہر ام سب
لہ آذلسر سلم سہا بر سر بر سلطت ہد گدستہ در بعضی تواریخ مرقوم است کہ سیر سہا در
بہصد دیہا دستہ نوک کرده انا از تاریخ مذکورۃ الصدد در تاریخی کہ سرکاری باولی واقع و بیلی
سوشن است صاف ظاہر است کہ او در سنہ ۹۳۸ بہصد و سحاه و دو جری فوت کرده فقط

کهاری باولی

این باولی در عتب جامع مسجد فیصل لال کوآن در سلم عمان آباد واقع است امرای عماد الملک عرف
خواجده عبداله لا ذر فریخی در اول سال جلوس اسلام شاه یعنی تسلیم شاه ابن شیر شاه بنا نهاد و چون
در سنه هجری پنجم و بیستم و هشت مائتم رسانیده اندر شش ای آلمان موجود است و عمارتی حمزه بن قطیبه
سر دروازه و دیوار آن منقوش است آنچه که را بر دروازه کرده است اینست

بسم الله الرحمن الرحیم در عهد در مان سلطان السلاطین والظفر اسلام شاه بن شیر شاه سلطان
سلطان الکیم و سلطان بنیاد کرده این چاه توفیق الله و مروج رسول الله ملک عماد الملک عرف حواص
عبدالله لا ذر فریخی بار الملک خیریت و خطمی رسیده اشفی و حسن و سعادت ده

شاه طاهر و کهنی

برادر حور شاه جعفر است در ایران به بند و سنان آمده مورد الطاف و اعطاف همایون مادر شاه گزیده
لقد آنان بنقریبی بکک دکن رفته لیکن نظام شاه کوی دلی گوگنده پیوسته فاش در اندام
در سنه هجری پنجم و بیستم و دو و اضع شده و تاریخ آن تابع اهل بیت یافته اند

جغتای سلطان

حوالی بود از سلطان منول در حسن صورت و سیرت یکانه در کرد و منظر خاص همایون مادر شاه ملحوظ
بحسن التفات منظومه جمله و قاعی که در ایام اقامت همایون مادر شاه در کامل حادث شد یکی
خون جغتای سلطان است پدر و دستان او این جهان را بنیاد شاه بنیادت کران آمده فاش
در مشهد و نجاه دسکه بوفوق آمده و در امانی در عورت او این تاریخ ششم گفته که در عدد و لفظانی
چون عهد و لفظ کل و در کرده شود تاریخ برآید

سلطان جغتای جو کل کهن خوبی
در کسم کل عزم سفر کرد از بنیاد
تاریخ وی از بلبل اقامت رده جستم
در گریه شد و گفت کل از راع رود

شاه عکلا و الدین مجذوب

سرف شاه علاء الدین سید سلیمان گویند که در ویشی صاحب کین در اقامت محام همایون
مادری شاه بود در گاه او در طبعه اگر آباد در محله ماسی گویند وی تا امر در موجود است مشهور در گاه شاه

دستخدا می خورد و متشکل می شد. است گویند که شاه چای این مسجد را بدست خود تعمیر ساخته بود و از دوازده هاست
او نیمه مسجد را بر سر بر سر و در سه و گندی که بر سر راه است اما آن است اندرون آن آیات درانی مردم
است و تاریخ وفات او که بر سر راهی در قفسه او نوشته بود نه سبب کهن سالگی حاکم را ایل کرده
بکار در سال او که سردمته لیالی درگاه موجود است حال مستفاد میگردد که او با آثار سلطنت مسلم
سیر سیر راه رفته بود و در تاریخ که در آن کتاب مشهور است در یافت شده که او در سه
هفتاد و سیاه و سه هجری فوت کرده تاریخ این است

تاریخ
علاء الدین محمد بن محمد بن محمد
ساکه سد بهای از جسم مردم
جو گفتم حیثیت تاریخ و فانیست
و آن تاریخ از کتاب محمد بن ابراهیم نوشته شده

باز

عالم راه می علم و تعیین
دات او بود سالک و محمد
لفظ محمد بن علاء الدین
مرقد او اگر آباد است -

ذکر عمارت چهل رسته در قندهار قدیم

قلعه قندهار قدیم که حالا حراب و ویران افتاده است و نیم کرده عربی از عهد نادر محمد فاضله
دارد در سر کوچه ای واقع است چون شهر الدین ناصر اوسه بعد از فتح بدخشان و کامل و قندهار
اطمینانی حاصل ساخت چند سال پیش از فتح بدخشان اسارت نمود تا در بر دست
آن قلعه بر سر او که بدو کوه مای عمارتی مهیج و جیب بالا رقص آن مکان کوه را تراشیده چهل
ترتیب با مرتب سازند اگر چه این کاران سرکار حسد است علیه لی لوف در احداث آن مکان
مستعمل شده اما چنان مستفاد میگردد که این عمارت بعد از وفات ناصر شاه در سه هجری
سیاه و سه هجری در امان مکه بمالون مادر شاه از شیر شاه پرمب یافته لطف ابرار رفته بود و
ما تمام مراد کاران و محمد عسکری مراد را از اهلان مادر شاه با تمام رسیده و حالا این عمارت

مشهور است که پسر پادشاه بنویسند و در مدنی این مکان کتاب فارسی بسیار مرقوم اند
و بنام منقوش میگردد که بر صفحه دین کتب در ایام ایلان مرزا محمد عسکری منقوش فیه و بنویسند از آن
حسب الاشارات بکر شاه ماد شاه در سنه هزار و هفت مرقوم نموده اند اگر چه در بعضی مقام این
سایلی حروف کتب زایل گشته اند هر قدر که منشی موهن محل که در سنه یک هزار و دودصد و چهل و شصت
هجری بکابل و قندهار مرصه بود و نقل گرفته جذری از آن درین مقام منت می گردد

کتاب مرزا کامران و مرزا عسکری
در تاریخ سیزده شهر شوال سال نهصد و بیست و هشت اعظم است که درون سلطنت مملکت نیا و مملکت
شمار مکرمت انار نواستن مرزک کامکار اعتضا و سلاطین کردن اقتدار علامه ناصر کنی دار
ستیمسوار مصفا عدل و احسان اعدال گاهی رحیم در زمان المصور بالطار عصایت الله الواعز
طیبه الدین محمد بابا پادشاه خلد الله علیه و سلطنت فرخ قندهار نمود در همین سال امر عالی به نمای این
رواق جهان نمای که سر فخرش مهادت ایوان کیوان رسیده شرف لغاد یافت و تمام امر انجام
در نهجهای دولتش محمد کامران بهادر که شرفا کاف عدالتش ارمین به طایف در گذشت و منقوش
گردد در حسب اشارت علمه فی توقف مهندسان صاحب هنر استادان ماهر دانشور در عیادت
و طلوع فرحمده اساسی از انداخته و عمل و اسباب کاران چابک دست که هر یک سرانگه سوزی و کمانه
مملکتی بودند و فاق حدائق و بهادر در احداث آل نظیر رسانیدند و چون نشان هزاره و شارلم
ایالت و مملکت قندهار را برادر ارجمند سواد بابر مکرمت انار مودلت ستار محمد عسکری بهادر
طول عمره و فاضل علی الماس بره و احسانه نقولص نمود در ایام ایالت این نشان هزاره عالیشان
شهرصد و سی + و از میان الطاف نشان هزاره فیروز بخت که صمد میرس مطرح الوار است
است در نهضت بجای و نه این عمارت سپهر فرس انجام رسیده

کتاب محمد اکبر شاه پادشاه

منقوش مرات صبر ارباب دانش مگرداند که مملکت قندهار در قبضه تصرف آمای نبدکان حضرت
شاهنشاه هم جاه ملک مارگاه خلافت بنابه ظل الله جل جلاله الدین محمد اکبر شاه غازی خلد الله علیه
بود در جنگ را یات کنورستانی جنب استیانی محمد هادیون ماد شاه غازی طیب الله تراه و
جعل الحسن متواه میاس توفیقات ربانی و آینه است سبحانی تسخیر و صلح نمود و مار قندهار از تصرف
ایر بادود بمان بیرون رفت و چون اقبال دولت شاهستان ای اکثر انامکم ربح سکون

که قول آن از حد و سرانندیب از لب و سر کوراکا کات و کور نکالا است به و سر لاهوری و سر مرکه
 که صاف آن بر لب بدو سال باد می شود و عرض آن از کمال و کشید سرحد دکن که قریب بیست ساله
 راه باشد مسخر گردا بد و سر به هزار در دست قدرت در حیطه تصرف سلا آن در گاه حلالین ماه
 در آتیه + امید که عنقریب اگر الکاف عالم را از مایه کثرت و افعال حشر خل ای و سایر
 کما مکارا گردون افتد از شاه سلیم و ساه مراد و ایال شاه و حشر و شاه و ویر ساه مسخر اولیای بر
 گرد آید رب العالمین تمنی سیه برادر بهفت پوشیده مانده که در نایکه اعظم حشر حاقانی
 حکومت قدیم را در اسوا و مادر ساه یک خان که علی معوض در بوده بود و مدده در گاه غده معوض
 من سیه صفائی اما دس سید شرف الدین سید حسین رنجبر یکس ما حسین اده ال

شش پنجم در فتح آلدس محدث

در سیه به صد و سیاد و چهار جری قوت کرده در الراماده حوطه اصف حاجی مدقون کرده
 تاریخ ارکاب مخزن الواصلین

مطهر خالق دریاں در سن * ساه و مراد دین ریح الدس
 معنوی لود آل و الکاه * طیب الله در وجه و ترا ه
 سال نقس چو در سمار آمد - خصلد و بجه و چهار آمد
 در حوطه اصف حاجی * مرقد شمس راه میں اگر حواری
 آن حویله ماکر آباد است * به کهای دکر ترا یاد است

۹۵۲

تسبیح زبانه حسن

ده طبله اگر آما د موسمی مست که ال را حسن حسن گنوه مسکومید متصل آن مکان گورستانی است
 هم که گنوه انانای و یکیان چه ازیر تکر و فرانسیس و پولید بر دار می که در رماں دولت مالک
 بهد فوت کرده بود و بسیار اند و اندرون احاطه آن قبرستان ترمیت مولا حسن که در رماں
 دولت سلطان سلیم ساه این تسبیح در سینه به صد و چهار و شش پیر فوت کرده بود و مادر و
 موجود است و این ایام که از تاریخ و مات او حرمه بد کرد ترمیت او معقوس است

تاریخ

در حقه فصل مولا حسن : هنرمندی صل جانی به دار
 سید اهل دانش عمریر جانی : جانی معانی و کوه و قار

چو کرد ازین دار فانی سفر
 بنیوس و بر صحت بر لطف یلیم
 بدو از ان سمر نامدار
 چنان آفرین دادر کرد کار
 بفرمود تار و ج پاکش بر نه
 ملک بفرودس از اعتبار
 بخت قرارش چو شد زین جهت
 نه سال موش بخت قرار
 ۹۵۶

مولانا ابوالخیر خوارزمی

در انواع فضایل نصاب کامل حاصل و اسسته خدمت در ملک که از سطوی ادلی و در طبابت و بیانی
 بوده در آخر سلطنت ابوالغازی سلطان حسین مرزا بهرات رفته و نازمان استیلائی محمد خان
 شیبانی در آن دیاری بود و در خان وقت مراجعت ویرا با مادر الهه زاده و ده ده فالت در سال
 نهصد و پنجاه و هفت هجری دست داده تاریخ نوشتن ازین ابیات استخراج می یابد

سپهر فضل مولانا ابوالخیر
 سفر کرد از جهان فانی و نمانده
 که کی دانست اسرار حقایق
 ز حسرت داغ بر جان خنلایق
 چو عاشق در غزل بودش تخلص
 از این تاریخ اوشه نوشت عاشق
 سلطان سلیم شاه

سپهر خرد سپهر شاه است و جلال خان ام داشت چو آن شیر شاه فوت کرد عادلان کلاهش
 که دایم بود در قلعه رنجه بود افطاح و دلف و جلال خان که سپهر خود نزدیک بود چون امر آید
 که آمدن عادل مان زود میسر نمیشود و خود حاکمی ضرورت جلال خان را طلبید رشته مبارک
 بهشت هم جمع الاول سینه نهصد و پنجاه و دو هجری در کابل بر سر بیسلطنت نشاندند و فی طلب
 به اسلام خان محمود مذاامیان مردم سلیم شاه استنهار یافت بعد ازین میان هر دو برادران جنگ
 واقع شد و عادل خان هزیمت یافته از جنگ گاه بیرون رفت و دیگر کس از و نشان نداد
 چون حاکم سلیم شاه از طرف برادر مطمین شد سامان جلوس همیا ساخته باین نایسته در
 نهصد و پنجاه و سه هجری بر تخت سلطنت جلوس نمود چنانچه تاریخ آن تنجیه یافته اند

سلطان سلیم شاه با فرد شکوه
 بنشیند تخت آذر و انصافش
 که در کفش ظلم و عدم محسوس است
 در کفش ظلم نماندن بالوس است

۹۳۳

تاریخ خلوص سعد و ارسس برپوش سالان خلوص سمیت باو است
 اگر می ار ممالک سد و شمال در تحت تصرف خود دانسته در اگر مامردم است که او تاجری
 است و دویم دلفقه سه بهسد و نصبت دوت کرده و مدت حکومت او بیست سال و ده ماه و بیست
 روزه و در تواریخ رسته مرقوم است که او در اوایل سه سقی و سعته و فوات نامه و مدت سلطنت
 او در سال بود و در مراب جهان مامردم است که او تاجری و دویم دی فقه سه بهسد و نصبت لب
 سمیت فقه که در یکی از اعصاب او هم رسیده بود و رحمت بهستی مرست و کای و دیگر و سیتی
 که تاجری است و بیج حمادی الاول سال بهسد و نصبت و یک از رحمت و جمع و دنگ که مرقد او آمده
 بود در گشت و تاجری است که از آن سه بهسد و نصبت استخراج می باید امیت
 کوا ایام مرد و جهان بسته اند که در سال که سلیم ساه فوت کرده در بیست سال سلطان محمود
 کمرانی در مال نظام شاه کوی مامرد ساه و کن بیج فوت سده و تاجری که از آن سه بهسد و نصبت
 و یک استخراج می باید امیت

۹۴۰

سلطان سلیم ساه که از حسن طاقت آرام بر ساید عرس جدای یافت
 بودم لک سال و فواتش که مالک مالک مرد و که کلمات حای یافت
 و طبع سلیم گده و واقع سواد و بیجا مراب در ساید محس لکیر کرده سلیم ساه است و حالا انقلعه را نصیب مرد
 قلعه بود گده می گوید اگر چه وفات سلیم ساه در گو امار واقع شده اما در سه ساه ام که در سید شیر
 سیر در آمد مامرد سوده اند مدوول است

۹۴۱

سلطان محمود شاه کجراتی

سه لطیف حال اس سلطان مظفر ساه است و والده او سید بهرام خان مامرد ساه ولایت سده
 از اصل تیمم الصاری دولت سلطانی در سهر سده امین و علین و قشما و موع یافته و در سید مامرد
 سالی ممدار فوت سلطان کجراتی در سه بهسد و جیل و سه سیدی لطف کرات رسیده
 متبرین زمانه مامرد سال کرات نزد سلطان محمود بود که هر کس مامرد و حوس مامرد و سمیت
 سمری مرد و سمیت شحال می بود لک تاجری اسدای حکومت و کامرایه او از لفظ حوس حال مستعاد
 می کرد که سه بهسد و جیل و سید مامرد سواد و قلعه سورت را تعمیر نموده و آن قلعه محام استواری
 است در طقات اگر می آمده که مامرد اعوامی علام سلطان محمود کجراتی که حد او در حال خطاب داشته
 در سه بهسد و جیل و سمیت این قلعه را بر ساحل دریای عمان جهت دفع مامرد و گمان ساحت دس

از آنکه قلعه نمر یا در میان الواح خراسانی آن مکان میسر آیند و در آن امام که خداوند
 بپسندد آن را برادر خاف فرنگان حیدر نوبت گشتیها سالان نموده قصد خاک آرد اما هیچ وقت
 نماند ای تو اسلحه ساختن و چون با تمام رسید خود گفتند می بریزد در دره که بر سر فرنگان حضور
 برنگال اسلحه نمود فرنگان چون جنگ و جدال مانع حصار نمودند پسند آمد بپسندهای کلی قبول نمودند
 که آن جو گفتند می سازند اما مورد قیاف عرصه افقده بازنده درج دار تقاضا شد و درج
 اعانت استحکام بر دو سنگ را بقلاهای آهنی محکم ساخته و درج را کلاهت در فرجه و درج را
 رنجینه و دنگر و فرنگ از باران و غمی ساخته که دیده اند دیدن جیره می ماند فقط و سلطان محمود بعد از
 حکومت نیرده سال و دو ماه در سیزدهم ریح الاول سنه هفتصد و شصت و یک بجای از دست
 غلامی که بر تال نام داشت شهید شد و در خطبه سلطان محمود مکره که در پایتخت گشت
 احمد که در واقع است بجای سپرد و در سال وفات او از عبارت حقوق مالتها و دین بیرون ی

۹۷۱

و این نظم در تاریخ او از تاریخ گجی معنی است
 سلطان محمود از جهان جو نردی خود را در جنت الادای شده انجا علم اراخته
 و برنج و زردی خود باز مره نشسته و در جنت با دستانهای می کند جزئی بر دانه
 تاریخ سال جلالتش از غفلت حسن مارکو گفتا که ای گجی ایشو سلطان سنها و تاریخ
 و چون سلطان سلیم شاه بادشاه و پسر و سلطان بریان نظام شاه بجای ابن سلطان احمد نظام
 شاهی دالی احمد مکر دکن هجده سال فوت کرده بودند و بنای محمد مولانا علی در الفا ناردال خسروان
 تاریخ فوت این هر سه بادشاهان مافیه و چنین گفتند

تاریخ
 سه حسد در اردال آه بیکه سال که هند از جدل شان دار الامان بود
 یکی محمود بن شاه بکرات که چون دولت خود نو جوان بود
 و دریم سلیم شاه سلطان و در سکه که در جهان وستان صاحبقران بود
 سوم آه نظام شاه شاه بحر که در ملک دکن حضور نشان بود
 زمین تاریخ فوت این سه حسد که جی ایسی نردال خسروان بود
 بعد از سلطان محمود شاه که درانی داشت امرا سلطان احمد شاه را که از اقربای او بود بر تخت
 نشاندند

۹۷۱

تاریخ
سلطان فیروز شاه
پس سلطان ساه سمنه وفات پذیرد و صاحب او در حال را که سده دوازده ساله بود و ملکه
گوازیار ملک لکاس بدو تاریخ خلوس او که ادال سده هجده و شصت و یک استخراج می نماید

چون سده فیروز خان ماسکوه گشت عمامی در رود احوال با
نام تخت سلطنت های پیر کرد بر ستر استقلال
سال تاریکس حسن کرد مرقم ماد ساهی یافتند و اقبال با
نموده است و در ماکه سه ماه مبارک حال که برادرزاده سپهر ساه بود و در ساه را تاریخ گشت و سیم
بمقامی الادل سده مذکور قتل نموده سرکشت نیست و تاریخ شهادت او ایست

تاریخ
است دولت او در فیروز حال که میکرد ملک ستم راجع است
رسیل اصل ناکهان سدر دال به عباد معوره عمر شش آب
حسن گشت سال و فاشش خود سوال ملک شش ساه اینجا حوال
سلطان محمد شاه عادل

عرف مبارک حال نام پدرش نظام حال سور که برادر شیر ساه بود که ستم فیروز ساه ماکه
حواله برزاده او بود تاریخ گشت و سیم بمقامی الادل سال هجده و شصت و یک سیم بجای سرکشت سلطنت
سب و گفت خود را محمد شاه عادل بنیاد و بهیول و بهیول نفال ساکن نقشه ریواژی را
امپار ملک و مال گردا میدو سب بدام اسحال بود تاریخ خلوس او است

تاریخ
حاکم ملک مبارک خان که ستمه در درو ستم ساکن
بخت فیروز خان گرفت نظم گشت بر ملک و دولتش مالک
سال تاریخ دولتش گشتم ماد ستمه مبارک ملک

از سیم حال سیم عم سهر شاه در که هجده و شصت و دو سب بی عطافی گشت و سیم
اد ساه قرا سیم آورده و سیم را متصرف شد و محمد ساه طائب نهاد و در حدود مرده لطف حاکم
بمقامی بود تا آنکه در سده هجده و شصت و سه در حواله کرد و سیم که با ساه و شاه اد ساه بخال

از داده بود گفته شد بهت حکومت او پدر و علی یازده ماه بود

عزرا شریف جہان

ابن فاضل جهان است که قرب پانزده سال زمام امور ملک و مال شاه طهماسب صفوی پادشاه ایران
در کف کفایت و بیخنده شهرت او نموده و آثار خیر او یکی ابراهیمی پسر که بواسطه که الوافه حسن پادشاه
قرب و در ارتقاء مان صرف نموده و دهان موفق گشته و ولادت او در صبح چهارشنبه پانزدهم ربیع
الثانی سنه نهصد و دو دست داده و در شام یکشنبه بنقشیم دی الفصد سنه نهصد و شصت
و دوم جری وفات یافته و آه عزف از جهان شده

سلطان ابراہیم

بن غازی خان سرت و خواهر سلطان محمد شاه عدلی را در کالج خود داشت و او را و زاری
محمد شاه را با خود موافق ساخته تباریخ ششم ماه جمادی الاول سنه هفتم و نضت و دود و چری
جوبی را متصرف شده بر تخت سلطنت نشست تباریخ جلوس اوست

تاریخ

کشت چون گشت منور ز تن ابراهیم

سال فارینج جلوسش زخرد می ختم

بعد دو ماه از حکومت او سکندر شاه عرف احمد خان سور با او میاربه نموده و اهلی را اگره را منتصرف شد و بعضی بی گناهان را نیز که قریب همان ایام هلاکون با او شاه آمده دوباره فتح هندوستان نموده و سکندر شاه بطرف بنکار گزیت و سلطان ابراہیم که بطرف مشرق رفته بودند در آرزو در سینه نهضت و بغض او پنج اردو سیلیمان حاکم آن دیار کشته شد

برادرزاده شیر شاه بود در سنه پنصد و هشتاد و دو هجری بر سلطان ابراهیم غالب آمده بر تخت نشست بعد چند ماه همایون بادشاه از دلاست رسیده و بر و غالب آمده مار و گرگان ملک کشید

سکنده شده را در زاد و شیر
مال و نفس بر ممت داد و در جنگ
که نشست خد بر تخت و پهل
به عهد نشست و دو هزار سال بجری

گزشتن نصیر الدین محمد هایلون ماد شاه بعد از مرگیت با قس
 حوال در سینه نهاده و چهل و هفت عمری از سیر سلو افغان بر گیت حورده رد لطف
 عزای مادوند اصراری دیر بیانی تمام لس از القضای چند سال پس طهباب ساه صفوی با بکاه
 ایران ششام و این قطعه اردو در اوقات خلاص حدود شاه دولت

حسد انکسیت تا عسقای عالمی
 قلمه فاف قامت را نسیم کرده است
 دور کار سوز و گداز ماد و دوس
 طوطی طبع مرا قانع باران کرده است
 دهنم شکر سب عمری بس برین کرده
 عالی اربکین و عداوت بدو ماس کرده
 التماس ادر شاه ادرم که ماس آید
 انکه ماسمال علی در دست ادران کرده است

ساه این خورده را سینه و کتونی ستمل بر کمال لایع و اسعد عاکست رف حضور از سال در اس
 و این بیت در عنوان مکتوب است محمود بیت بهای اوج سعادت مدام با افتد اگر ارا
 گدی بر مقام مانده چاکه در ماه ریح الهی سینه بهسد و بچاه و یک در اهر با شاه ملاقات
 سد امر ای سد راه خصوصاً غم خان حاکم ارباب دقیقه از لوازم خدمت و مدد که فرو کرد است
 نمود و ساه و ملا حاه مقدم بهایونی در هایلون مدالسته انکه از لوازم ماسای و بهما در ری مانده
 بجا آورده و در در حبهایی حسد وانه داشت و هایلون ماد و ساه در در حسن عالی الهام
 گران بهما که بر لاج افلیها بود ماد و لیت و بچاه فعل حیا بر رسم ارمحال شاه داد و ساه بعد از خدمت
 در در کمال دلدار می و خاطر حوی سال سلطنت از زالی دانسته ساه مراد لسه در ماد و دارد و بار
 سواز ملک همراه داد و بچاکه ماد و ساه با امر کنگ در شمع سسه بهسد و بچاه و دم به متوجه قدر بار سید
 باید دانست و فیکه هایلون ماد و ساه از سیر شاه مبرم به در دادی حوالی و سر نشانی سر کرد
 کرد به مراد شش مرزا کامران از حد اعیان اعیان نموده لسمت کامل ردان سده و حوال در انکار سید
 سکه و خطبه عام خود کرده ابواب کامران فی مروی در در کار کساده مصحفای اجود بهوس روز کاری
 سدی مروی مروی و آنحدود و انشکری مراد و دوحا حه عاده نمود و رسم رسالت سس سلیمان را
 که حاکم به حیا بود مرستاده و است که سکه و خطبه او در در حشالی میرا شده مرزا سلیمان مرستاده
 مالی مقصود باز گردا مید مرزا کامران از بیج و در تاسه بنده لکر مدحان نزد مرزا سلیمان حوال انبار
 مصعب خود و وقت مرز کامران ساهه نمود کس و ستاده در استی و دو خطبه و سکه تمام اجود
 بعد از ان مرز کامران مصی از حال حشالی را از مرزا سلیمان حد ساهته مردم خود داد

و کابل را محاصرت نمود و بعد از مدتی که مرزا پنهان گرفته مرزا مسکری حواله نمود و چند اوقات مرزا
 سلیمان آنکه که مرزا کامران از وجود او باز متصرف شد و لطفش عهد نمود و مرزا کامران بار دوم
 لشکر باختر را ببرد و سرور سلیمان غالب شد و قاسم بر لاش و مرزا عبد الله و جمعی دیگر از مرزا
 خود را بسرداری بر لاش مذکور گذاشته خود را بجهت خود و خواجه حسین مروی تاریخ این سخن
 را که بقیه هم باه مجاوی الشافی رزور جمعه سه هفتد و چهل و هشت روز داده بود؛ بجمعه هفتم ماه جمادی
 الحاقه و مرزا کامران مرزا سلیمان را با سپهر مرزا ابراهیم در چند نگاه میداشت و در روز کار بکشتن
 تا آنکه گوشت اقبال چهلون باد شاه در قنای یافت و دولت و سعادت آمده سزای او را در کنار او نهاد
 و موجب خلاصی مرزا سلیمان شد و آن چنانست که چون بهایون باد شاه با امرای کللی از امران
 متوجه قندهار شدند و آن عمل را به پیشگاه باد شاه فرستادند و مرزا را در طرف مرزا
 کامران حکومت ایجاد داشت با مانع و آن آمده ملازمت مشرف شد و مقتضای کرم ذاتی فلم
 بر جای او کشیده بجانب کابل توجه نمود و در راه شاهی راه مرزا پنهان و مرزا کامران را در برابر شاه
 از مرزا کامران که بجهت باد شاه پیوسته چون ترو یک کامل رسیدند هنگام مرزا کامران
 از کابل فرار نموده بغزنی رفت این فتوحات تاریخ دوم رمضان سال نهم و پنجاه و دوم
 واقع شده و این سره تاریخ آن نسخ است. فی حاکم گفت ملک کابل از وی جدا
 باد شاه لشکر در آمده و بدو بدیدار شاهزاده محمد اگر که مادد خود در کابل بود روشن ساخت عمرش
 در اوقات سه سال دو ماه و پنج روز بود و او ایل سینه نهصد و سیاه و سه چون باد شاه بر سر
 سلیمان که در قندهار می یافت بدخشان را متصرف شده بود و مرزا کامران سر یافته از غزنی
 آنکه کابل را باز گرفت چون انقضای میلاد باد شاه رسید حکومت بدخشان مرزا سلیمان و ملک
 قندهار مرزا پنهان داده و هم خود مرزا کامران را در قندهار محبوس قند و ضا و د لطف آورد و متوجه کابل
 و با مرزا کامران کار بنموده باز کابل را به قندهار رسید و چهار موقوف ساخت
 و مرزا کامران باز در این شهر گرفت و تاریخ این فتح کابل را که قندهار یافته بود از این فتوحات
 نیز از مرزا کامران و مرزا مسکری قصیده عظیم صدر یافته و جیدر نه باد شاه ملک که کرده اند
 لایحه مراد شاه با انهمه سپاه در کابل و قندهار و بدخشان مبادر از آن خود بخار می توانست داشت تا آنکه
 مرزا مسکری دستگیر شد و مرزا پنهان لطف رسید و مرزا کامران را به ایمن باد شاه بنشین سلطان
 اکرم بکسر رفت داد و در نگاه صفا فرستاد و بعد از آن کمال شده و رخصت کرد یافت تاریخ و اوقات

یازدهم ماهیون بادشاه صف و قنصر اب علیه السلام در ظهور رسیده در آخر چون دیگر برادران از بسی مرزا
عسکری دستگیرند و مرزا مهال بقتل رسیده او نیز از همه بالوس گردیده پیش سلطان آدم کشته
و سلطان آدم او را گرفته در گاه همالیون بادشاه در کابل فرستاد بادشاه بنابر حقوق اخوت
حکم کونزیری کرد و حسب الاراده ارشده کول سده رخصت مکه یافت چنانچه تاریخ این سال
در لفظ مستتر یافته و این واقعه در او احر سیه هجده دستت بوقوع آمده و غیر مومن فرمودی
این مصرعه تاریخ یافت **حشم یوسفید ریداد سپهر** و مرزا کامران در مکه بعد از سه
سال تاریخ نایز و هم ماه ذی الحجه سنه هجده دستت و چهار عالم بقا انتقال نمود و این مصرعه
در تاریخ اوست **بگو شاه غوم در مکه ماند** لفظ مکرر ثانیاً به گرفت تمام تاریخ برآید و قاسم
کاهی که در سفر حرم بادشاه بود در تاریخ نوشتن این قطعه گفته

کامران آنکه بادشاهی را **کس نبود است بخواه و در حور**
شد ز کامل کعبه داکا **خان کتی دایه و قیامک سپرد**
گفت تاریخ او چنین گاه ای **بادشا کامران کعبه** **مرد**

همین تاریخ لفظ بادشاه را بنی حرف باید نوشت تا تاریخ برآید از مرزا کامران یک پسر مانده
بود موسوم به الواقاسم مرزا در غایت وطن و کادر جوانی سال نهصد و هفتاد و چهار بکلم
الکر شاه در قله گوادر که در آنجا طوس بود بقتل رسیده **نام از کامران نام و دانی**
تاریخ وفات او سب اما بحد و کم میشود

مراجعت نصیر الدین محمد هماچون بادشاه از ایران و فتح هندوستان
چون هماچون بادشاه را از طرف شورش مرادان خاطر جمع شد او او به دستان کرده در او طوی شد
سال هجده و شصت و یک جوی منوجه به دستان شد و در توجیه از دیوان به جبهه خاندان شیرازی
که انرا دیوان سال الغیب نیز بخوانند تقاضا دل چیست این بیت سر آمد **سیت ددن از مرغ**
هماچون طلب و سانه او **آنکه با نایز در غل شهر ممت نمود** **در وزیر که سوار شدند فرمودند**
که غمت هندوستان در خاطر است الحال از کس که شایب یک دیگری آید نام بر سیده حال گرفته
نظاره اولر که یک میرا سده دولت خواسته نام دانست چون پیشتر فرستاد از خانی پیش آمده

که در آنجا نام داشت مادستان فرمودند که خوش باشد که محسن سیوم را سوادت خواست نام
 باشد لهذا ساعلی شخصی سدا شد که نام او سواد است خواست که سواد این قصه را به جوی
 سده احمد در مسجد هدوستان کرده و اعظام لسان الهی نموده بعد از تقاضای کرده سال که
 در پیدای حج با دو سال از قوم اعیان یعنی سیر شاه و سیر سلیم شاه و سلطان محمد عدلی
 و سلطان ابراهیم و سکه به شاه سرکش در پناه نشسته بودند و در آن ایام قتل ارباب مطهر شده
 دارد و به وسایل گردیده اعیان که در حوالی رهناس و حدود در پایا ملات جمعیت نموده بودند از سید
 آورده به بهشت بجایون با دو سده خود بخود بر لیاال سده و بجایون مادستان مطهر و مصور بی مبارقتی
 در لاهور در آمد و در آنجا حطه و سکه نام او ریب و ریب یاقب و او اوج به حاجت قیاس شده
 سرحد و سالها در تصرف آورده و سکه رتبه لکر اقیان کرده بعد از شکست بی ثمری با اشتداد
 از کس متوجه حکم سده و قریب همین برورد و سده به مقابل به دیگر سده فارسی نمود و تا آنکه تاج
 دوم ستمال سال به شد و ستمان و دم بخری حکم صف واقع شد و سکت بر لکر سکنه را قناد و
 او در آن سده دکه سواکک نهال شده بود و همین سنج کوی سجاد سکر کا آورده و در غره رمضان در
 و اعیان به سده سول احوال فرموده و در دگر حطه و سکه نام نامی او رب در بیت یافت محمد میرم خا
 در الفاط سمسبه تا اول تاریخ این صبح یافته

تاریخ

مسجد و طالع میمون طلید السارکسی رطیع مودول طلید

تجربه خود که در حج هدوستان را تاریخ رستم شیر تا اول طلید
 به ماه بعد این سنج روزی با دو سده بر مالای نام گشت خانه که در مدتی ترتیب یافته بود مرآمده مردم را که
 در سده جامع فتح نموده سعادت کورس سر ساجده ارجی که از سفر محمد تارکی آمده بودند از احوال
 حرسین و کرات بی رسیدند بی سام رسید حواس که در دایم بر سره دویم رسیده بودند که مودول
 شروع ادا نمود و متفحصای حطه ادا و با سخا داده مستحق فرموده ناگاه آلتس در دامن او سستین
 شد و عینی امر و دنیا و به بعد در در این حادثه تاریخ نهم رجب الاول سال به شد و ستمان و
 بخری اس عالم یو فارا برود و در مد لاس ادراد گلو گری که سلطان مولدین کیقباد در دشتا سرکار
 در برای محس لفاصله دو کرده از سبب تفرقه ستمانه بود و مودول کوه غارنی عالی و عمقه احداث نموده و
 این مقبره عالی تاکید و انجام لود حاجی یکم روسته بجایون با دو سده بسرب اورد گله به به اتمام

شعرها در مصحف اتمی بجان گفته شد. هر که میخواهد که عین شکل خود در سرین، کوبایدین و غیره
 باغ هایون را بین مالک بعد انتقال مادر شاه فضل و شوا در مانج و فاقش استوار بکشد
 و این ابات در تاریخ او که مولانا قاسم گاهی در رشته علم کشیده اگر چه نهایت خوب است لیکن
 یکده دهم می شود و تعداد کمال باید دو سال در عمارت بخونه توان کرد و در ده سال مانج است

مانج

همایون بادشاه آن شاه عادل که فیض خاص او سر عام افتاد
 نمای دولتش چون یافت رفت اساس عمرش در اکام افتاد
 چو خورشید جهان تاب از ملذی به پایان در غار شام افتاد
 جهان تاریک به در چشم مردم غفل در کجای خاص و عام افتاد
 قضا از بهر تار کشیش رستم رود همایون بادشاه از بام افتاد ۹۴۴

و بعضی کمال می گویند که اگر مصرعه آخر را این طور نویسد تاریخ بر آب می رسد همایون بادشاه از بام
 افتاد ۹۴۴ مولانا مسعود حسد این مصرعه یافته مع واصل حق شد همایون بادشاه اگر چه
 مصرعه بکجور زاده دارد اما برسم خط که نام افتد پس را بی الف نویسد بگذرد دست آید و میر
 عبدالحی این مصرعه یافته ع گودای بادشاه من از بام افتاد و جمعی این مصرعه یافته
 ع وارت ملک صلاح الدین باد و شخصی دیگر چنین گفته ع همایون بجارفت و اقبال او
 بدست سلطنت همایون بادشاه از پنجم وفات پادشاه تا روز وفات او سبت فریج سال و ده ماه و نوزده
 فریج روز بود از آنجمله نه سال و هشت ماه مرتبه اول حکومت نمود و بعد از آن پانزده سال طوایف
 اللوک ماند و مرتبه ثانی بعد از فتح هندوستان تا پنجم وفات صرف هفت ماه و چند روز مدت عمرش
 چهل و نه سال و چهار ماه و هشت بوم بوده لقب او بعد وفات حجت الشیعی قرار یافته بادشاه
 سوامی ملک اکبرت سیر و مکرود محمد جیکه نام ذکر کنش بعد از این خواهد آمد

نظام سفته

در عادت نظام سفته است که چون همایون بادشاه در عظیم آباد از شیر شاه انورام یافته و بکر بنهاد سب در آب
 انداخت تا در باغ رود نماید و از آب جدا شده غشرب بود که غرق شود نظام سفته در آن حالت دست
 آن خسر در گرفته بکند و ساینده بود بادشاه در آن وقت خسر معده بود که انشا الله تعالی ترا
 میر علی این نه مدت مشکوف بود حصول طمانین خاطر از صبح تا نصف روز

نصب و روز و دو سال میلاد

بعد از آنکه حضرت آشتیانی ملک جاودانی سفر کرد در نصف و نهار در رجب و دوم ماه رجب از آنجا
سنة هفت و شصت و سه هجری که مطابق چهاردهم فروردی ماه انگریزی سال یکزار و هشتصد و
یست و شصت و سی و هجری و موافق روز بان دهم اسفند از ده سال چهار صد و هفتاد و هفت و سی و
و صد و بیست و هشت و سی و یک روز و دو ماه و سی و یک سال و سی و یک روز و دو ماه و سی و یک سال
سپاس ماه رومی سال یکزار و شصت و شصت و هفت و سی و یک روز و دو ماه و سی و یک سال و سی و یک سال
یک هزار و شصت و دو و آرد و سی و یک روز و دو ماه و سی و یک سال و سی و یک سال و سی و یک سال
چهارده سالگی در تاریخ کلاور نافعی خان خانان پیرم حال و دیگر امر که در ملازمت محمد اکبر شاه
حبس که حجت آشتیانی متوجه فرج سکندر افغان شده بود و خلعت زرین در سرتاج رصع بر
سر نهاده بدولت و سعادت بر تخت سلطنت جلوس فرمودند و بجهت انتظام ملی و مالی منصب
جلیل اللہ و کلاک و وزارت بکاخانان پیرم خان انحصار یافتند بعد از آنکه در روز از زمان
جلوس است و هجری ماه رجب الثانی سال مذکور که در چهارشنبه بود روز پنجشنبه از روز شنبه و آغاز
سال الهی که اگر شاه اکباد کوده بود از پیرم روز است هجری بن ایام میر عبدالحی صد این بیت حواله
است اگر کور در عالم رفت بر باد و کلی سدرک سوری را القاباد و بعضی این بیت را نقش
است بود و شهرت یافته بود و نقل فلکها گشته از عرایب آنکه در جهان به کام کی از فضل مصر
تانی را مارخ جلوس یافته بود و بنده آنکه اگر لفظ کل را به یالویند اگر چه ظریف رسم خط مساحت
آن نمی نماید و بعضی از فضل تارخ جلوس را در لفظ کاجحش یافته و نیز این مهر
شهر برین سال سعادت انجام است جلوس جدا و نه باطل نامه و عزیزی در الفاظ لغت اگر
مارخ جلوس یافته چنانکه ازین رمای معهودم گردد

تاریخ جلوس

از خطبه شاه رفعت منبر است و در آنکه عدل کار با جون زرت

نشست بر تخت سلطنت اگر شاه تاریخ جلوس لغت اگر است

و که اگر شاه که بر اقامت وزن و کوبان کون یکروز این رباعی را که از ملک انشراح فیضی است

برده ای که با منقوش یافته بود بر یکطرف سکه این بیت بود بیت بر سکه

خوشه که هفت بگرد و گوهر یافت سنگ سیه از بر تو آن جوهر است

کلیان از نظر تربیت او در یافت
 و او در شرف از سکه سپاه اگر مانع
 بود در میان آن اله اگر صل صلاح و طرف دیگر این را مایه شوقش گردیده
 ریاضی
 این سکه که سپاه امید بود
 با همس و دام نام عاود بود
 سیمای سعادتش چنین لکه در
 کمره نظر کرده حورسند بود
 و سال الهی در میان آن نفس یافته و سکه دیگر در کطرف السلطان الاعظم الی قال المعظم
 الملیقه المتعالی حله الله حکم و سلطانه و اندر عدله و احسانه و عاب دیگر این را مایه ملک الشعراء

رامای سکه
 اس لغز و او کنج شاهماهی
 با کوک اقبال که همراهی
 حورسید سرور و رس از سر و کمر
 یا پسر و از سکه اگر ساری
 و بعضی از لغز اس را می دانست
 این سکه در دست بخت از بود ماد
 سر این نه سپهر و بهجت اخرا و
 در رس لعلیت کار و روح و ریاد
 در هر درواں نام ساه اگر ماد

نکبتن شاهنشاهی

مولانا مقصود مهر کن کار برداری کرده بر سطح تولادی نام کردی و تا کلیان در اوقات صاحب
 خط رفیع نگاشته بود و اسم قدسی بخط تعلیل و نگذرد نام اقدس این بیت سیج سکه سید
 نقش در برشته بیت راستی موجب رضای خداست که کس نداند که کس نه اندر
 در اول سال حادثی سکه در شاه احوال که از همان نوبت ساه هر شب یافته در کوه سوا لک بهای
 شده بود و کفری عظم مهر سایده سرورس بر آورده در انواع شاه کیست حاصل
 رد لغز نهاده در افتتاح سال دیگر همو افعال سر سار خود رسید فقیرانیکه از اول حلوس تا
 بهایت وقت بهر حال که توجه می نمودند حدود دولت و احوال با سفال لکن طربال این مدتی
 عدد مد کسور ک آمد و ای که یادستان باید از عدل و داد و علم و درم نده و از سکه و سروری
 در کسورستانی و در می پیمه در دانت جمع صفات موجود بود اگر معموره هند و ستان از طلا و شرفی
 زعفرانی و زنجیری و شمالی در تصرف او در آمده هر که از طرفه انقاص سیر می گویند مالی این که باید یافت
 ذکر و وضع تاریخ این جمعه از مجلس اکبر شاه
 عمده در سال این تاریخ علامت الزامی طلا و لادن الادامی محمد و امیر فتح اله سیرار بود و اگر چه

موضع این تاریخ به روز جمعه سال هفصد و نود و دو و چواری افتاده اما ابتدای این را ارسال اول جلوس اگر شاه نهاد
از روز توبل نمودن اعیان در برج محل یعنی چون بخت پنج روز بعد از زمان جلوس حضرت شاهنشاهی
و اقتصای چهار ساعت و پنجاه و چهار دقیقه و نیمی از شب شنبه یعنی و چهارشنبه عری بخت و نیم
ماه ربیع الثانی سال هفصد و نصد و سه و چواری نیز اعظم به تو شرف مدولت سراسر برج محل انداخت
و صبحی آن که روز چهارشنبه بود نوروز بهجت افزونست از بختون روز بعد از این تاریخ بعد از اعیان
نمودند و مدار حساب بر ماه و سال شمسه نهادند و حضرت شاهنشاهی خود مدولت و اقبال این تاریخ
باجاریج الهی موسوم ساختند و اسامی ماهی این تاریخ را

شهریور شنبه خورشید و معتد راست چون فروردین ماه الهی و اردی بهشت ماه الهی و غیر
آن و ماههای ایلام نیز همان سسی نام منواری فارسی گذارستند و چون در بعضی ماهها یک روز زیاد و
روز از کسی زیاد بود آنرا روز و شب نامزد کرد و در بخانه جمل روزهای سال سجد و نصد و پنج
و کثرتی زیاد شد و پنج روز مستتر که فارسیان در اخیر سال می افزودند و بر افتاد و ماه و کمال
شمسی است و نیز رضمیر انو اقتصای آن کرد که دور سنوات این تاریخ نیزه ازده باشد و لا محرم
بر سال سیس با سیم ماهی از ماههای الهی ساختند و بخانه سال او که فروردین الهی و سال دوم سال
اردی بهشت الهی و بهرین دستور سالهای دیگر نبر

اسامی ماههای الهی و عدد ایام هر ماه

فروردین	اردی بهشت	خرداد	بهر	مهر	امان	آذر	دی	بهمن
۳۱	۳۲	۳۱	۳۱	۳۰	۳۰	۲۹	۲۹	۳۰

اسامی ایام هر ماه

اسفند	بهمن	اردی بهشت	شهریور	اسفند	خرداد	مرداد	دی	آذر	امان
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
خورد ماه	بهر	کویس	دی بهر	مهر	سروش	رئس	خوردین	بهرام	رام
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
دی	دی	ایراد	اسفاد	اسمان	اسفاد	اسفاد	اسفاد	اسفاد	اسفاد

ایات در یافتن نام ماههای الهی

نزد فروردین جو بگذاشتی مه اردی بهشت آید
بسیل سهر لور و مهر و امان و آذر و دی آن که بر بهمن خرا سفند نهایی مفراید

محمد میرم خان خانان

که از خواهر بن اعظم درگاه بهمان ماد شاه بود در امتدادی جلوس اکثر شاه تاج سال بعد به حلیه العذر
 و کالت و در ارت سده فرازی راسته اما را بجای که او باد شاه را خورد سال تصور نموده آید که می خواست
 بی اجازت باد شاه میکرد و این معنی بر نزارج باد شاه بسیار گران می آمد اما جنیری نمی گفت تا آنکه بود
 پنج سال غلاما به او از عهد و کالت و در ارت منزل ساختن از جمله نقضات او یکی آن بود
 که تزدی بیک را که در اوایل جلوس باد شاه حکومت در هیندا داشته بهانه آنکه از موکه بمو لنگال رود
 گردان شده بود در سده نخصه و نصرت و سه پیری بی اطلاع باد شاه بقتل آورد و بود با الحجه میرم خان
 مورد به چند بار باد شاه محک و جیل نموده و در هیندا یافته از آن همه مالوس شده لفظه طواف کرد
 از باد شاه رخصت حاصل نموده و در راه نهاد چون کجوات رسید معارک خان افغان که بیدار و در
 جنگ با جبهه آره سر کرد که میرم خان بقتل رسیده بود و بعضی خون بر رخ و او را شهادت
 این واقعه بروز جمعه چهاردهم جمادی الاول سال هشت و شصت و هفت هجری وقوع آمده بهرمان
 او ازین ساخته هر کدام بجای شایسته و میرم خان در خاک حون افتاده بود تا آنکه محمی از حق او
 سگین غالب خونین او را برداشته حواشی مقرره نسخ حمام که از مناسخ وقت خود بود و کجاک
 سپرد و در بعد از آن سعی حسین قلع خانجهان بمشبهه مدو ل گشت و میرم خان علمی مرصع نرود
 جواهر نه امام ششم علی موسی رضا تربیت داده بود و یک کرد و نکره بران خرج شده قاسم ارسلان
 تاجراج اتمام آن و سلم امام ششم یافته و شیخ عبدالقادر بلادی در مارنج شهادت او این موعده بطریق
 تعبیه گفته که گشت کل گشتن حوی نمائند یعنی اگر لفظ کل را از عبارت گشتن خوبی دور سازند
 مارنج برآید و قاسم ارسلان این ابیات در تاجراج فوت او در سبک نظم کند

۹۴۰

بیرم بطواف کعبه چون بخت اعوانم در راه شد از شهنشاه و تشکار تمام
 در واقعه باقی بی تار بخش گفت که شهبند محمد میرام
 سلطان احمد شاه کجائی

۹۴۰

بعد شهادت سلطان محمود تانی که در انبی نداشت امر او و سید معارک اتفاق نموده احمد جهان را
 که از زمان سلطان بود خطاب سلطان احمد شاه تاجراج یا مرد علم ربیع الاول سنه نهصد و شصت
 و یک به تخریب کجوات بر سخت نشانیدند

رهبند مردی رفته بر صفت دیک ^{تاریخ} تفصیلت نه را که الملک الک
 بهمان روز سلطان در ملک مریدان سید مارک مسنگ گشت و سلطان بعد شش هفت سال در جاپاد
 و جبهه رو رادست اعتماد حال گشته شد و کان و الک فی تاریخ حمسه بهر سخاوت بیلده الاصل
 فی سیه قزان و سیتین و سیه و در غارت - مقبول شد بیکاه تاریخ مسعود مکرود و ساعوی بر

کوفی این تاریخ گفته ^{تاریخ}
 احمد جانی کس بره کس نس جهور باشته ^{۹۶۰} تا یو جوی حی کچی کیس دوسته را
 از حصار دوسه رات تاریخ بر جی آیه عهد قلنس اعتماد حال شخصی را که تبهوام دانت ملقب لعل
 مطهر ساحه بر سه بره و امی کما صد و گفت که اس له سلطان محمود نامی است او احرین بادشاه
 گزانت است در نام او اگر ساه ماد ساه کزانت و مالوه را تیره کرده تصرف جو آورده

^{تاریخ صلح}
 چون در سه بهر دست و نه جوی مای حصار دایر ان ساه طهار صغومی و سلطان
 حواءه کار دوم عهد جنگ و حمال حد سال خواص صلح است حکام امانت فاضی عطا الله دله فاضی عهد در
 تاریخ آن این قطعه ال بود

سکره که گرم کرد گلد - ^{تاریخ} قاید اقبال در س کهبه دیر
 مستلک صلح شهبان جهان - داد دنگه آتش ^{۹۶۹} حصار بعد
 صالط ایام حو تاریخ صلح حصار در گفت که ^{۹۶۹} الف صلح حصار
 ملوک شاه

که از کجا بر طرله مراد بود - ^{۹۶۹} در سیج عهد القادر مدو لی است و در مریدان سیج سیمو سبیل بود که اگر ساه
 ماد ساه کد محس اذات تمام دانت در سه بهر دست و نه جوی موت کرد و غری
 تاریخ دفات او - در ولس دولت ^{۹۶۹} یافته و سیج عهد القادر در تاریخ در عالی قدر حو دین
 راجی گفته ^{تاریخ}

سر دبه اناضل در مریدان ^{۹۶۹} آن که علم و معنی احسان و کمال فضل
 ن بود در ماه جهانی روضه ^{۹۶۹} تاریخ سال موت دی آمد جمال فضل

تاریخ مراجعت اکبر شاه

چون اکبر شاه پادشاه بر روز جمعه بیستم مجادی الاخر سنه هجده و شصت و پنج هجری از طرف رتبه
بلده امیر که بد القلوب بطریق شکار و زیارت روضه خواجه مصنف الدین جیستی رفته بودند داخل
دار الخلافت اگره شده نیکو از فضیلتی عصر در تاریخ قدوم اقدس گفته
تاریخ

چو سوی تخت گاه از سمت مغرب
کواکب سال تاریخ قدومش
مهرین نور شهباز درون صولت آمد
سختند آفتاب دولت آمد

۹۶۹

این در مسجد قریب قلعه کهنه و بنا کرد این بنا که بنام واقع است در زمان اکبر شاه پادشاه
ما هم یک در سنه هجده و شصت و نه اندامی ساخته بود اگر این هر دو عمارت حالا با یکدیگر
دور در آن کتب که لفظ تاریخ تعبیر معلوم گرد و تا دور باقی است و آن است
تاریخ

بدوران جلال الدین محمد
جو ما هم یک عصمت پناهی
ولی شد حامی این بقعه خیر
زهی خیریت این بقعه خیر
که باشد اگر نشان عادل
بنا کرد این بنا بهر اغراض
شهاب الدین احمد خاں عادل
که شد تاریخ او خیر المنازل

۹۶۹

مشهور به آنکه خان شمس الدین محمد خان در ملکش از غری بود و آن صاحب ملک از اعظم
سوارانین همایون پادشاه و اکبر شاه بوده در وقتیکه همایون پادشاه نزد یک قبیله از شیرخان
افغان شکست یافته از مر که گذر از غمان بر تافته خود را در در پای گنگ انداخته نزدیک بود که غری
در پای غنا کرد و بدستگیر شد شمس الدین او در طه بولناک با صلح سلامت و نجات رسیده و با و پناه
وی را با بتا عرض بر پیش این خدمت شایسته صاحب بلند و مراتب ارجسته رسانید و در زمان اکبر
ترقیات عظیمه نمود و چون در پیکار بجا بیکار نموده غالب آمد کمال اقتدار بهر سبب در اثنای
دلاست بجا بگردید و در سلسله و سنین و شمایه از بجا بجا بسلطنت باب رسیده و دلیل
شد نزد اول شخص که منصب بخت بر روی یافت خان اعظم بود او هم خان که گفتن پس خور و ما هم

اگر بود در قلوب مادته و تقویست حد و کثرت که از ما هم اگر گرفته بود مقصود شده بود با خودی هم
 حاکمان و دیگران را در دو ستنه دوازدهم در میان سه که هر سه دیوان آن اعظم خویش
 را بشینند بیدار دانه پاره ساختن چو مادته از پیچیده جریای اردو تپیده برآمد بدو دهم
 هر دو دست ماد شاه را به بی ادبانی گرفت و دادستانه بر در درو دسبهای خود را در دستهای
 او را بیدار چنان مشتت قوی بر سرش زد که بر پیش او در دماغش بر دو در بیدار قادیان شاه
 فرمود تا دست و پایی او را بسته از بالای مام دو لب حار بر پاره احمد حاکم معر بر سر دستور او
 ناس مانن گردید تا پنج این سانچ را به دو جوی شد - مانه اندامیکه در پادیه میبود و در پیری
 در تارکج شهادت حال اعظم این قطعه نظم آورد

۹۶۹

۹۶۴

تاریخ تلمیذ
 حال اعظم سپاه اعظم حال - که خواو کس در تن را به
 بشهادت رسیده ماه صیام شترت موت روزه دار حسد
 کاس سالی دگر شهید شد که گندی سال موت حال شهید
 دکی از فضل بطریق تلمیذین مصرعه یافته ع رفت از نظم سر اعظم حال
 صد و پادشاه در تن ما هم اگر در فراقی در مدح و عدا صلیکامه عدا رس که که جنت هستی ازین
 چنان سیرد بر دسبایت حال اعظم در لکه ادا واقع شده عدا ارا لاس او را هم طایر سادو در
 حوار روضه سچ نظام الدین اولیادون ساصد دلپرس مراد کو که روضه عالی مرقرس تعبیر نموده که
 نا حالت تحریر موجود است و مفره ادم حال میر در بهشت است سپهر به پهل پهلای فقط

محمد یوسف

در دیار حوس بویسی شهوت تمام داشت محاسن کامل و متاس به بود و کس خط و سلاطت سرگوشی
 اقوال میر بود در حمت محمد اکبر شاه بعهده یافتن توکسی نامور بود و در بیکان جوانی در سه بهشت و سعاد
 موت کشته داسر حال این مصرعه در تارکج و نالت یافته که گاست یوسف مهرای عزیزان
 در در عدا الدله صاحبته تذکره سترای نهان اگر ای اس قطعه برای معظم ساحت

ملک

محمد یوسف آن مصرعه ساحت - موت ارد بر اسک از دیده بران
 بی تاریخ ادکها عسیر که گاست یوسف مهرای عزیزان

۹۶۰

امیر قلی الدین محمد صدر

در زمان دولت شاه طیماسب صوفی مصیب علیه صدارت مغز بود چون در سنه نهصد و هفتاد و هفتاد و سب غلط
از آن عهده مغزول گشت قاضی عظامه تاج غزل را بطور قلمه چنین یافته

تاریخ

کسی کو رفته در دین سی کرد / نیمیید در دوعالم بخرند لست
جو علت داشت صدر از منداکش / بصد خوار می تاد آخر ز عرت
اگر تاریخ غزلش خواهی از من / بدون کن در ستمت حرف علت
اگر حرف یاد که حرف علت است / از کلمه شمعیت دور کرده آید تاریخ بر آید

۹۴

سید محمد غوث گوالیاری

در سنه پنجم دجیه الدین علوی بکرونی است تاریخ چهاردهم محرم سنه نهصد و هفتاد و هجری فوت کرده
دور گوالیار بنفون کرده تاریخ از بنجر الواصلین

سید الاولیا محمد غوث / سند الاقیا محمد غوث
فرشته چارده سلاسل اوست / بهمراه شیخ کامل اوست
جه عالمی او به نیشابور / نفقت و فیض داد در دنی و دور
از سه صوم بود چاردهم / اگر که سنت از زمانه غوث اتم
سال نقلش بتعبیه رضوان / غوث بی کوفت زده در قمر خوان
ایضا

۹۵

آن شیخ محمد الفیاط / بالفوت بلطف معبود
تاریخ وصال او ملائک / گفتند که شیخ اولیا بود

۹۶

فتح قلعه زشتنپور

چون محمد اکبر شاه در سال نهم جلوسی مطابق سنه نهصد و هفتاد و یک در ماه رمضان قلعه زشتنپور را
محاصره نمود در می سرجن امان طلبیده قلعه را با دیوای دولت سپرد میرزا غنی برادر حکیم فتح اله
شهبازی این تاریخ یافت

تاریخ

چون کل نیرنگیت درین فتح شاه / منتهی تاریخ گفت قلعه از سنه دوا

۹۷

تولد دو فرزند توانا

چون در ستم به عهد و پیمان و در دربار محاکمه اکر ساه اریک نفس دو فرزند این لطیف توانا ولادت
نامند ماد شاه کلی را بر احس و دیگری را بر احس نسیمه فرمود و قاسم ارسال در تاجیک
این دو کوهرش بپوشانید

۹۴۳

سند ساه یگانه را در دربار خلع
دورانی تاجیک ولادت یافت
آن دو کوهر در حرم معشوقه کعبه
نمود و دو ماه روی از او ج شرف

این هر دو در دال نیک ماه بعد از ولادت از محس سرای عالم خانی حرامید

راجعه رام راج بیانیگری

راجعه عظیم السان نوده که بر ولایت بیانیگری از ملک دکن است سرودی می نمود در دولت
دولت خود کمزور گشته مادر سالیان دیگر را که در دیار دکن سلطنت می نمود در خاطر می نگری و
بسیار محس سروران عادل ساه این سلطان ابراهیم عادل شاه بیابودی مانعان سلطان
نظام سله کوی دیار ابراهیم قطب ساه و برید ساه حبس و دفع او که بهت گشته در راه حمادی آباد
سه به عهد و پیمان و در بوجی بال شکر عظیم بود بیانگری که در آن روز در محاسن رسید به محاسب
داد و در راه رام راج مانع ساری از سپاه در آنجا گشته مدعیب میقتضای است آن اوسان
افتاد و آن ولایت را تحت تسلط خود نمود و چون یکی از برادران آن راجه در حواس صلح
نمود لاجرم آن ملک را از مد و سپرده بر اجبت کرد و علی عظام اسیر آنای بیانیگری قتل را
به کور لطیف نغمه درین مصرعه یافته که در درباری عدد حرف جمیع از الفاظ قتل نام رام راج
بیانگری بر می آید تاجیک بی نهایت جوهریت قتل نام رام راج

۹۰۲

صوبی شاعر

شاعری سید لاد مالی نمود و در بوجی صاحب کمال داشت و بعد از اکر ساه میگردد و نند در ستم انشی
و سیمین و شماید فوت کرد و در تاجیک ذات اوست اما بعد در ریاده مسعود

میر سید جامه باف

ارست میر زمان نوده در خاطر در اختراع معانی و اقراغ الفاظ بدیع و دم سجاد است و در
و صنعت و به در عهد آمده از خواند الفاظ اکر ساه مخطوط و بهر مدیده در کار می داشت
نیانگه را به تادرسه به عهد و عهد و سه در گشت و تاجیک ذات اوست که حاکم بر راجی بوده

۹۴۳

صوبی شاعر

تاریخ شاه علی گجراتی

در ماه جمادی الاخر سنه نهصد و هفتاد و سه بجای فوت کرده و در احمد آباد کبریا مدفون گردیده

تاریخ از خزانة المصلین

سیدی بی نظیر شاه علی : فطرت پاک لم یربا
 نسخه فارسی و هم عربی : کرد تالیف در حدیث طلبه
 باز در اصطلاح کبریا : گفت به صفا و ذراتی
 سال تفرش از بن سراج زینت : خودم گفت نور ادب هشت
 مرقد او با احمد آباد است : حای بیص و مقام ارشاد است

۹۵۳

نبلی جهمیری

این مقبره نواب فوت خان است که در دهکده متصل عمارت حاصل محل شاه جهان آباد واقع است در سنه نهصد و هفتاد و سه تغییر یافته بود حالا رو بیا نهام دارد و چون که بر سر کنیانه عمارت جهمیری نبلی ساخته بودند از آن بسبب نبلی جهمیری منسوب به سراج زینت آن مکان این گفته مرقوم است

تاریخ

درین خوش منبری عالی مقامی : درین عالم بدیده جستم امام

نبلی تاریخ انامش سردار : جوید رسیدیم بقایا یافت انام

سلطان سلیمان ابن سلطان سلیم بادشاه روم

بعد وفات پدر در سنه نهصد و بیست و شش بجای در پانزدهم خوال تخت شاهی نشست و در سنه ۹۲۷
 عکسها تاریخ جلوس اوست و امنی شاعر قصده در آن روز گفت که هر سر عهد انش تاریخ بود این
 بیت از انجمله است

۹۵۳

تاریخ جلوس ۹۲۷

۹۲۵

برادر از مملکت کامراتی : کا و من عجد و سلیمان تانی

سلطان سلیمان برجیع آل عثمان لهالت و شجاعت انیتاز داشت و چهل و هشت سال بادشاهی نمود
 و حاضر شاه طهماسب صفوی بود و سالها با او جنگ داشت آخر در سنه نهصد و هشت و هشتاد و هشت
 قواعد صلح استحکام یافت و تاریخ آن سابق ازین مرقوم گردیده و سلطان سلیمان در سنه نهصد و هشتاد و چهار درگذشت و پسرش سلطان سلیم بادشاه روم گردید و در قریب بیست سال سلطنت نمود

۹۵۳

خان زمان علی قلی خان و پسر او خان

سراسر حیدر سلطان از ملک لود و پسر او را در آن سرور سیاحت و سخاوت و ادا مسته و سلیطان
در عادت حب آسیانی امیار عام داشت و عهده روی محمد اکبر ساه کلده روی نکو حد متبای او دولت
سربیه جو جو سورا جایگزین دو سر او را منور دانسته و چون با کجائی احضار کرده سه و چهار در ملک انجمن
لود و دارا ده سه روی سه دانسته و در ساه مائی منته کسان طلب در را عهده حکیم که سرادر اکبر ساه لود
کامل در ستاده و اعیانه جمله حواله نام اود دانسته و چاکه حوالی مسند می که در آن امام محمد مت حاربا
نهار لود این سمع را یافته **بسم الله الرحمن الرحيم** و در ب ملک عهده حکیم

سایران مادر شاه حاکمان مسم حان را بخوانست که امانا گذاشته خود در ماه محادی الهالی سه
سهند و پشقاد و چهار بر سر عهده حکیم که از کاملی تا ظهور رسیده لود و او را سه حوالی این حرا و سید
آردا پور گر سنجیه کامل بر عت و دیگر شاه آردا کمارا حجت محمود بر سر علقه حان و در درش لک لکسی
محموده و در مانگ پور که قرب است کرده عرمانه سرال آمانا معاضله دارد رسیده عور کنگ خود
علیق علی حال نیز لک لک را هم آورده و امجد در ماد ساه حاربا در ب ملک عهده حکیم عهده دی الحرسه
آردا پور در در سه علقه حان و در اورس هار در حان بر دو در حگ کشته سید حاربا و سید
در در این اگر نامه که در سید پیرا و چهار حوالی تقیف محمود لود مدی امانا پید کلس فرج سکر
که کار نامه انال در اردو توان لود در عرصه قریه سترکول از معاضات حوالی دجا که در سن لاه
مخطات الهامین اساس سادات یافته روی داده و آمرامصر جامع ساخته و محرام هاربا در نقطه
این آن فتح لورست که از سهر ال آمانا معاضله شمس کرده طرف مورب واقع است مرکب از
کنگ ماین یک سر در عالم خود و در کجایک آیین از عبارت **فتح اکر مارک** روی آمانه ۹۴۴
و قاسم ارسلان در وفات حاربا و پسر او را حان این نام کجایک نظریه نموده یافته

نام کجایک نموده

قتل علی قلی و پسر او در حرح حانان پسر از مین مدل که چون
حستم در غفل حواله و فاشان ابی ردل کتیده و کجا دو حواله

در مضره آخر کلمه آه ایست یکید دست که اگر از الفاظ دو خون سده و در کرده سود نام کجایک بر آرد و سحر دیگر
گفته قتل دو ملک حرام بی دین اگر چه از این نام یکید در راه سود و لکس حوالی این و امده در هر
سهند و پشقاد و چهار بر سر عهده حکیم که از کاملی تا ظهور رسیده لود و او را سه حوالی این حرا و سید

تاریخ

چون خان زمان از نهمان رفت باب
تاریخ دفاشند و خرد و دست گفت

نهاد فلک سراسر از ما افتاد
فریاد و دست فلک بی بباد
وزیر احمد اسدیان و قتلان این مکر که یکی کوفته حال یک است که بحسن سیرت و صورت آراستگی تمام
و این قطعه تاریخ اوست

خوشحال که بود دیده اهل خرد
مقتول جو شد بصحبت حایران
برگشت ز باد شاه از طالع
تاریخ آمد ز کل رخ ز باد

ارکلام شیخ ابو الفضل که مذکور شد جهان استفاده میگردد که اگر شاه شهباز آمد با کور و الوقت
به بیابان اشبار داشت به الباباس موسوم ساخته بود و خانه او میگوید که چون این فتح دولت بر
روی نمود بهمان روز موبک معلی بصوب الباباس که بعضی میدان در آن حدود غبار انگیزه بود و
حضرت والا و نمودن مکانان ساحت آن زمین بود و مؤخر سکنه حدیثی بود دولت دریافت شد
در آن عرصه دکنای منزل فرمودند و روز سوم رو توحه بجانب فارس آوردند و در آن روز
از نادانی و میدانستند در دوازده جو پور بسته بود و حکم آماج شد و در وی بخشش فرمودند و بعد سه روز
عنان توحه را بطرف جو پور انطاف دادند و بعد چند روز از جو پور کوچ فرمود و بطرف کرمان مجبور رفتند
و در آنجا از فرط غایت قحطی حال جاگیر علیخان و بهادر خان از جو پور و فارس و خوار میوزگانان
آب چون به منعم خان خانقاهان تفویض نموده او را رخصت بدانند و فرمودند و موبک معلی
به دولت و اقبال روز هر شانزدهم تیر ماه الهی سال دوازدهم جمادی موافق روز شنبه بیستم
ذی الحجه سده نهصد و هشتاد و چهار جو پور بصوب سنقر الحاق توحه نمودند و در روز خورداد و ششم
امرداد ماه الهی موافق شنبه یازدهم محرم سده نهصد و هشتاد و پنجم نکال اقبال مدار الحاق توحه
اندوختند

شیخ عبید العزیز دهلوی

در زمان محمد اکبر شاه بسال نهصد و هشتاد و پنج جو پور توحه نمودند و چون که شیخ رشت خط و
صاحب دزه ناجیزه عبدالعزیز نوشت چنانچه عزیز دهلوی تاریخ حقیقتش را در دزه ناجیزه یافته
و شیخ عبدالغادر بدو این تاریخ در سبک نظم کشید
حسنه نرجس و شیخ عبدالعزیز که عالم همه قطب و شمس انوار

سوی عرصه اوت یافت رخ
طلب کردم اردل جو مار بچ او

۹۶۵

کفتا که قطب طلعت نماه
الضواء از شخصی دیگر

عزیر الخی حول عزمم معر کرد -
جو مار بچ و فانس مار حستم

۹۶۵

خرد کفتا حیات حاد دان یافت
فتح قلعه حیثور

خون نمده اگر سه در سه بهصد و بهقا دوج قلعه
مموده نقیضه زیر سرخ قلعه کده بده ار ماروت محمود محمود روزا مضدار مدح دی ماد الهی از سال
دوار در هم جلوسی موافی چهار بنده مار در هم حادوی الا حرسنه مذکور در ماروب آلس داود
سرخ قلعه از پنج دیبا و ماناخی سیاه آل سیدیحان که رسد آن سرخ سرگرم کار رار لود مد
هوا گشته منفرد و متلاسی مند و سکه سکه سکه رت و آوار اس قلعه عقیق تاه سجاد کرده
بسته سیده موجب استخوان استخوان کردید و دودار حمد رود در قلعه مصوح مد و فریسی برار
کس از قوم را حوت که در قلعه مذکور لود مد لقتل رسد مد مرور اسکند تانچ مسخ را حیس مافیه

مار بچ

جو گلگه اندیشه را دشت
مادک رمان مسخ اکل قلعه کرد

۹۶۵

جو مار بچ بر سیدم ار عقل گلب
مدا و کسی ماد مسخه جیمین

۹۶۵

دعوی بری دیگر گفته - دل گفت که کسناد بر دوشی حیثور
بر آید حمد حج جول باد صاده برای بیاده محسین الدین حسینی دگ روین لسیار کلا تر قتب
را میر عللار لود که کافی تخلص این تانچ یافت

تار بچ

ساده من برود و حمد سریر
ساحت نی شده فی مسخ حیثور

۹۶۵

مهر تانچ دی ار عالم عب
دگ چنور کنانند یک

سای بل جوینور

منظم حال حاکمان که در ار مرودی حاکمان بیزم خاق در سه بهصد و شصت و هفت ار

مجلس عالی و کمالی در شهرت خطاب خانانی مورسند بود و بعد گشته شد آن خان زمان صلطن
 حال در سنه پنصد و هفتاد و چهار تمامی جاگیر ایشان از جو بیور و نماس و غازه جو را با آب جوی
 بود تقویض گزیده او در سال پنصد و هفتاد و پنج بجای سواهی مساجد و عمارات که در جو بیور تعمیر نمود
 یکی نهایت استحکام بر روی گونی بسته که نام در موجود است و پنج قیدی در و راه یافته به نام
 بل مسم نامی علانی بود و تاریخ عمارت آن بل غریزی لطرل نعمیه یافته و در اینجا ثبت نموده

تاریخ

خانخانان خان منعم اقتدار
 نام او منعم از آن است که است
 به بخدا بخش بری کرافکنی
 بر خدایق هم کریم و هم احم و هم
 لفظ بدر از حد استقیم

۹۴۵

یعنی اگر عدد لفظ بدر از عدد کلمه صراط المستقیم دور کرده شود مانع بر آید و منعم خان در سال پنصد و
 هشتاد و سه بجای در ماه و حب در کلبه ای که دارالکلبان بنا کرده بود و آنرا گور نیز می گویند و آن

حضرت شیخ علی متقی کجراتی

مولد و موطن او کجرات است تاریخ دویم جمادی الاول سنه پنصد و هفتاد و پنج بجای در کوفت
 تاریخ از خیر الواصلین

انگاد نادری صبی و جلی است	متنی زمانه شیخ علی است
بفقاوت هدیل او عدم است	عاجز از وصف و مدح او قلم است
از جمادی نخست بود دویم	که علی سده و پنج جرح نهم
سال ترجمه او و رسم افناد	و ارات الایضا بحی حال واد
مولد و موطنش کجرات است	در ثقات و ثبوت در حیات است
بمقد او بکماله است	فیض بخش کرد و هم شاه است

۹۴۵

فتح قلعه رسته بنور

چون را مرتضی راجه بنور بار دیگر سرستی آغاز نهاده سایر آن ملک الزمانه در سنه پنصد و هفتاد و پنج بجای
 بار و ده تفسیر آن قلعه رسته و تاریخ سوم متوال است که در آن قلعه را که سلطان علاء الدین خلجی بان حیرت مست و احوال
 خاصه یکسال دست تصرف بران یافته بود و بیا من اقبال در بگاه مفتوح شد و مولانا سیری این تاریخ یافت
 قلعه کوفت و در بکمال شکست تاریخ

۹۴۶

دانشش تیار شده ملا شیخی گفته

دانشش تیار شده و ماسنیری گفته
کتاب سنیری پتی مارچ نوشت

۹۷۷
بی مثال آمده در دوره فیس

944

بی مثال آمدہ در ذیل :

تاریخ و روفاٹ لاپین

لا حین نام شخصی که شاپین محل شجاعت بوده و در زمان محمد اکبر شاه در سینه نهصد و پنجاه و شش فوت کرده و تودی رود که پیرانش در هرات تسک نو بسیدگان سلطان حسین مرزا انظام داشت و خود پهنه آمده در حیرت بکر شاه شجاعت استوار میزد بود در تاریخ و عادت او این رباعی گفته

تاریخ

لاہین قدم سناہ لاہین پرورد
سختار منہ آرزو مانہ کین پرورد
مار بخش اگر کسی پرورد ار تو
کو حیف ز لاہین شہ دین پرورد

مادرشخص اگر کسی برسد از تو
کو حیف از لاجین شد دین برود

لو حیف ز لاجین شہ دین پرور

تاریخ فتح بروج

سلطان محمد مرزا که اراد داشت و تمیز بود سه پسر آن داشت اول علی مرزا که در سنه نهصد و نه هجرت کرده و دومی ابراهیم حسن مرزا و سومی محمد حسن مرزا نام داشت این هر دو مرزایان از اگر شاه باغبی شده جمعی کثیر از او باشند چرا که در آرد در سنه نهصد و نه هجرت و در کربلا رفتن و لا سبب را که از وفات سلطان محمود کراخی خالی از حاکم بوده چنانچه در صورت را نبرنی جنگ گرفته و بعد از آن در سنه نهصد و نه هجرت و معیت فخره بروج را نیز بدست آور و دیگران را بس فتح را تردی رود و چنین یافته . تاریخ

سماج

اوله دتر که در شجاعهت نزد اند
که در بدو فتح و رنج از روی ستمی

که در این وقت روح از روی ستمی
تا بچشمی شد آنکه فسخ بر وی کردند

بچہ شہزادہ فتح بروج گردنہ

بنیاد دہر شہنہ

بنیاد دهر سیاحتی

ملاورد الیس سعید دلی که خطاب نواب ترخان اشتهار داشته از جمله مصاحبان و درباری همانون باد
نود چوب برگنه سعید دلی از توابع دارالخلافه مدتها جایگز او بود بسفید و فی مستنبره در اوا مل عهد
محمد اکبر شاه که او احرار امام دولت او بود حوی الی از درباری محنت برده زیاده از پنجاه گروه در کباب
از آن استنبره در در بعض آن زمین فرود ع سده با عیبت رفاهیت محال و از مادانی رعایا گذرده
چون آن شهر خضر ب همان امام که شهزاده سکون بود پذیرفته بود با تمام رسیده غلبه آن شهر را تمام او مقرر
ساحنت دلی که آن سیاحتی یافت که عدد دانی مقصد و هفتاد و شش فی شود و فی زمان اندی

آب حورالگو مددنا براده مسلم را بدرش لب اگه نودس در مرل شیخ میام حسی مخوری اله

اعضا و نودسیجی گنجد و لوا اب مرعان در سینه بصد و دود و چهار خوب کرده

ولاد بجنایکیر بادشاه

قد کمر ما مملو است که اگر چه دایم العظمای مکر شاه را نش درش در مدی حمد عطا کرده بود لیکن چون هر یکی از ما
بر عهد عدم در ارکیده بود به ابد ادام بدر و فیال و گوشت لیسال الحانی مرد مدو سیج مسلم حستی در دیسجی
حالت در کوبی منقل موضع سیکری که حالا بختور سیکری استوار دارد لسنی مرد و مردم آن لواحی ار سیج بوش
اعضا و دایم فی دانستد چون اداره حداساسی و اردرسی در یامت کشی سیج بسماع ماساه
رسید چیدی از مسومان سراد مات عصب را در انکارده مامید تولد در در قرب لوا سیج مذکور از مس دانده
در ان نصای رفیع کل نادسای اساس مالی هاده چهارده ار حدای بسیار کس امیدوار بوده انتظار
مقدم دولت ادای گوهر کیمای خللات مسرد به مانک لطلح است چهارم در حد مرال حدار گلس
گرمی از در رس بر دهم سپهر یوراه الهی سال چهار دهم خلوسی موافق رور چهار تنه بهتد هم به سیج
الاول سه بهصد و بیشتاد و بیست هلالی گوهر کیمای خللات در مرل سیج موصوف از بهان خانه مسد
کلون لاحت وجود هم مباد چون این بود دولت او در اگر اماد مسماع ماساه ریاسد به ار حمله مار
یسکر که در روز تیت لظهور آمد آل بود که جمیع ردا سال فلک مخدسه را از سلسل میبود منخلص
ساحد دال در کیمای خللات مسماع سیج موصوف سلطان سلیم موصوم گردید مامید کس هواره
سیج مامای طلبی ساحت و چون در ان ایام که مادشاه حویای فرید بود معامل مالیر و دودش
بود که چون اسب محمول انکا مارد الواس سکر از دار الخلاف اگره ماده سرایت روضه مشترکه حواصه
معین الدین حسی که سر حسمه اولای میبود در مقربان درگاه الهی اندر روه لوازم اطاعت آمد
مقدم ریاسد چون امکان گوهر درج خلاف بر اصل امید آمد العالی در راسه الطحی گداره
شناخته در در انان دهم بیست ماه الهی موافق رور جمعه دوازدهم ماه سحان سه مذکور از دار الخلاف
اگره بناده قدم در وادی مرحله نمای دما مال لوردی ها در دار راه سیج لور سکر کی در دار و در
به نفعه قدسه حواصه موصوف که در احره دایم اب دار اگره مکشد و چهل کرده است رسید به ولع
سکر و سیامس کا آوردند و بعد حدی عمارت مالی ساد و مساحد و عالیه در ان حواسی طرح اند
اساس عمارت هاد و ولاد سلطان شاه مراد

تقطعه ماریج

۹۷۷
۹۷۸

- ۹۷۷ دا در سپہا دہ سالہ سہر
۹۷۸ اول اردو مانی سہا جہاں
۹۷۹ آن کی ارمس تہا سہیر
۹۸۰ آن دگر ماعف امس واماں
۹۸۱ ہر مردادہ او صد جواب
۹۸۲ کفہ ارد مصرقی اول جواب
۹۸۳ مولہ سہر ادہ مانی ماب
۹۸۴ مادہ ام آن سہ و سپہا دہ راہ
۹۸۵ چاہ سکند و ارا سناہ

داراں مار کہ در ندال رعب میوید در موضع سکری سعاد ولادت مافہ نمودہ ماد سہا آن موضع
راہاک و میوں الحاسہ مانی عالی و انتقام ہادہ دال موضع مانی کتب توگردا میدہ حاجی این کوہ کہ اردو جہاں
و در مدکان معمورہ بود در عرصہ چہار دہ سال ہزار غارت و مہارت و سارل حاجی حوس و کھاہا و کس گردید
از موضع کراہ نام این موضع رافع آنا و جہاں و بودہ نمودہ لیکل مران عالیال معذور اسہار یا نہ

مسجد فتح پور سیکری

اس مسجد بر مالک کوہ فتح پور سیکری است و مسجد فتح سلم حسی مشہور است و مسجد موصوف اردو مار
ملک دلی احمد آباد دار مد و سار اکثر تہا ماد سہا کہ جہت ولادت جہاں گیر مقرر کردہ نمودہ مانی اس مسجد
وضع در سہ ہصد و مہصد و شش اداحتہ و دہ مدت چہار سال در سہ ہصد و ہفتاد و ہجہ ہزار
امام لوسا مدہ سج عبد القادر داولی مار سج ساد آن جس یافتہ

مارج

ہدہ السعۃ منۃ الاسلام - رضع الہ ویدہ مایہا
قال روح الامین تار کجہ - لاری فی الکلا مایہا

۹۷۷

۹۷۸

سب معمورہ آمدہ ارا سناہ - یافتہ داسرف حال میرمنشی در تاج اچاں

و دیویری
الغۃ

تاریخ

در مران سہ جہاں اکسہ
سج الاسلام مسجدی آراہ
سال امام اس مانی رضع
کہ اردو ملک راظام
کر صفا کعبہ اجرام
مانی السجہ الحرام

۹۷۹

کلمه آمد در تاریخ مذکور است عر سراسر نافه اسباب آورده است و تاریخ کاری دارد در چهارگانه مامه مطهر است
که این چهارانی سبب عالی و در سبب احاطه روز من اسباب احاطه که مثل این مسجد در هیچ ملاک از مسوره جهان
عبارتش همه از سنگ در غایت صفا اسباب یافته هیچ گاه رویه در تعمیر آن صرف شده و این مسجد در راه
بگویم مسکری طرف واقع است در غایت ارتفاع و نهایت تکلف و در مقابل دروازه کلان سر مست شمال عالی
مسترق رود و هیچ مسلم جنبشی است

دروازه کلان فتح پور سیکری

که مشهور و بلند در دوره است در سینه نهصد و هشتاد و یک تعمیر یافته و تاریخ آن اردین مصرعه اسخراج می یابد
ع شده رنگ طاقی سپهر بلند و در کار و دروازه مذکور این عبارات و ابیات در فارسی و عربی
موقوفش است گفته خدای تعالی حضرت شاهانه خلک بارگاه ظل الله جل جلاله علی محمد اکبر شاه
فتح ملک دکن و اندلس که سابقاً مسیحی خاندلس بود نمود رنگه الهی موافق سینه تصویر رسیده و غیر
اگره و مودند . تمام رهن و آسمان است . تالافت وجود در جهان است :
نامش بر پیشین باد : دالتس جهان اند ترین ماد . و حاجی که مشن دروازه کلان
معمار است عالی زب ادراک مسجد و اعتضا و الدوله لواب اسلام حال صوره دایر محاطه انرا تعمیر ساخته
دلاؤلی بیکم که همیشه هیچ الوفضل بود مکه اوست و ما در لواب اکرام حال در وضعه لاؤلی بیکم در اگر اماراد
دولت تعمیر سیکری تعمیر شده نواب اکرام حال است که مورد ان مکان با تمام سر رسیده بود که تانی اخص است
کرد و این تاریخ اگر چه درست نمی آید زیرا که حرف سینه نهصد و سی اران اسخراج می یابد میگوید که تاریخ
ان مکان است

۹۱۳

تاریخ

سال تاریخش جویر سبدم عقل گفت زیما نزل اسلام خان
اگر سجای نام اسلام خان که در تاریخ است نام اکرام خان نویسد شاه که درست آمد

شیخ سلیم حشمتی فتح پوری

پدرش شیخ بهاد الدین از اولاد شیخ فرید الدین گنج شکر است و شیخ در سینه نهصد و هشتاد و یک
منو شده و کلمه بکم معرفت : تاریخ ولادت او است برادر بزرگ او شیخ موسی نام داشت در
اصل از دیلم است و در بخارا به ابراهیم حشمتی است مدت العمر در دیلم می برد و در کوهی منسل موضع سیکری
موجوده اگر آباد که حالا بروج پور سیکری است آباد دارد در سینه بر در سینه فتح پور رفته و سال تالیف آوردن
او تاریخ بموضع سیکری سینه نهصد و هشتاد و یک هجری است خواجه تاریخ آن درین مصرعه نافه آمد

میرزا محمد افروز شریف شہزادہ دارکشاهہ بادشاہ راہنایان اصلاح واقفانہ سارو و جلال
 شش اریں مذکور شدہ عمری دربار بانیہ در سبب ہمہ اعمال سہ بہد بہد و ہشاد دہہ ارچہ
 رفته در عمارت سیمائی تارک حوت او بانیہ اندر و صہ او مالای کوه مجبور سکری در مقابل
 بلد و در و اہرہ سہمہ شمال بانیل مسرق واقع است داس عمارت و تارک سر مرقد و مقوس
 کتہ سر مرقد

تاریخ دعوت شیخ الاسلام سح سلم جہشی قدس اللہ سہہ العویر
 معیت طب و بیرونی شیخ سلم کہ در کرامت و عزت خدیو را
 مورد است اور و شمع حال او دہ حجت در گنج مکترا خلف ترین بود است
 دوہیں ماس رنودہ عالی و حق بانیہ کہ سال چلتن اندر رہا سہوہ
 حق دوہدہ دار مادہ تاریخ یعنی از الفاظ رنودہ عالی محی ماتی کم گرد سال مقصود حاصل سود حاکمہ عمری دیگر

بین طریقی گفتہ
 حوالہ کم کئی اریں کران بونی و دہی تارک حوت کوہ س و صل رنودہ عالی محی ماتی
 داس ان جہ تارک محی ار کتاب محروا صلن و دہی کہ الشوا تصف غداصل مر جوس و ستہ سہ
 تارک

عاری لی بطیر سح سلم
 ارمہ صوم ست ہنعم بود کہ سحدس رد بر لعل بود
 سال ترحل آن دلی کر سلم
 در صبح نور سر ملدے گورہ
 ہر سہ در ہمای بہت سلم
 ہر سہ گف در حلد سلم
 مرہ او س با علوہ شکوہ

تاریخ
 معیت ددین سلم اکبر دروہ
 رنودہ اندر سہ دیار دون کوی کلاہ
 عارہ خود لقا محی لود معلوم دروہ
 رسل و حیدر ہر سہی کوہین
 ز دروہ لیلان مدوہیسی سلطان لقا
 اداں سہ سال تارک محی ماتی رنودہ

نوائی سیر راوہ

سیر راوہ سہر دار سہرت دامت در رہاں اگر سہا بہد و ستان آمدہ ہٹ ہمدار لارمان در گاہ لود
 در سہ بہد دہقا و دہہ در ملکہ لاہور در ماد لوارہی سیر راوہ لکھ داشت ناگاہ ارمہ ماد حواہ

سنگی بر سر افشاد و جان داد و چون در سر آمدن طغری طغری بود کی از غنیمت سرانان بزم سخن در

تاریخ حسن باین نژاد منترم شد :
 فغان که غمت جرخ خفگه گشت :
 جوان چرخ سنگی بر کر زود :
 زیر عقل جستم سال فوشش :
 خوش الحان بلبل از لوسان رفت :
 گلفا پسر زاده از جهان رفت :
 شاه عبدالغفور عرف بابا کیور

۹۴۹

اصلش از کالی است و پست است در سلوک بسطه شاه در ابر میرسد در گوالباز دیون است تاریخ حلت
 اوزار کتاب فخر الواصلین نوشته شد که آذران سینه نهصد دهها و سه استخرنج می یابد

شاه عالم کیور خدوب است :
 آنکه او پاره عاقبت محمود :
 سال نقشش که احسن و خوب است :
 ماه عالم کیور بخدوب است :
 شاه عبدالغفور نامش بود :
 گفت ناف کیور بخدوب است :
 رقد من در گوالار :
 مسد شد بر سر خلد مرین

۹۵۹

در فتح تجرات

چون محمد اکبر شاه در سینه نهصد دهها و پیرجی بقصد نیجرات و استبدال فاد بر ابراهیم بن
 از محمد حسن که سر لشورش آورده کورات و نواحی از امتصرف شده بود و رفته الولا بت رانج
 نمود تاریخ آن ابواب خانقاه سال واقع در چهار زبان با فیه از انجمن زبان فارسی :
 یوم الاحد ثانی ربيع اول : در زمان هندی افوار ربيع اول کی دوجی و شاعری در الفاظ
 قهر کرات آمده : تاریخ ناف چون مادر شاه ابن تاریخ را بنید شاعر میش خود طلبیده برسد
 که نو این چنین تاریخ می ادا مانده چرا کفی او گهت که من این تاریخ گنجه ام ملکه :
 گنجه ام مادر شاه مستبده اورا عام خشیده ملا فخر کن ولد لاجین نقشی سکه تمام مادر شاه گنده باین
 تاریخ که اید و مور دسر هزار مبارک بد

۹۶۰

خسر و اسکیکرات بنام تو زودید :
 ای خوش اندم که جوتاریج دی از گنج :
 ملک را سبایه عدل تو تادک بادا :
 گوشت اسکیکرات مبارک بادا

۹۷۰

د کردلادت سلطان دانال

در ماسکه غده اکثره مارا دو سحر کرات رفته بود و دموک افعال در حدود سحر کارگزار سردال اچال
 و موده فاعدا ال تحته مقدم ادا احمد رسیده و لود و سحر اراوی لوله در مدی در ساسه بد لاد
 بعد از که سن چیل و یک علی اریک اشمال لب به هم سپهر لود ماه سال به هم ای ای مواقی
 چهار سده دوم حمادی الاول سال به صد و هشتاد و چوی کب روت و یک سیوم کب اول
 مطابق سیوم بر ماه خلای سده چهار صد بود و چهار علی تصادق لب و یکم بهس ماه و بی سال
 به صد و چیل و یک بر و چوی مواقی هم ایلول ماه رومی سال کمار استصد و شه اسکندر
 که مواقی و هم سپهر ماه اگر بری سال کمار دنا لصد و به قناد و دو عسوی لود لطالع حمل محاسبه
 حکمای لومال و لطالع حوب کحاب دانا یال بهد و کسان در حظه نص اتمای احمد در لصد و
 سیج دایال نام در دیسی ار لشن و حرمه به بهار مل کجوا به که ماد ساه ادرال لب ایله
 زمان ولادت نزدیک رسیده بود کمار در و لشن موصوف گذر سده بود و موصوف آمد مولد که لشن
 که حسانه شیخ دانا لود مارا لب به راه سلطان دایال موصوم گردید

فتح قلعه سورت

چون محمد اکثر شاه ار فتح کوات خارج سده در سده به صد و هشتاد و یک قتیبه و ماد ب مرزا ابراهیم
 و مرزا محمد حسین لبران مرزا سلطان محمد که ولایت سورت و روح پروده و حامایر ادر لشن
 خود دادا سده و در قلعه سورت که کمار در سوره واقع بود محض سده لود و ادر سواد اچال و کمار
 متوجه سده و به لب محمد ماه صغالی سده که کمره سورت رسیده و در کمار حوص و منع مردل
 من فرمود و در دور حصار لکبه هار و ده و تان و کاه ای طرمین مقاتله و محاربه ماله اعر ابل قلعه ماحر سده
 قلعه را تسلیم داد ساه نمود و دامن فتح تا به پنج لست سیوم سنوال سب ظهور نام و اسیر و جا

بیرسی در تا به پنج فتح آل قلعه گفته تاریخ

کسور کسای اکثر عاری که فی سخن
 سحر کرد قلع سورت یک سده
 تاریخ فوت که غی ملو کرم
 حرس ادر طالع چای را کله سیت
 اس فتح حر ساروی کت سوت
 اسها رود لست سه عالم لصد سب

جامی افضل بلگرامی

در دی بر کر معتقد می بود در عکرام بر سده دات و ادرت و لصد و فاس سرد سب سلطان

در سنه هجده و هشتاد و چهارم سر قدا و کبدی غالبان از سنگ عمارت کرده و این قطعه نصف
 سنج نظام مخصوص المهری خط السلطنی در بنای خوشن خطی راجع سنگین کرده در پیشانی
 باب گشته نموده اما اس کبدی بام سالاریک که میرا تمام تعمیر بود شهرت یافت نام نزدی یکی
 سلطان را کسی نمی داند و سنه هشتاد و هجده که در آن موقعه آورده خود تاریخ اسب و از روی
 حساب ابجد هم همان تاریخ می برآید قطعه انشت

قطعه تاریخ

بدوران س که گشته خطاب او جلال الدین محمد
 جو حاجی افضل از تقدیر حق رفت ازین داریا در دایره سر نه
 ز نزدیکی سلطان یافت بنیاد برای مرقدش این پاک گبند
 ضمیری جنت سال این بنارا بلفظ داری و هم با بجد
 تاریخش بنیان و آشکارا خرد گفتا سنه هشتاد و هجده

ملک الشرا مولانا غزالی مشهومی

لغضائل و کمالات صورت و منوی محلی بود ولادت او در سنه هجده و بیست و پنج آید چنانچه
 خود در قصده که بر وجهه الشرا موسوم ساخته گفته

تاریخ

درین مدینه پس از هجرت رسول الله که گشت هجده و بیست و پنج سال از مشهور سنین
 شش و پنجاه و شش آدم زکاتم بدین حقیض حوادث ز اوج غلطن
 در امتداد مهله دکن دارد شده چنانکه باید احترامش صعود نمود و لاجرم عقلی سگ مشهور خانزاد
 بهادر شخصی را با جید راس اسب و هزار رو به خرج رایج لوی و رساد و معصا جتشن را
 الناس نمود چنانچه ازین قطعه که بدیه گفته مسفاد میگردد قطعه ای غزالی بکن شاه کف
 که سوی مذکان بخون آید : چونکه میگرد گشته اینجا سر خود گیر و رود و پروان آید
 چه سر غزالی که غصن است اشاره بهادر و بدیه اسب و غزالی سلا با خاثران اسب برود لغش بدیه را
 در آن زمان مظلوم آورده و در عوض پریمی عیسی صخر یافته رخص گشته بدن حاضران که در آن وقت مشغول
 شده است او یکا دولت محمد اگر نه افتاده و در مطوران او گردید و ملک الشرا رسد و اول دست که این خطاب
 نامور شده بعد از چند وقت بر که بخار از عالم غالی در گذر گشته در سر کج کجرات که مقبره مشایخ کبار و سلطین

نعمی از اعداد باغ فرخ بخش عدد دمت حال دورگی تاریخ مای باغ سر آمد اما معلوم شد که این باغ کیست
دور وقت که ام بادشاه نعمتی یافته در آنجا چهار چوب مرقوم است که اگر چه در لاهور باغات خوب بسیار
است اما باغ فرخ بخش که در عهد صاحبقران ثانی صورت اتمام یافته بمقتضای طراوت و سعادت
مملکتهای دست نصدا و عدل بهاد حسن مطر و خوشی مکان و نقش و نگار عمارت مقصد و منهای آب روان و
ایالاتهای دوحه مهای کلال و نهزهای عریض و حوضهای طویل و اقسام آرایش و آرایش و آرایش بر باغات دیگر
شرف دارد و در شاخه های فامه مرقوم است که شاخه های پادشاه در امام شاهزادگی در سنه هزار و
بست و هشتاد و پنج در کتب معتبره نگه داشته اند اما تاریخ مذکور در باب این هر دو باغ نمی تواند بود مگر آنکه
که در کتاب بهشت اقلیم مطهر است که در احمد کرکدن باغات بسیار است و از باغات آن خطه یکی
یکی باغ فرخ بخش است که تکیه و قصر ندارد و میان آن باغ ارم اساس جوی ساخته اند و بعد از
شکلون ملک بی پایان و بیعیاس و در درون بر که عمارتی ساخته که در مسیح بیاض آن خان
تجاری به ده فقط است و یک تاریخ مذکوره الصد در باب بعضی باغ باشد

داود شاه و پادشاه نیکاله

در سنه هجده و هشتاد و دو ابراهیم را بهر رسید که داود شاه و دله سلطان کرانی بعد از کشته شدن بایزید
بر روی کلال او در ولایت تلکاک فرمانروا مانده و شهر زمانه را که حال زمان علقی خان خانانده محمود
گردانیده بود تاخ و تاراج نموده و ولودی خان را که خطه رحاس در تصرف داشت مقلد کرد
و بهنگام ساخته از استماع این خبر پادشاه از ابراهیم کوچ سرکشی نموده متوجه آن محنت شده
چون در بنارس رسید بر منی رساند که اگر از هر گشایش این عهده مشکل که فرج گراما شده خالی
گرفته شود بهتر است ما را آن درین روز سید میرک اصفهانی که در علم خرفیه لطیف بود نامرغاسی
صورت این واقعه را در کتاب خیر جامع در مجلس پادشاهی حضور اعمال کمال استخراج کرد و چنانچه
بعد از ترکیب حروف این بیت حاصل گشت **بیت** یزودی اگر از سخت مجابون در رد
اولک داود و سرو اول بعد از چند روز به میان ظاهر شد القبه بنام سنج سائر دهم ماه ربیع الثانی
بحوالی قعه نیمه رسید و در آنجا حکم واقع شد و داود و خان متوجه هم آمده در نشست و یکدیگر
سه هجده و سه سرکشی سوار شده به کمال کرکنت و بعد از جدی در آنجا کشته شد تاریخ آن
۹۱۳۳ ۱ - ملک سلیمان ز داود و دمت با فند مط

شاه جهان سب صفوی

سپاه اسماعیل صفوی است ولادت او صبح چهارشنبه ششم دی الحجه سبه بهسد ولوده بود و در ابد
 ۹۱۹
 در آفتاب عالم آورد. تاریخ تولد او متعده وفات در لورد دهم ماه رح سبه بهسد و سی چری ذریا ایل
 کی سلطنت نشسته و یکی از معلا در تاریخ حوسن او اس و طبعه گفته

ماریج خلوس

عناست ساه عالم که نصرت الهی حامد ساه عاری سرب در گزنی
 حامی در گزنی کردی جهان سحر - ماریج خلوس سجاد در گزنی

و چون از غایت انصاف و حسن اعتقاد خود را سده ساه ولایتی مامدار القاعات حسه سده
 ساه ولایت جهان سب میر تاریخ خلوس سده و حام و مال مدس نقس قسم گردید حاکم درین باب
 گفته اند سرف مدکی ساه کوف - مامد حوس سده دایت جهان سب
 نقس هرس سده تاریخ خلوس سده شاه ولایت جهان سب

در مد که کلام السراف صیف سرحوس موم است که تاریخ خلوس او از قولی شاه ولایت را زور
 اند که مرموده - کل قوم دولته و دولانی آخر الزمان - مامد اهل تسبیج اشاره ظهور
 صاحب الامر آخر الزمان که بهسد و سی عدد دس سده تاریخ خلوس او میسود این باب ساه را در امام
 جهانمانی هرگاه از مساعل مهم سلطنت فراع حاصل گشتی او قات سده نظام بهات
 و اتحاح مطالب و مقاصد ارباب خاقلات معروف دانستی حاکم در دست و حسن اعتقاد و در
 عموال سب موم و دانات را مکتبه در سده تسبیج و تسبیج که مرمس سب ساله لود از جمیع سب
 که کرده و حجه سراجیه و تقار حاد دست اللطف را در و فار اراج کرده رفه رفه در سده بهسد و
 و شخصت و سده جمیع امر و اعیان و لباس موافق او سده رعیت مومد و در ارباب خالاب عمارت
 لود و جامو افی تاریخ اند حاکم سده نظم کسده اند

سلطان کسود دل جهان سب مامد
 ماریج کسود داد دل سده لود و لغو حاد
 سکه داد و لود و حل و ساه دس را -
 سده الهی است این سکر ماس اس را

در سده بهسد و جمیع چهار قش سسردان مرموده و تاریخ آن در مقام خود لود نشسته سده در سده بهسد
 در سب دهم ماسلطان سکمانی حواد کار و مصلح مرموده در زمان دول او جهانول مامد ساه
 اسپر شاه مرموده ماریج رفه و مامد او ماسلطنت مرموده متان رسیده لود مطلب سب و

سال شصت و نهم هجری قمری سال هجده و هشتاد و چهار ازین جهان فانی بکلی حاد و افی سرگرد
و موح و صیت لعل او را هشتاد و نه و ده کرده تاریخ وفات او را در کلمه دوازده امام یافته اند
چه عدد و عمارت نام هشتاد و دو است اگر دوازده و ده گرفته شود هجده و هشتاد و
یارگرد و یکدوازده مطلب جبرمید و ده - یازدهم شهر صوفیه - و گورش بر توره - نیز تاریخ هجرت

۹۸۴

شاه اسماعیل صفوی نانی

او است

پسر دومی شاه طهماسب صفوی است چون پدرش فوت کرد دست برادره سلطان حیدر مرزا
که حاضر بود بعضی امر اسطقت را مخصوص خود دانسته در مقام محببت با خواهر با پسران او
پیری حاکم او را در عاقد و ن حرم طلب داشت تا قتل رساند و اسماعیل مرزا که هجده سال از پادشاهی
بزرگ در قفسه هجده مجوس بود سعی خواهر خود را فرستاد تا محصل گشته در سه هجده و هشتاد
و چهار بر تخت سلطنت نشست و کنز عیال را برادر او را و دینی اعمام را قتل رسانید و دیگر
و لایمیر سید علی نقیب این را با بیخ حلو س او التام نمود که ستانزده بار از ان تاریخ
برای آید یعنی اگر عدد هر مصرعه را جدا جدا اگر چهار تاریخ بر آید و اگر اعداد و حروف منقطه یا غیر منقطه
سب را علاوه بگیرد همان تاریخ شود و اگر عدد و حروف منقطه یک مصرعه را با تاریخ یکی از مضارع
دیگر بگیرد همان تاریخ بر آید و همسرش سوال اگر عدد و حروف غیر منقطه تاریخ یکی از مصرعها با هم
دیگر بگیرد سر همان تاریخ شود تاریخ است

۹۸۴	تاریخ	۹۸۴
کاد مر لوسف منش آن دگر با		لله اما طبع دیا گستر
۹۸۴		۹۸۴
طهماسب منش مه پادشاه		شاه اسماعیل نام و الصفاف و تعلیم
کس بر مصرع گشته تاریخ مثل		در صنعت این را معنی از طلف نگر
گردد دوازده چهار تاریخ جمل		مانفقه بر دو مصرعه و بی نقطه

۹۸۴

چون مزاج باد شاه طرف بدش نیل بود نقش سکه را که پیش ازین در ابام پدرش لاله
الله محمد الرسول الله و علی الله بود آنرا موقوف ساخته و مود که اس بیت بر سکه نقش نماید
ست رشتن تا المود که امام است علی دال او مارا تمام است
و با پیش از وفات شاه ذو و نام که مواضع روی شغال است از ان دلیل بر دال می آید و نشان از است
در خروج نفوس ظاهرند و عدد و تعلیم خط سلطان راه یافت زیرا که قوا عدد کجور این دلالت میکند

که پرگاه خود نامه در چهار طالع صاحب طالع دافع سود ملاسه اورا محدود می سازد و شاه اسمعیل طالع حورا منوله شده بود و حاکم همدان ایام بعد از سلطنت یک سال و هفت ماه مرد و یک سال و هفت ماه در مصاف سه بهصد و هشتاد و پنج هجری در قزوین در گذشت در کتاب طغیانات اگر می فرمودم است که در ماه رحمت سال بهصد و هشتاد و پنج موافق سال بس و دوم الهی شماره که ابراهیم است که گویند به آمده بود و در میان لوص رسیده که در ملک عراق و حراسان سرلسانی تمام رد می خواهد داد و در سن سال و در ایامی حکومت ایران در که و لودیه تمام بحال بودم اند ما را به یاخت هفت سه بهصد و هشتاد و شصت که در آن کتاب مرقوم است حلقه فی نامه بر آنکه اگر کسی هم مات است که آن شماره در سه بهصد و هشتاد و پنج که مطابق سال یک هزار و نصد و هشتاد و هفت عسوی لودیه آمده و در سن ایام اگر شاه باعقد کمال اردبیل کوچ کرده بود که اس شماره ظاهر شد و ماد شاه فراحت نموده باکران آمد به مالیه چون شاه اسمعیل فوت کرد و مرحد در مرقع مصحافی که در من تاریخ عبارت کمال داشت اس طبعه در تاریخ خلوص و در ساه کعبه و در می سفته

طبعه تاریخ
سه ساه هم حاکم کسی ساه
جهاد و بهار و کرد و در و تقار
ارد بهب در کام صیحاک مار
یکی تا حادان روی ر من
نی باو ساهی ریر ر من
دو تاریخ ریمه میخواست فکر
یکی بهر حاکم در اسلام دهر
شهبان روی ر من ریمه کتیمت

بعد وفات ساه اسمعیل برادرش سلطان سکند سال لطف به طبعه شده و حرکت ایران حلیم فرموده
امیر عبد القادر ولد قاضی مسعود
در آن ساه طهباص صغوی حج سال قاضی اعداد تبریر لودیه و آخر خلط در ری به سحی
از اعراب سعودی شربت سهادت حیدر حاکم اربین تاریخ مسعود مسکود

در نهمصد و هشتاد و نهمه از هجرت شد در ملک فشاویه ملای نایب هر
سلطان فصاحت اهل را گشتند اعوان سعدی که کم اند از کار

تاریخ و نایبش رخسار برسد گف آه شهید محمد القادر

در مصرعه اول سال صد و هشتاد و نهمه است و در روی حساب حمل ارماده تاریخ دهم دهم گشتند

مولانا قاسم کاهی

سیدی بود نامش نجم الدین محمد و کنس الوان اسم در بیان کرده سالکی حدیث مولانا خا

حاجی را در یافت و حق کلماتی وی را جیدان قول عامه بخشیده بود که بر چه کردی بنمود

در زمان آمد مقرون سنا بنشاهی اگر شاه اراده بکر سید افاضه تفهذات و العلامات

سبار یافت و بواسطه قصیده لازم نیل که گفته بود ملک گفته حکم گرفت و بعد از آن حکم

شد که بر گاه مولانا بکصور آید برار رویه نصحه پامزد بدود بیداد از آن جهت ترک ملازمت

کرده دیگر مدان فلس در رفتن اندازند نارسی تعین بهادر خان برادر خط زمان بدین

برد و پس از آن با گره آمده باقی ایام جاب را در آن مکان پایان رسانید و فروش

تاریخ دوم ماه ربیع الثانی سال نهمصد و هشتاد و نهمه هجری واقع شده مدقش در حواری

و در حواری بانام بود عمرش آنچه سهرت و دشت حدود ده سال لوده مولانا قاسم

نجاری که سیکه ازت کردن او لود تاریخ فو قس در الفاظ رفت ملا قاسم کاهی

یافته دمبر لویف استر آبادی از عمارت حسن قطع تاریخ بر آورده اما بکند کم می شود

و مولانا عارفی ولد مبارک سخره اسن مصرعه یافته تاریخ جهان رفته قاسم کاهی در شیخ

معنی چنین یافته

تاریخ وفات سال دهاش حتم گف دوم از ماه ربیع الثانی

سلطان علی عادل شاه بجا پوری

لیس سلطان ابراهیم عادل شاه است بعد وفات پدر در سنه نهمصد و نهمه و پنج در بجا پوری

در سر حکومت نشسته و بعد سلطنت در سال در سنه نهمصد و هشتاد و نهمه از دست خواجه

سکر گشته شد شاعری تاریخ وفات او در بن عمارت یافته شاه جهان زند شهید

ارکانات موصوفه و معوی که هر سه در درجه یکند و در صف اول گویند که شش اوست گردی گردی لب
 موصوفه و معوی که در صف اول و فاضل چهارم هم محادی السانی سه بهصد و دهم بحر می واقع شده و یکی از
 محمودان تاریخ دفاصل بدینگونه آمده

قطب عالم سج دیں بر در حسین آنکه لودار اصل محمد دوم دمار
 اصهار از بهائش آرد اولیاء از وجود حسن انجسار -
 علم او بهدوس لایف عمل - فصل او بهد حکم کرد کار
 چون رفت از عصر آید قیدی معاف سوی حمت رس جهان لی مدار
 سدی مارچ سیج الا لیا - کنت دیگر مقدادی رود کار

شیخ جمال تهابری

مارچ چهارم دهم دی الحجه بهصد و هشتاد و دهم بحر می خوب کرده

مارچ از خمر الود صلیں

نارب داب ایر و متعال قطب و عوب رای شیخ حلال
 فانت اولو از دم ناسر - کل جور سیه لاج تهابیر -
 ماه ذی الحجه و چهار و هسم - او دکاں شیخ مذبح ح بهم
 سال نرجیل آن ستوده حصال شد رقم در بهشت های حلال

حواجه منصور شیرازی

او را سه موصوفه و معوی خوانند در امور حساب دانی و صنعت در اسب و کار دانی موصوفه بود و در
 حدیث کلمه که بادشاه به قدر و مرئوس از تمامی دیوبایاں عظام در گذشتند و بعد از چهار سال
 که از روی استحقاق و استقلال بهم در وزارت پرداختند بادشاه از گفته راجه لودر علی او را از
 بای در ارت ادا حتمه مقید ساخت و من بعد جمعی از حامدان محبوعه خطه مرور در میان او
 سکاس مرور از حکیم مراد بادشاه که در آن وقت از کامل اراده تسخیر لاهور نموده بودند
 و سی راه میرل و جمعی دیگر که از سخت گیری او در معاملات رنجیده بودند در حکم نهاد یا حتمه که او را
 از حلق او سر بردار آن بازگاه سلطنت در سردیک سرگاکوت کوه او را از حلق کشیدند
 و اس واقع مارچ لب و سوم غرم سه بهصد و هشتاد و دهم بحر می دست داده بحر می مارچ

۹۸۹ دفتس را تا فی منصور حلاج یافته و حکم اتفاق پیش ازین واقعه این قطعه شمس مضمون کرده بود
 قطعه شاه منصور ماریسی که بود دایم آزار مردمان کارشش -
 برین محل عقوبت میسخت
 ایچو منصور بر سر دارشش

در همین سال چون مادر شاه حجت تیه مرزا محمد حکم بحال رسید بر چند از مردم معتز از قصر خواجه
 منصور شخص استکفان نمود بدیچ دریافت گردید تا مؤخر معلوم شد که خطوط ساخته بعضی بنهادن داشت
 بود مادران باد ساه مر قتل ماضی او اکثر اوقات تاسف میکرد

شاه قاسم

در سنه هجری ۹۹۲ در سنه ۱۰۰۰ فوت کرده و خواجه عبدالصمد تیه مرزا داده خواجه محمد شریف تارنج فوت ادرا
 ۹۹۲ وفات شاه قاسم یافته و تارنج عروسی محمد یک نامی را الهی طاقت محمود کردان - یافته

که خدای شاه زاده سلطان سلیم
 چون شاه زاده سلطان سلیم شش ندرده ساله شد پدرش محمد اگر شاه در سنه هجری ۱۰۰۰ فوت
 یحیی عقد مناک او مادر تاراج بهکوان داس ولد را به بهار میل گویا به که ارعقیه محمد
 بیایه والا امارت رسیده بود مشک فرمودند و در روز جشن عالی تریب داده و جمیع
 و ملازمان مادرش را بداد و پیش کسی ساجد و سنج الوافض فضی قطعه در شک لطم کشید
 که هر مصلح آن تارنج این ساخته دولت افزا است

تارنج

۹۹۳ نهی عقد در پاش سلطان سلیم که یرو تو دهد سال امید را

۹۹۳ زهر در دهن آفتاب دول قزاقی سده ماه و ماهه را

و بعد چند گاه جنیه رسیده راجه او و لیکن که در مال دیو مرزبان خورده بود که بوجوه و ولایت دکن
 سردار جمیع راجه با حاکم التال بود در عقد ازدواج شاهزاده موصوف مسعود گردید

محمد حکم مرزا ابن بهاپلون بادشاه

ترا در علانی بکراته است تارنج با مردم حمادی الاول سنه هجری ۱۰۰۰ در کابل متولد
 سده و تارنج ولادت او الوالفاجر والوالفضائل یافته اند از طرف برادر خود محمد اگر شاه
 حکومت کامل دانسته و معاوی خاں علی قلیخان باعی سده در ماه حمادی الثانی سنه
 دهخدا و چهار عشری مارا ده تسخیر من و سنان با عاهاور رسیده بود بد چون شنید که ابکرت

کرده بر سر او می آید از لاجورد مار کامل بر اخص کرده و در آن یک پارچه کبریا و دو سالی سازند هم
 امرداد ماه الهی سه خلوسی اگر ساهی موافق ماه سعال سه بهصد و دود و سه جری و تری
 کرده و چون در ماه مراد و در سال بود در ماه پراجه بهکوان و اس و سه س کور
 حاکم بجا صادر گشت که کامل رفته الایت و متصرف مدکان در گاه آرد و خود بر کامل نشسته
 رود
 شیخ ابراہیم
 نبرد مسیح سلیم مقهوری اب الوار سالنکی ار سالی او مید چسدا اما ممبسی طعت پستان
 چرخوار یار سالی ساده معانی افاد و حد که موافق مراج صد و چهار بهک سحر رود و در سال که
 اگر شاه حر فعات برادر خود مرزا محمد حکم تنبیده نسوی کامل بهصت در موده رود و در سیر تراه
 بود اما سب احر و فی رکوری او را تنها سیر که دانسته رفته و در ابحاث سر دم همراه الهی سال
 سسی نام خلوسی موافق ماه تنوال سه بهصد و دود و سه جری سستی در گشت و کار کهاں را مد
 بار گدا س

امات

ساده و در مد عرق شراب کریں میل سه فقره اس حراب
 سداب ارئی ترک بستنی خورد راه هر سوچی دستنی خورد
 تاریخ رساله مناجات

این رساله را شیخ الوافصل علامه حکم اگر شاه در سه بهصد و دود و سه جری مطابق سال الصد
 هست حلال نصف موده بود این رماعی اردی رساله دست دماغی

لغوی عدم حوس حصه بود م مرا استنی حوین حوس بود
 اراں خوانی خوشم پیدا کردی درام ما اریست حبیب مقصود
 تاریخ سال جری

کجه الله که اس در حده ما سه که در کلک ابادت سنه و ا هم
 نومان سبتهای ب کر قفل بر د اسرار غنی بیه مهم
 فی تاریخ این اقام بحر لب اراد با نه سلطان سالم
 تاریخ سال خلاص

این رقم عیب که میع اس عیب مایه جدول ارا ب محمد
 راه تاریخ خلاص مرد چون بسازد مناجات و جد

ماست هم راجعه به سیر بل

در اصل بر منتهی بود ملو خان که از اردو در هندوی سهاث کوئیند نام او میس داس بوده است چون
ملازمت اگر شاه رسید پس سخن سر او لطیفه گوئی و بدله سخنی در ملک مصاحبان انتظام یافت
و متدرج گوئی سبقت از همه ندیان در روده منصب بخاری رسید و یکی از موقران درگاه و خاں
کشته در زمره عرمان حریم نفس و دمازان نخل جانون فندک دید و چون متوجه می شود میگفت
بخطاب را که قریب مییگی ملک التعمات فاطم گردیده و بعد از آن خطاب راجه پسر که مییگی آن
سندی نهاد است سرورای یافته اکثر خطاب ماد شاهی در حق او بدین عبارت میشد مصاحبان
دانشور راجه سرور در ایام که کجراک در کابل بود و در از انجا به راه زمین خان کوکه بجانب بواد
یکجور که سگاه افغانان یوسف رحی است فرستاده بودند و در فی بالستان جنگ و جدال داشت تا آنکه
مستم اسفند از مداه الهی سال سیچ ام از جلوس موافی ماه ربیع الاول سه بهمد و نود و چهارم
نایبگیری از مرد مال کار کارا که از این سانحه تا بد روز ماد شاه بیخ طعام نخورد و ندو ملا شیرای نیز بهمد
مور که مقتول شد

سلطان صفوی ملقب بسلطان محمد خدا بنده

سر شاه طهاب صفوی است در شهر رند بهمد و بیج و همت و دلاوت یافته و تاج میلاد او
در نند شاه طهاب اول محمد آند و او را سلطان سکندر شال نیز می نویسند چون برادرش
شاه اسماعیل صفوی بعد فوت پدر سلطنت ایران رسید و بعد از برادران و برادران و کان
را از قد هستی بک سیتی فرستاد و خواست تا سلطان محمد را نیز هلاک سازد اما چون او در شیراز
سکونت داشت و شش بدو می رسید تا آنکه در آخر عمر کس لشکر از فرستاده حکم کرده بود که او را نیز
هلاک سازد اما پیش از آنکه این امور شنیده از خیر فقه بعل آید شاه اسماعیل و دعوت حیات بقا
ارواح سپید بعد از وفاتش بجهه امرا حاکم که پسند شاه شجاع را که طفل شش ماهه بود و مادر
نماند اما امرا باین دیگر قبول این بجهه نموده سلطان محمد مادر را از شیراز آورده و در سنه همد و
هشتاد و پنج هجری که سال وفات شاه اسماعیل صفوی بود در فرودین رحمت سلطنت یافت و
و چون که بمشیره ادوات بچه خانم می خواست که خود را تین و فائق همات سلطنت کرد و حسب الامر
او را بجنبه هلاک نمود و بعد از آن حرم محترم او خبر الف با بکجهت ضعف با هم سو بر خود و صغر سن
استیزاد کان همات سلطنت را سرانجام میداد و چون امتنع موافی فرج امرا نمود و بعد چند
انفانی نموده او را نیز بجنبه هلاک ساختند و سلطان حمزه فرار را بولوعه بجهت بدقول نمودند و حمزه مرا

مرزا حکیم بکلاف توفیق اومیش آمد عاده کار خود را در گاه اکبر شاه حتم داشت در سده ثلث
 و ششام و شصته روز ماه بهدوستان بهادریون در فتح لود سپهری رسید بادشاه با مزار تاج
 آمده از کمال مطلوب او را در اخوتش گرفت و بسیار مهرایها نمود بعد جدا قات در بهمن سال
 چهار حاصل نموده از بهدر صورت بکشتی برد آمده بر یارت حرمین مستقر گردید در سده ثلث و شصت
 و شصته عبدالله خان ادبک در ولایت مازندرانی کوس با دوسای رده تمامه آن دیار را تصرف
 شده در بدخشان بنواستلایاف و مرراستایه رخ از بدخشان کریمه التاج بهرگاه سده
 سیاه آورده بر احرم خندوانی سرلمندی یافت بهدر سال محمد حکیم مرزا در کابل فوت
 کرد چون فرزندان مرزا خود را سال لود در مازندران جدا گشت که ولایت را تصرف بهد کرد
 در آمد در سده اربع و شصین و شصته مرراستایه رخ که همراه لشکرشاهی بکابل رفته لود جمعیت
 نموده بر سر بدخشان باحت و با مررای عبدالله خان از ملک جبک کرده غالب آمد و مررا سلیمان
 که بهدر سال امام لکامل لود در بدخشان رفت و بعد از حدی از غلنه از ملک باز از بدخشان فرار نمود
 بهدوستان گردید در راه ربیع الاول سده شصین و شصته سال سی و دوم از تاج
 الهی ملازم سدگان حضرت رسیده مورد افضال شاهنشاهی گردید و بعد از دو سال سلطنت
 و بهجت سالکی برور سده هجتم در مصال سلطنت بهد و لود و بهجت بهجری مطلق سده سی و چهارم

الهی در لاهور در گذشت و تاریخ وفات او را بختی نامه اندر ۹۹۶

شیخ سلیمان بلگرامی

در محل قاضی لکرام سکونت داشت و متیکه بهایون بادشاه از سیر شاه بهریت یافته در لکرام
 شیخ سلیمان خدمت رسیده و بادشاه او را اکتتمری خود داده گفته بود که اس اکتتمری سال
 مس است اگر بار بادشاه موم خدمت حاضر شوی چون بهایون بار دیگر بادشاه بهد و سلمان کرد
 شیخ مذکور بهایون تحت رسیده بوسید بهمان اکتتمری مشرف ملازمت فایز گشته صاحب
 در لکرام گردید و مولانا صمیری را که خواهر راده اولود بهر شاه خود رده ملازمت رسیده و بهر دوپا
 تحت حاضر می نمود و شیخ سلیمان در عهد گریزانه در سده هجتم لود بهجت بهجری یافته مولانا صمیری تاریخ وفات

تاریخ

سپهر راه و دول ایام سلیمان که تاج مکس سده ماه
 سده بیار اسیر چون بدیقعه لود و بهجت خن اولین ماه

حدیث علی و احسان ریحانش
 سومی حب عالی روان رسد
 تو با ما و حلال حوسل آن شیخ
 لی ما یح نوس در - به

شده اسامه در عالم ما فوا
 حکم اردوی آن طاب مراد
 کرده حاب حلد برین را
 حرد کھا کھا آن سیم ما جا

وطلوعه و مکر مولانا مذکور۔ در تاریخ و حالش گفته اس مصرعه مادمه تاریخ سب

سہار سال و فالسہ میان فلید برس

مہر فیض الہ شہبازی وحکیم ابو الفتح سیلانی

امر فتح الهند بعد از تسلیم و دوکائی فتح مستقیم را سر و خطای را مال اسیران و اسیران و است و
 جمع علوم حصولاً به اقسام علم حکمت و علوم صالح متعارف و در شیراز در مدح و در مدح و در مدح و در مدح
 عادل شاه دالی سجا بود و کالت یافته و دیس از خوب وی که در سده بعد و بشاد و در مدح و در مدح
 نوع آمده در گاه اگر شاه رسیده می طلب بعد از دو که کرد و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح
 در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح
 که در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح
 غیر مودد که اگر میرد و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح
 حواسی در ساعی این معدوم می رسد و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح
 اردت وی مادته اگر که بعد کامل به دست می رسد و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح
 مراد حکم تمام و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح
 مران خود که در کتاب الوالعقل موجود است میفرماید که تاریخ است همانم و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح
 مطابق است به سوال سده بعد و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح
 رعایت نمود و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح
 بعد بود و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح
 چنین یافته اند که در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح و در مدح

تاریخ

اسال دو علمائے زمانہ را عہدہ
حول سرحد و اقصاء نمودیم

رسید محضر و مقدم رشتہ
ما راجع شد کہ چہ ہر دو نام رسید

مقرر است که چندی بعد در وفات حکیم ابو الفتح برادر شش عظیم بهام که بر رسم رسالت پیش علی بن ابی طالب
او یک همراه سید صمد چنان رفعت نمود باز آمده سرف ملازمت در ایت و بادشاه و در این باره
ناوستانه که او احتند یکی از حاضران مجلس رباعی شقلا طالب اصدع مایه که در مرتبه حکیم ابو الفتح و بهشت
آمدن حکیم بهام گفته بود عرض رسانیدر با یغی مهر و در ادم که و ساز آند به دوستد لفر دین و مهر
مار آند به اورفت و بد خانه او عرض رفت به وین آند و عمر رفعت ام مار آند به مادشاه و بد به مهر و مهر و مهر که لفظ
و خانه در مهر و نالت حایله ار کر ایست بهیت ایخس باید گفت و اورفت و در رفتن بر امر رفت به
و بهکنان را بسیار سپید به و افتاد

و احمد نو در مل

دیوان محمد اکبر شاه بود اداوی ملک و عزل و نصب کار برادران خالصه حواله او داده و در سال بهشتیاد
و بهشت ظهور داری ملک بکاله هم معمر و مختار گشته روز میا دوست بهشت آبان ماه الهی سال سیس
و چهارم جلوس سی موافق روز و دیننه ماز دهم محرم سال بهصد و نود و بهشت بهجری در بلا مورد
گذاشت اگر چه در راستی و سر برای بهات بهد و سنان و سر دایکی و تو میر لکانه عصر بود و مار عا پا از دواوش
نود و چنانچه موردی تاریخ وفات او را بدین عنوان سلک نظم کشیده

تا سنج

نو در مل آنکه غلغله آفاق را کرده و چون صد سوری بهیم کشید خلق حرم
تاریخ رغن اواز پیر عمل حتم به سادی کسان مکنه و دی وقت در بهمن

۹۹۸

را به بهمکواند اس

پسر را به بهاری مل یکوا به بهت که از عقیده صمدی بهباید و الا را سیده بود و در هنر شش خود
نامی نام عقد مناکحت شاهزاده مراد سلیم یعنی جهانگیر بادشاه و آمده و را به بهمکواند اس
چرخ و در بهد از وفات را به نو در مل در روز برای او سوار شده بود و پس از مراجعت استغفار
کرده بعد از آن مجلس عزل شد و باین در و شب از می بهشت سیوم آذر ماه الهی موافق قاضی
محمد سنه نهصد و نود و بهشت رخت بهستی امین جهان بر بهت در ان ایام اگر شاه در کابل بود
خبر فو قش شنید تا شفا خورده کنور مان ستم که را که فرزند ز شید او بود و خطاب را بجای مقصد
ولای چزار می عز امتیاز بخشید

شیخ و بهیه الدین علوی گجراتی

جان مستقیم دور و اینج سپهر دیار، خفاقتم که مرستند خجند، در بازار و در آخر صید میگویی
 بیست اگر شود و کوچی تو حلت سر حیر، کم بر دمک دمه یطی ستر زار، کاوش مزه از گورتا
 کف بروم، اگر بهین کف گذر و تمار، بعد از نوشتن میر صابر اصفهانی استخوانهای او را واده کف می
 نمود و لحد چل لاشه او در کف اشرف رسید و او را و لاشه بهدایه تاریخ رسیدن لاشه در آن دیار
 و جمین گفته

تاریخ

چکانه کوهر دیار یاسی معرفت حریه * که آسمان بی پروردش صدق آمد *
 جو عرا و بر آمد ز کوشن دوران * شکست بر سر دلهای بر تنف آمد *
 کادش مزه از کورتا کف بروم * کمد تغیر دعا که بر دم آمد *
 رقم زارانی تاریخ رویت کلم * کادش مزه از بند تاج آمد *

در بعضی کتب مسطور است که چند سال بعد وفات او در ویشی آمده باشند و دیگری که در بعلوی او دفن
 شود استخوانهای عربی را بر آورده به نجف برود

خواجه محمد سیاح

اس خواجه الوافیض ابن حواجر محمد عبدالرکمان خواجه عبدالرکمان صاحب کمال دعا و
 کامل بود احوال او مفصل در اخبار الاصفیاء مسطور است تاریخ و او از دهم شهر ربیع الاول سنه ۱۰۵۰ و در
 عمری دوت کرده قرار پذیر تغیری از مریدان او امیر عبدالله که پسر امیر الواعظ اکبر امانی بود و در بلده اگر با در کنار
 در مای حسن مفصل راج که باث بذالزمان موجود است تاریخ وفات او امیت

تاریخ

ال قطب زمانه خواجه سیاح * در وقت خودش سود تایل *
 در ماه وفات خواجه کو بن * اورنت اربین حیاں فاس *
 رقم ستم ماه منوبس * تا سال وفات او مدایس *

حافظ رخنه

در سنه پنجاه و شصت که آنرا مانع نوکبه میگویی و بانی آن مانع حافظ رحمه نام داشت که در زمان
 اگر شاه سبای آن بلع نهاده و در آتیا میکه با و شاه برای دفع برادر خود محمد حکیم مزار که از کابل
 مراده تسخیر کند و سبایان قاپلان بر رسید و در مدتی بود وقت مراجعت در آن مانع مرد و آمده

سایه الوالعقل در آنکه نامه میگوید که آنحضرت سماع و تکسای حافظ رسیده که الحاق و سد و ستان ملکه در میان
و حیرانان سردیک آن باغی سال بنیدهد ششده ده صبح سراسی حافظ حص آن رسیده فقط در
و تاب حافظ رسیده در سینه یکبار حیرتی تو قیغ آمده و این باغ در آنوقت نظری بعینه یافته اند
باغ را در همه شد و آب تمام میماند یعنی اگر در دماغ عد و آب و در سراسی تاج بر آید

بنیاد قلعه اله با د

صبح الوالعقل در کتاب آنکه نامه میگوید که در دیرگاه بخاطر اندس نمود که قصه نیلگ را که در آن سرزمین
در مای کینک و حول سوخته خوشنیکبائی میرسد و در سینه دال هند اس لوم دالس بر یک الیکه
اند و ریاضت کستان اس سردرین را طواف کاه و الا مده اند و ریاضت سهری رسیده و گرس
حصاری اساس مده و صدی در ای سرور یک و او که گری بر تنده و سرتانان آنرا الواجی را غایبه
فرمان یه ری رسیده گداوند و او بیای شورا کسی در زمین دو بی بی آنچه زمان سال است به تمام
از خلوس ساجستانی که مطالب سده و صده و دهجری نمودار و اند الحلاف قیوم بهست فرمانده
و موک معدس داد و دال و شکار کمان مرل مرل به صفت میفرموده و عزه آورده اند آن پایش
خار رسیده و در دگر کجده ساعت اساس شهر بهاد و در چهار مرل طلوع را سرگ رسیده
و در هر کدام ولایتینا مار موده و محمدان تیر موس کار با بهادید آورده و در کمر رایله اولین
حصر سراجام مرکز و هر گردی در حور جان و تک حاد سر رسیده و در اندک مدتی سترک
سهری آنال شده موسوم و مشهور باله آما س گشت و بعد از دو ماه و پنج روز و بیستم سهری
اعمال در راه حسی موجه دار الحلاف رسیده فقط و در مرآت جهان مرقوم سب که در سال با مردم
خلوس سب عامی طلوع اله اند که در مساجد استحکام نظری مدار و تقویم یافت و در وقت چهار سال
و کسری صورت احکام در وقت فقط و کجای دگر سوخته و عدم که اس طلوع ماهام شامزاده لینه اقلان
شهر با مامعی سلطان مسلم که تانیله الحال سرور یک حاکم گری خلوس مرموده و سبی محبت شعار
محمد خان و محققان و راه و دگر در ظل و رای اهار تده دیوان و ساک و اس مسد و مش انداد
با مردم شهر دتی الحجه سده بهند و دود و حیات است و بی ماه حمادی الاول سده یکبار در
ماره سهری تکرار اهتمام مانده و سهری سرور اکانا که سده اول سبی ماه با سب کز دیده و
اندادان در عهد شاهی جهان ماد شاه مانده آناد مسجود رسیده فقط و سده مساد که تقداس طلوع
که سب این بود حالا یافته میست و در آنکه در سده یکبار در صد و شش سده سهری سلطان رسیده

هین کندرم جاری شد غالب اکثر شاه لعل کرده مانده بچنان آورده بود و موافق میست خود بادشاهی بچنان
 یافته را قسم الحروف از روشی حساب در بابت نمود که روزی که آن پیر بهس خود را بهوم ساحت آن روز
 مطابق بود با تاریخ سن بهستم ماه جوهری سده یک هزار پانصد و چهل و دو عیسوی موافق دهم ماه شوال سال
 بهصد و چهل دست بچری دولادت اکثر شاه که تاریخ جم ماه رجب سنه دصد و چهل و نه موع آمده است
 ماه و شش روز بعد از آن و بعد از داده بیس اگر بعد از آن که بر لعل ارواح معتقد اند این واقعه را در
 پیدا رند خانی نجف میست زیرا که طفل در رحم مادر نه ماه بلکه گاهی کشته اند این حرف چهار روز
 که از مدت معهوده است و الله اعلم العوالب بهترین طریق در نزد دست معری بود و مخلص برانی نیز وی دغلت این
 آن بود که در بهت تاسع دست و خود را شمع نظامی کجوی نمی بیند احتش و این تمام خیال را در عالم حال آورده
 و چنین گفته بهیست در گنج فرد سدم بی و ده روز بر آدم حرف و شید بهر کس که بر مبر بر سر آید به
 هر جید نفر و در بر آید و فوات او در سده یک هزار و هصد و چهری واقع شده و شمع مزید الدین مطار منفرد
 بهصد و هفتاد و غالب دیده ام به پنج سوره مانده ام

مات یازدهم از ابتدای سال یک هزار و یک لغایت سنه یک هزار و یکصد و شصت

در افتتاح مانت مار و دهم حلال الدین محمد اکثر شاه مادر شاه بر سر بر سلطه هند و سدان بنام
 در ابراهیم عادل ساه برادر راوه سلطان علی عادل شاه در بیجا پور و گن در مان نظام ساه
 در احمد نگر و گن در حمید قله قط شاه در کو لکده و ساه عباس در ایران و سلطان سرادر در لایب
 دروم در مان فرمائی و کشور کاشی میبود

قاضی ابو الفتح بلگرامی عرف قاضی کمال

در رساله سه الف متعابله مرقوم است که سال تولد او سنه هفتصد و هصد و در امان اکثر شاه مادر
 احمد و صفاد است سنه عمر شش بهشتاد و چهار سال بود و در سنه یک هزار و یک بچری رحلت نمود و در تاریخ
 متعابله اس قطعه در تاریخ راه او گفته

تاریخ

بهی و بیخاکه مستحق و مکرم عارف و قنف صحر بحر نوال

ان محض مدفن دور اس ان مفتح در سدرای حلال
سال مشاد و چار و دیا کرد باقش وں مبارک بال
چوں مداد رسید عالم غیب گشت یہاں سال آمد لیل
اسم را بخس از حوسنم گفت باقش مدانکہ سچ کمال
باست آرا داد و نسیں ضرور صبر پتر ایں ملال سال

خواجہ ابراہیم حسن

کئی ار خار ماں در گاہ کفری در رک را دکال نقض طوے لود خط سعلیق را کمال رسامہ خوشنویسی
سہرت واسطہ در عین حوالے ایں سرل غایے کہ شدہ اس ۱۰ احمد در سہ ہزار دہک ہجری است
دادہ و نادری مداونے در تار حسن گفتہ

تاریخ

مرحوم حکم بادشاہ کوہیں در ماہ صفر خواجہ سراہیم حسین
چوں کرد صفر عالم لے سرتش تاریخ سدش خواجہ سراہیم حسین
مرزا اعظمیہ کو کہ

مخاطب ناظم حال کو کلاشتن سہر دور و حال اعظم مشہورہ اکہ حال لود کو کہ دکلاشتن مراد
رصاصی را اسکو بندہ سر اکہ اگر سادہ در حور و کی شہر باد اعظم حال کہ حسی نام داشت لود شدہ بود
در اہم غلامی بودہ ہب و سہ سار دہم ار حلوں مخاطب اعظم حال نام بر آوہ و دہ مالی
نور کا کیر لود مہر شدہ و در سال سی و دہم ار حلوں عقد مناکحت دختہ مرزا سادہ ہرادہ
مراد مسعد کردہ و در سہ سرار و دوسو و الہامی بادشاہ لطف خود و باقمہ ارادہ حج کرد و باقمہ
دوسہی ہم رسامہ ار صدر ملاول کہ رو دیک مہمناست است بر جہانی کہ سام الہی مشہور و د
باسر مدال خود موار شدہ حج رفت سچ عبدالعاد مداونے تاریخ و اکلی اد لطف کر باقمہ

تاریخ

تور سہم مدل تاریخ اس سال لقا میرا کو کہ حج رفت

مدار مراحت در احمد انوکرا سکوٹ بنو و د را اہم سال نور دہم ار حلوں صحت میانی
لہی جہانگیر بادشاہ و در سہ ہزار دوسہ ہجری مغل طبعی سادہ و ار الملک لوار کردہ لاش
اور ارا کا مدلی آوہ و مغل بد و مدہ در اد حال اعظم اکہ حال مدوں ساعدہ و سر مراد حارلی غایے

که شش و چهار سال در دوسه تا پانزده سال مرمر است معین نمودن حارث حالا به جوش
که مشهور است

تاریخ کتاب بهفت اقلیم

این کتاب تصیف نموده امین احمد رازی است که در سه هزار و دره هجری مآتم رسیده و پنج
این میس گفته

تاریخ

این نسخه که بهت هجری و سیکه
که از کسی سوال تاریخ کند
تصف امین احمد رازی گو

سلطان مراد ابن سلطان سلیم پادشاه روم

بعد فوت پدر در آذربایجان سه هفتاد و دو سال در سلطنت نشست
و صاحب ملک و مال گشته اول پنج سال در ان خود را پیش جنیم خود گشته بعد آن ان بکار سلطنت
پرداخت مگر آذربایجان و لیس را در ده روز چون سلطان محمد پسر او را از قتل آورد
عش او را کسیرده اند و سلطان محمد باورنگ مرغانی بر تنست و از خرد عمو دگ و دل سینک
نوزده سال در خود را که بر گزین این سال سال نو داریم گذراید و بعد حکومت همد سال در ماه
شعبان سال هزار و دوازده بریح طاعون در این عالم در گذشت بعد از او بر تنش سلطان احمد
چهارده سال حکومت نموده

مولانا شیخ نظام متخلص ضمیری بلگرامی

از قدیمی شعری بلگرامی است و خواهر راده شیخ سلمان و از دستینه او ملایمت بهایون پادشاه
رسیده است شعری تحت او که دیده در محضر خود این بیت گنجد امین بود
نام پذیرای کار ضمیری نظام در قندهار و در لوالع و در الخلافت و بیست هفت در سنه
یکهزار و سه هجری در عهد آکرساه فوت کرده در ذاب مبارک خان و سلوی تاریخ و فاش درین نظم
نظم آورده

تاریخ

مالک ملک نظم شیخ نظام
شعری نادر و فصیح کلام

در قصد سعد طبرستان
ست رحمت ابعاد ملک ما

کردم ایله شه بهر بار حسن
کرد آهسته معوی جلد حسام

شیخ عبد القادر بن ابی قادیان

پدر رس بلوک ساه ارالار ملوک مد اول بود شیخ فضل و کمال انصاف دامت همتش شایسته
تاکوئی که پدر شیخ معینی و شیخ ابوالفضل سبب ملوک بوده بعد از ان در سلک علماء ان اکثر شایسته مسلک
گردیده در محفل جلوت وارد داشت در امر آن بادشاه با حجاب و در جمعه کتب مدعی اکثر مامور مسند سال
را مجید را القاری ترمیم کرده تاریخ کشمیری منتخب نموده علم تاریخ را الوافی مسداس و
تاریخ چهار احوال می نامد اگر تواریخ نیر غاراب و وفات مشایخ و علماء و غیره و اما در تاریخ
اردو و احوال خود که در سه به مقدمه و چهار حج تحری الفان افتاده گفت

تاریخ از و و احوال

چون مرا از غایب اریله
اردو احوالی ماه چیری سده

عقل تاریخ گذراده ای را
گفت با بی تفرس موری سده

در سده معنی التواریخ که تاریخ مد اولی است شهر دار در محلی کوئی و بعد از سده سی فصل
کمال او دیلید اصح است این کتاب را در سده که بر اردو چهار عصری با تمام رسامه تاریخ
آن در طریق نوبه از حسن گفت

تاریخ

شکر الله که با تمام رسید
سحب در کرم زمانه

سال تاریخ ردل جسم گفت
احباب که مداد مایه

اگر حرف تایید را که بول ما سده از لفظ استجاب دور کرده شد و تاریخ بر آید سال ده
شیخ معلوم شد و تاریخ هم رسید

ملک الشعر شیخ ابو الفیض فیضی فیاضی

برادر مردک شیخ ابوالفضل و حلف الصدق شیخ مبارک ماکوئی سبب سالها
یعنی تحمل میگرد آحر حاسه قرار داد و اشعار مایه معنی گفته بهیست
رس پس که سکه ام سخی بود
یعنی رستم گلن سن بود

اکبر بن کریم متق مرتاض بیاضی ام از محیط بیاض

آورد و اندک در ادای دوری بادشاهی میسر را که چهارمستش رفته بود میروں کثیره فقره استاده کرد و پیش
نی تکلف این رمان خواند که با عجبی بادشاهی با رن بجزه ام و از سر لطف خود مرا حل و چه را اندک پیش
شکر حاجم و فای طویله درون بجزه و بادشاهی بسیار رسید و مرا اسد و افزو در افتام علوم مثل مش
و مناد و من و فای طویله و در حیطه و اش پیمانیان بود این چند ابیات از و من

اہیات

شکر ایزد را کہ دایح شد بجز و برم
ستاعر خاص جلال الدین محمد اکرم

تاعمر امامہ آل شاعر کہ پیش کیے شعر کو یاں از بنی احمد و حسیم دریم

نود و گرد در ہند و وسطی شکر کن حالی اُس در سخن کوئی از شیریں تم

طرز شعور او ناشد نظم بر یکس را
 او طرز دیگر حسب دهن بر یک دیگرم

اداکر پروردہ لطف محمد شاہ بود
سیداحی اکبر شاہ حال می یردرم

نود اکبر احمد مدہ فرماں یزید میرہ کردیں معنی دروغی کہتے ہاشم کا فرم

در شرف سلاطین بنوریه بید اول کبیکه خطاب ملک التورانی تحفین مسامات موده عزایله مستمهدی لود
له ار اگر شاه مابین خطاب نامور کردیده و بعد خوب او سنج میعی باین لقب بلند آوازه گشت و در عهد
حکام بکر بادشاه طالب آملی و در زمان صاحب مرال تالی ابوطالب حکیم بیدایله مابین خطاب نامور رسیده
و بعضی موارد الکلم نام کبابی در اخلاقی نوشته که حروف منقوطه اندارد و تفسیر فراوان را نیز بیه لفظ
نزد و موسوم سواطع الالهام گردانیده و میر حیدر معتمدی سوره قل هو الله را با راجح اتمام آن یا بعد که در
اشیء الف بحری با تمام رسیده و ده هزار و سه صد کلمه جمع کج قل هو الله احد الله الصمد لم یلد لم
یولد لم یکن له کفو احد فقط و شرح بعضی دینی از مقطعات خود آورده که در دیوان حافظ نام سکسب نیز نام
ارین نقطه مستغاد میگردد

قطر

منہم فیضی کہ در میدان سے جو جس جا بک سوار می شیرک میست

جلد ششمین از دوست ماسفر ہجائی مردم با پاک رک مس

بدان می ماند اسیر پاکیزه کعبه را که در دیواران حافظ نام مسک نیست

دیر غلام علی آباد ورنہ کمرہ سرد و آزاد آور دو کہ شمع محمد علی معروف شمع خوف اللہ آبادی

در کتاب اعلام الامام مکتوبه که صاحب قطره مکتوبه را ساد که اسب جوهر حافظ سطر بر سده
ششده ام که سکان را علاوه می سدی به چهره گردن حافظ می ایی رسمی به و مذهب را حیا ایی
سر سده که آنچه که سبج معنی نوشته اند در دست است زیرا که ست مکتوبه در کفری اردو ان حافظ یافته
می شود و گردن بعضی نوشته است که این ست از لطافت باشد که بید که شمع معنی و سرادش سبج الواف
هر دو در به مفری و سده حلقه اهل بدو در بدو در محب خاص مادر شاه راه یافده سحماں دای حافظ شاه
از حاد و مستقیم انحراف میدهد و در حاکم اس دو شعر که از قصد در حیه سلطان است بر معنی و سبیل
سر اسب است

ابیات

تعب مکر که در حور بر تو عظام
آئینه ماسکند و ما اگر افساد
او میکند معانه خود و آئینه
اسب ماسکند و ما اگر افساد

و اس اسوار را سار به دو اسب در افساد رسمی مادر شاه موده به بحین معنی سر گرم اند
ناید و است که سبج معنی اعداد اگر را ماعداد افساد از حساب میاب بر ارمعه و بر معنی و مایه
کعبه را با سبج لوبیکه در مهر عالم آرا سید است و از حاد سار سده دالاسه است به اگر که مانتخاب دار
سبب اسب مکتوبه مانتخاب اسما میدا است و حساب مانت انتخاب میاب که در حساب اجد حروف
اسمی را از حروف سمانی بگرد و از اول حرف اسمی حرف سمانی را محدود سار و در
باقی ماعداد اول را مکر به مثلاً اعداد اگر دو صد و است و سه متشود الف افساد اسمی مکر به و الف
سمانی محدود کرد و اند الف باقی ماند که بکشد و ده حاصل آمد بحین از الف در دم اسم افساد محمود
اعداد هر دو الف دو صد و است باشد با تمام فاد و او در صورت حدی حروف اند او هر سه حرف
لف باقی میابد که محمود عدد و آن سه الف عدد سه باشد پس تمامی اعداد افساد دو صد و است
و سه آمد و آن را در عدد اگر حسب فقط ولادت معنی در سال چهار صد و شصت و سه حلقه مطابق
هر صد و چهار و چهار بجزی اتفاق اناده و وفات او در دهم سپهر صفر سده مکر از چهار بجزی پس سبج
ساکلی نوبت آمده و حوز سبج معنی معنی موده اس مفرع در مایه و چاپ دکنده اند به مایه به

فاستی و سبج و طس و دهری به و اس مایه سم سهول طریق است

تا سبج

سبح میثی که قبل از وقت
 کرد چه در غم خود سوختند بود
 در دوین منادید اگر
 مردار آب سبج منهد بود
 آن سبب عامه فساد قد
 بیومنت آنکه سبج ملحد بود

۱۰۴

در مولا این اوراق این تاریخ در دولت او گفت

تاریخ از مولا

تاریخ رحلت او حتم شده نگین
 او سوخت گفت اگر حال داد یعنی ما

۱۰۵

گویند که سبج یعنی اکیال حید و حکیم تمام بر در حکیم الوالعق ستمداری در عرض بکناه منزه است
 شهرستان عدم شده اند

جامع مسجد بیجار

این مسجد است عالیشان و ملک بیجا - تعمیر شده سعید و فرار خلال در سده یک هزار و چهارم
 در میان دولت اگر شاه یا شاه و این تاریخ بر ملای در واره آن مسجد مرقوم است

تاریخ

در سال ابرقاری شده عالم ساه
 باددایم چاکر اسس ساهنران انقدار
 هم به بین حضرت عاقل سعید سر فرزند
 مسد عالی مانی مسجدی اگر دافنا
 سکه در معنی مقدس متیو و طاهر مرد
 در دانه قدسی است کوی اهدر ملک بیجار
 سال باوینس جوار سیر حرم حتم گفت
 رفته بودانه بحرب جیر المنیر الف و چهار

۱۰۶

در واره محل سراسر ایستنا

راحه ان سکه سیر راهریگوان داسس کچوا در واران مود - داری خود در ملک سبج محل سراسر
 اندرون طالع رهناس در سده یک هزار و چهارم تعمیر نموده و در واره محل سراسر
 تاریخ مرقوم ساخته

تاریخ

در واره سعید مانی جو سده تمام
 در واره سپهر رنگش سقیم شد
 سال غارتش جو مودم طبع است
 در راجه مان سسکه مانی معقیم شد

عسیر بیضه الت تاریخ است و هبتم شهر رجب المرجب سده هزار و چ هجری
 مولانا حاجی محمد شمیری

اجلشن از سداں سہ یکے آر نامی او سمرہ میر سید علی ہمدانی مکتبر آدہ مستوطن شدہ بود
و مولانا ابو کورار کسمر دہیلے رسید کتب فصائل نمود و در اکثر علوم مرتبہ کمال رسید و
و عبادت سر می برد و گردآور و دوسوی مسگر دید اسفار خوب دار و در رختہ نور و ہم صفر
سہ ہزار و سیس موت سد و علیہ اس مولانا محسن کہ از مریدان خواجہ محمد باقی بود
اس قطعہ در تاریخ و فاسر مرقوم نموده

تاریخ

لورده از راه صفر رفت لود کس ملک کب بر درو
بر درو بر ساحت حیات مرا انجمن ملک اندر محمد
در سر پر درو دے بیعتی کریم او معلوم گشت سہ
میر حردا دل و حال بریں حسرتوں سد و یوست تھوں مگر
سال دوم در در اس واقعہ لود دوم لود در شہر صفر

عبد اللہ خان افوبک سپہدار ملک توران

اس سکندر خان اس جایے ملک خان از اولاد حوچاں اس چکر خان لود بعد وفات پدر رسید
لود حکومت سمرقند و بخارا رسید و در بہ کام حیات مدتا مدیہ ماد و حک و شدہ رسید ملک
و سلطان اسعود در ولایت مادر النہر کوس سہابی با استقلال در دماغہ ال دیار را معروف شد
در مدح اس استقلال یافت و در امشامیچ پیر و مرزا سلیمان از حورا و کمال آمدہ موصوفہ ہد و سال
سدہ و بعد اللہ خان در سدہ حسن الف سیم ماہ رجب رطب نمودہ و لغوی در سدہ ہزار و سیس
مطابق سدہ چہل و چہار از جلوس اگر شاہ و موافق سال دوا در ہم جلوس سہاہ عثمان
وب کردہ تاریخ وفات او را پنج ممانت فایم شدہ یادہ اند مدت عمر سن سہشت سال
و ایام سلطنت بعد از مدہ سہ سال و بعضی نو سہ اند کہ مدت حکومت او چہل و دو سال بود
بعد از سدہ شش عبد المومن خان در سمرقند برسد و حانی نسبت محمد
در رس کہ از آنرا از خاطر داشتند کہ عم خود رستم سلطان را نام سہاہ پسر اس
رسامہ سہاہ است کہ جمیع از کال دولت پدر را ستر ماود سار و تہجد احمدی از ایتان لودم گرفت
ششی از سہاہ سہاہ راہ او را کہ سدہ بر جسم شہر او را ہلاک ساختہ و دین محمد خان و لڈ خانی
سلطان خواہر راہ و عبد اللہ خان را کہ از اصرامی او بود برسد حکومت اس سدہ تاریخ قتل

عند المومس عان را ویل برقی بقیه بخت بسر ریه پیافنه اند یعنی اگر سر مدحت را که حرف با ما ستد و در روز
 شود تاریخ بر آید و بویستد اند که شمار سود اعمال دلی ادلی اگر از عند المومس خال است برید و واقع شده
 ربا دودار شش ماه سلطنت نمود و درین مجرای که مشهور به سیم عان بود و معروف که کما ستاد و عکاس
 در هرات واقع گردید زنجی شده عالم آخر بشتافت

سلطان شاه مراد

پسر دومی اکثر شاه نو دودر سید یکیزار و صاحب یار دهم ماه شعبان در سیاهی ام سالکی در دوش
 و دین حیات سیر و در طره سر شاه بور مدون گردید بعد از آن اعیان او را ابراجا بر آورده و در یک
 هزار هایلون باد شاه در و ملی دلی کرد این مصراع تاریخ خوب اوست ریح اگر گلشن اقبال بپاشد

شیخ ناگه

در شهر قنوج رکهار در یاسی کالی بی رود صه ایلیم غالبیتش و کندی دارد و در گرد آں رود
 دیوار کاغذ نموده است و تاریخش که ربیتانی در داره سیریه لغت است میان مستغاد میگردد که شیخ
 آنکه در حوالی سده کهار در ده نون کرده و در مقام مدون گردیده از عمارت مکان مبعوث آید تاریخ
 یرمی آید تاریخ و عمارت است

تاریخ

این رود در ماصفا که مرد و در سال حبس را که است بختین که از شاه مراد است
 مدید که شیخ ناگه بعضی حق و تاریخ مکان بعضی آید و در آن است
 ما هم رکس الدین دولا رمی میاں صریحی کتبه رکس الدین بن علا الدین عثمانی است

شاه موسی

در دیشی بود که در سنه کهار در ده بحریه شهادت بر سیده اما معلوم شد که مکدام ملت
 بهر حال تاریخ شهادت او چیست

تاریخ

شیخاع ملک ملت شاه موسی بمیدان شهادت چون علم رود
 در دوش صدق شمس الدین محمد قبیل عشق تاریخش رستم رود

رفیع الدین

شاه دوشی ممتاز و سخن شیخ معنی لوانه بود و مولدش دکن است در زمان شاه اکبر در هند

دلوای که خود کعبه بود و سطر ما و شاه گدراست و مورد رعایات و العالیات مادیات که در دین
اصنام دیران مذکور کعبه

تاریخ

دلوای ربیع حول ما کام رسید
در ملک دکن جمع موبدیم و لوب

در هر سال هزار دوده انعام

فتح ولایت لار استاه عباس صفوی

تکام لار را برادر کرکس میلاد اند که در عهد کسان حکومت لار معصوب شده بود و در ایل تاریخ ولاد او
در ایل لار حاکم و در زمان او دوده در زمان ملوک طوایف میسر افتد از نامه در تکام و لایب و رب
و حواریلح سنان بود و در دوده در عهد سلطه حاصل از ظهور اسلام و عهد ایل و در ممالک ایران مادش
باعد و زمان لود معصوم و در زمان آکاسره اطاعت کوه ظهور آورده و در سراسر ایل نام لوی خود در سرب
انراحت اند اول حاکم سنان ایل طایفه حلال الدین اسرج اس کرکس اس ماد صپ که در عهد عند العویر
سنان شد و در زمان ظهور دود صفویه ماعاص طریق اطاعت و باج گذاری سلوک داشت
امرو لوانی داشت و در زمان لوب سنان ملک سلطان محمد صدامت نور الدین خان
اس اسرا ایم خان اس الو سنان مسورت شاه عادل که در اغار خلوس شاه عباس اول
ای لود دود شد و در اغار الملک پسر سنان نام لود دود لوب سکندر سار و در اغار اسرا ایم خان
ثانی ملک داد و دود ایل حول سراسر اطاعت ماد شاه محمد شاه عباس در سده سرار دوده
عمری الله و در می خان را در سده بود و لوب را شجره موده معروف ادیان دولت آورده و در سده
رود کار تاریخ فتح ولایت و السمان بافته اند و از آنکه سده گوید اس تاریخ معروف بافته

تاریخ فتح

حواله و در می نهران ساه
به سردی و باروی کجتر
در آورده دارالامان را بدست
کرد و آنچه کرکس میلاد
طلب کردم از عقل تاریخ آن
کعبه طلبم کیا سکت

تاریخ بر سنک تربت شخصی

که در زمان اکبر شاه ماد ساه در سده مکرار دوده بحری مطالبی سال چهل دست الهی

در اگر ماد و پسته و بفاصله قریب صد و شصت و نه سال از آمدن جن جن کثرت مدون گردیده و این جدید
 لطیف تاریخ بر مرقد او مرقوم بود که از آن سال هجری سعاد و مسکود و از عمارت الهی سال الهی ^{تاریخ} ^{کثیر} ^{کر}
 کرده اکبر شاه بود و سحر می آید

تاریخ

آه وادیل که ایچ خان من
 سال فوتش چون بحسن از حرد
 یک هزار و ده و سحر بود کان
 کوشش کن تاریخ سستی ادگر
 روح پاکش باهی گویم لحد
 رخت و مار ساخت در عجم مثلا
 کف باس کایه عرب نیلے ریا
 رخت سودی حلد ازین دار العنا
 اور الهی گشت ماڈل ایں ^{۷۷} مد
 در رخت عدل مار ماد حا
 پوسده ساد که چون در سده یک هزار و دوهصد و پینزده هجری طلعه اکبر آمد بنصرف کبھی اگر برید در آمد دچا
 که مرید او مراد پای دیگر بود و یک هزار و دوهصد و پینزده هجری صاحب حج تعمیر یافت حوں بعد از چهل سال در سده
 یک هزار و دوهصد و شصت و یک هجری مطابق سده یک هزار و دوهصد و چهل و پنج عسوی حکم اصدار رفت
 که چکری که را سمار ساخته در میان مقام یکری دیگر از سر نو تعمیر نمایند و عک که عدل عیار و دیوار
 که چهار ترس بر آمدند اراں حمله یکے آن است که مرقوم شد و حالا این سنگ ترس اندرون قلعه که
 نهاده اند و در ترب و دیگر که هیچ نوسند مد اشند و یک دیگر که مران این جدید سبب مرقوم بود

تاریخ

در حیرت که حال جهان از جهان تیر
 لارم بود که لارم کرم بهای نایب
 مرید او که بود مراد و دیم ردا
 تاریخ دوت از حرد جسم کعب
 حبیب حیات چاک کبک کائنات
 لی ادبامد غالب بیجاں و حال روض
 خود بود ماه چون رجهان و حوال تیر
 رما که و مهر و سوسیس و دواں روض
 مرک کلی و شاح کل از دوستان تیر
 کان طوطی شکر کس شیرین مان تیر

علامه عصر شیخ ابوالفضل علیای

برادر شیخ العیض بیضا ضی است و برادر شیخ سادک ناگوری و فانت سنج مبارک
 تاریخ هفتصد و بیست و یک سال از آمدن سده هزار و یک هجری بوقوع آمده و مقبره او در ملده اکبر آمد
 نفاصله یک کرده سترش از روضه اکبر شاه موجود است و شاید که هر دو مراد راں نیز در اکا

۱۰۱

تاریخ فوت مستبح و البطلین مقتدیہ و اس جیس کہتے

تاریخ

یعلیٰ اللہ ایسا بوجہ کہ اللہ مایہ بد منع اعلیٰ از نبی اللہ سر باغی رید

۱۱

یعنی اگر سہ لفظ باغی۔ اگر حرف واجب و دو کہنی اور باغی حرف محاسب احد تاریخ سر آمد و میر
تسل لکھ کہ سچ در خواست نہ کہت کہ باغی فوت مس ^{۱۱} مدہ الوالفضل چہ سبب تکفیر تاریخ رمان
رد حاص و عام سبب یعنی لکھیں کہ ہیں اور اس معصوب کسند و در حقیقت سبب بر سبب حواحد و جویت
و ہر یہ واحد و الہ اعلم بالکتاب اس تاریخ در عوب اور از مولف اس اور اس سبب کہ بطریق
طبع آزمائی معیہ کہتے

تاریخ

سر آہ و آرام جوں سر کشند ^{۱۱} الوالفضل حال داد تاریخ کھم

۱۱

جامع مسجد بلگرام

قاضی محمد ملکر امی سر اوسط قاضی الوالفضل عرف قاضی کمال بلگرامی سبب در عہد اکبر شاہ بادشاہ
امارت رسیدہ و تار ماندت ہجرت بادشاہ در فید حیات لودہ دستا ہجرت مادتاہ اورا
بطریق الطبی کری سبب بادشاہ اسراں در سادہ و در زمان اکبر مادتاہ در سبب کہ ہر از یاد
ہجری در ملکر ام جامع مسجد عالی سامنودہ بد تاریخ تعمیر آں مسجد خست

تاریخ

کھم اس مسجد عالی مکہ نیت دارد ^{۱۱} با نعم کعب ہمانی کہ لقا صی محمود

۱۱

تخت سنگ موسی

مختی سبب کہ اکبر شاہ بادشاہ سہ سال پیش از وفات خود در سبب کہ ہر از یاد ہجری را یہ
پہر جو دست ہر ادہ سلطان سلیم نار نمودہ بود و تا امر در کہ سبب کہ ہر از یاد ہجری را یہ
در خلوہ اگر امد و دست امد و یادہ سہ سبب و معلوم نیست کہ این بعض در کدام وقت و بچہ طور در در راہ یافتہ
قریب بہ در و کسری انگری سبب و طوالت قریب بہ دم کرد و ارفاعت اس از زمین ہجری ریادہ اریتم کرد
سختی آں ریادہ اریک و سبب ہفت ایات با تاریخ کہ اکثر شاہ بر اطراف آں تختہ مستوش نمودہ بود
و نوداد ان سبب شش ہما کہ ہر بادشاہ و دہیت دیگر بر ان امر و دہ نیست

ابیات اکبر شاہ

خواجہ باقی باعد

۳۲

یکی را اولنگار لوده و بدید نقشه و دستن من لگی در سده کبرار و دوارده همبر
 تاریخ نخست جمادی الثانی اربعین جهان فانی رعت و رسوده درگاه او در دہلی بہ سصل قدم ترلف
 در دروارہ حویلی رسوده مذکور اس تاریخ کہ از لفظ نقسہ و سسال فوت و اسخراج می نماید توکل

تاریخ
 خواجہ باقی آن امام اولیا عارف مالسہ ہر ارہمت
 مکتبہ کمال سراہی املاکہ اربابان حضرتی جوس کل شکست
 چونکہ نہ مشرب و نہ اندر لغا محو کتبہ ہر ارہمت
 رحمتہ ربی سرانی لغا چوں ہدای ارجی ارہمت
 سال تاریخ دہس حسروہی فی السدہ نقسہ و سسال

سب مالس مرارہ و دوارسی بہ کہ فصل یار دہ ست تاریخ ران معلوم بہت می حد از ان
 دستہ می رسود

ابیات با تاریخ

مکہ ارباب عجبی کعبہ انتعات دس عظمہ نفس الہی ہما حکم النفس
 نور عیون بر حسن نام ارجی النفس سدریں بیس روسن فلوسن
 کی نوام گنگ مدح آن جل جلالہ و اعلیٰ ہست ان خواجہ باقی حرمت اللہاں
 چوں کمال و صلہ ایم نمود و سلسلہ سدد وصال غیب آب آخر عمر ارجی
 دال رحمت لعلہ عالم اختر بودین ارواف مطہ و ران مگر گاہ کس
 ہر کہ آمد بر مرار سلسلہ صدق نفس چا حسن کرد و رواہم معشہ باقی

شیخ عبدالواحد قاری و فی کابل سریندیک

والد مطب الامطات شیخ احمد قاری بہ مرید شیخ رکن الدین ولد شیخ عبدالقدوس کنگوہ
 جیتی بود و فاسد رملہ سر بہ دواع سده و بعضی ار فصلی عصر در مارحسن بہ آہ شیخ کابل
 کہند اند کہ عدد سن یکبار و ہفت میشود و در حای خواہد ام کہ تاریخ فوت شیخ عبدالواحد حسی
 مکان من الخالص بہت کہ عدد آن مگر ابرود و از دہ میشود معلوم کہ ام در بہت

۱۰۷

۱۱۳

در سده کمر او لب بحر می که طاق سده کمر است قصد دارد و عسوی بود و بگرفته و در سبک رت
او این چند عمارت مرقوم است: استخار منسوب حواجه بر منسوب ای تقدسی که خود را علما
گرفتند میگفت چون صاحب حرم و درجه را خود در سبک بد آنحضرت بعد از آنکه در سده کمر
ششصد و ده از تولد حضرت عیسی * نعت

ولی محمد خان اذکب با و شاه توران

سر خانی میگفت حاکم شاهزاده عبداله خان اذکب منسوب و معدود باقی میگفت حاکم که را در
او بود و در سبک بر سلطنت او را بهر در کستان جلوس بوده و را در او را در کاوان و افرام در کمال
و مهربانی سلوک کرده ایالت و لایب سر قد سر او را در او حود امام قلعه ایان و لایب دین حید
و در یب طبع در سر عای و دیگر محالات امطرف آب امون را سر او را در او و دیگر در محله سلطان
و او ایالت بعد از حید می سده ای اطاعت او میرزا کندی علم بقده و در او را در احدی انکه
ولی محمد خان لا فادست است و او را در شاه عباس صوفی بود و عارم در گاه ساه است
و در یک دیه محمد خان و اصل شهر گرده ساه عباس سوار و اقبال با سوار از افرام کاوان
و در لب لعموم استقلال سوار سده او را در اسوار نه ناصبه صحاح و معاهد سر داحمد و الوداع استخار
و مهربانی بطور آورده و سهر آورده و سهر ای طاعت سوار استخار آورده و لایب مرحوم در سبک
نظم کند و ادراک حواجه معیت مستانی این تاریخ کلمه

تاریخ

چون در گردش با حق سبک	گفت سده او را در سبک
ساه بر کسان ولی خان انکه	در سبک سده او را در سبک
همین سده و در او را با جهاد	رو در گاه ساه مالک در باب
ساه عباس قدر در سبک	نکامان و کامیابی میاب
ان که در او را در تاریخ	کردم او را در سبک
ساحب در سبک مجلس	ماه شد معانی سر و ادب

در مضرع آفرید و در او را در سبک سوار سده او را در سبک سوار سده او را در سبک سوار
فار گرده آثار هر او را در سبک سوار سده او را در سبک سوار سده او را در سبک سوار
سده او را در سبک سوار سده او را در سبک سوار سده او را در سبک سوار

تاریخ

عباس بن سنیہ احسان کریر لوی دوست ریب ایران
آمد پذیرش ز روی اخلاص بردست گرفته تخته و حسن
طائر نام و بی محمد اورنگ استن ملک نوزان
جسم زحر و یوسا تاریخ کعب آمده بادشاه نوزان

۱۰۲

میسر بن خنجر

حلف سر حیدر معانی کاشی مہت در عهد سلطان ابراہیم عادل شاہ بجا لورے
پورہ در ایام اقامت بجا بور فرمان طلب شاہ عباس چند ایران ماحلت فاخر مقام
او صد دریافتہ امایشش اور وصول فرمان منشور اجل نامزد او گردید و اس واقعہ در سہ پہر
دست و یک ہجری رودادہ این مصرعہ کہ عجیب مہت در تاریخ و نوات دوست
افکنند بادشاہ سخن چتر سغری

۱۲۱

سرج دو عدد و زاید را حسن بقیہ افکنند مہی اگر از اعداد بادشاہ سخن کہ ہزار و بہت و
مشقود دو عدد و بی عدد و حرف ماکہ چتر بادشاہ سخن مہت افکنند مشقود تاریخ بر آید

تاریخ پیل دروہی

ابن پیل مفاصلہ دو کردہ سمب جنوب از شاہ جہاں آباد دافع مہت دستہور مہت ہر بار
در عهد جہانگیر بادشاہ مہرماں آغا اس پیل را در سہ ہزار و بہت ماکہ ہجری سال افند احسن
و این تاریخ بر آن پیل مرقوم ساحتہ

تاریخ

ار جہانگیر شاہ اکبر شاہ
دوستان را جو پدہ سہ مسر
ہند را در مان سلطنت
لوستانیت حضرت و پیل
سال بقم نغمہ سلطنتش
مخلص خاص مہرمان آغا
کرد تعمیر اس پیل شرفقت
آکہ عد بس جیا مہت عالم کل
دشمنان را بان فاحتہ علی
عبدہ می لوبہ اسطمنل
بوی از گل گرسہ رنگ لعل
کہ متالذہ جو رکھل ملسل
حادم قصر شاہ محرم کل
گر شود دستگیرش از مد مل

مال تاج محل و ملک مست
کعبه در دار خانه و نویسی

میرزا جعفر قزوینی المجلت باصف خان

رید جوان گیرا و شاه نو و این اصف خان پسر اعما الدوله مست ملکه برادر راد و در
عالی اصعبانی است که از جوانی کرسی سرید خدمت و دوله فقر و غربت مملکت و
سجود می در دست و دست و مسوی سیر من حسد و ساری نظیر کعبه نام مدتش مراد
رفع الرمان آقا ملاحت و در آمار سحاب و دولت عراق سند و سنان تده و در
عم خود در اعانت الدین حسن احسان سعادت راین نویسن اگر با دساره نور را سانه
در اندک فرصت مصعب میر بخشی برقی نموده در عهد جهانگیر بادشاه مصعب صحت مرکز
رسیده سر مرار باید در ارت سده و فاس در سه بکهر اردک و یک چهری لوقی آمده و
نارنج دولش که در اقبال نامه جهانگیری امورات جهان نامرتوم است این است

صف جعفر باصف خان

سلیمه سلطان بیگم

در روح و حجاب حضرت عرس شهبانی بود و در کفر حرم ملکه است و کفر حرم ملکه حضرت
مرد و حسن مکانی است و در عقد مناکح مراد نور الدین محمد که از حواحه راد نامی است
نور صف گردیده و دختر او سلیمه سلطان ملکه صاحب طاعت عالی بود که ای شری و احیای
ملی میفرمود و مدحی بخلص میکرد اس بیت ارشادان صاب بیت کاکب را اگر ریت
در سه حال کعبه ام و صاب بودم در صاب حرمی ریشا کعبه ام حضرت حمت
آسیانی ایسان راد و میرم حال نامر و کرده بود و در سال حلو حسن حضرت عرس
آسیانی اس است معتقد گشته و بعد فوت سرم حال عرس آسیانی معتقد از روح خود
در آورده و فاشش به دران سال که مراد جعفر قزوینی فوت نموده سر و اع سده و بیست
سال برادر دست و یکم چهری

تاریخ بنیادی کتاب خانه خواند ملا یوسف

سلطان العلماء رمان العظامه ملا یوسف قرآنی در دولت بکار اجنت سر و در حواحه نور
کتاب خانه در سه برادر دست و دو مافرود و این خانه در طبع سالان بنیادین شاه امام علی

ست و سه بکنزد و دست و شفت نمایان رسید و عضل بی رمان تار بجای گفته آورد و اندر آن زمان
این تاریخ معلول شد و الله گردیده

تاریخ

ای حصر دانش شرح اناس و اوسف شهاب
سند تاریخ نامی خانه این مصرع عام

۱۲۲

راجہ مان سنگھ ولد راجہ بھگوان داس کچھواہیہ

در ذکر آن الامرا و مردم است که او در ستم سال ابروی همراه پدر خود بکابل رفت با دشت سپید
سوار بر اسب راحت و در کابل تجارت و دست می نمود و در ایام کوروی در اکثر بی
مضاف و بندر و در دماغان شده و خصوص در سینه چند هم در کار و در کابل و کابل
و در دست و کلم و در جنگ بارانایر نام سنگه رسید و او وی بود کار را بشنود آورد و چنانکه
ملاحظه بقا و در اوئی در تالیف خود نوشته منسج که چند و میرد مسلم نام و در سیت
و ستم در دیبای شام و در او معاط محمد حکم برادر خود و اکثر شاه که در آن ایام شاه
پسیده و در حد و کابل بحرب جعفر پسر سید طهر باب گشته و در ستم سسی ام لود
سرزاجک برای آوردن و و اتم نامی سرزاجک کل رفته و همه را ادای ابد است آورد و در ستم
سسی و کلم برای تبیبه و اغد و ستم زنی و ستم کابل مفر رفته و در ستم ستم و ستم
سپهر از او ستم حاکم مسامات اند و رفته و در ستم سسی و در ستم ستم و در ستم ستم
و بظاہر را حکمی ستم ستم کرده و در ستم سسی و ستم و در ایام نظم سپهر و در دات نمایان کرد
و ستم ستم که در ستم ستم کرده و ستم ستمی که در ستم و خیال بگفته و در ستم
سسی و ستم ستم بکال از غیر سعید خان نام بر آورده و در ستم ستم و در ستم ستم
ستم جز در او ستم جنگ عیسی ز ستم از پنهانی از ستم و ال او و ستم که ستم ستم
برشته بود و کبکش و در ستم ستم و در ستم ستم و در ستم ستم و در ستم ستم
بکال که بکلم در ستم که در ستم و در ستم ستم و در ستم ستم و در ستم ستم
سوار و نا اوان کیزه در آب و در ستم بکلم بود و در ستم ستم و در ستم ستم و در ستم ستم
گفته و در ستم ستم و در ستم ستم و در ستم ستم و در ستم ستم و در ستم ستم
ستم و در ستم ستم و در ستم ستم و در ستم ستم و در ستم ستم و در ستم ستم

حد چهارمگیری مهم دکن رفته همیشه بمقدار امور عظیمه مایل در سه محکم گیری که موافق سه کهر ارد
ست و سه سحری بود در احوال دست کرده و همدین سال حال اعظم در بر سر رحیل دار قنار و
شایسته شاعر

در شاه عباس صاحبی بوده و در سه هزار دست و سه سحری در ایران نوبت
داشته سخن به تاریخ خوب او است

اقارضا اصفهانی
ساعری بود که سیم همدستان کرده و در سه کهر ارد دست و چهار سحری
حار و ناممور و از تاریخ و فای او است

قدسی انصاری چهارینوری
نام او سیم عند الکرم صاحب و عدد مثال بود در حین علوم و حصول اعتبار و اوست
چهار و هم محرم سه اربع و عتدس و الف و ب کرد و عمری و سیم او مساوی و
در تاریخ و فای او است

قاضی ابوالعلا معروف بقاضی بده
ولد قاضی انوالعج عرف قاضی کمال ملکر ایست برادر حور و قاضی محمود است رعرلی و فارسی
در شکار کمال داشت و در ساس قاضی محمود حکومت ملگرام غیره محالاب می کرد و
و جیدی نامور و صامیر متول بوده در ملگرام معصل باع قاضی عند الدایم مانی بخت تربیت
و کندی عالی در احوال و سه کهر ارد دست و چهار سحری قهر کرده و مرار او در همان کند است
و تاریخ تعمیر آن کند از منقول او است

عزت کند کرد الطاب ایست
سای آن کهر سه هزار کو
چهار شاه نور الدین چهارگیر
مرشد سید سال حیدر میو
چهار حسن باقی حتم اگر
ملک قاضی بده کو

سپهر سخی سدا یاں صاحب سکس او هم است و در راه رمضان سه هجده و شش
و هجده از تر دین بر آمده و سکر مدیار دکن کشید و در مرضی لطام ساه والی احمد کرد و

اداره را شاه اکبر ام و انعام فراوان یافت و در سجا بود اس دولت ابراهیم عارف شاه
دانی آنجا گرفته از بهر آنکه طاعن او کرد و بدو چون جوهر قابلیت ظاهر بودی در آنجا مشاهده
کرد و خیریه کرده و در حواله کلخ او در آورده و دستبج بعضی فتنه از بهر کاد اکبری است
سران شاه دانی احمد نگر نامور دست در عریضه خود از احمد نگر به اکبر شاه ماد شاه دوستد و در
در احمد نگر و شاعر حاکم بهاد صافی مدب اند و در شعر تنه عالی دارند یکی ملک می دیگر
مناظره و خط و ناطق هم بر بر می میگوید که ملک یقی در سینه یکبار در دست و چهار صورت
و خط و یک سال بود اودی و ملک الشعر ابو طالب کلیم در تاریخ و فاکت می این قطعه
سینه که یکبار در دست است ناطق هم بر بر می را داده می شود

ملک آن ماد و ملک بسنه
جان آنای گرا از کلک میخ
اسوی کلزار جنب رمت آخر
بجسم سال مار نخس نیام

که نامش که لغد سخن بود
که حد ملکش از قم تا دکن بود
که بگلزار بهوشی از پاپ حسین بود
بکشتا او سر اهل سخن بود

در محاصره قلعه سروان

در سه هزار دست و پنج هجری سلطان احمد با دست و دم محمد با شاه اسماعیل سجده
از ملک اسرا فرستاده او را بشکر گران و توبه ماد عزت حضرتن می شمار روی تو به بطرف
اسرا نهار گوید که در هیچ عصر در زمان سیاه روم ما بس کثرت و اسعد او با اسرا نمانده بود
شاه عباس صفوی اسر حال مطلع شده منوچه استحکام قلعه اسر دان و انتظام مهم قلعه در آن
شد محمد یا شام که روم در عتدالت شعبان آمده قلعه اسر دان را محاصره ساخت و مکر
تسخیر قلعه بسنه سعی می نمود و چند غیر محصور بجای آورد و در پنجان روم شعبان روز از نوایند
حالی سردند و محصوران از اندرون قلعه مدع دشمنان قیام داشتند و صد مات و دیر اند روم
را به ضرب گلوله تفتنگ مدعی می نمودند چون مدب محاصره با متد او کشید در آخر رومی از تسخیر
مایوس شده بیغام صلح در میان آوردند و صلح نمود و دینار پنج نسبت به هم شمره شوال
طبل اسر خال گرفته بجانب عرض روم باز گشتند و درین آبد و رفت قریب چهل هزار کس از
روسیان در پای قلعه خصوصاً از سه ماد بیماری رخت بسرای آخرت کشیدند و آغاز

مخاضه اكر مى حرب و قتال حواصلى اكر اصره مى شى در عالم رويا مساهده سوده نود كه از سنج
سوال مساهده كه عظم ايل سیده و دشگر قزین مكر كركه اند صبح و ظهر اركه ام حواهد بر داسه كوا
كفت كه فتح اركه بر عالى و مصطف كمال عالم آرامى عفا سى اس عفا رسا راه احصاء فالى ادى در
در آورده دار نواز در اتفاق موافق تاريخ اس ساجه يا عهده ملك نظم كيد

آمد روم در دهم ابره رسته	تاريخ	سردار لصد بر اركه و غل
ارامت در هر دوع اساه جهان		فوجى رجمودى لصد سد و غل
بر لب كركميس در لطف الله		سردار ميان حوس دهاى ش
محو است رسدگان در كاه		در واقع پيدار قضا و ارييه
مايى و دكر و قهر حاكميب		كس راز شدد عفاى ماو ميك غل
ستيد رافعى كه ميكفت ريب		صح اركه غل غاييه و بيه
اس موده مكر اس ساعلى		تاريخ عفاى اوشد در لطف غل

مايكله مساهن الطاف الهى طهر و لبر قزین عالى مسوان ساه اراى سته مسان - راز كرك
و اناك اس سجان كور طلعه نود در آسيب دسماى توى كيات ماقتدى "امت آلى"
سعد ميار ايتان عهد گشت حاكم حواصلى محمد يوسف قزوى اس تاريخ كعه

تاريخ

حوكه سده اركه و ويه	وارد ملك ايرداى كركيد
دوسه بايى در در قلعه سست	مهره بار ساطع ربه حيد
رديك ريع شعاى يغل	سردار سس لصل رسيد
مكر كرك ميان سرب	حاده حر فرا - جوشن يد
ماشواى چول دست كرك	دوسه آخرى سصف رسيد
دولت ساه دس مساك	شكر روم مهرم كركيد
فى تاريخ آلى ضرر كعه	آمد اسر در شعاى راعه

ملك غير شى

عام بهادر نظام شاه اد ساه احمد كرك كس نود كه مازد رسیده چول بهادر نظام شاه
در سده بهادر و شنب در عهد اكبر ساه دسماى اراى ادا حاده در طلعه كوا بهادر شى

سد ملک عمر مرصی نظام سناه ثانی را برای بام برکت شایسته آنولایب را صرف خود
 تا آنکه در سینه یکپار و دست و پنج بجزی عاخرت احمد مکر را در سب مردیان جهان گیر با وساد
 سپهر در تاریخ اس محله عمر بری اس انصاف سعد با وسع سر اعلام ز کعبه برکن و صاحبان
 یعنی سر اعلام که خرف غ مین و عدد آن یکپار میتور اگر با عدد دکنه که کس است و پنج میتور
 یکجا باشد با پنج سپهر دن ملک بر آید و ملک عمر حسی و عمر بیست و پنج ساله در سینه یکپار
 و سی و پنج بجزی و سنده و در دولت آباد و فون مین

ستان دهم وار

در ماه محرم سده یکپار و دست و پنج بجزی مطابق ماه و سمنه یکپار و دست و پنج
 میره عیسوی ستاره دم و در بنود ارگنده و در حاشیه صاحب اجبال نامه جهانگیر در حاشیه
 سال سده و پنجم از جلوس جهانگیر اوستا می نویسد که بار پنج شانزدهم دی ماه که مطابق از
 ماه محرم سال مذکور بود پیش از طلوع صبح بسته کثیری در کوه هوا داده جاری شکل عمو
 بود و در سده و برشت بیشتر از شنب یگر مرئی میگفت چون خام نمود و صورت حریر پیدا
 که در سده بار یکا و میان کنده حصار مانند و پره شت بجای حبوب و در وی بسوی شمال
 و احضر شماسان قدر فامت او را اما معلوم نموند که بست و چهار درجه فلکی را
 با اختلاف منظر سایر مهاب و حرکت فلک اعظم محک و حرکت خاصه منیرا حرکت فلک
 اعظم در و ظاهر شود و جای اول در برج عقرب مرئی میگفت در اندک مدت برج عقرب گذشت
 بمنزله رسید و حرکت عرضی در جهت حبوب منیر و در دانا یا یان فن نجوم انیفسم احمر
 اند بعد از ساره و شب که این علامت ظاهر شده بود و در بهمان سمت ستاره مذکور
 گشت که سده و شش و دشت و تاده و شش در از می نمود و لیکن در طرف
 دوم اصلا در شش و دشت و تاده و شش در از می نمود و لیکن در طرف
 اول که در و با و طاعون مهاب که هرگز در هیچ زمانی از زمانه ماضی نبود و نشان نمیدهند و کب
 معتبر ایل بند شب نکتہ میش از طواریس سبار و بیک سال اثر و ظاهر شد و ناک
 سالی کنند و نیز در میان حضرت شاهنشاهی و ساهرا ده جوا بخت شاه جهان آباد
 متولد شد و مفسوح گشت و بهفت و شش سال روزگار و سکاں بترتیب مراد
 فتنه و آشوب استتال و دشت و خنوها که رجه نشد و چه خانه تا که خراب گشت فخط

اور جہاں یکم روح جہاں کہ او سا کہ در سخن کوئی مہارت کمال داشت در ایامی کہ اس سارہ
ظہور نمود و وعدہ کمال کاظم مردم راہ مانت پس یہ کہ سوار و فساد رسد مدہ
اند کہ بہ بیت سہاں مسدس طول سر آوردہ و فلک تاطر شئی بہ کمر آوردہ

تاریخ بنیادی مدرسہ اول بلنگوش

لمنگو سن بہاد کہ اور امر اسی جماعت انجمن بہ در رکاب سلاطین دوسو الامدار نقد حساس
خوش حرف حد سہاں شکر شاکست دادہ و دولاب واضح بودہ و در نامی سہاں
سہاں بہت آوردہ ترک حد سہاں سلاطین بودہ و سوجہ لغات حشر کردہ اند و جالفا
دعوت فی سہل اللہ عمارت کردہ جہاں در سال مراد و ست و بہشت در ولایت سہرورد
اور مدرسہ مرالغ بیگ کر کاہے مدرسہ عالیہ ہما کر دوسو لا مایہ حاج در تاریخ تہا
س مدرسہ جس فرمودہ

روح

لیبر عدد عالی لمنگو سن کہ آمد	پی مدح کما اس ماں ماطہ مرور
ماہی سہ کرد آل حما کہ میں	ماہی حج رسا پیدار ماں لوانی لہا
ساہا رسد مرور سلطان میس	عقاب عقل میردی سعی مال تہر
نہر بہا رسد رسد ساہی میس	حریف برص اندسہ مانکند نکر
خو را صبت کو بہد سن بہد جم کاس	فلک راہہ لواگست می کرد رختہ
لینگو سن بہاد و تولد و اس اند	حساس سال مانت بلنگو سن بہاد

۱۲۸

تاریخ بنیادی خانقاہ بلنگوش بہاد

و لمنگو سن بہاد در سہ ہزار و ست مش بر سر مراد حضرت مولانا حاکم کاشانی خانقاہ
عالی عمارت کردہ و نہی راہ نکات خود را دفع آں بودہ یکے استخر اسی دست تاریخ میں ماہ

۱۲۸ ۱۲۸

ماہی

تاریخ خانقاہ صبح بخش میس مار
صبح صبح و حای حضور ار لود و در

۱۲۸

ذکر افتادہ شہاب از آسمان و ساختن شمشیر از ان

در قتال ماہہ جہاں کہی مرقوم بہ کہ در راں رویت جہاں کہ را دشاہ در سہ ہزار
سی بحری دیکہی از موضع کرکہ حاکم ہر تعلقہ سحاب ہکام صبح از جانب مشرق غوغا

۱۳

عظیم برخاست در اثنا می این شور و شغلی برین روی با لفظا بهاده بر زمین افتاد و نایب گشت
قطعه ریس مواری می در دوده و ریح و در طول و عرض نوعی سوخته شد که تانی از سبزه نماند
هنوز اثر حرارت و اشتت هر جید زمین را کندید بد اثر حرارت و حرارت میسر ظاهر میگشت
تا بجای رسیدند که بارچه آبی هفت نمودار شد و بجای کرم بود و گویا همین دم از کوره انش بر
آورده اند محمد سعید عامل پرکنه مذکور آن را در حریط کرده و در سر سر آن نهاده و در آن
نمود و باد ساه اسناد دادند و در آن درش شمشیر کرمی پدید طولاد انب بجزو طلبیده فرستاد
که ازین آهس ستمیری و حیرتی سر سباز و عرض کرد که در زیر نیک محی الیست و از این
میر بر و کرانکه با آهس دیگر که پاک و بی جرم است صم ساخته محل آرد و حکم است که بپین کشته
پخته آهس با هم ایخته و در صفت ستمیر و یک مبه خنجر و یک کار و ساحت به نظر کرد و اسیر از این شش
آهس دیگر جبر بر آورد و بدستور شمشیر الهانی و جنونی خم میستد و از خم نمی ماند و در شش شمشیر
های اصل اول بر آرد فقط

شیخ بهاء الدین آملی خلجی

ولد شیخ حسین مهت در شهر سن تحصیل علم مشغول گردیده و در جمیع فضایل و کمالات با
در کار سداد اناصل اعمه را گردید و تقاضای بسیار یادگاه گذار شد از اینجور که با
مسافرت و عیاس صوری بود و در روز شنبه دوازدهم شوال سنه تلبیس و الف در اصفهان
در گذشت لاس او را موص و صیمن در مشهد برده مدون ساختند و در مایع
رحلتش عباد الدوله او طالب که در بر شاه عیاس بود این فقط نظم کسر

رف چون شیخ زار فایسته
دوستی جیت ز من مایه بخش
ما ریخ گشت ایوان جانشادای
کشمش شیخ بهاء الدین دای

عمارت اوجین

چون حکم شاه عیاس این جاکر بادشاه در سنه یک هزار و سی و هجری در محل سادات
در لجه رحیمه کاله بهبه مراد حین تعمیر یافت این تاریخ سرد و ارده آن عمارت
سقوطش حاصلد

تاریخ
حکیم ساه جهان ستا اس دودنگاه
بهشت روی زمین فایز عقل است
که سده دران جهان مبرک است

تاریخ مسجد نبکاله

اولا این اسم حال مع حکم خا کو در جهان سک لودن می باشد که مواهیر نور جهان سک در
کلج خود داشت و رسد و در دهم جهانگیری منصب چهار هزار سی و انا یا به کرده است
شماره این اسم حال میره شمع سلم حسنی سر مراری حاصل بوده و در دهم در دهم
سال که در دسی و دود محرمی در اگر مکرش بود که معاطله سلطان حررم سر جهانگیر
داد شاه که دران امام در بد رماعی لودن در دم شد و در نوشته لصد مرداکی شهید
کرده این اسم حال در امام حکومت خود در سال که در دسی بحری است
در سال که بحری ساخته و عمری در تاریخ این مصرع بافتش ع ساد کنه ثانی بهاد اسم

حمام الدوردی خان

در اگر ماد و ملک موصح حسنی لود حامی است و اب الدوردی حال یکی در مصداق
ماد ساهی در مان جهانگیر ساه و رسد مرار دسی بحری تعمیر بوده و در حال را و
در در در در در حمام مذکور این تاریخ موصح است

تاریخ

دنا تام شهید ساه جهانگیر	که می رسد ماد عالم ساهی
سهر اگره دار الحکومه	که ماسد مائی تحت ماد شاه
کتر الله در می حاس سا کرد	چین ماکره حامی که حوا
صفایتش در در دار سی حور شد	صایتش اعلک در ارگاه
رموج آب و عکس قرص گهام	همیش حوص و در ماه دما
فی تاریخ مصادقش و لم را	نعل لکر سسم اس ساه
کردم دامن باکان و کفتم	سای حتر حامی مساه

یوشیده ساد که اسم جهانگیر در اول مصرع و لفظ مساهی در آخر مصرع شکسته لود
موصح بود تمام این هر دو لفظ را ممدوح صاحب اعلک که در سب باشد

زلالی خوانشاری

در اختراع بارکی مبارک و بارکی اسرار بی نظیر افتاد. عده مستندیات از محرم امار
 سب سال آغاز است که احدی ولایت ناستد این سب تصریح می نماید

تاریخ

در استعلاج این مشور مایه ^{۱۰۱} بخوبی ختمش از لطایفه

و تاریخ احماش که سه هزار و سیصد و چهار هجری است این مصرعه افاده میکند

الهی عاصبت محمود بانه

در زلالی در یک هزار و سیصد و یک هجری وفات کرد و این مصرع و تاریخ وفات او است

از جهان رفت زلالی بجان

سلطان حسد و

فرمود بر یک جهانگیر با دساره بود و ولادتش در بلده لاهور در روز دوشنبه چهارم ام
 و او ماه ابی سال سی و دو و عا دس اگر شاه ای موافق شهر رمضان سه هجری و
 زود و هجری و سی و دو. باوریش که همیشه بداجه ماسکه بود و جو. دایم نام داشت
 بدو که سلطان حسد و داد اعظم خان وزیر اگر ساه بود و جناب که بعد وفات اگر شاه
 را احد ماسکه و اعظم خان وزیر هر دو متفق شده و اسسند که سلطان حسد و داد
 بر تخت نشاند اما جهانگیر سیر را بعد از جنگ بدست آورده و مجوس مند بعد ازین
 سیز سلطان حسد و از پدر باعی شده سر بشور سن بر آورده بود و مردان بی بی
 حسب الحکم بادشاه اورا با بر ابلش بدخشی سیر مرزا استا برج و حسن بیگ ^{۱۰۲} بیک
 گرفته و سلسل بر بیکر منوره بخفوز فرستاد و نبادشاه سلطان حسد و داد ^{۱۰۳} بر بیک
 و حسن بیگ را در بومست گاد و عبه الرحیم را در بومست خرد و بعضی را ^{۱۰۴} البیختر نشنیر
 گردانیدند و دیگران را که رمن سا براده بودند و و روید و روحانی شهر بد و کشیده
 دایق شاهزاده مجوس ماند آخر از خوف بدراز اگر ابا و اگر نخته باله آبا و رحمت و در
 رخت اقامت انداخت تا آنکه در سینه یک هزار و سیصد و یک هجری ^{۱۰۵} تباریچ سیر و دم
 ریح الاول در گدشت سر از سن و بلده اند و آنا و لغا فله یک کرده عیله از قلعه
 سرحد و امب و در باعی که مشهور بیای سلطان حسد و بدست و کرد و باغ مذکور

خوار دیواری سپه سکیں کہ حسب الحکم جہاگیر بادشاہ ارمانیے اندوچوہ و مصالح
قلعہ تعمیر نامہ اما در بعضی تواریخ مرقوم ہے کہ در اما اسکے شاہجاں یسے مراد حورم
حسب الحکم بدرہ تسبیح و ثلایب دکن بر سر اور خود سلطان حسد و رامیر ہمراہ
تردد دوران و مار در سہ پیکر ادوسی دیکر محبت اور اسہید کرد و در جہاگیر نامہ پیر
مستور ہے کہ اور در دکن در محکم بھس ناہ الطعی سہ مذکور لغار حدہ در دقو لہجہ دوس
کرد اگر اس سخی را حسب ماتدہائی تحت بہت کہ مراد سن در شہر الہ آباد حکمران
تعمیر یافت اما چون مار در بہوں کتاب مستور ہے کہ بعد تکلیف و مدعیں حسب الحکم
بادشاہ بعض ادما بہت احقاق سہادت اور قمر مرآہ رود مدتاید کہ لود
راں روانہ الہ آباد کردہ ماسندہ مرآہ کہ برادر شمس را کجا لود مالک اندرون اٹھ
دہ کو در چار روضہ ہا مابکند ہا می عالساں ہستند یکی حور د کہ لطف معرب ہے معلوم
ہست کہ آل اہل حق کیمت بعضی کو مید کہ این روضہ بی بی مولیٰ ہے کہ کند دویم عمارت
ہست ہسکیں کو مید کہ این مراد در سلطان حسد و بہت و مار در سلطان حسد کہ
چودہ نامی نام داشت سودا می ر سراج او استیلا نامہ الہ آباد حور و در اہلاک
و داصل مرآہ او اندرون روضہ ہے دال مسدود ہے اور ہر چار طرف درختی کہ
بر بلند می سدھ ہے آرسک مر مر ساحتہ اند و کند می راں تعمیر نامہ تاریخ در پانچ
کہ ر لوج را در گرد این رتب مرقوم ہے ایست

تاریخ ر لوج مراد شاہ بیگم

چوں چرخ فلک در گردش خود افتد در سر رہیں آئینہ خود ہے
مارج و فات شاہ سکیم حتم ارغیب ملک نخلہ شد میگم گفت
راہی سرگرد در ست مذکور

ملک در عفت ریح رحمت آر ہے افلک عام ر نور عرب آر ہے
سجاں الہ رہی کمال عفت کر حسن عمل جہرہ حمت آر ہے

در روضہ کہ در وسط باغ مقابل در راہ گدائی بہت میگو مید کہ بہتہ سلطان حسد
اس عمارت را در سہ پیکر ادوسی و چار پجری را می مدس خود تعمیر ساحتہ لودن
را تاش حامی دیگر بوقوع آمدہ و این عمارت ہجھاں عالی بہت استعار بسیار اندرون

کجایند عیاق مرغوم صفت اما چندی از ان اشعار بسبب کهن سادگی نرایل شده اند
مصرعه اول از ان اشعار این صفت مصرع خورم آرزو که مارخ ازین خانه بروم
اناریج تعبیر آن عبارت که سستبر سهبت بود بر میتانی و دوازده آن روضه کند مدح
از باب مطلع سبب آمدن ابام رامل کند و دوبیت دیگر اینست

تاریج

بر دلاک رحمت هیئت نور ستار
رنجی موند خلد مرین بر کز خاک
خرد رسال بنایس بصو فکرت
نوشته با قلم احتراع روضه پاک ۱۲۹
در روضه که اندرون احاطه مذکور است
سبب مرشد سلطان حسن و صفت او
و تاریخ وفات او که اندرون روضه فریب گفتد مرغوم سبب است

ایات مایا ریج

آه افوس آسمان را سپید آید	آرمی آرمی کار جو بر ظلم آید
زندگی روضه میدون از دیار حشری	دید چون بنیاد عالم را از آید
اهل دیار باس اندر آگاه از ملک کا	هر کجا ز شعله خاکستر شمع بر آید
گفتی بر خاک می برگ ریز از بری	بیل این باغ بودن مصلحت آید
نکند آرمی را طراوت چیس خزار	ازین چاک عباد مودن نوا آید
چون لب را دم حدستی را که میدرد	مسک صفت اما جهان تا هست این آید
آن کل رعنا که بود آرمی کلشن	عند لبان را رنگ دلبوی او آید
چاک پیر این شد از خا و زخم	هم زمین کریم هم از آسمان آید
سد قبا بر قامت مردم قبا در کش	شاه حمزه را سوئی خلد جوی آید
آرمی مارک که روی بود بر این	در بهر خاک جفا سوخته آید
سند عرق رحمتی چون و کجای	خاص درگاه خد او هدم او آید
سلی ارشد سال نوشتن درین	صفه صفت ز جانی پاک آید

۱۳۱

بعد وفات سلطان حسن و مراد حرم که را در سیدی بود و خا صفت که سلطان برادر
نیز که را در دوی او بود بکند ناخیلتن عیسی بعد موب پدر بر تخت نشیند لیکن سید
برادر از قهای الهی در سینه که هزار دسی و بیج عزت نمود و سلطان حسن و را در

و در مدینه داد و بخش و دود می کرد تا سب و ایسان حسب الاستاره در احترام می رسید
 شاه جهان بادشاه در عموال جلوس او یعنی در رسد یکبار دسی و معیت بحری قتل شد

پل قلعه سلیم گنده

اس مل ما مل قلعه سلیم گنده که حالا مشهوره میگردد است و قلعه شاه جهان اما در آن
 است اراجهاں کمر بادشاه در رسد یکبار دسی و یک بحری احداث نموده هر دو جانب
 پل مذکور اس مارچ معوضش است

کشتیت مغرب

تک نما شاه هب کتور	شبه شاه عدل و داد و بد مهر
چهار کمر اس ساهه اگر	که شمشیرش جهان را کرد سحر
حول این پل گشت در دلی	که دصفت را اسد کرد بختیر
فی تاریخ امانت حیرت گفت	پل شاهانه دهن جهان کبیر

کشتیت مشرق

سد حکم شاه نور الدین جهانگیر عظیم سال دوازدهم مبارک ال صراط السعید
 رفتن شاه عباس صفوی بزیارت خطه انجمن و شیخ نمود و بعد از آن
 حول در رسد یکبار دسی و دوی ساه عباس صفوی بعد زیارت روضه شاهان
 چله هب دانه کرام بعد از اذاعه ان ثقلیلی ارجود فایره که در رکاب حاضر بود بدقت
 توکل مرشدان معصود بهادر انعاما حبه لوکلت علی الله تاریخ این سفر شد
 چهار ماه و محمد نوسقا قدر دسی سظم آورده

تاریخ

دیر لب که عزم محمد ساه و لایب	صد امتت شهباه جهان یاد آگاه
اسبان عزیمت هر چون گب مهیا	گردید رسد کرده قدم عارم ان راه
چون کلب لوکلت علی الله در وان شد	مارچ بهمان شد که لوکلت علی اله

در عزمه ربیع الاول در بعد از رسد در حوائی مرار الوجوه مردل بود و در عا کمر
 طر مار بجای هر سه در قلعه مامور گشته ملو ارم اسباب قلعه کسائی مستعمل شدند
 و در در یکت دست و سیریم ربیع الاول ملو گردون اساس بهاد که جدیدین

سال بود که از تصرف مسوومان اسید و دواں میروند رسیده بود به میر و بی اقبال مسخره ای
دولت کردید

تکلیف اس شاعر هندی

بر بیتی بود و اشعار هندی دستمکرت بسیار گفته استعارتس که دو جره و کتب است
در میان هندوان مشهور است روز سادس سنی شکل پنج سال یکبار از
تشنه و دشمنی از سبب بکرا حیت که موافق پنجم ماه شوال سنده هزار و
اسی و دو هجری و مطابق بت چهارم ماه اکتوبر المکریزی عیدی سنده یکبار از دشمن
دولت دسه عیسوی بود و در طده نارس رسکنار و ربای اسی فوت کرده چنانچه از
تاریخی که بزبان هندی گفته اند مستفاد میگرد

تاریخ

بساوند سکلاسی بیتی بیتی سیر بر سبب سوره اشیا سنی گنگ کتیر

سینج احمدی

ملقب به مجتهد الف ثانی مرید شیخ محمد الواعده فاروقی صاحب ولادت او در سده
و هفتاد و یک در بلده سیر هند وقوع یافته کلمه حاشی ۹۴۱ تاریخ تولد او سن در صغیر سن
کلام ملک الاعلام را یاد گرفته تحصیل علوم بر داحت و سر آمد علمای روزگار و سر
در فضیلهای مادر اگر وید کوید که در ایام مدریس روزی بخانه سینج فیضی رفت و
سینج را آن هنگام سواطع الالهام را که تفسیر بیت بی لفظ تصنیف میکرد گفت که مولانا
بر وقت رسیده اند سطلی پیش آمده که بغیر حرفت هیچ بیان کردنش مستعد بل شسته
است و من هر چند محترم فاعل و فکر غوطه خورم هرگز که هر مقصود بهسم رسید شیخ احمد
اگر چه در انشائی عبارت بی لفظ چنان استعمال نه است اما از ذکای ذهن
در سائمی مهم بی شولیس و تامل چنان عبادت موزون و سجع انشا فرمود که
حزب مکنت سچ و راندیشه تعریف آن حتم الکلام عرق خجالت ر جهره وقت خود
می آرد و بعد از دست پدر بخدمت بعضی منتقین حواجره فانی ز خود مآنی بحق رسیده
اغذ طرفه گفتند به نمودنوالیف امرا و ان و تقاضیف بسیار از و بر صلی در کار
مادکارانده و فالتس سینج ماه صفر روز سه شنبه وقت جانب سده اربع و

سلطان پرویز

یسر دویچی جهانگیر بادشاه بود در کابل متولد شد و مادرش که صاحب جمال نام داشت و حسن خویش رنجان گو که بود در عرسی و هشت سالگی بتاریخ ششم ماه صفر سه یک هزار و سی و پنج هجری در دکن فوت کرده و معتقدان صاحب جهانگیر که یکی از منصفه اران پادشاهی بود مدینه این تاریخ گفت

وفات شاهزاده پرویز

ملک الشعر الطالبا علی

در زمان محمد جهانگیر پادشاه هند در اردشده و در سنه یک هزار و هشت و هشت هجری ملک الشعر علی سید ملدی یافته سخن سخنان او را با استاد می قبول دارند و فاش در سال یک هزار و سی و پنج رو داده و این رباعی که از تاریخ وفات او محمد پادشاه است

تاریخ

داد ای ملک آمدن طالبان داد امروز بیا و نظم را با افتاد

تاریخ وفاتش از خود دستم کعب حسن بیله ابن ابی طالب داد

عبد اللطیف سلطانپوری

از مصلان عالمگیر پادشاه بود در محقولات و منقولات چهارست تمام و اتمت از او عمر نامی شده چند ده بطریق سنور غال از ستاهان ماد شاه یافت و در وطن منروی بود تا آنکه بدست هسی درین جهان بیدون برود و مرآت جهان نامیال فواید یک هزار و چهل و دو مرقوم است اما این مصرعه که در تاریخ وفات او است

صرف یک هزار و سی و شش مینو دیار ان در نیمه نام نوشته شد

آفتاب علم را آند کوف

عبد الرحیم خان خانان

یسر سمرخان خانان است یکی از جوانان اعظم درگاه عرش استیانی و خنت مکان بوده در قابلیت و استعداد تمام عیار و دیکتای روزگار بود و زبان هندی و فارسی شعر سیکو بکلفت و اقاب با رمی را بجمک عرش استیانی بفارسی ترجمه کرده و متاریخ

چار دہم صفر ۸۵۷ ہجری و شصت و چار ہجری در لاہور متولد شدہ و در عمر پندرہ سال
در دہ سالہ در سند بکھار سی و شش ہجری وفات یافت مقتدرہ او در دہلی متصل با سند
در گاہ نظام الدین اولیا تا آمد در موجود صوبہ اباہرہ تنگہ شدہ و باہد ام دار این
حد ایاب اردو صوبہ

ابیات

سماں سوزد مدامتہ ام کہ ماخذ ہے
خدا میں قدسکہ دم سحت آرد و سحت
دہ دہم دہم دیے دہم ابیقدر دہم
کہ بای تالدم ہر صوبہ در سحت
کیس صدی و صفا حرف چہد بیکار ہے
نگاہ اہل محبت تمام سو گدہ مت
مرا و روح محبت دیے مدام
کہ مشہور کیس آدہای مں چہد
ردای مں محبت عیاتی ہے ریت
ذکرہ خاطر عاشق ہیچ حور سہد ہے
ار اں خوشم سچای دلکش تو حیم
کہ اندکی با دانی عس با سہد ہے

وفات نور الدین محمد جہانگیر بادشاہ غازی

در سہ ہزار و سی و شش ہجری لطف کامل شریف برد و در اٹکا کتبہ قند در اٹکا
سماں شدہ کوچ سوئی لاہور سو دہد در اتھا و راہ در دیکہ سہد ہشتم ماہ صفر سال
سی و شصت ہجری کہ مطابق روروی مہر ماہ دہم آماں ماہ الہی سہ ہجدا و در اٹکا
اگر ساہی موافق رور ماہ سب و دہم آماں سال با صد و چہل دہہ حلالی مصادق برد
رسم ہجیم نور و دس ماہ قدیمی سال ہجدا و نو دہد ہفت پر دہر دی موافق سہد
ہجیم سہد س الاول ماہ رومی سال بکھار ہجدا و سی دہہ اسکندری طاحی سب
ہجیم اکبر ماہ انگریزی ہجری سال بکھار و شش ہجدا و سب و ہجیم صومی موافق
اما دس باہر دہم گانگ ماہ ہندی سال بکھار و شش ہجدا و چہار سہد گرجیت
نور دس جہاں اے عالم حاد دے سفر کرد و شش اور اٹھیر دیکھیں سو دہہ
لاہور و راہ ساعد و ساہ و رہ در لطف آب لاہور و راہی کہ نور جہاں سیکر اس
ہجدا و نو دہہ کاکس سید و در مرد سہن این آبیاب مرقوم سہد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

ہو العار الدنویہ فال اللہ مبارک و تعالیٰ قن یا عباد الدین اسر و علی العہد ہم

رحمت الله ان الله يعفو الذنوب جميعا الله هو العفو الرحيم كل يعفو الله العفو اللطيف والما
 تون ان احور كم يوم القاسم من حرج عن النار واصل الحنة بعد فار دما الحيرة الدنيا
 الاماع العزور فعلى رب اعف وارحم الراحمين سبحانه ربك رسد العزوت عما يصون
 وسلم على المرسلين والحمد لله رب العالمين كما فرغ من سد اعلى حصر عفو ان بنه ان
 محمد جهاكر باد ساه تونى شكلا فقط ستر اسي وقت ومصلای عهد تار جها كفة انذار
 اس سحر جها كره از جها غزم سفر كرد و كستى اس اسات در تار جها كره كوه انا
 يكعد و ان سال وفات كم بشود

مارنج

شبهتای جها شاه جهاكر	كه صفت مدل او را آسمان رسد
جو رود الدس محمد رود دماست	در ال او رفتن در جهان رين
چه كويم نام دى كز حاتم سيط	عهد ستمن نام دلتان رسد
گلستان جها نى آب در ملك	بهار ذاب او جوں در حان خوسا
ارس مام سراجون رحمت رست	جها عكس شده او كاسراں رسد
چو تارنج دماش جت كشمه	خند دكها جها كره از جها رفت

ایام شاه از دیکه جها كره باد شاه تار و وفات دالوادسی دهفت سال و در باد
 سب و دهفت و در ترمزى و مدت سلطنت از لوم الوفات بدرش نار و وفات
 محمود سنست و دو سال ترمزى و دهفت ماه و ما رده یوم جناچه مجبور عهده عمر سنس بحاب سال
 ترمزى چاه و ده سال یازده ماه و دوازده روز رفتن بعد وفات خنت مكابنه قرار یافت
 در بعضی كتب مرقوم است كه او نارنج بخت هفتم صفر سنه هزار و سى رشتن سحر سى
 فوت كرده و مدت سلطنت او بخت دك سال و دهفت ماه و سیزده یوم بوده و
 مدت عمر پنجاه و دهفت سال یازده ماه و ده یوم بود و این سخن غلط مى نماید و در این
 سیران و دود و حتران بودند سلطان خند و سلطان یر و یر و مزار احمد زم بهی شایع
 باد شاه و سلطان جهاندار و سلطان شهر یار از ان میاں خند و یر و یر و جهاندار
 در عن حیات پدر فوت شدند و شهر یار همراه داور بخش و كرشا سب یران
 سلطان خند و دود و مرث و هوشنگ فرزندان شاهزاده دانیال بعد وفات

تب مکانی سعی آصف خان حسرتار و ساجھان بادشاہ سعادت رسید یہاں جاہ عدم
ساقیہ

سلطان واد بخش

عرف مرزا ملائی پٹا مرادہ سلسلہ سرور وود ویکہ جمائیکہ اوستا ووت کردیست تیار
حرم یعنی شاہجہاں لطف دکن لود ماراں آصف جاہ و اعظم خان ویر جہت اعظم
ملک سلطان واد بخش را از محسن بر آورده و در را حور می اوستا و ساجھان ویکہ
نہیں سال لود کہ بروقت رسیدن شاہجہاں از دکن اور از سر بر سلطنت واد
عزیزی مارچ جلوس سلطان واد بخش اکھتہ ایکعدہ دار سال جلوس کم بشود

مارچ

چو شد سلطان واد بخش بحکم
حکیم لکھ سردم سلسلہ
ساں حور وروی تحت والا
حرد تارچ گھٹا تحت والا

چون سبہ ماہ و حد و در سرس گدوب و آمد آمد شاہجہاں از دکن کو مشر و خاص
عام کردید دولت حرا باں باد سابی وریکتہ ست دویم حمادی الاول مطابق دہم
بہس ماہ الہی در ایوان دولت جاہ لاہور خطہ عام شاہجہاں بادشاہ حرا بد و حد
شاہجہاں مرزا ملائی را کہ در درمی جہد بخت مصلحت وقت سلطنت سردا شتہ لود
و سیکہ ساحتہ محموس بود و دولت جہاں شد سیر دہم بہس ماہ مطابق ست شستم
حمادی الاول سہ ہزار دسی بہت آصف خان آل بیجارہ را ہزارہ کر شامپ
بر اور او سلطان سہر مار را میرا طہو مرت و ہوشک لہراں سا ہزارہ و اماں
سافر صحرائی عدم ساحت شخصی و تارچ و مات سلطان واد بخش گھٹہ

تارچ

شہ سر جہاں باد ساہ واد بخش
سہر حادر علی سر کشید و گھٹ
حور حرت لب را عالم سیاہ سد ملک
ماد مالک ابدال یا درمی دولت

در بعضی کتب مسطور ہے کہ او در سہ بکھراہ دسی دتشن ہجری رتخت شتہ
دست سلطنت او یک سال و حد ماہ لودہ این سخن غلطی ماید

سلطان شهریار

سید خرد جهانگیر پادشاه بود و دختر نذر جهان بیگم که از منطقه سبیر افکن جان بود در حاله
 نخلج او آمدن بعد وفات جهانگیر پادشاه نور جهان بیگم خواست تا داماد خود سلطان
 شهریار را بر سر پسر سلطنت سازد آصف خان برادر نور جهان بیگم را قتل کرد
 سلطان داور بخش ناماد شاه ساخته روانه طرف لاهور شدند و سلطان شهریار
 که در لاهور بود سفارست در جنت مکانی شنیده محرم یک زن خود در محبت صرف بیک
 و سایر کارها حالت پادشاهی در آن کرده هر کس را هر چه خواست میداد و بعد از این
 لشکر پرداخت در عرصه یک هفته هفتاد و یک روزه بمنصب داران قدیم و جدید داده و لشکر
 که از امید انظر افغان داور بخش را بر میل سواره رومی عرصه کارزار نهاد و سه
 گروهی شهر لاهور و غلای فریقین دست داده و در حمله ارل شکست بر سر شهریار افتاد
 او فرار نموده بغله درآمد آصف خان او را بدست آورده قید نمود و بعد از چند سی سال حکم
 داور بخش بر دو حشمت از نور باهره معدوم الفروغ ساخت دست از زاده که طبع موهبت
 داشت تاریخ این واقعه را که در سنه یک هزار و سی و هفت دست داده خود منظم آورد

تاریخ کشیدند از بزرگ انم کلاب
 ز سر کس کلاب ارچنتوان کشید
 اگر از نو پرسند تاریخ آن
 مگو که در شد دیده افتاب

شهاب الدین محمد صاحب قران ثانی شاه جهان پادشاه غازی
 خلف سید محمد جهانگیر پادشاه است و ولادتش بنارنج بست و نهم شهر ریح الاول
 سنه یک هزار و سی و هفت که مطابق روز و اردیبهشت و پنجم دی ماه الهی سال سی و
 ششم از جلوس ابر شاهای موافق روز و اردیبهشت و پنجم ماه جمادی سال یازده و پنجاه
 ملکای مصادق روز و سی و یکم خرداد ماه فدیعی سال یازده و شصت و یکم
 جردی موافق پنجم کانون ثانی ماه رومی سال یک هزار و نهصد و سه سکه در می ملحق
 روز چهارشنبه پنجم خرداد ماه انگریزی سال یک هزار و پانصد و نود و دو عیسوی موافق
 شانزدهم ماه هندی سال یک هزار و شصت و چهل و هشت سنبت کراجیت
 در بلده لاهور از بطش نواب جوده مائی و دختر راجه بهنگوان داس راجه جوده پور و نوب

آنگاه دیت براده مراد احمد مود سوم کشته و دل در شش در سال کیهار دست و تیغ
 اورا چهار تر شجر دلاسا دکن سر ستاد و در اخطاب شاه جهان ملقب صاحب
 آرا که برسد بر مراد بی شش اس اسامات و معایده در مارچ تولد او گنگه اند ار اکل
 یکی از سحران این طبعه اسامه موده که بعد از دفع احاد از عمارت صاحب حقان مانی
 تاریخ تولد اسحران می شود

مارچ ولادت

سکده بحسن صاحب حقان مانی	سایه رماه و اسود یکا
درجه اس بود از جهان مانی	دس پر در معظم شاه جهان که با
می نامت از حیس بود صد ایگانی	رویکه عالم میر از مقدس حسان
کا مد قری حکمتش تا بید آسانی	ار چار دهمه ساد و مگر او حد نو
مارچ مولدش صاحب حقان مانی	ار چار دهمه که رکش تا فعل تو جو

دشخصی دیگر این مود در نظم آورده که از عمارت طس قادیان الی مارچ استخراج
 می یابد

مارچ

مورگشت از سه ما سایه	رعدل شاه نور الدین جهانگیر
که دیکاه پس کند عالم پارس	این شاهنشین بود اتش داد
براند از در سوم دا دعایه	عدا اس کرم شهراده داد
کند به آسمان بار کاسه	عت بادشاهی حون شید
دس عدلش رعایا دسایه	لختش آسوده گردید
و بد بحکمتش پس گویا	شود شاه جهان از طبعه داد
ستهای راز سه صاحب کلاه	چو او برسد به دامن ساد
رله راند کس روزه مایه	مد در اس میدود که دهر
نعم و لغو باد سار	جهان اورد و شد حون ساه
رم رطل عادی ایله	حر مارچ سال مولد کس

اس نصیب دوارده بیت مهب که از هر مصرعه تاریخ تولد ریسه آور

قصیدہ تاسیخ

۱۔ حد وجود بقادر عالم و امکان
 ۲۔ زلف یزدان در عدل و جلال
 ۳۔ روح شاه جهان بادشاه ملک آرا
 ۴۔ رجام موت او باد احیاء ابد
 ۵۔ نشاط و سی و کام طرب پیدا
 ۶۔ بداد وجود و با حسن شریف
 ۷۔ بود چو کوهر از آن صاحب قرائن
 ۸۔ مدبر ثنائی او این بنیاد ملک بود
 ۹۔ هزار سال جوار رحمت آمد
 ۱۰۔ هزار قرن ماماد آنکه مردم از او
 ۱۱۔ سیم شاه جهان طبع اسرار
 ۱۲۔ از آن روزده هر مصرع بگاہ نگار

۱۳۔ سراسیمه ایستاده کل جهان
 ۱۴۔ بود نامر و با گاه انیس سلیمان شاد
 ۱۵۔ بداد از و ترش بود ارصد عمان
 ۱۶۔ مدام نادره الطاف و قدرت یزدان
 ۱۷۔ سلطنته جوان بادشاه کامرمان
 ۱۸۔ علیم و عالی و دانا نواز ملک کنان
 ۱۹۔ بوده چون آن صاحب قرائن
 ۲۰۔ که صد قرائن زند این بی همال ابدان
 ۲۱۔ ستمی که بود در نگینی عالمیان
 ۲۲۔ بود بد و در جهان صد هزار جان تشاد
 ۲۳۔ رحمت ازل آورد از دلم نرزان
 ۲۴۔ کند تو که شاه جهان بیا به بیان

چون حضرت حنف مکانی می چها مکر بادشاه و دویست حیات سیر و حلف سیدم
 او مرزا خرم که تلف بشا جهان بود و در آن ابام از پدر بغاوت و رزیده در و کس اوقات
 را متب بعد سه ماه و هشت روز از وفات پدر از انجا سراجعت منزه و تباریح هشتم
 جمادی الثانی سنه یک هزار و سی و هفت هجری مطابق بت و پنجم بهمن ماه سال
 هفتاد و دو اکبر شاه بی درسی و همت ساکنی در دار السلطنت لاهور بر سر
 نیز مار و امی جلوس فرمودند شعر ای نکته سخ و فضل و ادب طبع تاریخ جلوس اسلک
 نظم کشید و از انجمله از مبر عبد الرشید این تاریخ منبت

تاریخ

۱۔ رسیده بر تحب باقبال نجات
 ۲۔ آن سه دیس پرور کن فیض او
 ۳۔ باغ جهان خورم و سر سبز شد
 ۴۔ حفر لقا یوسف مصری وجود
 ۵۔ سنا جهان تانی صاحب قرائن
 ۶۔ کشف جهان عو باغ جهان
 ۷۔ از کرم بادست کامران
 ۸۔ عالم پیر از نظر او حوان

۱۳۶	آمد تارینج خلوش برغیب	شاه جهان باشد شاه جهان
۱۳۷	تا بودار آدم و عالم سان	مارینج ار میر محمد صالح شاه جهان باشد شاه جهان
۱۳۸	حکم او بر حلالین سالم	مارینج ار میر تقی خوادم و سادو کاران باشد
۱۳۹	هر سال خلوش او کفتم	همچو حکم قصار دان باشد ما جهان باد و در جهان باشد
۱۴۰	این طوطو ار حکیم رگما کاشی است	اما کعد در سال خلوش داده میسود مارینج ار حکیم رگما کاشی
۱۴۱	ما دسا و سحر و ریا جهان	کر خفا چون مردمان آمد دارت ملک سلیمان آمده
۱۴۲	سال مارینج خلوش صحت	دست می کیلانی باین مصرعه بهم شد مصرعه مارینج
۱۴۳	خلوش شاه جهان و اورین بلب لب	خلوش شاه جهان و اورین بلب لب
۱۴۴	۱۳۶	۱۳۷
<p>و عبادت به خدا حق دادر داد به سر یارب ابد و شیخ عبد المجید ساهامه نویسنده و دستمه لب و سیم بهمن به مامته و شاه جهان ماد شاه سوای سکه های دیگر که در زمان او مروج بود سکه در هیچ نود و صد بهر که قیمتش به هزار روپیه در پید مسکوک کرد آمده بود و دوی اران سکه که در سکه امواقی سده لب و شتم جلوس صرب شده بود اما در ورور و ار العیاب لندن سوحو و بهار و در هر دو طرف آن سکه این ابیات و غیره منقوش</p>		
<p>ابیات سکه</p>		
<p>سکه مرهبر و دصد مهری ردار طعنه رومی رماراد از نقش سکه اش عالم ورد نامی صاحب حق ساه جهان لب تا سو داری روی او رسید و سکه مد سطرین و یک طرف</p>		

ارشدن الو کمر سدا یانی الو و اسلام قوی دست دار مدال عمر دین تازه ستیز از شرم و حیای عیال و اسلام علی یاد لایب ریور
برس طایفه دیکلوات



طرف دیگر



و انچنین سکه برای انعام امیران و منصفداران مقرر بود نه برای عوام چنانچه در شاهان
نامه مر نوم هست که در سال سی و یکم جلوسه بیجار بجست سیوم چهارمی العالمی سده هزار
و شصت و هفت هجری که روز شرف اعیان بود و میار رهاا بغنایت خلعت و اسب
بازین نظره و قبل مغز گشته به بخشیر روانه شد و هست خان خلعت اضافه یا نقد
بمنصب دو هزار می و هزار سنوار و اصمپ و علم و جاگیر و اری و ون سده می نگرد سلطان
نظر برادر سیف خان بمنصب هزار می ششصد سنوار و بیکی بنبابت خلعت داد
بازین مطلقا انعام پانته ده هزار روپیه و یکصد توکلی دیگر و پنجاهمین و زن مفتخر و سبای

علوی و سغلی ولالت برافتا و اعدام بادشاهی ابراهیم بکنند مناسبت جهان می نماید
که درین سه چهار روز خود را از سلطنت مخافت نموده شخصی که فتنه او را با باشد بباد بجا
بردارند بعد از سه روز که مجلس کبر قمران و جلا و حادثه دوران سپارند و مار از در کاش
رازند بنابران اسناد یوسفی سرکش دوزخچرا ابراهیم ابن کار اختیار کردند و تاج
شاهی بر سرش نهادند و اسباب سلطنت همه امانده و همیا کردند و بعد از سه روز
بپاره را کشند و در مار پنج خلد برین مسطور است که خواص و عوام دوران سه روز آن
و بعد از اسراف و ضلالت آن خاندان سجده می نمودند چنانچه حکیم رکن الدین مسعود کاظمی
این قطعه منظوم ساخته **قطعه** مکر و سجده آدم بجکم خن شیطان بدلی
بجکم نو آدم سجده شیطان کرده و شاه عباس محاصر اگر شاه و جهانگیر بادشاه
بود مدت چهل و دو سال در ابراهیم سلطنت نموده در تاریخ سبب بحدت
و جهانیم شهر حارسی الاول سجد بکند از دسی و دست هجری در مدت عمر و بی
ست سال بود و بعد از دوی سیدش سام مرزا بلقب شاه صفی بر سر نشاند
شد و تاریخ وفات شاه عباس از و اردات طبع و نیز با سجده که از نژاده و نیز از
العباسی ماضی است انیسبت تاریخ سرش علی ابن ابی طالب را که اگر چه ابن
مهر عبد کمال از تاریخ فوت کم مینود اما مولف چنانکه در کتاب عالم ارای عداستی
نوشته

دیوان خاص قلعه اکبر آباد

چون در سینه بکند و چهل هجری دیوان خاص اندرون قلعه اکبر آباد بجکم شاه جهان
بادشاه تمیز یافت این ابیات و تاریخ اندرون آن عمارت منفذش نمودند و تمام
تخریر موجود است

تاریخ دیوان خاص

ازین دلگشای سب	سر اکبر آباد شد عرش
بود کنکاش از حین سپهر	نمایان چو دندان سب
سجده در این سر اسود	کند سه نو منت بد از جبهه در
شرافت یکی آید در شان او	سعادت در آغوش دیوان او

روح را در پیشم کم سده مه	بر کجی عدلش کم سده مه
سارم بر کجی که عدل ساه	همه چشم تند در ره داد و خواه
را احوال مردم چنان محراب	که داد و ده میدست همه آخوا
در ایوان ساهی لعل چشم	جویرتید بر جرج ماد ادا م
حوالواں او عالم آرا می تند	سرد خاک او آسمان سائی
سپه شاه آفاق شاه جهان	که مار را روح صاحب قراں
بایں رد و لب در دست مکار	بدین سردی رین آسمان
نود حصن با مشر سیمای مهر	بر رشتن ماه چو سار سهر
سار یکس ادا آرد و رد	در میض سد مار مار چار سد
حسن کعب طبع حاصل رس	سعادت سدرای دما یون آستان

بارج قصر که شاه جهان ماد ساه و سبه هرا و چهل تعمیر نموده و طالب کلیم در
بارج ال گفته

بارج قصر

مس ددلت سدرائی سا جهان	طاق کسکه حسین سدر خاک
نهر بارج قصر او مدعا	قدسیان گفته ادا اردان ک
طاق اوان ماد شاه جهان	ما محراب انجم و اعد ک

میر محمد باقر دانا

مخلص او اسرق بهب حلف سید محمود دانا داسه انا دی بهب و دجیر اده شهم
علی آملی ویدر تن بدیخت در ادا اشتها ریا فته ارمو لاف سیار دادر سدر
در اصعبان سدر رده در سه سرار و حل در گدشت و بارج نولس اریں مصر
استخراج می یابد

عز دسین علم دس را مرده دانا

ارجمند بانوبیکم مخاطب ممتاز محل

ست نواب آصف خان بهب که او را در نور جهان یکیم نو داصل نام او ار حمد مالو یکم
اللقب ممتاز محل و ممتاز رماں عرف باح بی بی ولادت ار حمد مالو یکم در سه بهر ار

محل اسهار دارد و موصوف و صیب آن مادی و فاکیس با و اوج سنگ نایس صفت در
 هفت سال مصروف چاه لکبه رویه تعمیر ساحت و شاه جهان مادی و مریه و فوات
 همدیس روضه که یکی از عیانیات روزگار صفت و در بهلولی حکم مرحوم مدح و گردید مدح
 حکم صاحب شاه جهان مادی و شاه لوط حکم و در تار تخت نامه ولی مدح حال در تاریخ و فوات
 حکم صاحب این امانات اسامی و موده

ما ریح

این جهان در دست حصار محل
 بهر تاریخ ملا یک کشتند
 در تخت رحمن حور کساد
 حامی مزار محل حبس مادی

در اندر ولی و سر ولی در دوازه های این روضه عالی آفات قرآن بخط طهر امده و صفت
 و در ماب اندر ولی روضه طهر انویس نام خود و سال احصاء آن مرقوم است و الله اعلم
 اناب خان سدری سده هزار و دصقل و هشت و هجری مطابق دوازدهم سده خلوص
 مبارک و مریه مدح صاحب که در سنگ مر مرست حاجی مایوم مرقوم است و مابین تویر
 طرف جنوب این چند کلمه منقوش مریه مسوره در حیدر مادی حکم مخاطب مزار محل صفت
 می سکندرشاه جهان مادی و شاه مریه در صفت اس مکان است سال امانات مابین
 موده چند می ادا این صفت

ابیات

که مادی آفاق را گشته عهد	رہی مریه پاک بلقیس عهد
مسطر جو مریه و سن عشر شرب	مسور مقامی چو باغ بہشت
نکار و شرکان در شش و حور	نعمتیں رمال معر کور
ہو اتارہ و تر چو آب کہرہ	جو اہر نگار است و لوار و در
رہر چشمہ بعض آورده آب	خار و گریں معدن حیات
رہر شمع کمال ابر و حیدر مادی	رہر نعمہ پاک و الا مقام
متوداد و حور معطر پاک در گاہ	اگر محرم آمد و مریں در پناہ
کند مانیہ حور شش و شست و سوز	اگر عیاضی آمد و مریں روضہ سوز
متود حتم حور شید و مادی اسکند	در وقت انتظار اس مزار

مرد این غلام چهار روز کار که ظاهر شود قدرت کرد کار

قند هاری بیگم

صبر رقیه مظفر حسین مرزا صفوی مهت و مسخر حکیم مرزا حلف سلطان حسین مرزا
اس بهرام بن شاه اسمعیل مهت چون ولایت قند هاری را محمد خان قلاتی در سنه
سیوم جلوس اکبری حسب الحکم انحضرت حواله شاه چهارم سپ نمود شاه سلطان حسین
مرزا برادر زاده خود تختید بعد ذات سلطان حسین مرزا از د چهار برادران باند
مظفر حسین مرزا در ستم مرزا اولو سعید مرزا و مسخر مرزا سیوا ای مظفر حسین مرزا
سه برادران یکی بعد دیگر در سال سی و هشتم جلوس اکبر شاه به بند آمدند و از اکبر شاه
علازم حاصل نموده و مدت عده سه فراری یافتند بعد از آن مظفر حسین مرزا نیز به
نامی بادشاه به بندت برادران دیگر و بدو قند هاری را شاه بیکجا که حکم است آن
نامزد شده بود و بعضی نموده دارد و بدو مسخر مرزا و حاکم سبیل اختیار اندوز
کردید و در عهد چهارم بادشاه در راه رجب سنده هر روز و نورده هجری از دو و پنج بیگم که
پاست این زاده سر احمد زب یعنی شاه جهان بادشاه بود و بعد هاری بیگم مخاطب گردید
و نامی که در اکبر اوده باع قند هاری شهرت دارد و تعمیر کرده او مسخر در و حقه که در وسط
باغ مسخر است که در آن عقیقه ماست و قبرش اندرون خانه مهت حالا آن مکان غلق
مراجبه هر روز دارد و مکانی و بخت مسخر

شیخ بزرگ الدین بهار پوری

از مریدان شیخ احمد سرشده می است در سنه اثنی و اربعین و اربعین و اربعین و اربعین
اتصال نمود و در محلی مسجد خود مدفون گردید تاریخ رحلتش ازین مصدر استخراج
می یابد شرط آنکه حرف و ال که در کلمه گذشته واقع است آنرا لی نقطه خوانند
تاریخ

شمع مرزا او همه نذر غفور باد و لهامی ز ابرار در شمع حق نور باد

تاریخ رحلتش چو زائف سوال قطب جهان که متن ز عالم حوائط

عمارت خاص محل شاه جهان بادشاه

این عمارت در دهلی کهنه حریب گلال باو می در عهد شاه جهان بادشاه در سنه

دو چهل و دو حجری سمانه بود و حال را و ما بدهام و در دیگر این کشته مرد در داره آن مکان نامش
نامی است

کشته مار بچ

دو رساه جهان صاحب در آن ثانی که در جهان است جهان برود و کسیر جاب
ما بدهام و بپس رمانه خاص محل درس و من کرم است ربحان و در ما
همیشه مادر بر سر کسیر و فلو ما جمعی صفت مرشش بلیه صلاح و صواب
اگر رسال سالس شود سوال برا حساب کس رسد ای محل خاص جواب

حضرت شیخ میر میرزا

در سد جهانگیر بادشاه است و در سده هزار و چهل و دو حجری فوت کرده و در سده
دو من کرده و دیده این مار بچ بطور نیمه در ما و فاب او را محمد الواصلین نویسد و

مار بچ متقیه

در نام ملا شک - اسداه شیخ میر میرزا عارف و اندر -
خار و من اجمود و اندک عیال شاد حال او است پیر و حوال
ار میردال او جهانگیر است که شهادت شاه بده و کسیر است
مولد و دلدنس میر میرزا که چند است و صفه جو جهان
سال عیش و کور او وینا که عطا شد از شیخ پیر خدا

تاریخ او درون نهی از آب فراط بخت

اول در سال یک هزار و چهل و دو و حجری شاه قسری ماد ساه ابدان سری از آب سر است
تا بخت مرد و در حلی اس تاریخی یافت

تاریخ

شاه مر حیده سر حیدر و دین ساه صلی او که خاک قدمش است اسر آید
سند و در گه و او اسر و حش علی بهتر از قیصر و قاقان و سکندر آید
ماست و ربیع که آید در حش آب در آن این اساره شده از قاتل عثمان آید
سال مار بچ و پیر سدم از بیان کهد آب مادر مدد ساقی کور آید

کنزای شاهزاده محمد داراشکوه

داراشکوه سیر بزرگ شاه جهان آباد است که در ولایت سند و در پنج است و در هجده ماه
 هجری سنه یک هزار و دویست و چهار هجری از بطن ممتاز محل و حضرت صفی حاه و در یازده
 آرد و اولی خانبه کلیم این مصرعه در تاریخ ولادتش یافته رخ گل او لیس گلستان اشکاف
 در دست سالی گشتار و دوم ماه شعبان سنه هزار و دویست و سه غنچه سناختت او را
 در ترم سلطان پیر که مادره نام داشت منعقد گشته چنانچه سر اطهاسپ علی شکر صاحب
 او نوزده بیت در تاریخ گفته در آن هجری صفت ملکه اعجاز بکار برده کرده که
 مصرعه آن تاریخ صفت و اگر حروف منقطه یا عر منقطه صفت را علیحده بگیرند همان تاریخ
 شود چنانچه از یک سب چهار مرتبه تاریخ حاصل می آید و علاوه آن از رسم نوین یک
 سب دیگر بر آید یعنی از هر حرف مصرعه نامی اول مصرعه اول و از هر حرف
 مصرعه ای نامی مصرعه ثانی حاصل شود که بدستور اصل بجای وجه مذکور تاریخ سر آید و آن ابیات
 در مثنوی که در نوین شیخ حاصل آمده است

بیت که بتدریج حاصل آید

نغمه ز بزم قمر ان مهربانان

نوزده بیت مستخرج کرانان تاریخ بر آید

۱۰۴۳	محمد اله که در پیکر رنجی نایب سلطان	روح الایام امروزی حدود واصل آبادان
۱۰۴۳	صلای امن و در دادند پیر طوی شهراده	قبول یکدی بی یابی اربین جشن بخا و ارکان
۱۰۴۳	درین دولاب که مار سجاد و ان با واد بود	مزین شد و دم چون گل بطف داد و در
۱۰۴۳	تعالی الذی بری کردن مالی نادنی کامل	دلیل دمو و دوانا جبهه و در و نشانی
۱۰۴۳	نهی شایگان که باد انام اقتباس	بیس عهد انا و یار جو در اسامان
۱۰۴۳	یم از صیت عطای او کند از عکسی ناله	در از قید نوال که تویم اندر صف نالان
۱۰۴۳	بیس دام که قصد او کند حل همه مشکل	شیخ خود او در و دلا هر مشکلی
۱۰۴۳	نویز جشن شهراده و وصل اند بجهه اله	قرین فرایر و باد مهند نایب دوران
۱۰۴۳	بود در سابه سناه جهان سود تقای	به پس شادی عاوید و عدل امن جشن
۱۰۴۳	نوازی جو در او جامه قصد شاید انک شید	امل انکار رسد کامل کشت و در ان

۴۲۳ و مورد چاه او ماد اصحاب حکم نمیکند
 ۴۲۴ حدود مد کوی او را که مست بایل طالع
 ۴۲۵ مراد و مقصد ما و مع شهبان لاس و اند
 ۴۲۶ حصول سر و کمر دام نآن طوی نقایا میل
 ۴۲۷ محبت پس کرده در درود ام حد و کیده
 ۴۲۸ نوادر احشش از ماد جهان اول و اول و حکم
 ۴۲۹ استهپی کردار لطیف دی کند چهل و یک
 ۴۳۰ الهی نادر ماد و اندانی قدر او سر ما
 ۴۳۱ همیشه شر و اقبال او ما و قدر و بایش
 ۴۳۲ مردم در دوده دست موسی عامه حکم
 ۴۳۳ نوادر مصرعه تاریخ سن معوده هر سن
 ۴۳۴ ندر عرض حجت سر سام کر معلول
 ۴۳۵ کسی که در سن بسط میروی نواید کند
 ۴۳۶ و ملک العرا طالب حکم تاریخ این حسن محمد چنین مانده

تاریخ اوطالب کلیم

۴۳۷ این و ملک حسن و امر سرور
 ۴۳۸ رکوب نسانی و مس کرم
 ۴۳۹ رکن کو هر در رکوبه هست اوج
 ۴۴۰ طبع آن جهان طرف این حس
 ۴۴۱ و در سینه اختر اوج ساهن بهی
 ۴۴۲ زانمر سن بهره و سیری
 ۴۴۳ هر دهر تاریخ اس عقد کعب
 ۴۴۴ مراد کرده سعد سن سرج عدل

که خدای می شاهزاده محمد شجاع

۴۴۵ سر دویجی ستاره جهان ماد و ساهن است
 ۴۴۶ عقد ارج و اوج او ماد و ساهن است
 ۴۴۷ سر دویجی ستاره جهان ماد و ساهن است
 ۴۴۸ عقد ارج و اوج او ماد و ساهن است

ازین تخلص الوطائف کلم مستاد می شود اما یکصد و از روی حساب ابجد کم است

تاج

ای دل از نکش امید کل پیش چرخ
روزگار طرب و عشرت حاد و یاد
میش از اندام که ز نور و در جبین عید کند
مستام همه روی کل امید آمد
جشن و رقصه والا گهر عالمیت در
عالم از و سر از کوکبه عید آمد
برابر ده ماه ملک با دست
ارنی ساز طرب کوکب تابید آمد
بهر تارچ و تران کرد و رم کلک کلم
مهد مقبوس سر مرلج تنید آمد

در شج عبد المجید شاه نويس می نگار که این هر دو جشن که حدای در سینه
و چش و دم جری سر انجام یافته و بدین سال حب الحکم است اینجا
در شش تخته و در خط بنارس سبک، برابر کرده شد
قول سکیمان شکوه

تارچ بنت و ششم رمضان سال هر دو چهل و چهار در خانه محمد دار اینک
۳۴ الهی و حرس سلطان بر دین و رندی بوجود آمد به سکیمان شکوه و سوم کرده که
یکبار تارچ ولادت میز آن نام استخراج می کرد

نواب مهابت خان

از امرای کبار و خواص مادر بود اصل نامش زمانه بیک در عصر جهانگیر پادشاه
مدت صاحب صوبه یکی کابل داشت در کتب و کثرت سیاه نام مراد او
اسرار بنوکت و جاه و سار اسرار و نیاز داشت و در افتاد و او با
بیک و مید کردن پادشاه را بدست آوردن نواب آصف خان اصفهانی را و مقاله
و مقابله او را امرای جهانگیر در جهان کر با بد و اقبال مامه جهانگیری مقفل مسطور است
این دافند و سینه بکزار و سی و پنج و چری بوقوع آمده بعد وفات جهانگیر و سال
دوم از جلوس صاحبقرانی مطابق هر دو سی و هشت هجری سی و دوم ماه رجب
اصحاب صوبه یکی دلی سر نشاندگی کرد و در سینه بکزار چهل و چهار وفات یافت
و چهارم از تارچ و فاب او بر می آمد مولف را چنان معلوم می شود که این تارچ
کسی گفته که از نواب مذکور اردوگی خاطر داشت در اصل به خاطر سردار بود رخ

رخ مردلو سستہ اند و معمد جان مارچ خوشی ار سہ از آرم گریخت یا نہ اما کعد و مادہ
مسو و مولامی عمد السکور رمی مارچ دھاب او حسن در سنگ کھر کر کشید

مارچ

مھر ٹوک جھان حال مہامت بھ	آنکھ حرا دیک حلق ماد رکھی مراد
اچہ نہ بد سترخ کرد ورا علم سپد	بچ روی سحر را دست لکوسن مراد
حون بعضای النہ فالہ عمراد	رحمت در سار ست روی بخت مراد
سال دھالس حرد و دوشن شتم عا	کعب کجای بدر حار مال ریدہ مراد

و حار مال نام سر مہاب حال مہبت کہ ماسم بہر اصبت موسوم نو در بعد دھبت بد
او سر بخطاب مہاب حال سر مرادی پاینتہ در زمان صاحبقران مایہ تصویر دگر
کامل سر مرادی داشتہ تخلص ادا مالی مہبت در سحر ہزار و چھل و شصت نو
کردہ

نخت طاؤسی

ایں تخت مرصع موسوم تخت طاؤسی نو در سقف آں تخت دار درون سدر میاکا
و لچبی مرصع دار سرول لعل دیاوت و حیر آں مرصع مستقر ساحتہ بر مریدین مہاطس
دو در دہ گاہہ بر افراختہ دالامی آں دو سکر طاؤس منکحل بر دہر جو اہر در مہمان ہر
طاؤس در جہتی مرصع لعل دالاس در مرد و مردارید بھتہ نمودہ و برای غرور سر ہایہ
سردمان مرصع کھو اہر آندار بر سب دادہ و ایں تخت تصرف رامادہ و کھنکڑ و درو سہر سب
یافتہ و در عرضہ بھت سال صورت اسام بد مرقعہ دار جو اہرالی کہ در ان تخت نصب
کردہ نو در لعلی نو در وسط آں بھت یک لکھہ بد بید کہ شاہ عباس صفوی مصحوب
رمیل بیک برسم از معالی بچہا بکیر باد شاہ فرسدادہ نو در دہ در جلدوی فتح دکن
بر سر جو دسا بچہاں بکشد و ایں لعل و وار دہ متعال و در داسب و اراں
سر را لعل بیک نو در دہر اند کور بختہ نسخ بر ان لعل ایں عمارت کند امیدہ نو در اربع
اس سر داسا بچہاں بر سر امیر محمود کور کال و چون سرور در کار سلسلہ صعودی
نخت لغز دہ شاہ عباس خط سقلیق بر ان کندہ نو در دہ سدہ شاہ و لاسب
عباس چون بچہا بکیر باد شاہ رسید نام حرد را ماسامی نام سر در ان بکاشتہ

والحال با سیم ساچمان بادشاه مریم گشته بران تخت بقیه ستد ستوری بار
 تحت اشعار آرد در دفتر معنی این سر بزل بطیر و اخته و مورخان روزگار رسته
 اران استعاره در تاریخ باهنه ایراد ساحت و بامر صاحب قران نالی این مسنوی جانی
 محمد جان قدسی که حتمش بر تاریخ سبب مینامی سبز و درون تخت کسار نموده بود

باریج

زهی مرصده تخت بادشاهی	که دست سامان سائید اسطی
ملک رو یک مسکر دشمن مکمل	رز جو رشید را بکد اخب اول
حکم کار فرما حرفت سند پاک	بسا کار بس مینامی انفلک
حزین تخت اراد کو هر چه مقصود	وجود بحد و کان را حکمت این بود
زبانوش که در قید بهما نیست	لب لعل بهان را درون بجایست
رای پایه اشش عمری کشیده	که هر افسر بهر حاتم ندیده
بحر حش عالم از زرشید جاناک	که شد از کینج خالی کبیسه خاک
رساند که فلک خود را بایش	دهد جو رشید و مه را در سایش
سراوردی که سر بر پایه اشش بود	رکردن پایه بر تخت افشود
خراج بحد و کان بیداریداد	پناه عرش و کرسی سایه او
ز انوائه جو اهر گنده الوان	خراج عالمی هر دانه آن
در اطرافش بود کلههای مینا	مزدوران چون جراح از کور مینا
چو میکرد از مرزانش کوتاهی است	مکین جویش جم بر پایه اشش است
شک تار از فروغ لعل و گوهر	تواند صد فلک را داد احسن
دید شاه جهان را در سه رایه	از ان شد پایه قدرش فلک ها
کند شاه جهان بخش و جوان بخش	خراج عالمی را خرج یک تخت
جد او ندی که عرشش در گیتی است	تواند قدتش تخفشی چنین است
اتر بافی سبب تا کون و مکان را	بود بر تخت جاستاه جهان را
بود تختی چنین بر سر و رعایش	خراج هفت کشور زیر پایش
چونار بخش زبان پر سیدار دل	بگفت اورنگ شاهنشاه عادل

در مسکه صاحب خراسانی از سفر اول کسره معادوت نمود و در شهر مسکه الحکام
 از راه در مسکه ساعت در آمدن شهر خلوص برکت موصوف اختیار احقر ساسا
 در درجه سوم شوال سه هزار و چهل و چهار هجری مقرر شد و در مسکه
 در یکی شهر موصوف نمود و در عده سوال این سال که مطابق روز چهارم
 ماه دهم تاریخ ماه انگریزی مدعی و یکم حدی سال بیکم از مسکه و سی
 مسوی بود سیر اعظم در هر یکده سج حل حرامند و عاقله عدد و نور در سیر و سیر
 و چهارم یان براد و مال صاحب عدد دران ماساه ماسخ مقرر داخل شهر شد
 دران شب مریض خلوص فرمود و درانه روز حسن عالی العفاد یافت و در
 نیت همان امام یعنی در راه حمام سلمان مسکه سرش همراه محمد دار اسکوه مولد
 شده بود و حاجه ملک العز الی الخ طالع کلیم در بیت اربع یعنی اول طالع نور و در
 در قریع عید مقرر و سوم سیوه در دوم حجت مردم ماساه مدار الحکام و چهارم نور و
 سلیمان شکره اس ننیده تقم کرده جایه سیر اعظم و در و من داسه

تعییده و درهیم اربع

حجت مردم نور و در عده سوال	شاه اندوه کلهای عینش بر سر سال
بچشم مردم در الحکام	عمار مویک ساه جال جال حلال
سیر و در نور و در حجت	که در شاه مسکه حجت استقلال
لوصف و مریض که نیتان کنم	حد الصب که عمر حرد طول معال
برادر سیل یا قوت و در حلال	رومای کر فیت با نمد و حال
تو ال راتس یا قوت آن حراج حجت	که در راد و در سیر و در ال
قناد سرنو یا قوت و در ال ساس	صاچه فلکس حراجان فیت مال
مهاد در دنگر و در حراجی است	رستان و شکوک و در شکوه جاه حلال

تعییده در حجت و قوت و کلیم سراس عمارت حردی سجده شد و مبلغ
 و مال نقد و دره که همسک بر اند ما و العام سد و ساعری و دیگر در مار یچ اتمام ال
 سیر حلال و ع سیر بهایون صاحب خراسانی با فاعله کومید که حجتی بدان نمیب
 در سامی و در یچ و مالی و عهری کسی ندیده شنیده بیت ماسک حشمت سیر

مرشد بطایع کرد اهل چادس سدر خلافت در دودمان چمور به نامان محمد شاه
 بادشاه ماند و مشکند نادشاه فنج بهد وستان نشود آن را ذمیه عناهم ساحنه به ایران
شیخ میر لاهوری
 که ملا شاه بد حسی کی از مریدان او بود در عمر پستند و زیشت سال در لاهور سینه
 یکبر در و چهل و پنج بنارچ بهتم ریح الاول فوف کرده در ان ملده مد فوف کرده و کبر
 از محمد الو اصلین در شده سله

مارنج

خارجی راه حق صدق و علس	از شیخ میر آفتاب کسور دین
قادر بی بود آن خدا آگاه	از مریدان او هست ملا شاه
خواجہ ملا و احمد سام	که هر یک از دولتش سیده بکام
در هر عمر خود شد مابند	که کمال دل و غم منور زند
از ریح بحث بهتم لود و کاه	دور دل بهتم راجعتش فرمود
عمر پستند و زیشت سال بود	که از زبان کرد سدر می خلد صعود
سال نشستن ملک با وچ فلک	رو در لیم میر حسی سیل سنگ
که بد مرده شش بلایور است	بجور خرج عار بهی بود است

۱۰۴۵

مسجد اجمیر

این مسجد عالی به اسناد جهان بادشاه در اجمیر تحف روحه خواجه معین الدین
 حضرت چهل هزار رو به تعمیر ساخته و در سینه یکوزار و چهل و هفت اعلتتام یافته
 و در تاریخ ارامستن بی بدل حال بطالع کلیم قصیده گفته از انکه ایں جنبه
 بیت سبب با مارنج

مارنج

نوا و بهی حدیست اجمیر اعیض حرم	سر و منق ساکنان شوق نیست خرفه ایا
زس محل فیض هر صاحب که میخواست آنجا	ملیتوان حد و سینه کل است از کلا
مسجدی کان گفته نانی مهت تاریخش بود	که به عاحات دنیا مسجد شاه ایا

۱۰۴۶

باققرخان

در زمان شاه جهان باقیمانده بود و بعد از آن شهر در سه
هرار و چهل و هفت مسجدی فوت شد و در همین سال خان زمان بهادر
در دولت آباد در گذشت

نواب افضل خان علی

اصل نامش ملا شکر الله است و در عهد جهانگیری از شیراز آمده و در دکن با حاکمان
عبدالرحیم خان مراغت گردیده و معرفت ایساں از درگاه جهانگیری منصب یافته و در
سه دویم شاه جهان خدمت و رارت کل از تعمیر اودت خان برادر آصف خان
حصه یک سه هزار گردیده جهانگیر مارچ ال به سد ملاطون در سر اسکندریه یافته اند
و در سه مارچ هم منصب معیت برادرسی و چهار هزار سوار مله مرسته گشته و در سه
و در دهم مارچ دوازدهم رمضان سه هزار و چهل و هشت بخری بخارجه حاکم
در لاهور در گذشت عرس تاریخ از نجاتش از سن مصرعه برآورده و عرس رجوی
برده کوی سکامی و میرعلامی از دهر رقت یافته اند و علما و تخلص او بود

باققرخان پنجم ثانی

از امرای صاحب هم و سخا بود و در عهد حضرت مرده دس اشیا بی ادب
تصرف و احسن نصحت شعر انا لوس و مالوف بود و معظم اسعار مشغوف و کینه
هرار و سیاه و دواع عالم فانی بود

غیرت خان

برادر راده عبدالله خان ضرور حاکم نام پدر سن سه دار خان بود
در سه یک هزار و سیاه بخری و در زمان شاه جهان باقیمانده بود و در عرس
در مارچ فوتش اس سبب حوت یافته

مارچ

نقط مارچ از میان نام عرب خان که نامی آنرا نو در احد بکیر و برستمان

سید عبدالقادر بخاری الکبریاوی

در سه یک هزار و سیاه فوت شده و تاریخ وفات او از محرم الواصلین گذشته

تاریخ

آئکہ اور امیدہ اسم ثنائے
ذات اور میت نوکل بود
عارف ذات از دی بودہ
ذات او بود با کمال و دقا
سال نفس کہ ہر کو ہفت
عقل شہباز عرش اقدس گفت

تاریخ بر قبر عورتی

در نزدیکی در گاہ سید کبیر قریب موضع سلطان کنج در بلد اکبر آباد منزلی سہن
کہ آن مدفن زبیلے بود کہ در سند ہزار و پنجاہ ہجری فوت کردہ در این تاریخ
بر ان رست منقوش است

تاریخ

جو عفت زمان مالومی روزگار
شب محو و بھد ہم از رجب
خرد بہر سال و فالتین گفت
بصمت رہ زند کے کردے
بھر دس اعلیٰ جوستد جابی دے
ہشت برس بادا دای دیے

شیخ عبدالحی محمد شہلوی

کی از ادبیای کبار ہندو در ماہ محرم سنہ ہند و پنجاہ و ہشت ہجری موجود آید
و در سند یکھزار و پنجاہ و دو در کہ شدہ مقبرہ او در دہلی بر کنار حوض شمس واقع
سہن عبارت چند کہ ان با کمال احوال معلوم توان کرد اندرون برج ان
مکان از حروف جو نہ مرقوم سہن و ان عبارات اینست بسم اللہ الرحمن الرحیم
مجلی از احوال کرامت سنو ال مقتدا ہی وقت مباحثت المفاضل ابوالمجد عبدالحی محمد
رحمنہ و سیعہ انکہ از مبادی شعور لطاعت حق و طلب علم کمر بستہ نزد یک پادان
سوی اگر علوم دینیہ تحصیل کردہ سن بیت و دوسالکی از ہمہ ان فانیع شدہ و کلام
مجید از بر گرفته بر مستند است و ہمد ر عنقا ان حوالی جاذبہ الہی و رسید بہ کمار
دل از یار و یار بر کندہ متوجہ حرین محتر میں گرفت مدت مدید باں مقامات
احامد و زہدہ با قطاب زمان و اولیای کبار صحنہا داشتہ بود و الہم ارحمہ

رحمت ارشاد و طالعان اختصاص یافت و علاوه آن تکمیل من حدیث نموده سرکار
 در ادان بموجب موقوف مراجعت فرمود و بدست سجاد و دو سال بمجمع ظاهر و باطن
 تمکین یافت تکمیل مردمان و طالعان سجاد آورده و مستند علوم سیما علم سیدیه شد
 سر و اخته بهی که در و ما در علم حدیث از علمای معتمدین و متاخرین دست داد و
 بمقتار دینی گردیده و در موقوف علیه حاضری حدیث کتب معتبره بصیف احاطه
 علماء و رجال احصیاء و در دیده دستور العمل خود دارد و اهل درس در حاضری
 در عوام کمال حدیث از سیما می نماید بصیف اس خاص و الا در حدیث و کتب حدیث و کتب
 شمار ایات بیان هر ار رسیده است در محرم ۱۰۹۹ هـ این نورانی سر و طالعان
 عصری داده و در شش ماه تمام کتب و کساده مسالین تمام قدس در رسید تاریخ ولادت
 شیخ اولیا و تاریخ وفات به محرم ۱۱۰۰ هـ بمقتار و این تاریخ که یک عدد در سال
 فوت کم می شود از کتاب محرم الواصیل و شده شد

تاریخ

فصل هجدهم عهد الحقی	حامی شریع و دین در یک سو
عالم و سعی و عارف بود	علوم غریبه و اصف و د
شریع مکتوبه از تقاضا مشت	ماری و فارسی است مایه
عمر او بود یکصد و ده سال	کارهای سید ارباب سراجی طالع
سال وفات در عیال و بیضا	کتابهای هشتاد و یک گشت

شیخ محمد صادق کنگوی صاحب تخلص

بار اسرار شیخ عبداللہ و حسن کنگوی و از خلفاء علم خود شیخ ابوسعید نوید صاحب
 صدق و یقین و جدا داند اسقامت و یکین داده سوخته به سرست بریدان
 مرد احتی در رسد اسبی و حمیس به الف در گذشت و این مصرعه در تاریخ وفات
 او دست تاریخ قطب آفاق رحمت از عالم به

شاه صفی ابن شهبزاده صفی مرزا ابن شاه عباس صفی

عدد وفات حدیث در کوارتو و نمبر پیرده سالگی در ایران در ماه حامی الاول
 سه یکم از دینی و هفت رسد به مرزا و امی است مسالین

منش بهرام سر - پادشاه صفی معک گشت شعرا سی طاعت و شعرا در هیچ سرحد و در سلک نظم نظام
دارند و داده اند که کس با بهرام علی توانا سر یکدیگر ^{خلی حق} ^{تاریخ} ^{ماخذ} و از جمله توانا هیچ حکم
اس سرحد مولانا سندی قی قردوی یافته ^{تاریخ} ^{صفی} ^{پادشاه} ^{شاهی} ^{بهرام} ^{ماه} ^{صفی} ^{سند} ^{بهرام}
نجاه و دو در گذشت بعد فوت او بهر شش ماه عا سبب نانی بر تخت سلطنت جلوس نمود
مضی اردشور ال ^{خلی} ^{محبوب} ^{تاریخ} ^{آل} یافته اند در خیم سیج الاول سال یکبار در وقت و در وقت
ار اضراط سرب و دام در گذشت و بعد از وی بهر شش سال سلمان صفوی پادشاه
سد و بعد فوتش بهرام صفوی به سلطنت ایران رسید و احوالش بر پادشاه و رسد
خواهند شد

شیدا

از سیح زاد های مع نور سیکری است که در حوالی اکر آباد واقع است در او افرید بهر
و ادایل اهلوس صاحبقران ثانی بهر صد سجده می در آمده بسیار شوق طع دیه باک بود و
شعرا سی با بهر تخت را بطعن و بیجا میر کانیند بهر مزار امراله که اورا فعل منم سیکر مذکف
بیت بهرامین بهر گویم که امراله مغفول است ^{حد} ^{اص} ^{موده} ^{در} ^{قران} ^{که} ^{امراله} ^{مفعولا}
در هر طالع املی گفته ^{قطع} ^{شب} ^{در} ^{وز} ^{مخدوم} ^{ما} ^{حالنا} ^{بی} ^{جبه} ^{دیومی} ^{در} ^{مک} ^{ست}
مکره اول بهر شش پادشاه که دیاست مردار و طالب سگ است ^{سال} ^{دفان} ^{موت}

جهان آرایکم

دعتر سیدی شاه جهان پادشاه است ولادت او در چهارشنبه است و یکم ماه صفر سمر
و است و سه چتری موافق روز و در دین ماه الهی و سال بهمن از جلوس جهانگیر پادشاه
بر فوج آمده و بهر محرم سنه هزار و بیجا چهار چتری الش جبراع در حاد اس
و عامی اندامش محروق شد پادشاه که بهر ال ایام در و کس بود و اراجا اکر کوش
صاحب اکر نیکو اگر حکمی حادث بود و بسواری جهاد و در دمای سورب و در دشته بود
خلیب راست حکم موصوف حسب الحکم پادشاه معالج جهان آرایکم سردا حب و در
اندک فرصت او را غل سعاد او و پادشاه عبوض این خدمت شایسته و در حاش
مرانی او حضور بنام کپی اکر نیز سر حدت مرود که ایشان بی مراحت در ملک بیکار و در
تجارت تیر ساحت نگار تجارت بر در اند فقط و حاجی محمد جان قدسی در ماب سخته

ستہں جہاں آ ایکم قییدہ کہندہ سناستہ گدرا مید و چہرہ ر و سہ صد ہا بہ از اکلہ یک
مت این بہت بہت تاسد رده از شمع چہیں لی اولی بہ روادہ رعس سمع
سودتہ بہت بہ روری سکم سیراع میدہت میرصدی طہرائی از مالامی نام کہ رستہ
بود سناک ملکہ این مطلع خود خواند مطلع برقعہ مرج افکندہ مرد مار ماعتش بہ ناکہ بہ
کل نقشہ آندہ ماعتش بہ سکم شعلہ سدورسد و پانصد ر و سہ صدہ عیانت مرد مرد
حدہ ملکہ مہر خلص مسومی مختصری در بچ جہاں از اسکم گفتہ سوسط عیانت حال اساتر
سکم در سدا و اس بہت سکم بہ احوال آندہ و نالصد ر و سہ صدہ سدا بہت است
مدات او صفات کردگار بہت بہ کہ خود جہاں و جہیں اسکار بہت بہ و میرعلام سطل
از اد میکوید کہ در کتاب نعمت حال عالی کہ مسومی سا رده بہت در مار بچ عمارت
السا سکم و محتر حلد مکان بہت در ان مسومی این بہت مذکورہ سر سطر آندہ نوادشاہ
ناسد و جہاں از اسکم در زمان سر اور خود عالیکہ ماد سادہ سار بچ سکوم رمضان سہ
ہزار و نو و دو ہجری در خلوت سدای حاد وانی آرمیدہ و در صحنی ر و صہ نظام
اولہا ہون کردید و العاف آل معہرہ نواب صاحب خاصہ الرمالی سر رستہ و
جہاں از اسکم در حلقہ حیات ہجہر خود را تعمیرمودہ و بلوچ مرار او اس بہت و عمارت
مخط سح مرقوم بہ بہ ہوالحی العیوم بہ سیر سہرہ موشد کسی مار مرا کہ مقرر
لوسن ہر سال ہمیں کبابہ سن بہ بہ الفقہ العایہ جہاں آرا مردہ جدا حکاں حست بہت
ساہ جہاں ماد سادہ عاری انار اللہ سر بارہ شد

تاریخ بل علیمر دان خان

اس بل فریب ورامی سر حاکم بہت انس قند ہار و پشا و دان را لواب علی مراد
در مر سنا جہاں مادشاہ در سہ یکہ ہار و سیاہ و جلد ہجری تعمیر سادہ و بلوچ سک
کہ رد یک آن بل اسادہ بہت اس ایسات تاریخ مرقوم بہت

تاریخ

در زمان ثانی صاحبزادان ساہ جہاں ماد سادی داد کسر فل نامہ صد
حال عالسلان علیمر دان سدر ہر جدا مانی اس بل لعال مرج و بکت سمید
سال مار بکت جسم ار حرد و ادایجو مانی اس بل علیمر دان سدر لعل

قلعہ حلال آباد

شہر حلال آباد کہ بر کمار و بامی ایک بہت برای انادی ان حلال الدین محمد اکبر شاہ
در سنہ ۱۰۰۰ و ہفتاد و ہمسہ ہجری وقت مراحت از کابل بہ شمش الدین حانی حکم داد
اود و او در عرصہ دو سال آباد ساختہ بقاصدہ کردہ از شہر حلال آباد چار باغ کرانزا
باغ صفاد باغ و قاسم کو سید موجود است و این باغ را بابر بادشاہ در سنہ ہفتم
و ہجری احداث ساختہ بود و بنا چہاں اود شاہ در سنہ ہزار و پچاہ و چہار ہفتاد
حلال آباد تعمیر مندہ بود و حالاً سمارست اما سکی کہ بران تاریخ الی قلعہ مزفوم است
در مسجد حلال آباد تا امروز موجود است تاریخ اہست

تاریخ

حکم شاہ جہاں اہتمام حال بہ بہادر بروی ساختہ دیرین انانی جہاں
راستماں و زمان تا اثر نو و پیدا ساد و حوی این قلعہ در شکر نو
حساب سال ہایش بقتل بہتیم تاریخ فتحہ پنج ہجری

حول در سنہ ہزار و پچاہ شش ہجری شاہ جہاں بادشاہ اسمیت مسکینہ سوار
موجودہ مدارستہ بلخ راجع ساختہ و قدر محمد حال والی نوران معلوب شدہ بکریخت
بخیری شہر اسی این ابیات در تاریخ آن بطور نقیہ کفندہ

تاریخ

شکر نامہ کنہایات خداوند جہاں کرد مرغ ملک نوران سرور مالک رفا
مادہ سامی غارنی عاودن شہنشاہ چنانا کہ کرد و اورا جہاں از جلد ستا ہاں انجا
گنت در سنجر عالم ثانی صاحبقران ایزد اورا کرد و در کشور ستانی کامیاب
در دانش غم جہاں گیری ششی کہ بگرد و گیر و اختیار جہاں را صبح مبشر انفتاب
سال این تاریخ جست از قفل انشور بصر کفیت با طعن سر راہ نقیہ کای نگنہ باب
الہی نوران برادر ملک نوران بود انانی صاحبقران نشان بجایش کوشا

و جہاں نذر محمد حال در و قیلہ و انجا کہ راہاں کماکد اشتہ راہ خود ہر بس گرفتہ بود و جہاں
تاریخ الی مرزا عبد الرزاق صاحب کتاب مجموعہ اصلاح بر رسم نقیہ خوب گفت

سده رطل و دمنان در محمد خان $\frac{904}{438}$ تاریخ ۲۰۸ روزه قتل و املاک را اگر است در آن

همی حواله اعداد رطل و دمنان اعداد در محمد خان بدال چهل روزه و دمنان در دمنان
املاک او روزه و دمنان رطل و دمنان محمد خان اسرار محمد خان در دمنان آمده و دمنان
محمد خان در دمنان رطل و دمنان که سده و در اسامی راه و در لواحق محمد خان
محمد خان اسامی سده و دمنان کرده

تاریخ غرض عید گاه چهار

چون در سده یکبار در سجاد و شمس بخاری شخصی بنام حبیب سورجی و عید گاه
در ملک سپهر مرید در گاه محمد دم الملک شاه شریف الدین تعمیر ساخت اس
مارج بر در دانه آن ثبت نمود که ما امر در موحد و دست

مارج

در سده چهار ماه شاه عدل کریس حبیب سورجی و عید گاه
و عید گاه محلا سیم من سستی آن سبب و ساخت عید گاه در دمنان
هر بار در سده و شمس سال بحریه که سده ماه مهر بخیر و نظر

دساره شریف الدین در سده و عید گاه و دمنان سده و در سده و دمنان
کشته اند و در سده و دمنان و دمنان تعمیر گردیده

جامع مسجد علی بن ابی طالب

اس مسجد عالی در کنار در مای حسن متصل قلعه الله اما واقع است و آن را الواب
ساخته حال اس لواب اصناف جاه چهار در در مان سار چهار ماه سده تعمیر
نموده و در سده یکبار در سجاد و شمس بخاری بنام سید سبب و دمنان
ما مارج اندر دمنان مسجد مذکور قریب کند متقوس است از آنکه سبب ابیات
سبب سورجی جوهر کاری معلوم شد مای است ابیات امیب

ابیات

همی مای چهارین که در اندام و حکم مادر این سده مای و
شبهی که اسبی آنرا لش سربز کلاه حواله مادر ایام بیگاه سارا و

سنجی که عالم با می علوی منقل
 شنه جهان که بزیر کبکس گرفته جهان
 عبار محضینش میر و نسیم عطا
 رواج یافته دین در جهان ازین
 کسل شرافت و قدرش نیاید در شمار
 حوشت بهر بنا ماند رزین معمار
 لطف در خانی که بهر کسب ضیا
 بحق سنگ در شش عییک خدا بخینه
 ازین ساد و عالم رباعیت و مایه
 شد در لطف الهی باین منابعت
 بهی مناد بهی ماعت و بهی بانی
 ر چار سوسی ما عفو جرم جی یارو
 حود و رسد این کعبه و چشم فلک
 بنه سجد سراجا که فیض سینه
 قدم رسد بی اتمام ساحتی غنیه
 نور دین ابدیش و دانش ترین
 بکلفت ماتت تاریخ سال بعیش
 هزار و پنجاه و شش نرفته بود از پنجر

بداد و دین و شرافت جواد نه آرد یاد
 چراغ تاب فروزان همیشه و عدل یاد
 کسبیکه تا هیله صدق را سخاک نه یاد
 فکر و خانه دین کس جو باوشه آباد
 سطح حدش سفت ملک بود بهر یاد
 ملک در عرش با مدلی مسارک یاد
 بر استانش بهر میر سر سهر یاد
 بهی صفائی و سیت هنر و استاد
 خدا مت راضی و سر خدا کشتاد
 ز صدق و صافی مناسبت خان نیک یاد
 بلطف حق همه محمود دین دنیا یاد
 نهی سرافت مانی در خیه بس یاد
 براه جبریت بهیون زمین زیاده یاد
 بهین بسنگ جوادان دنیا کوا یاد
 جو اهتمام بنام من اتفاق افتاد
 نه بهیو که کس اول دست در شته فراد
 بر استانش بهر میر سر سهر یاد
 که دست باز کشید از عمارت شاد

با تمام رسیدند می تحلیل الله موسوی ما تمام رسید فقط اگر اعداد استان و بهر نیز که
 تاریخ سری آید آما یکده ر با ده پو شنیده مسا که در او ایل عملداری کپنی اگر نیز در الله
 یعنی در سنه یک هزار و هشتصد عیسوی کرنین کیت صاحب این مسجد با متغیر ساخته
 سکاب بود و ما شش خود معمر نموده بود و بود زده سال و به سنه یک هزار و هشتصد
 و یازده عیسوی مار حکم کپنی انکر نیز بصورت اصلی مبدل ساخته شد و تا با مروز موجود
 و مسلمانان بدست قدیم برور عید پس در آن مکان بجمع میشود و ساز میگذارند

حاجی محمد جان پدر شیخ محمد

ارشا حیاں باد ساه بخطاب ملک الشعراء که مہینہ مایہ صاحب سخاں بہت سرور می
 یافتہ سچ عبد الحمید صاحب شاہاں نامہ در و فالع حسن نور و سال ہر اردھل و بیج
 سکندر کہ در درخت نہ و وار دہم سوال سال بدکور سید آراہی آسمان چہارم برود اللہ
 بر صاحب حل اداست سار دہم ماہ مسطرہ حاجی محمد جان قدسی قلعہ دی قصبہ کہ سہ شاہ
 محلی ساحہ نور کبیراں سچین شد و مبلغ درں آگہ ہر ارد و مالہ در دہہ شدہ نور و اوست
 کردید و در ادا سطرہ ہر چہ الاول سہ شمع دار معین و الف لعمرواں صلہ سعہ صد مہر عایب
 شد و در حسن شفا معین حیاں ار اسکم ار اسب اس در اویل سوال سال ہر ارد و حیاہ
 چہار ہجری تعایت خلعت و دہ ہر ارد و دہہ شمع کر گرفت دہی قدسی قصبہ در درج عبد
 حال کہ ار اولاد حضرت حواہ نور و مصطف بہت ہر ارسی دامت کفہ کھنڈر شش بر و در
 مجلس سادہ بخواد چوں فارغ شد عبد اللہ حیاں بر عانت و ہر دوس کر شدہ
 حواہ سادہ و حواہ سرس سفید کہ در سرد است بر ہانگی سوار شدہ سرور و صب و حید را
 با حراہ و صبح کار عیادت و غیرہ در و در صلاہ و تحمید لہ در حدی قدسی قصبہ کر مکیں برارہا
 در بیج صاحب قرآن مالی کفہ نور و سادہ سادہ حواہ حواہ حواہ حواہ
 نور و نور و حاجی صلہ کہ عبد اللہ حیاں متو دادہ بہت ایچکسچ لوانہ دار پس نام حواہ
 دہی طلعتہ استہ نور و ما بہت مار دہاں بر اراں سرگندہ در دہہ مرآت النبیال بر دم
 بہت کہ قدسی در سال کبہ ار و حیاہ و در دہہ و ملک السور الاطالہ کلیم در مش
 اور کتب دہی کفہ داس مضرہ مارچ ماضی در و در اں ملل قدسی جسم دہاں شدہ

شیخ کبیر عرف بالامیر

اس سچ ہاسم مادر دہی بہت نور و سچ ہاسم در حد لال کتب بہت در و
 سچ کبیر در بیج سرکار در نامی کالی یلے دال عمارت بہت عایبہ ار سہ کبہا
 ر لکازنگ نیمہ نامہ و لدر دوح آں روضہ چہار ترم اندیکہ اراں ترم سرور دہاں
 کہ سادہ مادر نام دہاں دہاں دہاں دہاں دہاں دہاں دہاں دہاں دہاں دہاں
 در و در سرت دیکر بر اور و اداں سچ کبیر بہت سچ کبیر نور و دہاں دہاں
 ماہ رمضان شدہ کبہار و حیاہ و چہار ہجری انقال نمودہ دیکی ار سداں ادا کہ سچ

مهدی نام داشت در سنه یک هزار و پنجاه و هفت بر مرقد او این گنبد عالی تعمیر ساخته و زیارت
در دوازده گنبد مذکور این عمارت و ایات مرقوم است

در خانه اول

این گنبد عالی در زمان دولت نواب معلی القاب پسر در خان ابن دریا خان افغان غریبه
جنیل و او در مئی عمارت پذیرفت

در خانه دویم

این گنبد عالی در سنه هزار و پنجاه و هفت هجری مرقوم عهد سلطنت ابوالمظفر شمس الدین
محمد صاحب قرآن ثانی شاه جهان بادشاه غازی خلد الله ملکه و سلطانه تعمیر پذیر شد

در خانه سیوم

تاریخ وفات حضرت شیخ کبیر بالا میر بن حضرت شیخ قاسم قادری

شعب زنجیری سال هزار و پنجاه و هشت
که میر کمال و مطب زمانه شیخ کبیر
سکنت داعی حق را احاطت لبیک
دو شنبه و ده دود بود از ماه رمضان
شهر علم و عمل محمد انور علی
روان گردان را بر دهنه رضوان

در خانه چهارم

روحه نیکو بخش شیخ کبیر
یا صفت نوبین زین عمارت خوش
بنت در لفظ لغز تاریخ خوش
در حقیقت او دهشت برین
شیخ مهدی سیم حیدر حق
بیکمان الف و سیمه حسین

در خانه پنجم

تاریخ وفات شیخ قادری شاه شیخ کبیر

شعب قادری جو روست از عالم
سال تاریخ از حرد جستم
که بر گردند جمله این عالم
گفت بشمار مات قادری

متصل این روحه گنبدی دیگر هست که اندرون آن مرقد شیخ مهدی ابن بالا میر است
که در سنه یک هزار و هشتاد و هشت هجری فوت کرده تاریخ او پنج مسجدیه
که شیخ مهدی در حین حیات خود در احاطه مذکور عمارت کرده و در مقام خود
مرقوم خواهد شد

حکیم رکن کاشی

سیح تخلص از محلسان ساه محاسن ماضی بود و تقریبی از ساه رنجیده ترجیح سدی
 گفته که مطلع اسل امیب سه کر فلک یک صبح دم نامن کران شانش به شام منزل
 میروم حول آفتاب از کورس و از ایران بهند و سال آمده ملازم اگر شاه شده
 رماں ساجهاں مادی ساه معارج دولت صعود نموده از حد مفرمان گشت آخر بالظوا
 سب الله فایض سده مار بایران رتب و تعیه عمر بجا کجا سرورده در سه ست ماکر
 و حسین دالف در گد ست مار حسن دین مصرعه مافته اند ع رتت سوز ملک مار سیح
 دوم

مولوی عبد القدوس لدرشید

مارح یار دوم ریح الاول در رخت سده بکهار و سجا و هف بحری از بجاهاں فانی
 رحلت نمود و تاریخ وفات او امیب

مارح

در ریح الاول و حاوی عشر قید و ال سخته سد سوسی و صه ارا القراء
 سال تاریخ و فالشگرک و صوال الما واکر او مکر در دهایی حق مهر لیل

سید جلال بخاری

کمال اسبقه و علوم ظاهری و معنوی آراشته بود و چون ساجهاں بادشا
 ما اسان احلاص و اعقاد تمام داشتند می جو امت که یلکطور لطر او دور با
 ماران مارح بهسم ماه سعال سه هزار و بیجا و دو کمال سال و عهده حدت
 کل مالک محمد رسد و منصب شش هزار و انداختید از او رسد احمد کبیر ست
 د حلف سید محمد کازی و مارح ولادت سید محمد کازی که خود گفته اس مصرعه
 ست ع من و دست و مال آل رسول و سید جلال بخاری کخلص و صا
 فرموده اکثر نظم اشعار می برداحت در سه بکهار و سه ولادت یافته و مارح
 آل و دارت رسول و ست سال وفات سوح خوشه مرآت جهاں
 مایکهار و سجا و هفت ست از عمارت و جانیس حیدر کرار و استخراج
 می یابد سه مریدان دامت کی سید جعفر و دیم سید علی مخاطب بر صدیقی

سیدم سیدم سنی حدس سید احمد کیر در جو ارشاد سید صیالی زربنی
مردان است و سید جلال بخاری بیرون در وانه و پیلے شهر بنایا نو اسوده اند

شیخ ناصر اکبر آبادی

یکی از ادیبانی دقت خود بود و سینه بکیزار و بجا و بهشت هجری در اکبر آباد فوت کرده اند
و صاحب دوا و اول در این چند بیت که از محضر الواصلین نوشته در یافت کرد و

ابیات باتا ریخ

کابلت زار و واقف حق بود	شیخ نام که فارغ حق بود
آب را شرب با صفا میگرد	خاک را از نظر طلا میگرد
عقد با قوت و فعل و سر و ار پد	را نه سبزه در کفش کردید
مارش انجا ما عند ال کند و	ابر را هر کجا که میفرمود
شیخ رو شفیق را بر دم داد	ما فخر خود آن که بجه نداد
روده گرد آن دیے حق اکاه	کو کی سرده را نه نیم نگاه
در لباس سبایان می بود	شیخ با آن کمال بهشت خود
بود بهر سته آن دیے زمان	حاجی آباد شاه سا جها
در درمگاه خاص شاهنشاه	سندید را راه به دیے اکراه
بود کان مطب شد بجزیم	از برادری بخت سبزم
گفت افشوست قلب جهان	سال نقاشی خرد با ملال
منزل میهن و جای ارشاد است	روفته او با کبر باد است

حضرت ولی محمد نازولی

بارج است و جهم سوال سند بکیزار و بجا و بهشت هجری فوت کرده

تایخ در محضر الواصلین

هست اورا دیے محمد نام	انکه در سده حوض و عدم
که انداختی از جنوب و شمال	ایمان مست میندی و حال
حار قش فائق است از تقریر	گنبد او بر ترهت از تحیر
نقل کردار جهان مر و مال	جمود است بچم سوال

سال بارخ نقل بحرب او مطهر المحی و بی اعظم کو
 احوال و بلی قدیم و بنیاد قلعه جهان آباد
 در سده هفتم الهی که این محله را ری و سده مکرر از و یک بحری تصیف نمود
 مردم است که در تواریخ اهل هند آمده که شهر و بلی را در اعصار هایت آباد ایست
 داشته و بعد از آن نوع حراب شد که مسکن و حوس و دوات گردید تا آنکه در سده
 سه صد و چهارم بحری بار آید و ایست که در وقت سه صد سال بعد و آن در آن
 مکان کا محو و کامران لوده اند و دنا بعد و پشمار و دست و دست سلطان
 قطب الدین ایبک غلام سلطان معز الدین سام که او را سلطان شهبان^{الدین}
 سرور آمده اند فتح شد و در آن زمان ماحال بعد و آن دیگر بر آن مکان مستوی
 نموده و همیشه در تصرف سلاطین اسلام لوده و و بلی مدیم که در زمان سالف
 آباد ایست و اسند الحال حراب است و از عمارتی که باقی مانده مسجدی است که
 هر از رسول در آنجا کار رفته و در سیر دل مسجد مساره است در کمال بلندی که گنج
 کس را قدرت مالا رفس آن نیست و در این مساره راجعی که سموده اند هشتاد
 قدم گفته اند و از لغاتش را صد و سی و پنج آباد و بلی نو و یک در سبکی شهر قدیم
 رگزار آب حوال در سال سصد و هشتاد و بیست و بیست بحری ما بهام سلطان
 جلال الدین خلجی بنامده و این شهر در غایت کیفیت و لطافت هوای بسیار
 و در شهر جدید آن مامات حبس آن و عمارات و دلهدیر است که حامد و دله
 از تحریر آن تفصیر فایده است از آنکه مصلح حنت آسیانی بهایون نامده است
 که عمارت آن در آن لطافت درین عصر در مان ساخته شده و در سیر دل شهر
 عمارت است موسوم شکارگاه سلطان میرو رساه و در میان عمارت نموده
 بر آمده است که سر سبی دیر و ارتفاع دسه و ربع سطرری دارد و در روی
 بناس جمال هم بنامده که یکلیخت شک است و اس عمارت سه مرتبه است
 و اقام که رخ اس عمود درین بر سیده باشد و سی دیر دیگر کاک و حشت
 و کل محکم شده باشد ایستاد آن ممکن و میسر نخواهد بود و در نقد بر عمارت
 که شخصت در ع طول داشته باشد و اس آن نوع از محال است

تسلیان الله این همه مرهاست رگین رگین نامی رگین خوش است درین
 عول کونم که در سنان است بلند سما سلس در دمه اگر ساکنان اطراف
 و کاف سال است العلق لعل نفس آمد در دست و اگر سارگان افس
 امان من خمر اسود در سس اسنان رجم اسانس سماند سر اعار قلند
 دال که در کالج کرد و در سر سب در شک سدا سکر در اس عارت دنگ
 بلع عبات کس که در میان روح در دل است و سمع و انکس و هر چه در
 خاص سهار آینه جهان ساه و دانا از عالم عب رود و اسار ناگر
 هر یک کوی سده صبح دم است با لوه اسرار روح و علم در ناگر هر که است
 نور سب

در خمر اسما

ما ساری اسمان مال مال مانی سب باعام رمان مارا و حوس تر هرات
 در کالی سر لعل سارک نور و حسمه خوریت و در دهم دی الحس سال جلوس ادم
 اندس شانس هزار و چهل است خمری لعل لعل لود که مرایه داد و دای سس
 که هر صبحاه نگه روم صورت پذیرفت است و چهارم ربح الاول سال است
 در کم جلوس همان موان سده هزار و سیاه هشت نفر قدم سب ر
 عدو که جهان خدا بدایه این مانی اسمانی سب اسرار محمد صا صود
 مانی سا جهان ماد ساه غاری در بیض بر روی جهانیا ناگر

ابیا که تا نر مرقوم اند

سب ساه افای ساه جهان	اسان مانی ساه سار
در لوان سب ساه اسام	خود رشید بر چرخ مار ادم
اساس سب سب تا ناگر یاس	لود صراقتالی ادر سس
همی دل سب سب سراسه	هشتی سب سب سب آراسته
سراسه سب سب سب سب	سواد در لعل سب لوان
سب سب سب سب سب	کده سب سب سب سب
سب سب سب سب سب	سب سب سب سب سب

زمانه خود دیوار او برتر است به پیش رخ مهر ایند داشت
 زلس چکر دیوار اینست ز نقاش حسین رونما حدیست
 جهان بر سر سن و سیم کمر که کردون بلند می از دوام کمر
 ز نواره و حوض دریایان آب ر بهین شیشه زرد استخوان
 حو حای سینه شاه عادل در او بادست و مساندل بود

و اندرون دیوان خاص باب در این کتبه مرقوم است

اگر فردوس بدوی زین است چنین است و چنین است و همین است

مسجد جامع اکبر آباد

این مسجد عالی که متصل در دره قلعه اکبر آباد است تعمیر ساخته جهان آرا ابیکم
 و خنر سیوی شاه جهان بادشاه است که تصرف بیج کله در و سه در عرض پنج سال
 در سینه پیکر او بجای و هشت بحر صدرت انجام یافته خودش یکصد و سی دراع
 و حوض صد دراع و فضای هجده هشتاد و دراع بادشاهی مشتمل بر سه کنگره
 و بجای ایوان است و این کنگره کج طراز بر گرد حجاب دروازه اندر و دیه آل عات
 عالی بر سبک مرمر مرقوم است اما بعضی عبارت آن در ایام غلبه مرثیه دعائ نفا
 کوله نای لوب زایل گشته و مسجد بصر حاجب است که بود بحکم صاحبان اکثر
 بار مرمت گردید کنگره است کتابه این مسجد است شریف خدا آید
 رومی ر بهین را و معتد است بیفت عبادت گزین را مظهر است نور افزا وید

در این عبادت انیس او مسکیت و نکات عارفان حقیقت بین را که بر اسر
 ربيع الفدر نواب فلک صاحب قور شید احتساب افتاب است نقاش غف
 سید و سار زمان صاحب سوا و دوران ملکه جهان مالک بکیران نامو
 العالمین اعز اولاد امیر المومنین جهان آرا ابیکم در عهد سعادت در عهد صاحب
 عصر دایه و هر طیل ظنیل حضرت سبحان حلیفه ظلیل ایزد مسان ناعث امن
 آنان بادشاه هفت افلیم برارنده نخت و در بهیم عار سن ملک و ملت فلیع
 جور و بدعت بادشاه دین پناه است هفت حق آگاه مظهر کرم و جود بر کوه
 حضرت معبود و فرما لغز نای عجز و بر داده عدل گستر را فخر

برداشتن جاسایان ملک سستان متشن تو این رعیت کردی به پادشاه واری
 سید الدین محمد صاحب قراں ثانی ساجهاں پادشاه عارمی مبلغ پنج لک روپے
 که قرب هندی بهر ار لوپاں راج ایران دلب و پنج لک خانی ماحه نوزان
 در عرض سال صورت احکام بدیرفته اند و بی سار و دودار بی سار این سار
 ر مع راجول میت المعبر باید از این اساس مع راجول کلج ملک برقرار داد
 است اما نامه سال جرات عام مراسم حرات غایب کرد اما دهم می شده

۱۵۸۱

باقی احوال سلطانین دروم

حس سلطان احمد در سلطان محمد چهارده سال در دروم حکومت نموده در سده
 بهر اردلست و شش در گذشت برادرش سلطان مصطفی بر سید در مار و ای
 شست و بعد حکومت یک سال سه ماه معدول گشت و برادر زاده او سلطان
 عثمان پادشاه شد و بعد از حکومت چهار سال مقتول گردید و سلطان مصطفی
 عم او مار و مکر یک سال و چهار ماه سلطنت نماید و مار معدول شد و سلطان
 برادر سلطان عثمان بر سید بر سلطنت خلوس نموده هجده سال در مار و
 نمود و بعد از او سلطان ابراهیم بهر سال و بعد از او سید سلطان محمد در سده
 بهر ارد و سجاده و هشت بر سید بر سلطنت شست و این مصرعه در زمان ترکیه ار
 فارغ و لاد او حرم سید

نور در کلدی محمد صلب ابراهیم دل

اعظم خان

برادر اصمغان حفر یک نمود در سده دوم جهانگیری بمصدا بهراری و خطاب
 او ادتجان سده بلندی حاصل ساخته در سده احد شاهی ایله ماصامه بهراری
 و بهر ارد کل سر و در سده دوم خطاب اعظم خان بلند آواز
 گردیده در سده سب و یکم لغو خداری جو پوکه بلندی حاصل ساخته و در سده
 ست و دوم یعنی سال یک بهر ارد و سجاده و هشت حری در عمر بهشت و شش
 در ملده حرم سوره در گذشت و در مانع که بیس از انقضای ایام حکومت بر کما
 ملده که کور احداث نموده نمود و در قول کردید تاریخ خدش از کلدی اعظم اول

۱۵۸۱

استخراج می یابد و بلده و قلعه اعظم گنج که قریب شهر جرنود هست ابا تو است
منوده او بخت پسرش بعد وفات او بختاب اعظم خان سه فرزندی یافت
در سنده احد عالمگیری در جنگ اکر آباد با سلطان دارا شکوه بکار آمد

فتح قلعه قندهار از شاه عباس شاه صفوی

چون در سنده یک هزار و پنجاه دهنه شاه عباس بنایان باو شاه ایران قلعه قندهار را
فتح ساخته از دست مردمان شاهجهان باو شاه برآورد و در باب طماع سلیم
در باب فتح این قلعه مشیده النیان نواری چهار خاطر رسیده در رشته نظم و بیان
کنیده از آنکه این مصرعه از خان ذیشان مرتضی قلیخان قوریتیه باشتی است
بر او و این فتح صاحب قزاقیه به و دیگر شاعران نیز جنس یافته مصرعه علی میگشاید
در قندهار ایضا دست ولایت مدد نمود و ایضا آرد کلید مملکت هند قندهار بدو
ارین در سنده یک هزار و شصت و دو شاهزاده و درنگ زیب و در یک هزار و شصت
و چهار شاهزاده و دارا شکوه بعد از شاهجهان باو شاه مرای شیر این قلعه
لقندهار رفتند و بی نیل مقصود مراجعت نمودند

۱۰۹

۱۰۹

شیخ محب الله ابادی

او در سنده یک هزار و چجاه و هشت هجری در الله آباد وفات کرده و در آن
بلد مدفون گردیده

تاریخ از کتاب مخبر الواصلین

شیخ عربان پناه عایله جاه	مظهر فیض حق محب الله
کوهر سعدن حقایق بود	احسن در جبهه و قایق بود
سال نرجیل او به نیک نسق	کفت قطب النبوغ مظهر حق
مرقد او مست در الله آباد	موقع فیض و منزل ارشاد

۱۰۸

میر نعمان اکبر ابادی

او شانشین هیز و هم ماه صفر سنده یک هزار و چجاه و هشت هجری در اکبر آباد وفات کرده
و در آنجا مدفون گردیده

تاریخ ارکان مبحر الواصلین

میرحاج که مطهر دین بود	تاج محتام الحسن بود
عارف دات و دال الحاصل	درخ و تقوی سرکاش
رمد آل مصطفی بود	قبره العین مرلقی بود
بود تاریخ پیر دهم رصهر	که رویا سدا آن مسوده پیر
سال غفلت سر دس بود	میر لیمان سول دس بود
روحه او با کراما دس	ما صامت بعض اما دس

میر صالح الملقب بکتیغ

سر عهد سکس مت در سه پیکر اردو شمس پوری در اکر اما در حلب
نموده در مقام مد فون گردیده

تاریخ ارکان مبحر الواصلین

میر صالح که اهل عرفان بود	صاحب کف دار سردان بود
دات ناگش که ارجی آگاه است	لعه نذر نعت الله صاب
عقل تاریخ آن سنوده مراد	کعت کتفه کلداب داد
باز سال وصال آن حرد	والی حله میر صالح کو
مدس او با کراما دس	روحش از فیض ابدی ساد

مسجد اکبر ابادی

این مسجد عایه را که سر اسد از سنگ سرج مس و درین ایماں داد
مدون بعض بازار واقع است اعترافا سکرم عرف اکر اما دی محل روجه
شاه ایماں ماد ساه در سه پیکر اردو شمس پوری تعمیر ساخته بود در درازه
شش این کتفه خط سرج متقشش است

کتاب

س مسجد بعض اما دس برای راحت حاد حمام لطافت اما و چوک بکت
عماد لکاه حق برستان روکار و روح امرای سرودان اقطار و مره بکده
سماسان و دار النعم زینیاں است در عهد سعادت محمد باد ساه اسلام

کهست امام سایه و الا پایه پروردگار جلیفه برگزیده کردگار رحمت اعم ذی الجلال
 ایرودار بینجام ابوالمظفر شهاب الدین محمد صاحب قمران تالی سلجوقان
 بادشاه غازی پرستار خاص بادشاهی پرستنده با اخلاص ظل الهی موفقه حیات
 و مبرات محرمه سعادت و حسنات اعتراف مشهور با کبریا دی محل انوار
 معطر بنا کرد و بجهت ایفای رضای الهی و اعتنای ثواب اخروی و حاصل سیر
 و تحبب به مآخوذ مرافق داخل و خارج وقف لازم شرعی نمود و مقرر ساخت
 که اگر بمهرست ابن اکنه اصنیاج افکنده آنچه از حاصل این موقوفه بعد الترمیم بایست
 ماند بخدمت مسجد و حمام و طالب علم رساند و الا تمام را بجماعه مستطرد بدهند این قرار
 مینمود و در عرصه دو سال بعد و پنجاه هزار روپیه آخر شهر رمضان المبارک سال
 هزار و شصتم هجری مطابق بستم چهارم سال جلوس عالم را صورت انجام
 پذیرفت این و تقابله اجر این خیر جاری و نفع باقی بر روزگار فرخنده اثار پادشاه
 دین بر در حق کریم حقیقت کند و باینکه ابن مبالغی عامر و عاید کرد و نادان
 یارب العالمین

میر ابو العلاء اکبر ابادی ابن ابو الوفا حسن

در سنه نهصد و نود و هجری ولادت یافتند جد او امیر عبد السلام در زمان ملک
 اکبر شاه پادشاه از سده فتنه بهند و ستمان آمده و باز مراجعت نموده بنیاد
 بیت الحرام رفته و همان جا وفات یافت پدرش امیر ابو الوفا در بلد فخریه
 وفات نموده نفس او را بدلی برده متصل مدرسه لعل در وازه مدخل ساخته
 امیر ابو العلاء بعد وفات والد در خدمت خواجه محمد فیضی که جد مادری او بود
 یافتند و خواجه موصوف و رحیمه محمد اکبر شاه همراه راجه مان سنگه که متغی
 بنکار بود بغیر اربیه بر دو ان قیام داشتند بعد از آنکه خواجه مستطرد بر رجه
 ستمبارت رسید راجه مان سنگه منصب سه هزار ری و ذوات و ستم
 سوار بنام امیر ابو العلاء تجویز نموده انجا را بایشان تفویض ساخت و در
 او ایل سلطنت جهانگیر پادشاه شرک بود و حرص و پیا نموده با جیر رفتند
 و از انجا با کبریا کردند و در انجا دست بیعت بهم خورده امیر عبد الله که هم خرد بود

دادند و امیر عبد اللہ غلبہ وقت خود نمود و نظائر وضع کو کر می اختیار نموده و در میان اگر سزا
 بالعدمی نمودند و مصعب و حکومت دہلی داشتند و در او احرار عمر مقامات و صورت و اگر
 بران نور مسمار نمود و وفات او سارخ لب و دوم شہر دی القعدہ سید و داده و
 بہر شش و ہر میرا و حواہ محمد بختی بر کمار درامی جس مقابل راج کھاٹ طبع اگر ناماد
 واقع بہ بعد وفات او امیر الو العلاء سید اسد اللہ سید و بعد و سماع
 می برداشت گاہ گاہی دست استیلا و حد بہ این مس حواہ عاقل را میجو احد بدیت
 بعض روح القدس را پارہ و فرمادہ و دیگران ہم مکتد احکامہ مسجا میگرد
 در حل کشف و کرامات او کہ در کتاب تحت العارین نصیب حیات اللہ احرار می مستور اند
 طردہ رکبی است کہ دوری امیر الو العلاء یا ہاں طلوع محل معارف کردہ می است نمودہ
 کہ با کادہ جوگی با قفس سارک وارد شد و فرمود کہ نفس را از جوگے پیاریدہ ماراں بجا
 گردیدہ انحرث و صوماحتہ و دو گانہ و صود او کردہ قطرہ چہد آت و صود راں نفس و بد
 بگردان سارک از قفس برآمدہ مرے رسا سبیل در عا سہائل متسل گریدہ جوں
 استقامت جالس کردہ معلوم شد کہ و صحر کی ہند و نو و اس جوگی سر و منسل سہ و
 سحر اور اشارتک ساتھ ما خود میداشت و در مص مارہ حالت اصلی اور و چٹ
 ہما لے خود می نمود و انحرث راں را فرمودہ و اگر را ہندای رس جاساں خود ہند
 رسا سہ سو و گفت بعد من جہیں نمودہ جاساں ہم کہ و کسر کی سہا ما سم بعد
 اران راں جوگے ہر دو مسلمان شد مد اللہ عالم بالصدو اب و انحرث راں را حکام
 کلج جوگے در آوردہ و نام آن جوگی صومیتہ علیطے ہوادہ او ہسم بکی ار اہل اللہ
 گردیدہ فرادہ و جہاں مرار انحرث موجود ہست و نوشتہ اند کہ امیر الو العلاء مدیکے
 فادہ سوراک داسمد احرار لعلت اسسلا راں صاحب فراسس سہند
 و حد و در منسل راں رحلت طعام و آسہ مرک کردہ نمودہ و فاسس مرور سہبت
 صبح ہم حضرت سہ بک ہر ارد و صحت و ملک ہجری لودع آمدہ مدقت عمر شہن بہفتادہ
 یک سال نمودہ و ارشش در اگر ناماد و سہر میردن سہاف ملک کردہ نظرف
 سہاں متصل عدم رسول کہ آرا کو ملا پیر کو مد لاحق ستریس سلطان گنج واقع ہست
 و جہاں دلوار می وسیع و ارد و منسل مرث او مردہ می چہد اند ہر سال مرور و فات

اور اشراف در مقام پرستی زیارت قبول جمع میشوند تقوید نثار در سنگ مرمر است در
سحاب رین ۱۱ علی سقش مشیت و نظرت مالین یک لوح از سنگ مرمر نفس
اند و در این لوح این است تاریخ وفات تصنیف امیر افضل احراری کده است

تاریخ

ایک شادی تو محبت بین مکان مکان
مدر و معین این دیو مہبط نورا حدی
مرشد و میر کلمان رہبر سالکان
مرشد آل مصطفیٰ محمد رشید الجلال
حضرت میر ابو العلاء سرور دلیا شری
رحمت بغای معنوی بیت ملک عالم
خواست حوافض از محمد صالح
ان اولیاء الدنیا یوقون و لکن یثقلون من دار الی دار

گوهر بجز و فنا کان سخا معین
بو العلاء گریں جهان عجب زما حقی
ساعت و روز و سال حال
کاشف سر خدا عارف حق شہ ماه
کر و چون رحلت ازین دار فنا کمال
سند شینہ ہنم ماہ صفر جمع یکا

الحسنی احراری

در این رباعی در تاریخ وفات او امیر ابو العلاء کہ علم زاده او بود و فرمودہ اما یکست و کم شود

تاریخ

در سنہ الف و واحد و ستین
باعت تاریخ و دول عینا کس

و بر یکی از مرتب بہ قتل مرقد او مدنا از سکن مہر این مبتدا جوابہ فتنہ مرقدہ
حتم اندام کہ رشوق تو ہمد سہ لہ

ملک الشعیر ابو طالب کلیم محمدانی المولود کاشک

۴۲۰

در بار سیم ہندہ شدہ اولی در چہا یکا کہ رسیدہ و مد جدیدی کہ سہ ہزار و ست کہ است بود تو وطن معادرت سرودہ تو
تاریخ سر احمد یاد تو در قہ دویم بار رسید کہ در ساچہا لہا و تا خط ملک المولود آدہ گشتہ و در سر بخندہ سدا دل تر قہ

اسمیکر دور رسنه هزار و پنجاه و هفت در کشمیر فوت کرده و در بهال شهر مدفون
گشته

شیخ فیض الله

دانش در سنه یک هزار و شصت و دو هجری واقع شده و یکی از مریدان او شیخ
کریم الله سید پوری در تاریخ او گفته

تاریخ

فانی بعشق لم یزنی حسن لایزال فیض الله آن یگانه درگاه و الجلال
حون و اسنه نظام دل از دولت نظام تاریخ انتقال وی آمد نظام مال

۹۲

موتی محمد

ابن مسجد که اردون قلعه اکبر آباد مشیت سراسر از سک مر مریت بحکم سنا بهیلا
پادشاه لغیر یافته و در سنه یک هزار و شصت و دو هجری با حشام رسیده آیین خلیه
عسارت اردون مسجد مذکور مر مریت گشت بعد آیین کعبه نورانی و سبب العود
تانی که صبح راجب صفائی اس سنامی مشیت شیره و حور سبب ان فرط ضیائی آن
مشیت شیره که کسی پایدارش باسان عرس بود و مشیت کبند میص بارش بارونی
مزد و سس هم اعدش میان غالبش نل تمان مسجد استش علی التوی و ذره و بهر
افتر الله من بر حمان فاستوی و هو بال من الا علی هر کله سته اشق سنه در به
با نزار که اکب لسته یا ذره بعضی از چشمه آفتاب جسته هر کلس در مشیت شمع
شش فنادیل اسبانی هر سراب نزار اکیشین سلال نوید رساں عبد حاد دایله
سراط اشش فله نعل فام مستقر الخلفه اکبر ا که باز مردین حصار سبع مسند
بر سنه مشیت کوهی باله ایست و حیدر منور که بر مینقان سحاب رحمت بر با
مشیت مبین یاد ایره ایست گرد مهر امور که بر نمر شمع امطار کرامت نشانی
مشیت منین بهما بهشتی قصر بیت و الا از یک لودی لالا که از سراسر اغاز منور
دنیا مسجدی سراسر از سنگ نمر مر مصفا عیل آل بروی کار نباده
و از بد و ظهور عالم معبدی سراسر پامند و بجل نظیر آل حلوه ظهور نداده بفرمان
خاقان سلیمان احشام و سلطان خلیل احترام چهره افزوز مسلمانین بایسته

سالی جہاں شہید شہادت مار گاہ ظل اللہ جلایں سادہ موسس اکراں صلاحت
 درخص میات عدل و رانت کہ تمیں قد مشن ہمار آسمان ہر اراں مار دادر نورش
 اسان رانار میں مرادان سار تک و دولہ راور عس حدتس و دام سار می ملک
 امت رانہ حال طلعت کمال ہوا داری مادہت ار حاک در کاد ملک خاص و دورہ
 کر می الس و دوج ار آب سمیر و سمن کا ہس طیفہ حوری صفت سالی ملک
 نرد و سوار می اساس عدل رار و باید اری پادام ار حمت تیغ طرہ صرہ کند
 کوار لہر بر پچہ حالس ار فلک حد متنگد اری پچہ حلس اسحہ امیلہ داری پچہ قنک تہا
 دین رور می و مشر یف لواری تر کر دو ان عدل گتری و ملک طراری الوطہ
 سہاب الدین محمد صاعب قران مایے سہ جہاں مادہ عاری سامانہ و در عس
 بہت سال لفر سہ لکھہ رومہ ادا صر سال ست و سسم حلوس اقبال
 مالوس مطاق سہ ہزار شصت و سہ ہجری سہراہہ احکام در سداح احصاں سہ ۱۶۳
 کر فہ ایر و سہاں میاں سب حق طریت اس مادہ سہاں ہجکال رالو میو
 طایعات و اقتسامی حلمات رور امدون کما دوا صر دلالت و ہدایت آرا رور کار
 در حدہ اتار اس حق کر میں صفت اکاہ فائدہ کر و ادا آس یارب العاکین فقط

شیخ عبد الاحد

سہوہ میاں گل فصل موصوف و غلو مطرب و حودت طبع معروف لود مار بچ
 رطب ادبہ فصل ادا حلو نابسلام امیں پامندہ

میر الہی

ساعری ار ساداب رسید انا دس توابع ہماں صہت و راد اصر عہد جہاگیر می
 ہمد آمدہ در سلک ملازمان صاحب قراں مالی انتظام فائدہ دلوائے مشہور دارد
 در مراتب جہاں مرقوم صہت کہ الہی در سہ ہزار و سچا و بہت عوت کردہ و در کس
 دکر خزانہ ام کہ دوس در سہ ہزار و شصت و چہار ہجری واقع سہہ چہا کویے
 کسمیری موافق این سال مار بچ فائدہ

د مار بچ

سب و در ار صحت ا و کر لک گور و آند سحس

۱۶۳

در سر خاک او در باب زمان
جامه پوشید سید چو آن سحر

۱۰۶۳

میرزا کاظمی

از شعرای یای محب صاحب قزاقانی بوده تاریخ آبادی شاه جهان آباد بسیار
حرف یافته در بار شاه صله آن پسر از رویه عطا فرموده و فاش شاید که در سده
برادر سست و چهار دست داده و این بیت با تاریخ وفات بر لوح قفسش نوشته
اند **یک روز دستور می راه فغان سسی منرس** به بسکه آسان است این ره
می توان خوانده رفت به تاریخ این هست

اجای سخن جوگر دخی جان داد

۱۰۶۴

مسجد دامی

این مسجد که بنه در دست مدائی کی مسجد دیشا جهان آباد بر راه مرسل دروازه
واقع است در سده پنجاه و شصت و چهار هجری بنه یافته و بر پیشانی آن تاریخ مرگ و
تاریخ

سکه که گشت این مسجد از شرف مسجد گاه اهل نظر
سال تاریخ او حذر و گفت گشته آبا و کعبه و دیگر

۱۰۶۵

حضرت سید

در سده هزار و شصت و پنج بقدر طواف کعبه میرفت در راه مسافر و اراک
سده تاریخ و فاش از بحیر الواصلین نوشته شد

تاریخ

مرد و بنادین و قدوه کون و مکان
میر با می سر شد آفاق از لطف خدا
ساعت روز و به و سال و حال
صبح ششمین شوال مانده داد جان

۱۰۶۶

شیخ نجید اللطیف بریا پور

در سده هزار و شصت و شش و پنجاه ساله با دشت به شیخ حیدر آباد مسج
سده بود و بر با پور فوت شد و در آن بلده مدفون گشت تاریخ او مسج

شیخ اسماعیل خشتی الکبریا بادی

او در راه رمضان سه بکر هزار و شصت و شش سحری در اگر ادا و ب کرده و
در احوال خود کرده

ماریج اگر کتاب محبه الالهین

سبح عالی مقام اسمعیل
گفت تاریخ نقل امان
برده اصل حشث بود دلیل
با جرد و سس و حب اسمعیل

ایضا

سبح و الاحساب اسمعیل
در ده صوم سال رحلت او
بود مجروح اعیان و بهجت
حرم قدوه مساج گفت

نواب سعد الدین خان وزیر

یکی از مستعدان ان کسار ساجهاں بود و ساریج است و دوم حمادی النایه
سال هزار و شصت و شش عارضه بود و پنج نهمه جیل و بهشت ساکنی اریک
مهاں رحلت نمود و لطف الله حال سرس که باره ساله بود و خلعت
به صدی و صد سوار و اسب یافت

نواب علیم دان خان امیر الامرا

یکی از جوانان عده و کارنده - نگاه ساجهاں بود و در سه هزار و شصت
و شصت سحری نهمه و عارضه اسپهاں از حدیب ماد ساه رحلت کبیر
آب و هوای آکا بحر حسن سار کاری داشت و یافته دار ما حیواره سار صفت
و نابوائی کشتی سوار سه بهاره رسیده بود که در دار و هم حساسه مذکور بود
ان جهاں نمود و سار الش لاشش و را ملا سوار سوده در - و سه و الده اشخ و ل
ساخته چهار سوار که آشته بود و را بهیم و عهد الله و اسمعیل و اسحاق

چند ربهان برهمن

در سنگ ملار مان ساهراجه محمد دارا شکوه سیر ساجهاں ماد ساه سوده
سستی گری انتظام و است مشات - نکات که باطل رمال خود سوده جمع

ساحه و حجره بدین بیکین برداشته و دیوان اشعار بنزد او و بیشتر اشعارش بطرز قدیم
تجزیه است بر همین در سینه هزار و شصت و هشت و در مرآت الحیال بر توم
که او بعد از قتل داراشکوه ترک نوکری نموده شهر سار سن رفت و در اینجا در
الف و ثلث و سیمین فوت شد نفیست که شاهزاده روزی بر همین راه گذشت
بادشاه بر و بادشاه گفت که از گفته خود شعری بخوان بر همین این شعر خواند
سعدی مرادلی هست بکفر آشنا که جندین مار بخاکم بر دم و بازویش برهن آورده
بادشاه بر اسفت و گفت که کسی تواند که جواب این کافر برساند افضل خاں
که حاضر بود پیش آمده این شعر شیخ سعدی را خواند
چون بیاید بنور خورشید بادشاه تبسم کرد و هیچ گفت از دست
سین گرامت بخانه امرا ای شیخ اگر خراب شود خانه خدا اگر دو

مسجد جامع شاه جهان بادشاه جهان نما

این مسجد عایه که تائید ندارد و بقاصد هزار کن بادشاهی از قلعه شاه جهان آباد
سمت غرب واقع است خونیله و لطافت عمارتش از کهنه و تقریر بیرون است
بنیاد این مسجد لطیف بیکم شاه جهان بادشاه بتاریخ دهم شوال سنه یک هزار و شصت
هجری مطابق سال بت چهارم جلوس بجنود سعد الله خاں دیوان اعلی و نافع خاں
بنگال مان نهاده اند و در مدت شش سال بصرف ده کبره روپیه صورت انعام
بدیفته بازده و در او و این کتبه برین دروازها مقوش است

کتبه بر دروازه اول از جانب شمال

عزیزان شهباشاه جهان بادشاه نهی و زمان کیهان خد که کنورستان کیتی جوادند
که دون نوان موسس قوانین عدل و سیاست مشید ارکان ملک و دولت بسیار
دان عایه فطرت قضا و زمان قدر قدرت فرخنده رای حجتہ منظر فرخ طالع بند
اختر اسمان حنیف انجم سپاه خورشید عظمت فلک بارگاه

بر دروازه دوم

منظر قدرت الهی مورد کرامت نامتناهی منظر کلمه الله العلیا مزوج الملة الحنیفه
لجبار الملک والاملاطین خلیفه الله فی الارضین الخاقان الاعدل الاعظم والفا

والله ان الاصل الاكرم ان الطهرت هب الدس محمد صاحب فراں مالی سا جہاں بادشاہ
 ماری لارالب - ایاں دولہ مصورہ دا عدا حشرہ معہورہ کہ دندہ نصیرت صیش
 ارشعہ الوارہ دایہ اما لہر مساجد الہ

رد در دواہ سوم

من اس مالہ و مالہوم الاحر مسیرت و انکہ صمہ عدی کر من ار اسعہ مشکاب تراب
 احب السلام دالی الہ ساحد نامرورج مدیر این مسود کوہ اساس کر دوی محاس
 کہ کر کچہ السید استس علی القوی میان میان مایہ ار اومت دیمہ دالقی اے الارض کوہ
 یانہ عمو کیا ر اسوار او مہ منک ساس ار طغاب اسمان کہ شتہ دشدم
 طان سپہر ساس مارج کیواں پوسہ

رد در دواہ چارم

گرد طان دقتہ معنورہ اس جوئی تان ریح سواں کف عیہ ار کنگاں دستان
 مردود می بہہ گر گردن منودی کس طان لودی کر حقش بودی کہکشان
 دروغ سمہ مس طان جہاں مایس پوشی محس مصابیح سموات رو لو کس کند عالم
 آرایس نور افرا می فادیل حیات مہر سگ مہر سس حول سحرہ مسجد افقہ
 سرقات

رد در دواہ خمس

مقام قاب دوسین ادا دلی محراب فیض کشتہ تن امد صح صادق کا دہک
 سارت رساں و نقد جارہم مس رہم الہدی الواب رحمہ آنا یس صلائی و الہ
 یغوالی دار السلام بماسع خاص و عام رسایہ مبارک سہر مدارش کجا کہ الہ
 احمو المحبی ارہ روان کہند سرورہ نام گدرا میدہ صفع رصیع اصغایش سات کاہ
 ردوایاں کرہ اطلاق

رد در دواہ مہیاہ کتہ مائادی خط طہر اوتستہ

رد در دواہ ہفتم

محس دسج دلکایش سجدہ کاہ پاک مرآدان معورہ خاک روح فصای مض امتنا
 و طب ہوامی روح افرا یس ارہ و طہرہ صواں حکایت کردہ وعدہ بیت ماہ معین قرص

و نسین لطافت آن اس از حیند سبیل خبر داده در روز جمعه دهم شعبه ثوال سال
 هزار و شصت و شصتی سو افن سال چهارم از دور سیوم جلوس بهینت مانوس است
 حخته

بر دروازه نهم
 و طالع است البته سر باره اتبا و سپر اید تا سبیل ایست و در عرض مدت شش سال
 سعی کار پردازان کاروان کار گزار و فطر اعتقاد و اتمام کار فرمایان صاحبان
 و بذل جود و جهد استادان ماهر و الشور و فخر کوشش شیفه کاران جابک دست
 صاحب هنر و اتفاق مبلغ ده لکجه روپیه صورت انجام و طراز اتمام پذیرفت و مقارن
 اتم در روز عید فطر

بر دروازه نهم
 این قدم اندس بادشاه قتل الله صایحه بیت خند آگاه رب و ربینت گرفت
 و با قاصد نماز عید و ادای و ظایف اسلام چون مسجد الحرام در عید الصبح در محضر
 ام کردند و میانی اسلام دایان را مستانده و رضایت گرفتند و فیوض سیاهان
 سکون و مسالک نوزوان کوه و دماحول را آراستد عمارت بایر رحمت و جود
 را آئینه بهر

بر دروازه نهم
 و مرآت خیال در ششم نکته و حیای کنه از ان در ابع و هر دنگرت پردازان نظم و اثر
 که سوانح نگاران رایج ارباب ملک و دولت و ضلیح شناسان اعیان مکتب و
 قدر سلطه مراخته مغای بایں شکوه و عظمت بر زبان قلم و قلم بزبان مکتب شده و در از نه کل
 هستی و طراز نه بلند می و سستی این منمان رفیع را که قره العین پیش و نیست بخش کار
 افرینش است

بر دروازه یازدهم
 پایدار داشته صدای سبج سبجانش اینکا و آرای ذاکران محام ملکوت در
 تملیل مهلائش بهنظ افزای بر معنکفال حوامع جبروت و اراده روسن منابر
 محمود جهان را بچله دولت جاد و پدر از این باد ساه داد کردین پرور که بهافش

معدن مبارک کس اواب اس و اماں بر روی رود کار کا و سب ایسہ دارا
عج الحی و سلمه ۴ کسمہ نورالہ احمد فقط قطعه تاریخ اس مسجد جنیں نو

تاریخ

من مکرم کہمہ لکس احمد گویم کہمہ	جسہ او او عاصی سید اس آستان
بر لواح او جدول عالم الہدی کہمہ	صح را کرد و لعل گشت حیرت درو
مسجد اس بہت می رہمہ انجمن	حکوت روحانیان را سمع باید و جان
دست اسناد و صافا مار و حاسل	رو صدق اند آئادہ گشت از بہر کال
مست دروی حاصل اوقات اہل کاس	حسرو عائی مالی صاحب قرآن سبحان
در مای حیر اس سنی کہ دار دہشس	حاصل کال حملہ خواہد گشت از ہر کال
بہشتہ اند اسلام سب کہمہ	مسلکہ گاہ آہر دما داحاسل عارداں
مسجد کال کہمہ ثانی بہ تاریخ	فقد حاکم آمد مسجد اہل جہان

۱۶۶

عدد دادہ تاریخ از روی حساب احمد ہر اردہ صحت دہمہ مسودہ اکیا مسودہ ہر اردہ
صحت دہشس بودیع آمدہ لکس حوں طیلے ار کار حکایکے و حلانادہ بود بطر حورت
تاریخ حکم ماد سادہ وراں سال داخل بودہ سند و سند اس مسجد در کج حوںے بہت
دا اسفادہ رسہ کمال صفا تر بہت مانده

محبوسی شاہجہان بادشاہ

اراکا کہ شاہجہان بادشاہ سر رکت خود سہرادرہ محمد دار اسکوہ راویلے
عہد خود سہرادرہ دیگر سہرادرالش خصوص محمد اورینک رب سہرادر کہ سہرادر
سویہ بود و ام ہادی عداوت میدا بستند تا دیککہ در سہرادر سہرادر و صحت ثابت
بحری بادشاہ میا رہ شد محمد دار اسکوہ کہ ویلے عہد بود و لطم و سنی سلطنت بطور
خود ساختہ راہ آمد و رفت احبار از ہر دیار مسودہ بود و لکس آل احول
بہار در امور سلطنت افتاد و عالمگیر کہ در دکن بود و در بہت و حوا امردی کوئے
صحت از سہرادران دیگرے را بود و مدام حوال بادشاہی در سہرادر بہت
را عہدت انکس سہرادر اس سہرادر ہاں امرالامرا و دیگر امرار امواں سہرادر

شکری عظیم از اورنگا ماد بر سر محمد دارا شکوہ کہ در قلعہ اکبر آباد بود فرما اسم در در جنگ
اول تبارخ ہفتم ماہ رمضان در موضع قریب دہو پور کہ وہ کردہ از اکبر آباد دست
دارا شکوہ رو نمود و تا چند روز ہمیں آتش در کاسہ بود تا آنکہ دارا شکوہ منہزم
گشتہ بجانب اکبر آباد مشتافت و از انجا فیہ شکست خوردہ دم سلی رفت و از انجا از خون
عالمگیر سوئی لاہور و بہر کہ روانہ شد و اورنگ زیب اکبر آباد رسیدہ و راہ را چاہیے
یاد نہ بنارنج ہفتم رمضان سنہ مذکور پیدر خود را بطور نظر بند محبوس نمودہ و
نخت و ملج کرد و پرتارنج ابن معاملہ کہ مولف بطریق تعقیبہ جست طبع آزمائی گفتہ بود
در یہ جام ثبت نمودہ شد

مارنج

کرد محبوس در راجستہ عالمگیر
داد این حافظ سنبہ از بشارت دلم
کفتم انجا از بھر با یکی تاربخش آنکہ
بیج مہفت نہ سر اور پسر اور اور
بی تا نال سر آہی بکشید و فرمود
دل من گفت کہ حیث این پسر بنیم
مشکل این بہت کہ ہر روز بہتر بنیم
ہمہ اتفاق بر از فتنہ و شدہ یک بنیم
بیج جہری نہ پسر را بہ بدو یک ہم
بدران را ہمہ بد خواہ بدر می بنیم

۱۹۸

یعنی اگر ارد و مصرعہ آخر کہ بکزار باشند و چہل میشو دعدہ الفاظ نامل و عدد سہ آہ
کہ الف باشند و ہر دصد و ہفتاد و دو و بیشتر خارج نمودہ آید تارنج بر آید
ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ ابن شاہجہان
بادشاہ غازی

منصب یکمیدہ یار و ہم ماہ ذی القعدہ سنہ یکہ از دست و مشہ ہجری کہ مطابق
روز اسماں بس ہفتم مہر سال شصت و چہار الہی موافق بروز شہر یوہام
آماں ماہ جدایہ سال پانصد و چہل و یک ملکست ہی مطابق روز سہوم از قلمست
قدیمی سال ہند و ہشتاد و ہشت یزد و جردی مصداق و ہم شہین الاول ماہ
ردمی سال یکہ از ہند و سی و یک اسکندری مطابق و ہم اکتوبر ماہ اکبر بر یک
قدیمی سال یکہ از ششصد و نو زدہ عیسوی از بطن از چند با نزدیک ملکست بہتار محل
نواب آصف جاہ برادر نوز جہان بیگم تولد پذیرفتہ و این قطعہ ملک الشعرا ابوالمظفر

قیم بعد جلوس مریدوں کا لکھنؤ براہ ریکہ خلافت در مارچ ولادت او گھنہ

مارچ ولادت

دو اور دسواں سال جوان
 حلقی بھو مہر عالمی
 پنج صاحب فراں مانے بہت
 کوہر بختیارد کر نہ حساب
 اس اور یک رس کرد فلک
 بخت ریں مانہ گت عمر حیا
 چون مابین مرده افتاب انداخت
 اسر حوش پر ہوا حیا
 طبع در ماہ سال مارچیس
 در رم افتاب عالمی
 چون در سند بیکہر اور و چیل و شش بحری تاریخ است و سوم ماہ دی الحجہ مطابق
 دہم اردی بہشت روز دوشنبہ عقد ازدواج اور یک رس مادر شہزادہ نوار حال
 اس کو اب آصف جاہ معقد کردید طالب کلیم تاریخ این حس در سال منظم آورده
 مارچ کہ حد اعلیٰ

جہانگیر سال ہر م ساسیٹ
 کہ کلنا ننگ غنس کردوں رسیدہ
 فراں کرد سغین دولہ بچہ
 کہ سال فراں حس سال
 فلک رتنہ اور یک رس بچہ
 سرافراز ماہید حاوید
 بہاں برومند ساسی کہ دل
 جو اعمال در سپاہ آتش آہمیدہ
 فلک گفت تاریخ حسن راس
 دو کوہر رسک عقد دوران کیدہ

دسواں نوار حال بد کوہر اعظم امرا می شاہجہانی نو کہ مصعب چہرا بی اجہرا
 سوار دسہ ہزار دولہ سپہ سرد فراری داشت وار طرف ساہرا دہ محمد دار شکوہ
 در حاکم عالمگیر دسواں معرکہ مصافحہ راستہ سہادت رسید

جلوس

در ابہدای ماہ رمضان سہ بکھرا در مسحت و مسج بحری مجد اور یک رس
 در حال ساری یدر مار اور بر بڑک خود مجد دار اسکوہ محارہ سوار تر بود
 اور امنہرم ساحت و در حدود شاہجہاں مادر شاہ را محسوس کردہ عمال
 سلطنت و فرار دای بدست خود آورد و بیس اردو ماہ مارچ غزہ دی انعقد
 در جمعہ سال بد کوہر مطابق یار دہم امر داد ماہ الہی سال یکصد و سہ اگر شاہ

موافق بخت هجدهم جولائی ماه انگریزی قدیمی و دویم اگست ماه جدیدی سال
 انگریز در شنبه و بچاه و هفت عبوی و در عمارت و پذیر باغ فیض بنیاد افرا باد
 عرف شالامه بکانه مجلی بهون در عمر چهل سالگی برسد بر سلطنت حکومت
 فرمودند و بار دویم ساعت نیک اختیار کرده و لوازم جشن چند و اندر ترتیب
 داده و در یکشنبه بخت چهارم ماه رمضان سال هزار و شصت و نه مطابق
 بخت پنجم خورد و ماه الهی و هفتم خورد و ماه جلایه سده پانصد و هفتاد و یک ملک
 بر اورنگ شاهی است اما از تاریخ پنجم ماه رمضان سال گذشته که برادران
 فتح یافته بودند تاریخ جلوس خود مقرر داشتند بدینسان شاه جهان بادشاه
 از کمال زبان کوه بر فشان بر تاج میباده که آفتاب عالم تابست صورت شکل
 و دامن کلر خان که صورت میم با سده افزود و فرمودند که آفتاب عالم تابم و دوبر
 حضرت خراسانی این تاریخ یافته و شهباشاه فلک اورنگ و دستخشی دیگر این
 باو و سده اورنگ بر باد سپاری و دوبری و ریب اورنگ و تاج چهار رنگ
 یافته یکی از حصلا و باو شاه ملک هفت اقامت یافته و سید عبد الرشید صاحب
 فرنگ رسیدی درین آیت تاریخ یافته و الطیور العد و الطیور الرسول و اوایله
 الامر منکم و ملا عزیز الله خلف ملا محمد تقی مجلسی اصفهانی تاریخ درین آیت یافته
 ان الملك الذی یوتی من لیسایا و مودنی ابن بیت و تاریخ جلوس گفت

۶۸

تاریخ
 چون زمیض مقدم آورید و اورنگ شاه هفت اورنگ تاریخ جلوس
 و ملا شاه این تاریخ در لقم کشیده

۶۹

ما سنج
 صبح دل من چون کل خورشید شکفت حق ظاهر شد غبار باطل برافت
 تاریخ جلوس شاه اورنگ مرا خل الحق گفت الحق ابن راقفت
 دستخشی در تاریخ جلوس کنایی نصیفه منوده در نظم و نثر که از هر فقره و موعظه
 تاریخ جلوس استخراج می باید فقره چند از ان نوشته بشود ۱۰۶۸
 بسم الله الرحمن الرحیم الوکیل القدیم و از جمیع فقره سال جلوس بحرا

۱۰۶۹

سدا اند + الحمد لله الرب الکریم السہود + و در دنیا معدود سربا و بی امم سرگرد
معدود + و در آل آن زنده اہل شہ فی عمریہ العوہ + و بر اوصیای آل ماہ کریم
سہر خود + اما بعد این قصہ کہ در مصافحت کتب کون و مکان فی رسول اہل صفا
مستدرک زین و زمان + و ہر یک مضامین این عزل میرا بیج حلوسہ است و احاد
و عشہ اب و مات مضامین اول باب پس بب را را احاد و عشہ اب و مات مضامین
مالی حد و امت و حروف مصرعین بہ بہت اول میرا مساوی بہت

ماربج

۱۶۸ اساس عالم محمد انصاف ہر دو جہاں ملک بہاہ و رسل باج و امیا سلطان
۱۶۸ شمع کون و مکان احمد رسول اللہ سادہ ما موران اسفیع رہیں و رہاں
۱۶۸ سواد عین ہدایت امیر ملک مغل سرک کل رسل رہما می کون و مکان
۱۶۸ خلافتہ دو جہاں ماہ ساطع نوراک سہ جہاں و فلک تدر و حجت
۱۶۸ سمار علم و سجا و مہ جمال و کمال سادہ ما حورماں کا سمان مدیہ حلال
۱۶۸ سحاب خود و سہ سادہ مالک نور امین ہر دو جہاں داد دہہ و دروہاں
۱۶۸ سادہ اہل سوت بر بہار علو کل مراد مغل اسرو می نکس حال
۱۶۸ اسطاع دین و جہاں قیام صفا معراج سہر محمد و عطا شمع عالمیا
۱۶۸ اکمال رہد و دروغ اسرو می موجود اس جہاں خود و صفا مصطفیٰ رفیع ال
۱۶۸

کعبہ دارین سلطان اصنامی کائنات + و پیل و سین رہبر موجود اس + +
شمع مغل احمد محتسبی ہر حجت عالم کعبہ اصصفا + سہ و دروہاں
محمد مصطفیٰ + صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم + + + + +

شکل مهر اورنگ زیب عالمگیر بادشاه غازی



در مهر مرصعه بود که در روی سکه این بیت مسطور شد سازد و نصب گشت
 در روی اسفند بجای لوط بدوینر کلمه مهر میر قرار یافت

بیت سکه
 سکه زد در جهان چو بدر سیر شاه اورنگ زیب عالمگیر
 تاج خط و اتمام قرآن

چون عالمگیر سکه هر اردو هفتاد و یک سکه در قحط نمودن آیات قرآن
 فرمود در تاج آن سکه یک فلانسی یافتند و چون در سکه هزار و هفتاد
 هفت انشام نمودند برای تاریخ آن لوح تخریب یافتند
 فتح یافتن اورنگ زیب بر شاهزاده سلطان جهان
 سلطان سباج کینه دینی شاه جهان با دشاه بود و ولدش روزی که
 چهارم جمادی الاول در اجیر سال هزار و ست و پنج هجری و قریب
 بعد از نیمت دارا شکوه باراده جنگ شکری فراهم آورده از ست
 نگار که صوبه واری انولایت بدو تعلق داشت هفت فرمود و عالمگیر این

چرخشند انعم دفع او با قوت عظیم کوچ نمودند و در کجوه که مارده کرده عسیر
 از بلده الله آباد فاصله دار و قلمی در تین دست داد و حلی عظیم رو نمود و سلطان
 استیلا سکت حورده نظر به کاله کریمه این مستح ساریج نور و بهم ریع الاول
 سید هرار و شصت و بهم وقوع مافه و صیر ساعه که بعد از این مهم موجود بود در عین
 کریمه سوره که تاریخ این فتح معظم سوره از نظر ماساه گذرا سید و دهرار و بهم
 صلوات آت یا مت

مار یج

امی حیرت و سوره متارک مادا موسسه ساریج مبارک مادا

مستم ریه سکوت محنت تاریخ دل کعب سود فتح مبارک بادا

بعد یج حس الحکم عالمگیر سرورک اد سلطان محمد و میر حله ماحا مال سلطان
 رانغب سوره و آن سار از مثاله سر کریمه در اراکال رعت بعدار سر کریمه
 راس لے جیه سال راسه اندمار او را معه اعیال و اطفال سرستی سوار سوره
 عرق در یابی و ساساح و اس واقعه در سید هرار و بهم فتاد و یک لوقی آید
 شهادت شاهزاده محمد و ار اشکوه سیر بزرگ شاه جهان بادشاه
 اس سارزاده حوس حلی و هر دو صاحب تحقیق و آرد و مشرب بود
 و سب سحت مملکات ساه علفه ساه میر لا بهوری داده بود و حال و دل اعتبار
 سرشد میر کرده سب و در و بهمتن مصروف تحقیق معارف بود و هرگاه که ار
 سراد خود عالمگیر هر بیت مافه متزار سر درار اعتبار کرد و طرف ولایت بهبه کریمه
 عالمگیر مردم در بے او و ساساد د بے و در بحر حیرایه و سر کریمه ایله مسعود
 بود و آخر ار اچا بصورت کجرات رفته و جمعیتی بهم رسا سیده ماما میر آمد و حیکه
 عظیم میاں او و عالمگیر و سوره و مار شکست حورده سوار کرد این واقعه در ماه محماد
 السابله سال هرار و سحت و در داده بعدار ان اطراف بهکر رفته و در
 داشت که نقد و رور که تاریخ است بهم در میان سال مذکور به سحت ملک
 حوال که سار کست و دوم سوره شش شپهر شکوه منصور عالمگیر متزار
 تاریخ ستم ماه د بے الحجه و در سیه که مطابق ستم شپهر بود و در بے

رسیدند حسب الحکم عالمگیر قلعہ حیدر آباد کہ قریب دہلی بہت محبوب و سستہ
 و چون اور رسیدن دار اسکوہ بندر ششی عظیم و سستہ میداشدہ بود حکم
 شدہ اور افضل مانند جہانچہ در شب بہت و یکم فی الجملہ سہ ہزار و نہشت
 ہر دو ہفتہ و یکم بتاریخ عہد محرم سہ ہزار و ہفتاد ہجری مردمان سخت
 در محبس رہندہ آن بجارہ را شہید نمودند بعض اورا موجب اسارہ عالمگیر بقبر
 جنت استیلائے ہمایوں مادر شاہ قلعہ کردہ در تہ خانہ کہ زیر کینہہ سر قداح حضرت بہت
 و شاہزادہ و انبیاں و شاہزادہ سر اور پسران عرش استیلائے جلال الدین
 محمد اکبر اکا مدفون اندرین نمودند اور او و پسران بودند لڑ بطن نادرہ بیک بہت
 سلطان برویز یک سلیمان شکوہ کہ بعد شکست بدر کر بخندہ و در ملک را جو رہے
 مکر متواری بود و در راجہ اور او سہ ہزار و ہفتاد و یک گرفتار ساختہ مردمان
 عالمگیر باو شاہ سپردند و در قلعہ کو اسیار محبوب و سستہ ماند و دیگر می سپہر شکوہ کہ ہمراہ
 بدر دستگیر شدہ بود و نیرو و ران قلعہ سفید ماند این تاریخ نغیہ در شہادت دار شکوہ
 از مولف این اوراق بہت

تاریخ ۱۰۶۴
 عقل با بے ادب گرفت و گھنہ قتل دار اسکوہ شد تاریخ
 و این تاریخ در شہادت اور از مجملہ الواصلین نوشندہ شد کہ از ان شدہ
 است تاریخ میا پاد -

تاریخ
 آنکہ شاہ بلند و قبائل بہت رتبه اسس و مقام ابدال بہت
 شاہ دار اسکوہ نامش بود در کمالات شیع جانش بود
 جمہ و عزہ و ما ہا شدہ بود و در حال آن معتذر
 سال تاریخ قتل آن شدہ در شدہ رخ صاحب بہت برین
 مرقد آن قبیل عشق اللہ بہت در کینہہ ہمایوں شاہ
 و این اشعار ابدال دار اسکوہ بہت کہ ہنگام شہادت از زبان
 بر آمدہ

که یکی از رجال ثوابی کشمیر است و در برابر کوهی واقع شده که آنرا تخت
سلیمان گویند باغی در نهایت وسعت و تکلف با عمارات عالیه بنا نهاده دوران
باب گفته پیست کوه ماران بکر محل بدخشان دارد و احمد حسن بخت کی تخت
سلیمان دارد و آن باغ را چند ستای نام کرده و در اینجا ایش را نامی از
کوه می افتد و ملا شاه دوران باغ اقامت انداخته تخیل تمام رایت میکرد و در
چنان دامنش که هرگاه خبر شریف آوردن پادشاه می شنید عی در دست
گرفته بسیر خبا بان معقول میکرد و دستاوه ملاقات میکرد و درین سبب
فرزان نامی با اکثری از امرا اعتقاد معطر و دامنش و مفرمود که نه دست
و در شاه اندکی شاه جهان و دیگر ملا شاه را بعد محبوس شاه جهان و قتل
منتهم بالحدود و عاقلیر پادشاه در اجیر او قهر از کشمیر طلب حضور فرمود
اولا چار شده بلا هواد آمد و در انجای راه را باغی مشغول بر تاراج جلوس
درین مرقوم شده بداد سلطنت رهلی رساند و چون بمطالع پادشاه در اندک
حضور مدفون گردید و حکم شد که در راه دور باشد و در مرات جهان مارقوم است
که او در سنه چهارم از جلوس پاکه بال هزار و هشتاد و هجری و در راه دور رحلت نمود
و مرقومش در اینجا است و تاراج خوشش به لوح قبرش مکتوب شده
و او ملا شاه بر تاج جهان و تاراج که در حجره اواسطین مرقوم است و از آن سال
هرار و شصت و نهم استخراج می یابد انیت

تاریخ

مقتدای زمانه ملا شاه	نور الهه قبر و شراه
پیشدای محققان بوده	رهنمای مدققان بوده
از مریدان شیخ میرش بود	حای غریب بکاشمیرش بود
پاس الفاس کتب او بوده	بعض عرش و قعرش بمپوده
عقل تاراج آن خدا آگاه	گفت محبوب قلعه ملا شاه

مولی مسجد شاه جهان آباد

این مسجد سر تا پا از سنگ مرمر است و بکرم عاقلیر پادشاه در سنه دویست و

ماقتہ نصف یک لکھہ دستت سرار روپہ و عاقل حال تاریخ ان یامہ

تاریخ
ان الساعدہ ملائکہ موسع اللہ احد

مسجد سجاد پتور

در مراب جہاں ساسطور مشبکہ سر دوش مکالی مار باد سادہ در مراب
خود سیدی عایلی در ملکہ سہار بیور برای شیخ عبد السار تہمہ ساحتہ
دوسہ دیہ وقف حدہ آن سرمودہ نودہ و مسیدہ کور سرور در مور و العفایہ
امام و شہور حراب و ویراں سدہ نودہ در آواحر سلطنت شاہجہاں بادشاہ
شیخ عبد السہاں صبحی کہ از احقاد شیخ عبد السار نودہ در ال مسجد حراب ساجہ
در نودہ اصحاب سکونت اعداد نمودہ لغیر و فائدہ و عبادت و ریاضت سادہ یک
در سدہ ہزار و شصت و پنج کہ مرہ ثانی عصر حال لغیر و عبادت و ریاضت سادہ
کردہ در ری حدہ شیخ عبد السہاں آمدہ مسجد را حراب و ویراں دیدہ اربانی
در سال سہای او سرسد و کماہ را کہ سرسک کندہ نودہ و حوائدہ متاثر کردہ اب
در دیدہ کردہ و اپید و ہماں رور سہای تغیر مسجدہ مسکاراں ماکید نمودہ تا در اندک
دست مسجدی در عاب صفا و کمال مراب سر سد فضا و شعرا مار یجہاں
در ال حدہ این تاریخ مشبکہ کہ در ال سال ہزار و ہفتاد و اسخراج می یابد

تاریخ

ہزار گلشن فصل و گرم عصر حال کہ مارہ سدہ سجاد شش کلشن خود
جہاں سرور ہی آسمان محدود علا کہ کوئی سکی را سہای رور کار ر نودہ
سہای مسجد علی اساس طرح احداث کہ آسمان مدرشن جم سودن آسجہ
نومست سرورق و ہر فائدہ مارحسن فصل واحد سہاں شہای کچہ نودہ

و ہوں فصل و واحد از احوال شیخ عبد السہاں نودہ و تہمہ این تاریخ طاہر
در شیخ عبد السہاں در سدہ سج و تمایس و الف نوب سند و تاریخ نویشن
۳۶۹
ان شیخ عبد السہاں پناقتہ اند

شخصیات مصر

اصلش از درنگنان است و از منی بود در آن تحصیل فنون شنی منوره بکسب
تجارب پرداخته و مایه مر او ان کرد و او در وقتی در اثنای سیاحت به هندوستان
عاسق شد هر چه دانت تاراج نزد دستر عهدت بهر خرد نگذاشت از ان باز
برپا زبستی و بول و غایط در نظر خلق کردی گاه گاه مکر شعری میکرد به باعیت
او مشهور اند و بیشتر با عی می گفت و از شکوه بسر کنان شاه جهان بادشا
ارزاه موهی او را دوست داشتی و دمی تفریب او کرده طلب حضور فرمود
چون داخل اردوی معلی شد پادشاه عنایب خان را برای تفتیش حال گفت
و گرامت او فرستاد جان مذکور آمده و او را دیده باز گفت پادشاه از گفت
و گرامت او پرسید عرض نمود بر سر در به کرامت تفتیش است
کسی که ظاهر است در وقت عورت است و در او ایل علوسس عالمگیر پادشاه
او را تکلیف لباس کردند او از نظر ما خولیاش در انداد عاقبت در سده هزار
و هشتاد و دو مبعری الفتوای علمای زمان بقتل رسید و بعد در کشتن سر و این
رباعی بود که از ان شایبه انگار معراج لازم می آید -

رباعی

انگوسه حقیقتش باور شد خود بین نراز سپهر پنهان در شد
ملاک وید که سر شد احمد بفلاک سرمد کوید فلک با حمد در شد
چون او را نکشتگاه بر دند و جلا حاضر شد و خدا مست که بموجب دستور چشمت
را به بندند سرمد از ان منع کرد و بجانب جلا نگاه کرده تبسم نمود و گفت
تو بهر صورتی که می آئی من ترا می شناسم و در انسن ایسین مترجم باین
ترانه گشت عیالی شن بود عیال بره و دست از ان نمیرد به تیج از سر ما
و اگر دند پس مردانه سسر بر تیج نهاد و جان و داین دو بتایج که یکی از ان
میرد سنت از مولف این ادراقی است

تاریخ

چون دل من سال قتل سرمد دیو حجت گرفت خرد آه آمد سرمد دیوانه رفت

۱۴۲

نور محمد بن سردار سرتاجی کو سال مسلسل سرمد سرتاجی

دایرہ اساتذہ در تاریخ سہادت اود کہ سال ہر اردو ہفتاد و اسی استخراج ہے
ماہ مارہم و اہلس لوسندہ

تاریخ

باری حق حکم سرمد نو د و د مار مارح سرمد نو د
ہجو ہر ملک نور ماسے د و د اتس بیاک دراماسے
دات دلالی آن ادا اکاہ نو د میک متیل عس اسہ
کعتہ ام سال نعل ان مقول نو د مقول سرمد مقول

۱۴

بنای سلیم کڈہ

جوں در عهد خلافت عالمگیر بادشاہ در سال ہر اردو ہفتاد و سہ ہجری دیوہ
کڈہ کہ مسعود سلیم کڈہ بہت بلی اعداد مامت مارح آن یا قسد

۱۴۳

اہد ما الصراط المستقیم

نواب اسلام خان وزیر اعظم

نامس سرمد اسلام پشیدی منصب ہراری و اسد و مایا اس
مالک دکن سرمدی داشت در ساہجہاں مامہ سرمد بہت کہ او در نام
مکومت و دساریچ چار و دہم سدال سرمد ہر اردو دسجہاں و بہت ہجری فوت کردہ
معرفہ او در سواد اورنگ آباد معروف بہ و عمارت و سیمین دار و دورد کردہ
الامرا سرمد قوم بہت کہ اسلام خان میر عبد السلام حراسا بیے در بہکام
نظام دکن دسہ سب یکم ساہجہاں در احوال دس کردہ اما غبی کہ ستر
قطرہ مارحی کہ در دوات اسلام خان کہ دال اخلص داشت لوسندہ اسال سا
لہر اردو ہفتاد و تہار سیمی آید قطرہ است

مارح

چفت کرد و دہ اسرا سر دایچ شد نصیب سیاہ
صندہ اس کہ سر و آہ اردل حرمس ماہ مادیک سر کاہ

ناکند هیچ ملک باطنی را / رخت بپوشد کشتی درین جزگاه
 آنکه دوزخ اند ماه تا ماه / همه از اوده دل کد او شنا
 دور زندان افتاب از کمال / مرد یک شد و کمر به ابر سیاه
 سند نفس ناله در کلو بار / همچو بیهوشی مصیبت جانگاہ
 جنت این مصرعه از زبان / مرد اسلام خان دالاه

نواب نجابت خان خانان

یکی از سپه سالاران عالیگیر بادشاه بود نامش مرزا شجاع و نام
 پدرش شایخ مرزا خیر مرزا سلیمان و ایل بدخشان بود و مرزا
 شایخ در زمان اکبر شاه منصب پنجزاری داشت و در زمان اکبر
 بادشاه منصب مفتی و اکتفا و عالیگیر بادشاه نجابت خان را با القاب
 پادشاه و خان بهای هم خطاب میکرد و در آجین شب یوم الاحد چهارم جاد
 اول سنه هزار و هفتاد و پنج هجری وفات یافت تاریخ وفاتش بعد سنه
 یک الف از عبارت رقی الله استخراج می یابد قطعه تاریخ در بیان تولد و عمر و
 وفات او

تاریخ

در هزار و دوازدهم ارد
 باز در چهارم از جمیع
 شصت و سه سال جلای
 سن سالان نجابت شد و چون
 به یکم از رجب نجابت خان
 سال هفتاد و پنج شد بخندان
 هجری عمر شریف انس و جان
 رحمه الله علیه را العمران

ایضا

نصف سال احد چاهم از حیات
 هزار و هشتاد و سه بپوشد بر سر

و العاطف خان عالیجاه سند و میرا عبارت قضا و الله ص ندرت وفات او
 استخراج می یابد و این حید تاریخ از ملک نصیر کنیری مهنت
 باقی شجاع زیاده است معبر ع غائب خان لب از کشت و در دست
 و عم دل روی آسمان بگرفت

وفات شاہ جهان بادشاہ

تہ و سہ سب و ششم ماہ رح سہ یکہارہ ہفتاد و شش ہجری کہ مطابق سب مہوم
خوری ماہ اگر پیری صدیقی مودوم ضروری حدیای سال یکہارہ و سہ صد و شش و شش
بود در طبع اگر اماند و وقوع مافتہ و در و صہ مہار محل کہ مشہور و صہ مارح فی بی ہست و دیگر
ادہوں کردید ایام شاعر ادگی انحضرت ارور و تولد مارور و وفات حضرت حبسکائی
سی و شش سال شمسی و مارودہ ماہ و ایام سلطنت ارہ کام وفات در نا احرار
ماہ شعبان سال ہزار و سست و ہست ہجری سی و یک سال شمسی و شش ماہ
و یک روز و ایام معزولی و محبوس سی و ارعہ رمضان سال مذکور مارور و وفات ہفت
سال شمسی و دہ ماہ و سست و سس روز و حاکم مجروح عمر آن سہدرا اسی سلطنت
سعاد و شش سال شمسی سہ ماہ و سب و سست یوم لودہ و حاکم سال ہست
ہر دو چہاں و ہجہ و در میشد و وفات اعلیٰ حضرت سہ و سس سیاتی قرار
ماہ و سہ مرتدہ او کہ ارملکت سنک سر سہب این عبارت مرقوم ہست

عبارت بر مرقہ

مرقد مورسج مطہر بادشاہ رضوان دستگاہ علہ ارانکاء اعلیٰ حضرت علیٰ سب سکائی و دیگر
آستان صاحب نزار مالی ساچہاں بادشاہ غازی طاب ثراہ و جعل الحب سوادہ
ست و ششم شہر رح سہ ہزار و سہ صد و شش ہجری ار حہاں فانی سرگاہ
جاودانی اسعال کردید فقط شعر ای کہ سجہ در نابوچ او نظہا گنہ انداز اکملہ کی این
نہ مال سہر کردہ سادہ حہاں اما یکہ در مابھی شود و سہد حال این ست گنہ

تاریخ

سال تاریخ دوب سادہ حہاں رضی اللہ تعالیٰ عنہ اسد حان

ایضاً از دیگر

چوں سادہ حہاں حدیو قد سی ملکات سردانت لعمرم حق سبحان

ستم ر عقل سال بار بخت را گھا سردم بادشاہ حہاں کردہ وفات

ایضاً از دیگر

مہتر تاریخ و صالت ار حر کردم سوال گفت بیدل بر سہر قرہ و ان شاہ

دایں چند ایات از کتاب محرم الاصلین نوشتہ

آنکہ فردوس نشانیان آمد تانی صاحب مرام آمد
شاه کینی سینا شاه جهان جوں ز دیاشد معر حسان
ار رجب ماه بود بست و ششم کہ ز شبا ہی شد سحر محرم
سال تاریخ رحلتش رضوان ز درستم عرطله ماه جھان
روضه اند با کبر باد مست هم فردوس عرسن بنیاد مست

غضفر خان

یکی از مسعبدان کسار باد منایه بود به بار حکموست سهار بیور لواحی
دست در انداخته دوبار در رمان سا ججهان باد شاه بقومد اری میان دوا
کامیاب گشته و مرتبه سپوم و عجمد عالمگیر باد شاه به حکموست سهار بیور
در وقتیکہ در صاحب صو کے ٹھٹھ سے ملند ہی داشت ہفتدھم زمی نفس
سند ہزار و ہفتاد و ہفت عازم ملک عقی کر دید لعش اور از شہیچہ آورد
در سا ججهان آباد و د فون سود و ندا من قطعہ در مارنچ د فاب ادست

تاریخ

خان والا ستان غضفر خان کہ بود بردش پیدا سی از ہفت
دست بود او بچاروب کیم کرد حاجت از در و لہا رفت
از سحاب فیض آن دریا نوال گلشن بود و سخی گلگل گشت
کو ہر جان را ساراج اجل گرچہ بہت داشت لیکن بہت
سال مارنچ مہ روشن لقا ہفتدھم از ماہ زمی نقده بگفت

باغ ہزار اباد

چون عالمگیر بادشاہ در سر ادا دماعی بنا سنودہ تاریخ آن باغ بافسند

مارنچ

نکرد باعی بنا شد عالمگیر فیض بخش جھان چہ مہر منیر
بہر تاریخ او جو کرد سوال گفت ہاتف کہ دید باغ جمال
درین مارنچ استباہ مست اگر حرف عبارت باغ جمال گیرند سال ہزار

هفتاد و هفت سر آید و کرکده دیدن مانع حمال نکند بد سال بکهرار و یکصد اسب حراج نام
به معلوم کدام در مست مهت

شیخ حسن بن شیخ نظر الله

مومنی اسرائیل مرید شیخ بهاء الدین میر شعی در سده یکهار و هفتاد و هشت هجری
فوت کرده و متصل جریلی به احمد کش داس در محلی یکگر گران مدون شده به اسبق
عاشق به تاریخ وفات او مت گندی مانان و کس طلا دار و کتاب صراط ایتم
در سلوک او و یادگار مهت

شیخ محمد معصوم

ولد شیخ احمد سر هندی سب میکانا و در سده شمع و الف واقع شده در عمر
سارده سالکی ارجیع علوم و مدون خط و افسر گرفته و جهانی در سلسله مریدان
اسطام یافته در سده شمع و سبعین و الف که عمر شش هفتاد و دو و رسیده بود
فوت شد عریضی در تاریخ رحلتش مریدان نزد رهبران امام معصوم و ماضی
که سداد شعرا ی آن عهد بود و تاریخ وفاتش بدیکوه مانده

تاریخ

حراج حامدان لیس مدان شروع دین احمد حواجه معصوم
سودی کس عقی مقدم و ارس و سانه اما دکهن نوم
رول رسیدم ارسال فایست مداند ر عالم رحمت معصوم

عنی شیری

استن مر را محمد طاهر فونان کرد شیخ محمد بخش فایله بود و مد و طبع و ذکا
و مدون علوم تر اسما و حصره و سبسی می نمودار خط کشیر سحر اسحق و ری و تحویل
مدانده دیوانس محمد مر را علی ماهر رسب داده تاریخ امتدای شعر کس اول
لفظ عنی که حسم خلص او سب رمی آید برین تخلیق سمار محفوظ بود و در غن
عزالی دو سال قبل از وفات اسما در سده یکهار و هفتاد و هشت هجری
در کشمیر در گذشت که پادشاه هند و سقان سیف خاں حاکم کشمیر
که او را روانه حضور نماید سیف خاں او را طلعه تکلیف رهن هند نمودار ابا

منده گفت که عرض کنید که او مردی دیوانه است خان بدکور گفت که عاقبتی را چون
دیوانه بگویم ادنی القدره که میان خود را دیده دیدانه وار روانه تخانه شد و بعد از سه
روز فوت کرده مرزا محمد علی ماهر متبانی مرزا جعفر معالی در تاریخ وفاتش این
قطعه نظم کرده

چو دوشین بن صحبت شیخ کامل محترمانه غنی سر حلقه اصحاب بود ز کتک دانی ست
نهی چون کرد ز مریخ را گردید نایت که اکاهجی سومی وار بقا از دار فانی ست
ایضا از مسلم که شاگرد او بود

۱۰۴۹

ار فوت غنی گشت کیمیه عکین حکم کس شده در ماسم او خاکنین
تاریخ وفاتش از پسر سنده بگو بنیان سنده کجی هنری بر پیرین
ایضا

۱۰۴۹

روشن من گفت قایمی که غنی تر قلت اسکت انت لیس و کیا
اهل دل ای سحر مرک نمیرند کیف میوت الدی یکون التیا
نیت وفاتش جز اسقال مکایه کان القیا و ظاهراً و نقیاً
زندگی دیگر است مرک عمران مردولی عنده من بکون عیب
دل زهر و سال رحلتش چو ملکوت قال لانا ان بفضل حی عنیا

۱۰۴۹

عقیقه که بای کوکله می نام داشت

و در دلی متصل بادی شیخ نظام الدین اولیا بزرگجی است از سنگ مرمر اندرون
آن برج قبرست از همون سنگ که بران ابیات عزرا و لود و دنا نام الدلیا
خوش خط مرقوم است و این تاریخ و عبارت بر قبر مذکور منقوشش که آن سال
یکهزار و هشتاد و استخرچ می یابد تاریخ نیست

تاریخ

سال تاریخ فوت او جستم از دل صاف بسیر پاک ثمرت
آه سدی کتید رکفت بگو باوردم بجور یان بهشت

۱۰۸۰

بای کوکله می بنیت ملایم خان مشه

سید نعمت اللہ نقوی

ار حجاز و حالاتش سالها تراست اصلش از مار لول است بعد از تکمیل لیدم
 بحر مد اراده مساحت نموده مظهره بر کمر بسته و ماسه در دست سیر مایه
 دار صید آن بسته بود حلال مساحت در اتنا می مساحت ملک سکالہ عنوان
 در دست هر اگر کر عرف را حجل در آمد از قضا در آن روز مر سید فادری که مر ج
 و عام آن دیار نموده است بعد از سالس مرک بهاده بود و مر در سالس پسید که
 حصاره سما فالیستین ماری که امت ضرر مود و حانی بدس شکل و صیت مظهره
 کر دماسه در دست حوادث امد اورا تکلف پس ماری کفید این کفیت و حال
 سلیم کر دچون سو کو اراں از تجویر و کفین پرداخته حضرت ساه رسیده مار حصاره
 فام ضرر مود و در و در آن شهر توقف کرد و ماری ارا ماب طلب کرد آمد و
 اوله لهر الدس محمد سلطان سحر ح ملک صاحب مزاران ثانی مافر مدال واکه ی
 ارکان دوله سامریه دی کردید بدو شاه در موضع ضرر و نور که از راج محل ماس
 حنه کرده در دست سرتی داع شده است راجل افاس امد الی کوسد سلیم
 ده دپه راه گانی گلی در سطح دی بر و در صرف مسکر و مکر که بحث سخا و طعام میکند
 ممدال موضع بداب او غار صه و دست داد که بر و دمائی او حک کردید و فاسل
 برار و بهشتا و بهشت داع سدر اما این دو مار که از محرم اصیلین نوشته
 اراں سد مکرار و بهشتا و اسحر ج می ماند

مار ح

شاه عرفان پناه عالیجاہ	نعمت اللہ مظهر الہ
مار لولی بہا ال دلی خدا	رفع اللہ مددہ امد
شن ضرر نور و مو معور	ملک سکالہ کس رو پور
نعمت و دولش جہاں میدا	کر مکر صاحب مزاران ممد
نور دساہ و دل ال سا	کر مداد دماس تکلف راہ
گفت تاریخ لعل ادا نام	نعمت اللہ مہر عدل نام

الضما

اکه در امان بود صاحبش الفی رسیده از حسن سفره چرخ زمین
چون رجوان فتنه رفت مدد البقا سال وصالش بگو قطعت شست برین

مرزا ضایب

امام غزالی طرار ان و علامه سخن سرداران بزرگه ناسخ مرزا محمد علی میر برنجی
و تخلص ادعایب در عین شهاب و آخر عهد چنانگی بری در بند آمده بود و بار مرتبت
مخوده چون اسفندیار رفت بختاب ملک الشعراء می شاه عباس سر در گیا
یابست سر فرس میگو مد که روزی در مجلس میر مغر نشسته بودم سوداگری از قزوین
آمده ظاهر ساخت که ضایب فوت کرده میر موصوف و دیگر اعز که در اینجا حاضر بودند
اصد سس اگر دزد و فقیر بدیده گفت که ضایب و اب یا مفت بی بی که در زمانه تلخ
مر کمر فاس رسیده هزار هشتاد و هجری الهای افاده و در اصفهان مد نزل
حرل میرا که مطلع اسنل است پیشت در هیچ برده نیست و ساسنه نشانی تو به عالم
چیز نیست از روز عالم است خای از تو بر طبق و صبر رسنگس نظر او که کسکه مر مرست
کنده منته و سرگردان بگر ای در هیچ و فالتسر گفته

تاریخ

عنه لیسما لعمه برادر سداست با ما رسیده ابرین عالم بهری روضه دار اسلام
حامد از ادانت اگر دسال عتین ملل کمرار جنب ضایب عالی مقام

شیخ محمد حسن فانی

از اکابر کشمیر و عالمی فاضل و صاحب جاه و پاکیزه روزگار و در حش صحبت بود
چند روز در حدود آله آباد خدمت صدارت داشت و صاحب فزای مالی توجیه تمام
کحاش مریم میفرمود هرگاه فتح بلخ بر دست سلطان مراد بخش اتفاق افتاد
و در محمد خان تخت نشین آنجا حریده بگریخت و اموال وی ضبط شد و در کنت فاش
شس دیوان سنج محسن منکر مدح خاندن کرد یا فتنه اران روز از نظر مادی
افتاده بی منصب شد و باز خدمت صدارت معزول گردید و اناسا لبا و فزای
حاشش بهر گشت بعد از ان تا آخر عمر از کشمیر بر نیامد همواره به در رس و افاده
اشغال داشت و دیوانی از تب و دوده مسز بها خوب گفته گویند شبح را با

اور لوہے کی کشمیر کچی نام داشت و درغات رعنائی و مساب حس و جمال بود
 بہت دلستکی نام بود الفافا ہندراں ایام طفر حال مالم صومہ کشمیر پیر مادی لعل
 خاطر بہد اگر دو ہر جہد اور اسقد و حس مرید داد خاطر شش کاس خود مایل بہت
 آخر غری در جو کچے و سح محس کفہ شہر داد این دوست ارا کحلہ بہت
 حقہ را بہد ارسار و ماد و اماں کچی مرده را در حس آرد پوئی اماں کچی
 بہتہ بچیں کچے سند سہو و سارنج سہتہ شیخ اوستہ مدلتاں کچی
 و در ایام دکر نام او صریح آرد و حوں عل سمع شیخ رسید سار ملہ حلوست
 طفر حال ماشدہ انکاشدہ خاموشی بہد رحلت شیخ در سہ ہر ارد ہشاد
 و یک تخری الفاق افتادہ حول مارچ دولس در نظم بدست بیادہ بود مولف
 اس و در مارچ و در فاس گفتہ

مارچ

۱۸۱

ہالی سال دولس ہر اچو حوالے محمد محس محمد و تم فایلی

۲۹۱

الصلی

۴۹

ہر ماسن ماتخلص ہیرہ محمد و برنجا سود تارخ دوت ابو محمد محس پانی

۱۱

وانت مند خان بنو سوم کچے سفینچ

در سلک افاضل علما اسطلام داشت و در عمدہ ساہجہاں بادشاہ در ہیکاسکہ
 علمرداں حال قلعہ صد مارہ اسد و طالع ملار ماں صاحب فراں مانی مشکتر
 مود ملا شمع رسم بحارب و سیاحت بہمد آمدہ بادشاہ اور اسد بیوت
 طلب مودہ در سلک ملار ماں مسلم فرمودہ و در اندک مد مسطور الطار عاب
 مادساہی سیدہ بخطاب و اسد خان سیدہ ار کردہ بہ منصب ہر ار
 و خدمت محکمہ کی خلعت اسار لوسد و در آواجر امام سلطنت ساہجہاں
 ار منصب و خدمت اسعفا مودہ و در دار الحلافت ساہجہاں انا و مسردینے
 شہد دور امام عالمگیر بادشاہ مور و مراحم مادساہی سیدہ منصب جہانگیر
 شہد فراہی مات و آخر بہ پانہ ہجہاری رسید و مراب حواں مرنوم
 بہت کہ حال بد کور و در آخر عمر معلم اہل مرک مایل کردہ اکثری ارا حکام

تحریرات انجمن تکراری می نمود در ماه ربیع الاول سنه هزار و هشتاد و یک و دیگر
صوبه دارستان جهان آباد بود و در گذشت یکی از سخنوران مابین او یافت
کریمه بنو فنامع الابرار و دیگر می گفته به گفتا بنی شعیب محمد شعیب با و به

خواجه عبدالرؤف

در اکبر آباد متصل مزار پیر کیلانی تربت خواجه عبدالرؤف موجود است که در سنه
هزار و هشتاد و یک فوت کرده و بر مرقداو ابن تاریخ به تعقیب مرقوم است

تاریخ

خواجه عبدالرؤف پاک لب سوی جنت بعد لطافت رفت

ظاهر روح آن خسته نهاد دین کلستان بر زلفت رفت

ناف عیب گفت تاریخش یکی از صاحب شرافت رفت

بعضی چون یکصد و انداد صاحب شرافت و در کنی تاریخ براید

باغ حسین

چون در سنه هزار و هشتاد و یک باغ حسین بنام امام بهام سید السید

تربت آباد ایست موضع جند بود و در بلگرام احوال یافت یکی از سخنوران این

تاریخ بر رسم تعقیب حزب گفته

تاریخ

باغ حسین گشت چو احوال در رخ شد خاطر جمیع محبتش شاد و شاد

تاریخ او یکلف بمن پیر عقل من یای خزان بریده رباع حسین باد

تاریخ سرای بختاور نگر

بختاور خان یکی از امرائی عالمگیر می بود و در سنه هزار و هشتاد و دو هجری

سرای نزدیک دهلی با باغ و مسجد و تالاب آباد ساخت و بختاور نگر

نام نهاد چون تیار شد جمیع مشاعران و صاحب طبعان بایه تخت و تکلیف

تاریخ آن کردند تاریخ بچکان سنه نیفتاد محمد افضل سر خوش مصنف تذکره

کباب الشعر ابن تاریخ بر رسم تعقیب خاطر خوازه ایشان گفته آورد و بادشاه

تا امرای عظام هر که شنید بر سیدار رسیدند و تاریخ مذکور بر پیشانی آتش

تاریخ

در بهارین عهد عالمگیر ساه
سبب تاج و تخت و مختارین و داد
حاج سکتا و رکف سکتا
آردی دیگر از تالاب و داد
چون شد این معجزه و کس
عقل سکتا و مگر بامش نهاد
خواست طبع سرچرخ عالم
سال امانس بر بعضی نهاد
ساده حورم بر سر آید راه رو
گفت سکتا و مگر امانت نهاد

کتابخانه می شاخه زاده محمد اکبر

ساهراده محمد اکبر سید حور و عالمگیر ساه
دی الحجه سید یکرار و شصت و هفت محری توقع آمده و نایح ال یا فیه
دلدایاب عالمگیر ساه و کده ای او در سید یکرار و سیداد و چهار سید
مطهر آسم یکی از سیدان این تاریخ نامه محمد اکبر سید ساهید

فاطمی محمد یوسف ملکر امی

دلد قاصی بهکباری اس قاصی کمال است ساریج حیم سهردی القعه
اکبرار و مستاد و چهار محری خوب کرده و سید صدار الد ملکر امی در تاریخ او

تاریخ

آه قاصی یوسف کو آه آه
یاد سادان او و صوال الله
در سینه سیداد و چهار سید
حاجس دی القعه و سیدان
سال خوبان تربیع و کجا
آه قاصی یوسف آمد آه آه

سحاب مکتوبه آه قاصی یوسف آه آه تاریخ است ریاد بیک عدد و لوط آمد
اما تاریخ کاری ندارد

ملا مقصد بلخی

اصلی از خاک لوران است سحرش کوی و معنی مانی ادا حدی ریحا

مان حیال بود در بدین ملتان و اوایل مبعوس با کبر و شاه به ال میخیزد و
ملتان را وحشی و دایم حیات سپرده و سر حوضش اینچ نورت او لطف
تنبیه گشته

تاریخ

مرد ملا سفید در ملتان این سخن چون بگویند سر خوش کرد
بر کشید آه و سال نارنجش گفت ملا سفید مخفی مرد

مسجد عالم گیر بادشاه

مسارک منزل عمارتی عالی بود در اکبر آباد اندرونش عالم گیر بادشاه شاید که
سه یکبار و هشتاد و پنج حجی مسجد عالی اساس تعمیر ساخته و کتابه آن مرزا
ایزدخشن فلی نموده به کتابه انیس لله الحمد این چه مکان است که پاک تر از جان
است تعالی است نه از سویه او اعداد و بعضی گلرنبس سیه باز نوق نجی همار
اجابت معکف محرابش طهارت و صف خاک و اکش وسعت صحنش بر
مد نظر نگیند و رفعت کنکره اش سد مبالغه نرسد فضائش عالمی است که
چون جوی نهری از دور کندند بلکه بجز رشتند در کو هرش خاک کرده از بیجا
در یاب که کو هر را دریا آب است و اینجا دریا از رشک صفایش چون رسنه و چپ
از اینجا که خانه حق و عداست اگر فرشتگان او شن گویند و اسف بشه طاعت
از کو بی ناصف فلک حمیده با بهجور اکمان است بتواضع حتم کرده هر که را بدین
مکان گذر افتاد چون سابه سر بسجده نهاد اگر زنبش درین سر زمین امر
سند هرگز از سجده سر نمی بچید حضور با نکه توام و بجات در صلوات بر غم
بانیغزار که گلدانگ شهرش اقطار مطار گرفته مسجد عالم گیر نقش بجاست
و باین اعتبار که از خاک بر داشتند بجای و تاب رساده عظامی بادشاه
را با ملک الملوک و اولاد المتخلق با خلاق الله البائع کل بالغی احبابینه
رسول الله جان بمرتبه فیاضی الله بر داشت که خانه حرد و سه خانه هند ساخت
سایون ولی که اند خصال سلطانی بصفات سبحانی کر اید مبارک منزلی
که اند در الخلفه به بیت الهی بیچ قویب زن آید ذات اسنه فشن زیب اند

۱. رک گنریں چاکر سنس با حکیمر سنس و مرگنر سنس مسجده سنس کلمه سنس
 اهل شد رکت و لفاق - تخریش سنس سنس الشکده و سدای مار سنس
 افاق امام باسحقان بهرس امر سرکرده حرب و عجم الوالمشریحی الدین
 محمد اور رک نسیب عالم گیر سنس اگر بنامی عالم گیر سنس کو مد سیدار حسنا
 مایش سنس ای اثاب دین کامل لایسن لای تقی انیس ماطل بنامی اسلام تاریخ
 سادش سنس بی کلمه استشهد ان لا اله الا الله وحده دالنا محمد بنده در سوره بخانه
 سال ایجادش فقط حالا این عمارت سدا سرار کچری سرت رکی دیگر
 و مشهور سار رک گنج سبت صاحب کلکثر برمت ملت صاحب در اطراف
 و دیگران سوداها ان تغییر کما میده ردی دیگر بحید

سکندر شاه

سدا عظم شاه اس عالم گیر مادیاه در سه مکرار و سبتا در شش
 دلد شده در تاریخ ولادت او یالنه اندی و ارث سکندر آمد

شاه زاده سلطان محمد

اگر در رک عالم کر مادیاه سبت و در ستم شوال سال هرار و سبتا و
 و خری در نلوه کو الیر که آنجا بحکم بدر محوس بود و فوت شد و در یک رده
 قلم الدین در دلی مدین کر و دید و این تاریخ در وفات او در کتاب خزان
 نوسه شد

تاریخ

حرم مادر او دادی که ار حرم چن در رین حو کج رز سلطان محمد
 صد هرار انیس سنس انده و ریم در
 خاک مادر سدا سنس و در کارنی وفا جاک مادا سیه این کتنی مامهران
 در و ستمه ستم سوال سال نقل سدر قم سنس محمد صاحب مله و حیا

سید خان قریشی

نام اصل وی سید عبد و لقب حالی دامن اهل اصل از معوره مترکه
 سب در عقوال سدا ملازم سلطان مراد بخش بر صاحب ترال

تانی گردیده بصوتیه احمد اباد کجرات رفت و کمربندی در قریب از نهای ارکان بود
سپید نمود در مدح سلطان قضا مد عزرا گفته روزی در ابل امام حدیث
سپهراده میسرقت داروغه عملجانه که یکی از جمله بود راه پیشخ این
ریاعی نوشته فرساده ریاعی ای شاه جهان جو حساب الهی است به حکم
لوحون حکم کباب الهی است به این جمله دو فعل متناق در سبب افسان صفت حال
باب الهی است به سلطان را بدان سخن مطبوع انتاده فرمود که غیر از محل
هر جا که شیخ بیاید مانع نشوند صدای روز مره و طرز کلام شیخ انجان بود که هر کس
که از ملوک و خوانین و احاد الناس لوح صحبت یاد میدادند انتفت فرشته دی بسکروید
حاضر جوابی دهد بهبه کوئی او سپهر است نویی سپهراده روز صد الصبح کو سفید
بدست خود ذبح کرد و سههای دی حنا که مفرست مار ماده بود سلطان سابع
در آن نگاه کرده بجانب شیخ دید شیخ فی الدی بهبه این است حوادث عظیمه
است بهبه ایچم که ریاست سوم به بهجویم کو سفید که جراب منوم به بهجن نویی
دیگر روز عبد الفطر در یکام سواری صد گاه برای مجاز رفت بود چون نظر سلطان بر
افتاد و فرمود که در بهشت عذبه گفته آمد و حال آنکه شیخ بهج مکفته اما با حاطرین رسید
کنند سلطان از ادای دو کانه فارغ شود غزنی ترتیب دهد بعرص رساند که ملی صا
سالم حری گفته شده است سلطان موصوفه دلف و حوا صد شیخ را کا عده
سفید در حب بود بر آرد و چون میداد که خاطر سلطان بحباب شراب مایل
است در همان مهبد بهبه غزنی شروع نموده بسوی کاغذ سد بد و این اسباب
رنکس سحوا

غزل

روز حدیث لبیک می آلود کند	یاره کار خود می شنید لبان زد و کند
دیرگاه است که در دونه جان دود مرغ	زود بایند یکف جام می اندد و کند
ربن خب نیاب لب تحس ابار	لوس داروی دل حبه محمود کند
حرف مفرقه و اعطی توان کرد کوس	کوس بر زمزمه حرکت فی دعو کند
هست بهبه و دشامید کی ساه مراد	بهتر آست که اندله بهبه و کند

سپیده صدق هر سر را به هر سود و لو دست اسد کرس سوه سسی سود کید
در سن مات ره از طالع مسعودید سخی در یا حق طالع مسعود کید

چون غزل ما نام رسید سلطان فرمود که کاغذ را بنامده سنج مانع در بهان
کاغذ سعید بدست سلطان و در چون سلطان کاغذ را نوشته دید متعجب شد
فرمود که شب فراموشی کرده بودید و من ساعت بریده ام اگر ده
اندک علی ما الحله بر در وقت و من لمش در رخی در اند و تا انکه حضرت
فران ثانی سار اسما عظمی های شاهزاده موصوف علی نقی حال را که از سعید
عده روشناس بود و نگار و دیوانی سر کار و الالاس معمر فرمود چون علی
ملا مت سلطان رسید و در اول صحبت وی ماسنج با حاقی انما و سنج
ساعت عمار خاطر نامندی کردی بود و مرا که ماسنج حاضر می بود سلطان سنج
حاجب القاب بمیفرمود علی که از ساهده اس حال تاب ساه و ده رور می در
نقطه دستک بر طریقه یکی سام سنج و یکی سام خود نوشته در جلوت منظر سلطانی
در آتور دو گفت که همین ساعت یکی اربس برود و دستک مهر باید کرد و چون
ام را در ستاوه ما و ساه صدالت لا عار و دستک سنج مهر برده و چون این
چهر سنج رسید ساعت اسباب سفر مهیا کرده از احمد ناماد کنی سود و
سلطان سان کردید بعد از انکه دوسه منزل طی نموده بود و متوجهی به
طلب مهر ارا ال القاب فرستاد سنج عرصه امدت در جواب لو مساه
غزل در ضمن عبارت و ریح نمود

غزل

مکن بود کوی تو دیگر شش ما	خنده هست زلف تو بهر گشت
چون سهره در ره تو بخیر با صبا	ای سهره من بگو که چه خبر در صبا
در دم که ما رجب تو خاطر سان کند	چهرت بر خطا که مرا یار رست ما
دل سهره در خیال میاں هاں بند	سهره سکر ری سهره این سکر نا
فاریج ردین و کفر سهره بعد ازین سعید	ما و سهره سار و مت خود بر مت ما

مهرجیان کوچ و در کوچ شایه جان اما در سیده سار و جوهر سلطان دار

جید روزی نوکری سرکارش اعتبار نمود و بس از فضل دی در سرکار
عالمگیر بادشاه ماحود منصب قلیل فقر بی پیدا کرد که امرای عظام منزل ^{خان}
دیوان اعلی و عبود رشک می بردند تا آنکه روز پنجشنبه او اخر رمضان سنه ۱۰
در دستار و هفت هجری در سامی که حکم بادشاه بشهر موستان رفته بود در عالم
رحل نمود و در مقبره عالی که حودش نشان داده بودند دفن گشت

شیخ محمدی ابن شیخ کبیر مالاپیر

در شانزدهم محرم سنه هزار و هشتاد و هشت هجری فوت سده و مرشد
او در بلده فوج اندرون احاطه درگاه پدر خود یعنی شیخ کبیر مالاپیر که بر کما در
کالی فی واقع هست تا امروز موجود هست و کنبه دی عالی دارد و درون این روضه
سرشتهای دو پیران او نیز موجود اند و بر دروازه کنبه مذکور این جید عبار
باتاریخ مرقوم است عجب است این کنبه عالی و قبّه تعالی در عهد سلطنت
سردودین بیاه ابو الفخر محی الدین محمد اورنگ زیبر بادشاه غازی تعمیر
تاریخ وفات حضرت شیخ محمدی بن شیخ کبیر مالاپیر بن شیخ قاسم
قادر

تاریخ

هزار بود و هشتاد و هشت ایست گذشت شانزدهم روز از محرم ماه
عقب ششمه و هشتم صبح بود که آن محمد محمدی سیر و جان پاله
این تعمیر روز و کنبه با بخلی طور مصحح پاک و مرقد عطر ناک قطب زمانی سلیمان ناک
قدس اسرار و در ششمه هجری تعمیر شد فقط

میر اسماعیل

در تعمیر افتاد و چهار سالگی بروز سه شنبه چهارم شوال سنه یک هزار و هشتاد
و هشت هجری فوت کرده و در مستحیات او از کلمه سید اسفندراج می یابد و تاریخ
از دستش از الفاظ افضل زمانه برمی آید چنانچه تاریخ فوت او پیر سید افضل زمانه
به بافته اند و یکی از مریدان او این تاریخها گفته

تاریخ

مهدی دس بجی کر مبعص عام او دولای سک - سره مامه صا
چون آرید روح شریک معطله تاریخ او و شت قصا حتم او دسا

ایضا

شد جهان جو سرس یو عام لکه سوی مقام مر لوی شد جهان لیر
طع شده مسیرس اری سال اصل اری سال اصل او طع سده سیر
کشمین لیرس اری سر سوز و خزل و دم کشت لیرس
سال حال مرین عاشق سرخی نو عاشق سرخی نو دسال حال مرین

دسرش میر جی ایس مصرعه در تاریخ و فاب او بامتنه ع همچنین شوال
داخل حست سده

مرزا محمد علی ماهر تخلص

صاحب سخن و مقلد یاب و در ده پیش لوده در اصل همدوسری نو و در اگر انا
لویس داشت پدرش در سده کار مرزا احقر معانی نو کر نو و مرزا لطایف
الحمل خاطرش را از دس ابا کر و سده سلمان ساحت و حول لا ولد
بود او را امتتای خود سوده در سیرینس هایت جمد سده ول داغت ماکلم دسر
حوس و مرخی و سایر سحر او عصر جهانگری و ساجهانی صحت چا د است و از
محمد دار اسکوه خطاب مریدها سده واری حاصل سوده چاکه خود و مر
سده که ده ماراوت اتیام نه تحسید مریدها حطاکم نه تعداد فوت دارا کو
دور از احقر بله اسن فقره در آمده ترک علایق دیوی سوده کو شنه عرب
اصدار کر دودیکر کمره ست و چون نوی شمع در و عاشقن بچیده نو صحت
دانشمند حال که در مدبب حویش نقص هر چه تمام تر ذرات است احتیار نمود
سین ابر رحلت وی از روی مقلی کرمت و ار حاه بر یاد ما آنکه در سده
هر او و شهاد و ده فوت شد سر حوشن بالیچ او جین بامنه

تاریخ

حیف رسم جهان معنی طراریت مست کعب عدم ارفق موت مند

مرحومش عتیده فرست سال باطل گفت خرد آه ماه را فوت شد

سید علی کبیر

در سنه هزار و نود و یک هجری بشهادت رسید و نارنج شهرت
او این است

تاریخ

کنج علم و شریع دین چون کنج زبر خاک شد
فد سببان لبر فلک زین غم گریبان چاک شد
خامنه لحد برزد از سال تاریخش رقم
سید والا علی اکبر شهید پاک شد

تاریخ چاه و حوض

در سنه هزار و نود و هجری بافرخان جایی و حوضی در درگاه پیر دستگیر اهداث
ممنوده و تاریخش نیست

تاریخ

جایی شد و حوض داکثاری
در مرقد دستگیر کوئین
خزانه و سال این بنا گفت
سر حبشه ابروی دارین

تاریخ چاه

در انشای داه لا محوره و حصنه ریجیب رای کابینه پدر و پسر و اسس مضت کتاب
تختة العیسان و غیره در سنه هزار و نود و سه هجری جایی اهداث ممنوده بود
که آب سنیرس و فوش کوارد امنت صاحب طبعی تاریخ آن گفت

تاریخ

جایی نمانده ریجیب رای کابینه
تاریخ گفت ثمنت لارال خیر جایی

تاریخ بنای چار محل حیدر آباد

بلده حیدر آباد که از توابع کو لکنده قسمت آنرا محمد قلی قطب شاه ابن ابی
قطب شاه و امیر کو لکنده آباد نموده و در اوایل نام آن شهر را بهیگ نگر
مقرر نموده بود و بعد از آن بحیدر آباد موسوم ساخته و سلطان ابو الحسن
که پادشاهی از سلاطین قطب شاہی و داماد سلطان عبدالقادر
شاه بود و بعد وفات عبدالقادر قطب شاه در کو لکنده بر سریرت شایسته

سعد اور رمال دولت خود رسد مرا خود و عیسا رتاری اولید و در حد رانا و تغیر
 خود آن را کار محل موسوم بخود ما پنج معانی الی حد رت عالی است

تاریخ

طت اول جو رین اداست : فی کت ام رشا

سدا سی عیدان

مہور سیدان کے سدا سی عاصد تک کرد سدی فی اس سحر قیوم سدا
 سرداں اکامیکفتد کہ اصل تلم این سدا سی محمد انا و کسر سب حوں مالی الہ پیر
 نام داست مال نام سدا رشتہ و منسل اس سدا سی - رعد عالی موس
 اور متنی دارد کہ رال هیچ پوسته سب ساید کہ مره مالی ال س سیدو ماسد
 و این تاریخ بر در واره سدا سی مذکور کہ در سدا ہر ارد و دود و صاید
 مرقوم است

تاریخ

نور دولت ایریک سدا لیکر
 نقر سدا اس لغو و در دس لیکر
 ادر سدا ہر ارد و شین و چہار
 سدا سی ہمت محمد آماد کسید

سختا و رخاں

کی اد امرای مالکیری سدا سدا سی موسوم بہ کھا و ر ملک کہ قریب و
 سا خودہ اوست در سدا ہر ارد و دود و چ سدا سدا در سدا خوش
 در نظم کشد

تاریخ

درع ارچیاں تنور حال رت
 ساد آب در کشتاں سس
 حرد حواس مارچ فوس رول
 کفتا کہ کو قد - دایہ سس

سیواجی و سنباجی مرہ

سواجی سدا سدا سی مرہ ہوشدا در عمد مالکیر یاد سدا ہر ارد و
 سدا ہر ماسا حصہ سیاری اور ملک بدست اور وہ خود و در سدا ہر ارد و
 دسش جبری بدست مردمان مالکیر اصداہ روادہ دارا اسطوب کرد

ادرا بنیامتید مانده بعد از مجوسی سه ماه و نه روز - بنارنج بست و همه ماه صفر سنه
هزار و هشتاد و هشت و وضع خود تغییر داده با پدر خود سه بهار انداخته اگر غنک و در دکن
رسیده با بنیامت آرمی فساد کرد و دید بنارنج که بکشت او حاکم بدست آمده با بنیامت
ال شانیگ بود و او را بترید و چون در سنه هزار و نود و سه شش سپهبا از پدر
رجبده بخش و دیر خاس که یکی از امرای عالمگیری بود و در وقت افتاد عشا بیت الله
وکیل ساهرا ده محمد اعظم شاه در تاج بنارنج او این مصرعه باخته به ماران و فرزند
سپهبا شد اسیر به بعد از چند اوقات او نیز فرار نموده و بعد وفات سپهبا
که بنارنج بست و چهارم ربیع الاخر سال یک هزار و نود و یک هجری واقعه شد
او نیز مانده پدر هنگامه فساد گرم و امنت نامه باز گرفتار کشید حسب الحکم عالی
بادشاه در سنه یک هزار و نود و نه هجری کشته شد بنارنج این معامله در احداث
۱۰۹۹ کافری جنحی رقت باخته اند

فتح یافتن نواب شکر الله خان بر اچان میوات

چون نواب شکر الله خان در سنه یک هزار و نود و هشت هجری برای بنیامت راجه
سواد رفت و بدو اینان فتح یافت امر را عبد القادر سیدل ابن بنارنج رفته
بنواب فرستاد

تاریخ

سرخیل نزد که با محی رام	از باد در زت بشم در دست
ما بهت پس که هر که امنش	جوانا کوه سسری به بیخ می بست
عمری دیو کوه سسری میو است	می نو جو خرس از خود دست
باشکر خان اسماں حاکم	کردید عزت و فطرت بست
یعنی به بناه قلعه کوه	بر حاکم میا ران مکر بست
انش زنده بهادران خرد	جدا نگه دستنگ جوان شد رخت
بکرخت بعد از انشویس	نا از دم تیغ بیله امان رخت
در تار بخش هندس فکر	فرمود دل نزد که شکست

فتوحات عالمگیری

در فتح بعضی از ممالک دکن

چون در سده ہزار و ہشتاد و ہفتم ہجری انواج عالمگیر بادشاہ بعضی از ممالک دکن را فتح کرد و سر فرزند دین محمد سومی این تاریخ در ستم محمد کفایت از نظر بادشاہ گذشت

تاریخ

شامی کہ در ہزار و یکصد و شصت شد ملک دکن ^{۱۰۹۹} فتح شد و سیرس می است ملک در سال چہشت و ہشتاد و پنج سال و در فتح عالمگیر شش سال اگر عدد سہ عدد و سا کہ علم باشد از اعداد کلمات فتح عالمگیر شش خارج کردہ شود تاریخ سہاید

در فتح بیجا پور

چون عالمگیر بادشاہ در سده ہزار و نود و ہفت ہجری قلعہ بیجا پور را کہ در دکن سہ میجرہ سدرہ راہ دخول اوقہ سہ مختصاں مستقر سرج و مارہ از قلعہ را از سر کوب و تہدم ساحت و حدیق را بیا سہ فہ است کہ اندول قلعہ در آیند کہ والی آبی اسکندر عادل ساہ از جواب علت بیدار گشتہ تاریخ چہارم بیست و نفعہ روز و دو سہ سہ سہ عالمگیری ماری الہدیس حال بہادر فیروز حکم را اسلحہ خود سہ حمتہ قلعہ را حوالہ الہدای دولت نمود و خود سہار سہ بادشاہ سہ مانتہ سہول غنایاب بادشاہ سہ گشت مزید امیر الدین سہو گنج تاریخ اس تاریخ عظمی را سہلہ نظم کسبہ اما کعدہ کم میدد

تاریخ

کامہ برای ملک بیجا پور	کہ در ہفتاد و ہشت و شش صحت
کردار سہ حمایت کفار	بادشاہ چہاں سرد آشتیت
سکری سر سہ شش کاشت گشت	طاقس طلاق و گنت ناعم صحت
سہو عاجز سکندر عادل	حاکم در گاہ را سہرگان دولت

سال تاریخ از سہ و سہم فتح اسکندر می مبارک گشت ^{۱۰۹۹} و محمد علی جوہر کہ علم تخلص میکرد این تاریخ در نغمہ مانتہ سہ رودی

جای بود رسد فتح بجای بود فتح جیای بود جیای اندرون قلعه رفتند و راجا ملک تریب عظیم
 باقیمت و این توپ را از مال نظام شاه والی احمد کیر و سینه نهاده بنیاد و سنس
 بجهت جیای در قلع آورده بود و واس حیدر عیاریت سران سپه ستم بهر ساحته بقیه پادشاه
 الله الله والله سواه ابو العازی نظام شاه بادشاه خادم اهل بیت رسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم نام این توپ ملک حیدر ابی بود و علی عباد شاه جیای بود و بجای
 آن توپ را از احمد کیر آورده بود و در حالیکه فتح بجای بود و آن توپ را بقیه
 او افتاد این تاریخ ختمیه به واس توپ منفوس صاحب

تاریخ

شاه عالمگیر عازی بادشاه دین نام که داد و بدل بود و ملک شاه این را گرفت
 و بجای بود کرد و بهر تاریخ نظیر و منزه و انقبالی دکتا ملک حیدر انار که
 و این توپ که در تاهالت کخیز و در قلع بجای بود که حالا در علی سرکار گهنی انگور
 است و در وصیت و این تاریخ در باب فتح بجای بود و این در بخشش منحصص بر
 عظیم سوره

تاریخ

نند بادشاه و دین بیاه داد که در کستان و کن خاشاک اهدا است
 تا بهاری کرد و بهر تاریخ بهر کوه و دین عیبه ای احسن بجای بود و چون کل شکفت
 از برای ضبط سائلش یافت از فکر رسا شد که کسی باب بجای بود و نه شاه گفت
 ایضا

ایضا

مطلقی از بن تاریخ جهان می بستم که سوره شاه روان را سبب کرد
 شد نصیب فتح این معرعه بر جسته فتح ملک و قلعه بجای بود و بجای

ایضا

بر تیغ شاه عالمگیر عازی شنیدم ملک و بر شد فتح
 بجای فتح دکن به پای افراط نو شنیدم ملک بجای بود و شد فتح

ایضا

والی این دیار سلطان الرحمن قطب الملک که در عهد ام به نام شاه

همیشه از سواد و مکیار آن بود و به آن را در ساسان و قریه سیاحت آمد
 و آن را که سید را ما و قسب الملک به شداد و سدری به بر قسب و دیکی
 در بقول سلج و اوراد وادی گرفت و به حد عبدالرشاد از کمان سلطان و کمان
 را قسب الملک خطاب کرده حکوم کرد و چون در سده هزار و دویست و هشت
 مائت و سی و سه ساله در ماه ربیع الاول سال ۸۰۰ هجری قمری که
 کوکب کشفه است سرور محمد سرای که حال خلص میکرد تاریخ اس صحیفه مشرفه
 که در اسد و سمر حلقه سده هزار کرد

تاریخ
 از حضرت ماد و ساه عارے
 آمد تقلم حساب تاریخ
 شد صحیح جنگ حیدر آباد
 فتح قلعه کوکب کشفه و حیدر آباد

بعد از حیدر آباد و احوال ما ساسی قلعه کوکب کشفه را که سلطان ابوالحسن در آنجا
 محبس شده بود و میانه راه سده و بیست و یکصد و سی و دو سال که معتمد
 داشت و سر مشیر قلع جان صدر الصدور و نو و تاریخ است و چهارم ربیع الاول
 سده هشتاد و سه سال و الف و حسم کوکب و اب و مرکب عمر سبک حرام عظیمه
 ما حرب و است و لیدر او که سبب الدین مام و امت داری الدین حال بهار
 و در جنگ مخاطب کردید است محاصره قلعه کوکب کشفه از ابتدای سب حسم
 الاول لغایت است چهارم دی السعه سده اصدوس و الا مطابق سده که هزار
 و نو و هشت و هجری است ماه نو و چون قلعه متوج شد ابوالحسن در مقید است
 و در قلعه و دسا و تا بحیات محوسس مام شعرا و پای بخت مار بچا مانده اند و آنکه
 مرکز ده علماء و اسد مولوی غلام بخشید پس است و تاریخ یافت و تا حصر حاکم من حیات و عدو
 و کور مقام کریم به و حکمی دیگر که در حق المالک و حاکم و متنی عبد العالی اس و است و تاریخ کشف

تاریخ
 ای شاه جهان جهان سابی کردی
 از مصر به تاریخ سلطه مزدی
 فتح انصاری و ماد ساسی کردی

پادشاه مرزا ابرو بخش سادات قلعیه

۹۸۸

زبان کلک با سن گفت بنویس مبارک باد فتح حیدر آباد

۱۰۹۸

یعنی اگر عدد زبان کلک را که حرفت کاف است تا عدد نقطه من بجای آورده باشد و مقرر شد
آخر جمع مانند تاریخ سراید و عزیز می دیگر همچنین یافته

تاریخ

۹۸۸

مبارک باد فتح حیدر آباد

۱۰۹۸

در عمربری دیگر این تاریخ در سلسله نظم کشیده و صحتی بکار برده
ایضا

۲۸۲

۱۵۶

بوالحسن دشت جابجای محل بدشش کرد از آن مکان تقدیر

۱۰۹۸

چون بر دل رفت او بجانشین شاه دورنگ ریب عالم کشیده

یعنی اگر از عدد چهار محل عدد بوالحسن را خارج کرده آنچه باقی ماند با عدد مقرر آخر بجای
آید تاریخ که هزار و نود و هفت است برابر دو چهار محل غاریت است در حیدر آباد
که سلطان ابوالحسن از او رسد هزار و نود و چهار تعمیر ساخته بود و تاریخ بنای
آن سال این اربین ترقیم یافته بهر عبدالکریم ابرو بخش فتح قلعہ کو لکنده که چهار کرده از حیدر آباد
است این مقرر تاریخ یافته

فتح قلعہ کو لکنده مبارک باد

۱۰۹۸

و این تاریخ مرزا عبدالقادر بیدل برشته نظم کشیده

تاریخ

شاه عالمگیر یعنی حضرت اورنگ زیب
غرضش از اینم دلی کرد او ملک خراج
او لیس سالی که فتح ملک بجا بود بود
تا وقت بر کلکنده را باست نظر سال دوم
گشت از روی جبل هدویه اهل حاکم
خو اسمم روشن شود آینه فتح دوم
بهست یک معنی که تعمیر از دو تاریخ بخش کند
آنکه دارد تکیه بر شمشیر او فتح و نظیر
تا کند بیادش ایا دکن بر بر و زبر
در غل و زنجیر رفت اسکندر از قلعہ کو
همچنان بر قلب قطب الملک طوفان بود
سال فتح اولین جمشید لغت جلوه کرد
داد شو ضمیمه ای او را کم در بین منور و شبر
اعظم مطلوب و فتح باد شاه مامور

۱۰۹۶

۱۰۹۸

فتح قلعه اووین

این قلعه چاه کرده از بلده سکا کنگه و معتاد کرده از شهر احمد امان در سب
 و قلعه مذکور بعد از فتح کنگه در سه هزار و نود و هشت مفعول شده و عاقل
 قلعه را به اعیان کرده موسوم ساخته تاریخ فتح آن غریب حسین مآنه بنام فتح آورده
 موده بادشاه دس پناه

مسجد جاجیور

در کنگ که از توابع ملک سکا کنگه منتهی موسوم بحاج بود در آن
 موضع بعد از طلب عاقل باده در سه هزار و نود و هشت بجای آورده
 اولی در آن مسجدی تعمیر ساخته بود که با حال مختصر موجود است و در دروازه
 مسجد مذکور این تاریخ مرقوم

تاریخ

طل جلیل دایت اورنگ بر شاه گسترده ماد تا که راجم سال بود
 اوصاف خلق در بهر نوازش ملک پیش از او ال و قدرت لطف لایا بود
 در آنجا حاکم و بهادر و مسکن کبیر همه ملک مکنه معجزه جهان بود
 تسبیح قدسیان شوی اندر دگر یکشب ترا مقام در سن استنان بود
 مسجد چو در مان اولی در آن تاریخ اور مان اولی در آن بود

محمد علیخان

حاکمان عاقل باده بود و در سه هزار و نود و هشت بجای آورده
 و مسجد موسس تاریخ و مالش به محمد علی خان عمر دیده یافته

شاه پیر محمد سلونی

سرور اده حضرت سلون سب در سنه هزار و نود و هشت بجای آورده
 و این را مالی در تاریخ رحلت او مرقوم

تاریخ

حضرت پیر محمد قطب دس چون در دنیا مادل اکاه رفت
 سال تاریخ منتهی هر دو سال گفت تا تن عارف مآنه رفت

تواریخ شکرالهدای

چون ثواب شکر الهی خالص و ستمی که بر رویه حضرت امام لیر و ستمی که بر رویه
منسوب متذکر و دیدم از حد این تاریخ بابت

تاریخ

شکر خدا که صاحب بار او فضل حق بمعیت افاضه اقبال سرمدی است
تا سکر این خطبه بر دل آید از مساجد تاریخ او را است تا سید ایزد حق است

مات و دوازدهم از ابتدای سال که هزار و یکصد و یک سال است
سده یکم هزار و دویست و هجری

حضرت امیرالدین محمدره موسوی

از اولاد امام ضامن نامن موسی الرضا بوده و در خوشحیالی - عنی صرازی
و سعادت و دانش و طبع انداخت در ادب و علم و نخل و میگرد و آخر نامش
اعتبار نموده و نمودند که این سن فلان است و هم حب من و خطاب فلان
هم بر همین نخل و گرفته جول بیار و ذرات محاک و دیو ایست و دهرار منسوب
از عالم گیر باد شاه سروران کردید سر خوشی به نهیت و مساک کبادی این
رباعی نوشت رباعی ایام بکام دوستداران گشته بید کار مرز اسفند سالان
گشته به چنبریکه بچاشنده به عالم است به کان سید پاک موسوی خان گشته
به یکی از سس شریف او پرسید و نمودند که هزار و پنجاه هجری سال تولد من
منسوب و به افضل اهل زمانه به تاریخ ولادت من سر خوشی که حاضر بود
گفت که تولد من هم درین سال دست و دود و جول نام من محمد افضل است
این تاریخ بمن عایت فرمایند و صاحب برای خود فکر دیگر کنند خنده که و گفت
که خوشی باشد مرزا موصوف در ملک و کن در سده هزار و یکصد و یکم
بهر پنجاه یک ساله بر حمت حق به موت بر هیچ اهل سخن ماتر شد نامش
این خبر شنیده زار زار میگردست و سر خوشی این دو قطعه در تاریخ

وہابیہ کے مودق خلاصہ رسم تحریر و دیگر مطابق خطاطی کے وہابیہ

کسبِ اُتہ و کسبِ حاصل ماریج
میر الدین محمد موسوی رشت

در دیار رحمت هستی پس سر بس
سعد موسوی خاں سعدی
رحمت حواس دل و روح و کس
خرد کھا کھا کھا کھا کھا کھا
تہنیت کہ خدای عنایت اللہ خان پسر خور و لو اب شکر اللہ
اس حسن در سہ کبار و یکصد و یک ہجری سہ احکام نامہ و سر اعد الہام
مد اس اسما کبار ہر مصرعہ تاریخ اسحراج می یاد نظم ہووہ
تاریخ

۱۱	۱	ای و هر طرف مبارک باد	۱۱	۱	کاسانه صلاهی عیش در داد
۱۱	۱	همراهی جان معنی آب و کجا د	۱۱	۱	رسته اعمال دار و امر و ن
۱۱	۱	سار و دوران رسد بار سار د	۱۱	۱	دست که از نوای دلها
۱۱	۱	حاشا بلخون و د و سیمان سار د	۱۱	۱	عقد کهر بیت ریور حاشا
۱۱	۱	عالم چیست سر سس میاد	۱۱	۱	از موه اوجای اسن میص
۱۱	۱	مطلوب و فای سر و د سمناد	۱۱	۱	عسیده و دور القب ارم
۱۱	۱	دار و سه و سال نشاد	۱۱	۱	بر مریخ ارس طریق مورول
۱۱	۱	منوری رو و مصرم بدا داد	۱۱	۱	اکون کجا معنی حاص
۱۱	۱	سیر اده القب دو و همزاد	۱۱	۱	ادوات معادرت و دو کوکب

سینچ سپلمان

کمی را برای عالمگیری که مخاطب تفصیل حال بود در سه هزار و یکصد و یک بجز می نمود و محمد اوصاف به حوشش در تاریخ وفات او گفته

تاریخ

سند سید سلیمان بهوشی آمدن
هم سید سلیمان شده تاریخ و
دارست ز قفنه سیدی بی سدا
بیانه عمر بود و ما من گو

تاریخ فتح قلعه سته

هون در سنه یک هزار و یکصد و دویست و هجری و اب کمال الدین خان قلعه سته را
محاصره سه ماه فتح نمود سید روح الامین خان و لد قاضی محمد سعید بلگرامی
بفرمایند اب کمال الدین تاریخ گفته

تاریخ

چون تاریخش ز عقل خویش جستم
روح الله خان میخیزد

پیر خاں زاده عالمگیر بادشاه بود و تنای پنج تخم زنی آنچه سینه هزار و یکصد و سه
از جگرش ساط حیات در نور دیده تاریخ میخیزد سینه ز روح الله خان از پناه پندارت
یکصد و پانصد اند

شاه نور و روشیر

نکبسی کامل و از اولیای وقت بود و چیم جادی از اخر سنه اربع و مائه و اربع
در ملت منوره مرقد او بهت جنوب اورنگ آباد است چو سبت و زیارتگاه
صلاب تاریخ وفات او نور مختصر یافته اند و بعد از وفات او سیه قطب الدین
مرقد سنجلی سجاده نشین او گردیده

حافظ سید ضیا الله بلگرامی

سبب سینه پنجم ماه سمان سنه یک هزار و یکصد و چهار انتقال منوره و منو
در صفت پایان مرقد خواجه عطاء الدین بلگرامی که صاحب ولایت آن مقام است
بیرون حرم منصلی و پور جنوبی مندر آراس یافته و میر غلام علی را
تخلص تاریخ او گفته

تاریخ

خود سید سپهر علم و فضل و تقوی
ان امیر ضیا الله روشین سما

وامن افشار درستان جهان تاریخ سوسو سوسو سوسو سوسو

مسجد عالم کبچ

در ملده اگر ماد سوسو عالم کبچ متصل و بی در واره مسجد می هست که ارا
میرد مع الزمان در سده مکرار و یکند و چهار چوبی نموده ساخته ریسیای
عمارت مذکور این تاریخ مرقوم هست

تاریخ

شکر که در و در سبزی دس پاه طاری حم مرنه در یک ماه
میرد ملک در مع الزمان ساخته در عول حق این سده گاه
سال سالش جز دم و در ستم با و اد معدن فغن الله

امیر الامرا نواب نایب خان

اسد نواب آصف خان بهادر و صاحب در حکام ساه جهان ماد ساه و بیست
غالبیکر باد ساه عهد و در است سر بلندی و امب اصل با مس الوط
مست در عمر و دوسه سالگی تاریخ شاد و هم سوال سه بکیرار و یکند
و چ بکیری حوت سده و این سه تاریخ در رحلت او در محو الاصلین نوسه سده

تاریخ

مصدر بعضی کرم سالته خان مگوی بیکوی ارس افان سرد
سال لعل آن امیر ماکرم کعب با تفت اهل حیر و داد و نژد

ایضا

نود نواب امیر الامرا عمده الملک سپه سالار زمان
هاله سالیته الوطالب نام عمده با صره آصف خان
سال علس با ساف کهنم آه نواب سخی سرد جهان

ایضا

خوشد سالیته خان ریس دهر و کس محان عم داد سده تاریخ فوشن
قاصی محمد سعید بلگرامی

را و لا قاصی الوالد اعرف قاصی مده ملکه ایست هست تاریخ هفتدهم ربیع الاول

سید بکوار و یکصد و پنجاه و پنج بجزی فوت کرده و سید شمس شیخ روح الامین
در تاریخ وفات او این نقطه گفته

تاریخ

از کوشش جرح آه و بیداد	نزد و هزار کونه مشرب یا د
در دمی که بمن رجوع داد	مانند زمین ابن سخن زیاده
درست تو بریده باد هر دم	حال تو همیشه مضطرب یا د
تاریخ وفات قتل کاست	چون خواستم از حذر پرزاد
در گریه شد و بکعب با من	ای دای سقون دین بقیه

باع فذک

چون خواب سپید از خان خلعت خواب خاجهمان بهادر در ایام صوبه
صوبه اله آباد در آن شهر در سید بکوار و یکصد و هفتاد و پنج بجزی
ساخت روح الامین خان ولد قاضی محمد سعید بلکرامی این تاریخ یافت
سال تاریخش بکوار روح الامین تاریخ مذکور

شیخ محمد اسحاق عرف قاضی میان و برادرش شیخ محمد سید بلکرامی
از اول و قاضی بلکرامی اند در ساله شد ایف عثمانی مرقدی است که در
محمد اسحاق را از طرف خواب خاجهمان بهادر و عرف بکوار خان که که نیابت
صوبه اله آباد مفوض بود و اطاع سدا کار تر بار و لریل و غیره بدو تعلق
سر دی صاحب هم دست نیاعت بود با لفاق برادر خود شیخ محمد سید بلکرامی
بر و در معظم و شرف حوب نموده که نامش در آن زمین خصوص در راجه
ملک سید بلکرامی را صاحب بال شرف و محاربه بنده که یار راجه قلع و انبار در سید
افغان افتاده بود و بهادر خود شیخ سید بلکرامی که پدر شیخ اله آباد خان
است و ذکرش بعد ازین خواهد آمد به وجه شهادت رسید این واقعه
تاریخ پنجم شهر ذی الحجه سنه یک هزار و یکصد و هفتاد و پنج بجزی
پوسته نفس ایشان را آورده متصل یک شاه عبدالجلیل در اله آباد
ساختند و شیخ روح الامین ولد قاضی محمد سعید بلکرامی در تاریخ شهادت

مار بچ

کستند سید حوں دشمن شیر خاں
 عاری اسحاق و شیخ محمد اسحاق
 اند کہ برامتن من کرو و سرج
 حوں با ناز و فلک کھائے ماراں
 افسوس در بچ بر حمانی کروں
 داسم با آں سدا و روی دوراں
 برسم کہ برامی اسقامتن جیشتر
 موقوف شود قدامت و دوراں
 تار بچ مشہاد تشن من چوں بچ
 ار بحرہ اردو یکصد و ہفت ہذاں

۱۱

الصا

محمد اسمعیل شہید کرسند

میر محمد زمان متخلص بر اسخ سر بند ہی

سیدی والا راد و ارمن ملار ماں و مصاحباں شاہزادہ محمد اعظم من عالمگیر
 بادشاہ لود طبعی و فکری رسا داشت و دمارک سیدی داد سخن میداد و داس
 در ستر ہند سال سبع و ماہ و الف واقع شدہ و سد حوسن تار بچ و فاس کھ

۱۱

تار بچ

راسخ دم لود محمد رماں و میراد کھتہ

۱۱

مار بچ

محمد رماں راسخ حوسن حوال
 در یجا کھاں آفرین حوال سید
 حو مار بچ دوسر دل ار مقل جوت
 حر و کھت مادل کہ راسخ نمرد

۱۱

ملا ناصر علی

ار حوسن حوالاں حوال لودہ تخلص او علی شہ و مولد سید بہار سلسلہ نقشب
 لود و سرب شہت سال عمر یافت و ما سبارہ محمد ولی در آخر عمر او کس ہذا
 سا حوالاں اما دآندہ افام و در پید و حوں ہم رسا دہم دم اردو سیتہ
 لود علی قلند رمی روبا کہ و رماہ رمضان سید یکم اردو یکصد و ہست ہجرت
 رحلت سود و در حوالی سرقد سلطان المساج نظام الدین و ہلوسی بدوں کرڈ
 محمد خاکف مار بچ ار ماں بر یاد یک عدد مصرعہ آہ ار رحلت ناصر علی

۱۱

چه و سر خوش این قطعه گفته

دارسمه علی بهمت پیلیر و ا
از راحت و ریح ویرستی رست
وایم جو توجیش سویی معنی بود
دل کمد و صورت کده سنی رست
سر خوش خرد سال و فاش سپه
کشت آه علی بهالم فانی رقت

مرزا قطب الدین مایل

شاعری خوش فکر و تازه گویند از تحقیق و تصوف و طالب علمی بهره دار و در راه
در آخر کار بهش بختون کنبد ترک سبب سوده سا به جهان آفا و آمد و در راه
رمضان سنده یکبار و یکصد و هشت عدد از توب طمانا صریح و دیعت حیات پسر
همه عاکف تاریخ و انس را به جعل جنب مشاوه یافت

نواب اکبر خان

در زمان دولت عالم گیر بادشاه سده یکم از نواده و حاکم بجا کومت شاه جهان آباد
سمنرازی یافته و مرزا عبدالغفار سیدل بطور مبارک با و این چند فقرات
تاریخ نوشته بد و فرستاد

فقرات تاریخ

اقتدار بهار ملک و ملل به استقلال تمام علم و عمل به دستگاه علامت جلال
جلالی به اراسکی سلیمانی عز و اقبال به معارج کلبازی شوکت به مدارج جلال
رعیت به واری می مهابت دشمن گذازی به کامرانی مناصب دوستان نواری
به جاه دولت خالی به احوال و عشرت جاودانی به حکومت مبارک شاه جهان آباد
به مخالف صاحب کو اکب لاد مبارکباد

شیخ عبدالرحیم کاکری

در زمان عالم گیر بادشاه شاید که در سده یکم از نواده و حاکم بجا کومت شاه جهان آباد
نوبت کرده تاریخش چنین یافته اند

تاریخ

از شیخ مقتدا که زندیا وفات یافت
عقلم بال فوٹن سحر کار شد
تاگاه ناقصم چه بگفتار روی عن
در صر به خنان سواخ ککار شد

فتح قلعه بیست کنه

دو در دهم حمادی آلا حرسه مراد و قلعه مراد و بحر می قلعه است کنه تنوف
در لیبی دولت عالم کرمی در آمد تاریخ آن اعدا چون کنه کفر است

فتح قلعه ستان اوماکر بادشاه

چون عالم گیر بادشاه در سیر دهم دی العده سال
دو یکصد و یازده بحر می قلعه ستاره که رابع بود و مرعدا تحلیل ملکه امی و ایست
مکن در یک شب یازده تاریخ با می فتح آن قلعه گفته آن رساله را الکلار فتح
هند و طوسی نامه ضروری شاه عالم گیر مستوم ساحت در حدست بادشاه که
دو در و تحبب بادشاه که دید و اعجزه ایکه اربعات و کلار فتح ساه هند
و طوسی نامه ضروری شاه عالم گیر که نام آن رساله هست سیر تاریخ اسحراج
می مابد چند می اراں مار بجا نوسه می شود

تاریخ

هفته ایهام ریر خطر آورد	بود و اسم اعظم در ستاره
قلاع کفر شد مفتوح می الحال	رابع او عد و سه یاره پاره
راکنشها شد سرته ایهام	مراد چهار الف کردم بطاره
بعینه بود مشکل سال بحر می	فی تاریخ سحر ساره
حلب تاریخ گفتش احترا میب	شد از عد تحلیل اس اشکاه

داس لوعه تاریخ را استساظ گوید که صورت اعدا و سال بحر می بیان
موده یعنی هر چهار ایکه بادشاه را چهار الف که صورت اعدا و سال بحر می
یعنی کهرار و یکصد و یازده بود و تصور موده و دایه ایهام را شکل سنه که سال چهار
موسد حینال کرده و در سطرین سرمان عریضه سیر تاریخ کجی که اقطه فارسیه
بسر استهنار یانه

ایضا مقیمه

عمره علم گیر افتاب عالمتاب	که شمع و صفت یکسی کلید فتح الباب
ساده قلعه کفار را محاصره کرد	نعم انکه ماند سامی کفر حراب

چنانچه برتر از آدریس است او که گوشت چور را و قلعه شد کرد است
 بر فتح سند فی تاریخ و فکر میگردم بر آذرانه در یاسی فکر در بنفشه
 جوان درون ستاره حرد و سرگشته طلوع کرد و در وقت غایت است

یعنی چون از اعداد و لفظ ستاره اعداد و لفظ جود و ستارک بدر کرده سند و اعداد اول
 اوقات غایت بفرستد تاریخ بر آید تاریخ دیگر که از آن چهار مرتبه تاریخ استخوان
 می باید

تاریخ

چو محی الدین محمد شاه فارسی ستاره فتح فرمود از اشاره
 رقم کردم بکلک فکر میست کز دست جبار تاریخ آشکاره
 بود هر مصرعه اسن تاریخ و مقوط همان عاقل بهای ستاره
 محمد شاه اساسی شایع را کند بر آید باطل از حدیث ستاره

ازین هر دو مصرعه آخرین از روحی حساب حاصل تاریخ حد اکانه رومی آید چون
 حرف مقوطه یا غیر مقوطه بیت را بگیرند همان تاریخ حاصل آید تاریخ دیگر که

تاریخ

حسن ستاره کیر نقی ستاره کده نظاره کن جو اسن و اطراف بهان
 این بیت را بتعمیه کیر اگر کیست تاریخ بالقط شود از لفظ اولی

یعنی لفظ حسن را اگر ستاره حساب کنند بکثر از و بیجا «دهند عدد شود و
 اطراف بود ستان حرف لی و نون مهت که عدد آن بیجا و دو و بیست و هجده
 بکثر از و مکده و جانده شد که عدد تاریخ مهت و ماده تاریخ الفاظ حسن و لی
 نون مهت که هر یکی از آن حرف مقوطه است و این تاریخ که نوشته می شود نیز
 بطور تقیه است

تاریخ

جو سیوا و سینهها و رانا یکینی تاریخ سینهها و کشتند باره
 الفهائی این راجه بار را بیکجا نوشتیم تاریخ فتح ستاره
 یعنی یک الف اسم سیوا و یک الف نام سینهها و دو الف اسم رانا که محمد

میا مار الف - سوده ان کجا مویسد. سخن عدد سال خدای کر که ار - یکصد و یار
در سید اسود و این - رمانی در مات فتح قلعه ستاره ار - سید السامیکم سب مالگر
ماد شاه است

تاریخ

ار معجزه پیر سق الفریباں مد اعجاز خدوی من من ستاره آمد

اگر چه این تاریخ سر حوب است و در عبارت من شماره آمد تاریخ اسب حراح
می یابد اما لفظ اند که داخل موده تاریخ سب حوب است

فتح قلعه بر و ملی

ساریج سیوم محرم سه یکبار ار و یکصد و دوازده خدای قلعه بر و ملی - روت
سب مشرف عالم کر ماد شاه در آمد تاریخ اسب حوب را به اید انصر الد نیایه

در ولادت یسیر شکر الله خان ثانی

شکر الله خان سر لواب شکر الله خان مرحوم بود و در سنه مکرار و چهار و خمر
ار عالم کر ماد شاه محکوم مواب سب ملدی حاصل موده دو سال من
ارین یعنی در سنه یکبار ار و دوازده و خدای در خانه او بیدری تولد سب مد

سب مل اس تاریخ نو سده در سواد

تاریخ

رین کل که در مکس من صغ یکلف اصد دگی طبع امکان رب

تاریخ چهار او سب دشمن بختی جمیع هم خدای الاحرکف

زیب النساء یک نیت عالم الیکر بادشا

ولادت او تاریخ دهم تنوال سه مرار و در کل و هست و قوت ماسته
سب حواهنس خود مبروح گسده و تمام عمر و می شود هر بدده حاطعرا
نود و در تحصیل علم عربی و فارسی بهره برام برانده و چند خطوط خوب بکا
ر کتاب ربب النساء از تصنیفات او است و در سنه مرار و یکصد و سب

محرری رحلت موده و دو و حلی حلی تاریخ و طاب او است کاه کاه اشعار

در یکلف این چند ایات و اشعار او است

رباعی

بشکند دسنی که خم در گردن بپارند
کود به چشمی که لذت کیر بیاری نشد
صد چهار آخر شد هر کل بخت جاگر
غنچه باغ دل یار نیب دسنازی نشد

ایضا

بئی تفریح این جریخ بیدار کن
نظر بنا بجهان و بحال داری کن
قصا قصا نشود ای عزیز من بگرز
تو خواه فال به من خواه اسخار کن

ایضا

اشک در خون طعیده می آید
یا دل از راه دیده می آید
در عدم هم ز عشق شور می است
کل دامن در دیده می آید

ایضا

ای صدف تنه میزد و میبازد
بهر یک قطره آبی جگر تفتاند

ایضا

اغشته خون بام عقیق بر کلاه
مشعل کف کمره فلک ادخا کیت

غزل

کریه سلیح اسام دل چو مجنون در آید
سهر بجز امیزد و لیکت از سحر است
بیل از شاگردیم شد بشین کل بیاب
در جنت کالم یزدانه هم شاگرد است
در نهان خونیم طاهر کرد رنگ ناره اجم
رنگ من اندر نهان چون رنگ سحر است
بسکه مار غم بردن انداختم بر زده کار
جام نیلی کرد و انیک بین جوشن است
و ختر شایم و لیکن رو فقرا زده ام
زبب زبیت سوختم تا دم من زبب است

مصرعه از زبب النساء

از جسم نیشو در حلاوت جد الهم
جواب از ناصر علی

گویا رسید بر لب زبب النساء الهم

تذکره

این جواب شنیده زبب النساء بسیار چنان خور و این بیت در سینه نهاده است
ناصر علی بنام علی برده پناه ورنه بدو الفقار علی سر بریدست

۴۴

لطف الله خان پسر سعد الله خان

در کتاب صحیح الاحرار مرقوم است که شایسته چهارم رحمت الله بیکه را یکصد و چهارده اردوی معنی عالم گیر باد ساه از بهادر کشته که در دکن سبب تعظیم شجره طبعه کند انداخته اند و پیر و نیم ماه سعاد پای آن حصار سرولیت کریمه در پی اثر سحر کجریس بر آورد و لطف الله حال سر سعد الله حال مرحوم از عکس مستقلا عالم حاویدانی به صفت فرموده که کام و فایده که در سده بیکه را در صفت و شصت و نوزده آرد و در ده ساله بود و منصب بهر صدی و صد سوار و مزار کرده و در پنهان عالم گیر باد شاه سپاه و الاز سیده و در عمر چاه و پنهان به نوت کرده و مارچ و فایده او یافته شد

صد اخوس لطف الله خان

در ولادت پسر و دختر کرم الله خان

کرم الله خان در سده بیکه را و چهارده شجره ای از عالم گیر باد شاه منصب عالی ممتاز گردیده و در مراد سل این حد فقرات تاریخ بطور مبارک مادر کسان موصوفه نوشته فرساده

فقرات تاریخ

شکاه کرم امساب استم کوکب میا ص رکاب و مار و عجب دستگاه و شکاه و شکاه و رکاه و مهر عطای سپهر استمال و دالی ملک کرم الله خان و سعاد عالی مبارک کساد و محرم رسول گردیده و والد امجاد و در سده بیکه را و سیزده بحرری در خانه او در عرض مکعبه سرری و دختر بی تولد شده و در مراد سل این مفرغه تاریخ یاص

تاریخ

در وفات طرب ماه و افسان مبارک و در وفات عالم گیر باو شاه

اسفاس و در جهوس استم ماه دمی الطعه سال هزار و یکصد و سجد و سجد که نوافی و در تیر سیر هم اسفاده از بد ماه الهی سده یکصد و پنجاه یک اگر سبای سالین و در سس سجد هم اسفاده از بد ماه خلای سال سش صد و سب و سب

۱۱۸

الحکمی مصداق روز شنبه یورچهارم شنبه یور ماه و در یکی سال بلهرا رهنما و در سن
یزدجردی موافق است و بکم خبر و در بی ماه انگریزی قدیمی و چهارم ماه مارچ مهدی
سال یکمزار و هفتصد و هفت و سیوی در احمد کردکس و در بیع آمده لاسنس و در آذر
بحسب منیا و در نکا باد که قریب قلعه و در نکا باد و در دکن واقع است و آل شنبه را
اورنگ ریب و در ایام شاهزادگی در سینه بهار و در جبل و در شنبه و بحر می آباد شده
بود و در ده دهن نمودند پیش ازین ترقیم یافته که تاریخ ولادت او به افتاب عالم است
به ماضی و در روز و برای تاریخ جلوس پدرش به زبان خود به افتاب عالم است و در
و حالاً برای تاریخ وفات به افتاب عالم است و یا قنند و در نزدیکی از اعدا و اس است
تاریخ برآورده به روح و در کمال و در جنت به و در بر می به و در حل الحنت به ماضی و در
و دیگر اس است که

تاریخ

از خرد کردم طلب چون سال نقل اولی گفت عالم گیر اورنگ ارم را و در بی
و در زمان محمد شیرازی مخلص عیالی که در سینه بهار و در کصد و چهارم به بحر می بخطاب
و در اردنکی باور چینی نعمت فراوان اند و در حجت بود و در سکرت و در حجت و در حجت و در حجت
آب یا ماضی و در وفات عالم گیر از شاه عالم بهادر شاه خطاب و در حجت و در حجت و در حجت
عالمی سیر مایه مباحث اند و در حجت و در حجت و در حجت و در حجت و در حجت و در حجت
یکصد و هشت و در وفات کرده او در سینه و در حجت و در حجت و در حجت و در حجت و در حجت
و در وفات حضرت خلد مکان یعنی عالم گیر که در دشت و در این رباعیات نوشته
رباعی که از ان سینه بهادر

عالم گیر آن حذب صاحب تدبیر
بر دامنست دل از جهان رفعا
اورفت ز ملک و ملک ز وفات بکو
ستد ما و در حجت و در حجت و در حجت و در حجت و در حجت و در حجت

روز جمعه شهر دی الحده

آن جمعه که مرد با و در اول باشت
چون سینه اطفال به تلخیصها و در حجت
دی الحده که ایما به نشین و در
این طرفه که از روی حجت و در حجت
تاریخ است هشتم

آن شه که بیا حق گدشت ادقاس حالی رعنا و سد سی ساعا نش
چون ست و منت رور که گشت ازا ارض فرور کار حک سد و اتش
مدت سلطنت

آن ساه کر نظام دنیا آمد تدمیر اتش تمام سر حا آمد
سجاه و یک آمد عدد سال جلوس پس بای منار سدا آمد

مدت عمر

آن شاه که داسم علم فتح افرا چون گشت نو د سال جهان گدا
در هر کا عدد حوصا و دیگر درم رسوخ عمر او عدد اعداد کما تبت
داس میت در تاریخ وفات او داسم الحروف است

مارج

عمر پر سدم ار عقل سال وفاتش کنفا که عالم گیر ار جهان روت
امام ساسر ادگی آن حد نو عالم گیر مار و در جلوس ده رور کم ار جیل سال قسیر
دود و دد سلط ار عره دسی القود و در جلوس سجاه سال دست و منت
دم و دد عمر نو د سال و دمه د یوم اما حساب سال سنی ایام سا بر ادگی یه
بت سال و دمه ماه و چهار ده یوم د ایام سلطت چیل و دشت سال شش ماه
بت و دست یوم حاکم عمر شش سال ششی رشتاد و هفت سال چهار ماه و
دارد و یوم میشود لقب او بعد وفات بی حضرت خلد مکان بنو قتر یا فیه مستعد
و دستانی در اسر ماسر عالم گیری می نوید که عمر کر امی نو د سال و دمه یوم نو
ایام خلافت سجاه سال و دو ماه و دست و دست یوم د این ار عره رمضان سال
لوس مار و وفات سبب سقوط سبب که محمد احلاص حان نقل سوده که
نه که صباح آن حضرت سیر باغ معرب نو نه فرموده من دعایب الله علی
استلار جهیں و ابجه کبری انتار خاطر د نور بع ماطی و ظاهر د اشتم
ال سال العس را اعال کسودیم این عمل را بد

غزل

مار می حار و می نام دسان حارید نو سزا خاک ه پیر معان حو ابد نو

بر زبانی که گفت پاشی تو بود سالها مسجد صاحب نظران خواهد بود
بر سر تربت من کر گزری هستم خوا که زیارت کعبه رندان جهان خواهد بود
یاس غله کردت با خاطر را کند هشتاد و یک سال صلاح یکسای روز برآمده
قصه ما که بر رود او شنب سینه باز یکجا بودیم ملا حیدر قاضی داد و شد نعل خالی کم
هر چند خواستیم بیت یاد داد نهاد کتاب خواستیم و بار داشتادیم مگر آن غزل
هر یاد چون صحبت آخر شد بخواب رفتم می بینم که گدازم بر قبر می افتاد حضرت
کصف قامت از آنجا برآمده در خطاب فرمودند جیتی که از یاد رفتنه هست شیت
بیت

بر سر تربت من کر گزری هستم خواه که زیادت که رندان جهان خواهد بود
و او رنگ رنوب عالم گیر بادشاه را هیچ پسران و هیچ دختران بودند اسامی پسر
شاهزاده محمد سلطان که پیش از پدر فوت کرده و شاهزاده محمد معظم که بعد از
پدر بخت بهادر شاه بر تخت سلطنت نشست و شاهزاده محمد اعظم که در جنگ
برادر خود کشته شده و شاهزاده محمد اکبر که از پدر وفات و در نزد شاه
مغوی بادشاه ابرار رفته بود و با مسد سرک پدر و ایران میگردانید تا این
بورجین حیات پدر فوت شد و در دست همد فون گردید و پیش بر لوح مزارش
ست از آنجا یک بیت امیت

از جنای جبرج و دیو پیر اورنگ زیب بر دآخر آرزوی بند را اکبر خجاک
و پنجم شاهزاده کامبخت که او نیز در جنگ برادر خود بهادر شاه کشته شد
را از دختران رنوب النساء بیگم که شاعره بود و تخلص خود مخفی قرار داده و از پنهان
علاقه طبع نسبت سینه تلخ نهد و اخذ احوالش پیش از یوم سر قوم گردید و در
النف بیگم که در سینه یک هزار و یکصد و بیست و دو و هجری انتقال یافته و در
مقبر مسجد زینت المساجد که تعمیر ساخته و در و بلی واقع است در باده
بدر النساء بیگم و مهر النساء بیگم دختران عالم گیر بودند

شاهزاده محمد اعظم شاه

در سیوم عالم کبر بادشاه صاحب ساریج دوا کردیم سعادته مکه را شریف
 و سه بحری از طس مانوسکم سب ساهوار حال ولادت بد پر مه چون در
 حکام دعات حله مکان برادر سر رک او محمد معظم یعنی ساه عالم بهادر ساه
 کامل سلیف داشتند چنانچه محمد اعظم ساه بالقان اعیان مملکت ساریج دوا
 دی الحجه مع عید الصبح سده یکبار او یکصد و پنجاه بحری دوا دوه روز بعد اوقات
 پدر و احمد مکر بر سر سلطنت بست چون بهادر ساه اس خال اکایسته
 اامت مالشکری عظیم از کامل روی سوی بهد و سال آورد و نامده برادر خود
 در ستاد و هر چند حواس که از ملک و عدل بار ناپذ و ملک و سبع را در میا
 خود با عصیم تا بهد لیکس چون تقدیر اینچنین بود که ملوس سلطنت رقاسه
 ساه راست کرد و محمد اعظم شاه متول نصر مود و باراده ملک را احمد مکر کوچ
 مود چون بهادر ساه مالشکری خود و مرتب اگر انا در سید در میدان دوهو
 که دوازده کرده از اگره واقع است ملاقی مر لقیس دست داد و ملک شروع
 کردید چنانچه در س معرکه محمد اعظم ساه با د و بلبل خود یکی محمد سدار بخت و
 دیگر سلطان دالاحاه با سیاری از امر اگست سده و این واقع ساریج
 بعد هم ربع الاول روز یکده سال یکبار او یکصد و دوا دوه بحری لوقوع
 آمده تاریخ سبهاد و او امیب

ساریج

من مراده دیوانه دسی اند در دم
 دید سده و سن جدا حوال از هم

چون ساهزاده اعظم رفت از جهان بای
 اوار عیب آمد کی حدت الکای

کستی و حاصل ابرو آحر سبید اگر
 تا بهج رز مکاتبت سده که کاکا
 اعتقاد ارقم الحروف اگر سبب آحر سبب اجماع
 خواست بهتر باشد چون مثل
 بر ملا سیدان در مکاتبت به تاریخ تو را ان سده که ملای مانی

درت سلطنت اعظم شاه از روز وفات خلد مکان تا روز سنہادت اوست
ماہ و بہت روز در عمر بہت جنگ نامور خان اور اداصل بادشاہان نمودہ اند بہت
عمر شہنشاہ و پنج سال دکنی بودہ

امتیاز خان صفا بانی خالص تخلص

میر غلام علی آرا دہنویہ کہ اسمش سید حسین تھو در ہند آمدہ در دکن خلد مکان
را ملازمت کرد و بہتک ملازمان منتظم کرد و بدہر ہوائی صوبہ عظیم آباد بہتہ و خطاب
امتیاز خان امتیاز یافت آخر در سند پکھزار و یکصد و بہت و دو در سند از دست
خدا یار خان کشتہ شد میر عبد الجلیل بلگرامی ناسخ وفات اوست **آہ آہ**
۱۱۴۲ امتیاز خان بہ یافتہ در کتاب عمارت السعادت معلوم ہست کہ در شہد مردی
نود و مسہور پیر پوعلی پور پانچین و اورا پیری بود میر باقر نام محلی تخلص
کمال او پیری دامنٹ ضلعی رسید و صاحب طبع خالص تخلص او بود و منق شعری
از محمد قلی سلیم ظہری دامنٹ اند و صحت ششہر چہ قدر گنجہ شود کھل کہ بہ ہائے
تھو سود بہ ناکھا مال خور و موکہ میان تو نمود بہ شاعر مذکور بعد چندی در ہند
آمدہ رفانت صوبہ وار کجرات در وقت خلد مکان اختیار نمود و ناظم صوبہ مذکور
رسادت و فابلت اورا دیدہ دختر خود را بجمالہ نگا حش در اور و چوں اورا
پہیزی ہنود بعد از وفات او ہمین خالص شہرہ دی کہ بسید امتیاز خان بہادر
مخاطب شدہ بود ناظم صوبہ کجرات شد و قاسم علی خان کہ ناظم بنگالہ نو و بنگالہ
ہمین سید امتیاز خان خالص شہرہ دی ست

زینت النساء بیگم بنت علی اکبر بادشاہ

عالم کیر بادشاہ دایچ دختر ابن بود ندیکی ربک النساء بیگم دویم زینت النساء بیگم
رہدہ النساء بیگم چہارم بدر النساء بیگم پنجم مہر النساء بیگم و زینت النساء بیگم و حنین
حیات خود مسعودی تعمیر بنا خندہ مسہور بزینت النساء بیگم سبجہ عالجے
کہ از بہتک سرخ ساختہ اند و در شاہجہان آباد بموضع دریا کچہر کینا در واقع
ہست و یکم در سند پکھزار و یکصد و بہت و دو و پجری در عہد دولت برادر
خود بہادر شاہ رحلت نمودہ و بہت او در صحن ہمین مسجد موجود ہست و بطریق

این سفره یافته بنیاد عالم بادشاه ملک دادار جهان توفیق الهی در پیش در تاریخ
جلوس او گفت ^{۱۱۱۹} الله اعلم ^{۱۱۱۹} و عمری و بکر این تاریخ که نوبه خارجی است گفته

تاریخ

کن سراسر اعظم جدا که خزان ^{۱۱۲۰} نسیب اندر شاه عالم بادشاه

تاریخ از مرزا بیدل

جلوس حضرت الوار بادشاه ^{۱۱۱۹} با من مربع اسرار داده اند نشان

شیدون رافت یزدان جلال ^{۱۱۱۹} بهمان خلیفه رحمان معظم و دجهان

و چون که ایام جلوس او از هنگام وفات عاقله بادشاه یعنی از ماه ذی القعدة سنه ۱۱۱۹
و یکصد و هجده هجری می شمارند چنانچه شخصی بکر این تاریخ که از ان سنه مذکور
استخراج می یابد بیک نظم کشیده

تاریخ

لشت چون بر بر جهان بهادر شاه ^{۱۱۱۹} رسید شکرده دولت به عالم بالا
ز منظر فلک آورده سر برودن ^{۱۱۱۹} مکفت سال جلوسش نظام ملک بالا

بهادر شاه سروی بود عالم و فاضل و باسودت و صالح و عابد و کثیرالاد و دادار
عزم و شجاعت او جمیع لاکران در سبده ابرار و حکام قریب و بعید مطیع و فرمان ردار
بودند و بعد او همه شاهزادگان مطلق العنان و فارغ البال می زیستند چنانچه
نهفته شاهزادگان بدست راسد و چپ او می نشستند بدست راست
برزک او سعدالدین جهاندار شاه باسه پسران خود یعنی اعزالدین و عزیزالدین
و یکی دیگر می و نیز پسر و بی او عظیم الشان باسه پسران خود یعنی محمد کریم و فرخ
سید و همایون بخت معه پسران دل پسر پیدار بخت ابن محمد اعظم شاه و پسر
چپ پسر سید می و رفیع الشان مادران خود یعنی رفیع الدرجات و رفیع
و نیز پسر جهانم او خجسته اختر جهان شاه با پسر خود محمد خنده اختر معه عابد
شهادت این اعظم شاه و دو پسران محمد کا بخش ولد عالم گیر یعنی محمدی است و یکی
دیگر می نشستند و محمد کام بخش پسر او و خود بهادر شاه بود و از پدر خود ملک
بجا بود یافته بود چون در سنه یک هزار یکصد و شصت هجری سکه و خطبه بنام خود کرد

در لاهور میان چناندارشاه و عظیم الشان و جهان شاه و رفیع الشان که بران
 بادشاه سر دوشم بودند واقع شد یعنی جهاندارشاه و رفیع الشان و جهان شاه
 بالفاق امیر الامراء و الفقار خان یکطرف شده بر سر عظیم الشان که خوراک مالک
 سلطنت می شمرده آندہ شروع بجاریہ نمودند چون عظیم الشان کند شد تخت
 و خزانہ بدست جهان شاه افتاد لیکن چون امیر الامراء و الفقار خان را منظر
 بود کہ منبر الدین جهاندارشاه را بر تخت نشاند چنانچہ بعد از سه روز باز
 قتال و جدال نمودند و در ست و رفیع الشان و جهان شاه معه پسرش فرزند
 اخرا کشند شدند و منبر الدین جهاندارشاه بی مزاحمت عیری در آخر ماه صفر
 سنہ ہزار و یکصد و ہشت و چہار ہجری در لاهور بر تخت سلطنت نشست و بعد
 چندی سلطان محمد کریم پسر عظیم الشان را نیز بدست آورده بصلاح ذوالفقار خان
 بکشت اہل و فاشتر تاریخ جلوس او از تاریخ ہجری دہم ماہ محرم سنہ مذکور کہ در
 وقایع بہادرشاه مت نوشتہ اند

بیت کہ

نزد سکر در ملک چون مہر و ماہ شہنشاہ غار نمی جهاندارشاه

عظیم الشان کہ از زمان عالم کبر بادشاہ بصوبہ داری ملک بنگالہ سہ بلندی داشت
 در کتب در شہر بیٹہ برای نظم و نسق آن دیار اسقامت کردیدہ ان شہر را عظیم
 آباد موسوم ساختہ بود چون خبر بیماری عالم کبر بادشاہ شنید بسر خود محمد فرخ
 سیر را بہ نہایت حوصلہ گذاشتہ پیش پدرا آندہ بود و در جنگ محمد اعظم شاہ حاضر
 بود و در محار بہ چناندا پر شاہ کشند شد چون فریب نہ ماہ برین بکشد خبر رسید
 فرخ سیر این عظیم الشان اند طرف بنگالہ برای انتقام خون پدر و برادر سلطان
 محمد کریم کوشش رو حاص و عام کردید چناندا پر شاہ پسر بزرگ خود محمد ابراہیم
 را بان شہری عظیم سمعت او فرستاد فرخ سیر کہ سید حسین علیخان صوبہ دار
 ملک جہار و برادر او سید عبداللہ خان صوبہ دار الہ آباد را کہ سادات
 مارہہ بودند بصدمت و سہاجت ہمراہ خود گرفتہ با فرخ عظیم تا بہ کہو کہ بخا
 کردہ غزنی از ملکہ الہ آباد مسیحہ بود کہ تلاقی فریقین دست و او در جنگی عظیم نمود

۴۵

از اندلس ساراج است و بهیم سوال شد مذکور هر یک مافه طرف اگره سلامت
 و درج سیر انداز حد و در سوئی اگره ر واره کرد و در حمله در احکار رسید ما چهار بار
 ساه مار میار به دست داد و آخر چهار بار شاه سیر بتاریخ به عهدیم دی القعه
 شد مذکور از سیدال معمر که ریچر و رلس در وقت خود تر اسیده طرف ^{بجای}
 امداد سالت حواله فتح نصیب صبح سیر کرد و در ساراج بهر دهم ماه مذکور در اگر امداد
 بر حمت سلطنت خلوس محمد و محمد عدی الطرف شاهان امداد کوچ کرد چون
 در صحر امداد که نگذرد از دهنلی فاصله دار و رسید بواسطه اصف الدوله یعنی اسحاق
 راسمه سرس امیر انار امداد الفهار حال نصرت ملک که بعد هر یک سن به
 آمده بود و طلب داشت اگر چه دو الفهار حال سحر امیر که شش صبح سیر
 بود لیکن بدرسس او را سعی کرده و دلا ساداده موقع عقد تعصیر و امید سر در
 همراه خود شش صبح سیر او در صبح سیر اسد حال را رحمت فرمود و در و
 قال را همراه نهاد اساه بقتل رسانید و بعد از آن سدر نامی ایسان از ارش
 جدا ساخته رسد سال بهاد و ما حاد ایسان را در سن دریای ستر
 بیل یک ایصوب رود مکرری الصوب او بخته با سال و شوکت نام ندی شهر
 کوچ کرد چون بدهنلی رسید بر حمت شست و این سالی سر و جمعه است و سوم
 ماه و سی الحی شد مذکور و موقع آمده چون بهمدین سال که سه هزار و یکصد
 و بیست چهار بود و بهاد رساه و بهیم چهار بار ساه بهر دو وقت کرده و در چنانچه
 را قسم الحروف این تاریخ شعیبه یافته

تاریخ

سک سال دلیس و ارنانی رقت

بهادر رسه و بهیم چهار بار شاه

بهادر رقت و چهار بار کعبت

سد ملک دور کرده سر دق

نسی اگر عدد حرف میم که سد ملک است از ماده تاریخ دور کرده شود تاریخ
 بر اید سد سلطنت چهار بار ساه از روز وفات مدرسن تار و در هر یک شهر
 اگر امداد ماه و در عرس نام در سهاد و سماه و دو سال به
 ماه دیگر در لغت او بعد وفات خلد از امکا و قرار مافه مقره او در دهنلی مینامد

۴۲

روضه خواجه قطب الدین بختیار

امیر الامرا ذوالفقار خان

ابن نواب اصطفی الدوله اسد خان پیر در مهت تاریخ ولادت او مست یقین نرسید
 اسد در سنه ۱۱۹۶ قمری در تاریخ پنج بهشت و سی و دوم ماه ذی الحجه سنه هجری ۱۱۹۶
 و یکصد و شصت و چهار هجری بمکه محمد مزح سیر همراه جهاندار شاه و بعلت رسید
 بدین سن در غم نوزاد در عمر نوزاد سال و یکصد و سی و دو سالگی تاریخ در شهر آباد
 او گفت

هفت شام غریبان باد و چشم خون نشان گفت ایراییم اسمعیل را قریبان نمود
 اصل نام اسد خان ایراییم سرزاد بود اسم ذوالفقار خان محمد اسمعیل خان خیر
 تاریخ مستفاد میگردد و اسد خان پیر در سنه یکصد و یکصد و شصت و دو
 در عمر نوزاد و چهار ساله فوت شد و در مدت الحزمیت بادشاهان بر او دیده

مرزا ایزد بخش متخلص به ساسا

جد او آصف خان جعفر است که در عهد جهانگیر بادشاه بمصبوب وزارت سر فرزند
 و مهت و مرزا ایزد بخش در مهن و علوم یگانگ روزگار بود و در اوایل هجده
 منشی گری سرکار شاهزاده اعظم شاه نذر بود و بعد از آن بمنشی گری
 عالم گیر بادشاه نذر کرد و دیده چون عالم گرفت کرد و دنیا بمن شاهزاده کان
 پیر و شاه و اعظم شاه محاربات بمیان آمد و عظیم الشان پیر پیر و شاه
 که بر روضه سیر بود بمصاف اعظم شاه پرداخت شخصی بمهرز گفت که بپای
 عظیم می آید یعنی عظیم الشان می آید مرزا جواب داد که اسم اعظم رفیع خواهد ساخت
 بمی اسم الهی یا اسم اعظم بشاه چون بعد از چند سال سلطنت بعرض رسید
 که پیر عظیم الشان بود رسید مرزا را اطلبیده گفت که ترا اینجا کلام گفتن
 را در دهان چه سر و کار بود پس مرشد و تاملی بر و تشن را یکبار از سخن برگزید
 و پیر ابرو بریده بسته بعد خدای را بپای نهادن این واقعه شنید که در آخر سنه
 یکصد و شصت و چهار هجری بوقوع آمده فرستاد تا حال در مدرسه اگر موجود است کتاب
 مسجد مبارک منقول که حالا بمبارک گنج اشتجار دارد و خبر بر صحت او مهت و این مجد تعمیر شده و اکنون

معین الدین محمد فرخ سیر و لایعین الشان ابن شاه عالم پیر اور شاه

ولادت اور رسم بکھراور نوز و دست بخری توقع آمدہ نام مادر شمس صاحبہ
 ہواں بود و چون سارنج ہفتہ ہم ماہ دی القعدہ سال بکھراور کھد و دست بکھراور
 سر جہاد ارشاد فتح یافت و در اکثر امارت و بخت و نام و نامی خلوس بود و بعد از ان
 رسا بچہاں امارت و رسم جہاد ارشاد و امیر الامراء و الفقار خاں را عقل رساید
 و راجہ سد حد دیوان امیر الامراء کو در اہمیت آورده و مالس سرید و لکھا
 ان امر جہاد ارشاد را اگر نہ کمال کست و اعرا الدین سد جہاد ارشاد و تمام
 شمار اعظم سادہ و ہمایوں محب بر اور حور و حور و اسعد دم العر کر دایندہ
 سس در شتاد و حاجت و در اس سد عمد الہ حال بکھراور قطب الملک بہار
 مار و فادار طہر حیک - جلوس امیر الامراء می - برادر شمس سد جس علیاں
 سر حمت و نمود دست سک و سارنج خلوس ار است

بیت سک

سکہ روا - قصصی برستم در - بادشاہ بحر و مرج سیر

تاریخ خلوس

سارنج سک کہ امداد و اقتباس سیر ملک سب

کست نام کہ سال سلطنت اقتباس کمال سلطنت است

و چونکہ چند روز بعد از خلوس مرج سیر سال بکھراور کھد و دست و سارنج
 شروع کرد و بد صاحبہ مورخے این سب کہ از الفاظ امداد و مرج اریک سال
 مذکور سر می اید سارنج یافتہ

سارنج

لعل سیر با طر لاسر یک حد لیا امداد مرج اریک

در سد و سارنج سال بکھراور دست و دست بخری جس کہ خدا می سر سیر
 سیر ماد و سارنج اہمیت سک کہ سیر حدت سک کہ را اہمیت سیر سارنج
 کو سد اہمیت سیر عظیم سال از سال ہاں ہاں کم خلوہ طہور سارنج و سارنج

لکراچی سمومی رنگین درین حویلی بنظم آورده و داد ستودری داده حصنوص درین
راسمای پردمای ہندی در حصن و لفظ بارسی آورده و بلی نقض سحر جلال
بکار برده این چند بیت از ان مقام است

ابیات

سازک	جو سید دل نماید حسن آہنگ	جو از چہرہ ہر پار سدا رنگ
کاخرا	در ان سبیل کجا بر کوشش میرد	نوا می کاخ نہ راہ ہوشن میرد
	اگر شاپور با حسرت و پشاک اند	بلی این نغمہ از حسرت ہلاک اند
	سعی ہر تو از سان و تروند	کہ از بر لطف بہار عبس سدرند
	ستکفتنای دل در صورت کاک	کہ ان را نغمہ کل و بس کار است
گو مری	نوا می نغمہ کرم و ہری بود	بنظم گو ہر ہنگو جریے بود
	ستکفتن اینچنان سدر میزدان	کہ کردی سببہ مار احسن کھوار
	اگر چہ ہرہ و ارد خوش نوا	ہدانی حال او زمین سو سدا
	سل این نغمہ را و انس نیز	بر دھد چوب لاد لددینے زد
اہیا	رہس ہر خوش شود رین شہار	ندارد اذالہ یا را می رفتار
	نوا کو بد نام سحری ام	فی تقدیم جویت من سحری ام
	نوا می نغمہ برد از لفظ پاک	بناسد و زنگار حسرت شراک
رو کس	چنان در نغمہ باشد و بدید	کز افنون زخم دیو کیریے
۶۵	لب ہر سار ایصی ادا کرد	کہ جشن شاہ کام مار و ا کرد
	مالف ہند کرد ادا دہ بارے	نوا دسان از صاحب برارے
بھوس	جان از نغمہ دل بر میزد	کہ بی اجمال کوشش نہ میزد
ریک	کسی کو زین سرخم فز جان	ز شاہی یک یثا مطربان کرد
کایہ	باستیفان لذت نرا نہ	مرا کافی است این جشن شہانہ
	چنان سند زندہ زانک تیرہ	کزد بر حالت موچہ جان و تیرہ
	چو منقار از می زین جشن نر کرد	رہ احسن کرا بر نغمہ سدر کرد
	اگر دہلی نماید غمخند سنا ید	نوا می زین بہ اگرہ کے سیر اید

نود و کلش کمر بر لب سده و خارگی نام در آن است
 حواسی امام و تر نفعین مار سار و کیس کند و ال مهله دیار و چهل معنی است
 مشکو نام ملکی است که حواهر را در دست دهد و ال لفتحقین سده که شدن بیت
 اناد که رکاع در خانه دهد و لغوم ارد و حاصل اند اک مالده عیب یک نفع پانار سی
 اسباب خار شتره و بل و لغاره که مال نفع مرغ حصار می هر صد حصار می مرغ و نفع
 مست اما مقصود و مالده سب یعنی ساد می نوعی عام سده که حصار می هم در بی
 اس حص مسافر تر کرده در نو اسبی در آمد خار کس نام شخصی که نوای خار کس نام
 مسود سب نام است که کتده بین ارسوت و اسما و پرد های فارسی دارد
 مقام دست و چهار سعه و سن اواره و سبی لحس مار به سریاں کرده و بوی
 که فی ملاحظه معنی اسبی معانی اسات تمام سب حدیب ر سمل شهنشاه
 آورده میسود

دلت کر بر مقام عیس سید است	ر مار سار راه راست بید است
کمد هر سرده ار عشرت فرایه	خو مسوق مرغ و لمر مایه
نابین لذب چور ابد اسما سده	مار سخاکه اردوی لغا سده
معنی نمره حول ماده ایکوف	بحام ماده کل اصعبهان رجب
بهار نمره حول در و لدر می سده	لی از فیض نو اسده و سب سده
رمطرب هر نو ادر بین سب	معنی کعب ماد آور و این سب

در ماده آور و اسما می لغاب هدی و خار سی مکفیت معبود در خانه دای
 سال میباید و مبصر باید

اگر ال اس و کر اس آل داند	سظم من و معنی در ما ند
عکر حول دایه با قدرت سظم	که نام سرده با در سرده کفتم
که تا هر ساسمی کز مار ساسی	موسیقی ندارد اسما می
بکر و کر رحس صنعت اکاه	رحس نظم کیر و خط و لغوا
منزل مار اک هدی اسناست	بچکر قرس هدی را اسما سب
درس در یا سما می مار میبد	ملاس سب و مای مار میبد

و سیرا حس و بجا و تخلص که به تنوید نامه منج سیرا مامور بود در معاویه خان خطاب با
تقدیر در تاریخ سال از دواج مبارک گفته یعنی ازان نوشته سند
تاریخ

۱۱۵۲

زبان چهار اهر جودت سنگه بشکوی دولت در آمد کچ
ما بعد چند سال در میان بادشاه و قطب الملک سید عبدالله خان عود
و سراج بهم رسید چنانچه قطب الملک برادر خود امیر الامرا سید حسین علیانی
را که در دکن بود و قطب داشت چون او در شاهجهان آباد رسید هر دو برادر
تباریچ بست و هشتم ماه ربیع الاول سنه یک هزار و یکصد و سی و یک هجری مطابق
تاریخ هشتم فروری سال یک هزار و هفتصد و نوزده عیسوی که همدان در وقت
صبح کدک واقع شده بود و بلا زمت بادشاه و در قلعه رفتند و دست خود زود
روم معتبر از ذکر ان خود بجای انشانیده بعد از ده روز بناریچ هشتم ماه ربیع
سال مذکور هر دو برادر ان سرهم حضور در حرم بادشاه که در انجا فریخ سیر
از بیم انشان پنهان شده بود فرستاده بغضیت آگاه بیرون کشید و بر تر یولیه
قلعه برده حبسش از نور با صره معدوم الفروع ساحه محبوس نمود و در تاریخ
من شاهزاده ربیع انان و لدشاه عالم بهادر شاه را بجای انشانیده
در نرا بیدل ایں تاریخ در غزل محمد فریخ سیر شلم آورده
تاریخ

۱۱۳۱

دید می کرد با شاه گرامی کردند صد جو و جفاز راه خاسیه کردند
تاریخ جواز خود و جستم فرمود سادات بر می شک حرامی کردند
و مسیه عظمت الله بلکه ایسی پیغمبر تخلص در جواب تاریخ مذکور چنین
نمود

تاریخ

پادشاه مقیم انچه شناید کردند از دست حکیم هر چه آید کردند
نقراط خود نسخ تاریخ نوشت سادات و وانشان انچه باید کردند
و سر سیر و ماه بعد از معزونی خود و تاریخ دوازدهم ماه جمادی انشانی

سال مذکور حسب امانی قطب الملک در مدال نعل رسید لاس از او در مقاره
بهاون ماساه و من کرد اس دو تاج در خلوس و عرب صبح سیر از نام
لحروف است تغیر

تا ریح
سال خلوس سیر و عت مریع ^{۱۱۰} فعل
بکمار است و شمس و دیگر بار نود و
در نام او در کن و تاج او در

ایضا
و عید کسی عزل و عزلش مگو
صیار است از اسم مریع ^{۱۱۰} سیر
و عربی دیگر در عربی بافته و فاعله و ایاد او لواله سار و حون مریع سیر ایام
سلطنت جهاد از شاه را نمره و اصل سه خلوس و در موده بود حاکم از تاریخ
وفات پیرا در ساه فار و عزل او مهت سال و دو ماه و هفتاد و یکم می شود و در
در مریع با فتن بر جهاد از ساه حرف شش سال چهار ماه و یک و در در
بدت عمر سی و سه سال بعد از وفات معلوم میب اما بعضی کار او را
شاه سمید نوشته اند

مسی قطب الاقطاب

اس مسجد متصل در گاه حرا و قطب الدین بکبار کاکی مسجد و در حرا در
در حرا اول را که عام است حواص موصوف بحین حیات خود تعمیر سازه در حرا و یکم
تعمیر کرده اسلام ساه است و در حرا سیوم را صبح سیر از شاه در حرا
بکبار او یکصد و سی و هجری تعمیر نموده و این تاریخ بر و کده

تاریخ

مور و قطب و علمات سه والا حساب
ساجت از روی اراد و در رسوم
ماسد و سن عیفت ماتف گفت در کوشش
شمس الدین محمد ابو برکات رفیع الدین ولد رفیع الشان
ابن شاه عالم پیرا در شاه غازی

چون قطب الملک سید عبد الله خان مرغ سید را کجول ساخته مقید نمود
سلطان رفیع الدرجات ابن شاهزاده رفیع النان ولد بهادر شاه را تاج
نهم ریح الثانی سال یک هزار و یکصد و سی و یک هجری از قلعہ سلیم کده کرد
محبوس بود برآورده برای نام در دہلی بر تخت شاهی تانید لیکن کجول کاران
روائی بدست سادات بارہ بود دست سکر او این است

بیت

زد سکہ بہند باہزاران برکات شہنشہ بحر و بر رفیع الدرجات

تاریخ جلوس

ہفت ہفت چون رفیع الدرجات کوئی گھر بر عرش سر کشید از عرفات

پیر خردش چو دید با مزد شکوہ تاریخ آمد لقب ریح الدرجات

ایضاً

کہ ناگاہ واضح رستم کرد و گفت مبارک جلوس شہنشہ حق
چون رفیع الدرجات سر یمن و خیف المحبت و معباد کوکناری بود چنانچہ سلاطنت
سہ ماہ دیار نوہ روز تباریخ نوزدہم ماہ رجب سال مذکور رو بہ عالم اخرت آورد
بود و روضہ خواجہ قطب الدین مدظل کشت نام مادرش کوکنار النسا بود
تاریخ وفاتش اینست

تاریخ

چون خان شہنشہ رفیع الدرجات رہ جت بسایہ نہال طوبی

رضوان بدر بہشت اقدام کنان گفتا خلد برین مقام و ما و

شمس الدین رفیع الدولہ محمد شاہ چچمان

ثانی برادر کلان رفیع الدرجات

بعد وفات رفیع الدرجات سادات بارہ یعنی نواب قطب الملک عبد الله خان
و برادرش امیر الامرا سید حسین علیخان نظر اینکہ تنہیت امور سلطنت
در ترق و تنق مملکت غیر از نام کلی از شاہزادگان تیموریہ صورت نمی پذیرفت
عاقبت خود مادران دیدہ برادر کلانش یعنی شاہ رفیع الدولہ را موافق نصبت

فرار و شش از خمس بر آورده و تاریخ ستم ماه رح سال حبه دار و یکصد و سی و یک
 نفری تلخ ساسی بر سرش گذاشته و بموسوم مساجد آنی بر آورده و بکشتن آید
 و بعد جیدی امیر الامر اسید حسین علیا با و شاه را به راه گرفت و بر سر ایشان
 یک سیر این شاه را و محمد اکبر پسر خود را و عالم گیر با و ساکن در اکبر اما در آن
 منبر سین مصی حال قلع و دار او را بر تخت ساسی ناسیده و در دست فرمود
 و قلع و دار محاصره چند روز در راه رمضان سال ده کور مفتوح ساخت و سلطان
 بیگو سیر را بدست آورده و در محس بر ستاد میر عبد الحلیل ملکر امی نقده و غر
 در تهیت مخ قلع و دار کرده و بدست ارا را نقده و مود تاریخ نوسه می شود

تاریخ

فرزده ای دوستان که در عالم	نقد سده بهار ارم
له بهال طرب بهار آمد	کلهال گشت خاطر حورم
که امیر سدا به ا مرا	کردت خرقه قلعه اعظم
این طهارت مواهب عظمی است	سر زبان و احب به کرم
پسر اکبر آنکه در ا و ا	ناب بیگو سیر تلکس علم
نود و در حص اگره محوس	سحر هجوم متع نعمم
د است غمتی و کج غایتی	ناظر آسوده و رسید حرم
ار پدر و است ارث نبی شد	نقد ایکه و در کمال عظم
خبر و دین بهاه شاه جهان	آب و رنگ بهار فصل یکوم
کشتی الک را احارت داد	تا کشد شکر طهر بر حرم
آن امیر جماعت امیر	حون منین علی هر سیم
کرد بهمت مدول اثر دین	فصل حق معال طهر هدم
آمد و قلع را محاصره کرد	سحر انکست و خلعت حاتم
فتح قلع و روز تیغ مود	این حصن بیکشتد اهل کرم
کرد و عهد الحلیل در تاریخ	قلعه اگره گرفت و قسم

عمران شاه جهان مالی سیر و ستور بر آورده و در حص و ضعف نود و عدد از دست

ماه و چند روز بمعرض اسپهان بتاریخ هجتم ماه ذی القعدة سال مذکور در آنجا
از تخت شاهی تخته تابوت مندرج فرموده سربیا لاین عزاب عدم نهادن و لا شل اول
نیز در مری برده در روضه قط الدین قریب ترست برادر او دفن کردند از آنجا
که منقح سیر در رفیع الدرجات در مبع الدوله در عرصه هجتم ماه در همین سال که
یکهزار و یکصد و سی و یک از هجری بود فوت شدند بنابر آن را قلم المحررف تاریخ
در شان را باین عنوان رقم نمود

۵۴

تاریخ

کردند سه با دست یک سالی دفات منقح سیر و دو که رفیع الدرجات
بعد شش چرت در جهان رفیع الدوله تاریخ فغان نوشته شد بنین حرکات
ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه باو شاه غازی دله
چهارم شاه ابن شاه عالم چهارم شاه

۱۱۳۵

نسب جمعه بت و سیوم ماه ربیع الاول سال یکهزار و یکصد و چهار بوده هجری
در نوامی دار السلطنة عثمانی از بطن سواب قد سیمه بیکم ولادت یافته و بلطغان
در سن اختر موسوم گردیده و بعد وفات رفیع الدوله قطب الملک سید عبدالکریم
نیز بر اعظم اورا از شاه جهان آباد که در آنجا موداد رخس از نه کام وفات پذیرفته
جهان شاه و جلوس جهاندار شاه محمود سید و طلبید اشنة بنارچ یا تر دهم
ذی قعدة سال هزار و یکصد و سی و یک هجری در سن هفتده سالگی در کبر آباد
بر تخت شاهی نشاند و به محدثه موسوم ساختند تاریخ جلوس اوست

تاریخ

شاه کنورستانی روشن افکار عالم گواه آمد فرخ فرخ تخت را نام بها بولش
درین بدوم که گویم نظم تاریخش که در شاه سرب آرائی جاده دولت آمد سال ناخوش

۱۱۳۱

و بیضا

پیر تاریخ جلوسش از خرد و کرم سوال گفت آمد سایه حق افق بجز در
و منس جلوس که تاریخ یکشنبه نهم سوال سنه یکهزار و یکصد و سی و سه گذشته
شدن سید حسین علیخان و قید شدن برادرش نواب عبدالله خان سرانجام

۱۱۳۱

باندہ و دراز برای ساعت یک بود و مسیحی بد صفت محمد ساه کہ ہم اراں مارچ
اس ملک س پر می آید کلمہ

نارنج

۱۱۳۲ درو شمع افرود اکون ماه شد
اگر چه درس رماں اشتر مہامی محمد ساهی بسیار مافتنہ پیسو و در ہر ہج کے منت سک
مقدم منت نامکوید کہ این بیت سک او بود

پیت سک

در فصل حق سہبتا و محمد شاہ دہیں بود در بین عالم نہ وہ سک رہنما و رہبر
چون از عہد مسیح سیر جملہ کار و ماسدای باعتبار سادات مار بہ بود و عزل و نصب
سر بہ منت اثنان صاحبہ حالہم بد سوسر سائق حملہ بہانت سلطنت و صط و سق
ملک و مال باعتبار حذو و دانستند اما محمد شاہ کہ ما و ساهی غافل و دانا بود این
ہمہ نیلے مکی اثنان را و دہہ طہیر رختن خاطر داشت تا آنکہ بعد از جیدی فالو اتہ
ہر دو را بہر عدم حوالا بہد چہا کہ بعد ازین سر عدم مراد کردید

قطب الملک سید عبد اللہ خان وزیر اعظم و
ہرادرش امیر الامرا سید حسین علی خان

اس ہر دو را و اراں ارا سادات مار بہ بود سید عبد اللہ خان اتہ عہد ہرادر
ساہ لہو بہداری اللہ انا و حسن بیٹے حان لہو بہداری بہار سہر و ارا
داسند محمد فرج سیر ہر دو را سمر اہ حذو آورده بود و ارا سنی السان رجہان
شاہ غالب آمدہ و سید عبد اللہ خان خلعت و ارا ت و عطا بہ قطب الملک
ہرادر یار و فادر طر حک و سید حسن بیٹے حان خلعت امیر الامرا ہی ہما
کردہ و در عہد محمد شاہ حسین بیٹے حان کہ ہرادر حور و دود صاحب اشارہ محمد
در اثنائی راہ دکن آرد منت میر حیدر حان کا سحر ہی کہ یکی در رعایا لو اس
محمد امین خان بود و نارنج رت و ہفتہ ماہ دی القعدہ سہ نگہار و یکہد و بیسے
دو و چہری کشد سہ و قطب الملک نارنج بہار و ہم محرم سہ نگہار و یکہد و بیسے
دو اسیر کہہ چہ سال و یمن لہو و اسیر سدن قطب الملک یمن

منظومت که او بعد استهادت حسین علی خان به برادر اعیانی خود سید نجم الدین علی
که بکرست دلی قهام دانست نوشت که یکی از شاهزاده‌ها را از محبس برآورده بر
سخت نشاند چنانچه باز دهم نوی الحجه سنده بکزار و یکصد دسی و دو سلطان
رمیع انسان را برکت دلی اجلاس دادند و بغاوت در دوزخ طغیان بجهان اباد
رسید و چهار دهم محرم مغاکه با محمد شاه کاشان را دفع سند بعد یورش افواج محمد
شاهی در فوج جنگ صعب قطب الملک به قافل محمد شاه خود را از مثل انداخت
و دهم سنبل بر دشت اور رسید حیدر علی خان بر سر اور نشاند و ابرینیل خود
کرست دشت بادشاه آورد و بادشاه جان بخشی نموده بزرگان فرستاد و در اینجا
ماند تا آنکه اور استارچ سلخ دی الحجه سنده یکزار و یکصد دسی و بیج، بحری زهره دادند
با لجز بعد استهادت حسین علی خان نواب اعتماد الدوله محمد امین خان لاسل اورا
در اجیر فرستاد و در اینجا خون مهت و غیر قطب الملک در سنا بجهان اباد زیارت
گاه خلایق سب آثار اوست نهر بشیر کنج واقع است بجهان اباد که از بی آینه صکر
که بلاد است و قطب الملک در زمان فرنگ سیر در سنده هزار و یکصد و شصت
بحری زمین هر را از اصل نهر سنا چنانی بریده آورده و آن خط را از فر آب احیا
نمود میر عبد الجلیل بلکرامی تاریخ آن کشته

تاریخ نهر بشیر کنج

بحر جرد و مبض قطب الملک عبداله خان نهر بحری که در جاری آن در نخلین
بهر آن عبد الجلیل و اسیط تاریخ گفت نهر قطب الملک بد بحر احسان و گرم
با لجز بعد برهم جزون دولت سادات فردم و فرقه شدند جمعی ایشان را
به یکی یاد میکردند و دیگری به بدی چنانچه روایت کرده اند که این هر دو برادر مثل
هر دو جد بزرگوار خود حضرت امام حسین پیک بزرگ هر دو یکری بخنجر شهبید
شدند الا این فرقه شدند که برادر خود اول و بعد از او برادر برادرک بشهادت
رسیدند و گویند که پیش از وقوع واقعه حسین علی خان صایحه بخواب دید که سید شهبید
امام حسین با حسین علی خان خطاب میکنند و میگویند یا علی و عذک و یا غلب عذک
یعنی رسید و عده نوزاد غالب شدند دشمنان چون بعد استهادت حسین علی خان

حساب کرد و هر یک فقره تاریخ بود و باصحت اغلب لغتی ملح و عذک را اگر طلب کنند عذک
کرد پس در ملح و عذک یک تاریخ است و در اغلب عذک تاریخ و کز و حوّل که یکماه چید
رود بعد از آن و آنکه سال دیگر شروع کرد و در عاقله عربی و دیگر تاریخ شهادت او
در عمارت محرم حسین تازه شد یا نه و میر عبد العلیل ملکر امی را وسطی خلاص شد
حسن علی مال ابن قصیده است و هیچ است که هم مرشد و هم تاریخ است گفت

تاریخ

اما که بلاست سال از حسن است	بند و حسن حوّل اکل سیاه است
سد نام حسین علی تازه در جهان	سادات گشته اند مصیبت لاش است
علی است درین معاطره سراسر	در حوّل که به صبح شد است
کسی چرا سیاه کرد و در عزم	عاموس سده صراع ساطع است
بند ایچین مصیبت عظمی بدیده است	و در بیم و استخوان شهید و سبک است
از تاریخ دل رود و چراغ امان	و به است او بهار گل السین است
بابی در آب می تند و مرغ در هوا	انه شویون عظیم امیر حبیب است
فرید مصطفی حلف الصدق در لای	کز روی محروم و دنیا نشین است
رستم سال حسین علی لای سبک	از صحرای که لود بهار در کین است
نوش بر فز معده که در فم تیره است	حوّل برق بیکاست صفت است
در یادی که لود از ارماتیکس	مشاد ابی بهار به است سر است
از بهر بر ملک روزه علی صاحب	و از ترک نار حاد نه تن حسین است
مستفاد است از ان سرکان	که روح صراط کرد سال بر سر است
بند از سبها و شش تن بیهوش گشته	بسی که لود و امسین در لای است
عالم حفر در لای خلق سده سیاه	استاد مار قاتم و بر آن گلین است
کردون را حذر ان بهر شمع رنگ گشته	در اعتقاد نامم حاکم در کین است
ولی خاک خاک گشت و کز و تاریخ	اس غم که گشت بهر او و اکین است
آن صعدری که در فم بیج مار نا	تخریر کرد و سبک بیج سس است
از دمت اس فم نامی سبک	کوئی که کوفه است گل نامین است

تا که لاد با نجف و ما به بند رفت
اسی و دوستان آل مجبان امیت
تاحق اهل بیت رسالت ادا شود
از کنگار من مرقیه سهد شهید
رضوان حق چه سینه قریب جرج او
سال شهادتش فغم و ابطه دست

۱۱۳۲

سبحان جود ویت واه این بهد
عکین بنوید بهر حسین حریز بهد
ر رعیم این حماعه منصوبه بین بهد
ایں چند بیت ریخت چه در کین بهد
تا هست حسن سبز کینی قریب بهد
قتل حسین کردینید لعین بهد

۱۱۳۳

و محمد امین خان که بود شهادت حسین علیه خان را سپهر شدن قطب الملک بهد
بعده دزارب و خطاب اعتماد الدوله ممانا کردیده بود پس از دو ماه و چند روز

۱۱۳۴

در ماه ربیع الاول سنه هزار و یکصد و سه هجری دفات منو دو محمد امین خان بهد
تاریخ او بافته اند گویند که میر جیدر خان کا شعری مذکور رسید بنو و از سرکان و غلاب
سپهت جد کلا نش میر جیدر صاحب تاریخ رشیدی همواره ملزم رکاب بابر شاه و در
یاد شاه بود و جندی بهر مانده ای کشمیریم رسیده و از جهت میر شمشیر
اینهار امیر میگفتند

مولوی شیخ محمد

در سنه یک هزار و یکصد و سی و دوم هجری قمری کرده و مولوی عبد الباسط استواری کرده
تاریخ کوئی اند اقران روزگار کوئی سقبت می برد و بی در تاریخ دفات او گفته که
سفت نوع تاریخ از ان برمی آید یعنی سوای و تاریخ صوری و معنوی در هر مصرع
علیه و علیله تاریخ مهت و اگر حروف منقوط هر دو مصرع و یا حروف غیر منقوط
بگردند جدا جدا تاریخ استخراج باید و اگر حروف منقوط مصرع اول و حروف غیر منقوط
مصرع ثانی جمع نمایند و یا حروف غیر منقوط مصرع اول و حروف منقوط مصرع ثانی
بگردند نیز همان تاریخ برآید با وجود این قدر احتیاج صلاح و رد و ایره حساب نی کس و ان
میشود و بعضی در خانه های دایره کلمات شعر مسلم نوشته باشند و اصلا کسر می انداخت
سورخه اینست

تاریخ

رحلت اوج خان کرده مه و الدین سال سی باه و دبالف و صد از هجری است

میر عبد الواحد صاحب لوح احد بلگر اسپه

دونی سر کخلص داسب شعر بر مان پندی و فارسی سکنت و حور هر دایم بر لب
شعب اند له می سخت سو دسی سکر سماں حال سطر نظم و سرور و دایم
خلو یاب بدستور و توان مرید دارد و در ایامیکه در شش سید محمد اسد و بلگر
موضع را بدل از اعمال دار السلطنت لاهوری پرداخته اند ما زمانه میدار ان آل
ملک و نمند و میر عبد الواحد در مکر که حرمه شهادت حشید این دایم دوم محرم
روز جمعه سه ایلع و الثنبین و مایه و الف و الف و الف شده و میر علام علی آزاد در تاریخ
از قطعه نظم کرده و یک عدد در یاد و راحس تعبیه بر آورده

مارج

میر عبد الواحد شیرین سخن	از رمالش آب حیوان بکشد
سید و الاکبر صاحب سر	با اثر یا لطم و سر اور سید
والد او حاکم را چون شد	در رکاس رحب احباب کسد
خط پنجاب را از مقدس	آردی مار و آمد به
بازمیدار ان کار درم کرد	از شهادت حرمه صانی سید
در سخن واحد کخلص می نمند	لطف دوتی اسم کخلص بر کرد
حکمران احمد رفت سال جلس	کک حرمین و دهم دوتی سید

مسجد شیری

ان مسجد حنفی است از ارباب روشن الدین محمد ساسی در سده یکم بر آورده
دسی در چهار حجره و در ساجهاں انا و تعمیر ساحه روح این عمارت طلای است
از ان سبب شیری مسجد مشهور گردیده و در حدار کولو الی حور و دایم است
در مسانی ان مسجد این تاریخ معلوم است

مارج

نعمت داساه بهت کسور	سلطان محمد ساه دادور
در ساه بهیکه ان لطف افاتی	سید این مسجد بیت در جهاں
عدا نیست لنگ اردوی احساں	تمام روشن الدین طهر حساں

سار بخش ز بخت نامشمار است هر روز یکصد و سی و چهار است

مسجد شریف الدوله

این مسجد شریف است اما بروج آن از سنگ ساخته اند متصل این عمارت در است
است و این مدرسه و مسجد را نواب مشرف الدوله در زمان محمد شاه بادشاه
سنه یک هزار و یکصد و سی و پنج هجری تعمیر نموده بود و در بازار و در پیشان
زائغ است نیز پیشانی این مسجد این اشعار تاریخی منقوش است

تاریخ

در زمان سید سید	خلی حق ماه زین شاه زمان
ناصر الدین که محمد شاه است	خیج او کفر شکم در دوران
مشرف الدوله بنامش موده	مسجد و مدرسه عالیستان
این دو بیت الشرف و علم و عمل	هجرت بین فلک کرده متوالیه
سال تاریخ بنا گفت خرد	قبله حج ارادت کبستان

۱۳۵

ستاره دوم و اول

در سیر المتأخرین مرقوم است که در نصف آخر محرم الحرام سنه یک هزار و یکصد و سی
و شش هجری در زمان محمد شاه باو شاه و علی مستاره و دو تن در کوکب پنج
و دو هزار و صد و نود و ده روز ظاهر ماند و بعد از آن محلی گشت و همدین ماه
پس کلان باو شاه انتقال نمود فقط دو کتب اهل فزنگ نیز مرقوم است که این
ستاره دوم و اول در ماه اکتبر بر سنه یک هزار و هفتصد و بیست و سه هجری
نموده و برگشته بود

اعظم الدین خان

خلیفه نواب جان نثار خان از حاکم نشین در سرفه بیمار بود چون در سرفه
یکصد و سی و هفت هجری از آن عارضه شفا یافت منشی ریچو و دو اسس منصف
و تابین الانش و محققه الصبیان که در سرفه کار او ملازم بود و این قطعه در تاریخ شفا
در سرفه تمثیه گفته که زانید و مورد انعام و اکرام گردید

مارچ

۱۔ اگر شکر بند نگاه حلال الامام
 حساب رسد کی عالم اعظم الدین
 مدد طلوع ادا و ارج کو کتب اعمال
 ارسال صحیح آن بود ہمارا جہا
 حکم عقل بہ سرکہ دور کردہ
 کہ ماقت بعد سفا صاحب دوی الاکرام
 کہ حاصلت نامم اردو دل رور حال اجسام
 تحسنت حاصلت او مرد و سعادت نام
 سوال کرد در سادہی دل جو امر و غوام
 شغای اعظم نادان قیاسی عمر دوام
 بنے اگر عدد و عبارت سہ ہزار عدد و مصرعہ آخر دور کردہ سو نتائج
 سفا اسرارح یامہ

مسجد روشن الدولہ

اس مسجد کے سب سے لطیف و نادر سے نایاب اظہار تھے کہ وہ اب روس کے دار
 اور عہد محمدیہ سے نادر سے کبھی ایک ہی دہائی سے تھیں جہاں سے
 درجہ اور موضع خاصی دارہ درسا جہاں ان کا واقعہ ہے وہاں سے مسجد
 کہ مادر سہ ماہی ان شہر حکم مصل عام دادہ اور درپہانی اس میں
 اشارہ تا تاریخ معلوم ہے

ماہ

شکر حق کریمیں بیچیں سید عرفان
 دریاں گشت اس کے دیار تیرے
 روس الدولہ طغرل خان صاحب جو کرم
 مسجدی کا مدد دیا رخصت شدہ سال
 حوص جیاب اوسان ارجمند کر دہ
 سال مارچیں مسائی نامہ اولہ نامہ
 سام بیگہ اس مرشد کامل ولایت شکار
 مصلحت کرے نو سادہ کاری باد ۱۰
 کردیمیر طلای مسجد رشتیں پستانہ
 کردہ ارسلع مہر مار دس نکاد
 ار کہ اس صوصاز و سودا کار کنا
 مسجدی حوں منت اقصی مہر نور انہ

شاہ مروان

ہمارے بہت در پہلی دور احوال ان دم ہر سنگی ساحہ اند و مسکو بد کریں سال
دم امیر المومنین علیؑ اس الی حال بہت و آن بعض بار در حوض مسک بزم
عقب نمود و اند و سر کرد آن اس بہت حواہد و حواہد مسکو ساحہ اند

بنیت

بر زمین که نشان کعبه بای تو بود سالها سجده حاجب نظران خواهند بود
 عسکری دورین مکان در همراه تبارج بسم مسلمانان برای زیارت میرود
 و از دماغی کثیر از مژده وزن میشود و این عادت و عاقل بجنه دارد و بر دروازه
 شمالی آن که در سینه بکینار یکصد و شصت و دو تغییر یافته این تاریخ
 سر فرم است بسم الله الرحمن الرحیم و علی بابا چنانکه در عهد سارک احمد
 شاه بهادر بادشاه غازی بموجب ارشاد و نواب قدسیه حضرت صاحب زمانه
 با اهتمام نواب بهادر جاید حال صاحب بر برای خاک را لطف علی جان
 نمیرد و مجلس خانه مسجد و عرض و یک سال مرتب شده فقط

میر عبد الجلیل الحسنی الواسطی ملک راجی

تخلیه دارد واسطی است در سینه که هزار و یکصد و یازده و پنجاه و نه و معاش از بکر
 به کس شناخت و عالمگیر بادشاه او را منصب شایسته عطا فرمود و بجز
 خدمت بخشیدگی و در قلع نوبس کجرات شاه دوله رحمت ساخت در تاریخ
 این خدمت انشا کرد

تاریخ

مراد از حاجب خلافت عطا شد
 خبر و گفت تاریخ تقویم خدمت و قلع نگاری کجرات زیبا

و میر غلام علی آزاد منوید که در سینه هزار و یکصد و شانزده خدمت بخشیدگی
 و قلع نگاری و خدمت نوبس سر کار بهر که و غیره باد فناست مسجد و تاهات و
 خدمت را بد بابت و امانت پر و اخذ ناکه در عهد مرخ سیر بادشاه از
 شیر کیهامی خدمت الهی در برگشته جیوی از اعمال بهر که ریزهای ثبات بقدر ثاله
 خدمت و از ابر بارید و کلام و زبان انامی در شیرین کرد و ایند درین ساخر رباست
 کرده در مرز و قلع معروض بارگاه خلافت و اعلت

فصل

فرج سیر آن شهنشاه بایرکات
 چرخ از ادب او شده شهرین عکات

در رسیدن من عند عرش چندی مارید سخاوت و مره قند و مالت
 سرچشمه سمرقندی که در آن زمان رانی و قاتی به مات سلطنت نمود و سحر و جادو
 و زود قانع لی آیکه حکم به محضی کند جل رحلاف واقع نموده در اوایل سده هزار
 و یکصد و شصت و شش تخری و در امیر اول صاحب حوال از سده شانزدهم
 امارت آمد حسدی در مار امیر الامرا اسید حسین علیخان آمد و در وقت مبارک در وریه
 در مجلس جواب و ذکر رباعی مذکور مدام آمد رباعی را خوانده تمام بود و در این
 کمر و جواب رباعی را اسید کرده سر او را در جو و خطب الملک نمود و گفت که این مقدمه
 قابل عرص معلی است او در مار رفته و در رباعی بکثرت ظل سخانی دادند مادر شاه
 سار اسید کرده افرین و تحسین نمود و جواب عرص کرد که ماعت تغییر فایلی بهین
 رباعی است مادر اساه یعنی که ده و مر موند که مادر سستور بخداست مطابق حال
 و مر مودیم و شمع محمد رضا بخشی و قانع نگار سر که مذکور که مروی بر درک بود و مع
 موردان و امانت میر و دین باب و دینیت گفته و در و در قانع درج کرده بود

فصل دوم

خروج سیر و اسد جهان بهار است کینی حوال حال
 بخش بهایون جلو سمن ملک سار سر کرد در آسمان
 در هنگام سیر موصوف مودول بسته در شب به جهان امار متوقف بود در راه
 امیر الامرا کور و در ماه ذی القعدة سده هزار و یکصد و شصت و شش
 متولد شده بود و نامش و عربی و فارسی و هندی گفته از نظر ادب
 گذر اینند

در عربی

تال امیر الامرا حسدی و ای مذوم الولد المستیر
 اسحق فی دنگ عند الخلیل امینه الله تعالی بکبیر

در فارسی

کلی شکفت نگار حادان حسین و باره شد مدوام بقا و او حاسن
 مرسته این گفته جو کفم این تلایع هزار سال سود عمر اس کل این

۱۱۲۶

در بسند می

شهر بنم سبیت کهول بنس من مهب خیر بخیر عک جک سدایه سیر گل یوب
در تاریخ دلاوت سید قنار محمد سایدی بسید محمد روسن که در سنه هزار و یکصد
و بشت و ششمن وقوع آمده گفته

تاریخ

حرمینانی محمد ر و ششمن سپهری داد سجاد و میل و
سال تاریخ جو به ششم ر حزد گفت اردو چشم پدر و ششمن باد
و دلاوت میر عبد الحلیل سید دهم شوال سنه هزار و هفتاد و یک و شست داد و
و انتقال او شب سبیت و سیوم شهر ربیع الاخر سنه هزار و یکصد و یک
و هشت و هجری در شهر بجهال آباد واقع سنه و ششمن او جب الوصیت در بلکرام
نقل کرده در قدم و الدین کور ششمن سید احمد و ششمن سالتنه میر غلام سیله
از دایه که میره الدین احسن الحسنی و زیاده و تاریخ یاسنه و در نقبیر به بخاری کوته
به الحسنی الحینه و الزیاده هو اللقا و غیره ایره تاریخ پیرکاره فکر کشید و تاریخ
لافت و لاشخی مرکز نشاند و ایره انبیت

مؤلف کتاب تاریخ ایران

طریقه استخراج تاریخ ارس و ایره انبیت که از خانه های چهارده خانه را که از
سید الزرار و هشت و هر عدد یک خاطر رسد شمار نمایند سوامی و اعد و چهارده

و اما حساب اول و آخر و هر چه که شمار تمام شود و حساب کرد پس عددی
 به آن شمار معبر رسیده اگر در حساب ما حسابی را امداد کرده باشد بعد از ما باید مرة
 بعد از آن و در دوره و در آنکه بهی حساب اصل کرد و اکنون مقدار عدد پس که در
 مجموع اعداد حاصله تاریخ شود اگر در تاریخ یا سه ماهه یا بعد بهی را امداد کرده باشد و
 بهی بهی شمار معبر شود و آنکه بهی حساب حاصل اصل کرد و پس بهی بهی معبر
 اعداد حاصله تاریخ شود و بهی حساب که مراد از اصفاف در اعداد مستثنی بهی بهی
 پس معاد باسد و اطلاق صفت از دوی لغت رسیده پس معاد آتیه و نسبت
 در خلاف معترضه علامت حسابی العاموس الصنف بالکسر العمل الی ما
 فعال الک صنفه بر جدول معلیه و سنا ایشاله لایه ریاده غیر محصوره

هر چه از غنی کشمیری

تخلص از جدول سب حاصل شمار بود و پس شرح معنی نوادر در ساجدها و اما
 سر به سر در رسد هر از دیکه سسی در بحری شمار سستی اوله سر کرد و بهی
 تاریخ و حات اوارس مصره بر آورده

کج معنی نو که و احلاک در بر رین باغ ناظر زنده افزون

این باغ در عهد محمد ساه و ساه ساید که سال کبر از دیکه و سسی و بهی
 معبر طایفه باغ مذکور متصل رده صفت عدس باجهال اما دایع نسبت و گرد اگر
 آن حار و داری ساه اند و مکانات حوس اند و پس ساموده سر در دایه
 باغ اس تاریخ صنف شش است

تاریخ

نصران محمد سام عادل	که سر و قس بعد باغ مبارک
سای کلینی در قفله کرده	که کلین پس بر در حوال تارک
نور سید و ایم نور امداد	حق سوره حاد و تارک
بنی تاریخ سالیان گفت باغ	عدا باری نو و مالک مبارک

شیخ سید احمد و بلو می

تخلص اور کلمہ بہت ازہ نظری شعرا بود و مرید سناہ کل متخلص بود و حدت این
 سچ محمد سعید بس شیخ احمد مجدد و سحر بندی نو و باین مناسبت کلمش تخلص
 میکرد و اسنام خان کہ نورارت بود سلاطین بکرات احمد ابا و رسیدہ از
 اجداد او مت در سناہ چہان ایا و بہت یکم حمادی الاول سنہ ہر اردیکہ
 چہل و یک فوت شد از دست

گنیم شہید تیغ تغافل کشیدنت جانم زد دست برد و غزالانہ دینت

فخر المساجد

این مسجد دینت را فخر النسا بیکم سیدہ نواب شجاعت خان بعد انتقال
 شوہر و سناہ بکھزار و یکصد و چہل و یک ہجری تعمیر ساختہ و در سناہ چہان
 ابا و ترتیب کشیدی مار از واقعہ بہت بر و در و ازہ میر و فی این عمارت
 متفقدش بہت و بر پیشانی مسجد این اشعار مرقوم

خان دین پرور شجاعت خان تحت پناہ مار ضای حق تغالی از طبع
 صدر خاتونان کنیز فاطمہ مخزجیان یادگار ش ساحت این مسجد تخلص

الحمد

سعید برکت اللہ اللقب بعد احب البرکات

متخلص بعشقی

این سید او بیس این میر عبد الجلیل بس میر عبد الواحد متخلص بناہ
 بلگرامی بہت چون مرقہ جد او میر عبد الجلیل در ماہرہ از مصافات مستفاد
 اگر ابا و واقعہ سنہ در ان مقام دفنہ سکونت اختیار کرد و در زمانہ سناہ
 ہزار و یکصد و چہل و دوم ہجری فوت کرد و از نو مار بخ او یافتہ

تاریخ

بیدار ولی منت سوی محفل قدس بر لب رصحہ ای چہاں محل قدس
 تاریخ و حال او خرد کرد در ششم صاحب برکات و اصل منزل قدس

شیخ الحدیث یار بن شیخ عبدالباقی

یکی از ملازمان حضرت کمالی نواب مبارک اللہ سرمد خان صاحب دہلی
کجرات است و در دیر عہدہ مادر سہ سالہ صبح سپید صفت حسن براری و خطاب
در رسم رمان خال سروراری نافہ و در معرکہ کر مارا اہمی سکہ مارا
من را اہمیت سکہ کہ از مادر سہ سالہ و دراری کجرات احمد اہا و سرور
داشت و وقوع سہ و دو تارچ ہشتم ریح السامی روز و سہرہ اہر رست
سند یکہار و یکہد و چہل و سہ بھری سہادت با صبح ریح الامین خال
بلکہ امی مارچ و کہتہ

تاریخ

صف سکن سح الحدیث کہ در دیر	سرور اہمیت اور رسم و رال دہرام
مار تا بہس قدم راندہ حدود کفار	نار مار و سرور کر و صف ایضام
مانکرات بہرامی نواب حلیل	آن رجع العہد و سید اولاد امام
سرمدی و معاذر ملکی کرسمس	ترک کردہ بوداں بیکرسمس اصنام
با اہمی سکہ تعیین آندہ حکلی میان	کاسمیں رسم مدید و سمہ سہ امام
سح حدودا رساید ثقل مقہد	معرکہ کر و کہ مرچ سرور کر و سلام
آخر الامر بہر مای و عا عوطہ رود	حدود علماں سرشش پور مارا کرگن
اسم سرورانی در رسم حوالا سرور	کرد تعلیم سرورال حد معلّم لہام
بہس دین داری دماس تک این سرور	سخت نافہ سہ و دو کہ او کرد تمام
من لکرسہ و تارچ بعد سرور الم	بادل حد یس مسم در رسم دکلہ کلام
ماکہاں باقی اند و سید آہ و کہتہ	آہ و داد الحد یار بلکہ اسلام

و علام حسن بین ست آخر را اندیل داوہ دایرہ نصیف احد سہدہ کہ
تاریخ سہادت او اسخر لرح می یا مدیت و دایرہ است

۱۱۴۲

ماکہاں با نصیف عیب از سر اعلام کہتہ حرمتی دادہ الحد یار لہجہ اسلام

مصر و یا ششم و همان مصر بر زمان آورد و فرمود که بحسب الشافعی است که یک
مصر سه شخص را نواز و اقسا و هر سه شخص را هم بر پله و در دست یک
در ملک سند و دیگری در ملک کجرات سیومی در ملک دکن و بنابر اینکه نام دارد
سبار کعلی است تاریخ تولد طاعت زیاده دارد

احمد یار خان متخلص بکیتا

از سرادق راس است بدشش الهه بار خان نصوبه داری لا مورد و شیشه
و ملتان رسیده و آخر با لغو جداری عزنی تنااعت نموده و احمد یار خان در
افند عهد عالم بر صوبه دار بهبه شد اقسام شعر بجزرت میسکنت و ششوی متعده
و اردو دینی محمد عاقل بکیتا لا جوری با احمد یار خان مساقبت کرد که بکیتا متخلص
من است متخلص مرا بهمن و ابا بدگدا است احمد یار خان گفت بکیتا نشدیم بلکه
تا شدیم و قرار داد که با هم عزنی طرح کنیم هر که حذب که بد متخلص از و باشد
بس خان مذکور زمانی و مسکافی غنیم ساخت و جمیع صاحب طبعان لا مورد فرام
آورد و عزنی که طرح کرده بود بر باران عرض کرد در صدای افرین و تحسین از
هر جانب بلند شد محمد عاقل بهتر سکوت بر لب زد و هر چند یاران تکلیف کردند
عزل خود را دون یافته بر زبان نیاورد و احمد یار خان محضی در دست کرد و بهر
م دستخط چهار سخن سرین کرد اینند افرین لا جوری این بیت دستخط
بیت برین معنی گواهم افرین ما که احمد یار خان بکیتا است بکیتا بد و بکار
این مصرع ثبت نموده ~~محمد عاقل~~ که بر بکیتا است احمد یار خان ~~محمد عاقل~~ و مطلع عزلی
مذکور است ~~محمد عاقل~~ تا حطس طرح جهانگیر می و کادوسی رنجت به لشکر رنگ
جوروی بسروسی رنجت به و فاقش ~~محمد عاقل~~ بهرست سیوم جمادی الاول سنه
هزار و یکصد و چهل - هفت هجری در قصبه خوشاب اند اعمال لا مورد و افغ شده
میر غلام علی ازاد متخلص تاریخ در سلک تقسم کنید و یک صد و زیاده را
حسین نمیه بر آورد

تاریخ

خان و الاربعة احمد یار خان - ذات له آئینه خلق عظیم



۱۱۳۹

۱۱۳۸

۱۱۳۷

۱۱۳۶

۱۱۳۹

در موی فصل کنای رمان
کرد در معدود کنتی سفر
ماتم اوساحت و لهارا و دینم
حای احمد بارخان سرم نمیم

مولوی سید عبد الغنی الحنی

در سه هجته خلوس محمد ساه و تصویر داری سخا الدین محمد جان مایه
راب غلور دینی مایه سوم حمادی الدانی بود یکسه سه هزار و یکصد و چهل
بعد بحری در سگاه دعات نموده و مایه و فاس رسم لویه عاری است

۱۱۹۶

ماریج

سرگاهان کاس سر پس انگاه سمار عند الله

معنی عدد و حرف کاف را از عدد و عند العلی مد کرده شد و تا پنج براید و ماریج

دگر مولای قلی است

حکیم الممالک شیخ محمد حسین شیرازی متخلص به شہرت

در سحر ای راسته اندسه و اطمینان صداقت همه بود اصلش عرب است
در ایران نشو و نما مفر آخر در بند آمد و در سر کار ستان هراده محمد اعظم شاه
نصوان فلک باب دگر شد و در عهد ساه عالم بهادر شاه ماعز ارد و احمد ام
سرمی بر و در مایه محمد صریح سیر خطاب حکم الممالک سر بلند می یابند
در عصر محمد شاه احرام بیت اله است و عدد ادای مساکک حج تماد و
موجوداتش در شاهجهان اماند در ماه ذی الحجه سه و در عین دمایه
الف اتفاق اماند و ماریج او گفت

ماریج

بی نظیر ماریج سبیل
کونی سفت ز کله سخاں بر
بالقی از مایه رحلت او
سال تاریخ کتب شہرت بر

میر محمد افضل اله آبادی ثابت مختص

بزه اسلام جان حسی سعید دلی است که والا مختص و اتم در اکتساب

سده اولات علی قاضی بک و اعلی و در افتادنی محاوره است فارسی کامل بل اکل بود و در زمان
 آبادی بدی بود و آخر دو از دهم ربيع الاول سنه حسین و ما بعد و اعلی و در گذشت تاریخ
 فوت او میرزا او پسرین در سلک نظم کشیده
 تاریخ

تأیید کرد سخن در نهادن بود و نامی تین برسد نظم سپرد
 از میرزا حسن سال و فاشی بستم فرمود و در علت احمد سر -
 لوزا ابی سیف الدوله عبد الصمد خان بهادر و در حاکم
 از جانب - که نام ایشان خواجه عبد الکرم بود و خواجه عبد الصمد از طرف والد
 بطلب عالم مخدوم اعظم که سید صبح النوب بود و میرسد وطن اصل او سمرقند
 مولد عبد الصمد خان اگر آبادی و در صفت حسن همراه والد بسم قند رفته و ثواب
 و کسب علم و راجا کرده بعد فوت پدر با سحالی علیخان با دشتا و نوزادان روکار
 بهم رسیده اند و در وقت پدر با رحمی محمود و بعد منت سنج الاسلام سمرقند
 کرات خدمات عهد و نوزادان است فایز بود و در بحسب خدمت در عهد عالم کبریا دشتا
 و در و هندوستان کرده و در اول عازمت منصب شش صدی فایز شده
 و بعد چند می منصب هزار ریاضی و بختاب عبد الصمد خان ممتاز گشته در عهد
 بهادر شاه در جنگ برادرانش شتر و دایمی رستمانه بجا آورده بعد فتح هند
 شصت هزار ری و خطاب عالی جنگ مغز شده و بعد ایشان ریکر با خان منصوب
 پنج هزار ری فایز گشته و در عهد وزیر سید منصب شصت هزار ری و بعد بهادر
 لاهور و امیر گردیده عازم آفزون گشت و بعد چند می بختاب دیر جنگ مخاطب
 گردید و در زمان محمد شاه با دشتا منصوب بیست هزار ری و بعد در ایست
 ملتان و خطاب سیف الدوله و پسر ایشان بصوبه واری لاهور و خطاب
 بهر جنگ سمرقند از پیش انداخته و آخر الامر یکال پیش از آمدن تادیه شاه در
 بهادر و بعد و پنجاه فوت شد یک تاریخ او نیست
 تاریخ

۹۱۱
 ۱۱۵

سای و صل عبد الصمد خان بخت

مارج دیگر احرار دویم رفت بعد وفاتش پیرس ذکر یا جان نصیب داری لاہور محمد
گردیدہ

قلعہ شہر گنگ

در شہر گنگ مصاف صوبہ نکالہ قلعہ است کہ ان را بارہ بہائی نام است و شہر گنگ
د قلعہ مہر گور میان دور و دمانہ سی مہاباد کہنہ حوری واقع شدہ در ایام مرگ
بہائی مہاباد اریب مدو کردہ و عرض در مای کہنہ حوری قدر نصف آن خواهد بود
و ان قلعہ مرگبار مہاباد واقع و دور حصار قریب نہ کردہ تھا خواہ بود کہ ار سنگ
و شش و کج در کمال استحکام و در است بنا یا عمدہ و فاصلہ میان شہر گنگ و قلعہ
قریب مدو کردہ است و حدودی عریض بر اطراف قلعہ است کہ بہنکای در ان سے
ماندہ این قلعہ را الواح کبیری اگر در مارج چہار دہم انکو بر سہ بیکار و ہستہ
و نہ ہجری منسوج ساحہ داران و صفت بعل سرکار کبیری بہ دریں
امام ان قلعہ روہ اہدام دار دار مارجی کہ رنگی اردو وارہ نامی ان قلعہ
مردوم است حسان مستفاد مسکردہ کہ سطحی تمام موہن مسکہ یہ رنگیہ مسکہ
کہ حکوم بہ ان قلعہ دامنہ ان در وارہ را در ستہ نگہر و نکصد و ہجاء ہجاء
بہر ساحہ و مارج مدکور را ان در وارہ معروفہ نمودہ مارج است

مارج

رحمت و سو کہ کہ رکیہ رانی	حراج اقا لیم کیسہ دوا سے
حوسا کو نور موہن مسکہ بہادر	رمانس نو دہم عدان خود دہا سے
چو ہمسہ کیرہ کہ کار را سے	رہنم سے رہنم یہ مسکہ سا
رخا کس قلعہ دار افعال انا	نہ ہر چوس مارہ بہائی نامے
کہد رج در وارہ مالای قلعہ	ہیں فکر مند انتہا صحت و سہا
قلعہ اہمی یہ رحمتی بہنکای	دہر ہلاک عدد دوا سے
جہاں دیدہ دار وعدہ سنگن کرا	مورج علی رضا اہما سے
مناقت یہر سید مارج کسا	کہ رکیہ نہ در وارہ قاہم ہا سے

میر طفیل محمد بلگرامی

تبارخ است جهانم ذی الجبر سده احدی و حسن و طاهر را که در سمرقند است
و در وفی دست در باغ محمد متعلل مرده علامه مرحوم مرعید الخلیل بکری در فون کرده
و میر غلام علی از اد که سا کرد او بود این تاریخ که

تاریخ

الموسس که افتاب معینی از خلفه آسمان به ن رفت
تاریخ وصال او در وقت

۱۱۵۱

ذکر مادر شاه پادشاه ایران و اهل آن از قشون میرو عثمان
چون مادر شاه در عهد پادشاه پادشاه در پنداره بود لهذا حرو و رشت که ستمه از حالات
او در مقام ترقیم باید در تواریخ خرو و رشت که ستمه از حالات
و سنی شیخ بجزی است و سواد سر و سواد خال قند باری که از آفا غن
مردار بود در اطفالان آمده سناه حسین صفوی این سناه مسلمان صفوی
را محض کرد و او را بدست آورده به سواد ساخت و بر سواد محض ستمی اکت
و بیست سال به سواد سلطنت نشسته اکثر بلاد ایران را مستحرف
خود آورده و اولاد و احفاد و سلطین و صفوی را از سواد کبر مقتدا تن سواد
شاه حسن که او را امان جان داده بود بدست آورده و او را ان ایام مستحرف
سینستانی و الی ملک میرو و نیز نظر بر مستقبلای محمود شاه و محمود
سده شاه حسین و برهم خورگی محال است و محمود و بای خراسان و عبیه
در سنده آمده به سواد و مان و ای تنگن کردیده و بر اکثر بلاد خراسان
که در تصرف حال محمود شاه بنود و تصرف خود آورده چون محمود شاه بنود
این جهان را بد رود نمزد اشرف خان که بنی عم او بود و الی ملک و مال سده
سرو و بادگری و رعیت بروری محمود و سوادهای کوکب محاص برای
سکه او این بنیت کجاست

سکه

باشرفی انری سکه ان جنداصید
باجمله بعد جندی اقوال روحی بر سواد آمده خو هستند که سکه سلطان حسین را از

قید مستحقین ساجده مسجد و دیگر و جمیع اسراف حال ماسر مستحقین و وقت نماز
 گناه را فصل آورده مار و میاں طرح مضامین است احب ساجده طهارت مانی سر ساجده
 سلطان حسن که غیبی از علی محمد ساجده از اصحابان برآمده در اطراف ماری
 تشریف داسد مار بر حد امین مادر علی ملک که نه سیوه قرانی در اهر لے
 میر کریمه صاحب و تاراج معقول بود و دایم الاوقات حال سرور سے و مردار
 در سر دایم موصوفه حراسان سده و بعد حراسان ملک محمد ساجده
 دایم حاصل ساجده مشرف ملا و موصوفه او سده شرف حال از اسماح حصر
 استقلال شاه طهارت اندر ناک سده ناخاکر موصوفه از اصحابان
 حاکم موصوفه رود حراسان آورد ساجده طهارت مادر علی ملک را همراه گرفت
 در ه صفر سال بکبر از نگه و چهل و دو لغرم ررم از مسند کوچ موصوفه
 اصحابان سده و بعد از حراسان اسراف حال تاب مساوی و در مدینه راه
 کریمین بهاد و احتیاج لند از هفت سال و سب و یک در سبب ایران
 مار کماند ان موصوفه مستقل سده و مادر علی ملک طهارت قلی حال
 مصر که دینه و در احسن بکبر از نگه و چهل و هفت طهارت ساجده را احمد حسن
 داد ساجده از سده در یکم کمال سلطه آورد حال مرگ بر ساجده حاکم طهارت
 حاکم که و کلس بود در بهر خود اس وقت مسیح کیده بود

تاہاں مرکزِ رحمت ہے

الحکمہ نے تعمیر وقت میں یہ دوسرے دروی درجہ و دیوار را مکطف ماسم بلکہ
دار العرب و طرف دیگر الحریعہ واقع کہ تاریخ اس ساختمے بہ رسم صاحبہ
اس ایک حرمت در ایچہ کہ واقع شدہ صاحبہ کی طرف مای اسراں در تمام
موسس او این حسین کعبہ

تاریخ

سرمایه داران طبعاً بابت این خیریه مسأله

و مادر ساه در آوا حرسه مکرار و یکصد و پنجاه و یک هجری مرم سحر پد بود و سحر

است گردیده چون خبر رسیدن او بحد ساه با دساره رسانیده با تمامی اراجیه
مملکت و سکر و توپخانه که ریاده از حد حساب بود از شا بهمان آباد برآمده و در تن
کر مال که چهار سمرل از شا بهمان آباد است مقر قتال مقرر نمودند و منابع
چهار دهم ماه ذی القعدة سنه مذکور جنگ شروع کرد و نخستین نواب بر
الملك سعادت خان باقلیلی از سواران و پیاده رو جنگ آورده و خروج
سنده اسیر کردند و نواب امیر الامرا خاندوران و نواب مطهر خان برادر
خورداد با بسیاری از سپاه کشته شدند و بهر میت بر ساه هد و سان را
یافت روز دیگر نادر شاه معرفت نواب برهان الملك میغام صلح بحد شاه
فرستاد و بعد از رد و بدل مبار قرار برین باب که فرمانروای هد و ستاد
آمده با والی اهران ملاقات نماید و بدین عهد و جنس مضایقه نفر نماید حد
اینکه نواب نظام الملك آصفیاه بحد است ماد و ساه رفته عهد و میان مستحکم
نموده بر معن با و شاه را ضعیف شد چنانچه روز دیگر بحد شاه محمد نادر شاه رفته
ملاقات نمودند و نادر شاه تا برون حیم استقبال فرموده هر دو کس در عهد یک
سنه نشستند و بعد توافق و تکریم نادر شاه گفت الحال که شما اینجا سراف آوردید
بر آورد به سلطنت هند و سنان شما مبارک لکن بدین عهد و جنس مضایقه
ماند فرمود محضر اینکه با دساره از نادر شاه بخص سده بحد بود و صاحب شود و با
و در روز دیگر به اعلام و میغام گذشت چون بعد کشته شدن نواب خاندوران
نواب برهان الملك میخواست که عهد امیر الامرای بنام او سفر شود و محمد نادر
که نظام الملك با بان عهد سر قرار ساختن بود بنا بران برهان الملك از رخا و فرستاد
بنادر شاه گفت که دولت و خزانه با و شاه ای در شا بهمان آیا از حد حساب
بیرون است اگر است ما بطرف دلی تشریف برید عهد و جنس مضایقه بدین
سما خواهد آمد چنانچه نادر شاه بهانه ضیافت بیارخ نهمین ماه ذی الحجه که سپهر
نیکتر بود بیکصد و پنجاه و یک بود همراه محمد شاه بدین خلافت شا بهمان آباد
تشریف آوردند نواب برهان الملك تا غروب آفتاب در قلعه حاضر بود و در
قربین به پنج ذی الحجه که مطابق نهم ماه مارچ قدیمی سنه نیکتر از هفت صد

پس ایضا به عسوی نمود از سبب رحمتی که جویده بود و دهم از سبب درد دملی که از چند ماه او را
 عاقر صاحب بود و عالم جاویدانی ستافت و بعضی نوسه اند که بهر جویده و هر دو صاحب در سبب
 عاقر صاحب به نصف مرتبه قاسم بطور است که چون در محصل در بعضی دافع سبب مادر سبب
 مرثاں الملک و اصحاب و اعماد الدوله را سبب اولی طلب داتمه بعد سبب در محصل در موجود است
 مذکور که ظاهر شود که بالفعل سبب احاطه آن مبلغ که در هر دو سبب می تواند سبب لکن هر قدر
 که وصول تواند بود قصور نخواهد کرد سبب مادر مرثاں الملک از عطف انداخت و سبب
 اعماد الدوله و اصحاب سببی نادره موجب عتاب گردانید بعد آمدن از دربار سبب لیس
 مسوره شود که چون آنرو عاقد و محصل است در هر دو سبب می تواند سبب است که کاسه
 بهر طایل و سبب مرثاں الملک محول است یعنی مسوره به هر دو سبب نوسه و اصحاب از روی
 و است و حجاب بهر جویده و چون است در سبب سبب مرثاں الملک را بهر دو سبب مسوره و
 سادو حال که سبب در سبب که در سبب حاصل است سبب حجاب از اجزاء سبب مادر در
 انداخت که سبب مادر سبب مادر سبب مادر سبب مادر سبب مادر سبب مادر سبب مادر
 عام کرده سبب مادر سبب مادر سبب مادر سبب مادر سبب مادر سبب مادر سبب مادر
 حروص است سبب مادر سبب مادر سبب مادر سبب مادر سبب مادر سبب مادر سبب مادر
 کرده حکم قتل عام داده و مسوره که هرگز در سبب سبب مادر سبب مادر سبب مادر
 حیات را از سبب سبب مادر سبب مادر سبب مادر سبب مادر سبب مادر سبب مادر
 در زمان مادر فعل عاقد استعل بود و در سبب سبب مادر سبب مادر سبب مادر
 سبب مادر سبب مادر سبب مادر سبب مادر سبب مادر سبب مادر سبب مادر
 آید لکن چون متغییر است سبب مادر سبب مادر سبب مادر سبب مادر سبب مادر

خوار حوچی یکی مداسی کرد به که را سبب مادر سبب مادر

محضر است که یک سبب مادر سبب مادر سبب مادر سبب مادر سبب مادر سبب مادر
 بعد از رفع یک سبب مادر سبب مادر سبب مادر سبب مادر سبب مادر سبب مادر
 لوار حان را که بواسطه حط ماسوس حان خود اسنادکی مسوره سبب مادر سبب مادر
 مادر سبب مادر که بود مسوره طند است و سال در کلواند احمد از مع سبب مادر سبب مادر

[illegible]

5

ہست سلطان رسول حسن چھانزادہ شاہ سنا بن نادیرہ حبیب دوات

دایم شکر منیر سکه، دوسرو ستند

حاکم مستانه بخت رعیت و ماح و ملکین
 ورنه کنین مهر نادر شاه که در جمیع کاعدا اسب و ناسه یابی سوار طین تفت میشت این سحر کند و
 نکین دولت و دین رفیع بود چون ارچا نام نادر ایران قرار داد احد
 بعد خید زور حسب خواهش نادر شاه حمید سلطان یزدان بخش سیر سلطان مراد
 ابن شاه جهان بادشاه را بصفه کماح نصیر الله مراد اسمیر نادر شاه در آور و بدو پیش از

نسل سدل مادر ساه در اراں ارسطی اوسری تولد شده بود موسوم به تیمور مرزا محضر امیکه
تادرساه بعد از سل و غارت محمد ساه را نادر محبت شناسیده ساریج سار و دهم محرم سال
هزار و یکصد و سیاه و دویجری ارسا بهجهان آنا کوچ کرده روح تو حبه نسوی اراں نمودند
ما می احوال ادیحای دیگر نوشتند و یاد شد

نواب برهان الملک به عادت جهان

اسمش میر محمد امین بود در زمان ساه عالم بهادر ساه اس حله سکاں اراں در عهد آند
وجیدی همراه نواب سر بلند حال صوبه دار کرباب کد آمده و در عهد پور عفر محمد ساه مادر ساه نعت
حرویه نصوبه داری اوده و خطاب نواب برهان الملک ستاد حال سروراری بافت
و در محاربه مادر شاه حاضر بوده و بعد از جنگ ساریج بهم دی الحجه منه بیکه ارسا یکصد و سیاه و یک
هجری بگشت شش ارسا صل عام مادر ساهی در سا بهجهان آنا دار در دوحی که حورده بود
و هم ارسا صد ساد و در دعلی حال محال افرین سسر و نصی ارسا در حال اوسه اند که به خور
سرد و در سا بهجهان آنا مدحون کرده که مد که ارسا ارسا در ساه ارسا ارسا ارسا ارسا ارسا
در ساه ضما ص در ساه ساه بهجهان آنا د ارسا سده الا ارسا د ارسا ساه جیس بود حاکم
تاریخ وقایع ریاد یکصد و شصت یا صده فی سعاد بک حرام محمد بعد و الف ۱۱۰۳
نواب منصور علی خان که داماد او بود خطاب نواب منصور جنگ بر سده افسار بست

شیخ روح الامین ابن قاضی محمد سعید بلگرامی

همتی مسیح الدمار حال سپید و رحاله نکاح او بود مستطوالتن قریب به هزار مپ
سپ در رساله سراف عثمانی مرموم است که او در اوایل حال با سسین سوارو
میاده مد الحرف رفته تا نواب سیم حال الحاطب به حاکمان و در اعظم ساه عالم بهادر
شاه مادر ساه ملاربست سموده و هاجد کورید شش مادر ساه برده و سس براری سس
و حاکم ارسا در سوار ارسا سسایب سده بعد و فاس حال مذکور سرافقت نواب سس
خان حلف حاکمان فامده به حدی ساس صوبه الدمار ارسا سس ارسا د ارسا
بعد اراں سرافقت نواب سس ارسا سس سس سس سس سس سس سس سس سس سس سس
سواب مذکور بود کار نامی مانا نم کرده و سساری راجه را دلی ارسا راجه سس سس
در سس سس سس سس سس سس سس سس سس سس سس سس سس سس سس سس سس سس سس

عدہ پنجاب کہ سب بالکلوٹ و جائیداد ہر ان امت از طرف نواب مذکور در وقت حضور
دارسی کا بیل میرداختہ در سخا و کرم مستہور بود ہر کہ از وطن و دیوار نرزد اور قتی با حلاوت کرا
میں آمدی جہا پنجہ بکیزار و ہفت ہند ہست بخل جہا پنجہ بدہ بود در ان عرصہ نواب سب الزام
یک رکتر فیل از سرکار خود بدو مرحمت نمودہ جہا پنجہ سید محمد قریشی بلکہ احمی کہ محبت خلص
مسکندر در مارچ ان کعدہ

سعد بن فضل و کرم روح الامیر طاب ثلک و
ترکی و ماری کسی سید جان نام ملک
اسمان رفعت محل صورت ریش و ک
حون سیار از ملک لوات جان عالم حساب
سال نارتختس بر روی تخت مبارک
از کرم مکنڈاسہ مخفی عالم سنہند
در عرصہ لوات در اداد بدلی از چند
مذخر طوسن جام ایمان عزم کند
کرد انعام فوی اور اہ بدلی از چند
از عجب آتسار سار میل با تخت بلند

ہسکہ مسکندر سہ احدی و خمس و مانہ و الف یا سردہم سپہر فی الفندہ دور سنیہ منصل
کر نال با محمدر شاہ باد سہاد و فہرمان اران یعنی مادر سہادہ محاررہ عظیم انفاق اقداد
بر فاق نواب بر ثان الملک سعادت خان بود در صف کارزار و او مردانکی دادہ ترب
سہادت جس بدین نظام الدین احمد و ف سبب میان صانع خلص تاریخ منہاد و جس مامتہ

سر افکن صفت شکن روح الامیر جان کلاو
ترک تار او اگر مرجع دیدی روز رزم
بسکہ او صاحب یکادہ بھی محمد زہ
عالم تفسیر قرآن و حدیث مصطفی
بود عثمانی نرادر دمولد و بلکہ اہام
سدر رزم سہادہ ہند و خسر ابران شہید
سال تاریخیں تو تم حضور فی ہم مصوب
نقش اعدار از منہار لوج ہستی کردہ
اکبت ہستی زہرہ این ارحم مرا و ج ملک
حاتم بانی اگر کویم نباسد بیج سنگ
ظاہر شش انسان سہار و ماہرین او
در سخن کامل سہار و لغہ معنی برا
ریخت مشورہ ماتمسس بر جان او کلاو
سال ہجرت مذہب ہار و مکتدہ و پنجاہ و

اگر شہرہ آخر احساب جمل سہار نماید نیز تاریخ بر آید
سید جعفر خالص بروحی ز نسیہ لوری
سلسلہ نسب از نسبہ نعمت اللہ ولی محی بیوند و وفاتس در غرہ برقصان سنہ ہزار و یکصد

دعوت دیہار محوی در میریو دیکھندہ اس بارہ کردہ ار لکھنوالعاق افتادہ در احوال کول کتہ
مریدم علی آکس و دار بخش چہیں کہتہ

سہی مکہ سحر آگاہ تاج کرد تک مرم سوسے
سال تاج اوسو میدا وقت تکرار حضرت روستے

یعنی اگر عدد مبارک حضرت روستی را کہ یا بعدد و سعادت و بہت مسود و دوبارہ پکیریم اردو مکہ سحر چاہ و چہ
ستود کہ سال وفات اوست

ستارہ و جالہ دار

در سیر المساحین مرقوم ہے کہ در سال یکبار دیکھا دیہار محوی در رماں محمد سہا و بعد
بعد العقی ستارہ دو دوسہ ہند ار یک کر اس سہ داس مائل محبوس در سحر حدی مرقوم
کشتہ ہر دور سہی سید کہ طرف شمال مرود و قریب گاہ ماندہ بعد ایام عاصور اسعدوم شد
وقت دایام ظاہر سہ اس سہارہ مطابق مسود مانا ریح انکر سہی یعنی اردو اول ماہ اول
ماہ اول ماہ تاج سہ یکبارہ ہفتہ و چہل و دو عسوی

شاہ گرامی

مستور مراد اگر امی حلف دہا کہ مراد بعد العقی مک قول کتہری ہے در ساہجہا پ آباد
تکندہ ار سکند اسد لطیفہ در عذاب السعادت مرقوم ہے کہ در ایام محمد شاہ مار سہا ہندی
مت ہور مرادہ روس را ی کندیو ان نواب محمد الدین خان در مرودار اردو حلی و
طرحہ حوی دانتہ مرم مائل حوی ہندی نود و میکہ کہ سال مس حضرت ادار و مہنڈ دیکر اسد
میت دو بیچ دادی محتاج حریل مسم ہر ہر بیچا ہم حود محبات حضرت ماری مرم کہم دہا اس
دلخواہ مستور سہا گرامی مذکور یکی ار مریدان اولیو د سحر ہر یکس حود اس مرقومہ ساحتہ نود
رج سہ گرامی مرید روس را ی ہندی در وی مرو لایب الدمال برادر کولان محمد ہلی خان
مست تخلص مراد مذکور ملاحظہ کردہ کہتہ کہ توخت نامای ایمان دروس سہی کہ مرید کاتر سہ
وام اور یکس کہدہ دای روس نور احوال داد کہم سہی سیکوی را سہب و بعد سہی را کہدہ
ہدیہ اگر سہب اور اردو یانی رود اول مرید اوسوی و ہر کہ شعیب بن کلثی کہتہ سہ
اگر دوارم کہ روسی اور اچھو تگوتای دور انکار اور استور ہر اگرامی کہتہ کہ مرید ہدیہ

و در بار ارج را در اندیشه بود آنکه قوای روبرو می نمود اتفاق سر را گرا می بار ارجه قات کرد و در عجب
اول گفت که من در ارام یکسختی که دیوان حافظ تترار را میخوانم چون بر این شعر رسیدم
دل نامه صافی است عبادی دار و ده از خدا مستطعم صحبت روشن رای به مراد حرب بکرمان
و اسم که خواصه حاصلت صحت کسکه آرنه دادر و کجا خواهد بود و کسکه مال خود این معده در انوشه حل شد
بعد از این در امام که لباس بخت برتر که گرسه دم و صفتی این شعر رسیدم جواب بخواند شنیدم
دی سبب که خواهم در عالم و و بار بر کی ما محاسن معده و صفا در سبب بر ترس آمد و نکمال ادب و
سرم کردم بعد خواص سلام و بود که هیچ در صافی که خواصه حاصلت صحت کرا را و و سکر که گفتیم خبر کمال
روشن رای پس را چه روشن رای که صحت که صحت اوله و خواصه حاصلت صحت کرا را و و سکر که گفتیم خبر کمال
و در سبب او را در سده داخل معبدان سوی روشن رای از این حرف جملی سرور رسیده همانوقت
پس بر این شرفی سرور و لایست الدجان و اضع نمود فقط وفات ساهه را می در سن هرار و مکمل می
و سس بحری و اضع سده مارچ او سست تا ریج رندی نجبی از بن جهان رفت

۱۱۵۴

ستاره و شباله دار

در نسخی سرالساخر بن مروح است که در شب جمعه است چهارم ذی القعدة سنه یکصد و یکصد و پنجاه
سبب بگری ستاد و دمی او بعد رنیم کرد در میان اختر برج حوت و اول حمل مابین کوکب و کوکب
و صاح الفرس اول شب ظاهر شده و در شب جمعه فامده و قریب بسبب دور و در چنین فامده
و در سال هر دو کوکب در ظاهر لطف مغرب اندک حامل محبوب معرفت و از شب جمعه یار دیم
دی (الچو و صفت) بعد ربک مره مرئی میبند عن ساره بیوی مغرب و دنباله لطف سرف و در نسخی
پس دیاده سبب و در آخر ذی القعدة و هم فقط و در کتب دیگر نیز میبند که این ساره
در ماه دسمبر سنه هزار و شصت و چهل و سه عسوی ظاهر گشته در شروع سال هرار و معتقد و چهل
و چهار عسوی غایب شد

نواب عبداله و له اسد یار خان نشان خالص

مردی بنام کار و دیوبند از نو و در قندهار و در حوب سبب است اسم اصلی او اسد یار خان بوده و از قندهار
سبب پس از این یافته حجابی با سده الله و صاحب طایفی و مراتب کرده در ساله او پنج هزار
سوار بدایغ شتمت ملازم باد صابهی شده و اعاده الملك بعد حیدر معال مزاج باد سناه را از و منحرف
ساخته رساله شتمت در این بر طرف کرد و احد و فاش در نصف احمد واه ریح الاول سال یکصد و پنجاه

دو ساله مان وافع حرم هم که بعد از احب از چند وستان مراح مادر ساه دور آخر عمر صواب سداکی
ولی مانی و طبعان عصه و عصه و نموده هر دو پد ماندک کماهی جسم مردم را نکار دار طایفه جسم رمی آورد
و حسب عسکسی جناب جمعی را نکرد اب ماعون میگردانانکه تنگ سر دهم سید حمادی الاول سال
نکند و در مکتد و منصب در حوالی بله قوچون که از مسند معاصله سرل هم توکران او ماعواے
علی ملی جان را در راده اس بکولی بعدک و طایفه و نهر شمس و کاکار شش باحر رسیده و در
سایه و عالم تناهی و جمال سروری اس سرس برادر و در سرس را سید و بیس علی ملی جان
در ستاد و تعداد سپهر و در حسب الامر علی ملی جان لاستن اور از مقتل مرد است در سید مرد و در
ماندیم بعد از قتل در سینه که عمل از وفات برای خود ساخته بود و من کرد مذکورید که بعد از اتمام عمر
مذکور طریقی مرد و در مقبره اس سرور سیم بود پدیت در حرم مرده سب و ساسه نوای تو بود عالم
مهم از نو و حالی است حامی بود بر چند مردم مخدو اندن حمد نا کرده بود بدنگن بعد از وفات انکه
سواد در ندر رعمه بکوس ساه رسد و ماعت قتل جمعی کرد و تمجیل حک محمود مد مالو بعد از وفات سیم
چیزای نوح در مارچ دما و اکتند

در سادات

فی النار والفریح الحد والحد

بعد از سپاه او مراده اس علی ملی جان با سجد او طها سلی جان ملا یزد و مکر امرا تحب
نسب وجود را مقلب به علی ساه صاحب
و ذکر احمد شاه ابدالی معروف بشاه و رانی و ابدان او و تربیت او از تنبیه
احمد خان ابدالی خلف محمد خان سید وری مؤمن دار السلطه همراه اس در داری قوم خود
حسن حال صدقاری اور در قید و محکوس ساجده بود مادر ساه اور استخلص ساجده ماراں
و ساه و در ایام سید و دانا انکه مادر ساه در سید نکند و در مکتد و منصب هجری که سید و محمد
ما و صف اراده ناسد انواع فر لاس بمرد انکی خود از ان خصص یمن صحیح و سالم بر آنده و در صدقار
سید و محمد ثار و در مکر نگار از در مدب جلوس متصرف سده تاج ساهی رسد و ماد و مقلب به احمد ثانی کرد
بعد از ان مارا دجه تسخر و سمان از دریای انک عبور نموده مات کمان دار و دلاهور سید ساه نور
حاکم الحاحید دی ما و محمد ابره دهم آخر در ماه محرم سید برار و مکتد و منصب فیک که بحیث بدلی ریت و
لاهور و در تصرف ساه و دانی در آمد بعد از ان ساه انو اخی عظم نگارید اسده غار من ملی کوی
و ذکر فتح یا قنن اتواج محمد شاه با و شاه بر احمد شاه ابدالی

محمد شاه مادشاه اردکس شاه جهان آباده خلعت و دربار و خطاط اصفا بهادر سر بلند
بر عهد الجاهل ملکر اجمی قصده مستقر حمل و چهار میب در وصف و تاج رسیدن او میایه و دربار
فارسی و عربی و ترکی و هندی کلمه از آن جمله اس چید سبب ر قتم می یابد

بهار آند و اگر دهم سد ما
که ره خاطر بلبل گشت و دهن صفا
نور و حسن حسن اریحی که میب
حما که سال دربار و عده او را
نظام ملک ملک امتحان اهل کرم
قوام دس و دول افتاد و عدل
نورده حسن و دربار به از نظام
که نقش بقای بهتر کرد نگار آرا
همان که یامب س عیار در دهم
هر اریحی که در سد و دربار
قلم نو مینویسد در اریحی تاریخ
و در سر کور به از صف و دوام لغا
پیرا از مفسد و سی چهار نفس ساط
دو کوه جوهر تاریخ او دستور دید

در عربی
لطم فی العربی الفصحی ماریجا
مکی و در اریحی سبب اریحی

در هندی
اسس نکی کبی هندی مونیان
رہی ملک مونیان یا سبب در

نورده اس حول در سد بیکر از و یکصد و سی و سبب بحری نظام الملك ارادت شاه شکسته و طر سده بطرف
اردکس سبب مادشاه خلعت و دربار سعیر نظام الملك به میر فاضل خلف نواب محمد امین حال مرحوم
خطاط محمد الدوله و در ملک نواب محمد الدین حال بهادر در صحرای حرم و در سد و در حرم مار
و سد بیکر از و یکصد و سی و سبب بحری محمد شاه مادشاه حیر آند آمدن در شاه سبب و در اسماعیل تمام
اردکس خلف حضور و مودا و خلف الصدوق محمد نواب نظام الدوله ناصر حرم بهادر را با سبب
مقدس احمد خود در الخلف سبب فصل علیا ماریج رسیدن اریحی در سبب نظم کنند

مارج
صد سبب که داب دین بیابانی آند
روغن ده ملک ماد بیابانی آند
مارج رسیدن سبب ماریج
کلمه انت رجب الهی آند

نظام الملك در محاسن مادرشاهی که در سد بیکر از و یکصد و سی و سبب بحری و امیر سده حاضر بود

همه اهل ملک میست که مادر شاه محمود شاه را کول ساخته و عا لیه تانی را قتل نموده

معتمد الملوك سيد علوي خان حكيم

اصل نام او محمد نام است خلف حکیم محمد تادی قلندر اس سید مطهر الدین علوی از اولاد امام محمد بن
الی حسنه است ولادت او در ماه رمضان سال یکهار و هشتاد و هجری در در العلم شهر العاق قزو
و در سن پنجم برادر و یکصد و یارده در پید آمده دریای قلع و ستاره ملایم و عا لیه تانی را قتل نموده
مروارذ کرده و نفس سپارده محمد اعظم کردند و در عهد سلطنت شاه عالم بهادر شاه خطاب حکویم
خان و اصدافه منصب و حاکم بسیار مامند و یکا سکه حکام محمد شاه معالما حبس نمودن اس
را به لفره سجده منصب براری و نقدی سه برابر و وید در مانده سرور را و خطا است
مخاطب و بود و چون حد است حسن تدو می او در اطراف و الکاف سپهر یا نموده بود و تازه
بعد از کسین سا بهمان آید و او را با عرار و اگر ام تمام نوده و منصب حج و زیارت همراه خود
و بعد ماسک حج در سبب همراه و کند و نیجاه و سپس در از الحول است متا بهمان آید و سده کوه
که از جمله بهمناب او کمانی است میسی جامع الحواسع که می القتل اگر کس طلب مانا مقتود شود
سبیل را از و اسباط منوال محمود سرادر لفره او سار گفته اند جیما محمد حسین علیا
حسب مختص در وصف او گفته

انساب

ای دین بود و سکه بر صاه و کلا از من تو در مال طلا ن کام روا
طای میگوید که منگی کا تسخ من سکونیم که می کنی کار خدا
در رساله بیان و ابع معروف است که وفات او تاریخ تسخیم رحمت سال یکهار و یکصد و
هجری در دار الحول است سا بهمان آید و من اسفا و ابع سده موجب است ذر حوالی در کاه
اولا مدون کرده اما این معروف که در تاریخ وفات او گفته اند سال یکهار و یکصد و شصت
و دو و سحر اجمی مانده است چوب در سن معام سر منم یاب

تاریخ

ترتیب ستمای خدیو

راجده نول را سبک

از تو کم کا تیه سکسده بوده در او اهل ادنی ملازم سرکار و اب معدود و در حسن احبوز

و نیکو خدمتی بنایا علی در عهد افندار رسیده صاحب صومعه گردیده چون در آخر سده هزار و یکصد و شصت
 و دو و هجری نواب قایم چنگ سر و اب محمد خان بکشت مالک فرج اما و حبیب رضا ای احمد شاه یاور
 مار و هله نامی حدود اوقاف و یکصد و سه سوار اربابان سعد الدین بصری علی محمد خان رو به ملک بود و یکصد و شصت
 نوار سوار جنگ ملک را حوالی یاقه در سر و قریه سال یکصد و یکصد و شصت و سه مادر و مراد را
 که صغر بود و نقد ساحتی در قریه آباد و سینه قلعه دار و کونوال از طرف خود معمر گردان ملک را انوار
 نول رای اگر بایب بود و صومعه می بین یکصد و سه بود که احمد خان را در حور و نواب قایم چنگ مرحوم بومی
 از اوقاف مال بکشت بهر رسیده را به نول رای را استغاف داد و در اجه در عین محاربه از ضرب کشته شد
 که در میانی اولتسه کشته شد و ملک بدستور قدیم بدست احمد خان درآمد و اوقافه تاریخ و هم ماه
 رمضان روز جمعه سنه هزار و یکصد و شصت و سه بوموع آمده جماعتی شخصی تاریخ وفات را اهرار
 از الفاظ ای نول سرخ رو به آورده و چنین در لکم کسیده

تاریخ

روان گردون ملا و محو ادا گردن ملک سو بهو
 رزندان رسیده حور و ملک بیار و ردا می نول سرخ رو

میر غلام نبی بلیکرا بی

بنی سده محمد باقر سید عبد الحمید از اولاد سده محمود اکبر و سده زاده مرعده الحلیل بلیکرا بی
 ولادت او دوم محرم سنه هزار و یکصد و یازده هجری دست داده و مرعده الحلیل مذکور در تاریخ
 او چنین گفته

تاریخ

نور چشم میر با و کف ماسن چون گل حور رسد در عالم دمیسم
 سال تاریخ تولد بود بکفتم نور چشم باقر عبد الحمید م

میر غلام نبی بلیکرا بی بنی سده محمد باقر سید عبد الحمید از اولاد سده محمود اکبر و سده زاده مرعده الحلیل بلیکرا بی
 ولادت او دوم محرم سنه هزار و یکصد و یازده هجری دست داده و مرعده الحلیل مذکور در تاریخ
 او چنین گفته

تاریخ

۱۱۶۳

و قد رمال سید خوش سخی نور دوس مرد و حرام بی
علم کرده سرگرد تاریخ اد رهم کرد بی بی سلام بی

سید اعظم الدین

سید محاب برادر راده صبی سند علام سطی او جم در جنگ مذکور همراه لوات صعد جنگ
نود و در عرصه کار را رملت کرده و مرآه تاریخ حسن کعبه

تاریخ

میر عظیم الدین والد کعبه راده طبع اس هم در سیم
ستردلی عرصه مردا سکی در صف جواد س مستقم
پرسد سندان در مرعان کعبه در حین جلد برین متد مهیم
نور عظیم سب اربین حاکم ال در جنگ تندن مرا حمال علم
حامه ارب ال راه کعبه ارس محمود سال و فاقس همه نور عظیم

۱۱۶۴

راجده بر بی بی

را حیدر باب کعبه نود و رما یای لوات صعد جنگ در سیم هر اد و مکعبه و تنصب و سه بجز
کشته سر تاریخ و فاقس اسب

تاریخ

۱۱۶۵

حمود سب مد و کو هر سبب جورا کعبه بی خود حاکم بن ارب
سال تاریخ و فاقس حرد سیم ناقلی صاحب سبب هر سبب

سیح محمد ناصر منخلص به افضل

را در عالمی سیح محمد فاحر ابراهیم و خلف الصدیق سیح محمد سخی الهامادی است از علوم صو
و سبب کعبه و الهام و حبه نود و بعد فوب پیدر خود پرسد انانی سبب و تاریخ سبب و دویم
حمادی الاول رور چهار سبب سبب تلک و سبب دمایه و الف فوب سبب و یائش روم سبب سیح محمد
مذکور کرد و سیح اسد الهه منخلص به غالب و حرد راده سیح محمد افضل الهامادی است و
را در حال راده سیح محمد ناصر افضل اصلا سبب از حور و حرد کل سبب سبب سبب سیح محمد
حور و بی است در او احرامیام مذکورانی مذکور الحلا سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب

ملک دستن بود مایه و الفت قوب کرد و در آن مسجد فون کرد و سر آن داد در مارنج و قات او
سبح محمد نام مدکور گفته

تاریخ
افصلی سبح کامل و غالب
سال تاریخ گفت عمر ده
آه رسید هر دو زمین عالم
شبح محمد فاخر تخلص ز ابر

۱۱۶۳

حافظ الصدق شبح محمدی و در حتراده سبح محمد الفصل البیادی سب از صفوان شعور محمد
والد ماجد و در ارککان خود سبح محمد طاهر تلذ نموده و بعد از آن حال دالدا ماجد جانسن کشنده و
سبح رفته کرت سیوم سر بر یارت حرمین کمر هم بسته و سر حجار را راه دکن قرار داده و بار بار
رسیده بود که روز یکشنبه یازدهم دی الحسنة بکهار و مکصد و سبست و چهار هجری قمری
تاریخ تولد او که در شنبه یکشنبه و مکصد و سبست واقع شده و متولد شد و است و تاریخ انتقال
روال نور مستند

۱۱۶۴

مسجد چوبی

ابن مسجد را احمد شاه ماد شاه بصر محمد شاه در شنبه یکهار و مکصد و سبست و چهار هجری قمری
تعمیر ساخته بود و متصل به باب باغ واقع است و جهان آباد حاله با کتل مسجدم کرده مگر بر دروا
اسن این تاریخ برسم نغمیده و اصرور مانی است

تاریخ

ساگر بد مسجد سه دن ساه که شد ماور شش و نولت مردی
مردی که اچا مسجد و مبار بانو ارطاعت سوده مهندی
خود را تحرب و در وقت بای جوسد فکر مارنج را میهنده
بگفتا سر و من از هر بربری که سبست سرف مسجد احمدی

۱۱۶۵

شهری مسجد

این مسجد متصل به باب جهان آباد واقع است از انواب قدسیه و در احمد شاه ابن
محمد شاه بباد شاه در شنبه یکهار و مکصد و سبست و چهار هجری قمری ساخته بود این جید شاعر و تاریخ
بر دروازه مبان مسجد مدکور مرسوم است

تاریخ

سکر محض در ہند احمد سہ سالہ عائد سہ سالہ
مسجد گروہ سالو اب دینی مسجد
سعی نواب بہادر صاحب قلعہ کرم
ماہ و محض و مصاف محسن اسد و کرم
سال مارچیس صہ حورم یاوہ از الہا
حلقی پرورداد کرتاں عالم را بیاہ
داد اعم حصہ عام اس ملائک سجود
ساحب عمر حسین حاوہد عالی مسجد
ہم کہ از انس طہارت کرد سہ سالہ
مسجد سب معدن مطلع نورانہ

نواب نظام الدولہ ناصر جنگ

سر دہی نواب نظام الملک بہادر و فاب پیر و رسد ہزار و یکھند و شصت و یک محرمی دکن
رسد ریاست سب چون و رسد ہزار و یکھند و شصت و سہ برای دفع سطر جنگ ستر
رودہ خود کہ یعنی سدہ لود ملک از کاب رعب و سطر جنگ با عاب و ایس مصاف داد و جنگ
نامہ دستگیر سد و نصاری نہ پہلو گیری خرید و ماہر جنگ سکری مرابان مسدا و بیتان
سکب فاحس دادہ عارت نمود تاریخ این فتح یافتہ

تاریخ

حوال بھی نظام الدین دولت
بناں حال را بیاہ بلند س
ریم پیر یا و قلم ملک سا
عد وستی دایں دولت جو کوی
نہ سید و فوجی مسدا و
رسد این فوج وال مصاف داد
مرآمد از رابع سال تاریخ
کہ دار و مصفی عالم بیاہی
جین کو مدروال و سنگا
ارال اس بود و ماہی
تلا سب ماکو سب و کما
کہ سار و کسی اور اتاہے
ستگتی بر عدد آمد گاہے
مسارک ماد و فوج ساہے

اصدی بعد ازین سانجہ افامہ و در السمان ما قتر اج سطر جنگ راہ عدیمودہ نواب نظام الدولہ
ماہر جنگ را قتر اج ہند ہم محرم سدہ اربع و شش و ماہہ وال سب چون رود سبند جند
سہاد و اقرب قلعہ محلی فاصلا سب کردہ از پہلو گیری واقع سدہ لاس اور اور
اور لکھا ماد آور دہ یاٹیں مرقد سہ رثالی الدن عرب سرد و قند نواب اصغہا ہر چاک سب
مدت حکومت او دو سال و مہم ماہ و مید و نور و نور علی اراد این تاریخ در وفات او گذر

مارنج

نواب عدل کسره عالی جنابیت

در هفدهم ماه محرم سپید

و حافظ محمد اسعد مکی این تاریخ یافته بود

که بعد از هفتاد نواب موصوف افغانه و نصاری بعضی فراسین به این محی الدین حال آنکه

سفر جنگ بود و در داری و استند و امدای نسط نصاری و در محالک هیزم احدات سطر

حکمت او در دوماه بعد از هفتاد نواب ناصر جنگ از دست جهان افغانه به تاریخ هفدهم

ربیع الاول سنه مذکور در جنگ کشته شد از انفاق آنکه در درنگ این جنگ افع سرد و صفت

مقولان شد و در دیگر اینها را از معرکه بردند و در صحرای دمن کرد و دوا و نوب نواب ناصر جنگ

در هفتم نور و در هفدهم بر نان الدین رسیده مدفون گردیده و جنازه برای انتقال او تاریخ

و نکه بر جسم حسن خاتمه و حافظ مرعوم علی آزاد افغانه و این رباعی در رسته نظم کسره

مارنج

نواب آفتاب جهان ساد

مارنج و هفتم برای سپاه

حافظ محمد اسعد مکی

همه در آن روز که سطر جنگ مذکور از دست افغانه کشته شد و او نیز در جنگ سپاه و یاقب

و این سال که تاریخ هفدهم ربیع الاول سنه یکین از یکصد و سیست و چهار و سیست داده شد

او در میدان جنگ بر زمین مگر یابی حاصله که سرخ از موضع رای خوشی و یک و سرخ از

رره کار کاوه که دره اسب و در دواچی که به وجود جنگ سپاه و او را در کف

مارنج

سهمی حیر ما سجد اطفا

تقدیم الله تا و جبه

سید غلام نبی متخلص

نزد صفیر سید معنی حوالی بود و صاحب السیف و القلم در سنگ ملار مان نواب صفیر جنگ

و چون نواب مذکور کربت طالب لکر بر سر افغانه کشیده در دامن کاوه مداری که شعله ایست کاوه

سوالک بیا که در سه سعه یک بار سه در و بعد چهار بار سه صلح العفار گرفت در امام حنبله هم در هر بار سه در و بعد دو تنصیب و پنج رحم لعنک لغدره کافی در صاحب میر آرد در ماز تحتش این است

32

درس سحر بلند لغز محبوب
تاریخ وفات او دل برسد دم

در معرکه اردوی شمشیر محب
در سودا هفت محفل بر محب

نواب بہادر خاوند خان

حاوید حال طلب نواب بہادر جو احقر نے اسی نوہ کہ از قدیم صاف نظر بند کی محمد صوب نواب
 والدہ احمد سہ ماہ و ستاہ سندھ بہ و بعد وفات محمد سہ ماہ سعادت نواب نامی بحکام نواب
 بہادر مامور کردیدہ جو اذین جو بہ کہ مافوق والدہ ماد سہ جمع اسور مالی و ملکی را اسرار ملک
 خرمی بہ سب اختیار جو دیکر نواب محمد رحمت کی سی را کار و مودہ خارج سب و بہ ہم
 شوال سہ یکبار و منصب و بیج پوری اور اسپانہ صاحب محابہ جو طلبہ بہ لعل سیاسہ و
 اور اندر باندا صاحب چون صدر ہار بہ و سیاہیاں رقص او نوہ و وار کتہ بند او ہمہ
 فائدہ رس سہ بہ اسپانہ سہ جو نواب محمد رحمت سہ مد و مادر ماد سہ ہزار سب
 کہ از اب بہادر مدنی حد سہ کہ او نوہ جمع عدا و اب طرف نواب محمد رحمت در سینیہ کا صاحب
 و جو نواب سب محمد و ماد سہ ملک سہ صاحب تا بیج و فاب اور اب و عظیم بہ
 مالدہ اند لطیفہ معلول بہ کہ روی حاوید جان بہ ماد سہ عرض ہو کہ قبلہ علم صہ جو
 صحیح از کتبہ نای سعدی سرادی سرادی نام جو تخریر صہ دولہ حاوید
 یا صاحب ہر کہ مگوام رہ سب فی الحقیقہ کہ اس صحیح سہار جو بہ انا نواب
 مدۃ الملک امرضا کہ خرمی طرف ہو و در انوقت حاضر نوہ کتب کہ مصرعہ ثانی را اسرار نفس
 مالدہ صاحب رخ کر عفس ذکر خبر رندہ کہ نام را اب و خمس خط ذکر خبر سب یعنی خواصہ
 سر کہ بہ سیر دارد وہ در بعد کر کس ذکر حرام او را رندہ جو اب و بہ

نواب محمد الدولہ عبدالمحمد خان،

در عهد احمد شاه مادستانه دہلی محمد سیوم بخشی گری واجب در سہ یکبار و مکہ و شریفہ
در سہ نوبت و سہ سالہ سکنہ متخلص بہ سدا را تا بحسن تحصیل کند

حیث آن امر و امانت از شما مانی
تاریخ و حلقه را پسند از خود

و اگر در رخ اور سوان و چمن را
و دوست با و سکن عبدالحمد جان

سجده شاه شریف

این مسجد واقع در کما دهنست شاه شریف آن را در سنه مست و سمن و مانه و اله

تعبیر سمن و عارف الدین خان عاشر محصل یاد بخش یا مدح آن مسجد شریف حرم حرم

عزل و وفات احمد شاه با و شاه و پهلوی

چون هفت ماه بعد از کشته شدن نواب جاوید خان خواجیه سر احمد شاه با و شاه ارکند

نواب احمد شاه غازی الدین خان و دیگر دستان نواب صفدر جنگ اسرار و سمن

در ارتب معراج و نواب اسطام الدوله سر غزال الدین خان مرحوم و حرم فرمود نواب صفدر جنگ

از بهای این جبر و سطر بسده و در سپهر در رفته مستعد جنگ سده عماد الملک سلطانزاده و در

رهن نواب و در آخر از سپهر رفته نگاه داشتن فوج مسجد کرد و در حجب ان عمر حیل را که امان

دو دمی جان علی حیره جانی بود درین جنگ شریک نوج و صاحب و این جنگ حجب ان است که در یکجا

پدیر فن ساه عالم با و شاه در الدنبا و بقطاب کتب الدوله و ریجی و امر الامرای سر بر آورده بود

محضر امکه نواب صفدر جنگ در ماه و حسب سنده از و در کصد و معصیت و سمن سر و سمن و سمن

فرمود و در سمن مل جیات که در سمن نواب صفدر جنگ بود مسجد کعبه را تاراج نمود و سمن سمن بجای

کردی سمن و کسب و راج اندر کوشائین که یکی از ملازمان نواب صفدر جنگ بود درین جنگ

رستمانه کرد و در طرف که میرفت از کشته یافتند و می ساخت آخرت راج معتمد سمن سمن سمن

کالی بیار بهر بکله بد و می کشند سده قهر معسر نواب صفدر جنگ تا اینکه ماه پنجاه که در ارکند

آخر چون دید که روز بروز مردمان سکراد بطریق نالی رفته سر یک سمن سمن سمن سمن

که صلح نموده بصوبه خود که اوده باشند برو و چنانچه غرض همت بجهت و الا فرستاد و صلح نموده بطرف

اوده و الدنبا که نعلن با و دهنست و دانستند سمن سمن سمن سمن سمن سمن

ماریج

شکر الله که جات و صفدر جنگ
تقی عیسای تاریخن
صلح کرد با و زبرد شاه
گفت الصلح خیر قال الله

بعد دو ایک صدی جنگ بیکار و فساد ای مدت عمارت الملک سدا انکہ بعد از چندی میان او و شاه
 گذشتی بهم رسد و عمارت الملک و دربار و اسرار نظام الدوله کر مده نادمه را در او آخر ماه قادی الک
 سده برار دیکصد و شصت و هفت محسوس کرد و ساریج دهم ستمحال حشیم اورا حشیم مادر ستم
 که جمیع فتنه ثار و را ائیده بود میل کسده عالمگیر مانی را بر تخت سایدند سلطان احمد شاه
 سال و چہد ماه بود و بعد مفرولی مدت شصت سال در خمس مادمه تاراج دیم ستمحال سده برار کسده
 و هشتاد و ہشت ہجری و دیکصد و شصت و شصت سال ستم سال ستمس ماہ و یارودہ روز تاراج و فتنہ
 برای احصاء کلام درین مقام نوشتہ شد

تاریخ
 سید چول محمد بدین رحمت ملکی
 ہر کس در سر اسبک سرکان طوس سہ
 نصف برای سال و فاقس بعد کلا
 سال و فاق سال و فاق سال و فاق سال
 نواب مصور علی جان صدر جنگ

چو ہر رادہ و داماد و اسرار الملک سعادت حال بہ بعد و فاق سران الملک کہ در یکہام
 در و د مادمہ و دہنی الفاق سده در شروع سال بکار و دیکصد و شصت و ہجری ہجری
 مادر سہمی و دو کرور و دہنی بطور یکس داملی ساجدہ خلعت صورت او و ہر حضور محمد شاہ
 نادمہ حاصل مودہ و در ماہ احمد شاہ نادمہ ساجدہ و دربار سرور ار کسہ در سہ
 ہر ار و یکصد و شصت و ہفت ار مادمہ ساجدہ کسہ ار دہنی بطور صورت او و ہر سہمیں
 در مار گہا کہ سہ سرل ار لک و فاصلہ ار در سید ار سہم دزدانہ سر کی کر ستم بران الملک
 را آورده بود ساریج ہمد چہم دی الفج دیکصد و شصت و شصت سال اورا ای حدی در کلاب مانی
 کہ در مص آباد بہ بطریق امام لویس رعین کرد و بعد ارال روانہ سا جہان آباد
 نمود و در و مصل و کلاہ سہم و ال بہم عمارتی بہ عالی و مانی دار در مار گہا
 دیکس و مگو مید کہ رعین ال سی لکمر رویہ عرف سواد و رول مفرہ اس مار چ کسہ اند

تاریخ
 چو آن صدر و عمر مہ مردے
 ردار قدا کتب و علم کریں
 جین سال مار چ اور دلم
 کہ نادمہ حشیم بہم سر س
 این سب در ساریج و فاق اور مولف بہ بطور تہمید

1194

ماہنامہ ۱۰

ہر سال چلنے والے کون کون سے ارباب سوال
بازاروں میں کھانا اور سبزی دیکھتے

114

شاہ میر اسد شرف مملوئی

سرزاده سلوک اس ساه میر محمد محمد تیر کریم مایکوری بود و سید میرار و یکصد و شصت
و هفت هجری منسده تاریخ وفات او در الفاظ ساه هفت گری برمی آید و این
رباعی سرور تاریخ وفات او من

نارنج

غنی از فیض ساه اتر و جهان
قدوس عرش را رحمت رسالت

مراسرند چون نور مطب عالم ز دوات الله ما کجس عیان شد

میرزا حسن علی متخلص بنفیر

حلف الصدق سر عظیمت اللہ مخیر بلکہ اچھی است منیب دوستیہ ہنر و ہم نبغیان سندن ہزار
و یکصد و نسیست و ہفت بعالم قدسی آخر اسد و در حبیب جد خود مر لطف اللہ مدعول ہا کرد
میرزا ادنا رحمتی کھنہ

حج

روسیہ و روسیہ کے ملک میری
 واحد سرکار داسن انہیں انہیں فتاد

دا و از طبع و ماله مار و کرا و کسند

1146

شاہ شہریت اور لکھنؤ

درست نسیم حبیبہ سال و سس و ماہ و الف فوت کرده و عارف الدین عاقل
مارچ و الف سس بافسرخ مروا و محمد بود و سہ سہ لک

نایب خاص

نواب در کاد بلی جان مخاطب بموس الدوله لاجیک در امام لوابه صلوات حبیک
اود نکا باد اسیار دهد در سکوئی خود در سه هزار و یکصد و شصت
و نه این خوض را العبد ساجده مایرج امام آئن خود گفته.

بنا به شرح

در جهان ہر جیکسٹم کو بیکو

فضیل عاقل سجاد صبح و شام
حی بر ہر لہ نہ سکے صدو
عواسم سال ما آمد نہ ا
میدہد سانی کوثر آرد

۱۱۶۶

فہم رسول

عمار بنی آدم عالی در سپہ کنگ مصاف
صمود او نہ کہ در سہ بکبار و یکصد و شصت
ہجری در زمان دولت عالمگیرانی
تعمیر یافتہ و در دواہ اس اس تاریخ مرتسم
تعمیر عروم اس

تاریخ

مد بکراہ حد نو دو جہاے	ماہ عالم آسی و حاسے
مرت کسب و ماسدین	تعمیر سہ عالمگیر ماسے
جو رہد مصالح دین محمد	کہ دندار علی بنس مداسے
مد بکراہ ہی اس قضا آراست	حد احاصل کند مقصود حاسے
مدال سال مار گس جو کردم	مرت سب کعب از میرانی
حوطلل کفر اسکر کئی ر د	دو سب حاسہ دین سال حوالی

۱۱۶۷

نواب عالی و ردی جان جہانیت جنگ صمود و ارتکالہ

لعد کرتش نواب علا الدولہ سردار حال اس نواب شیخ الدین جان مارچ سہرہ ہم
ماہ صفر سہ یکبار و یکصد و بیجاہ و سہ ہجری ناظم تنکالہ و بیبار و اداریہ کردند سہاست جنگ
و صولت جنگ فیت جنگ رادر ادغامی اولو دندہ جنگ کہ دین سہ مرادران جنگ
سجاعت و حسن تدبیری فانی نو دنیسیران ہمدرد او احمر سہ ہزار و یکصد و شصت
و یک کسہ سد لعد ارال مارچ سہرہ ہم ربع الاول مرتبہ سہ یکبار و یکصد و شصت
و ہہم یک سال لعد ار کہ سہل حسن قلی ہاں سہ سہ جنگ سہاست جنگ مرادہ
آخرت سس کر فست حصارہ پیش رادر مارچ سو فی جمل کہ سہاحہ اولو دندہ در صحن سہرہ
ایا کہ جو دتعمیر مودہ نو دندہ فول کردند لعد سہاست جنگ لفاضلہ دو ماہ و دواردہ و در وصول
جنگ مر کہ حکم رسہ نو دندہ مارچ لعد سہیم حمادی الاول سہرہ مدکور رہکاری عالم لقا کردند و دستگیر
مارچ مد فول کسب و مہاست جنگ مر لعداروی مارچ ہیم و صحت لوم السہ سہرہ مدکور رہکاری
الہی میو صحت و صحت الوصیہ یائیں مرقدہ اور جو در جو سس مارچ مد فول کردید و مارچ و ایا
سہاست جنگ ہمدان سس مارچ و دندہ یائیں مد فول سال نو ہمدرد و رادران ملکہ ہاں

۱۱۶۸

من سال و در تفاوت نامای جدید پنهان مایع برای هر سه سالان می تواند سه سال
حکومت به باب حکم سه سال بود و مدت عمر پنهان سال صاحب سیر الدار حسن می
که اگر به باب حکم که اسباب دلالت بر آن می کند که بعد از ما سواد اصل حکم کند و در نظر
کلان و انسان یعنی اگر بر آن خواهد آمد و چنین می شود که او که در و رزی مصطفی جان هدایت حکم
را بر عقیب بحث مسئله جماعه انگاشته و تسبیح کلانته نمود و او احاطه کرد ده جواب بداد بار دیگر خواند که
سپاسد که ملک و مصلحت حکم و در عین این مقدمه سر یک خود صاحب هدایت حکم و در
در مکتوب سپاسد که ملک و مصلحت حکم گفت که با با مصطفی جان خود سپاسی و نوری بسته
سخن ابد که رجوع من به سپاسد یا او بوده است صاحب از حسن امور ما او به سالان می شود و جهان
انگاشتن در حق من چه بد کرد و اندک که من بدو ای از انبیا کهم الی الال انشی که در میرا گرفته است
حائوش نمی شود و آتشی که در در ما که در کبیت که از او رسد و منهار کوشن بایس اسم
سپاسد یا از خود سپاسد و او که متوجه عزت و فداوندان و

نواب سراج الدولہ ناظم مہکالہ

[illegible]

شب الی یحار کان را در خانه تادیک و تنگ کرد در مربع مراده از سس گر بود و حالان مکان
برمال انگر میسی ملاکول منکوبید سده نمودند مکان صبح حوال در واره امکان را آلوده و محسوس
و کسید را آلوده و ساقند و گران بهر به کرمی و نسکی حال داد و بود اس ماحراره و ماه
در واره روز بعد از آنست صفت حک ساریج است دویم ماه در مهال سده یکبار در یکصد
و شصت و به پجری کره ان سس ماه حوال سال یکبار در و به صده و یجاده و سس غیسوی بود
لودج آلوده شود این او ان ساریج اس سحر مرال ارد و مانع معمه مافده که ارا سال
پجری اس ساریج معده

ساریج از مولف

ایو اس ساریج الدوره سس انگر	لی لسا حبس معاسی کلکله کوخا دیول
خانه تیک ملاکول سس یکبار کما سید	یکصد و چهل سس انگر کوخا دیول
صبح پونی به راده به سس کوخا	کو یا هر کسی فی اس سس انگر کوخا دیول
یاسی و سس کیش او را آلوده کن	به ساریج کما سس خانه سس ملاکول

سید کریم الله معتمد الحریب

را در اعنالی مر نور سس علی خلف الصدوق معتمد الله یحرمکرامی است در سیم هزار
یکصد و شصت و نه در کد سس اس رمای ارد و سس به باغی سس طار حور درگاه خدا
سدر دود و یسید کسی حرا که دی لوس سس ده که سس سس سس سس سس سس سس سس
خدا او کریم سس ده و این سس اس سس علام معتمدی است سس سس سس سس سس
توصی را حوالی به ماسخده تادم یکی سس طانی به دیر علام علی آرا در و فاس سس کریم
این ساریج معتمد کفده

ساریج

ساریجی حوس کوخا دیول سس	مر و در سس حوالی بال صیب
دو قات سس سس آلوده	به ساریج و فاس سس

سید قطب الدین عرف سنجالی

در ویشی فاضل و کامل سس سس سس سس سس سس سس سس سس سس سس
سس و سس و ماه و الف در کد سس و عارف الدین حال اس سس و در سس سس

سراج الدین علی خان متخلص بابر و اکبر آبادی

سید از عابد مدرّس کمال الدین حواری راده سحر لعل الدین محمود و از طرف مادر سراج
کو اندازی سطراری سرمدار سترای ماره کو نو و در سلک معصدا ان مادر ساهی بوده در
اول سلطنت محمد فتح سرخیز سی اعدا مات کو انداز مامور گردیده مدنی در ساهی آباد
استغاب دهنده چون دولت از باهر رسد بنگینو آمد و در احکامات مسیوم شهنشاه
سید بر او بکصد و صفت و نه در کد دست خد گاه بنگینو بجاک سرده صد بعد از ان برادر
او محمد حسن جان مابوس پهلوی سرده در احکامات مساحت مر ملام علی آرا و از بخش لعل

سراج الدین علی جان نادر السهر زحرک اد سخن را آرد و دست

اگر چه کسی سال و فاس به بکوان حان مستی از نور دست

۱۱۴۹

نواب محمد مصام الدوله شاهنواز خان ادرنگ آبادی

نام اصلی او عبدالرزاق است و اصلش از سادات حوائف حد اعلانی آو مر کائن الدین محمد
اکبر شاه مادنا از حوائف پدید آمده و در سلک نوکران مادر ساهی ملایم سرده و در
حیسن علی مام دهنست که در سراسر سالکی نوک که در فرصت شود و محاسبات و لادان
محمد مصام الدوله سبب نهم رمضان سرده احدی و عمر دمانه دالف قدر لاهور و افع سرده چون
انرا می آو اکبر در اورنگ آباد نو و در غصوان مشاب ادر لاهور یا و در لکانا آمد و در اوایل
از مدسکاه نواب نظام الملک آصف جاه سرفزاری اند و حجت و بعد بعد سی بدیوانی با و شاهی
نصوب بر ارماتور پند و حجت نواب محمد مصام الدوله با نواب نظام الدوله لبر نواب نظام
بجوبی بر آمد و چون نظام الدوله باید بر خود جنگ نموده متکست خور و محمد مصام الدوله نا و قسکه ماند
شرط رعایت بجا آورد و در بعد اهرام نظام الدوله از ان مهملکه کناره کعبه بکسو سرده مدلی
سعاد نواب آصف جاه عالمه و از ورا اخبار بر کرده بحیر و نو مدامر الاحر شهنشاه و در مدو
ح ببال اوقات نبرس متوال کدر اجد آخر نواب آصف جاه در بابال عهد خود و در ادر
عداب بر آورده مدسور سالی بدیوانی بر ارماتور ساخت بعد و نواب آصف جاه نواب
نظام الدوله او را از بر ارمطیده مدیوانی سرکار خود سرور از محمود چون رسیدن بهادان نظام

و فصل مطهر جنگ امارت مواب صلابت محک سید اور احار یج حار دهم صفر سکه سوس و دانه
 دالغ اعطای خلعت و کالت مطلق خود و مدد صفت بهاری و معیت هزاره سوار و حفاطت مصداق الله
 ربو اجاب و در سه هزار و یکصد و شصت و نه است مجری عامل کراتانی ماد ستاه دپلی برائی نامانی در
 امرا سر سواد و صحنی این صفره تاریخ یا صبح رخ آرسناه هند آمدن حاجی جم مرانت به بعد از آن
 صمیم صام الدوله در فکر بر انداخته صغاری و السیس که در آن ملک امداری تمام بهم رسایند و
 نود و اعداد و نواب صلابت محک را کشته او صغاری را از نوکری خود در طرف کرد و سارس در ماه
 و حسن سال بهار و یکصد و هفتاد و یک عدد از حسن محاطب محمد و جنگ که صاحب امداد سرکار موسس
 نویسی و السیس سر دار صغاری نود و صمیم صام الدوله را در اورنگ کانا د مامتو سدان و افرمای او بعد
 صاحب نظام علی خان را در و صلابت محک که دشمن رنجی محمد و جنگ نود و سار یج سیوم و صصال
 سه مد کور و جنگ را که به حمله آورده نود و قتل آورد و طرف و سوس در سکر امداد درین سوار و
 و افرمای او نود و صمیم صام الدوله را اما السیس سر و عدالتی حال و حسن الدوله و صمیم صام الدوله که یکی از
 افرمای او نود و صمیم صام الدوله را در سغاری امانی او که جانب جنوبی سپه قریب بدرگاه
 ساه نود و صمیم صام الدوله را در سغاری امانی او که جانب جنوبی سپه قریب بدرگاه
 و در صمیم صام الدوله را در سغاری امانی او که جانب جنوبی سپه قریب بدرگاه
 و در صمیم صام الدوله را در سغاری امانی او که جانب جنوبی سپه قریب بدرگاه

تاریخ

صمیم صام الدوله در جهان
 سیوم ماه صریف و صصال
 سال اس واقع ال سجد و کف مالکته عند الرحمن

الضاد و سندر

صمیم صام الدوله آل امیر و الاله فالتز آگاه
 آراد لغرض میرساند ما یج به مادان
 ماحی متده کد یکمین کاد و عا یج این غم کاه
 کرده به بهید پاکان سید را یج انا الله

و نواب درگاه و فی حال محاطب صمیم صام الدوله سلا و کاف که از طرف نواب صمیم صام الدوله
 نصوبه داری او در کانا د محمد نود اس رمای سراد در تاریخ السان در سکر یکم شد

تاریخ سندر

و در صمیم صام الدوله را در سغاری امانی او که جانب جنوبی سپه قریب بدرگاه
 و در صمیم صام الدوله را در سغاری امانی او که جانب جنوبی سپه قریب بدرگاه

کفتم که حبیب ابن بکمان تاریخ کعبه نافع
اولاد علی سپید کرده است حاج محمد الرحمان
و میر حبیب الدین سخی این تاریخ یافته

میر حبیب الدین سخی کسر بود
نسخه اصل کتب بعد مکرر و مدققت
روز حبیب و تالیف ماه صدام بود
تاریخ گفت عقل شهادت مدینه

روضه حضرت سلون

اس درگاه در موعنی که از حضرت سلون میگوید مصاف صوبه اوده در سنه چهارم و یکصد و هشتاد و یک
هجری قمری یافته و این تاریخ مای اوس

سنداد در سلون روضه نور
که جها را از دست کسب سرف
و ادافت از ارباب تاریخ
این نواد آستانه اشرف

میر محمد یوسف

بن سید محمد اسرف الحنفی و الواسطی البکراچی و در حزر اده میر عبد الحلیل بلکراچی او کبابی یافت
نموده باسم الفرج الناب من الاصل العالف مثل و میر آزاد در تاریخ امام ابن کتایبه

میر یوسف عریض مکرمال
انهم معرفت کتب در حسن
کرد در حدت مشهور و رسم
نسخه و راه بفکر عبق
از اعدایت و زکلام الله
کرده اقامت حق زبانی توس
هست این نصرت و لیکن الحق
ماتکاری زینت لوفس
سال تاریخ این کتاب خرد
گفت شیخ محاسن حبیب

و میر محمد یوسف بن تاریخ دهم حادنی الدانی و در حشبه سنا سن و سبعین و مانه و الف در مله
مکنه در کتبت نقض اورا در عرض دو روز به مکرر ام رسا میدند و در تاریخ محسود و انسن برز و کرا
میر عبد الحلیل و من ساحتند میر آزاد و در مرتبه او این تاریخ گفته

تاریخ
الهی بر شکب فاحشها رفت
که کوپی بود در مکرر زجارت

ماند اکنون اسد در دکانی
 میامثل لهری تفرس کس
 عریری سحر معنی میریوسف
 معان من بهر راهی روان شد
 مدحسان را حمد ادا و تمجید
 اگر فردا سن بسد چون الموم
 که در رب العذر فاکرد اسماء
 محمد احمده ارس و بد و نصر
 سکر و طرب از بخت و نصرت
 نوب آرد تا شرح و فاس
 و صفی دیگر این تاریخ و دیوان او مضمون بوده

شاه و الانزاد عالمگیر از ازل تا مور بفضی آمد
گشت چون حلقه کبر و کبر رگت نارنج نمیکند این د
بیت مسکه

رزد مسکه صاحب را غزل الدین سالک را

در سنه یکصد و هشتاد و هجری احمد شاه ابدالی مرتبه دوم تاس بهجهان آباد و غنیمتی بی سنا
از دہلی واکره پرده و دختر محمد شاه را در حباله نکاح خود آورده و عالمگیر تانی نیز در خود را بر سر
سمور مرر امنوب ساحه وقت روانگی احمد شاه ابدالی حسب خواست عالمگیر تانی عہدہ امیر الملک
برجستان افغان خطاب بحسب الدوله حرمت ساخت اما بعد روانگی او عماد الملک غازی
که از خوف احمد شاه ابدالی بطرف فرج آباد رفته بود از آنجا اب احمد خان تنگسرا اسم را کز
ماداد رکبو مانع را و مرتبه دہ لکر در دہلی آمد و بعد محاربه و معالیه بحسب الدوله را از سنا بهجهان آباد
در بود و چلکار سلطه را بدستور سابق بدست خود آورده بادشاه را محض بدخل
ساخت و احمد خان تنگسرا را حلقه دی خدمت دای او عہدہ امیر الملک را بنحطه شخصی الملک
احمد خان بہادر غازی تنگسرا دایم بعد از ان عماد الملک در بنی پاک حرمت سنا ہر ادہ عالی کہ خلف
عالمگیر تانی کو سدا گرفت بلکہ در سنہ یکصد و ہشتاد و یک برای مقتدر حسن
ادعانہ اورہا محاربه نمود سنا ہر ادہ موعی کہ نواب بعد کتہ سدا حسن و بر جعفر بانی
میل را و مرتبه ار ان حصص حصن سلم بر آمدہ فرستید تا ماہ پچہاہ الدولہ کدر اسد بعد از
ار حومت عماد الملک بطرف سرن رفت و جدی در آل آباد کہ نیات آل صورت ار حکام تو
صدد رصک بنام نواب محمد فنی خان بر اور نہادہ او بود و موقوف بودہ و بعد از ان محمد علی را
امیدوار نہارت ساحنہ در شروع سال ہر ار و یکصد و ہشتاد و دو دیا فوجی عظیم ہمت
نرسحر ملک بنکالہ موعدہ ہر ادہ خود کرب در سن سال رکبو مانع را و مرتبه دونا سدا ہر ادہ
عماد الملک بحسب الدولہ را در سرتال محاربه کردہ اور اتک نمود دیا رچ اس معاملہ یافتہ اند
پیری را استکارا ہو کردہ و چون در سن ابام غلیہ مرتبہ سال سدا ہر ادہ و سدا ان از دہب
ایشان غاضر آمدہ بانہا نواب سنا حجاج الدولہ صوبہ دار او دہ و دیگر امر ابا ہند و سدا ان
باجہد سنا ابدالی فرستادہ دو لک خیمہ سدا کہ تسر لبت آور دہ و متفق شدہ اس و فرستہ بدین
سما عمل کردہ اند چنانچہ احمد شاه ابدالی از بن مرزہ مسرور کردہ و دیدہ در سال ہزار و یکصد و

روان سند و چونکه حماد الملک خنجر میداد بر کوی بسیاری از سکنای سپهر نیز راحه بود و هر کس ملکه
 او سر از ذکر و کدور برداس دل داشتند جایج و صبح و شرف با بحسب حال میوستند و سواران
 بادستاهی روزی بار و پله ناستن سده برای آخواه خود و عواد الملک هجوم کردند و با ساره بحسب البوار
 حوینی اورفته هر از نهد و بحسب سواران فعل و یو یساره یافتند و بهانه میخواست خود بغارت بردند و عواد
 انکال حسرت دادند و ه میس سواران مل جاث رفعت در قطع هر پ نور بخشی کردند بعد از آن در ستان بجهان
 حکم بحسب الدله بر آت باد و او اسد محمد را حکم چون ساه ابدالی نامه اسر مید رسید سعد الدین
 سر علی محمد خان رو پله و حکت الدله و اب احمد خان مکنس سرخ آبادی و حافظ حسن
 و دوندی صال که ملک امپاد در صال اسر مید و افغ سده خود را در ان ساه ابدالی رسامده و
 ملا رمت اند و حسد القصد چون سکر ساه مال سکر دنا سده بر بقایه دتا جک کسان بحاض
 ساه بجهان آباد جمع القهری موده بمده ان بادلی که در سواد ساه بجهان آباد و افغ مه
 رسد و ابدالان اطراف و قار احو و کر متند و حکم عظیم در میان آمد آخر کار دتا ساره اسر موع ار
 اسپال فرود آمد و یادرسیزه فام کرد و انکه با جمیع همراهان علف مع مید رلیع اندالان
 کرد و این واقعه در ماه جمادی الاخر سال یک هزار و یکصد و هشتاد و سه هجری موع آمده و بجز
 آزاد و تاریخ اس حکم ایمن بافته

کرد سلطان عصر دت اسنے
 قتل دتانه تبع و سن کا
 گفت تاریخ ان ظهر آرد
 نصرت یاد ساه عالجه

چون حیرت شت دت و تا سید می رسد اسر بها و عهد ادر زاده بالاجی میسواد و کن رسید
 دوجی عظیم بر کرای بنده و سمان کرد و بدو در عایانه احمد شاه اندلی در ستان بجهان آباد رسد و
 صدر را ماخت و ماراج محمود و ملکه تر بعد از یک موع ساخت من بعد تاریخ نست مهم صومال
 یکته ارد هفتاد و چهار ساه بجهان مانی را که بقریب ملک ان بر تخت نشست و د معقول ساخته و ز
 حوالی بخت را که خلفت ساه عالم باد ساه بود خطا بحسب اندار ساه ولی عهد سببید که در ملک
 نو بر سنده فرامیدی است آمد و دود و موه معر که احمد ساه ابدالی کرده در ان جنگ بسیار می
 مر شهر تاریخ ششم ماه جمادی السانی سال مذکور که سلطان ماه جهوری سنه یک هزار و هشتصد
 شصت و یک عیسوی نو دت سده که کونند که تا شصت کرده و خون مر شهر سال آب برین

در دیوان ساه اند الی بعد فصل و تالیف صبح سر رک سود مرآه ابدیاریج آن کهد

تاریخ

ساه بهادور السان و تانکب کرد در احکام و در آمار صبح

سورهای حاتم مار کس اوصاف ساه درانی نموده مار صبح

۱۱۷۳

محمد امیر که بعد از صبح احمد ساه اند الی ما حیدر ماه در سا بجهان آباد موقوف بوده میاس آنکه در
جمعه ساه مادا موسوم به محراب مکمل در نظر ما محمد محل بحال کجای خود اوصاف و در سالک تالیف آنکه ما
بر سر خود ساه براد تموم و بر اعدا نه بود در سلطنت چند و سال مر ساه عالم مادا که در ال ایام
نظر و نکال تشریف و پس در ساه صفت و جهان در ساه را بجهان کهای بیدر و نولعهده کی که تفرقه و
جلع در ارب سوات صحاح الدوا یستامید و در سر و چیده امیر اندامی نه حکمت الدوله محمد
صاحب ساه در دهم تهمال سال نه کور نظر مدد ما در احصاف و در و کلمه نه مرا حیف و در
مارچ و دانی اوصاف و تالیف صحاح الدوله بعد از دانی ساه اند الی برای مله رسته ساه
عالم مادا نظر و سرور و در آنکه در

۱۱۷۴

البوالمظفر جلال الدین ساه عالم مادا سنه عاری ولد عشر مر الدین بکالکرت
دلا و اوصاف و بعد دهم سید وی القعه سال بکیر و در یکصد و سیل بجزی از نظر رست
محل مشهور بلال کور واقع سه سال پس از آنکه کور شده که ساه براده عالی که بحرف عماد الملک
عاری الدین عال کس حساب در ساه بجهان آباد که بحکیم و نولک محمد علی جان را از الیه آباد
پیدا کرده تهمال ملک نکال در ساه اند الی امام سی حیدر انکر میرا از طرف کسی کو بهی تا
تجارب در ملک و در علم آباد استمد ساه که یک و دهم سال پس از در و دوسا براده در ساه
نوا سراج الدوله حاکم شقال و در و ساه ای انکر بر خصوص و در و داه و در و داه با عجم افی مراد
اوستده و حکمی در سال سال و این که در و داه و مختصر امکه که مل کلمه که سر و در انکر میرا
نود ما بکیر و کوره های ولایتی و در و داه و در و داه و در و داه و در و داه و در و داه و در و داه
که در و داه و در و داه و در و داه و در و داه و در و داه و در و داه و در و داه و در و داه و در و داه
توسه و در و داه و در و داه و در و داه و در و داه و در و داه و در و داه و در و داه و در و داه
نیم ماه سوال سید بکیر و در و داه و در و داه و در و داه و در و داه و در و داه و در و داه و در و داه
و در و داه و در و داه و در و داه و در و داه و در و داه و در و داه و در و داه و در و داه و در و داه

سنة مذکور ما حیا سبیه مرصاف من مسهور برین لیسر جعفر علیخان نقل رسیده بعد از آن
صاحبان اکثر بر جعفر علیخان را که مالک لایب مذکور بود بجای او بر سندی یا سندی ساند به نود و
که یک سال و نیم بعد از آن ماجر اسانزاده موصوف در صوبه بنیاد رسیده بار اوده ستر کماله عمار
و مجادل سید است درین آنا جریسته اادت مدعو بدور ساند سندی ساند به نود و در حال الصلاح
احرامان که همراه او بودند سارح چهارم جمادی الاول سده هزار و یکصد و هشتاد و سه در محالی
عظمی آنها در مسهور به پیشه او در یک فرما تر وای آنرا سده جلوس محمود و محمود در ملک باه عالم باد
ملک ساخت بعد از آن خلعت وزارت به او ابیحایع الدوله صوبه دار اوده و خلعت
اسمه الامرای به تحب الدوله و سناد مذابل و فارس جلوس او از نادری سندی ساند به نود و در شش
ار با رح بهنم بیع الاحرسال مذکور می نویسد بر اولاد علی دکا تحلیص مار رح جلوس او گفته

تاریخ

رهنی سده عالی که عدل کسر

با و ماج و تحب و نکین سندی ساند به نود و

ردون آرمال جلوس همالون

در سیولار اتم الحروف نار رح جلوس او در الفاظ فضل ربانی فاعنه دار اوده رسیده بط کیده

تاریخ

ر فضل صیو سندی عالی که رت عالم

نحوی سال جلوس ر فضل سندی

و بعد جلوس باد سده مدتی در سکا له بالو العیان نواب جعفر علیخان حکمتوار است ما آنکه

شبه سندی سندی به نود و دی القعه سندی مذکور در رتیبیا نو فیکه میرصادق مسهور برین لیسر

نواب جعفر علیخان در ضم خود خوانده بود برین پروا ساند و حال داد و بعد و فاس فاسم

که داد و نواب جعفر علیخان لود مات او کرده و بعد از چند کاه فاسم علیخان بار و ساسی اگر رتیبیا

سده نواب جعفر علیخان را که میر و صدی شده بود و ستر ول کرده آمده و خود در سده بکبار و یکصد

و هشتاد و چهار هجری بر سید ریاست سندی مالک اولاس کرده من بعد با ساه عالم ماد ساه

باصل سوده رای سندی ماد ساه از صوبه سکا له است و چهار لکیر و ساه ساه ساه ساه ساه

انرا بجا کوچ کرده لطف الله آنا و تشریف برد و دوسا ریح نیم دی الحرح سندی مذکور همراه نواب علیخان

که بخت سندی و رواد سندی ساه ابدا فی لطف سندی با استقبال او شتاده بود و در سندی

رسیده بود و خوف جانش و سندی ده سال دیگر در آن سندی بر سده در سده بکبار و یکصد و هشتاد

میری راج سو فتن ابرو سجده جان
بیا نموده چو این مدفن امام رحال

نزار مکشد و هفتاد و پنج کسب شمار
نهیجرت می آن سرور صفار و گمار

مکن نوحرم یا رب سایه حسین
حق احمد مختارست مع کوه بین

کشته شدن سورج مل جل جلاله
شاه ابد آخرت چهارم

چون احمد شاه اندالی بعد هفت سال
مرحمت فرموده و جهاندار

کامل و قندار مراجعت نمود بعد
در سنه هجری ساد که در ماه جمادی

که مالک ملک کبیر و هرت بود
با نخب الله و حبیب یکبار

پس بدین سبب حاکم است و بدین
نویس بهی سبک و ازین سبب

دارد بهاده بود در اسدای
گرفت و قلعه دیک را

سر او را به سورج مل بجای
هموده و لیس بهادر

بادت و رفعت نو اینقدر
روغن و صند در جنگ

مود و بعد کشته شدن بهادر
عالی نعمت با حمد و سران

سایه که در قلعه گیر آباد
داد اویم زمانه در بهر

نیمه دکه که به جهان باد
ضرب بوقت کمان از طلع

جانت کشته شد لیکن
جانت کشته شد لیکن

جانت کشته شد لیکن
جانت کشته شد لیکن

جانت کشته شد لیکن
جانت کشته شد لیکن

جانت کشته شد لیکن
جانت کشته شد لیکن

جانت کشته شد لیکن
جانت کشته شد لیکن

دولت عباد الملک امپراطور کریمه مات کر عظیم دلی رانا تاجپار ماه محاصره محوده می کند تا آنکه حکومت
عاجز آمده مار عرقی مخصوص احمد شاه اندالی در ستاده شاه را کامل حرکت داد چون خواست
آمد آمدت کر احمد شاه را استعد متوسل شده موصله و ملها در شرطه با محبت الدوله مصالحه کرده
یک معاودت نمود این سال که در او احر سال یکبار و یکصد و هشتاد و هشت و شروع به
دشمن بجزی در ایام که بواسطه اسباب الدوله و شاه عالم باد شاه برای کمک بواسطه اسم علی
طرف نکال رفعت بودند و شروع می شد

نواب صلابت جنک حیدر آباد

پیشوئی نظام الملک امپراطور حیدر آبادی است بعد کشته شدن مظفر جنگ که در کشتن مسل
مرقوم کر دیده و السین و افاده سند محمد جان را که سپه در صلابت جنگ و در سر در
فکن است اسید مد بعد حیدری تقصد تنیه بالاجی او شرطه تاریخ یازدهم دی الحجه یکبار از تبع
و چهارادار در یک آبا و متوجه بود که دید و بالاجی مایه چهار سوار معاند او پیش احمد صلابت
جنگ محارب کسان بالاجی را قریب نیو رساید و اما دسهای شرطه را که در سر راه واقع بود
سخته و خاک را که در جری محارب و اسال تاتش ماری بویا و دودار بهاد شرطه
بر آوردند مخصوص حیدر آباد هم شروع سال یکبار و شصت و هجده بجزی که تمام جمع
شده بود و انواع شرطه اکثر معسر داران استعول پرستش حاصل آن وقت بود و دستجو
لوح ایال را هر یک دادند آخر صلح با هم در میان آمد و بعد از من تقصد طرف کردن
صلاب جنگ نصاری را از او گری خود گرفته مصمصام الدوله و کشته شدن مصمصام الدوله
از دست نصاری در سه برابر و یکصد و هشتاد و یک مفصله در زیر احوال مصمصام الدوله
مرقوم مانده محضر اینکه صلابت جنگ بعد ایال بارده سال تاریخ چهارم دی الحجه مسیه یکبار
و یکصد و هشتاد و پنج بدست بر آورد و خود نظام علی حال مفید کرد و یک سال و سیاه و شش
روز در عهد گذرا شده ستم ریح الاول سال یکبار و یکصد و هشتاد و هشت و در گذشت
و در حواری مراد سیج محمد بلانی مد قول کردند

نواب نظام علی خان اصفیاه حیدر آباد

پیر چهارم نواب نظام الملک اصفیاه است و در سنه برار و یکصد و هشتاد و پنج بجزی برادر
خود نواب صلابت جنگ را تقدیر احمد ملک ولایت دکن کرد و در سنه و هشت

ماه سوال مسند مذکور ملکه ندرت که در دکن هفت معنوج ساخت رای کسول کسین کابیر تاز
آن یا ممت

مارج

۱۱۶۹

آورده نالت خروده ارمج تلدر کسترک دوده لود با هفت ملک ماه سوال بر رک

بر سر عهد آخر مارچ استخراجی مایل بعد لدال هرن در ماه مسعبان سال بیکبار و یکصد و هشتاد
و هفت ملک مرثیه را مامت و ماراج صاحب و لکران او یکصد و بیست و یک بار اب یور و اسو فیه بانگ
سرا رکرو دیر اولاد محمد کاکا مخلص برادر راده سر غلام علی آزاد اس تاریخ یا ممت

آفتاب ماه دوم سلیمان یکدم تاریخ امانی قوم بر همین سوره تمام

تاریخ سوز سله طبع رکا آس زده یور و اسماه هلد

دلپس امام ماد بود اولف مالاجی رادور کبوا مامه رادور در مالاجی سردار مرجه مالودند

فتح یافتن انگریزان در بکسر بر افواج نواب بنی خاں اول
وشاه عالم بادشاه پوشنه شدن سنده دیوانی هندو به بنی خاں کیتی انگریز

چون در ادو اخر سال برار و یکصد و هشتاد و شصت و شصت هجری معان رؤسای انگریز و نواب اسام

حاکم سکال که در فی بهم رسد معار ال انگریزان نواب حنف علی خان متروک ابدا ای سله یار

دکتر بحال ساحه رسد و ماسد سده نواب و لغتی نال با مسدی حکم دمار به با س

و امتت اخر بر ممت بر نعت مافه و نایب معاد ممت سادوده در شروع سال هزار و یکصد

و هشتاد و هفت که کجه در الله آباد آمد و اسماه عالم مادونه و نواب بنی خاں الدوله که در ال ملده

تشریف در سده اسده او دلگج سب که مذکوره ادرا بار بر ملک اس سلطه کرد اسده حنا مولا اس

و بادسته در ادو اخر سال برار و یکصد و هشتاد و هشت هجری با سده عظیم بطرف سرور کوچ نمود

و در عظیم آباد رسیده بابیک طبع بار اده حبلک مقام گردید چون سال برار و یکصد و هشتاد و هشت است

کرد و وایام بر سکال بر سر رسد بوقت استنساب مدهه اراحا کوچ نمود و در بکر آمده مقام

گردید بعد که ستن ابام بر ست میجر نزد صاحب انگریز میجو صاحب ساره صاحبان کونسل باکو

قتل که در ان ایام داشنند و در بکر آمده طر حنک و مکار با نواب بنی خاں الدوله احتد اخر

نواب ماب معاد ممت در خود نده تاریخ بیت و سیم ماه ربیع الثانی سالی هزار و یکصد و

و هشت هجری که موافق بیت و سیوم ماه الگور ستم هزار و یکصد و هشت و چهار عیسوی بود

بما بابت جنگ مہار کہ چہر ان امام اولاد محاط ملک و ملک و مہار ای بند و
 صوبہ مکالمہ از کلکمر سرف مالہ آباد آورده مسی اعصام الدین کہ نو لاس انکر سال رومہ نو در
 رسالہ سرف مالہ تصیف خود می نو کہ چون لار و کلکو صاحب مالہ آباد رسد مالہ ابی علی
 در داد در سال آمد کہ صوبہ مالہ آباد داخل است چہار کلکہ رو بہ و صوبہ کورہ جہان آباد در
 جہان فدر ملک چیل و بہت کلکہ رو بہ جہت خراج یادستہ مالہ ملا رمال او کردہ شود و باقی
 صوبہ او دہ یک کرد و در بیجاہ کلکہ رو بہ و سارس و غارتی یور و سہ ماہ کلکہ رو بہ و یور
 لواب صوفت با سہ بعد از ان بحاہ کلکہ رو بہ بر ای خراج سہ ماہ کلکہ کبی ار لواب کلکہ
 بد و قطع صلح نامہ دستخط و موافقہ کبی و لواب مذکور است نموده کتاب انخل لار و کلکو
 بدست کردہ دست لواب داد و لواب تر صفحہ محمد بدست کردہ در دست لار و کلکو معا و
 کرد و ماہیم معا فہ نمود بعد از بہت روز لواب علی الدولہ جلعت باد سہا ہی یوستہ نہ نظر
 صوبہ او دہ رخصت شد و لار و کلکو صاحب سد لطامت صوبہ مکالمہ سام کچم الدولہ لیر لواب
 حرم و سند لوابی سام کبی یور ارا یکہ است چہار کلکہ رو بہ مالہ بخرانہ عاقرہ بادستہ ہی
 عاقرہ کردہ آمد حاصل ساحت و محاصل صوبہ بیکالہ لار لوابی معا سام کبی انکر و در سہ ماہ بادستہ
 لواب سایدہ گرفت و مہر کرد کہ لواب کچم الدولہ مالہ صفت کلکہ رو بہ جہت داس خود و بیکر
 ماسد و جمع معاملات مالی و ملکی و کتابت توج و تحصل مال و سایر علق لواب صاحبان عمل
 دار و بعد از ان بہر یوستہ و اند کہ تاریخ دوار دہم ماہ اکس سنہ یکہ از دہم صمد و سہ ماہ
 عیشو سلطان بسبب چہارم صفر سنہ یکہ از دہم صمد و مہما دہنہ ہجری خر قم مافہ بود لار و
 کلکو صاحب طرف کلکہ سرف بردند و سہ عالم باد سہا در شہر مالہ آباد طرح افامست اند
 و تا حد سال در جہان سہر سر و دوفات لواب جعفر علی جان سہ و دہم ماہ بعد از جنگ
 یکسر بعضی تاریخ چہار دہم ماہ شعبان روز سہ ہزار و یکصد و مہما دہنہ
 ہجری کہ مطابق نیم ماہ در وی سنہ یکہ از دہم صمد و سہ و بیج عسوی لود در مرتد آباد
 واقع سہ و دیر پیش لواب کچم الدولہ سایدہ در ماہ دی الحمر سہ ہزار و یکصد و مہما دہنہ
 ہجری فوت نموده بعد از ویرا در سنہ لواب صفت الدولہ برسد ریاست سنہ
 دوداد و آخر سنہ یکہ از دہم صمد و مہما دہنہ در گذشت بعد از وی برادر خود او مبارک
 سد لطامت را روین بحد

مولد و موطن او اصفہان است از شمار شیخ ماح الذین اسراہیم المعروف شیخ راہد کسلی است
 است از شمار دہ واسطہ شیخ موسوی میرسد و شیخ راہد حسینی صلی الدین اردبیلی صاحب طبع
 معروف بود تولد حرس در مہ ربع الاحرسہ ملک دمانہ و الف واقع شدہ است کہ محمد شیخ قاضی و
 او را کرد افاضت حواسی است در شعر فکر عالی داشتہ و در علم ہستیا کہ کتب مفایل
 او اقطاع عالم را فرمودہ و کتبہ مضاعفہ او در جمیع بلاد عالم مہمات و در ہند چم حصوفا و ایر و سایر ہند
 در حکامہ مادر سہ از اراکان دمانہ وار دہند و سماں کردید و معنی در سہ ہماں آباد کردہ اسد
 دار الحاکمہ سید مار سس کسید و ہماں کا رطل افاضت اندہ است و در ان ملکہ قری را
 خود ہمہ اسطوار اعلیٰ موجود و میکسید و اگر بر رمالش میکد تب کہ ایعدہ ویرہ است و
 برای قری لوجی از سبک تر اسدہ این حد کلمہ دہستہ ران نفس کردہ در سر لوج اسم تارک
 بعد از ان محسن مدد سبک السبی بعد از ان العدد الراحمی رحمۃ ربہ العفو محمد المدعو علی
 اس الی طالب الحمیدی و در سائنس لوج مذکور این مطلع خود سن مرحوم ساعدہ بیست
 و سن شدار وصال نوسہای مار ماہ صبح قنات است حراج مار ماہ و در ہر دو ہیکو
 ہر این دو سبک رمان دال محبت نوہ ام دیگر بھی دایم بھی دایم کہ گوس
 ارد و سہ یعامی سید ایما بہ حرس از نامی رہ ہماسی سرستی دیدم ہر رشورہ ہر مالہ
 آستان رسید ایما بہ اللہم اعزلہ و از ہمہ معط و فائز در سہ بیکر از شہت مادہ ہجری
 واقع شدہ و در ہماں قری مدقول کشتہ شخصی اس تاریخ معتمدہ

۱۱۸

ہی کہ بیہاب روی رئیس تاریخ ۱۱۸۷ رشتہ محمد علی حسینی

سجد سلون

در سہ بیکر اردو یکصد و ہماں دہری سہ میریہ اس سہ میرا سرف میرا دہ سلون سہ
 در سلون لہم سبک و عمر می تاریخ آل دمانہ لال الصلوٰۃ معراج المؤمنین ہ
 و دیگر سہ کوفہ

۱۱۸

تاریخ میلہ دس ماہ میریہ ساحت سجد فصل زمانے

سال تاریخ او ملک ذلک گفت این است کعبه ثانی

الصا

محمد بن ابی اسد فی الکریه
نماد اگر دناقت که تاریخ او
مموده بنا مسجد بکسقم
یکوهامه حمد رب کریم

مسجد المهدی آباو

در سده اند اباد نزدیک باغ ماسانی مسجدی هست که حاتم الدین علی جان در ایام
سده عالم بادشاه در آن شهر استقامت داشت یعنی در سده پنجاه و یکصد و هشتاد
و یک هجری تعمیر شده و اس تاریخ بریسانی مایه مسجد سده پنجاه و یک

تاریخ

در زمان شاه عالم حیدر در مس
صاحب بدلی مسجد ابیاد شاه دودا
تا که مهر و ماه ماسد رونق افزای شهر
چون حاتم الدین علی جان حاد را داند
سال مازگین سر دوش آورده اند
حلق برورداد کسر حاجی دین کرام
مسفن از خود او هستند حلقه
در حکمتش کسر باده در سده
ساحنه تعمیر این مسجد بایک عظام
کعبه دین مسجد کاوه سده پنجاه و یک

مرزا احمد بیگ خان

مرزا ابوطالب لندی هست در سده یکصد و یکصد و هشتاد و دو هجری تاریخ سده
ماه دی الحجه فوت شده و خلف او مرزا ابوطالب لندی در کور مصطفی کباب سراط الهی این
تاریخ گفته

تاریخ

محمد ابن سفیع آن حیدر و الدین
شهادت چون در هشتت بین
چو دخت با هم کس نفی را اورد
و نوع این غم عظمی لاذل افکاران
بزار و یکصد و هشتاد و دو و یکصد و
مموده طوف است برین و نیم تاریخ
که بود ذنبی شرف فضل و علم و عقل و ادب
رتاب فقر تنس امتا دجان مادر نب
بدون مهر حرس و رعالمی شده تنسب
چو بود از سده هجرت رسول غرب
چنان نوشتت بالهام سال رنج و تعب
در روی حرم و عین آینه از بوی لب

بعد از در آمدن حرمستان آمده تاج و تاج موده و بعد حکومت شش سال بعد بمکه
در سنه هزار و یکصد و هشتاد و شش هجری فوت شده در سنه ثانی و هفتاد و هشت
این تاریخ مرقوم است

تاریخ

ساز و ایجاد احمد ساه و تاجی که بود
در قوام امور سلطنت که پیش
از سید پیران بی سون و در عهد
شهر آمو را شریعت دادی و در
از زبان خجسته مردم مراد ان مرید
چون روان سید جانت دار العاقبت
سال هجری مکه اردو مکه و هشتاد و

۱۱۸۲

بعد وفات ساه ولی جان و زرا او حرم که داماد خود سنا و ده مسلمان تا در آنجا نشاند
اما نموده ساه که سیر کلان احمد ساه بود و وزیر را بدست آورده ملک ساخت و وجود کهای بدست
ساده سلطنت شست و بعد امانت شست سال بعد حمل و هفت سال در کامل که در آنجا
او بود در سنه مکه اردو و صد و هفت هجری در ماه شوال فوت نمود بعد وفات او در
سیر انشای پیران شاه و مسلمان شاه و محمود شاه و شاه سماع الملک حصص بود
تا آنکه بعد کور کردن و مقصد شخص یک دیگری را کامل بدست دوم محمد خاں که بدست
وفادار حال و زرا از دست زمان ساه و برادرش سماع الملک از دست محمود شاه و فضل
در سنه بود و داماد او سماع الملک را از کامل بدست و سلطان محمود بهر ساه
که فوت و بعد وفات او بدست سلطان کامران با و ساه بهر ان ساه و نا حالت کور در
زمان وای سکه و دو سید محمد جان در کابل

شاه غلام قطب الدین الله ابا و محبت شخاص

برادر سر رک ساه محمد اعلی است این ساه محمد فاخر از شخاص اس شیخ محمد بنی المرحوم
شیخ جوب الله تولد او غره محرم سنه مکه اردو یکصد و سی و هشت و تاریخ ولادت او مکه اردو
ما بعد از سر رکی خاندان ابنان مشهور است دیوان فارسی دارد و بهاس حر و ط و مصوط
و متنبی در جواب مان و جلوی سسی بنان و فلیه که شعرا سر اسیرین و مکنس دارد در
اما سکه شاه عالم باد شاه در الله باد استقامت و هفت کج رعد و در مکه در سنه هزار و یکصد
و هشتاد و هشتاد و هشتاد و شش هجری فوت کرده و تا شش سی کل کشور نمایند او بمکه که از ان

تاریخ

داس ماک عظام مطب الدس رجب رجب رسن جهان مسکوس

دل سدر ال من سوال سمود سال اس تم ر نوم جوان مسکوس

مادل رار سوجه کفسم قطف دس رجب رسن جهان مسکوس

جوان مسیح

سیمی لود که مدیپ مسوی دهب و در جنگ کبیر که مادر اول مسکه و مرثیه یاد رسیده یکبار
و یکصد و پستاد و سه هجری روداده بود که سده فرس در اکراماد و در کورستان و کمال که
مسلل پس پس کنوره و ابع است تا امر در مورد دهب و اس جید عمارت و مارچ معمر رجب
او مر نوم است جوان مسیح و در حکم موطن کامل در نشسته در جنگ کبیر سپاه رسیده

تاریخ

هر ارجف که کرد و در نکل و در نکل نوب رسیده هر یک نکل

سرس تاریک و آخر ماکف ملک جوان مسیح قریب مسیح ناف محل

وفات نجیب الدوله و روانه شدن شاه عالم بادشاه

از الدمه آبا و نظرف شاه جهان اما و دیگر حالات

چون راجه جواهر مسکه مالک ملوک و ننگ و عمره در سال یکبار و یکصد و پستاد و سه هجری نوب کرد
مراد راعنا سس را و در تن مسکه ده ماه و سه روز در حکمرانی کرده اردستان و در فقر که مسکه
که رسیده بعد نوب او را در او را در اول مسکه و رسیده و مسکه سب در امام حکومت او را
که رسیده هران و یکصد و پستاد و سه هجری سردارال مرثیه یعنی راس را و در او که حکایت او را
پشتوا ایرمالاجی و تو کوی بود که دهمای مسیده به جمعیت پستاد و سه هجری از دکن در اکراماد
رسیده و در جنگ اول مادر اول مسکه که ملک ملک کرور و حیا که رسیده در نظرف داس
و ابع کرده و در راجه طهر مامه و در لخواه او که رسیده و ملک او را در انی داس رسیده و در
ایام نوب نجیب الدوله و مسکه که رسیده و در ملک سلانه دواب رسیده و در مسکه
نود و نه ماه و در مسکه دمع سار و ماس را رسیده و در حصار ایتال آمده و در مسکه که رسیده و در
مسکه آن رسیده و در که نگاه عار و مائل که رسیده و در مسکه که رسیده و در مسکه که رسیده و در
مرثیه که رسیده و در نظرف و در یکصد و پستاد و سه هجری راه تانم تا رسیده بود که نوب رسیده

و این واقع در سال هزار و یکصد و هشتاد و چهار هجری مسیّد که در ماه رجب بود وقوع آمد
لاسر او را در محبّت آباد بوده دفن کردند و صاحبان بعد فوس بدلی رفت و چون در
تاریخ طرّف ساجّهان آباد آورند صاحبان سوس سه هشتاد و یکم بکرال
رفت و در شهر طارح احوالی یافتند بدلی را استخفاف سرد و ملک میان دو آب را که ماهی در
کنکاو حنا نیست و در مدنی تعبیه رویداد و در سر گرفتند بعد از آن عرانیس محصور است و عاتق
یاد است که در الم آباد گرفت و استخفاف سال بود که آمد در ملک سورونی خود را نظر
ما در ملک از مدنی با سعد اسعد او را صاحبان انگر مر در الم آباد اقامت دستنخیز و در
معدّات و سرمد لایچار در سینه هزار و یکصد و هشتاد و پنج هجری که مطابق مکه از معصود و مفتا و دیگر
عسکری بود الم آباد و کوزه را امرالدوله تعویض نموده و نواب بخت خاں و حاکم الدوله را همراهی
از الم آباد کوچ نمود و محمود دار الخلاف ساجّهان آباد کرد و چون فتح آباد رسید نواب احمد خان
مکس که در آن ایام سیار بیمار بود میکش فرستاده از سلطان خود مخصوص جهت عیادت
عده همراه شد و دور و نزدیک از و دیار و مافوق ملک اگر دید تاریخ و فاسطی از
پوشیده بعد وفات احمد خان لاسر را به جهت خاں بر سرند حکومت سینه میکش کران
از با محفوف باد و فرستاد و از عنایات خرد و نه خطاب میطفر حکمت و باد و ماه بعد از قیام
است و دور و از اینجا کوچ نموده بعد طی منازل و مراحل هر روز صدر رمضان داخل ساجّهان
دیگر دید و چون از صاحبان بر محبّت الدوله حرکتها نایسند به همدار سینه و بود و باد است و حیدر
بعد از دور و دور ای استصال و این تمام فرور و وید که بهمت بر سبت و ما ستمد او در شهر طارح
ماه حاکم و عدل در پیش داشت تا آنکه صاحبان بر محبت بر نه بهمت یافتند و بعد از آن در پیش نواب
شجاع الدوله شتافت و زن و فرزند صاحبان هم اسیر و نه بهمت شدند و قتل و تیر گرد که صاحبان
فدایان متخلف شده بود و مقتوح کردند و چون یاد شاه بعد از تمام صاحبان و مغلوب شدن افغان
رو به پایاب سهرت و قزوینی داخل ساجّهان آباد کرد و بدست این ساسان را پیچ و داخل شدن او در
که در سینه دیگر از و یکصد و هشتاد و شش هجری اتفاق افتاد و همین گفته

11A4

146

یا مسیح جنگ کردن و او را مکرر با مکرر ان در مسیح برار و یکصد و هشتاد و هشت و نه مسیح یا مسیح
 و دور بین مسیحی کالی و بار جنگ کردن یا مسیح از مریه و دست گشت و خوردن و مار صلیب کردن یا
 انکر بران در بر حال اسب عالم با دسب سقشلی تر قلم با قلم و تعداد و صبح یا قلم و صبح یا قلم
 و دست و دست ملک عدد که از دست و دهم طر آوره بود از دست و در حصار کی شمار سبده نقص
 و راجعت نمود و در چند مرتبه بر هم نهاد و در روز انعام با و در یکماه و سوره و در دهمش آباد رست
 و تاریخ است و چهارم و دهمه سال برار و یکصد و هشتاد و هشت که سطلی است و دهم ماه است
 سینه بیکبار و دهمه و هشتاد و پنج مسیحی بود که کوس رجب عالم آخر و در صبح آن در کلاک
 گیش این مدین و الدما حدس بودند و کس عری مار بچ دهانتش بطور معیبه کلفه

مار بچ

چون سیاح صدر و منصوب بر این محراب
 رفت سوی ملک با فی من سرگرد کرد
 سد سیاحت بی سرو با و سیاح و غم
 مار بچ خود را بر زمین ار کرده و در آنگاه

۱۱۸۸

بعضی اگر عبارت است سیاح را اسر و ما برنده و لفظ غم را اسر و است احد عدد و باقی حروف را
 با عدد و حروف سیاح و مکرر مار بچ فوب مر آند و این مار بچ از مولد این اورا است

مار بچ

چون سیاح الدوله استاف ارجا
 عالمی در ماسس مستحکم کسب
 رفته از دینعه بیت و حار و دور
 وقت شب ربن عالم و ملی انکسب
 بود سال فوت آن دال را ۵
 مکرر از دیکصد و هشتاد و هشت

۱۱۸۸

دارین سفر و بعد از دور کردن یکصد و تاریخ بر می آید و رفت نواب سیاح الدوله به
 جنگ کردن نواب نجف خان با حاجات و غیره

در امانسکه نواب سیاح الدوله قلعه آتاوه را از دست همی شد و مرچ بر آوره و همه جنگ
 حار و رحمت جان در آتاوه مشوق بود و نواب نجف خان قلعه انبر ایاد را که بقوف را بر اول سکه
 بود و حار و مودود از بهور داده و معصوم صاحب دامن بود و در آخر سده برار و یکصد و هشتاد و هشت
 از مودوده و عربی مار بچ آن یافته سارک فتح قلعه انکرا و و جنگ نواب سیاح الدوله و در سر و
 بنابر و یکصد و هشتاد و هشت و حار و رحمت جان بود و فتح آمده بعد از آن در سده برار و یکصد
 بود و نوری مر اچھ جان قلعه دنگ را حار و مودوده میچکند در بر اسای را بر اول سکه

مرد آفا برک ماگ نژاد
برسد قران فزیده حاصل
رشتن را کند مکس رسته
ساخت آفا رحم روضه او
ساخت نارنج فوت آن مغفور
ماگهان تا قتی کشیده الفت
لفظ مسجل بهت نصیب
رف رگس لرزس ملکن
فاحه جوان همه روح اس
مردم از زلف جوشن حور العین
دادس ار حانه حد از بن
فکر فایز که بود در بی ان
گفت از فراطخم بصورت خیر
تور آفا ررک سازد

۱۱۸۹

بخلق او بیخه شدن مذکار مهابنی مالدار

مذکار مهابنی بود سوطن مستبد کلکله که بمزیدی رود دولت کسی با و نمیرسد بعلت جمل
ساری بحکم صاحبان کران جوژی متابع معقم مجادی السانی سینه مکدر و نکصد و شهاد
و سه بجزی سلطان ماه حولای سینه هزار و هفتصد و هشتاد و پنج عیسوی اورا بخلن کشید
چونکه این اول مرتبه بود که شخصی اشراف مالدار بحکم انکه از بانطور کشته شود قریب یک لکم
دارد و مان سینه کلکله بر کردار او جمع آمده اسنادند احضال انکه اورا آخوانند او بخت هرگاه
که اورا بخلن کشیدند آن مردمان از دیدن این مراثت اورا بحد حیرت مسعوف شدند و میداد
بیکار و دیار و دست خود اسسند که مانان از خون او با کسب هم منکوبند که بجا و دود لکم و سه
تقد و و رب بهین قدر احساس لبسه و دگر اند و حه های او در حساب آمد و مهر های بیام اعرف
مردم که ساحته و رد اخذ مذکار بود از صد و نه تا سی و نه خانه او بر آمد و دستهای فاسد و آبر
شیوع و ظهور مافق ز رنند و اموال او بعد از مرده بخواند و بر سر او احمه کور و اسل سید
مولف این نارنج که معیر بهت درجی او گفته

۱۱۸۹

مهام کرد و جوالای دارسد کار
سوان کردم و بکهم بدل کساست
که بود معمر بی جمل سنان آن مردود
ردار عدد درون رشت کا قریبی او بود

لفظ کا قریبی در آخر سطر است از به جروف کاف و ری همت که عدد آن دو صد و بیست و شش بود
اگر از عدد حروف در عدد ریهها کرده آید نارنج بر آید بر همین دست و تر شخصی نهایی با سیم که با دیا
نوسته به سنا منب مهام در جراتر قیم یا عت معالمت

چگونه بداند که این مسلمانان نیستند یعنی چون حروف کاف و دی که مقتضای کلمات در حروف
یا چون در دل که متداول است

سید مصطفی خان ملقب بختیار الدوله

در سید الساجدین مستور است که چون بعد وفات نواب سیاح الدوله معصی آمادی سرس
نواب اصف الدوله رسید ریاست شریف میر تقی جان را که مراد داده مصطفی خان
میرسا ماں حاضر اصف الدوله بود و حلقه ساس کل داده بهت بهاری و صاحب لیس
ساحب و ماهی و مراب مرتب شده بکلمات محمد الدوله سرور را که دامت باده الی اقدار
محمد الدوله بخای رسید که اصف الدوله بحر حاجی حسن مانند بهر صفت سکر و کسبی
مجال بود که ما اودم محال لعل رند اما سب علی جان جو اهر سر که یکی از سرداران فوج
اصف الدوله و معتمد الیه نواب سیاح الدوله مرحوم بود و نام محمد الدوله و دعوی بختیاری است
سر با طاعت او و دینی آور و مکر ما قیما ناهید مکر دی سدا و اما که اصف الدوله سرور
ماطل از محمد الدوله سب اقدار وجود را می آورد و ده کس در فکر بر آمد احتش این بود
جو اهر سر اند کور و در آغی اصف الدوله اطلع یافته در کس محمد الدوله و کما اود حاصل
ممود اما ماطما ما مر ایمن الدوله سعادت علی جان را و اصف الدوله سار کس که هرگاه
کار محمد الدوله را تمام کنیم اصف الدوله را میر کشته را و ساد ایا لب جو اهر سر
این سوره غمی تصمیم یافت جو اهر سر اند کور را سر لو بحدیله و مرمای آسی ما محمد الدوله
سختی کم ساحت سباه دعوت او را بجا جو در دوا را از تیغ جها ناره ماره موده بدرج سبنا
رسانید بعد از آن فوج خود همراه گرفته بخت اصف الدوله آمد و سبیر کسده ادا ب سارک
و متقدم رساننده کف که بختش ولی محمد را حب الامر کستم اصف الدوله را داده
اود اقل کشته استاره مود تا مرد ماں او را بجا کشته حوں مر را سعادت علی جان کشته
شدن جو اهر سر استیبه بنامو عبت با سعد دی از رفقای جو دار عدد و مالک اصف الدوله
بدر رفت و چند سال همراه نواب بخت جان و د الفقار جنگ کده اسده سس را ال در سا
نم ما و اب اصف الدوله بجا ماندت سباه و محمد الدوله در ماه صفر سال یکبار و یکصد
نوبه هجری موقوع آمده و تا بحیث این است متحصص

تاریخ

مرتضی جان مستهد اکبر بند از حقایق سپهر گردان سوم
سر قاضی کریمه ثالث گفت به تاریخ سده مملوک

۱۱۹

شاه پیر محمد میناه سلونی

پیر راده سلون اس ساه میرا سرف سلونی است و در سنه هزار و یکصد و دویست و هجری در کدشت اس تاریخ معمر در دفاتش گفته اند

تاریخ

قبای فی الرسل پیر میناه است بهم ملحق جوهر قاب محمد
سردوشی بی سر آمدیت و بود معتمد سال اورد انجم

۱۱۹۲

شهر و صاحبش انیس

ان ولایت و انیس در پیداد شده صدی بخیر است نواب قاسم علی جان صوبه دار مکالمه
که داماده و چون سان صاحبان انکیر و قاسم علی جان شایع بهم رسته بنسب و از گفته
نواب مذکور همه انکیر ران را که در ان امام در ششم بود مد قتل نمود و این واقع تاریخ نیم ماه اکتوبر
سنه یک هزار و هشتصد و شصت و سه عیسوی بوقوع پیوسته و به کاسیکه سان انکیر و نواب است
سبک در نیک و واقع شده او همراه قاسم علی جان مذکور بود و بعد از ان در سلک ملازمان نواب
چیزی که را امید و چون سان انکیر و نواب موصوف صلح شد بخوف انکه سباده او در دست انکیر ران
گرفتار شود ماهر از ان مدوق حقایق و توب و حساب حرو و یک که همه ملوک قاسم علی جان چنان
خود داشت بدرجبده طرف اگر ه رعت و ملازم را چه جوهر سبک باط گردید و بعد از ان در سلک
ملازمان نواب نجف حال نوکر شده یکی از سرداران بیکر او گردید و پس از وفات نواب نجف
در سنه یک هزار و هشتصد و هشتاد و پنج عیسوی که سلطان یک هزار و یکصد و دویست و هجری بود از ترغیب
روم خود کسب شد و منس که گندی جو رو دارد در کوسمان فرملی منتقل چمن چمن کثوره
واقع اکر امانا ما مرقه موجود است و این تاریخ که از ان سنه عیسوی استخراج
همی یاند بر ان مرقوم است

تاریخ

نوبت شهر و صاحبش سر کرده نیکو ترس سیه آفاق را در ترس حیرت ترس

سده این اسم هم معنی پلید دارد و در تعبیر به آب منع نقره رسد السید امی نمود و در
صفت از دست ساکنان دهلوی در ماه محرم سده یکصد و نود و چهار هجری یا که
نود و پنج که عمرش شصت و شش سال رسید و در مقتول سده مورخ مارکس اینجیسی یافته

مارچ

مان جانان که مان جانان بود در محرم شهید سده : بحفا
سال مارچ حرم از غایت کعب خورشید سید سهدا
ایضا از مولوی فایق

جو مرزا جانان مطهر تن زخم اهل بدعت سده یکصد
محرم بود که در اوستا شقیق شهادت برداد و اسحقیت
یکی - اهل ادب اس کبر که فایق سال تا بحسن توان
باندک فکر کفم را مال که سال و حلقش سده مطهر

تاریخ دیگر

پشت حدیثی از تعمیر صلی الله علیه و آله
عاشق محمد امان سهدا سال وفات مرزا سطر

و این تاریخ از مولف اس و در این است مقصد

۱۱۴۵

مارچ

سال یوس یکی برآمد و مای جانان یکصد و کو مطهر

یعنی بای جانان حرف نون با سده و عددان حیا سده و عدد سطر یکصد و یکصد
جمل و پنج خمر عدد یکصد و نود و پنج سده اگر کمی از این دور کرده شود تاریخ حاصل
آمد سرس در شاه جهان آباد در همین حاله سده علام علی و امع است

وفات مرزا یحیی خان

پیران سبب اصعبان است و در احوال هری بود از یک بطش جو که جری از استوسلان مادر
ایران نوده بدست مادر سده افساده سده و نود و نیکه لواب عرب الدوله مرزا محسن
برادر مرزا لواب سده و نیکه از طرف محمد سده مادته سده و پنج کبری مرزا سده و نیکه
رفت و اتار است حاصل صاحب و حوا مرزا یحیی خان در حباله نکاح لواب سده الدوله

اصل کشته همراه سوپربا آنها را آباد اند و هر راسخ حال هر ده ساله بود که همراه ایشان چند
 آمد بعد و نام نو اسب عرب الدوله همراه نو اسب مدنی حال که سر او بود و در آن زمان دستگیر
 شد و بر لب و چون نو اسب خراج الدوله عم راده خود نو اسب مدنی حال را در رسم برادر و یکصد
 و هشتاد و دو جویری از دعا مقصد صاحب در قلعه حلال آباد که مردون متبدل گهلوست محسوس
 اگر و حرر اند کور صاحب رعای خود که بخته بیس نام علیجان باطم مکاره رفت و حصدی همراه
 او که را اسبه بعد بریم خوردن سکر فاسم علی جان سعی میر الدوله داخل اسکان آباد شد
 یعنی در سلک ملازمان ساه عالم مادی که در این اسیرت مالد انداد هستند کشته با شد
 به ارغوسد او و بیاده او فاب خود و سر می نمود و حصدی تحصیل کورده جهان آباد هم لعلی با و
 بود و رسم به او و یکصد و هشتاد و پنج جویری همراه ساه عالم مادی تاه جهان آباد
 و چون در اسکی کار نامی نمایان او دست او و لظهور رسیده و خطاب دوله العار الدوله نو اسب
 محف حال بهادر غالب جنگ ممانار متبدل و بعد از آن عهد امرالامرای رسیده به
 عرب و ملک سود آخر متار پنج هجتم ماه حمادی الاخر رسیده مگر او و یکصد و نود و پنجاه
 جویری که سلطان سب دوم ماه اربل رسیده مگر او و هشتصد و هشتاد و دو عیسوی
 بود و رسم به چهل و سه سالگی در دست به جهان آباد فاب کرد و متصل در نگاه ساه
 مردان در مصی که حربه خود مد فون کرد و مد غریبی این مفرغ در مار یخ و فاب او که
 رخ این قدم گاه سه مردان اسخ آباد کرد و دینه و این حد کلمه که ماده تاریخ است مرتب
 او مقوس است به اس مرتب اسخ به داس مار یخ از موف این او را این است

چون سر را اسخ حال و فاب این اسخ
 مایع مایع مایع او رسد و اصل حصدی

شبه نظر خان

مسائے مدب بود و در من قوب رری اسما در ترب او در اگر آباد و در
 کورسما در مکیان متصل پس پس کثوره تا امروز موجود است احوال
 بخط ارمی مرتب او و رسیده است که قوم ارمی بوده باشد و فالتش در رسم
 یکبار او و یکصد و نود و هشت جویری سلطان سه یکبار او و هشتصد و هشتاد و دو عیسوی واقع
 شد و این تاریخ در فارسی که از آن سال عیسوی استخراج می یابد مرتب او و در

ماریچ نعمه

نظر جانانکه مائش تپه امان
 در تو بی حرب لقال درود
 چونکه اورا ماسی انوجن اعتقاد
 رخت از مهر سجود استن حاجب جرج کبود
 نالغ عیب از سر حرب می مارغ
 کلب یا بوجس حجاب صفت عسا نمود

اگرچه اسم عیسی از حرف های بحبای می نویسد اما بر قبرش از حرف الف نوسه
 است چنانکه در آخر سفره سلور است

سوا نهم که بعد وفات نواب شریف خان بطور اول

چون مرگد انحضرت خان در سنه هزار و یکصد و نود و شصت و هجده سوه فوت شدت و
 مادت و عهده امر الامرای به امر اسباب حال که بر خوانده مرزا انحضرت خان بود بختبد
 و اورا مخاطب بخطابت رفت الدوله نواب امر اسباب حان ساحت و از سعادت
 او محمد الدوله از پنجمین پائی نالغ بعد حندی مرزا سفیع که او بر سر خوانده مرزا اسو فو
 بود و بعد وفاتش در اورا بحال نکاح خود آورده بود و امر اسباب حان را از دلی بد حسی
 و منصب امر الامرای بر در اربابا که رفت بعد از یک سال و چند ماه مرزا اسمع
 او دست استعجیل ملک بر او و محمد میک حان چادانی ماریچ سوم ماه ذی القعدة سال
 هزار و یکصد و نود و هفت و هجده سوه بگریخته شد نظر بچای ماریچ حان و بخت حاسن
 نه امر اسباب نه به انش به ماند و من و بر مرزا سفیع به شد و حاکم نور فصل ربع
 بعد سه هادت مرزا اسمع امر اسباب حان ماریچ بود که بچای امر الامرای سر ملدی
 حاصل ساحت در ماه جمادی الاول سنه هزار و یکصد و نود و هشت مرزا احمد ار ساه
 سر بر رک مادت و از حور امر اسباب حان که بچیت در الگو که در ان امام سدر مشنگ
 گورن شد در ان سهر لرب آورده بود آمد و بعد حندی همراه صاحب موصوف ماب
 بیار پس رجه در ان مده مسکومت اصدار نمود و برای معارف او پنج لکه رو بر سال
 از طرف نواب آصف الدوله مقرر شد و امر اسباب حان ماریچ احمد جم ماه ذی الحجه
 ماریچ شریف الاستاره من العابد پس حان بر او مرزا اسمع کسه بعد وفات
 ماریچ بچیت بر او در تر باد سده را مرزا آورده و تا منصب و کل بر طلی بر ماریچ
 سهر احمد حسی بر ماریچ و خود ماریچ سهر بر ماریچ او کرد و بعد از من حاکم کار سلط

بسم اسال ماند ما انکه خدایم فاضل العالی سر صراط علی سر سر آور دو لکھ کہ اردو
 اس سم پتہ رسر اولاد سمور یہ رسد ظاہر دست پور بہ قدر می ارال مال در مقام خود
 ریم جو اند مالک و مستر ارگور سدل ماد سہ ہرر احبابہ ار سہ مدکور س رای دیدار
 در خود ساسا چہاں آناد اندہ لود لکس جون استعانت خود در احاطہ صلیحہ مدد اعیال اطفال
 خود اہرا کہ رسد مارہ سارس سبب و بعد جدی ساریج لب و ہم ماہ سعال شدہ
 درال ملدہ فوت کرد

مولانا خیر الدین

درس کہ ار سک مر مر بہ رسدک در وارہ در گاہ ہوا حہ قطب الدین بختار دیس
 سحر واقع بہ وار مارخی کہ مرار رس مروح بہ جیاں سعاد مسکر دکراد
 در سہ بکیر ار دیکھد و لود و سہ ہجری اسفال فرمودہ وال تاریخ امس
 تاریخ

مکد بہت فخر الدین جون بہاں سکا
 سال وصال ان ماہ ار عہ محل تم
 مہ ماہ خداد آن قطب خاوند
 تاریخ کتب ثانیہ مورخہ دہلی
 من کلام سدا لہ عرا محم الدین مقبول الہی

۱۱۹۹

مات سیر دہم از آعار سال بکزار و دو صد و یک ہجری
 کہ مطالین منہ بکزار و پچھصد و پشاد و شش عیسوی
 بود تازان جامنہ ان کتاب کہ سال بکزار و دو صد
 و نہ صفت و بیج بچہ ربی است

و کردہ کور شدن شاہ عالم بادشاہ دہلی

عن بعد کتہ سدل اسمالاعرا ای امہ اسحاقان ماد ہوجی سعید ہمہ در شروع سہ
 ہر ار دیکھد و لود و ہمہ ہجری مرور و جالو سہی چہدہ و کل مطلق را ار سہ عالم شاہ
 ہر ہر اور متوا و ناید جو داس او کتہ حملہ کار سلط را و میر حکوم تلع دہلی و اکرانادیت
 خود آور دجیا بچہ ماد شاہ را بحر مای مکد بہت چون سہ سال مرین مکد تہب و متہ ہر طرف

را که علام قادر خان سردار طاجان افغان در صفت راغبیت شمرده در شرح و حال
 برار و دود و صد و دویست و هجری از افغانه جمع ساخته است همچنان آباد را محاصره نمود و
 ماد ساه را جبان تنگ صاحب که عاخر آمده اورا محصور و طلبید و صلحت ایرالام را می نمود
 بختید بعد از ان علام قادر جوینت که مرثیه را بر او عیقه تواند از تنگ مد رس زد و پس از ان
 میر احمد عری نگار ملک بردار و جبا نچه ماد ساه را از من هماییده بر منعتی را اسی صاحب
 و بعد از جدی مبلغ معناس برای مضاربت سیاه را ماد ساه طلبید چون ماد ساه سید
 که از دست انسان بیخ خود اپد رسد و در پیچ صفت را ماد ساه پد رفت در داول مبلغ مذکور
 را اسی سرد علام قادر خان ازین سخن بختیاب حورده خاموش شد ماد امار و زو دگر که دست
 از ماه سوال سده مذکور بود و جدی از انعامان قوی بکمل را همراه خود آورده اول ماد ساه
 را مته لورده سا برادگان که بران و مسیکان ماد ساه بودند دستگیر کرده مقتدره نمود و پاد
 سید از بخت ان احمد ساه ماد ساه مرحوم را از محس آو - ده موسوم به سید ارشاد و سخته
 رخت نشاید و سکه مام او سکه که صاحب و این صفت بر ایستاد شد که دامد سکه
 عامی دین بی میدار ساه سکه رو در حد از فصل الدین بعد از ان ان ملک حرام حاکم
 کیش که کمال و دوز و یور و جوار و جوار از ان باد ساه بی و در ار برده نشان محل سکه را
 مالو اخ رجو و فوج که توانست بدست آورد درین بکا جبار ساه و دیگرین هر داکال
 و میکاب ما جید روزی اب و حور مانند بلکه جذبی از التان از فاقه کسی حال داؤ
 مالک بعد مصحت سیار و اذیب بین سار آن سیم یسه سار بچ هم ذی الفعه سده مذکور
 بچ روز و پله را افرمود تا بر سده باد ساه سوار شده هر دو حبس را از لوک حور آورد
 بعد از ان سبزان ملک حرام تاسیک ماه دگر دست لظلم بر اولاد سمر در در داشتند
 و آنچه که مال در ر لوانست مدست آورده بخت مرثیه ثانی رچ دوان و هم ذی الفعه و در
 سوده لظرف غوث کده ستامت بعد از روانگی او مرثیه ثانی همچنان آباد آمده ماد ساه
 را بخت و دیم بر بخت ساید مد و از سر نو سام او سکه و خطره مفر رسد حاکم سکه
 از دست نکرار و دود و صد و بیجا و دویست و هجری در تاجی ملک هندوستان که در سولا
 لعل سکه را بر گشتی صفت جاری بود و دینت سکه پس ایستاد بخت حاکم
 دین بخت سید با فضل الدین سکه در دینت سکه در عالم باد ساه مالک

سر پناه دادا را از تحت ساسده نصف سلام داد و حال نمود که گویند که پدر من ایام ماد و ساسده پنج
ریس ددل یزد و دوحولس اس حمد صبا اس و موجوده

ایام

صبر حرا و در حرا صبی حی حواری	داد مرداد و سرد و رک جهانداری
انتاب ملک رعیت ماسی بودم	سرد و رسام روال آه مکر داری
حتم ناکده سدار و صبا ملک	تانه مهم که کند عیر حبا ا رسته ما
داد افعال بخه سوک کس اراد	کسب حرداب مرا که کند یاری
نود و حالگاه ر و د مال جهان	دیع ار فصل الهی سده حواری
کرده نود و دم کنایه که مرا سس دهم	هست معروف که کند کسب کسب
کرده سسی سال بطارک که مراداد	ر و دریا فیه ماد سس سس کسب
عبد و میان سمان داد و نمودند	مجلس افعال حواری نمودند و داداری
سرد ادم المعنی که را سرد و دم	عاقبت کسب بخور مکر حواری
حی طفلان که سسی سال و ایم کس	کرده تاراج و نمودند سس کسب
قوم سسله و افعال همه ماری داد	سکه کسب بخور مکر حواری
اس که اراده همدان که بد و رج و	مالی حواری و سس سس بدل انگار
کل محمد که مردان سس کسب	صبر کرد و کالب فی ازاری
ما مراد و سسلمان و بدل سس کسب	هر سس سس کسب مکر حواری
ساده تمور که و در سس کسب	ر و د ماسد که میاید مد و کسب
ماد و حی سس سس و در مکر کسب	هست معروف تلافی سس کسب
اصف الدوله و المکر که دسور سس	چه تحب که میاید مد و کسب
را حواری و در سس کسب	حیف ماسد که سس سس کسب
مار بیسالی میری چه که مادم نود	میس حواری سس کسب
کرده ماز ملک امر و حواری و	مار سرداد و ایرد سس کسب

و از بی مایه در ماب محمد دم العفر سس ماد و سس و ابر مولف اس اولان هست منظور نمیر

تاریخ کتب ماسرنا که کور کردستان شاه عالم را

مختصر است که مشتمل بر تاریخ اسلام قادر حاکم بوده و در ماه ربیع الاول سده هزار و دویست و سه هجری در سمرقند سده ای که لایق آن بود بنامید مدیسی اول پسر و پسر بر آورده و کورس میسی و دسب و دای او سرده و ساجها را آناد در سوادند مادر آتیا راه سرد و اس مارینج میر در باب کسه شدن علام قادر حاکم و کور نمودن او مادره را از مولف است پس برسم نعمه

تاریخ

کور چون کرد ساه را قادر این سدا از سمار سده نگار
سردمای سلام قادر در را مرد و بر فکن سر مار را

اگر چه در این سده ماد ساه ماجید سال در ساجها را آباد بر بخش سناهی
لشکر اما صرف نامی بود و در آن زمان محمد ساه سبب ضعف و بی اتقایی
امرا خود و دارا را از دست خود بگذاشته و مالک ملکها شدند و مرثیه دلی را بگریه خود و خود
دار و داندان تیموریه بخیر می میگذاشتند

تاریخ سید بنیامین

بنیامین بن العابدین سال که شمر از احوال او بعد از این فرم می نماید نام عباسی امام باره و خود
که در مشهد و حلب و ری و اصفهان بنهاد و در سده یکم از دو صد و سه هجری ما حاتم بن سید
و مولوی فایز تاریخ انصاریه نامتبرخ است سال سیدان سیدیه و در تاریخ نسبی این

تاریخ

ان صید نامه که نام سرفراز
تقریر کرد بر سر و در پاچه و بر بنیامین
فایز دو گانه که در بخارا و اودا تاریخ کتب حضرت که قدس صاحب الصلوات

تاریخ امامان و انوار صف الدوله

انصاف الدوله امام باره ربیع در لکهنو تقریر نموده گوید که مثل آن در حاکم دیگر کم نیست
آن امام باره در سده هزار و دویست و پنج هجری بناده و در آن ایام سبب تحولات

مذنی روم بهشت اتا رحی ماضد و دود موصوف لعدار و فاب در عین امام مازده مدلول
کرده دست اعران تاریخ آن غار ب رنج بسیار کعبه اید جیدی از انکه در مضمون می ماند

تاریخ

در پید سلیمان حیات اصف شاه
رمس کشت جو موسی جی ساگرد
امام مازده گردون سال است
نکوس ایل جهان کعبه عین تاریخ

۱۲۴

ایضا

آصف الدوله در اعظم پادشاه
کردون امام سرای سید
عاصم اردنده بر یک حیال
کاستی سه حقی هم و اف بر
سدرای سال مار کعبه
فهرست کر ملا ال می اس علی

۱۲۵

ایضا

اصف روی کار حم حب
چون موسی اردشال
تلف عک کعبه مار کعبه
آفتاب سیر عدد
ساحب فخر امام مازده
برم گاه سید راه خدا

۱۲۶

ایضا

در اعظم پادشاه جو کرد
به ملائک کعبه سال بایست
امام مازده گردی بحاک معصود
مقام آل معمر مقام محمود

۱۲۷

تاریخ حنفی جعفر کج

این مسجد ساموده مدرین القادین است که در سده یکم اردو و مذهب تعمیر شده
و در موسی فانی اس تاریخ که صورتی و پنجم معنوی است کعبه

تاریخ

امروم ربی القادین خان
تحقیق کعبه یکی مسجد ساگرد
مرا فانی بنامدم در زمان
در سفره آخر هم اردوی حساب انکه تاریخ حامی مذکور بر می آمد
معیس کعبه عین موسی
لی تاریخ تعمیر شد اگر
ساحب یکم اردو و مذهب

۱۲۸

میرزین العابدین جان

سپهریست حاج الدین ابن مرشاه علی جان ولد میر محمد تقی است و میر محمد تقی در مرست ابراده
 محمد اکبر ابن عاقلکریا در شاه بود و مرست ابراده مذکور از بنو رهاوت در رید جای ابرال در
 بود و در انجا فوت کرده چون محمد الدوله تائب نواب اصف دولت در سنه هزار و یکصد و نود
 هجری در ماه صفر کشته شد و دولت بهات سپهر از الدوله حسن رضا حال رسیده اند
 سکه خان موصوف در امور معدومات مالی و ملکی بار سابلکله با ساسا محض بود و مستحق
 دیگر به میاب او مهر کردن ضرورت صاحب ابن امور عظیم بر نیز الدوله حیدر بیگ خان را
 بدیر رفت در عهد بهات و حکومت او هیچ ملک میان دو اب جمیع ملکر و وجه لکله و سبزه
 المالش خان و اجه سر اقرار کرده بود و او در سخاوت و مروت ضرب السل بود و جای
 مرست العابدین خان مذکور از طرف او در ملک سماں دو اب حیدر یکدم داشتند بعد
 وفات مرستور که در ماه شعبان سنه هزار و صد و هفت هجری یونوخ آمده روح مشفق او
 که مشرقی سکیم نام داشت عرضی برکن الدوله الکس علیخان لومنت که هفتاد لکله و پنهان
 سنه این کیر نیست و مشهورین اسیر را از دولت خداوند بهم رسانده هر چه ادرت او سود
 موجب ان نعل اردو الکس عرضی را حوله باره کرده و در سر عصب آمده گفت
 که مشرقی سکیم مرا اس قدر لکم و دینی تصور کرده که مبلغ جمع کرده ستور او را از دست
 مار اجه کار دست بر سر او خود جرات کشید و سبزه از سخاوت این خواجه سر ابرال
 میرسلور تو کمر بسته و ملقب بواب الکیر علیخان و نواب باقر علیخان سده و ریاسنی
 در پشته و منج یور بهم رسانید و مار بچ وفات ریس العابدین خان از سو کو فانی بطو قهیم

تاریخ

چون وفات میرزین العابدین	خلف را از خود صد رنج و مصلی
ماده نبیال بودیم یوحنا الجیسر	که غمش کردند جام سده سن
سال تار بخش یوشین جوکم	از سود حساب نه غم سرور
گفت فایق ماد و حرف حزن کل	کشت زس العابدین و اصل کثر

چون عدد و حروف حاورا از الفاظ حزن دل گرفتند با صد و آخر سهره کجا کرده سود و مایع نوب

جون حیدر سہاہ در سہم ہمارو دودھ و ہست بخوری سیدی ساساحت تاریخیق بافتد

تاریخ مسجد

کر د سیدی ساجو حد رستاہ رکس دس احمر سلائے
ٹائٹ میس سال تاریخی کف مٹ المندس ہائے
حکم ذکا خان

۱۲۸

طیعی حادق در سلک ملد زمان مہار احر ماد جوی سید سرود و دل را و سہم ہماہ اصطلاح دا
در سہ ہمارو دودھ و ہست بخوری عوب کرد تر شمس اندرون احاطہ در گاہ سہاہ عل الدین
کہ در اگر انا د در موضع مائی کی مدوی واقع ہست ارسک حر مرشاحہ اند و راں ہیں
تاریخ منقوش ہست

دکا حان عالم فالوں حکمت کہ دادی عقل کل بر دس اوکوں
مٹ آدم دیل ستم رسوال لغرم کوچ رد رس کو حکم کوس
حد کف ارسا کوس تاریخ سدار دنیا شیخ و تہا ہستوں

۱۲۸

مسجد فتح پور

روحہ میر رس النامدس حال یعنی سہری حکم مادر لو اب مادر علی حال در سہم ہمارو
دودھ و ہست بخوری در فلجید کہ مانس سہر الہاماد و کاسور واقع ہست مسجد
لغرم حاتم و مولوی فایں تاریخی کف

تاریخ

مادر ماہ علیاں سکیم عصمت سر حریم تانی کھانوں قنات شمس
کرد جون لغرم مسجد در سال مخفیہ ار برای کف تاریخ کتم سہل
کف ہنگام سہو ٹاف فایں بود مسجد والا مار کند سہو دفتر

۱۲۱۴

درو فاف نواب احمد الدولہ

اس نواب استیخا المدولہ لحد وفات پدر ساریج لفسہ سیم ماہ دی الفعمہ سال
دست تمام و ہست ہجریہ رسد امارت و در ارب در معص آباد لستہ و بعد

از ان لکپور ۱ دار الامارت خود سحره و سحر حکومت است و سه سال و چهار ماه ساریج
 است و هشتم ماه ربيع الاول سده یک هزار و دویست و دوازده هجری می رسد و بحسب
 بوقت چاست که سلطان است و یکم ماه سمر سه بگذارد و مقصود بود و هم
 عیسوی بود این جهان قانی بلکه جاوید الی سفر کرد و در امام باقر که در بکنه
 خود تقیر ساحت بود مد فون کرد و در و صد و علما در باب وفاتش تاریخها کعبه انداز
 جذبی در بی مقام تمت نموده شد

تاریخ

سام استقام حسرت می ماند در سیم
 ان در سنه هجری است از دست عالم
 سهریومان بی سحر و طور سنایی کیم
 اسما محمد سلیمان همسن اصف
 ناما روح و ریحان و حیات العظام

کشتن غنیمت ستارچ خزان ای ندیم
 آصف کن پند صدق را بگفت و شنید
 لکپوری آصف است و سه سال و ای
 دارد آصف غنیمت در سخن آصف
 نقشه کوف و لون بر تربت آصف

البصا

بمیل است جهان بجام و سبب
 سده مراد است بر سر پای سس

کرد و طلب جو آصف الدو له
 تا قنی گفت سال تار بخشش

ایضا

مکان یافت در سانه نوران
 تر بر زمین جفت سده انساب

بخند برین آصف الدو له
 ملک سال تارچ نوا بگفت

البصا

در ملک غیب الی تاج و کین سید
 فکر چنان کن کردی کندن سیرین

ای آفتاب زود بر زمین
 می تو خه نشان بعد اب قیامت

۲۰ ۳۰ ۱۲ ۶۰ ۹۰

از وفاتش بی سرو پا کنده اند
 نظم و سن و هیئت و هیئت کرم

یعنی بکر حروف اول و آخر بر یک نظر را که در آخر صرع است و در کرده سه و از برای
 حروف تاریخ بر آید و این صرع نیز در ساریج وفات او است

ماہ

وڈرا علم و دسور اہم	کرامی کوہری ارولد آدم
امام حد امرا اس الامیر سے	امام حد در اس الامیر سے
سلمان حسب و اصف سکھ	نزدول مولد و در علم کوئے
صاف اصف الدولہ کہ در جو د	نظر اول عالم کمرک نو د
کسی ار منہ حسنی کر سائے	مددی کورس ار ام کا
ہر اہل مردم ار انصای عالم	ہر اہل یا مسدا روی در ام
مار اس کبریت کر ملا رب	یہ پہاں مارہ مارہ رملد رب
مستہد ہدی آوردان لکناہ	کہاں ماد کارس در سمانہ
علامہ ہب او حاکم طاسے	نور احمد کاشن معن سی
سرا ما مطر جود و سجاو	رلا سرداں فروں سردا
جو جو روی رمین مانده منتہ	جہاں کشتس اور بندہ مند
اکرہ حاکمان کال ہم بود	امیر عالی من یم نہ کم نو د
درس امام نو دی حاکمان	ارو منجو اسی الام دہاں
در یعارف ال امر حاکم	در یعارف ابن دار انصار
در یعارف سپہ جود حسب	ملک حاوہدانی کر و حلب
اس ملک سادل سر کردہ	ملک لایرالی کج نکر مد
در یعارف امر ماک طب	کہاں کس نظر سن در نصرت
نہ تک آمد رسن سن دافا	ممودہ سد و سب حاوہدانی
مروزی محمد آہ صد آہ	وداع اس جہاں نمود ناگاہ
ریح الاول سب یم نو د	کہ رعلیپ ال سپہ جود بود
مرا سفار اس عجم چوں رشتہ	تسبیحو مام چوں رسا مد
کہ کویم اکہ سد حال دل من	کہ کویم اکہ سد علم حاصل من

در ان حال بود هرگز نماندم
بجرح هفتصن ماله رسام
غير ناله و نهان به سنج
بوده ماسن سدرناوان
بدل جبرست بحکم اسكندريه
روقت ماسن م ناوست مگر
هر اران او سكر دم در ان شب
دختم لودان آيتم لبالب
ار انجمله سدرم حو دو صد و
شمار اين دو صد و دو و آيتم
دگر مارچ قوت اوسا گاه
دگر تارچ كفا حال نهفت
نظور بعد مارچ دگر
هدايا جاي او حله مرن با و
طبيع احمد اولاد احباب

امير الدوله و بر اعظم هندوستان
ايشا ارساه اكل
کرد رحلت كست حال ايل عالم شاه
كفت تاقت سده ماسن محمد ماسن آه
سال تارچ وفات ان امير الكرام

ايشا ارسولف

سند حو بار اصف الدوله
تافك كست آه و ناله قمر
سنت هست ربيع الاول بود
كر جهان رقت و رقت نصيب
مرعيان چو بود بحسد
سال نوشتن بخور لفظ غرب

ايشا ارسولف
ايشا ارسولف
ايشا ارسولف
ايشا ارسولف
ايشا ارسولف
ايشا ارسولف
ايشا ارسولف
ايشا ارسولف
ايشا ارسولف
ايشا ارسولف

نواب زير عليخان

حاجان دگر مكنند كه نواب اصف الدوله مطلق ستون زمان نداشت، بلكه از بخلت عاقل
بود اما در محل سداي او فريب بالهه رنان صاحب سال لودند از انچه چندي لودند كه
نواب بدكور در خالت حاكمي در محل سداي او جود جوده لود و حو و رندي از ايشان
ميد ايسدي سدايها ميكرد و كجاي فرزند خود مير و رستني مي نمود و حاكمه منصب فرزند

دو اہل ار اٹھلے سنی و دوسراں ولست ہست و حراں و رر گزین ار ہم
 در مدال و رر علیاں نو کہ در کہ مدای ادو اب موصوف و رب سنی گزین
 حرج محمود و بعد و اب نو اب ماہار ماہ در لکھو رر مسدا امارت سیدہ در
 اما سیکہ نو اب اصف الدولہ قوت کردہ سیدہاں سور صاحب کور رر کلکتہ نو د
 اب رر کلکتہ سوری آب و ہوا سہو رر صاحبہ صحیحی در صفت آن سیدہ
 می حد کفہ و در ہمیں آن اس سب آورده ہست آب سوز و رر میں سب
 سورہ شور و مار و ای کلکتہ پٹالہ حوں در رر علیاں ار لفظ نو اب سو د
 کلکتہ سہو رر کہ او فراس سیری نو د ماراں سیدہاں سور صاحب
 ار کلکتہ آمدہ جس سہو رر می ہونکم صاحبہ ما در نو اب اصف الدولہ کاغذ
 در ماہ معدلی در رر علیاں مار صاحب دار ہر یک سیدہاں کہ
 در ابولت حاضر نو د میل الیاس علیاں و تحس علیاں خواجہ میرزاں
 و بعض جس حانی کمرے و جس رہا حان مای اصف الدولہ مرحوم
 در اجہ نگین رای و اسد علیاں حہ و رر علیاں رر کاغذ کور مہر
 گماند لہذا رر و رر علیاں رر کہ ار میں حال حرمی بداشت مردود
 ظہیرہ معد صاحب و بعد ار حد و رر اور اطراف مار میں رو اہ محمود
 دو اب سعادت علی حان رر کہ مراد و بعضی نو اب مرحوم نو د مایح سب ہم
 ماہ سوری سہ بیکہ ار و ہفتہ و نو د و ہست عیسوی کہ مطابق سیوم ماہ شعبان
 سہ بیکہ ار دو و بعد و وار دہ ہجری نو د رر مسدا امارت سیدہ کور
 کہ بعد اسیر سداں و رر علی حان صعد و کسر سار کردہ و رر می کردہ
 و بعضی سوار تار ہمہاں در اب عدلت او مایں مہواں کفہ اند

ماہ

ار سہ ماہ ہفت کور ملک	سال تار بیچ سداں فی ملک
اول آن عامل جس الدین	سپہ گروہ ہجہ سداں ام ملک
مار تحس کہ ما د لہر میں	ار سدا و اب و ہم جس ملک
لہر مردار بلکہ کمر	کہ مساطس بد رشتن او طہاک

سنی اٹھلے ۱۱
 محس علیاں ۲
 بعض جس مای ۲

آن خرد و حسن جسم و دلجم
چل سار و دانس اندک
ماخص العقل و نگہ مادیان
دست بردارستند از ان کو
راہ ہم داخل لیان سد
کردیاسن ملک رحمت ملک
دادن دھرو دما کردل
سرف خود صاحب ان کرد
مہر کردہ ہر عزلی و در
خود سر و دستند رطلک

الضیاء

اول بر ماہ نشان
دوم را نگہ کست لوان
سوم الناس پوجھا
لعب بروی رعد و اوان
چکم خورد و رنگت سردو
دیگر مردک سرعت علیان
حسن کہ برو پرانہ نفس
اروح و طیر و وحی و بیان
پیدا استہدہ این مردمانے
لعبی مررا حسن بصا حال
کردہ اسد امیر خود را
انکر دوزخ و کدہ سلطان
مارخ اسد بنس برآمد
لعبت ہمہ رنگ خراال

۱۴۱۲

۱۴۱۲

نی نی مکم حسن بصا حال
نی نی مکم حسن بصا حال
سری حرف ال سماندوس
سبحرہوں نی گھا حہ
نن نی اور دوالف بک جی و

پس تی لعبی نفس حسن حسان
کنبر بے و بحسن علیحان جو احسرا
و تنگ را بے راہ دوالف لعبی الناس علیحان
جو احسرا و اتر علیحان
سبر و بر علی ملک سے لعبی حسن رضا حان باب و ملک سے لعبی
جسوسکم مادہ اصنف الذلہ

فتح کروں بونا مار تہ با و شاہ فخر و لاینت مہرا
در ادایل یوزما پار تہ مردی نی نام و نشتاں لود جون سہا و رعہ ماسے و لاس
واسل ار مادہ غنی سدہ ان سکاہ را مار پنج نسبت مکم صور بے

سید پیرار و مقصد و نود و سه سوئی که سلطان ماه جمادی الثانی سال هزار و دویست و هشتاد و شش بود در دار کشید و ملکه را میر بعد از سه ماه بهمون طور کشید و بایارنه که مردی پوسمار و سیاح بود در دار سی و نول نمود اول او را سی و نول و لایب مصر در ستافند و صاحب لومار نه با قوچی عظیم از ولایب در اسس راه در سا کونج سموده بولایب مصر رفت و در انجا در ماه محرم رسیده بعد محی ربه و محادله مارح نسیم ماه جولای سید پیرار و مقصد و نود و سه سوئی که سلطان روز سیمه هفتم ماه صفر سه هزار و دویست و سه دره از جرح بود و کشید ربه را اگر مت و حامی ملک مصر اندست آورده تا حد کاه آنولاس را انصر خود داشت و سماره اهل کلبا و دیگر امر مع سموده بود اما اراکها که نادره انظماں در خصوصیت داشت و اراده مصمم سموده که بعد فتح مصر بطرف بندر و سناں رفته و ناشو سلطان آنصحه بندر و سناں را امر میکرد صاحب ساه انظماں قوچی عظیم در فی او رساده ادرا شکستی محسن داد و بعد سکت لومار نه بهر نوع که لوالس خود را لولاست در اسس رسا بید و چون بعد از اس سرکار ثانی مردار ارد مت او را آمده بود سردار ان الولا یب متفق شده او را مرحوم و نادره ساحتند و رجباری و بهاری نادره پای میل او را بحاسه اراده ان داشت که تمام روسته را تسخیر نماید اما دس سراد رسید یکی از سعرا ی ولایب مصر در اما سکه لومار نه تبه کینه را مع صاحب اس بارح مرماں عر لے نظم سموده

مارنج فتح ملک مصر برمان غزنی

لله عزم الصبی ملک السعاده منه دار
و حمال کوکب دولت الحمیل الرسوی الیها مار
ما حسبنا و دولت الایحار الیها استیفا

۲

مقدامهاد و سطوب هید اللوک لوالو فار
الستیم لومار نه اسد الوعا و الالقدار

من مان قدر او اوار لقی اوج العلی و سما العمار
۳

مولی سدید النطس من عده حل به الدما
ملک بولی رما حضرت لها القوم الکلب
مولی عزم نواله بحر تنزه غن سردار

۴

مدب بوحد مالور بے شهاب و ان اغنا
فهد الحما لک جبهه و فقی المراء و بما اسار
وانی بحسن و ابر و مر اکب طه السحر

۵

و ملک الاسکندر به سر عده دون اعتبار
بحرم سید به حسن اقتراح و امسا
و عدا الارافنی عسکرا حل الکنا منه و اسدار

۶

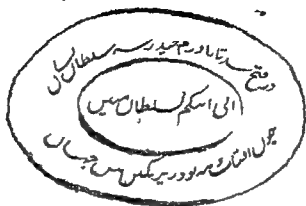
من کل صدات دستقی يوم الفصال له الصغار
صف البصوت حکمت و فنون حرب احضار
و سلابه غزیه و علی الجویوش العرمار

۷

و انا رمار الحرب فی يوم نسب به الصغار
و بوی العنان تعلیم و سفا هم کاس المرار
و اریهم يوم سدد الحرب منه العقل حار

۸

يوم یقال یخفد لله درک من سها
و تیدت تلك الحما به التعدد تے الفقار
و درو المیت توهم ودا سطره جمرات نار



در سبب محمد مذکور لفظ مع اسنادہ بطرف حد او سب و لفظ محمد را تائید
بطرف پدر او و لفظ سلطان اسنادہ بطرف خود است و اگر تعدد حروف
آست را کہ در وسط ہم است و بمقتضی ہستاد و ستین سید و ماعد و حروف
تا و ما کہ در منت محمد است و محمد رسد و دہ میت و حسلہ کھا نا سید سال
سلطنت او بر آبد و شید سلطان تاریخ سن و ہستیم ماہ دہی الفصد ہست
لکھار و دو و صد و ستر و ہجہ رسد کہ مطابق چہارم ماہ می سنہ یکہار و ہشتصد
و نو و ہجہ عسوی لودری چکی کہ اگر زمان ما و داشتہ گفتہ شد از انوقت
سہ رنگ میثن بہر طرف کیسی اگر یر در آمد و ولایت میسور یکی از وارتاں را
مذکور کہ سہا عمر بود و کنار اراج نام داشتہ حوالہ کردہ شد و روضہ شید سلطان
منصل روضہ پدر او در مدیک میثن ہست تاریخ شہادت او سبت

تاریخ

حن با و مصدق شہادت داد
حاجی دس سنہ زمانہ برفت

سنہ شیدو کرد عسر مہار
سال تاریخ او شہید لکھ

که ساکاه ان عظیم السل	سوی ملک اخوت زد کوس
یک جهان رفت به انتقال	عالی در اسد مالوس
مثل او کردش زمانه بدید	صاحب ملک و صاحب مالوس
سرت کردیس فرد بر دج	یکه تار او سداد بطلوس
در ستانت ذکر فتانت و فهم	از فلطون و دیستوریدوس
بر زمان بود با و همدم	صاحب سراخ و صحاح و صفاکوس
رای سلطان و اثر این	پیش اسل چو رای مالوس
دایم او در حرا علم حیا	که ندیده بجواب ککاکوس
نوعی زمانه خود بود	علم او ستس علم او چو دروس
صاحبین و صاحب الام	بیشک در ب چون محض طوس
بار حل سله من غم کسو	نای اسوس صدر اراموس
عجم نای اسید دل کف	خاطر بود در هدوس محبوس
صه کلویم چه میر و دییات	سرحه دل مسوس
در تقیم شب نه روز من است	نعم عمده کشته ام محروس
خان من چون لحد سقام بود	روز روشن مراست بخاود
حک و بد را نیک از حیف	آه آنکه دس سپر سوس
اگر رفاهتم و سوز است	دارد از خاک کور هی موس
کر برسد سال تگین	با سر حشف و غم بکوا موس

مدرسه کلکته

چون در زمان مار کوس ولری صاحب کور بر عزال در سده یکزار و هشتصد
عیسوی سوا من یکبار و دو و صد و یازده هجری مدرسه عالی در شهر کلکته
یاست تاریخ ال با صید

نارنج

در انجمن و اعدل بحق لار و بهادر که است
نظم کد حاصه ام اسلم قماش شمع سانی
فخر امیران ملک خامی خلن حد
زاکه بود هم او حاشع العاب

سہ یکبار اور ہر بقصد و نیت کسی درجہ و لکھو تحریر یافتہ تحقیقی تاریخ اس معاملہ را
جس کہلنے و از سرور آخر تاریخ سرا آورده

موجود اس دور دور کی کروں ملک نواب و ملکی گروٹ
 ذکر روضہ حضرت عباس در لکھنؤ

گویند که در لکھنؤ میرا فقیر یک مانی در ستم مکر سکونت داشت در خانه او علمی بود که ارباب علم حضرت عباس شہر داده بود و حاصل و عام همه بریار سمرقند در وقت نواب آصف الدولہ آن مکانی بود مستقر دیوارهای حمام سقف حمام و صحن محصری در ستم مکرار و دو عدد دیوہ پنجری با شماره نواں بسعاد علیا عمارتی عالی در احاطہ تعمیر یافت و گنبد آن را اطلال جامع ساخته دیوارهای کعبہ صحن وسیع را احاطہ نمود و در دروازہ دارد کہ سرا سہاں گنبدہ تاریکیهای مسجد را کہ گنبد بزرگ و کور گفته اند از انحراف اسرار صغیرہ از مرز اصل بہت

اس کتبہ حد بد بنیامی سعادت سن

نظام علی خان حیدر آبادیہ

از فریدال لواب نظام الملک آنحضرت عاده است و در سده یکده از و یکصد و هفتاد و پنج
هجری را در حدود ثواب صلاب جنگ را معتمد صاحب رسد در باستان نسب
و بعد از یک سال او یک کشته در ماه حمل و دو سال حکومت نمود اول او مت کریم را
را دار الاماره نمود صاحب و بتاریخ سیم ماه اکت سال یکده از و هشتصد و شصت و یک
که سلطان شش از دهم ماه ربیع الثانی سال یکده از و دو صد و هجده هجری بود و در حله
نموده بعد و فاش حلف او ثواب سکندر رجا در سده حکومت نهمین مولف در تاریخ
و فاشین گفته

تاریخ از مولف معصومه

ابن ابی الواثم الملک تصف جاده
یکبار اردو و صدد و هجده بود و از بحر
سیان تارنج و فاسن خرد و میزد

یا ای الہم انکرم مار سے شوروں
کر نزل جان ولجھ ہیک صاحب

[illegible]

کرمل جاں ولیم ہسکچس ردما
 دالس جی مدہو لندیر میدا ایس اولک
 کفتا ملیم عیب مک قطع نور مارچ
 جوں رور و سال مہر را رسال کے غشت
 جزل جارلس سروں حصہ

از نوم مراليس لوده دراواں جند سال در طارست نواب نظام علي خان

سها در حد بابادی بعبید بکریلی و سرداری قوچ کدر آمده چون ساریخ غره ماه بمر
سند بکدر و مقصد شد و دو بهشت عیسوی همان گیتی انکدر و دوا ب مدکور ار سر بو
عقد صلح داسی سند کرد و میرون صاحب هر دمان و انفس که همراه او بود و داری بکر
بر طرف سده در ملازم صاحب چهار اجه دولت را و سبده به نوکر کردید و فتکه دویان حسن
و انفس که از طرف چهار اجه مدکور حکومت صلح کول و علی کده و همان دوا ب و انت
سرفتم لایم خود بر دسرون صاحب خطاب حرملی یافند فامم مقام او کرد بدو
چون در سند بکدر او دو صد و پنجاه پیروی میرون صاحب الکا و بیها و هر پنهان اگر
جید اوقات قلعه آکره را بدست آورده حکومت خود را داسند در قلعه بر ساخت
سختی اس با رخ بطور تعبیه گفته

مارج
۳۲۰
۱۲۱
حد الکا و بیها و اسرون کرد
رحمن استوار الکا و بیها و
بجای بر دو کس است میرد
معظم داد مار بخش نرا یاد
اگر اعداد حروف الکا و بیها و که چهل و بهشت مسعود اعداد مسعوده مانی دور کرده اند
میرد را سهر اند مار رخ بر آندر

ذکر و فتح قلعه اکبر اباد و غیره از جنرل لیک صاحب
در آخر سه برار و بهشت عیسوی لار و لیک صاحب بکرم گیتی انکدر و دوا ب
انکدر بری قلعه علی کده را محاصره نمود و حمله میرون صاحب حکومت آن قلعه
ساریخ است و بهشت عیسوی مدکور در کول سنکست حور و دوا ب ساریخ چهارم سهم
لار و لیک صاحب حمله کرده حصار مدکور را فتح نمود و میرون صاحب از همه یلوس
سده از خدمت دولت را و سبده به استعفا داده طرفت لکبوس استعفا لعداد
جنرل لیک صاحب قلعه اکبر اباد را که در اوقات بران کرنل عیسوی صاحب مدکور
حکومت آن ماسور بود و مدح صهره نمود و آن قلعه را از ساریخ چهل و پنجم ماه انور سده شکست
مکونست تا تاریخ این شود این اوراق گفته که سال عیسوی و بهشت لیک بکرم گیتی
یک سهر عه استخراج می یابد

۱۳۱۸

حصہ اگرہ انکر برکھنی کرکوف فلم رانعت فیسی لجر کر د سوال
 کہ چست سال سچی ویم سہتر مکف ہستہند ویکہار و سہ اصال

اگر اردی حساب انکہ اعداد و حرف آخر معرور انکیرہ سہن جوری کہ یکہار اردو و صد ہجری
 بود و آند و اس مارچ بطور عمر مرار مولف است

ایضا شمعور

۱۳۱۸

چو فلم اگرہ انکر برکوف دل من حساب سال عرب انکر
 مکفتم فی سرفمال و صد اال کہ قلعه اگرہ مکفم انکر

هرز الوطالطیان لدنی

سر محمد میک حال بود چون در سہ ہر اردو و صد و سہ و ہجری مطابق سہ ہر اردو و صد و سہ
 و بود و سہ عیسوی از راہ در نامی سرور لولاس در یک روم بود اراں سب اور الکہ
 میکفہ بعد از مر احب اراں سفر کہ در سہ ہر اردو و صد و سہ و ہجری اتفاق
 سہ کہ نامی موسوم بر سر طالی می بود و امجدی در وقایع سرور یک نصف مودہ
 و در سہ ہر اردو و صد و سہ ہجری سافہ ملک عدم کردیدہ مولف حسب
 خواہش سیر او مراد یوسف ماقہ این دو مایع در وفات او کفہ

تاریخ سہ

۱۳۲

روح سرور سب الوطالطیان ہوس و حواس عالمان اردو مارچ
 ثلث رعب مادل انکار نگاہاں ارہہ سال ثوب دو صد ماراہ

ایضا

۱۳۲

رعب چون رحمان میرد الوطالط دو دیدہ در عظم المس سہر اسکت
 مکف ثاقف عیسی رہہ مارحس کہ نو د سال و عاشق ہر اردو و صد

دگر در وفات شتہ عالم ماوشاہ

عمر بہاد و دو سالہ مارچ ہفتم ماہ رمضان سہ یکہار اردو و صد و سہ و یک ہجری
 کہ مطابق نور ربیم ماہ نو ہر سال یکہار و ہفصد و سس عیسوی بود و سہ ہجری
 از حب اردی بیوم سب ملک سلف او کہ عرب نامی بود و پہل و ہست سال
 سہری و بیجاہ بود و در انکار دوازدہ سال و بیج ماہ در مودہ ہمار و الہ اما دگر

و ہفتہ سال بادوشیم نیا در شاہان انا دس رورہ و نورہ سال کورسہ و خبر
تسہ لعدفات بقصص فردوس نزل و ایامتہ دینار و محمد اکبر ملقب محمد اکبر مابل
بر تخت جلوس سوره تیرتشن در دہلی متعل محبتہ عالم بہادر سہ واقع ہست نظر
بالین او اس استعارہ تاریخ مرقوم اند

اسعار و تاریخ

سید مہر اوج تاجور و در حصص ملک	درداکہ از غبار کوف اعل نہاں
نعلی کہ شاہ عالم میاہ کرد	دین عالم انتقال رہر ہیکہ حساب
سید نوشتن حامیہ معجز طرار سن	سینی کہ سال الست رہر سحر حق
وی انصاف رورس نووہ این	شد آفتاب ریر ریس آہ و اہاں

تاریخ وفات سیدہ ارسلوئی امام محسن صہبائی

تاریخ

حضرت وردوس مہل سہ عالم آباد
سال تاریخ وفات آل سہ عالمی کہر
اگر کہ دہشتم سید صہام را ماعدد حرف نون کہ رومی نالہ باسد مکی امید تاریخ بر آند
و این دو تاریخ از قول ہست

تاریخ

چو سہ عالم رفت انجہاں در لہفا
بلند شد بفلک آہ و رار و رخم او
زمان رحلت او حواسم چو ارتاق
مدای آہ و رینا سیدم ابر سو

ایضاً

سہ عالم ماد سہ نجون بسو حلدین
عالمی سد و رخم او را رنگین و چین
سال تاریخ وفات وصال جیل و قفا
حامیہ سن روہم سنہ حاد و ہلدین

ابو البقرہ محمد بن الدین محمد اکبر شاہ ثانی ابن شاہ عالم بادشاہ عاز
کلاوت اور تاریخ سب جہاں تسہ ہفتم رمضان سال مگرد اور و کھنڈ و ہفتاد و سہ ہجری
در طس مبارک محل تو موخ آمدہ و بعد وفات ید رہم مہل و ہست سال الکی تاریخ ہفتم رمضان
سال مگرد و بعد و ہست و رک ہجری کہ سلطان نور ویم ماہ نور سال و ہست و کس عس

نود در دہلی مرتکب سب و مولوی امام بخش مہاراج در مہاراج خلوص ادا کرتے

تاریخ معمرہ

ہر جو کر دیکھ اس حال اب اگر تیرا
سرف دولت و اقبال و عزت تیرا
مدرسہ دینی مدبر گاہ
صہیر عسرت یویر کف مال تیرا

۱۲۲

میت مکہ

سیم در رتہ جو حسن کچھ مانا
حراج دودہ تمور اگر تاء ہے

مجلس

اس عمارت در دہلی در جوار در گاہ شاہ مردان واقع است اسرار عسرت علیا ناظر حکم محمد
تانی در سہ یکہ اردو و صد و سب و سہ ہجری تعمیر جامعہ ہمال در ماہ محرم سن ۱۲۲۱
در ان مکان جمع مسود و مرتبہ معجمہ اندرین سبب ان مکان را محفل جامعہ منگو
و اس تاریخ در باب سہ ای اس عمارت در انجا نصب کردہ اند

تاریخ

در گاہ شاہ سستی دوسری
علی شاہ مردان ولی حدای
حکیم اگر نامور
عسرت علیا ناظر جامعہ
رسد سہ سال سال آن
ہس در دم دا د ناظر جامعہ

۱۲۲۲

دریں اس عمارت در وارہ فقار جامعہ احمد کہ اسرار امداد علیا در سہ یکہ
دو و صد و سب و سہ تعمیر نمودہ تاریخش در مقام خودیامہ جو اپد سہ

مہمان منگو

میرادہ لود سب کس لکھو و حادہم سب میثات شاہ کدور سہ یکہ اردو و صد و سب
و چہار ہا کہ در سال یکہ اردو و صد و سب ہجری نوک کردہ و مورجی در و فاس اس
تاریخ عسرت کہ بطور تعمیرہ سب کہند

تاریخ

قصہ حرم اسماں منگو
مرد ویرند ار در گاہ
رمب نوک و دم دو ماروں
ارحق اللہ و یات اب الہ

۱۲۲۳

انصار مال اردو

در غم مولوی فهم الدین یافت غیب گفت ای دروغ

هرز احمد حسن قنیل

سند پیر اصل اصل ارکندریان صاحبان آباد است سائر منصفی محبه
ارباب اسلام بقانون ملت محمدی در آمده اوقات غریب خود را با است کرد این و
در بلده لکهنو بسری روانه سوار حسن و لوانی حرب کشنده در سده مکنزار و دو صد و
دو و پانصد و سی و سه هجری در لکهنوار ساری اسفار حلق کرده و عاقل و شجاع
ساکن قصبه دیوان مصافات لکهنوار مصرعه که هرز اخذ گفته بود تا ریح و تاب

۱۲۱۲

مارچ سده

خود آن کا در مکنا با سر کفر قبل کافر امانی مد ارد

و صاحب رای سورج این مارچ مانده

مارچ

دانت مرزا اصل اسفند
اه سار آب حرور و سرد
بانی گفت سال مارش
سده گنجابی عجب در ما سرد

الصابحه

هر ارجف که مرزا اصل و
سود کون و مکان از برای امانم
سده بی سده و مادر و
رمان و عقل و فصاحت و کربلا هم

دروقات نواب زیر علیجان

او بر خواجه نواب آصف الدوله بود و بعد وفات نواب مذکور ناچار ماه و دو
رصد در مانت نشسته و سر جان سور صاحب که در کلکته در سده مکنزار و دو صد و
دو و از ده اورا از امارت سحر و ل ساحنه در بلده بنارس مر ساد در این
تا سیک سال گذراند بعد از آن با نخی سده بیارنج چهار دهم جوری سده
و معتقد و بود و تهم غنوی سده جری صاحب ریڈ سب ایامه سده انکرال
دکن را که اراده ان دانت که همه انکران را یکسده مکده کشش برادر سید
عبد اب ال اسده بنارس بد زده ماجیدی بر بیان و ستر کرد ال بود تا آنکه سده
که اسده سده عیسوی مفید کشنده سده سال و سه ماه و چهار روز در قلع کلکته

چند می در میان به گور لغو می زبانی می دونه لعل از آن است ایچهار می رسیده و حسن و
ملک و مصلح ما به کجا و دناست او گفته اند چیدی از اتمل کنی هست

مارج

چون جهانگر اس اگر باد ساد	در جهان باد است و باد ارشد
ارورم آن در بحر	روغن سدر الله اما د کسب
ال حسان مناد مناس	هر یک از فکر مناس از او کسب
چون رسی یک سال محنت از	طبع او از زنده که ناسد و گسب
صبر در در من حس سدا	اس چه او در و ملک همه او کسب
عالمی سد و عیسر چه	نام ساد و از جهان به یاد کسب
امه آمد در عرا که گسبان	رو ملک هم ما می ایچا کسب
انی مارج قوس او و لیم	هر طرف ما مال و وقت او کسب
سد مناس اس سر و عله که کسب	حفت می روغن الله اما د کسب

الضاد

جهان گر سبزه او چون از جفا	سبزه او کی دل مرد اسد
سطح سا اسد عیسر چه راند	لنگست جنت عمان مافند
چه سوز قضاست فغان و کدا	بروی زمان آه می خفا مسد
به نافت یکدیگر کلک سجد	جهان مارج قوس او و لیم
مدنگو نه کفاهه می مای تبید	ملک لقا سدا منت مای تبید

الضاد میسراد

از کرد سخن حزن اس خشم ایچا و حراست لکان فخر زبا
اسد سدر که از هم سوی فرد سخن اسد به در عین حوا
مارج دی از کلک عیسر چه منعی تقد بر لور محمد
میوست چنانکه چنان از بقاء سدا از نمرل ما

الضاد

بیون از جهان بر دست جهانگر بر ترا
لور نگاه اگر دسا لور در سرا

مانا سیر و ہم

نعمی ساجده این بنا را پنج خرد و دو اره اسس کند. اند

۴۲

مؤسسه صادق علمی بنیاد رفیع ساخت پرسنانه محمد ر

سال تاریخ ان سید صوفی گفت لغز خانه حیدر

کرکین پورو

[illegible]

روپاروت چون گرگین درد رئیس یک یام و این حس نو

سنن بیہق و سنن سہد و لا و داسنن ہوضعی جلد سوم ص ۱۱۲

ابریه ماه و پنج سال پسند در عمل حادث وارد گشته حنزی رفیق سر و صاحب و ملک
 ملازم لوایب کف حال محروم و فریب هفده سال گنبدانی رحمت در سر کار
 دنیا را احده عالیجا و مادر و دولت را دسده پید پید و سحراری بیرون صاحب
 مصوب یکی اجبر معر رانده و صورت مدکور سید و بالار او انکلیک کرده و بعد و سال خط
 حل حر رد لار د لیک صاحب پید در محاکم موضع از سببه دستنیا مایه سده نام
 اخر متا رانده و تحریه چهارم ماه مار نویس سلطان بنار و پنجم ماه اک
 عسوی موافق پید و ن بدی و او سبب سبب است تمام سبب دی قعه
 سبب سبب سبب روز جمعه لعالم لفر رعلی نمود

مار کو پیسے شکست کور نہ جیتا

در جنبه دیگر از وسعت وسیع و عیسوی گورنر در حال بد و دشمنان که کرده است و از آن
نصف لاری و خبر اسبند آمده بعد از آن خطاب مار کوس و ششکس از باد سیه
و لاس بعد از گذر دیده و دهم سال و دهم ماه در هند و دشمنان حکومت نموده چندان اعتبار

دانش کہ غاری اندر خاں نواب لکھنؤ داماد سابعہ و سابعہ عیدہ حور سے
سہ یکبار و ہشت صد و سب و سہ عیسوی کہ مطابق ہندویم ماہ رشیج التالی سال
یکبار و دو و طہ و سی و ہشت پتری نودار کلنگہ سواری چہار نولاس کوچ
موجودہ و حواہ حسن علیاں مرہ حواہ محمد علی کہ برکھی نواب حور علیاں
مہرجم نودور الوقت اس اسباب و سابعہ روائی اولیٰ و لطم و زودہ

ایات

حیری کہ نودور و دیکھنکس ارہد کرک مار کو سنکس
یعنی نہ ماروں سہاہ جم حہ چیری ردعای حسن دارد ہراہ

تاریخ عسوی

اند چہ ہند لار و ہشتکس کر دیدہ بھلی او جہاں سد
سہ سال سہ ماہ مادہ درہند میں ملک روانہ بعد ازاں سد
در عہہ حور سی سند کلنگہ کہ اسہ رواں سد
اوستہ یکبار و خلق نکرکس کو ہم کہ چہ حال آن پہاں سد
آن عہہ سہ سہ کردہ از ہند دریا سرکات وی رواں سد

سال تاریخ رفس ا دریں سہ کہ کہتہ ام سال سد

نواب شہ شہید بہادر و امی بہدیکہ ہند سیر علی بہادر

علی بہادر سہ بالاجی شہ شہید و چو نکر مادر س رنی سلمان نودید رشتن اور
سلمان سہ ملک سد یکہ ہند و تختہ اما علی بہادر در یوم فوب کرد و توں
سیر کلان او شہیر بہادر بہادر محمود در یوم نودیر ویمی او دو القار علیاں
جیدی در مد یکہ ہند سہ ریاست سہ بعد امدن سر اور ملک مد و حوالہ نمود
ہند ازاں سر کار اگر چہاں لکھنؤ و پیر سالانہ سہ بعد سہ سہ سہ سہ
او حقہ کر دیدہ متا رنج سی ام ماہ اکسب سد یکبار و ہشت صد و سب و سہ
عیسوی کہ مطابق سب و چہارم ماہ وی الحہ سد یکبار و دو و صد و سی و سب
بجہری نودور یا مدہ وفات نمود و اور رشتن دو القار علیاں حال مر سہ

ریاست سب

شاه عبدالعزیز دهلوی

امام المفسرین بهام الحدیث من معتمد فضل و خلد حافظ مولانا شاه عبدالعزیز ابن شاه ولی الله در عمر مارده سالکی در خدمت بدر خودار تحصیل جمیع علوم عقد نفیسی ملی و تکمیل کالات ماطنی فارغ گردید و بعد از وفات والد واحد در دهلوی رسید
اراد سلسله و در سن هشتاد سالگی به مقام سوال سه سکه ارود و صد بیست و نه هجری فوت کرده اس از آنجا در سار رحلت او کعبه اند

تاریخ بقیه

حب الله ماطی و کو	شاه عبدالعزیز فخر رس
در سنه و به مقام سوال	در میان بهت ساحت وطن
مهر صفت البیاد در عرفان	میل به سیر در بهر سن
ما سر لطف و حلم نار بخش	رئی الله حبه کعبه حسن

اعمال مولوی شاه رفون

شاه عبدالعزیز فخر جهان	عالم علم و آمت فزان
سیچ یکسه به مقام سوال	ار سن گشت ریح ادریان
سه هجری که جسم ارباب	گفت ای نکه سیچ و فاداعشا
سال نولس ز بهر عدد دند	از احد مالوت رس عذوان
حواهی از هر عدد که مار بخشی	اولا خارج کن کس ارا ن
یک معرا و خرب کن در ده	کس بکن طرح بست سلیحان
در صد و سست و چار مار	عرب فزا لوالی فهم زمان
سن مقصمان یک عدد در یک	فوت ان متحر ربین و زمان

جنرال اختر لونی صاحب

کلی ابریده به سالار ال کینی انکر لود و در سیجی عبا و بهمنیت سپهر در سده
و بهشت قد و سپهر عسوی دهلوی را حجاز ره نموده شاه عالم بادشاه را که از دست
سده بهر و هر بهر عا جتر آمده بود در مانیده و از بادشاه دهلوی خطاب نوار نصیر الله
شاه در عثمان گردیده وفات او تاریخ سست و نیم ماه جولائی سه یکزار و نهشت

بهرنده یوز فتح کرد جنرل لارڈ
 سید برجن لکھنوی
 ملهم عیوب بیرون کس
 گفت فتح عظیم ماسا دلی

بهرنده یوز فتح شد ار لارڈ
 سید برجن لکھنوی
 سنا در عرس برین داد
 فتح و فتح نمایان شد مار سجد

بهرنده یوز فتح مار سجد
 ملک گفت در سال بگری خور
 سونسن در خود و بگری بکست
 ز نصر من العبد و فتح فدی ب

و این دو تار بکها از حولت امن اورا ان مهت

تاریخ از حولت

حله ار کس بهر نه یوز فتح شد
 جرب هزار و دود و دود چیل و یک

لارڈ کبیر می چون نکسا و ملهم
 سوری سید مبارک دور و نه
 پاس ماه هندی و تار بکست
 حاربت سید از جواد آحر من رور هم
 مراد و کبیر و نه سنا و دود
 در آن سال افروار و صد و نه
 مار سید درون بر کبیر و نه
 کور بهر بکست ایدر کابیر و نه
 می توام گفت ستاق سیاهی ای صغ

نواغش ز می الدین خان سلطان اوده

سردار سنا و علی خان مهت
 بسید و بهر پیروی که مطابق بکیر
 و دود و دود و دود و دود
 جنت بیدور کبیر و نه سنا و دود
 تاریخی مهمل رنه مس لضعفت
 تاریخ مهمل رنه مس لضعفت

سکه در برسم وزیر افضل فی الجلسان غازی دین جبر و الا سکه من
 و طرف دیگر سیم دو مایی و دو سیر معافله کند بگوید و مایی سانس مایی بر آتش
 که بر رکان او را دوا ده و ستان ماضی نودند و سیر که تان الککشیان است
 ران او و دند که در عهد سلطنت انکه بر ماین یا به ملکه صعد و موده و فانس تاریخ
 است به قتم ماه ربیع الاول سن هزار و دوهصد و چهل و سه هجری که مطابق نود و پنجم
 ماه انکوب بر بسته بر او به هشتصد و بیست و هفت عیسوی بود بود و پنج میوه سه و سیلوان
 در انصهر الدین حیدر بر برگ او بجای او تخت ساهی در لکنو است سیر
 در تاریخ و نایب او این رمای گفته بطور نغمه

تاریخ معده

رحلت نمود که در ده ساله بن
 تاریخ انتقال سه از مائه سال
 تو شروان نمرود به حکم جوامع ما
 رصوان بکفت حسب علما مقام
 و شیع امام بخش ماسخ تحلی این قطعه در تاریخ در پیش آورده
 از وفات صاحب ساه زمس تاریخ کو با عالمی هلاک شده
 دهر که و مدید ما دورخ
 دمه فاسد بامش سماک
 سه نا آه در و ناگسده
 رفت دامان صداره دستم
 حبه صرو شکست خاک شده
 کسب تاریخ صرعه اسما و
 ای با ارز و که خاک شده

و شخصی رمان اردوان تاریخ گفته

تاریخ

کیا سینه عاری جو حسن و سیدی
 جو تاریخ مرئی کی پو بهیست کو
 کبا باع جنت کو سارا سیدی
 نو که و میا اسس سید که عامر
 و این رباعی از شولف است

تاریخ

از وفات غازی الدین چنگیز
 یون جهانی را بر بار غم تافت
 بار غم و دل که میدارند ناید و غم
 کفایت سال جلالت شاه رسن بار غم

مولانا علامہ علی

از سادات علوی است و از مریدان مرزا یحیی خان منظم ولادت او در یکصد و
یکصد و پنجاه و شش هجری موعود آمده و متاعی تاریخ آن منظم آورده

٤٥

حوتمج صبح بدی حضرت علام علی
 رس و لا دستر لعین صبح اول
 سدہ طہور فکین درہا صبا کعب
 مہریم بدایت مشدہ طہور کعب

در سید یکبار در دو صد و چهل و پنج تاریخ نسبت دو و یک صفر این صفتان فایده
رجل ممدوده و در سید پانوی مرشد خود مرقوم کرده و عمارت نور الدین مصححه
تاریخ وفات او است

نواب معتمد الدوله ملقب بصدق حکم مشہورہ آغا سید
 مائیک الدین حیدر سلطان اودہ نودہ وجامہ ہزاران کس احرار مساحہ
 جوں عالمی ار حور و بعد علی الحاکم آتا ہ نودہ سلطان محاط و اسب رعایا او
 در سہ بکدار و د و صد و چهل و دو و ہجری معقول ساحتہ مجموعہ سب و صاحبہ
 سورج اس مارچ برمان اردو کہند مع آج اسن ہر کاسینچر او تر امہ و لون آتا
 بعد محو سب جیدانہ ار مدد نامی یا مدد لکایور و ب میرو در ایحا این مارچ کہ

تاریخِ مہمانِ اردو

حساب محمد والدہ لعلی جمیع حک
حد سہی ایرج حجاج کی مثل لوسف
دلی بہا وصل الہی جو اوسکی تمل
چٹنا جو محمد سہی وہ عیرہ صر حدال
مرد سہی سہی آئی مذاکہ سال

کتاب رنج نایب شدن فضل علیخان

گوید که فصل علیحده از پیش از یاقص عهده میاید در سلسله ملکا مال السلطان
مسئک بود بعد و فانیته غاری الدین حیدر و غیرت اب اسبقه الدوله و رسمه برار
و د و صد و چهل و سه مجری از به فارس عمه خود که فیض الامام و امت المعینه

لمدیاب امتیاز یافت شخصی بتاریخ اس معامله با من نوع گفته

ماریخ

ماورج سنده عزت نیست چون تا ز منصف حجاب تینان بنو دوح حضرت
مور حسن سر من کلوت گفت کرده از مرا آنکس می کرد به باد
سلیمان جابه نصیر الدین حیدر پادشاه

۱۲۴۴

سز عاری الدین حیدر بهمت بعد وفات یزد ساریخ نیست بهسم ریح الا اول به
مکبه از رود و دود و جیل و سه پجری که مطا من سم ماه اکو بر سه مکبر از و سه سنده و لب
و بهمت حسوی بود در دار السلطنت لکهنو حلوس سوده و حکیم مهدی علی حان که ماس او
کرده اس مای سکه او گفته

سکه

سکه برور سم و زر از فصل جی طالع
و بعد از اس شخصی دیگر این سب رای سکه او منظم آورده مکر صرفت مکر دنده
و مکر سکه

سکه برور سم و زر نامه مثل ماه
طالع سحافی نصر الدین صدر ماد ساه
من سکه

به محرم سکه ساهی زده ر لطف الله
و ماریخ حلوس او داهی محمد سعد الدین حال منوط فصبه کاکور می بتمه گفته و ماریخ
حسوبه م آورده

ماریخ

ان سلیمان جابه رولن محضت سلطنت
ماریخ حلوس ماغ اسد جبال کل کل شکفت
عادل سلطان عادل طالع مدار بخت
ور سکوهره عیسی طالع روضه صبا
میش سحر سحر العالمات آن نوسر ان
مام حاتم طی سده و در بر و جیل
عوطه رد و جحر فکرین بهر ماریخ سعد
در سینه عیسی سکه لقمه چران و ریح
ریح بر آورده ریه نوع و س مکر فکر
زین تاج و بخت ماریخ حلوس او گفته

بعضی ریخ بر موه حرم فی سند که عدد آن و دیا سدار عدد الفاظ رس ماریخ و بخت

مربوطہ شد و ماریج عسوی را آید و صاحب را ای ماریج اس ماریج بر مال اردو کنند که
سال پچہ سہ سال اسخراج مسود

ماریج

نکست بر ہی صود و مانا ساہ کچکس
نور عسری ہی سال اس ماریج ہی
میں رہیں رسا د آجہ او ملک و
اب سو اچھوہ اللھو الدس جدراد

۱۲۴۲

حضرت ابوسفیف باقر

اسریرہ الہا الکتباں لہ فی ہب در سہ پکیر او ہم مسود و سہ ہشت سہ
مطابق سہ پکیر او دو و دو و چہل و سہ ہجری مدہب حضرت عسی در آمدہ اردو
یار ہی لوی صاحب اصطلاح مائید حول بعد از چید سال سال مراد و صوف و لک
رہط مفسدہ ہم رسد مولف جہاں اس او اس دو ماریج در مات عسائی شدل او کتہ
ماریج عسوی او مولف محمد

رلد او طالب حال لدنی	انکہ مدیدم ملس ج کس
لوسف مائید و س اسلم نام	یا و ہذا در دل او ہر کس را
رہبر او کس جہاں روح کدا	مدہب ہی سہ پکیر او
مادری لوی جہاں اصطلاح	کس دلس پاک حوس و ہوس
ای بی ساس نکلی سائی فکر	کس چو جہاں دل میں جوں حرا
ماسرہ اعمال ر وہ ظائف شمس	ماد و شمس روح القدس

العیاء

یوسف ماد و روح القدس ککیر	مدہب ہی ککیر و سہ ککیر
مادری لوی نام اتہ اس روح ککیر	دادات اصطلاح اس ماریج
چول مسد اس مردہ حامی ہار او	کوم ماریج سال مسود او ہس
نکبیاں روح الامس او آسمان مال	نکستش روح القدس مائید و ماریج

فہر اب ساس ککیر جہاں ہمدرد آباد

اس لود اس نظام عالمی جہاں مہاد مہب و لعد و مات یہ رور و حد را ماد و کس رسد
علوش ہودہ و ماریج نور و ہم ماہ دی الہندہ سال پکیر او دو و دو و چہل و سہ ہجری

سلطان ابست سیوم ماه منی سنه یکترار و ستمصد ولست و سپه عیسوی ارسن چهاره
مالی رحلت سوده و شج امام مجتس ناسح لکھوی این تاریخ دیوان او کفره
تاریخ

دلائل و اب تصف جاده معفور
مد آندی نارنج از عیب

ادرس دار صابون با محلی موس
دکن ناریک سدای دا افسوس

بخطاب نواب آصفیہ سطر الجملہ کہ سرور محمد علی خان بہار فتح جنگ بر سر مبارک
مولوی فضل امام

فامصل کامل و محقق مدعی بوده حیدری لعبدہ صدر الصدورک ہجیان آما و سرفرازی
وفاتش در سنہ دو و صد و چهل و چہار بموضع آمدہ و مرر انوسنہ غالب اس مارنج نمبر
محررہ در بابہ وفات او گفتہ

ای در عافیه ارباب فضل
کارتا کا بهی رہ کار اوفساد
جوانان اربابی کسب سرف
چهره پیشانی چهره سیدم نخست
کفعم اندر سابه لطف سے

اگر اعداد حروف سائر لطف سی را با اعداد افعال امام مکی نماید و هر چه هست
که بیج باشد ان بها کند و تاریخ را آید

سولوی عبد الرحمن

در هر جمعه سیم ماه و سی الفعهه سینه بکند اردو و دود و جمل و پنج مجسمه در رکبه
عوب شده در انکه عوبن کس ابن مارچ از حافظه حج محمد بکن و پوار و اراده
تاریخ

یہ سبط موحید و دیوانہ بیسے
 بلکہ مستغنی و متمسک لہا

۵۰۳

۱۲۳۵

۱۲۳۶

۱۲۳۷

۱۲۳۸

۱۲۳۹

۱۲۴۰

قلہ الحاکم بحقیق و نفس
 شملی عصر و صند و در کار
 عدد حسن و اصل دات قدم
 سادس دی القندہ و نمود
 لفظ الا لله حیدر ا و اکبر
 حس و در حسن کجا و در
 سد و د و ناد و کل محمد و
 ارستی عبد الا حمید و حسن و انط و بط و حمید

عبد مقبول حضرت رحمان
 چون نہ دی وعدہ جمع اول
 نور انط و رہم مار بخش
 کعب فالف بغیر فلف رتا

طور نعمہ

ماح لغوی و در محمد و در
 مطہ حق فی سکی فی در
 معطی مارچ قطب ابو اصل
 در و ل حافظ حوسل العاصم

ایضا مسمی

عترتس خود ر عترت افتہ رد
 کعب حافظ عثمان رہم و در

ارمولوی نور الدین کس و در کلاں

مارچ

ای در لیا کہ جرح طلسم کس
 اصناف سہر و حدب را
 کرد و محفی نہ لغات رہن

سند یزید شده صورت خود
رفت از دهر معنی لوحه
سرخ این ماحر انهم کوم
چهره از اساده حق سرحم
شاه ملک پدایت و عرفان
عند رحال صاحب الفان
سده کلک سار باغ عجم
کس و اصل مد اس ملک عجم
بادم دالسن صحن و صلی
نور و نسل افوض اصری
بیرون از در مشرب نور الهی
از افوض کرم ما الهی
نیکو امانت سید دوس برور
یاغب از سال از نخل خبر
کوهر معطر ستار سن باد
شاید قرب همکارش باد

افوضه الهی الی الله

جان و لیم بیل

حلفت الصدق مولف اس اوران است ولادت او سارخ جیبار دهم چاه دی فعه
سه بکنده اردو و عدد و جیل و هفت هجری که سلطان سنار دهم چاه امریل سپید
بوست تقد رسی و دو عسوی بود و پو موع آمده اگر چه مولف را در کفر است و حق
و سکا ای مست اما از احکا که معنی اوقات جیت طبع از مائی مایخی حید لوک و ظم
این پیچید ان کرده ان پیر را در مقام خود سن در ضمن اس اوران نسای
و مایه های که در ولادت یسر خود از طبع ناقص سر رده اس است

سارخ

کلی سکت سارخ مراد احسان
که سند معطر از و هم دماغ حاد و ان
کلی چه کفتم فی تی تجده و رده
که ساحت همدول احوسع نور مشا
دو بهد رفسه ردی معده و زید لیر
که ذقنه سارده الکاه اند از جهان
از انکه بر زول مایست او و خوش
سپاد سارخ بام جان و لیم مل
چو بر نبال نوله سارخ فکر سدم
به سبت مسد کل باعمان جزا و ان
نیز کس و کل سرین کلاب کل سرح
در سنبل م کل لاله و سوسن نور جهان
دگر مقبه و کل سوزن بدستم داد
بگفت سال عرب زین پندان کوی

الهی

۱۲۴۴

فی سال میلاد دریاغ فکر
کل سردی و یا سن سیرل
چو خواہی کہ دانی سن عسکو
معراجی صدرک در کمان ال

۱۲۴۴

یغیا
نحو سال میلاد ای حسن حصا
رو بخره فال مایع الحمال

۱۲۴۴

یغیا
سال میلاد حان ولیم میل
نوبال رماض حان و دل آب

۱۲۴۴

یغیا
ملهم عینی کلفا محکم کس
سال میلاد دس ر موجودات

در وفات ابی محمد الدوله شہنشاہ آ عامر
مدتی بعدہ بیابانہ اودہ یعنی عاری الدین صدر سردار سی و ہشت ہزار
موجود شدہ در کامیور اقامت احصار نمود و در انکار و دوسہ ہجتم ماہ دی الحکم
ہزار دو دہد و چہل و ہفت ہجری سلطان ہجتم ماہ فی سہ یکہار و ہشت ہجری و دو
ہست و ہشت ہجری و دو سال ملکہ ہدو ہست تاریخ و فاسل از شیخ امام بخش تاج خلص

۱۲۴۴

تاریخ
دلا ابی بیغم حک امرور
کد مہ ارداب فانی ماکہاں سے
نوبتہ سال مایع و فاسل
دوسہ ہجتم دی الحرامی و ای

الغار میرد در سال اودو

۱۲۴۴

حب محمد الدوله بیابان عالم
ماریج کی فکر میں ارم کی دریر
دیاسی کد رکبا وہ رینک عالم
رمواں فی کہا یا ور را سلطہ

سبا ہبہ کریم غطا

میرادہ حضرت سلو ہست و کربا ہبہ محمد بیابان سلو فی در سہ ہزار و دو
چہل و ہست ہجری ہست و سہ مایع و فاسل اوداس قطعہ در مایع کردو

تاریخ

چون شرح حیت و برج اسم
عرب ملک عایسدید

کعبه ملک ملو و مساجد قلب النعم - عیسیٰ احمد ه
 ایضا معصوم مراد اودو

دو ماخوده سرور خان کرم مارک پور و جلیان کرم احسان
 جلیان کمال حق علی املاک صدر جمعی خولس و جلیان مطاب

حکیم محمد علی علیخان

نایب سلطان اوده لودجون در سکه بک اوده و صد و چهل و هشت هجری از عهد ه
 معزول گردید تاریخ یا صند

امداد حکم از مرا تاریخ بطور نور محمد کس
 ارجاء حکیم پسر رکر سه مرتبه نصف نصف کرم کس

سید ناصر علی سحر نخلص

در سده یکزار و دو صد و چهل و نهم هجری عره ماه دی نعه رجلب سموده و سیچ امام
 نسخ نخلص اس تاریخ و رباب وفات او کعه

سید عالی لب ناصر بیله عزم سر کهن حب محمود
 کف نال سال تاریخ و ما حرف روز اول دی نعه لود

مرزا کاظم علیخان

در سده یکزار و دو صد و چهل و نهم هجری از اس جهان فانی ملک حاو و دلی
 در سده دویست و سیچ امام حسن نخلص ماسخ و تاریخ فاب اولو شمر

اس ملک منزل حصف فرمودار من جهان سحر حصف
 ارداخ سحر و مرنا لود میانی بحرف فدر حصف
 پور ماتم اس کل سحر خضر کوه مهر بلبل سحر حصف
 میرزا کاظم علی محقق روکر دلی عالم دکر حصف
 تاریخ و ما کف تاریخ بوداه ابودر دکر حصف

الصا

حضر راه نفس و نادیده دس
زیر میرج و عالم و عالم
گرد سوزی نفس اعلی عرم
لب بر باقه اصل محسن
برج نمود سوزی اصل رجوع
قطره در حرف ارسا حل
هست سال و وصال مرود
لوح محفوظ نو دست دل

۱۲۳۹

داس مارچ برود و در این سوس ساحه اند

درجه عالی مرر اکاظم علم
ادبی جیب کستاید جوری حامد
ریاضت جواهر تقاد سلان
همو رسم شمع ساحت عاتم
خود در فال سر و درج احاد
راکه اولود ما قلم تر لیب عالم
نود در صعب موجود و خود صلح
مسفر سد بر متاسل و احم
بروای حکما یو حکم جادی
علم اولود را اعان صحیح و سالم
حکما یارده ساکاه ساکنه
بیمو ماه رمضان بود همیشه صاع
لغز از جمله لذات حیا و مرود
ایچ لارم مود خود مکر فیه لارم
کعب رفیع القدس فکرسین
یا الی بحال ماد موسی کاظم

۱۲۳۹

مولانا ساه النور سقید

سلسل سح احمد سید هدی محمد و الف مانی برسد مانطور ساه النور سید سیدی الفاضل
عمر القادریان محمد عسی این سب الله من این حواحه محمد معصوم این سح احمد سید سیدی
و مولانا النور سید ار صفای اعظم مولانا ساه حوام علی نور سید و فاب مرشد سجای ادر سید
ار ساد شمس و لعدار ال بر مارب حرمین رعد و پیکام مرا حجب مقام تو گیت اس
یا فاب لاسل ادر اند پنی آورده در پی پوی مر سید اود من مودید سال و لار ساد
یکه ادر و یکصد و بود و سس حشری پسند و فاب یکه ادر و صد و پناه چیری راد
و عمارت بود نور الله سقید یق مارچ رعد سب و اس قطره سیر مارچ انتی ادر سید

مارچ

امام و در سید ساه النور سید
لعد و فیر جوب و اصل حیا حد ا
دل سکه و معصوم کعب مارچ
سئون حکم دس سنی ساهه ریا

از خلق او بخته شدن نواب شمس الدین

نواب مذکور سر نواب احمد بخش خان جاگه دار یکمته فروز پور و نوادگی لود از مذکور و رعایت
 کرم خان که یکی از رفقای نواب مذکور بود سببی از سبها سر راه سر و دهم و بر سر
 سر دهنی را گرفته و از ابراهیم کولی طایفه هلاک صاحب این واقعته ساریج است و دهم
 ماه ساریج سه بکزار و هشتصد و سی و پنج عسوی سلطان است و یکم ماه دی القعه سه
 بکزار و دودصد و پنجاه و پجری لود و آمده سار ان حکم انکر را اول کریم خان را رسالته کرده
 بداد القاعه سه و دصد و پنجاه و ساریج هجده ماه انکر سه بکزار و هشتصد و سی
 و پنج عسوی سلطان چهار دهم ماه حمادی القانی سه بکزار و دودصد و پنجاه و یک بکسر
 لود تحفه قات حرم نواب مذکور از این مردون سه بکزار و دصد و پنجاه و یک بکسر
 و سه بکزار و هشتصد و سی عسوی مقام موقوفه سواری از کسوی پیر و نصاحه ملام
 مبار احمد دولت را و سه بکزار و دصد و پنجاه و یک بکسر کار دولت مد ار کیسی انکر و جنگ واقع شده
 در ان حکم را اجماعاً و رسیده و کیست احمد بخش خان را قات سرکار دولت مد ار پیر
 مورد تخمین و ابرین گردید و در اصل صاحب سه بکزار و دصد و پنجاه و یک بکسر
 بود و سه بکزار و دصد و پنجاه و یک بکسر را از ان سبب مر اید حرب و دصد و پنجاه و یک بکسر
 گردید و چهار محال از سرکار منظور که سام بخا و سه بکزار و دصد و پنجاه و یک بکسر
 احمد بخش خان حلیه و حرمت شد و دیگر که نواری را اجماعاً و سه بکزار و دصد و پنجاه و یک بکسر
 عنایت شود و سه بکزار و دصد و پنجاه و یک بکسر خان فروز پور و غیره محال که لود دولت نواب
 احمد خان بخاکر شمس الدین پسر کلانس سر رسیده بود و تصور حواله سرور و در محال
 و سرکار ضبط و دیگر که نواری که عنایت کرده را اجماعاً و سه بکزار و دصد و پنجاه و یک بکسر
 و ضار الدس خان برادر این نواب شمس الدس خان مانند ساریج و دصد و پنجاه و یک بکسر

رحمی آید به حضرت شمس الدین خان

شاه محمد آفاق

اولاد پنج احمد سر پندی محمد الف ماتی است و از خلفای شیخ نصیر الدس خان
 هجدهم ششم بکزار و دودصد و پنجاه و یک بکسر است انتقال نموده و در موضع محل پور
 صفات بنجهان آباد مدفون گردیده و خواهرهای الدین احمد اس و اجماعاً و سه بکزار و دصد و پنجاه و یک بکسر

اس سب در تاریخ وفات از بطور حریر نظم فرمودہ

۱۲۴۱
تاریخ
ارشد یاس کف اہل جہاں
ساہ اٹان روت اردسا
سنگم سنرو

۱۲۵۱
روح شتر و صاحب بود کہ در کس گیس ارس مرحوم شدہ و یکم در او اہل سلمان
اما بعد از انکہ بر دسر و صاحب آمد مدہب عسائی اخصار نمود بعد وفات سر و صاحب
کہ ترس در آگرہ ما امر و موجود ہست مدنی رندہ بود و ملک سر و صاحب در حاکم جنوب
لعمریہ تھا و ہست سالہ تاریخ سب جہم ماہ جنوری سہ یکہ ار و ہست صد و بیست
دستش مسوی کہ سلطان ہستم ماہ سوال سال یکہ ار و دو صد و سیماہ و یکہ عسائی
بود فوت کرد و در یک عسائی کہ خود در صحن حجاب قدس و ثناء لعمریہ بود و خود مدون
کرد مد ملک حاکم ترس لفظ کسی انکہ بر آمد و سر و کہ و دیگر امانات المبت و عس
کہ در سہ ہجماہ لکیر و ہست قیمت ال لودہ ماسد بموجب وصت احوالہ اذ انکلی ار و
حواید نامی سکم را بعد لکاج خود اور دہ لود کہ و ہست تاریخ وفات سر و سنگم سنرو
این اور ان جہن یا مہ

تاریخ
سر و یکم عسائی سک شتر
آمد رسما اذ انکوسم ہماہ
دگر ورجلو سک کوسن و کثور بہ ملک الکلسان

۱۲۶۱
یوستیدہ ماسد کہ در ولایت الکلسان ہستی ہست قدیم کہ ہماہ ماساہ اند یار لاداک
فوت کند اصنام مملکت شتر جی را ار افر ما کہ ماساہ مدیرہ و سلسلہ رد کی ماساہ و شتا
بر حرم داستہ ماسد موجود ماساہ جی سار مد اگر ماساہ و حتری کرد اسد ماساہ اذ
را بر جہم می ماسد و مطیع و مال او می شود جیا جیا جیسی ارش در عسائی صد
اخر س جہاں ملک ہماہ و لب ماساہ جی رسندہ اند و ملک و کثور بہ جہم ہست و عسائی
ہست کہ حوں ملک جہاں کوسن ان و حرج جس نامی لاداک بعد حکومت دوار دہ سال
و پنج ماہ در سہ یکہ ار و ہست صد و ہجماہ ر دہ عسوی فوت کرد و دوار جی و کثور ہماہ

[illegible]

ملکہ حفصہ نامی تاریخ حرسندماء سندھ اور کستہی امراء اس عورت

ہندو سید آمدو الکھاساں سرچکیم او	سید لہند کسب دار الکھاساں کتب
چونکہ حج است محمد ادا نام او دکنور	تحت و دولت ہم کاسل سید و محمد
ملکات عرب ماسری ماسد حقان	بحر و رست تحکامہ و ماح و حرس جہد
سال مارچ جلوس ستن باقعدہ حسد	عقل کعب او ادا ز رستہ فصل الہ
ماوہ مارچ راگری اگر با تفسیر	سال عیسی در رہجری کرد آن استہ

۱۲۵۳

الضامہ کہ اراں سال ۱۲۵۳

چونکہ سید مرید اید ملک جہاں	سرد و کتب علی دار و کید اور پر
ماچ شہی جو رسد جو کرد آریاں	ماچ اسکارہ سد اریاں

الضامہ محمد

ملکہ دکنور مارچ حوال	کتب دولی و رای سید نور
ما دکنور اید و الکھاساں	ریح کس بیتہ تارہ و
چونکہ سید مرید میر سیدم	ہس سال جلوس اور
ماسد دولی کعب سال حج	ماچ شہی سہاد ملکہ

الضامہ محمد

ماسد دیامی عقید کعب ناچ	ملکہ باقیس نای مالک مردو
-------------------------	--------------------------

الضامہ محمد

ان ملکہ کہ مام مامی اوست	دکنور الکھاساں
رتف سب را کڈا وود	سہارا ادر دہ
ساں جہاں رہا ماروم	سب بیتہ حاد م
کرد و عجب مطہر کس	اسمیل د مک و
را سب سید ماد محفوظ	معمور دولس حرس
مردود رحلن ماد ایا مکہ	دارد اریو جہاد و کسہ
تاریخ مکہ رشوک دل	دکنور الکھاساں

الضامہ

چونکہ الکھاساں تحت ماح	مراقد اریائی مارچ این سہا
------------------------	---------------------------

مرد در صد و بیجا و در سحر و جادو
 ذکر و وفات سلیمان بن جابر بن عبد الله بن جابر بن جابر
 سر راه عازمی الدین حدیث و تاریخ جلوس او پس ازین ترتیب یافته است
 سیوم ماه ربیع الثانی ستمیکه از دود و صد و بیجا و دشت تجری سوا حق مقام ماه حوالا
 ستمیکه از دود و صد و بیجا و دشت تجری سوا حق مقام ماه حوالا
 گلبود کرد و لوای نصرالدوله که تبارک و تعالی بملک بمجلس الدین محمد علی شاه که به تخت
 ابو الفطر معین الدین محمد علی شاه

پس لوای سعادت علیا است و سرادار عاری الدین جید رشتین از جلوس سواب
 نصرالدوله بملک سید چون سرادار داده او سلمان شاه نصرالدین جید رشتاه او ده فوت
 کرد سرشت ساحال می سید صدای صاحبان انگر بر سعی مادر خود رفته مرخت لب
 اما بعد از این می شد و پلاک جید که آن بعد که لایحه حذر که در فساد و سید و محمد
 ماسد او اوج انگر می سارح چهارم ماه ربیع الثانی ستمیکه از دود و صد و بیجا و دشت تجری
 سوا حق مقام ماه حوالا ستمیکه از دود و صد و بیجا و دشت تجری سوا حق مقام ماه حوالا
 نسبت اس سب رسک او مشهور سده که از ان تاریخ جلوس نیز بر می آید

شک

بجو در کرم سکه دود در جهان محمد علی پناه رسان
 سده تاریخ تا که مولف این اوران در باب جلوس او گفته بحضور رس و سناد
 بود این سب

تاریخ جلوس ان مولف محمد

مادسه رمان معین الدین	ان محمد علی سده اعظم
شرف خاندان مرثیه	مالک بحک و باج و جادو
قاری دس نصر و دلف ملک	معدن عدل و داد و بحر کرم
انکه در بصل آصف ما	در سیاحت مرد و ترار رسم
چون منصور می و سعادت	بر سر راه او ده لست و جو
تافتی ناکیان ز و نسیم	حسنت تاریخ اس دم جو

09v

سال اجلاس با حروف نسخ
قله الله ملكه
سهم

ستا ہی کہ مس سہ سال محمد علی خان
 جوں در او دہ لکست سہ سال
 نعم حروف سال یکی حسد آ
 ستا دعا ی حروف سہ صوبی

مفاد حکم اوسدہ سائل دوشم نام
 حسد سال بحر مہوں عوائض
 حواہی خود و مہی طلبت بحسن دوام
 ما و اسرہ تاج مبارک نرا تمام

ساهی که دره اسن سلطان مراد
 ناصر عادل است سوار و سوار
 مرکت سلطان حسین است
 برسد اگر کسی رتوبار اسن ملو

با محمد علی نواز مظفر
 در ره حکم او کی محمد مظفر
 در حرج حر او سد و حور و براح انور
 مای عدت کسه مکو نواز مظفر

دور وفات محمد اکبر ساه مانی اس ساه عالم ماء ساه ساه
نقد سنس ورس سی و دو سال مسری رحمت دہلی مرور جمع السہم خاد
سال مکہ ار و دو صد ریجاہ دستہ بحری کہ مطابق لب و بیسم ناہ سمیرہ مکہ ار
و بہت تقد وستی وہب عیسوی نو دو لعد مار معرب لعمر ہا د سالہ مرض استفاور
کہ مت این مار یح سند احمد حال مصنف سا بچال اما دور وفات او عمر کعبہ

ماریچ
 چوں مرغب از جہاں کہ اکبر
 سہ صدہ آسمان رد و دو حکمر
 مای سادی سکسہ احمد کتب
 سال ماریچ اد عم اکبر

نقش بعد وفات عرس از اسگاه مقبره پدرش محمد بها در ساه بخای او
 رحمت است و عرس و عرس پدرش محمد بها در ساه بخای او
 الوالطفره راج الدس محمد بها در ساه بخای او
 غامری ان محمد اکبر مانی ما و ساه بخای او
 ولاد ساه بخای او و ساه بخای او و ساه بخای او
 بخای او و ساه بخای او و ساه بخای او

احد وفات پیر شایخ نست و هشتم جمادی الباقی سال یکبار دو دو و ده ماه رسیده چری
مطابق سید سیم یکبار و هشتصد و سی هفت عیسوی در دینی پنجست
کلیه رویه مایه ناری برای مصارف او از سده کار کسی معمر نیست بخت سکه این است

سکه

سیم و رده سکه فصل الد
و مولوی سیم امام حسن مهدای در تاریخ جلوس او من و مطهر طم و رسیده

تاریخ جلوس

ارسله دولت سها در ستاهی
مساحت دولت روز افزون
تاریخ جلوس آن سه و الا قدر

۱۲۵۳

و بادشاه یارده پسران دار بدیکی مراد ار اکت دیوی مرزا آتلی برج که اردو گنبد
منت مرزا سلیمان شکوه تولد سده اند سیموی مرزا فتح الملک مشهور بمیرزا اعلام محمد
جیحاری مرزا عبدالرحیم مرزا اسد بود و مرزا احمد ساه و مرزا ارموش و مرزا
سجاد و ساه و مرزا ابو النصر مشهور بمیرزا املانی و مرزا محمدی و مرزا جعفر سلطان

شاه محمدا ده مرزا سلیمان شکوه

پیر شاه عالم یاد ساه و برادر محمد اکبرانی هفت ساریج نست و هفتم ماه وی التعمده
یکبار دو و صد و سیاه و سیم چری که مطابق نست چهارم ماه و دوی سیم یکبار و هشتصد
و سی و هشت عیسوی بود و در بلده اکبر آباد وفات یافته و در و صد حلال الدین محمد اکبر
بادشاه که در شکوه رده واقع هفت مدفون گشته بر بیت احوار سکه مر مرست و این
کلمه و تاریخ مرال مرقوم است

الد و محمد و علی قاضی حسن

چو و بود رحلت سلیمان شکوه
ایمال و و صد الهب میجاه و
در این دم نه تلف مد این

۱۲۵۳

روح پیروز و مرید راده مرزا سلیمان شکوه پیاور اس محمد ساه عالم ماد ساه عاری

دواریا ملک بنامہ مقتدی کے جان و وفات راحہ
ریخت سسکہ والی محاسن

یوستید همداد که سکه معنی مرید است و چون که مردم سکهها مرید نامند هجته در حاشیه
را سکه میگویند صاحب سکه صاحب سکه می گویند که مرید نامک لعانی بود از قوم کفری و کفر
خدا داد است و سید حسن نامی در دینی صاحب حال و مقال مرید نامک مذکور نظر
توجه داشته است در بیت او سکه نامت بعضی محبت در دین می نمود تصور و دانش
هم رسیده به حقایق و معارف که کتب فخرای اسلام و موصوفه نال مستحول است اظہار
حاصل نمود و از تعصب کسب اما می نمود در کتب مصنفات احوال ان سرر کوارا
مریدان یحانی که دامن در بخور سحر هدی مورد و می نمود سحر و کلمات اوراق
انده صورت کانی گرفت و نام آن کتاب کرب امداد و این اعتبار و کرب اتعاع
در عهد ما رسیده و اسرار و الی الاال در میان پیران ادا ان کتاب عزت
و محترم داشته مشهور و معروف است و نحو امدان استعال داشته احرام
را می آن کتاب سکه و کلاس حول ماحد صحیح در دینی ان کتب و سمانتی سب
مستتر و صناع فخرای الاسامه و صناع فخرای مسلمانان بدو و الحال هم فخراتش
صورت اند و اکثره چنگه هر سید و دو کتاب لکانا که ماصطلاح اسما سکت گویند در این مورد
سکتا یکی سید که ده و دیگر مرید الشیخیه ماسند و اولاد نامک سحر و دیور بود یکی سحر
نام دوم لکمی سید لکمی حیدر دیا اند و حب و سر و ستکار سر و د اولادش هم الی الاال
که لک و صاحب را دگی در خانه ان اسماست و سری حد صورت در دینی احسان
نیل و مرید است اما نحای پیر هم به سب و سجاده سنی سکر و فخرای
نامک ساهی که در لباس و او صناع متاهب تمام به فقرای سلسله بد دارند
احزاب و پیران او و یکی از خدمه نامک ساه که ایکدام داشته سجاده نشین
نامک کشته نحای اولتست و سرده سال سجاده نشینی نمود و چو را یس
امرد اس مرید و در اسجاده نشین خود نمود اولت و دو سال نحای میر
لسته قالب عمصری را یدر و نمود و ما و د اولاد او هم را اند اس نام دنا و
خود نحای خود را د هفت سال زندگی کرد و بعد او که در ارض الشریع سجاده نشین

ایدر کسند و بعد است و پنج سال از دنیا درنگه شد او گرو میگوید که پس
 دست نشان سجاده نشینی نمود بعد او گرو و بر اوی سره هر کورده که بهر سن حضور
 ید وجود کرده بود کجای حد خود نیست و بعد ه سال بهجای اسلخ خود نمود و بعد
 گرو هر کس بر تنش در خود سالی بر دساده بدر پشمت و سه سال رندگی کرد
 بعد اوسخ بهادر سر خود و گرو هر کورده بجای اولستست و گرو در ام را او که مراد کشتن بود
 بهواره سعادت او مسکوسد و پنج نهادر ده سال سجاده نشینی نموده در
 امرای عالمگر افتاد و در سه هزار و هشتاد و یک حجری مطابق سکه عالمگر بجه
 حسب الحکم ماساه که سده او سجاده پس پنجم نانک بود و پیر و ان سنا
 بهر ساسده صاحب آمد ار کست و حیدر بن بهار کس بهراه او مسکودند و مساه او
 حافظ آتیه نام تقدی از فقه مریدان شمع احمد سر بهادی عیاض کز مبره سس و
 پیری خود بهر ساسده هر دو کس سوه احد و جبر و تحریفی احد را نموده در
 ملک بختاب مسکودند به پنج بهادر از بند و ان و مایوط آدم از سلماتاب را ربا
 مسکودند و قانع بکار ان یاد ساسه بی لیا لکتر بر کاسسد که دوله سکی بهد و بکلی
 این سسوه را بر کرده اند و هر عجب که اگر ابد ارسان حقت اید حروج هم مانده
 عالمگر بعد به پنج اختری کم لاهور نومت که هر دور اگر سه حافظ آدم را ار
 متحاکم محسوسه بر کرده در سواطل افاسنه انطرف انگ و سنا و رسیده
 کند ارند که بار انطرف خود تواند نمود و پنج بهادر اگر فتنه معیبه دهموسس را را
 خیانتی حسب کم لعل آورده و بعد چند روز جنگ دیگر دیاره پنج بهادر رسد
 که اورا کسه جنبه پس از چند حصه نموده اطرافت سهر سنا و سنا حسب الامر
 بوموع بهر سس اما بهر اتمان پنج بهادر بطور فخر اسکودند و سلاح و بر او نس
 ابای بنان مجهول بود و گرو در ام را او که رصفت پنج بهادر بود در سه بکبار
 و پنج عجبی که حوت کرده ویرس در سنان دیره دون که در زر کوه منصور بجه
 واقع است بکله نام ساسده اند و چونکه در بمقام یک دیره سنا حله گرو در ام را او
 که اثر اینه و ان سساد و سلماتاب ویر کومند و دون ان زمین را او که در سه سال
 دو کوه واقع نمود و اس سبب این مقام را دیره دون میگویند و را که اس سهر و

و کوه است که مذکور کردیم را و او هم سعاد خود را امتیاز کند الهی باشد بود در سال سرج
 نماند آن قریب است که گردام را و در آن بدولت است متصل قریب یک چهار یائی
 اند که کر را و در آن می خواند سرور و در این روز هر مرتقی می و سس که طول بسیار
 کرده اند و در سرج را آن حیاطه اند بهر سال و در آن اس سیره را می پرسند و در آن
 هر سال در ماه یارح مسکنه است سید می رود و او سگی است که در آن یارح و غاب او تو
 اند و منظره یارح است ^{۱۰۹۵} که گفت که بسیار کردیم را و او تعداد اندکی را که در ملک
 و در سس سلطنت به بهادر ساه رسد و لغوی در او احر صید را که در کوه مذکور است
 بیج بهادر سس بهر آن وقت خود را آهسته آهسته جمع نموده و سلاح و اسب ویران
 بهر ساهه هر چهار بهمان خود مسلک کرد و اندک اندک رست و می خود را و در شروع
 ملک و مار نمود و در آن زمان ماد ساه نو عهد را آن حضور نماید و در آن در
 خود که نکته تمامی رسد و دوله را دایره خود را که دیده گشته است بدو چون خوب کرد و این
 و میال خود رسد و عبور است از لشکر حکام سر بهد و غیره و سوار بود و بعضی از اعا
 و ساعدن مسلحی که آن شرط رسد در آن امکان نمود و اسبها و اسبها و اسبها
 بطور افاضه و در پیل و سب سیده و موسی سرور رسد او بلند کرد و ایدیه همراه کرد و در
 راه ماحرام می آورد و در هر که از احوال او می پرسید می گفت که میراده او چه است چون
 معبود و در آن که تعبیر کرد ایدیه بهال بسیار با حال دهم تعبیر در آن نمود و در آن خود
 میرد و لایق نمود که همین طریقه و صورت بسیار باشد و در آن اسبهای خود را و در هر سید
 در است و در همین حال در غم اتفاقا سیرال خود نمود و تعدادی که در آن مسکنه بود و در
 و در د و سوار است و ای اولد مطلقا نمی تواند اسد و اکثر ملکول نوشته و در آن ویران و دیگر
 و در چند دقیقه مختصر باشد که اسب مسلک احصاء نماید احصاء احصاء از پیچ دیگر نصایط مستوره و
 و در سیر هر دمسکنه اگر چه العدد در آن باشد در د و اسب مسلک و در احر صید را که در آن رست و
 اعتماد و موجود اس طریقه که گوید است بعد که گوید سید است او است و در بسیار بهر
 که با و در سس ملل متع بهادر و در آن که گوید و در د و است و در سس و در آن که
 است که است که اگر می تواند است که در سس و در د و است که در سس و در د و است که در سس و در د و
 و در سس و در د و است که در سس و در د و است که در سس و در د و است که در سس و در د و
 و در سس و در د و است که در سس و در د و است که در سس و در د و است که در سس و در د و

ناتس بهر سوار او را و در کوه که مخصوص بود و او را از آنجا که در آن در رست که در آنجا که در آن

و میر جم ارار رسید و ما و قصد رفتن ساختند اما همسرا حکام ساعت بدای مدکور کتر مناس
 افواج بادشاهی میبخت اکثر بطور چپا دنی و قطع الطریق در اطراف و جواب دویزه نیکوایی
 و هر جا که قافوی می یافت و در قتل و غارت و محراب ساجد و سب قنور سلمان تقصیر می
 و پس قسم این قفسه امتداد یافته تمام شده بود که بهادر ساه و حلقه بود و در لاهور قفسه
 با دوسه اردکان با هم دیگر رویداد و کسب حال سبکهاں میرداحت از محبت اقدار مداسا
 ریاده سند تا آنکه دست سلطنت شرح مسود رسد و حکم تنبیه بند اما مسلم حال محبوبه دلاور
 شریف مدور نام مسلم حال بچک مداسر آمده و مدور ناخفته در جنگ بر میست محمود
 خانب و جاسر ملاهور بر کسب و مزار اخوت لسا بر سر مد و مدلس مسلمانان بیشتر
 از بیشتر کرده کشته انچه مناسب بعمل می آورد و بهدین عمره ماسر مدخان نام و مدور
 یار اده مدامه مداسر آمده در کسب و اقامت دهن و دولت ماسر مدور با مدور و مدور
 ماسر مدور که سبکی از اساع بد اسل عدائان حسن صیاح در عفت بکنا که حکم در آمده
 ماسر مدور جان را در عین ماز بکشت و صحیح و سالم مدور رفته بهر اعیان خود و دیوینت چون اس
 خصم رسید بعد الصمد حال ماسر و در جنگ قورانی که محبوبه دلاور کتر و جدیه ار سر مدور مدور
 حکم تنبیه و قتل و سیر بند اسود مدور و اگر لاهور بر گیر اور کر نا خان احمد اریا و قورانی
 پیر اعتماد الدور محمد این خان و اعز حال و دیگر موح معلوم و رساله والاسا و احمدان و دوس
 و تو بخانه مدور کنگ او متعین مدور عد الصمد حال مجور و در دسد و حکم عارم لاهور کتر
 جمله مدور ایه سات و مدور مدور و رسا و وجود مافوج جبار بر سر مدور عجب چون موح و لایمی
 متاخر که متواتر مدور اسلم حال صاحب و مدور احمد سن حکم صفت با عبد الصمد حال مدور و قورانی
 در کسب مدور احمد ماسر مدور و دی شکسبانی و درنی جوده در قفسه کور و لای کسب مدور و لای
 و اسنا موفور و حصا ای حکم دهن رسید و محصور کرد و چون محاصره اسد او ماسر مدور محصور که حلی کتر
 گردیده که دوسه و مدور مدور و مدور مدور و مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور
 که کتر مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور
 ماسر مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور
 دلاور کتر مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور
 دلاور کتر مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور
 دلاور کتر مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور مدور

سر محمد امین خاں دیر خود رکریا خاں مدار الخلاء فرستاد چوں مردک
 تانجہاں ایاد رسد مد فرج سر اعتماد الدولہ محمد امین خاں را فرمود کہ میزوں
 شہر رسد ای مدکور را تحت کلاه و روساہ نمود پسواری چل و دیگران را جزو
 سران و سرثار امر سرہ ناگرده سپرد و آرد بعد آوردن محصور حکم حسن آل محسن
 معسیر و دوسہ ہر معسیر در قلعہ سد و در بارہ و دیگران فرمود کہ ہر روز صد ہزار
 اداں کردہ و ردی حورہ کو توالی و رسد مارا را تا قتل رساند حسب الحکم علی
 آند چوں تمام انجاء میاد اسل اعمال خود رسد تا مقبول گردید مد سیر مدار امر او
 او سہادہ مد سب ہماں مالک را دینج کما مدند و آخر سر مورثای اہمی مات دادہ یا دہ
 کو قتب اورا از مدلس کسد مد تا ہلاک سد بعد فعل او حکم سد کہ ہر جا کہ اس وقت
 را یا مدنی مامل کسد جیانیچہ اسان از حوب سلما مان مدنی در کوہ و حمال سبھا
 ماند مد اما بعد از ہنگامہ مادر سہاہ چوں سوک ماد سہاہ دہلی کسد مد نا را آہستہ
 آہستہ سر سر آوردند نا انکہ در زمان احمد سہاہ اندالی از حمال فرو و آمدہ و ریجہا
 ہنگامہ فعل و عارب کرم ساعد حاکمہ جید مارا ماد سہاہ مذکور جنگ و جدل سبھا
 آمدہ اما سبھاں ہر مرتبہ ہر سمت یا قصد و ہر را تا قتل آند مد چوں در سہ یکہ از سبھا
 سس ہجری احمد سہاہ اندالی فوت کرد و کسی دیکہ ماند کہ استاں را مہیہ کسد
 مارا قصد از ہی ہر ساید مد و ملک سحاب را اما الکمل منصرف سدہ در مسال
 خود تا قتب نمود مد و مدنی مدیں نوع کد را اسدند نا انکہ از میاں ایال سر دار سہ
 مہاسکہ مام رہمہ مسولی کسد لاہور را گرفت و بعد از ویسیس را احہ کجست
 تنوکی مام ہر ساید کہ صاحب ریاضی ماعد او در سن عہد و رہد و حمال
 کسد مظہ آمدہ کہ یجہا و کتشر و فلماں و ساد و سدہ در ہر جگہ کس نو دود
 و اسبھاں در حد سب او لو کر نو دند از اعلیٰ موسیر شوالیر حزل کو رٹ صاحب
 و حزل و سور اصحاب سر داراں مامور کارا فرمودہ در ہر ملار سب او پورا
 حزل مواعد جنگ و جدل بطور و لاس خود سبھاں را آموختہ و را احہ رجب

ریادہ از سبھاں ماسقلاں در مار وای نمودہ ساریج سب و ہجتم ماہ خوں سد
 یکہ از و ہجتم صد سی و ہجتم صد سی کہ سلطان یانر و ہم ربع الثانی سد یکہ از و دود

و بیجاہ و بیج ہجری بود در لاہور فوت کرد و چار روزہ کان او با بیعت کس کاں ہزارہا لایں
 او سوجہ سبدتہ و چو مکہ سہاں اکر ریڈا حہ موصوف رسم محنت دیکھتی بود ادرہا
 حریفوت او در ستا چہاں آباد اگر آباد الداد و دیگر جاں در مامس لیدر عمر او کرتہ
 سہ بود و ساسر دادند و فائس راہہ کبرک سہک کہ سر سرک او بود بخای او
 این مار بخ در وفات او ارمولت است

تا بحال

بہارِ دہلی و سندھ اور پنج پوری نزد
کر رقت دانی محاب سید ملک م

کریمه مایه اندک دل رسد بخت
مرد را حد رحمت ستمگر در دم

اگر رب الٰہی تعالیٰ کسی پیر

ذکر فتح کردن انواع انگریزی تلمذ غرض و کابل را

خیوں حمدناہ ادا الی کہ در کسر میس ازین مرقوم کنند رسنه ہرار و یکصد و ہشتاد

دشمنی بجزی فوت کرد و دیر از بهور ساه بی او در کابل مرخت سلطنت بشمت

مدت است سال و نهار برای مسعود بعد فوت او همان سرالس میایون است و در میان است

و موجد است و شجاع الملك حصو می بود تا آنکه بایون ستاره و زمان ستاره میگویند

کر دیدند و سلطان محمود دیر است را مشرف شد و بعد وفاتش سیر او را مران شاه

نصایح میراث گردید و تا حالت تحریر در انساب ما را می بینید و سبب انکسار کرد

بل دست یامد لودور آخر سرد را و دست محمد جان را و سترلی کشید اورا اورا

در ساخت و سنجای ملک تا مدت سی سال در هر صد سال آمده و در لاهور و مکتوبات

کتابخانه المکتبہ المدینہ دہلی - اس سند اور ہمراہ کرشمہ در آخر سے یکبارہ دوسرے

مجاہد و حیار ہجری لطیف کامل روانہ کر دیدہ در استوار راہ چون در غزنی رسید

ول افواج اندر يزدی دبستانه العليه سکن بر استن زنده مفتوح حسنه

لکھنؤ، ۱۲ مئی ۱۸۵۷ء

پادشاه عسکری و سید عسکری سلطان مار و دهم حمادی الاول سنه

مولف نے یہاں کہہ

مجلس پانچم

تاریخ اربولف

چون شعیخ الککاس شاہ محمود را
چارہ ماہ انکر پر حسب درجہ کی
ہاں سو بار و سکود بد مال عہد را
ہست عدد عسکود بر آرد و ہم
بہ سال ہجری و تاریخ این فتح عظم

یعنی ستر کہ حروف ستس با عدد داں ار عدد حروف فتح عربی سہا کردہ بود
تاریخ مرآمد مالد السب کہ سور حال متقدم عربی را عربہ و عربی و عربی بر
نوسہ اند حاکم ہولف تاریخی دیکر رسم لعمہ ار لفظ عربہ مر آورده

تاریخ اربولف

تاریخی عربہ بہ سال صحیح خط کسد
انکر پر رقبہ لفظ موہوم را رد
یعنی کہ سال فتح چوبست فصاحتہ
دالہ فاربع عربہ دلا اربال سو

بعد فتح عربی الواح انکر پر می ساہ را ہمراہ کرمہ لطف کامل رزارہ سدہ
دو سب محمد حال کہ از حرم فتح عربیے ہوس با حتمہ لود مات مقام و محمد
مدیدہ بھنگ ار اتحاد رقبہ و سکر انکر بر سال فتح ہفتم ماہ اکس سال مد کو
کہ سلطان سبسم ماہ حمادی الاول بود کامل را فتح کرد و بعد از حنگ
ویکبار صفت شاہ ہر اماہ بر شہد امامی او سایدہ تاریخ فتح کامل را اسود
اس اوراں معہ کہہ کہ سال عیسوی را الہ ہجری ح می یاند

تاریخ اربولف

حوتہ مکرب کاہل ار سعی فوج انکر
کر نیم داکس بہت سال عسکود ہم

چون کمال دسہ ماہ سرس مکد متب دو سب محمد حالی کہ لطف بلخ و جہاں
از فتنہ بود صلاح کا خود را اندراں دند کہ اماں حال حوسہ خودہ احوال ہر کار

پادشہ را بدالتش لکھنؤ روانہ نمود و در مدتی کہ متصل الی شہر سب اور اچای
 سکونت دادند از ہنوں سہال ولایت سیدہ مصروف سرکار گئی آمد و معش
 تا بیخ ششم ماہ ربیع الثانی سہ ماہ گذار و دو صد و شصت یک ہجرے
 مطابق ستارہ دہم ماہ ایریل سہ ماہ اروہت مقصد و پنج عیسوی عارہ
 محسن بہتر لکھنؤ مارگئی سہ و جان بحق تسلیم نمود چون اعداد ای و البتہ
 ہنگام سیچ حی سحان دو مرتبہ کہیں کلمہ وہ طائر روحس از محسن
 سردار نمود امرحس جان بہادر متخلص نسل تاریخ و فاقش بطور رقم لکھ
 و آن ایست

تاریخ

چون سر لکھنؤ لکھنؤ و سہ سوار کم کرد
 افکند مسلم سرار آلم سال و سہ لکھنؤ سال رسم کرد

۱۲۶۱

لکھنؤ حبس اور احب و صحت ما انواع و دایج و عطر ناب مروج ہمودہ سرد
 میں کردہ اند کہ کر ملا سی معلی روانہ عاصہ
 و کر سنجہ نمودین انگریز ملک حیات از سکہا
 و ما ز سر و دن آن و لاس را ما از بنان

حول را احہ رحیب سکہ والی ایجاب در ماہ حول سہ ماہ گذار و ہنہ قصد و
 و ہنہ عیسویے قوت نمود سرور رک اور احہ کدک سکہ در لاہور سہ
 حکومت شہ امرا احہ لومہال سکہ لیر او تمامی رلق و شوق بہا
 ریاست مدد خود داشتہ سیکہ امتب کہ پدرس در بیچ امری و مہ
 انداز کرد و ما انکہ بعد از یک سال و چہار ماہ را احہ کدک سکہ قوت کرد و غیر
 لومہال سکہ لایس پدیر اگر مہ و سوجہ ہکام معاد و شہر چول
 در وارہ کراں رسیدہ اندار گشتہ کس مردمان و لعل لکہ در سوار سیم
 او بود مدد مدد سہی بر در وارہ مدکور بسد و بارہ ار و نوار سہف آل
 را کہ دیدہ سر سہارہ لومہال سکہ اعداد جیالک او میر جان داد اسوا و سہا
 ہنہ ہم ماہ لومہال سکہ از ہنہ قصد و چیل عیسوی نوموع آمدہ در ماہ بعد

و مات ایسان را چه شیر سکه سیر را چه راجت سکه که پیش ازین ازین
 مال خود را از لاهور گزینم بود بار آمده و بر رانی نیاخته کفر و زوجه که ک
 که بعد و مات را چه کز سکه و لو بهال سکه مالک ملک و مال گردیده بود و مستو
 کشته بر و ساده رباحت است با آنکه بعد از دو سال و هشت ماه و پنج
 سیزدهم ماه ستمبره یکزار و هشتصد و چهل و سه عیسوی از دست
 سردار احت سکه مع لخواه از چه بر تاب کشته شد بعد از قتل او را
 و لیک سکه سیر خود را چه راجت سکه که طفلی ده ساله بود بر سر حکومت
 تا سید مدجون بعد از چند روز سردار احت سکه را چه و بهیان سکه و
 را میر کشت هر اسکه که سیر و بهیان سکه بود ازین حال خبر یافته و اندر
 قلعه رفته سردار احت سکه مع لهما سکه و جیدی از بهر اقبال
 یکصد و سی و بیلی را هم نیز بعد از جیدی بجهان و کفر فرستاد و خود و زوجه
 و لیک سکه کشته با مور مالی و ملکی می پرداخت تا آنکه بعد از یک سال
 و سه ماه و پنج سوم ماه حوری سکه یکزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی
 نیز اسکه سر کشته شد می الحمله از به کام و فاب چهار چه راجت سکه
 اس سکه و ساده و در میان سردار ان منتقل بود و ملک و کمر به را
 گردان نمی نهاد و بعد رفته سردار ان اطاعت او را نپذیرفتند و بر بد عهدی
 که بنده و در محالک خود و سه اکبر از شروع و مات و نزاراج نمودند تا حدی که
 اکبر را لا حارته در آفرینند و یکزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی که
 بر سر انان کشته سردار ان سکه بر سر سکه جنگ گردیده و مالو بیجا و عظم
 بن روی آب سنج آمده راه عبور او را نپذیرفتند و نمودند و دست بر ناح و تاراج
 چند روز که صعب با اسان روی نمود آخرت گشت بر فوج سکهان اما
 نواحی ظفر و در و زنده می را افزاخته بل سکهان را که بر روی آب سنج
 در قتل انان کشته شد بود از آنس قوب بمو ابرامیده و بل خود پسته عبور نمودند این
 و بعد در شروع سال یکزار و هشتصد و چهل و پنج عیسوی مطابق شروع بهال یکزار و دویست
 و شصت به و در پیچری لوفعی آمده چون لاهور تسخیر شد رانی مع را چه و لیک سکه و

کتاب سکه محمودالدین و دارال دیگرس لار دصاحب اسرار سار و انکسار طاعت سار
و عدد و جواهری سوده و اگر کرده و خدایتان سده لار دصاحب سرحم فرموده و قضا و انکسار
سوده و ملک سحر و انار و انکسار سکه سحر و انکسار سکه سحر و انکسار سکه سحر
فی الخلد بین سحر که دو عدد و یحیاه و سحر سحر و انکسار سحر و انکسار سحر و انکسار
رودار لکله سده و انکسار بعضی از قوت فاسان نامها موسوم بود قوی و سحر و انکسار
سحر و انکسار سحر و انکسار سحر و انکسار سحر و انکسار سحر و انکسار سحر و انکسار
که رعدی از ان تو سحر موسوم بود ایست

کننده بر ثوب نصرت بان

نفس سحری اکال پور که حی و مهاباد سحر سحر سحر سحر سحر
ملکه و سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
سحر و انکسار سحر و انکسار سحر و انکسار سحر و انکسار سحر و انکسار
ماهام سحر و انکسار سحر و انکسار سحر و انکسار سحر و انکسار سحر و انکسار
سحر و انکسار سحر و انکسار سحر و انکسار سحر و انکسار سحر و انکسار

کننده بر ثوب فتح جنگ

یومی طلایی ساه و سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
که در سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
فتح سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر سحر
سحر و انکسار سحر و انکسار سحر و انکسار سحر و انکسار سحر و انکسار
سحر و انکسار سحر و انکسار سحر و انکسار سحر و انکسار سحر و انکسار
سحر و انکسار سحر و انکسار سحر و انکسار سحر و انکسار سحر و انکسار

سب ۱۸۸۴ دسخط گورد و مار اگر تاریخ نیم ماکه

کننده بر ثوب نصرت جنگ

سب این لای از دای دنیا از دم خود سحر و انکسار سحر و انکسار
سب این لای از دای دنیا از دم خود سحر و انکسار سحر و انکسار
سب این لای از دای دنیا از دم خود سحر و انکسار سحر و انکسار
سب این لای از دای دنیا از دم خود سحر و انکسار سحر و انکسار

کتاب بر توپ فتح جنگ

از فصل کور و مانع فصل کور نه سکند
در حکم سحرزاده کور و بهال سکند
سد لوت طمار طو حک ساسد
بمنسوب توپ به سحرل ج سسند

۱۸۹۴
مرب و برج کبکی سسند

کتاب بر توپ فتح نصر

پیش این توپ سحر ملی رام در
پانصن کرده مع نصر نام
مراکس سان سحر سرار
صح اعداد دو و احوال سام

۱۸۹۳

کتاب بر توپ کپه شکن

چو از در سحابان و س شعی غنیمت دارم
حدر کی ای صفت من که اس در
ای راست و کولوت لواب مامدار
در راستی و بر دلی خود کنگار
از در دمی و سر سادی به چنگار
ناری و مهره داری و ماسا حار
شیر کار لوان محمد سحاح فان بهادر صعدر حک شاله جری السوی اسم کوه سکن لورل
کفصه و ده من کوله سعاد دهن و مار و ب نصف ا کول لورل فقط

در فتح لاهور و پنجاب

اس مایحما در باب مع لاهور و حجاب نصف احسن جان بهادر سحاح
ناری و در نصف لعلل که لاسار و در دلی بدل است

دارم رو کرده در ملک عدو
حله کرده ددیل سیر و ر کرده
دیر سرور آتو دودل معراج سال
دارم لاهور را محصور کرده

ناری

بسته از ماه صفر شهر دهم
کس در حک طوفات انگریز
در حک سر کرده و حوسن انگریز
در حجاب هم حوسن انگریز
مکدر اهدر سر آت انگریز
زالش توپ حوسن انگریز
بسته از ماه صفر شهر دهم
کس در حک طوفات انگریز
در حک سر کرده و حوسن انگریز
در حجاب هم حوسن انگریز
مکدر اهدر سر آت انگریز
زالش توپ حوسن انگریز

روح فوج خود کس کو چو کند
یعنی لورس ختین فی تاب انگریز
سال اس ج ارس رو کھم
کرد پنج در پنج اتانگر
نایع عطای کور رحل بہادر ملک لاہور لورس
الغنا

چو کور سر لوالی لاہور
مارس داد ملک میب سکس
ہیسی کرد تا سود تا ریح
رودینجاک کرد و بعد گرفت

الغنا

حوسل رپو یس لاہور کور رحل
ملک یجاب نہ حکم حاکم آورد
مارد و والی لاہور و کت و تو
آہ لاہور میک حملہ نہ سحر آورد
کار اصل مکر حوسل اعداد
لود مارح طہرا کہ تدر بہ آور

الغنا

سایع مع حیات کور سر
کہ رود سسماں را سارک ملار
مکو زده فوج لاہور مادا
سارک سارک سارک سارک

مارح معہ سدا اعظم علی ہستی مد رسہ اگر انا د
سدا اسر د کہ متج سدا لاہور
لود و رحل راحہ رحمت
حول راں کس اول کو عدم
لا ر و صاحت کس بہ مرتش
ظلم ہں سر کسماں سسلی نگو
ماند اتحاد و ہا حکت عدل بو
پیلو اماں لیکر امسدا
مہرم کہ ما نال سدا
سکہ ارکت نہ رستہ تا گردید
نایع انگریز سدا لغت عیب
این سامی کشود ایران است
انکہ تامل بہند نہ را عار
ما حاسل عامد سنے اسار
در صد صندہ سدا در اسکا مار
ہم مقرر اسر دے دہہار
ما حب اتحاد راہ دور دہار
تسلی کس ہر ہر ماں درار
ہم و معور یس چیکل مار
در تہ نامی فعل گوہ اندار
آسمان کس پار میں ہمار
دسماں را شکس سدا
کہ لاہور کتہ ہب آغاز

۱۲۶۳

۱۲۶۳

۱۲۶۳

به تاریخ سال خون اعظم
گفتند آورده گفت ملعم

تاریخ از مولف که از آن سال هجری استخراج می ماند
چون سیدم ردل تاریخ این فتح

الیه از مولف
چون کردار در مصداق لک

در فتح قلعه ملتان و قید شدن ملراج دیوان

چون در روز دهم سال بعد از فتح اول بجات متطبی گشت سکهان مار و مکر راه مکر و عدل
مکر صد و سه سکه سال دیوان ملراج که ارطرب را احد و لک سکه سر احمد و سکه
سوی حکومت و محاط ملتان سروراری و هست گسری احصار بوده و لک
بر اگر سر و محصل سبع بود و در سده یکم اردو مستعد و چیل و هشت عیسوی بکست و
سکهان دیگر بر ماعی سلم از چهار طرقت عله بود و در سال این اوج سرکار انکر بر سر
ایشان مستعد شده و ملتان را محاصره ساختند و چند ماه از هر دو جانب الشال
و جدال کرم بود و اما انکه تاریخ سب و دو و یکم ماه جنوری سده یکم اردو مستعد و میل
عیسوی و سکه لک را انکر تر تعبیا یا ر بوده و سخوا سینه که انش نه ده حمله نمایند که ملراج
تایه بر ارکان دیگر از قلعه مردل آن خود را احواله سرداران انکر بر بود و چون اس
حصار عالی متوجه گردید و ملراج در مدافعت و مولف این تاریخها بطور عمده در سکه لک
تاریخ سال عیسوی

ملراج چو شد بهرم دلی بر ولی سید
مصور می افعال ما کمر بر سیر شد

تاریخ زمانفت فی این مع حور سیدم
او مادل چون کعب که ملتان سیر شد

چون بار در خواستم این خبر و تاریخ
باجر و چیل کعب که انکر بر سطره

خوشه نهضت ملتان
و اندر مدینه ملراج نا دال

دل من سد سحر و کعبه ملتان
دل کعبه مبارک فتح ملتان

۱۲۶۵



فہرست کتاب مفتاح التواریخ

ردیف	اسم	صفحه	ردیف	اسم	صفحه	ردیف	اسم	صفحه
۱	دیر تاج	۱	۱	شقیق بنی	۱	۱	دیر تاج	۱
۲	درساں اقسام تواریخ	۲	۲	امام مالک	۲	۲	درساں اقسام تواریخ	۲
۳	دکراؤ میں صدائیں انوائس آدم و اولاد	۳	۳	امام ابو یوسف	۳	۳	دکراؤ میں صدائیں انوائس آدم و اولاد	۳
۴	دکراؤ میں مریم و متولدہ اس عیسیٰ	۴	۴	امام موسیٰ کاظم اس امام محمد صالح	۴	۴	دکراؤ میں مریم و متولدہ اس عیسیٰ	۴
۵	مات اول	۵	۵	امام محمد	۵	۵	مات اول	۵
۶	دکراؤ میں ولادت محمد مصطفیٰ صلعم	۶	۶	عصیل عیاض	۶	۶	دکراؤ میں ولادت محمد مصطفیٰ صلعم	۶
۷	دکراؤ میں ادب رسول	۷	۷	شیخ معصوم کرجی	۷	۷	دکراؤ میں ادب رسول	۷
۸	دکراؤ میں حضرت	۸	۸	مات سوم	۸	۸	دکراؤ میں حضرت	۸
۹	دکراؤ میں الرحمہ	۹	۹	دکراؤ میں عباسی	۹	۹	دکراؤ میں الرحمہ	۹
۱۰	دکراؤ میں ابو بکر صدیق	۱۰	۱۰	دکراؤ میں مائیں علی	۱۰	۱۰	دکراؤ میں ابو بکر صدیق	۱۰
۱۱	دکراؤ میں امیر المومنین	۱۱	۱۱	امام علی موسیٰ عباس موسیٰ کاظم	۱۱	۱۱	دکراؤ میں امیر المومنین	۱۱
۱۲	دکراؤ میں عباس	۱۲	۱۲	امام شمس	۱۲	۱۲	دکراؤ میں عباس	۱۲
۱۳	دکراؤ میں عباسی	۱۳	۱۳	امام محمد تقی اس امام علی موسیٰ	۱۳	۱۳	دکراؤ میں عباسی	۱۳
۱۴	دکراؤ میں اولاد قریہ	۱۴	۱۴	امام علی موسیٰ	۱۴	۱۴	دکراؤ میں اولاد قریہ	۱۴
۱۵	امیر المومنین علی اس ابی طالب	۱۵	۱۵	امام علی موسیٰ	۱۵	۱۵	امیر المومنین علی اس ابی طالب	۱۵
۱۶	دکراؤ میں علی اس ابی طالب	۱۶	۱۶	امام علی موسیٰ	۱۶	۱۶	دکراؤ میں علی اس ابی طالب	۱۶
۱۷	دکراؤ میں علی اس ابی طالب	۱۷	۱۷	امام علی موسیٰ	۱۷	۱۷	دکراؤ میں علی اس ابی طالب	۱۷
۱۸	دکراؤ میں علی اس ابی طالب	۱۸	۱۸	امام علی موسیٰ	۱۸	۱۸	دکراؤ میں علی اس ابی طالب	۱۸
۱۹	دکراؤ میں علی اس ابی طالب	۱۹	۱۹	امام علی موسیٰ	۱۹	۱۹	دکراؤ میں علی اس ابی طالب	۱۹
۲۰	دکراؤ میں علی اس ابی طالب	۲۰	۲۰	امام علی موسیٰ	۲۰	۲۰	دکراؤ میں علی اس ابی طالب	۲۰
۲۱	دکراؤ میں علی اس ابی طالب	۲۱	۲۱	امام علی موسیٰ	۲۱	۲۱	دکراؤ میں علی اس ابی طالب	۲۱
۲۲	دکراؤ میں علی اس ابی طالب	۲۲	۲۲	امام علی موسیٰ	۲۲	۲۲	دکراؤ میں علی اس ابی طالب	۲۲
۲۳	دکراؤ میں علی اس ابی طالب	۲۳	۲۳	امام علی موسیٰ	۲۳	۲۳	دکراؤ میں علی اس ابی طالب	۲۳
۲۴	دکراؤ میں علی اس ابی طالب	۲۴	۲۴	امام علی موسیٰ	۲۴	۲۴	دکراؤ میں علی اس ابی طالب	۲۴
۲۵	دکراؤ میں علی اس ابی طالب	۲۵	۲۵	امام علی موسیٰ	۲۵	۲۵	دکراؤ میں علی اس ابی طالب	۲۵
۲۶	دکراؤ میں علی اس ابی طالب	۲۶	۲۶	امام علی موسیٰ	۲۶	۲۶	دکراؤ میں علی اس ابی طالب	۲۶
۲۷	دکراؤ میں علی اس ابی طالب	۲۷	۲۷	امام علی موسیٰ	۲۷	۲۷	دکراؤ میں علی اس ابی طالب	۲۷
۲۸	دکراؤ میں علی اس ابی طالب	۲۸	۲۸	امام علی موسیٰ	۲۸	۲۸	دکراؤ میں علی اس ابی طالب	۲۸
۲۹	دکراؤ میں علی اس ابی طالب	۲۹	۲۹	امام علی موسیٰ	۲۹	۲۹	دکراؤ میں علی اس ابی طالب	۲۹
۳۰	دکراؤ میں علی اس ابی طالب	۳۰	۳۰	امام علی موسیٰ	۳۰	۳۰	دکراؤ میں علی اس ابی طالب	۳۰

۱۱۱	تغلبان الدین سمارکت	۶۵	نہام احمد علی
۱۱۲	شرف الدین شیعہ اولیٰ تندر	۶۶	خواجہ سودور جیتی
۱۱۳	شیعہ نظام الدین اولیٰ	۶۷	حار الدین جیتی
۱۱۴	سلطان عیاد الدین تندر	۶۸	حکیم سہا
۱۱۵	آخرت لعل امیر سرور دہلی	۶۹	شیعہ الاسلام احمد جام
۱۱۶	ملک شمس الدین کرک	۷۰	یوسف احمد
۱۱۷	شیعہ میہ دین بدست	۷۱	سلطان حسن سلطان
۱۱۸	شیعہ عمر دود سہا	۷۲	شیعہ عبدالقادر کدے
۱۱۹	سلطان ابو سعید	۷۳	دکریچ برادر
۱۲۰	دہر صاحبین	۷۴	مستدعی
۱۲۱	شیعہ احمد الدین	۷۵	دکریچ
۱۲۲	شیعہ حسن کوہک	۷۶	مستدعی
۱۲۳	دہریچ یا قیام محمد	۷۷	حکیم
۱۲۴	اسماعیل محمد	۷۸	مستدعی
۱۲۵	شیعہ نصر الدین	۷۹	مستدعی
۱۲۶	ملک ابراہیم	۸۰	مستدعی
۱۲۷	خواجہ موام الدین	۸۱	مستدعی
۱۲۸	لعل بھور	۸۲	مستدعی
۱۲۹	امام یا	۸۳	مستدعی
۱۳۰	امامی شیعہ	۸۴	مستدعی
۱۳۱	امامی شیعہ	۸۵	مستدعی
۱۳۲	امامی شیعہ	۸۶	مستدعی
۱۳۳	امامی شیعہ	۸۷	مستدعی
۱۳۴	امامی شیعہ	۸۸	مستدعی
۱۳۵	امامی شیعہ	۸۹	مستدعی
۱۳۶	امامی شیعہ	۹۰	مستدعی
۱۳۷	امامی شیعہ	۹۱	مستدعی
۱۳۸	امامی شیعہ	۹۲	مستدعی
۱۳۹	امامی شیعہ	۹۳	مستدعی
۱۴۰	امامی شیعہ	۹۴	مستدعی
۱۴۱	امامی شیعہ	۹۵	مستدعی
۱۴۲	امامی شیعہ	۹۶	مستدعی
۱۴۳	امامی شیعہ	۹۷	مستدعی
۱۴۴	امامی شیعہ	۹۸	مستدعی
۱۴۵	امامی شیعہ	۹۹	مستدعی
۱۴۶	امامی شیعہ	۱۰۰	مستدعی

[illegible]

۲۴۱	۲۴۱	فتح شیردان از نظام شاه صفوی	خان اعظم	۲۴۱	۲۴۱	شاهزاده وادشاه شکار
۲۴۲	۲۴۲	چو از جنگ شیر لعل جری	محمد یوسف	۲۴۲	۲۴۲	شاه پهلای صفوی
۲۴۳	۲۴۳	دکتر بکم سلطان	امیر تقی الدین محمد صدر	۲۴۳	۲۴۳	شاه کبیر صفوی
۲۴۴	۲۴۴	عصر الدین محمد جان بادی	سید محمد حوت گوالداری	۲۴۴	۲۴۴	امیر عبدالقادر ولد قاضی محمود
۲۴۵	۲۴۵	مشر شاه بادشاه	فتح قاضی رشتیور	۲۴۵	۲۴۵	مولانا قاسم کاسی
۲۴۶	۲۴۶	کباری و دیه	تولد و فرزند تواما	۲۴۶	۲۴۶	سردار سلطان علی عادل شاه جی
۲۴۷	۲۴۷	شاه ظاهر دکن	راجا راجا راجا جی	۲۴۷	۲۴۷	امیر حسن نقی
۲۴۸	۲۴۸	مفسا سلطان	صوبه جی شاه	۲۴۸	۲۴۸	شیخ طلال شاه
۲۴۹	۲۴۹	شاه علاء الدین محمود	سید عمارت	۲۴۹	۲۴۹	امیر احمد منصور شیرازی
۲۵۰	۲۵۰	دکتر عمارت جی	حضرت شاه علی کجرا	۲۵۰	۲۵۰	شاه قاسم
۲۵۱	۲۵۱	شیخ محمد رفیع الدین محمد	امام علی جی	۲۵۱	۲۵۱	امیر احمد علی شاه
۲۵۲	۲۵۲	مولانا محسن	سلطان سلیمان بادشاه روم	۲۵۲	۲۵۲	امیر احمد علی شاه
۲۵۳	۲۵۳	مولانا ابوالخیر احمد	سازمان رمان علی قلی جان	۲۵۳	۲۵۳	شیخ احمد علی
۲۵۴	۲۵۴	سلطان سلیم شاه	شیخ عبدالعزیز دهلوی	۲۵۴	۲۵۴	امیر احمد علی
۲۵۵	۲۵۵	سلطان محمود شاه کجرا	فتح قاضی	۲۵۵	۲۵۵	سلطان محمود
۲۵۶	۲۵۶	سلطان محمود شاه کجرا	نامی بل جی	۲۵۶	۲۵۶	امیر احمد علی
۲۵۷	۲۵۷	سلطان محمود شاه عادل	حضرت شیخ علی متی	۲۵۷	۲۵۷	امیر احمد علی
۲۵۸	۲۵۸	امیر احمد علی	فتح قاضی رشتیور	۲۵۸	۲۵۸	امیر احمد علی
۲۵۹	۲۵۹	سلطان احمد علی	شیخ قاضی احمد	۲۵۹	۲۵۹	امیر احمد علی
۲۶۰	۲۶۰	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۶۰	۲۶۰	امیر احمد علی
۲۶۱	۲۶۱	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۶۱	۲۶۱	امیر احمد علی
۲۶۲	۲۶۲	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۶۲	۲۶۲	امیر احمد علی
۲۶۳	۲۶۳	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۶۳	۲۶۳	امیر احمد علی
۲۶۴	۲۶۴	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۶۴	۲۶۴	امیر احمد علی
۲۶۵	۲۶۵	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۶۵	۲۶۵	امیر احمد علی
۲۶۶	۲۶۶	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۶۶	۲۶۶	امیر احمد علی
۲۶۷	۲۶۷	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۶۷	۲۶۷	امیر احمد علی
۲۶۸	۲۶۸	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۶۸	۲۶۸	امیر احمد علی
۲۶۹	۲۶۹	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۶۹	۲۶۹	امیر احمد علی
۲۷۰	۲۷۰	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۷۰	۲۷۰	امیر احمد علی
۲۷۱	۲۷۱	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۷۱	۲۷۱	امیر احمد علی
۲۷۲	۲۷۲	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۷۲	۲۷۲	امیر احمد علی
۲۷۳	۲۷۳	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۷۳	۲۷۳	امیر احمد علی
۲۷۴	۲۷۴	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۷۴	۲۷۴	امیر احمد علی
۲۷۵	۲۷۵	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۷۵	۲۷۵	امیر احمد علی
۲۷۶	۲۷۶	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۷۶	۲۷۶	امیر احمد علی
۲۷۷	۲۷۷	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۷۷	۲۷۷	امیر احمد علی
۲۷۸	۲۷۸	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۷۸	۲۷۸	امیر احمد علی
۲۷۹	۲۷۹	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۷۹	۲۷۹	امیر احمد علی
۲۸۰	۲۸۰	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۸۰	۲۸۰	امیر احمد علی
۲۸۱	۲۸۱	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۸۱	۲۸۱	امیر احمد علی
۲۸۲	۲۸۲	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۸۲	۲۸۲	امیر احمد علی
۲۸۳	۲۸۳	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۸۳	۲۸۳	امیر احمد علی
۲۸۴	۲۸۴	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۸۴	۲۸۴	امیر احمد علی
۲۸۵	۲۸۵	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۸۵	۲۸۵	امیر احمد علی
۲۸۶	۲۸۶	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۸۶	۲۸۶	امیر احمد علی
۲۸۷	۲۸۷	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۸۷	۲۸۷	امیر احمد علی
۲۸۸	۲۸۸	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۸۸	۲۸۸	امیر احمد علی
۲۸۹	۲۸۹	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۸۹	۲۸۹	امیر احمد علی
۲۹۰	۲۹۰	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۹۰	۲۹۰	امیر احمد علی
۲۹۱	۲۹۱	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۹۱	۲۹۱	امیر احمد علی
۲۹۲	۲۹۲	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۹۲	۲۹۲	امیر احمد علی
۲۹۳	۲۹۳	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۹۳	۲۹۳	امیر احمد علی
۲۹۴	۲۹۴	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۹۴	۲۹۴	امیر احمد علی
۲۹۵	۲۹۵	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۹۵	۲۹۵	امیر احمد علی
۲۹۶	۲۹۶	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۹۶	۲۹۶	امیر احمد علی
۲۹۷	۲۹۷	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۹۷	۲۹۷	امیر احمد علی
۲۹۸	۲۹۸	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۹۸	۲۹۸	امیر احمد علی
۲۹۹	۲۹۹	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۲۹۹	۲۹۹	امیر احمد علی
۳۰۰	۳۰۰	سلطان احمد علی	امیر احمد علی	۳۰۰	۳۰۰	امیر احمد علی

[illegible]

۳۶۶	توات علی مردان خان	۳۶۶	مستند اساعمر
۳۶۷	حیدر مہاں رحمن	۳۶۷	جہاں اور اسکیم
۳۶۸	سید جامع ساہجہاں آباد	۳۶۸	تاریخ میل علی مردان خان
۳۶۹	محمود سی ساہجہاں بادشاہ	۳۶۹	قلعہ صلاں نا
۳۷۰	ولاہ وعلو سن مالک آباد شاہ	۳۷۰	مع طرح رحسان
۳۷۱	سکھ مالک آباد شاہ	۳۷۱	مع طرح دیکھ دینا
۳۷۲	تیہ نگہ دوسرے سلطان احمد	۳۷۲	یاد مع سولہ الہ آباد
۳۷۳	مستند معنی	۳۷۳	حاجی محمد سیان قدسی
۳۷۴	مستند معنی	۳۷۴	شیخ کبریا مالک آباد
۳۷۵	سید سہا بیور	۳۷۵	حکم رکن کاسی
۳۷۶	سید سہا بیور	۳۷۶	مولوی عبدالقدوسی دہلی
۳۷۷	سید سہا بیور	۳۷۷	سید ملال کمار
۳۷۸	سید سہا بیور	۳۷۸	شیخ ناصر اکبر آبادی
۳۷۹	سید سہا بیور	۳۷۹	حضرت ولی محمد ماروئے
۳۸۰	سید سہا بیور	۳۸۰	احوال دہلی مدیم
۳۸۱	سید سہا بیور	۳۸۱	قلعہ شاہجہاں آباد
۳۸۲	سید سہا بیور	۳۸۲	سید جامع اکبر آباد
۳۸۳	سید سہا بیور	۳۸۳	مالکی احوال سلطان روم
۳۸۴	سید سہا بیور	۳۸۴	اعظم خان
۳۸۵	سید سہا بیور	۳۸۵	فتح قلعہ قدس
۳۸۶	سید سہا بیور	۳۸۶	شیخ محمد الہ آبادی
۳۸۷	سید سہا بیور	۳۸۷	میرزا علی اکبر آبادی
۳۸۸	سید سہا بیور	۳۸۸	میرزا علی الملک کسے
۳۸۹	سید سہا بیور	۳۸۹	سید اکبر آباد
۳۹۰	سید سہا بیور	۳۹۰	سید علی اکبر آبادی
۳۹۱	سید سہا بیور	۳۹۱	سید علی اکبر آبادی
۳۹۲	سید سہا بیور	۳۹۲	سید علی اکبر آبادی
۳۹۳	سید سہا بیور	۳۹۳	سید علی اکبر آبادی
۳۹۴	سید سہا بیور	۳۹۴	سید علی اکبر آبادی
۳۹۵	سید سہا بیور	۳۹۵	سید علی اکبر آبادی
۳۹۶	سید سہا بیور	۳۹۶	سید علی اکبر آبادی
۳۹۷	سید سہا بیور	۳۹۷	سید علی اکبر آبادی
۳۹۸	سید سہا بیور	۳۹۸	سید علی اکبر آبادی
۳۹۹	سید سہا بیور	۳۹۹	سید علی اکبر آبادی
۴۰۰	سید سہا بیور	۴۰۰	سید علی اکبر آبادی

۱۰۰۱ سر راجہ ملک الدین ماملی
 ۱۰۰۲ نواب سکر خان
 ۱۰۰۳ شیخ محمد الہیاب کا کورہ
 ۱۰۰۴ بیچ ملک ساداتہ
 ۱۰۰۵ بیچ ملک ساداتہ
 ۱۰۰۶ ولادیا سیر سکر خان
 ۱۰۰۷ سید النسا حکم
 ۱۰۰۸ لطف الدین خان سکر خان
 ۱۰۰۹ درو لادیا سکر خان
 ۱۰۱۰ درو لادیا سکر خان
 ۱۰۱۱ سہرا دہ بکرا اعظم سہرا
 ۱۰۱۲ اسرار خان صفائاں
 ۱۰۱۳ سہرا خان
 ۱۰۱۴ شیخ محمد افضل الدین آدھی
 ۱۰۱۵ سہرا خان
 ۱۰۱۶ محمد جہانگیر سہرا
 ۱۰۱۷ اسرار خان
 ۱۰۱۸ سر راجہ دھنیش سہرا
 ۱۰۱۹ محمد فرخ سید ماد شاہ
 ۱۰۲۰ سید لطف الاقطاب
 ۱۰۲۱ محمد رفیع الدین ماد شاہ
 ۱۰۲۲ رفیع الدولہ ساہیجان تالی
 ۱۰۲۳ محمد شاہ ماد شاہ
 ۱۰۲۴ قطب الہک سید محمد الدین سہرا
 ۱۰۲۵ سید حسن علی خان
 ۱۰۲۶ مولوی شیخ محمد
 ۱۰۲۷ میر محمد انوار محمد لکرا سہرا
 ۱۰۲۸ سید سہری
 ۱۰۲۹ سید شریف الدولہ
 ۱۰۳۰ سید دہم دار
 ۱۰۳۱ اعظم الدین خان
 ۱۰۳۲ سید روس الدولہ
 ۱۰۳۳ سید دہم دار

۱۰۰۱ سر محمد انصاف سہری
 ۱۰۰۲ سراج ماطر دورا دورا
 ۱۰۰۳ شیخ سعد الدین دہلوی
 ۱۰۰۴ نور الساجد
 ۱۰۰۵ سید رکب الدین
 ۱۰۰۶ شیخ الدین مار
 ۱۰۰۷ نواب سراج خان
 ۱۰۰۸ شیخ محمد علی سہری
 ۱۰۰۹ نارنج سادو دار
 ۱۰۱۰ احمد سراج خان متعلقین
 ۱۰۱۱ مولوی سید محمد العسی
 ۱۰۱۲ حکیم محمد حسن سہری
 ۱۰۱۳ میر محمد افضل الدین آدھی
 ۱۰۱۴ نواب سید احمد خان
 ۱۰۱۵ قلم سہری
 ۱۰۱۶ میر لطف محمد لکرا
 ۱۰۱۷ دکر مادو سہرا
 ۱۰۱۸ نواب سراج خان
 ۱۰۱۹ شیخ روح الایمن لکرا
 ۱۰۲۰ سید محمد متعلقین
 ۱۰۲۱ ستارہ دھان دار
 ۱۰۲۲ ستارہ کراچی
 ۱۰۲۳ ستارہ دھان دار
 ۱۰۲۴ نواب سراج خان
 ۱۰۲۵ نور سراج خان
 ۱۰۲۶ نواب سراج خان
 ۱۰۲۷ نواب سراج خان
 ۱۰۲۸ نواب سراج خان
 ۱۰۲۹ نواب سراج خان
 ۱۰۳۰ نواب سراج خان
 ۱۰۳۱ نواب سراج خان
 ۱۰۳۲ نواب سراج خان
 ۱۰۳۳ نواب سراج خان
 ۱۰۳۴ نواب سراج خان
 ۱۰۳۵ نواب سراج خان
 ۱۰۳۶ نواب سراج خان
 ۱۰۳۷ نواب سراج خان
 ۱۰۳۸ نواب سراج خان
 ۱۰۳۹ نواب سراج خان
 ۱۰۴۰ نواب سراج خان

۱۰۰۱ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۰۲ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۰۳ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۰۴ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۰۵ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۰۶ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۰۷ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۰۸ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۰۹ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۱۰ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۱۱ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۱۲ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۱۳ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۱۴ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۱۵ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۱۶ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۱۷ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۱۸ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۱۹ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۲۰ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۲۱ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۲۲ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۲۳ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۲۴ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۲۵ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۲۶ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۲۷ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۲۸ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۲۹ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۳۰ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۳۱ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۳۲ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۳۳ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۳۴ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۳۵ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۳۶ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۳۷ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۳۸ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۳۹ شیخ محمد ناصر خان
 ۱۰۴۰ شیخ محمد ناصر خان

NAMES OF SUBSCRIBERS

	1 5 Copies
H M. Elliot Esquire	2
H. S Boulderson Esquire	1 ,
F H Robinson Esquire	2 , e
W Mu r, Esquire	2 ,
E. G Fraser Esquire, "	1
G F Edmonstone, Esquire,	1 ,
Sir T T Metcalfe, Baronet	1 , e
Henry Cope Esquire " "	1 ,
W H Woodcock Esquire	1
Lieutenant R MacLagan "	1 ,
R H Smith, Esquire	1
J P Gabbins Esquire	1 ,
J W Prinsep Esquire,	1
J P Ledlie Esquire	1 ,
J H Penn Esquire "	1 ,
James Roberts Esquire	1
T Frost, Esquire,	1 ,
T Jones Esquire " "	1 ,
J Harris, Esquire	1
Several Natives of Agra and other Stations,	33 ,

TO

HENRY MIERS ELLIOT, ESQUIRE,

CELEBRATED FOR HIS RESEARCHES

IN A

ORIENTAL LITERATURE

THIS UNPRETENDING CONTRIBUTION TO ITS STORES

IS HUMBLY DEDICATED

BY

THE AUTHOR

Agro, 1st March,
1849

MIFTAH-UL-TAWARIKH

OR

THE KEY TO HISTORY,

BEING

A COLLECTION OF THE MOST VALUABLE

CHRONOGRAMS

IN THE PERSIAN LANGUAGE,

SHewing THE EXACT YEAR AND DATE

OF THE

BIRTHS, DEATHS, &c &c

OF

Mahomedan Kings, Philosophers

AND OTHER

EMINENT MEN

WITH HISTORICAL OBSERVATIONS,

ALSO

INSCRIPTIONS OF ANCIENT BUILDINGS

WITH THEIR DESCRIPTIONS,

FROM THE COMMENCEMENT TO THE 1260TH YEAR

OF THE HJREE ERA

EXTRACTED FROM PERSIAN HISTORIES, &c

A. D.

ARRANGED IN CHRONOLOGICAL ORDER

BY

THOMAS WILLIAM BEALE